

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

زیر ساخت مدل توسعه صنعت

از منظر تکامل گرای دینی

پیش نویس اولیه جمع بندی مباحث پژوهشی

استاد علامه حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی (ره)

به اهتمام:

حجت الاسلام دکتر عبدالعلی رضایی

مهندس علی اکبر دانشمند

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

گروه پژوهشی روش

اردیبهشت ۱۳۸۳

عنوان کتاب: زیر ساخت مدل توسعه صنعت از منظر تکامل گرایی دینی
سرپرست تحقیق: استاد علامه سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی (ره)
مجری تحقیق: حجت الاسلام دکتر عبدالعلی رضایی
همکاران تحقیق: مهندس علی اکبر دانشمند، محمد حسن علیپور فلاح پسند
مهندس دانش کاظمی
تنظیم و نگارش: علی رضا انجم شعاع
کنترل و تنظیم نهایی: حجت الاسلام دکتر عبدالعلی رضایی
صفحه آرایی: علی فقیهی
هماهنگی اجرایی: محمد حسن رضایی
نوبت چاپ: چهارم
شمارگان: ۲۵ نسخه
ناشر: دفتر فرهنگستان علوم اسلامی - معاونت پژوهشهای بنیادی
سال انتشار: مرداد ۱۳۸۵

حق چاپ و انتشار محفوظ است

قم/ میدان شهدا /جنب بنیاد ۱۵ خرداد /شماره ۱۲۸

تلفن: ۷۷۴۳۸۱۱ - ۷۷۳۲۰۲۴ نامبر: ۷۷۳۴۳۹۰

پیشگفتار

کتاب حاضر جمع بندی اولیه از سلسله مباحث پژوهشی با عنوان محورهای توسعه ارزیابی صنعت است که با هدایت علمی استاد علامه سید منیرالدین حسینی (ره) و همفکری جمعی از کارشناسان حوزوی و دانشگاهی طی ۷۷ جلسه علمی در سالهای ۷۸ و ۷۹ برگزار گردید ۱۰ جلسه تکمیلی نیز بعد از ارتحال استاد با مسئولیت حجت الاسلام دکتر عبدالعلی رضایی در سال ۸۰ تشکیل شد تا فاز اول این طرح به سرانجام برسد.

در فاز دوم طرح، کلیه نوارهای ضبط شده، پیاده سازی، ویرایش، عنوانگذاری و تطبیق ابتدایی انجام گردید و در فاز سوم طرح، کار تدوینی بر روی متون اولیه صورت گرفت.

مطالب این مجموعه حاوی مباحث عمیق و نو در زمینه زیرساخت مدل توسعه صنعت است و علی رغم این که در سال ۸۲ در بعضی از محورها مباحث تطبیقی به آن افزوده شده است بدلیل وجود مباحث بنیادین نمی تواند مخاطب عام داشته باشد ولی برای مخاطبان خاص که در زمینه ارتباط دین با کارآمدی و کاربرد پژوهش می نمایند، منبع و مرجع پرمحتوایی می باشد. اساساً مباحث پژوهشی انجام شده در مجموعه حاضر، برای پاسخگویی به پرسش های ذیل تنظیم شده است:

چرا کشور ما پس از انقلاب اسلامی به الگوی جامع صنعت که بتواند تثبیت کننده اهداف

انقلاب باشد، نیازمند است؟

چرا حرکتی عمیق و آکادمیک و کارشناسانه برای رسیدن به یک الگوی متقن با پشتوانه

فلسفی برای صنعت انجام نشده است؟

فهرست اجمالی

پیشگفتار.....	۱۷
مقدمه.....	۲۱
بخش اول: ضرورت پژوهش پیرامون محورهای ارزیابی توسعه صنعت.....	۲۹
فصل اول: فرصت‌ها و چالش‌های فراروی و ضرورت پژوهش پیرامون استراتژی توسعه صنعتی کشور.....	۳۱
فصل دوم: اهداف، سطوح و چگونگی به‌کارگیری روش تحقیق در صنعت.....	۷۹
فصل سوم: تعریف و طبقه‌بندی موضوعات صنعت.....	۱۱۷
فصل چهارم: تعریف و طبقه‌بندی موضوعات صنعت از زاویه اصول مکتب.....	۱۹۱
بخش دوم: بررسی چگونگی ساخت الگوی تخمینی صنعت (الگوی تخصیصی در مدیریت صنعت).....	۲۶۵
فصل اول: طبقه‌بندی تخمینی صنایع.....	۲۷۹
مرحله اول: نسبت‌های شامل و مشمول در طبقه‌بندی صنایع.....	۲۸۰
مرحله دوم: به‌کارگیری آزمایشی الگوی تخمینی.....	۲۹۶
فصل دوم: احتمالات مختلف پیرامون ابزارهای اجتماعی، اقتصادی و صنعتی براساس سیاست‌های کمی و کیفی دولت در ساخت مدل تجزیه و مدل تخمینی صنعت.....	۳۳۱
فصل سوم: تعیین و توصیف عناوین در «مدل تجزیه» محورهای ارزیابی صنعت.....	۳۵۷
بخش سوم: چگونگی ساخت مدل مطلوب تخمینی صنعت.....	۳۸۱
فصل اول: ویژگی جداول مدل اوصاف، مدل مضاف مضاف الیه، مدل برنامه در تحلیل کارایی ارزیابی صنعت.....	۳۸۳
فصل دوم: چگونگی تعیین و توصیف عناوین در «مدل تحلیل» کارایی اوصاف صنعت.....	۳۹۷
فصل سوم: معنا و موارد عینی در جدول تحلیل کارایی اوصاف صنعت.....	۴۴۵
خاتمه: ضرورت دسته‌بندی آمارهای عینی و تعیین روند آنها بر اساس منازل جدول ارزیابی کارایی صنعت.....	۵۳۷
پیوست ۱: سیستم‌سازی در نگرش موجود.....	۵۴۳
پیوست ۲: تبیین اجمالی مدل ریاضی.....	۵۴۹
پیوست ۳: شاخصه‌های ارزیابی.....	۵۵۷
منابع.....	۵۴۵

فهرست تفصیلی

پیشگفتار.....	۱۷
مقدمه.....	۲۱
بخش اول: ضرورت پژوهش پیرامون محورهای ارزیابی توسعه صنعت.....	۲۹
فصل اول: فرصت‌ها و چالش‌های فراروی و ضرورت پژوهش پیرامون استراتژی توسعه صنعتی کشور.....	۳۱
۱- تقابل مدرنیسم با مبانی ارزشی انقلاب اسلامی.....	۳۲
۱/۱- نقش بلامنازع مذهب در تغییر سه الگوی تولید، توزیع و مصرف جامعه.....	۳۴
۱/۲- ویژگی‌های نظام تولید و مدیریت سرمایه‌داری.....	۳۵
۱/۳- نفی شعار عدالت در مصرف از سوی نظام سرمایه‌داری.....	۳۷
۲- ضرورت پی‌ریزی تمدن اسلامی.....	۳۸
۳- ضرورت تدوین استراتژی بمنظور گذار از شرایط بحرانی داخلی و خارجی.....	۳۹
۴- ضرورت تبیین متغیرهای صنعت از طریق ترسیم نقطه برخورد تمدن غرب با تمدن اسلامی.....	۴۴
۵- چالش‌ها و فرصت‌های بخش صنعت در دهه اول و دوم انقلاب اسلامی.....	۴۶
۵/۱- چالش‌ها.....	۴۶
۵/۲- فرصت‌ها و پایداریها.....	۵۳
۶- دورنمایی از راهکار پیشنهادی.....	۵۶
۶/۱- ضرورت طراحی سه نرم افزار کامل بعنوان شاخصه پیش‌بینی، هدایت و کنترل.....	۵۷
۶/۲- ضرورت پردازش اطلاعات و مقایسه آنها براساس سه الگوی سوسیالیستی، سرمایه‌داری و اسلامی.....	۵۹
۶/۳- ایجاد صنعت متناسب با ساختار ارزشی حاکم بر جامعه.....	۶۱
۶/۴- بحران هدفمند در جامعه راهکار بدوی ایجاد صنعت جدید.....	۶۳
۷- تبیین سه احتمال در سیر پژوهشی مباحث زیرساختی صنعت.....	۶۵
۸- مقایسه سه احتمال در روش پژوهش.....	۶۸
۹- بررسی دو شیوه در تحلیل موضوع صنعت.....	۶۹
۹/۱- تفاوت گستره تحقیق و هدف مورد نظر در دو شیوه فوق.....	۷۰
۹/۲- «منطق تولید ابزار» لازمه‌ی استفاده از شیوه اول.....	۷۱
۹/۳- «مهندسی طرح صنعت» لازمه‌ی استفاده از شیوه دوم.....	۷۲
چکیده‌ی فصل اول.....	۷۶
فصل دوم: اهداف، سطوح و چگونگی به کارگیری روش تحقیق در صنعت.....	۷۹
مقدمه.....	۸۰
۱- اهداف به‌کارگیری روش تحقیق در صنعت.....	۸۲
۱/۱- هدف اول: قدرت پیش‌بینی، هدایت و کنترل صنعت براساس روش تحقیق.....	۸۲
۱/۲- هدف دوم: شناخت وضعیت موجود و مطلوب صنعت، براساس روش تحقیق.....	۸۴
۲- بررسی سطوح شناسایی عناصر روش تحقیق.....	۹۰
۲/۱- سطح اول: تطبیق جدول مشاهده، سنجش و آزمون بر صنعت موجود.....	۹۰
۲/۲- سطح دوم: ارزیابی صنعت موجود با هدف شناسایی نقطه مطلوب.....	۹۱

- ۲۸۳- سطح سوم: شناسائی روند تکامل صنعت از طریق بررسی عوامل بیرونی موثر بر صنعت..... ۹۲
- ۳- تبیین فرهنگ و فلسفه حاکم بر صنعت..... ۹۳
- ۳/۱- وجود نیاز به صنعت در تاریخ بشر..... ۹۳
- ۳/۲- لزوم تعریف فرهنگ حاکم بر توسعه صنعتی..... ۹۴
- ۳۸۳- لزوم تبیین تئوریک و شناسائی مدل فلسفی حاکم بر صنعت..... ۹۶
- ۴- سطوح به‌کارگیری روش تحقیق در صنعت..... ۱۰۰
- ۴/۱- تبیین مفاهیم ضرورت، موضوع و هدف در سه سطح توسعه، کلان و خُرد..... ۱۰۴
- ۴/۱/۱- ضرورت، موضوع و هدف صنعت در سه سطح توسعه، کلان و خُرد..... ۱۰۵
- ۱/۱/۲- ارتباط صنعت با توسعه تکنیک در سه سطح توسعه، کلان و خُرد..... ۱۰۶
- ۵- ضرورت تعیین «جدول زیرساخت» و «شاخصه‌های عینی» در طراحی روش تحقیق صنعتی..... ۱۰۶
- ۵/۱- «زیرساخت کارآمد» بستر مناسب برای تولید شاخصه‌های واقعی..... ۱۰۷
- ۵/۲- ضرورت ملاحظه عوامل درون‌زای جامعه در تعیین شاخصه‌ها..... ۱۰۸
- ۶- تبیین تطبیقی دامنه روش عام تحقیق در اقتصاد (به عنوان نمونه)..... ۱۰۹
- ۶۱- عناوین مکتب، علم و اجراء سه بخش مشخص در دامنه تطبیقی روش تحقیق..... ۱۱۰
- ۶۱/۱- تناظر عناوین فرهنگ، فلسفه، زیرساخت با مکتب، علم و اجراء..... ۱۱۲
- چکیده‌ی فصل دوم..... ۱۱۵
- فصل سوم: تعریف و طبقه‌بندی موضوعات صنعت..... ۱۱۷
- مقدمه..... ۱۱۸
- ۱- تعریف انتزاعی از صنعت..... ۱۱۹
- ۲- تعریف مجموعه‌نگر از صنعت..... ۱۲۲
- ۲/۱- سرعت، دقت و تأثیر، سه متغیر تعریف‌کننده‌ی روند تکامل صنعت..... ۱۲۲
- ۲/۱/۱- معطوف بودن سرعت، دقت و تأثیر به سه عنصر انسان، ابزار و امکان..... ۱۲۲
- ۲/۱/۲- تبیین مفاهیم متناظر در تعریف مجموعه‌نگر..... ۱۲۳
- ۲/۱/۳- تعریف تمدن از ملاحظه تعمیم مفاهیم سرعت، دقت و تأثیر..... ۱۲۵
- تعریف صنعت از زاویه دو مؤلفه انگیزه و انرژی..... ۱۲۶
- ۳- طراحی جدول وصفی «نظام صنعت»..... ۱۲۷
- ۳/۱- جدول اول: ضرب عناوین محوری، تصرفی و تبعی در یکدیگر..... ۱۲۷
- ۳/۱/۱- عناوین محوری..... ۱۳۰
- ۳/۱/۲- عناوین تصرفی..... ۱۳۰
- ۳/۱/۳- عناوین تبعی..... ۱۳۱
- ۳/۲- جدول دوم: تبیین بستر نظام صنعت..... ۱۳۲
- ۳۸۳- جدول سوم: از طریق ضرب مکرر انسان، ابزار و امکان در یکدیگر..... ۱۳۴
- ۳/۴- نتیجه: جدول دوم معرف «عوامل تسخیر» و جدول سوم معرف «اثر تسخیر»..... ۱۳۶
- ۴- بررسی تقسیمات و عناوین اصلی متناظر صنعت..... ۱۳۹
- ۴/۱- گام اول: بیان ۹ عنصر درونی مربوط به انسان، ابزار و امکان..... ۱۳۹
- ۴/۱/۱- بیان ۹ شاخصه کلی از ضرب سرعت، دقت و تأثیر در انسان، ابزار و امکان..... ۱۴۱
- ۴/۲- گام دوم: ملاحظه سه مؤلفه انتظار، ارتباط و اقتدار در شاخصه‌های ۹ گانه فوق..... ۱۴۱

- ۴/۳- گام سوم: ملاحظه عوامل درون و برون محیطی تأثیرگذار..... ۱۴۴
- ۴/۳/۱- عوامل ساختاری صنعت..... ۱۴۵
- ۴/۴- گام چهارم: عوامل مدیریت، مشارکت و مباشرت در سه سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی..... ۱۴۵
- ۵- بررسی عناوین متناظر در تقسیمات درونی صنعت (مرحله پایانی)..... ۱۴۹
- ۵/۱- تناظر، راهنمای وجود هماهنگی میان اجزاء و تکامل مجموعه..... ۱۴۹
- ۵/۱/۱- تأثیرپذیری متغیرهای مشمول از تغییرات کمی و کیفی متغیر شامل..... ۱۵۰
- ۵/۲- عناوین متناظر با انسان، ابزار و امکان..... ۱۵۱
- ۵/۳- عناوین متناظر با انگیزه، اندیشه و عمل بعنوان ابعاد سه گانه انسان..... ۱۵۲
- ۵/۴- بررسی عناوین متناظر در زیر مجموعه ابزار..... ۱۵۲
- ۵/۴/۱- تقسیم تکنولوژی به متمرکز، نیمه متمرکز و غیر متمرکز از منظر متغیرهای اجتماعی صنعت..... ۱۵۳
- ۵/۴/۲- تقسیم شاخصه‌های تکنولوژی به انرژی، بهره‌وری و به‌کارگیری براساس خصلت ارتباطی صنعت..... ۱۵۴
- ۵/۵- بررسی عناوین متناظر، در زیر مجموعه امکان..... ۱۵۸
- ۶- بررسی چند گمانه، پیرامون عناوین متناظر با مفاهیم زیر مجموعه ابزار و امکان..... ۱۵۹
- ۶/۱- گمانه اول: بررسی سه عنوان هماهنگی، سنجش و آزمون بعنوان ابعاد تکنولوژی..... ۱۶۰
- ۶/۱/۱- دلیل نقض گمانه اول و انتخاب وصف شایسته تکنولوژی در این گمانه..... ۱۶۱
- ۶/۲- گمانه دوم: بررسی سه عنوان سرعت، دقت و تأثیر بعنوان ابعاد تکنولوژی..... ۱۶۲
- ۶/۲/۱- سرعت، دقت و تأثیر اوصاف هویت و کمال تکنولوژی..... ۱۶۲
- ۶/۲/۲- سرعت وصف به‌کارگیری انرژی..... ۱۶۲
- ۶/۳- گمانه سوم: بررسی سه عنوان منابع انرژی، به‌کارگیری و بهره‌وری بعنوان ابعاد منابع طبیعی..... ۱۶۳
- ۶/۳/۱- دلیل نقض گمانه سوم..... ۱۶۴
- ۶/۴- گمانه چهارم: منابع انرژی‌پذیر، تغییرپذیر و هدایت‌پذیر بعنوان ابعاد منابع طبیعی..... ۱۶۵
- ۶/۴/۱- طرح چند احتمال بعنوان جایگزین بعد اول «انرژی‌پذیری»..... ۱۶۶
- ۷- تصویر اجمالی مباحث پیشین در قالب ضرب ابعاد ۹ گانه انسان، ابزار و امکان..... ۱۷۵
- ۸- اصول عام روشی حاکم بر اوصاف درونی و بیرونی صنعت..... ۱۷۵
- ۸/۱- حضور ترکیبی و مشاع اوصاف، در آن واحد در یک مجموعه..... ۱۷۵
- ۸/۲- وجود ارتباط مستمر و چند سویه میان ابعاد یک مجموعه..... ۱۷۶
- ۸/۳- وجود تناسب قاعده‌مند میان ابعاد یک مجموعه..... ۱۷۶
- ۸/۴- وجود اوصاف زمانی، مکانی و کارایی میان ابعاد مجموعه..... ۱۷۶
- ۸/۵- نقش تغییر نسبت بین اوصاف در توسعه موضوعی یک مجموعه..... ۱۷۸
- ۹- ضرورت تعیین تعریف صنعت موضوعاً..... ۱۷۸
- ۹/۱- تعریف اجمالی صنعت در سطح: توسعه، خرد و کلان..... ۱۷۹
- ۹/۲- ارائه تعریف کامل از صنعت از طریق صنعت موضوعاً، موضوعات و آثار آن..... ۱۸۳
- چکیده فصل سوم..... ۱۸۴
- فصل چهارم: تعریف و طبقه‌بندی موضوعات صنعت از زاویه اصول مکتب..... ۱۹۱
- مقدمه..... ۱۹۲
- ۱- ضرورت مدل‌سازی اسلامی براساس مفروضات تقریبی از روش تحقیق..... ۱۹۲
- ۲- تغییر نگرش در فقه اولین ضرورت جریان احکام در عینیت..... ۱۹۴

- ۳- فلسفه‌ی شدن اسلامی مبنای مدل و نظام تعاریف..... ۱۹۵
- ۴- شرط اسلامی شدن نظام کارشناسی کشور..... ۱۹۷
- ۵- ضرورت هماهنگی سه منطق استنباط، کارشناسی و برنامه‌ریزی..... ۱۹۷
- ۶- تابعیت نظام توسعه اجتماعی از نظام تکامل تاریخی..... ۲۰۰
- ۷- تفاوت ساختار وقف با ساختار شرکت..... ۲۰۱
- ۸- تکامل‌گرایی، جامعه‌گرایی و فردگرایی بعنوان سه محور قابل تعریف در احکام الهی..... ۲۰۲
- ۹- تنافی جهت‌گیری احکام رساله با مبانی سرمایه‌داری..... ۲۰۴
- ۱۰- اصول عام مکتبی حاکم بر ساختارهای صنعت..... ۲۰۶
- ۱۱- مقایسه اجمالی میان برخی از قوانین اقتصادی کشور با اصول فقهی..... ۲۰۶
- ۱۲- امکان دسته‌بندی احکام اقتصادی رساله در سه سطح توسعه، کلان و خرد..... ۲۰۸
- ۱۳- نقش دولت در سازماندهی اختیارات اجتماعی از منزلت احکام رساله..... ۲۱۰
- ۱۴- نقش شرکت‌های امروزی و محدوده آنها از منظر احکام مکتب..... ۲۱۱
- ۱۴/۱- ساختار سلولی سرمایه یا شرکت سهامی..... ۲۱۱
- ۱۴/۲- پیدایش هویت شخصیت حقوقی در بخش خصوصی..... ۲۱۲
- ۱۴/۳- ثبات شخصیت حقوقی در بخش خصوصی..... ۲۱۳
- ۱۴/۴- تحرک شخصیت حقوقی در بخش خصوصی..... ۲۱۴
- ۱۵- تعریف تطبیقی صنعت در سه سطح خرد، کلان و توسعه از منظر احکام رساله..... ۲۱۸
- ۱۵/۱- توصیف، تکلیف، ارزش متناظر با فعل موضوعاً موضوعات فعل و آثار فعل..... ۲۲۰
- ۱۶- چگونگی دستیابی به تعریف مطلوب صنعت از منظر اصول مکتب..... ۲۲۰
- ۱۶/۱- مرحله اول: لزوم توجه به مقتضای و اثر احکام در دسته‌بندی احکام رساله..... ۲۲۰
- ۱۶/۱/۱- ضرورت استفاده از جدول مجموعه‌سازی در دسته‌بندی نظام احکام خرد..... ۲۲۴
- ۱۶/۲- مرحله دوم: شناسایی موضوعات احکام از طریق توجه به آثار عینی احکام..... ۲۲۵
- ۱۶/۲/۱- «حکم»، «موضوع حکم» و «اثر حکم» در دسته‌بندی احکام رساله..... ۲۲۸
- ۱۶/۲/۲- دو نوع دسته‌بندی در احکام رساله..... ۲۲۸
- ۱۶/۳- جایگاه اجمالی صنعت از دیدگاه اصول مکتب..... ۲۲۹
- ۱۶/۴- کارآمدی وقف عام در تعریف سازمان صنایع..... ۲۲۹
- ۱۶/۴/۱- احکام وقف..... ۲۳۱
- ۱۶/۴/۲- ثمرات وقف..... ۲۳۱
- ۱۷- چگونگی دستیابی به طبقه‌بندی موضوعات صنعت از منظر اصول مکتب..... ۲۳۱
- ۱۷/۱- دسته‌بندی صنایع براساس تطبیق طبقه‌بندی اجمالی موضوعات صنعت بر آثار احکام مکتب..... ۲۳۲
- ۱۸- جمع‌بندی و چند نکته پایانی..... ۲۳۳
- ۱۸/۱- تصحیح جهت حاکم بر نظام موضوع شناسی مطابق با جهت کلی احکام رساله..... ۲۳۵
- ۱۸/۲- پرهیز از ترکیب‌سازی عقود در عین توانایی بر تحلیل موضوعات متغیر توسط احکام ثابت..... ۲۳۷
- ۱۸/۳- پی افکندن ساختار تکنولوژی اسلامی و مهندسی محصولات متناسب با نیازهای جامعه..... ۲۳۸
- ۱۸/۴- جایگاه آثار احکام در جدول نظام تعاریف صنعت..... ۲۳۸
- ۱۸/۵- شاخصه‌سازی از آثار احکام بمنظور بسترسازی برای ایجاد ساختارهای اجتماعی..... ۲۳۹
- ۱۸/۶- ارائه همزمان دو مجموعه تحت عنوان نظام آثار احکام و نظام تعاریف موضوعات..... ۲۴۲

۱۸۷	سه مرحله: پیشنهادی برای تعریف موضوعات صنعت از منظر مکتب.....	۲۴۵
بخش دوم:	بررسی چگونگی ساخت الگوی تخمینی صنعت (الگوی تخصیصی در مدیریت صنعت).....	۲۴۷
	مقدمه: ویژگی و کارآمدی الگوی تخمینی صنعت (الگوی تخصیصی در مدیریت صنعت).....	۲۴۸
	فصل اول: طبقه بندی تخمینی صنایع.....	۲۶۱
	مرحله اول: نسبت‌های شامل و مشمول در طبقه بندی صنایع.....	۲۶۲
	۱- شیوه طبقه بندی و نام گذاری صنایع در الگوی تخمینی.....	۲۶۲
	۱/۱- لزوم تعمیم «نام» و توجه به «وصف» در طبقه بندی صنایع به لحاظ آثار.....	۲۶۲
	۱/۲- امتناع تعریف «شدن» به وسیله روش جنس و فصل انتزاعی.....	۲۶۴
	۱/۳- لزوم تخصیص مفهوم به منزلت در طبقه بندی و نام گذاری.....	۲۶۵
	۱/۴- لزوم مفهوم سازی و صرف مفاهیم در طبقه بندی و نام گذاری.....	۲۶۵
	۲- تفاوت طبقه بندی با مجموعه سازی.....	۲۶۶
	۳- لزوم دو مجموعه شامل و مشمول در طبقه بندی صنایع.....	۲۶۷
	۴- لزوم طبقه بندی صنایع براساس الگوی مدیریت تولید.....	۲۶۹
	۵- چگونگی تنظیم جدول الگوی تخمینی صنعت.....	۲۷۰
	مرحله دوم: به کارگیری آزمایشی الگوی تخمینی.....	۲۷۸
	۱- به کارگیری الگوی تخمینی در ۱۲۰ صنعت منتخب کشور.....	۲۷۸
	۲- به کارگیری الگوی تخمینی در متغیرهای اداره صنعت.....	۲۸۴
	۳- بررسی چگونگی طبقه بندی صنایع در سه دسته صیانتی، عدالتی، بهره‌وری از ابعاد اجتماعی - اقتصادی - صنعتی.....	۳۰۱
	فصل دوم: احتمالات مختلف پیرامون ابزارهای اجتماعی، اقتصادی و صنعتی بر اساس سیاست های کمی و کیفی دولت در ساخت مدل تجزیه و مدل تخمینی صنعت.....	۳۱۵
	مقدمه.....	۳۱۶
	۱- دسته بندی ابزارهای کمی و کیفی براساس سیاست‌های تشویقی و تنبیهی دولت در توسعه صنعت.....	۳۱۶
	۱/۱- احتمال اول: «ارز» یکی از ابزارهای تشویقی در صنعت.....	۳۱۶
	۱/۲- احتمال دوم: «مدیریت و مالکیت» یکی از ابزارهای تشویقی و تحدیدی صنعت.....	۳۱۷
	۱/۳- احتمال سوم: سیاست‌های کیفی انقلاب از موثرترین ابزارهای تشویقی در توسعه صنعت.....	۳۱۹
	۱/۴- احتمال چهارم: انتظارات، توازن عمومی و ارتقاء درآمد از متغیرهای موثر در صنعت.....	۳۲۰
	۲- چگونه دستیابی به روند صنعت براساس سیاست‌های تشویقی و تنبیهی.....	۳۲۱
	۳- چگونگی استخراج سیاست‌های کمی و کیفی صنعتی.....	۳۲۲
	۴- دسته بندی اجمالی ابزارهای کمی و کیفی، اجتماعی - اقتصادی - صنعتی در صنعت.....	۳۲۷
	۴/۱- احتمال اول: اشتغال بعنوان متغیر اجتماعی صنعت.....	۳۲۸
	۴/۲- احتمال دوم: قیمت بعنوان متغیر اقتصادی صنعت.....	۳۲۹
	۴/۳- ارزانی و گرانی قیمت در سه سطح اجتماعی - اقتصادی - صنعتی.....	۳۳۰
	۴/۳/۱- سطح اجتماعی.....	۳۳۰
	۴/۳/۲- سطح اقتصادی.....	۳۳۰
	۴/۳/۳- سطح صنعتی.....	۳۳۲
	۴/۴/۱- تحلیل مفهوم قیمت براساس تنازع سرمایه با نیروی کار.....	۳۳۲

- ۴/۴/۲ - واردات تکنولوژی عامل موثر در نوسانات قیمت و موازنه ارزی..... ۳۳۷
- ۴/۴/۳ - چگونگی غلبه بر نوسانات قیمت در جامعه در کوتاه مدت..... ۳۳۷
- فصل سوم: تعیین و توصیف عناوین در «مدل تجزیه» محورهای-ارزیابی صنعت..... ۲۳۹
- مقدمه..... ۳۴۰
- ۱ - بررسی مالکیت «مدیریت» بعنوان اصلی ترین متغیر اجتماعی صنعت..... ۳۴۱
- ۱/۱ - مالکیت اقتصادی در سه سطح توسعه - کلان - خرد..... ۳۴۱
- ۱/۲ - بررسی تقدم مالکیت بر مدیریت..... ۳۴۲
- ۱/۳ - تقسیمات عام مفهوم مدیریت..... ۳۴۳
- ۱/۴ - تکنیک مدیریت از مالکیت و تبعیت مالکیت از مدیریت در وضعیت موجود..... ۳۴۳
- ۱/۵ - آیا شاخصه مدیریت اقتصادی، اشتغال است یا مالکیت؟..... ۳۴۴
- ۱/۶ - تبیین مفهوم: مدیریت اجتماعی..... ۳۴۷
- ۱/۷ - تعیین عناوین از ضرب عناوین مدیریت در عناوین اجتماعی، اقتصادی و صنعتی..... ۳۵۱
- ۲ - بررسی مفهوم سود بعنوان متغیر اقتصادی صنعت..... ۳۵۱
- ۲/۱ - تعریف عام سود..... ۳۵۱
- ۲/۲ - معنای سود اجتماعی..... ۳۵۳
- ۲/۳ - معنای سود اقتصادی..... ۳۵۴
- ۲/۴ - معنای سود صنعتی..... ۳۵۴
- ۲/۵ - تعیین عناوین از ضرب عنوان سود در عناوین اجتماعی، اقتصادی و صنعتی..... ۳۵۶
- ۳ - مفهوم تکنیک بعنوان متغیر صنعتی صنعت..... ۳۵۷
- ۳/۱ - تشریح و توسعه مفهوم تکنیک..... ۳۵۷
- ۳/۱/۱ - عدالت صنعتی اصل در مفهوم تکنیک و صنعت..... ۳۵۸
- ۳/۲ - ضرورت توسعه تعریف تکنیک در سطوح مختلف جامعه..... ۳۵۸
- ۳/۳ - ضرورت ملاحظه تعریف، حکم و تطبیق در مفهوم تکنیک..... ۳۰۹
- ۳/۴ - تقسیمات تکنیک..... ۳۶۰
- ۳/۵ - تعیین عناوین از ضرب عنوان تکنیک در عناوین اجتماعی، اقتصادی و صنعتی..... ۳۶۰
- ۴ - بررسی عنوان اصلی جدول تجزیه..... ۳۶۰
- بخش سوم: چگونگی ساخت مدل مطلوب تخمینی صنعت..... ۳۶۳
- فصل اول: ویژگی جداول مدل اوصاف، مدل مضاف مضاف الیه، مدل برنامه در تحلیل کارایی ارزیابی صنعت..... ۳۶۵
- ۱- بیان دو شیوه در ترجمه و تحلیل عناوین جدول محورهای ارزیابی توسعه صنعت..... ۳۶۶
- ۲- بررسی رابطه منطقی سرفصل های اصلی جدول محورهای توسعه ارزیابی صنعت..... ۳۷۰
- ۳- هدف از به کارگیری جدول محورهای توسعه ارزیابی صنعت..... ۳۷۲
- ۴- بیان خصوصیات جداول اوصاف، مضاف مضاف الیه و برنامه..... ۳۷۳
- ۴/۱ - بررسی تقدم، تاخر و کارایی مدل های سه گانه فوق..... ۳۷۵
- فصل دوم: چگونگی تعیین و توصیف عناوین در «مدل تحلیل» کارایی اوصاف حاکم بر صنعت..... ۳۷۹
- ۱- تبدیل محیط های سه گانه اقتصادی، اجتماعی و صنعتی به ابعاد و اوصاف حاکم بر صنعت..... ۳۸۱
- ۲- توصیف چگونگی تقویم و تأثیر سه محیط حاکم بر صنعت..... ۳۸۵
- ۳- بررسی «معنا و مفهوم، منزلت و نحوه تحلیل و مطالعه» عناوین جدول اوصاف صنعت..... ۳۹۲
- ۳/۱- بیان دو شیوه پیرامون نحوه تحلیل و مطالعه عناوین جدول اوصاف..... ۳۹۴

- ۳۹۷- بررسی چگونگی وصفی شدن عناوین «اجتماعی، اقتصادی و صنعتی».....
- ۳۹۷/۱- امکان یا عدم امکان مطالعه عناوین اجتماعی، اقتصادی و صنعتی به دو صورت وصفی و ساختاری.....
- ۳۹۷/۲- اضافه نمودن کلمه «اثر» در اوصاف توسعه برای سهولت فهم معنای وصفی از عناوین.....
- ۴۰۳- بیان نوع نسبت عناوین «توسعه، ساختار و کارایی» و نحوه معرفی «نسبت» در جدول اوصاف.....
- ۴۰۶- چگونگی ساخت و توصیف معنا و مفهوم در جدول مضاف و مضاف الیه.....
- ۴۰۸- تفاوت مفهوم «ارضای نیاز» در جدول اوصاف و جدول مضاف و مضاف الیه.....
- ۴۱۱- ترجمه وصفی عناوین ترکیبی جدول اوصاف.....
- ۴۱۲- ۵/۱- تبیین اجمالی: اثر اجتماع بر انسان در ارضای نیاز عمومی، گروهی و فردی.....
- ۴۱۳- ۵/۱/۱- «توسعه مشارکت» بجای «اثر اجتماع بر انسان در ارضای نیاز عمومی».....
- ۴۱۷- ۵/۱/۲- «تأمین عدالت» بجای «اثر اجتماع بر انسان در ارضای نیاز گروهی».....
- ۴۱۷- ۵/۱/۳- «تضمین قسط» بجای «اثر اجتماع بر انسان در ارضای نیاز فردی».....
- ۴۱۸- ۵/۲- تبیین اجمالی اثر اجتماع بر ابزار در ارضای نیاز عمومی، گروهی و فردی.....
- ۴۱۹- ۵/۳- تبیین اجمالی اثر اجتماع بر امکان در ارضای نیاز عمومی، گروهی و فردی.....
- ۴۱۹- ۵/۴- تبیین اجمالی اثر اقتصاد بر انسان در ارضای نیاز.....
- ۴۲۰- ۵/۵- تبیین اجمالی اثر اقتصاد بر ابزار و امکان در ارضای نیاز.....
- ۴۲۳- ۵/۶- اثر صنعت بر انسان، ابزار و امکان در ارضای نیاز.....
- ۴۲۷- فصل سوم: معنا و موارد عینی در جدول تحلیل کارایی اوصاف صنعت
- ۴۲۹- الف عناوین سطر اول ماتریس.....
- ۴۲۹- ۱- معنا و موارد عینی «مشارکت اجتماعی».....
- ۴۳۲- ۲- معنا و موارد عینی الگوی سازمان اجتماعی.....
- ۴۳۲- ۲/۱- معنا و مفهوم «الگو».....
- ۴۳۲- ۲/۱/۱- دو احتمال در تفسیر «الگو» در «الگوی سازمان».....
- ۴۳۶- ۲/۲- «الگوی سازمان اجتماعی» به معنای تناسب زیرساختی سازمان در تقسیم کار.....
- ۴۳۶- ۳- معنا و موارد عینی سازمان اجتماعی.....
- ۴۳۶- ۳/۱- معنا و مفهوم سازمان.....
- ۴۳۸- ۳/۲- «سازمان اجتماعی» به معنای سازمان اقامه کننده کلیه تکالیف.....
- ۴۴۰- ۳/۲/۱- مجموعه سازی و تقسیم کار بر اساس سازمان هزینه ای.....
- ۴۴۱- ۳/۲/۲- مجموعه سازی و تقسیم کار بر اساس سازمان راندمانی.....
- ۴۴۱- ۳/۳- جایگاه الگو در نظام معرفتی برای استخراج مدل برنامه از مدل مطلوب.....
- ۴۴۳- چکیده معنای اصطلاحات.....
- ۴۴۳- ۴- معنا و موارد عینی مشارکت اقتصادی.....
- ۴۴۴- ۴/۱- ضرورت بررسی تأثیر دولت در پیدایش ارزش پولی.....
- ۴۴۵- ۴/۲- ضرورت بررسی تعریف پول بعنوان شاخص اقتصادی.....
- ۴۴۷- ۴/۲/۱- سطح اول: تعریف پول به «ابزار مبادله».....
- ۴۴۸- ۴/۲/۲- سطح دوم: تعریف پول به «حفظ قدرت خرید».....
- ۴۵۵- ۴/۲/۳- تعریف پول به ابزار تکامل ارزش اقتصادی در سطح توسعه.....
- ۴۵۹- ۴/۲/۴- پول، ابزار اداره تکامل اعتبارات اقتصادی در تعریف اسلامی.....
- ۴۶۰- ۴/۳- پول در مقیاس توسعه و تکامل اعتبارات به عنوان شاخص اندازه گیری صنعت.....

- ۴/۴- جمع‌بندی از تعاریف پول در سه سطح: ابزار مبادله، ابزار تنظیم، ابزار تکامل..... ۴۶۲
- ۵- معنا و موارد عینی الگوی سازمان اقتصادی..... ۴۶۸
- ۵/۱- ضرورت پرداختن به بحث الگوی سازمان‌های اقتصادی در سطح کلان و توسعه..... ۴۶۸
- ۵/۲- بررسی مدل تری‌کیس بعنوان مدل سازمان برنامه «یا مدل سه شکافه بانک»..... ۴۷۰
- ۶- معنا و موارد عینی: سازمان اقتصادی..... ۴۷۴
- ۶۱- وظایف سازمان اقتصادی..... ۴۷۵
- ۶۱/۱- حفظ ارزش پول..... ۴۷۵
- ۶۱/۲- تنظیم اعتبارات..... ۴۷۶
- ۶۲- اهرم‌های سازمان اقتصادی..... ۴۷۷
- ۶۳- رابطه سازمان اقتصادی و الگوی سازمان اقتصادی..... ۴۷۹
- چکیده معنای اصطلاحات..... ۴۸۰
- ۷- معنا و موارد عینی مشارکت صنعتی..... ۴۸۱
- ۸- معنا و موارد عینی الگوی سازمان صنعتی..... ۴۸۴
- ۸/۱- احتمال اول: الگوی سازمان صنعتی به معنای اساس تولید در سازمان صنعتی..... ۴۸۵
- ۸/۲- احتمال دوم: الگوی متمرکز، نیمه متمرکز و غیر متمرکز به معنای الگوی سازمان صنعتی..... ۴۸۵
- ۸/۳- احتمال سوم: مدل تولید یا مدل کارخانه به معنای الگوی سازمان صنعتی..... ۴۸۶
- ۸/۴- احتمال مقبول: مدل واحد تولیدی به معنای الگوی سازمان صنعتی..... ۴۸۶
- ۹- معنا و موارد عینی سازمان صنعتی..... ۴۸۷
- ب- عناوین سطر دوم ماتریس..... ۴۸۸
- چکیده معنای اصطلاحات..... ۴۸۷
- ۱- معنا و موارد عینی مدیریت اجتماعی..... ۴۸۸
- ۱/۱- مدیریت اجتماعی به معنای ساختار اراده‌ها..... ۴۸۹
- ۱/۱/۱- مالکیت به عنوان ابزار هماهنگ‌سازی در سطح مدیریت اجتماعی..... ۴۸۹
- ۱/۲- وظیفه دولت در تحقق مدیریت بر ساختارهای اجتماعی..... ۴۹۰
- ۲- معنا و موارد عینی الگوی برنامه اجتماعی..... ۴۹۲
- ۳- معنا و موارد عینی برنامه اجتماعی..... ۴۹۳
- ۳/۱- معنا و مفهوم عام برنامه اجتماعی..... ۴۹۳
- ۳/۲- معنا و مفهوم خاص برنامه اجتماعی..... ۴۹۵
- ۳/۳- جمع‌بندی از معنا و موارد عینی الگوی برنامه و برنامه اجتماعی..... ۴۹۶
- چکیده معنای اصطلاحات..... ۴۹۷
- ۴- معنا و موارد عینی مدیریت اقتصادی..... ۴۹۷
- ۴/۱- تعریف مدیریت اقتصادی در سه سطح..... ۴۹۷
- ۵ و ۶- معنا و موارد عینی الگوی برنامه اقتصادی و برنامه اقتصادی..... ۴۹۹
- ۷- معنا و موارد عینی مدیریت صنعتی..... ۵۰۰
- ۸ و ۹- معنا و موارد عینی الگوی برنامه صنعتی و برنامه صنعتی..... ۵۰۲
- ج- عناوین سطر سوم ماتریس..... ۵۰۶
- ۱- معنا و موارد عینی مباشرت اجتماعی..... ۵۰۶
- ۲- معنا و موارد عینی الگوی گردش عملیات..... ۵۰۷
- ۳- معنا و موارد عینی گردش عملیات..... ۵۰۷

- ۴ - معنا و موارد عینی مباشرت اقتصادی..... ۵۱۳
- ۴/۱ - مباشرت اقتصادی دولت به معنای ارائه خدمات اقتصادی به بخش اقتصاد..... ۵۱۳
- ۵ و ۶ - معنا و موارد عینی الگوی گردش عملیات اقتصادی و گردش عملیات اقتصادی..... ۵۱۴
- ۷ - معنا و موارد عینی مباشرت صنعتی..... ۵۱۴
- ۸ - معنا و موارد عینی الگوی گردش عملیات صنعتی..... ۵۱۵
- ۹ - معنا و موارد عینی گردش عملیات صنعتی..... ۵۱۶
- خاتمه: ضرورت دسته بندی آمارهای عینی و تعیین روند آنها بر اساس منازل جدول آریایی کارایی صنعت... ۵۱۹
- ۱ - تنظیم فیش ۵۲۱
- ۲ - تعیین عناوین و تنظیم موضوعی ۵۲۱
- پیوست (۱)..... ۵۲۳
۱. سیستم و نگرش سیستمی..... ۵۲۴
۲. تعریف سیستم..... ۵۲۴
- ۲/۱. اجزاء یک سیستم..... ۵۲۶
- پیوست (۲) ۵۲۹
- ۱ - ملاحظه نسبت و کمیت در بهینه سازی اوصاف مدل ۵۳۰
- ۱/۱ - بیان مفهوم کمیت تناسبات بین متغیرها در مدل ریاضی..... ۵۳۰
- ۱/۲. بیان مفهوم مدل ریاضی «تمثیلی»..... ۵۳۰
- ۱/۳ - لزوم مرحله بندی جریان تغییر در تبدیل یا ایجاد شیب بوسیله مدل..... ۵۳۱
۲. بررسی قواعد مدل سازی..... ۵۳۳
- ۲/۱ - ساخت مدل خاص بر پایه مدل عام..... ۵۳۳
- ۲/۲ - لزوم تعدد مدل ها به دلیل تعدد مصادیق..... ۵۳۳
- ۲/۳ - لزوم وجود اصول مشترک در تمامی مدل ها..... ۵۳۳
- ۲/۴ - اولین گام در مدل سازی: ساده سازی..... ۵۳۳
- ۲/۵ - دومین گام در مدل سازی: ضرورت کمی شدن نظام نسبت ها..... ۵۳۳
- ۲/۶ - لزوم وجود سازمان تحقیقات در بیان علت یا عوامل تغییر مدل..... ۵۳۳
- ۲/۷ - «مدل خاص» به معنای نمونه سازی از شیء متغیر و تبعیت الگو از آن..... ۵۳۴
- ۲/۸ - مدل به معنای زیرساخت تناسبات و اصول حاکم بر الگو..... ۵۳۵
- پیوست (۳)..... ۵۳۸
۱. توضیحی پیرامون روش محاسبه درآمد ملی..... ۵۳۹
- ۱/۱. تعاریف..... ۵۳۹
- ۱/۲. اصول و چهارچوب حساب های ملی..... ۵۳۹
- ۱/۳. طبقه بندی فعالیت های اقتصادی..... ۵۴۰
- ۱/۴. روش های محاسبه تولید ناخالص ملی..... ۵۴۰
- ۱/۵. محاسبه تولید ملی از روش تولید..... ۵۴۱
- ۱/۵/۱. زراعت..... ۵۴۱
- ۱/۵/۲. خدمات آموزشی..... ۵۴۱
- ۱/۵/۳. سایر خدمات اجتماعی..... ۵۴۲
- ۱/۶. محاسبه تولید ملی - روش هزینه..... ۵۴۲
- ۱/۷. محاسبه تولید ملی روش درآمد..... ۵۴۳
- منابع ۵۴۵

پیشگفتار

کتاب حاضر جمع بندی اولیه از سلسله مباحث پژوهشی با عنوان محورهای توسعه ارزیابی صنعت است که با هدایت علمی استاد علامه سید منیرالدین حسینی (ره) و همفکری جمعی از کارشناسان حوزوی و دانشگاهی طی ۷۷ جلسه علمی در سالهای ۷۸ و ۷۹ برگزار گردید ۱۰ جلسه تکمیلی نیز بعد از ارتحال استاد با مسئولیت حجت الاسلام دکتر عبدالعلی رضایی در سال ۸۰ تشکیل شد تا فاز اول این طرح به سرانجام برسد.

در فاز دوم طرح، کلیه نوارهای ضبط شده، پیاده سازی، ویرایش، عنوانگذاری و تطبیق ابتدایی انجام گردید و در فاز سوم طرح، کار تدوینی بر روی متون اولیه صورت گرفت.

مطالب این مجموعه حاوی مباحث عمیق و نو در زمینه زیرساخت مدل توسعه صنعت است و علی رغم این که در سال ۸۲ در بعضی از محورها مباحث تطبیقی به آن افزوده شده است بدلیل وجود مباحث بنیادین نمی تواند مخاطب عام داشته باشد ولی برای مخاطبان خاص که در زمینه ارتباط دین با کارآمدی و کاربرد پژوهش می نمایند، منبع و مرجع پرمحتوایی می باشد. اساساً مباحث پژوهشی انجام شده در مجموعه حاضر، برای پاسخگویی به پرسش های ذیل تنظیم شده است:

چرا کشور ما پس از انقلاب اسلامی به الگوی جامع صنعت که بتواند تثبیت کننده اهداف

انقلاب باشد، نیازمند است؟

چرا حرکتی عمیق و آکادمیک و کارشناسانه برای رسیدن به یک الگوی متقن با پشتوانه

فلسفی برای صنعت انجام نشده است؟

وظیفه حوزه و دانشگاه در این موضوع چیست؟
 ضرورت هماهنگی بین سیاست و فرهنگ و اقتصاد کشور چیست؟
 توسعه نیاز و پاسخگویی به نیازها چه رابطه‌ای با انقلاب اسلامی و دین دارد؟
 برای حرکت از وضع موجود به سمت وضع مطلوب برای داشتن صنعتی متناسب با
 اهداف انقلاب اسلامی و مبتنی بر نگرش الهی چه باید کرد؟
 برای پاسخگویی به مجموعه‌ای از این گونه پرسش‌ها در جلسات یاد شده مباحث ذیل
 مورد دقت قرار گرفته است.

- صنعت در جریات تکامل تاریخی
- تولید علوم پایه و گستره تغییر و رشد صنعت
- تعریف صنعت به ابزار تصرف انسان بر طبیعت برای توسعه بستر اختیار انسان
- به‌کارگیری متغیرهای درونی صنعت در بستر تکامل و حضور اراده‌های اجتماعی
- چگونگی حضور انسان به عنوان عامل اصلی در جریان تکامل صنعت
- وضع موجود صنعت، مدل مطلوب و برنامه صنعت
- تشریح ابعاد نیروی انسانی، تکنولوژی و منابع طبیعی
- تشریح اوصاف نیازمندی‌های اجتماعی، عوامل سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در
 مقیاس‌های ملی، بین‌المللی و جهانی در چهارچوبی روشنند براساس مدل کار بردی مبتنی
 بر فلسفه نظام ولایت
- ارائه مباحثی جدید در درباره تقسیمات درونی و بیرونی صنعت، طبقه‌بندی صنایع،
 الگوی کنترل و ارزیابی مدیریت صنعت و...

قطعاً اشاره به عناوین یاد شده نمی‌تواند گویای مطالبی باشد که در این مجموعه به آنها
 پرداخته شده است و لیکن از آنجایی که در نگارش این مجموعه سعی شده است که از
 عنوان‌بندی تفصیلی استفاده شود لذا مرور آنها خواننده را از سیر بحث و مفاهیم گسترده‌ای که
 در این مجموعه مورد دقت قرار گرفته آگاه می‌نماید.

در پایان با گرامیداشت یاد استاد علامه حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید منیر
 الدین حسینی الهاشمی (ره) که در این طرح نقش محوری را بعهده داشتند. همچنین از
 تلاشهای حجت‌الاسلام دکتر عبدالعلی رضایی مدیر و مجری طرح و آقایان مهندس علی اکبر

دانشمند (کارشناس ارشد الکترونیک و مشاور طرح صنعت) محمد حسن علیپور فلاح پسند (کارشناس ارشد سازمان مدیریت صنعتی) دانش کاظمی (کارشناس ارشد سیستمهای اقتصادی) که موفق شدند در گام اول زیر ساخت مدل توسعه صنعت را به اصحاب فکر عرضه دارند تشکر نمائیم. با این امید که این گام اول با همت دولتمردان، دانشگاهیان و صنعتگران جامعه اسلامی گره خورد و نهایتاً با ساماندهی صنعت کشور الگوی موفق فراروی جهان اسلام بلکه جهان بشریت قرار گیرد.

و همچنین از آقایان ابراهیم نیک منش که در تنظیم و ویرایش دوره اول مباحث این طرح همکاری نمودند و آقای علیرضا انجم شعاع که مسئولیت تنظیم و نگارش پایانی را بعهده داشتند سپاسگزاری می‌نماییم؛ امید است حاصل تلاش جمعی انجام گرفته زمینه مساعدی برای بهره‌برداری محققان و پژوهشگران در جهت حل معضلات و افق‌گشایی در صنعت کشور باشد.

با عذرخواهی از وجود اشتباهات چاپی و ویرایش از خوانندگان محترم تقاضا داریم که با تذکر اشتباهات و اظهار نظر درباره مجموعه حاضر در اصلاح و بهبود تلاش انجام گرفته کمک نمایند.

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

گروه پژوهشی روش

مرداد ۱۳۸۵

مقدمه

صنعت از بخش‌های عمده و حساس اقتصاد کشور محسوب می‌شود. اهمیت این بخش از این نظر است که می‌تواند از طریق رفع نیازمندی‌های اقتصادی در توانمندی جامعه اسلامی در روند توسعه و تکامل، نقش مؤثری را ایفا نماید. یک صنعت پویا می‌تواند به رشد و توسعه سایر بخش‌های تولیدی و زیربنایی کمک نموده و زمینه‌ی خروج اقتصاد کشور از شرایط اقتصاد تک محصولی (نفت) فراهم آورد و بوسیله ایجاد اشتغال مولد به تولید رونق بخشد و امکان صادرات مستمر را در جهت نیل به استقلال و خودکفایی اقتصادی ایجاد نماید. در گذشته تولید صنایع در ایران، همواره پراکنده، غیرمداوم و بدون ارتباط با یکدیگر و بدون توجه به جهت‌گیری نهفته در آن، انجام می‌گرفته است. رشد صنعت ایران طی ۲۷ سال گذشته وابسته به مواردی چون، ایجاد صنایع به منظور جایگزین نمودن تولیدات کالاهای مونتاژ شده داخلی به جای واردات، اعطای وام، کمک و اعتبار مالی فراوان و ارزان به بخش خصوصی و انحصارات بین‌المللی، گسترش بازار داخلی بر اثر افزایش درآمد سرانه ناشی از صدور نفت خام و گسترش تسهیلات زیربنایی صنایع و مواردی از این قبیل بوده است.

بعد از انقلاب اسلامی ساختار صنعت کشور، تحول اساسی متناسب با شرایط جدید ایجاد شده، پیدا نکرد؛ اگر چه اهداف کلی دولت جمهوری اسلامی در دهه‌ی اول انقلاب بیشتر در جهت ایجاد خودکفایی و استقلال صنعتی کشور و هماهنگ ساختن بخش صنعت با نیازهای اساسی جامعه بود، اما این روند به دلیل مشکلات زودرسی که نظام اسلامی از بیرون و درون با آن مواجه شد، دچار یک نحوه رکود گردید.

به جرات می‌توان علت اصلی موفقیت‌های صنعتی در جوامع بهره‌مند از رفاه مادی را رویکرد جدی تصمیم‌سازان و تئوریسین‌های آن جوامع به امر مهم و سرنوشت‌ساز الگوی جامع صنعت در آن کشورها دانست امری که متأسفانه در دیگر کشورها - خصوصاً جوامع اسلامی - بواسطه غفلت یا تغافل ارکان سیاسی و فرهنگی، مورد بی‌مهری شدید قرار گرفته است. گرچه بیان این واقعیت، هیچگاه بمعنای تائید نظام‌های حاکم بر چنین الگوهای نیست. (چون ما نیز بر این باور بحق پای می‌فشریم که سرنوشت نظام سرمایه‌داری» بعنوان نمایه و تجسد دیگری از چهره اقتصادی مکتب اومانیزم به سرنوشت نظام سوسیالیستی که اکنون به تاریخ پیوسته است به صورت ریشه‌ای و عمیق گره خورده است) اما از این حقیقت مسلم نیز نمیتوان گذشت که وجود یک الگوی متقن که از یک مبنای فلسفی و یک روش کارآمد عینی، سیراب میشود نوسداریی صنعت بلکه اقتصاد در حال احتضار غالب کشورهای جهان است. هرچند که این حقیقت بارها بر زبان تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران ایران اسلامی تکرار شده است، اما هیچگاه یک حرکت عمیق آکادمیک در این خصوص صورت نگرفته است. علت این نقیصه نیز واضح است و آن اینکه بخشی از نظام کارشناسی کشور اصولاً اعتقادی به جایگزینی یک الگوی کارآمد صنعتی که از سرچشمه نظام ارزشی و اعتقادی جامعه اسلامی سیراب شده است، ندارد حال یا ریشه این بی‌اعتقادی را بایست در سختی راه پر تلاطم «تاسیس الگوی جدید» یا عادت داشتن به اقتباس و کپی برداری از الگوهای بیگانه، جستجو کرد یا علت را در عدم اعتقاد نسبت به کارآمدی دین و حکومت اسلامی دنبال نمود. اما بخشی از نظام کارشناسی کشور گرچه با اعتقادات منفی گروه اول همراه نیستند ولی خود را هم در این عرصه موفق نمی‌بینند. حال یا این گروه کثیر (که در تعبد و وفاداری آنان نسبت به انقلاب اسلامی بلکه اصل دین شکی نیست) دارای مبنای فکری خاصی هستند که عملاً و ناخواسته به همان عرصه ای سوق داده میشوند که گروه اول بدان مبتلا شده اند و یا علت این نقیصه بزرگ در نظام کارشناسی را بایست در عوامل برونی و ساختار موجود حوزه و دانشگاه جستجو کرد که نه در ارائه پیش فرض‌های متناسب به دین موفق بوده‌اند و نه در تولید مفاهیم و معادلات کاربردی اسلامی توانمندی خداداد خود را تجربه کرده اند. طبعاً یک کارشناس متعهد و انقلابی زمانی که دست خود را از ابزارهای پیشینیان و موثر خالی می‌بیند چاره‌ای جز

همنوا شدن با گروه اول را ندارد. علت هر چه باشد وجود این نقیصه بزرگ در ساختار فرهنگی و اقتصادی کشور، امری غیر قابل انکار است.

از طرفی با توجه به نقش بنیادین و کلیدی صنعت در دستیابی به اهداف توسعه و تکامل مورد نظر جامعه انقلابی ایران، الزامات خاصی را برای تعیین استراتژی و سیاست‌های کلان در برنامه‌های توسعه به دنبال خواهد داشت، بر این اساس استراتژی‌ها و راهبردهای جامعه ما با سایر جوامع متفاوت بوده و چهارچوب کلی آن را توانمندی‌های ارزشی، فلسفی و دانشی بر خاسته از دین تعیین می‌نماید بر این پایه کشور اسلامی ما برای دست یابی به اهداف و آرمان‌های اقتصادی خود نیازمند به داشتن یک مدل و الگویی است که در پرتو آن جایگاه صنعت و استراتژی توسعه صنعتی کشور مشخص شده و در نهایت برنامه‌ای بلند مدت و میان مدت و کوتاه مدت خود را تعیین نماید.

اکنون با توجه به این که صنعت به عنوان یکی از ارکان اصلی مجموعه اقتصادی کشور محسوب می‌شود لازم است یک حرکت بنیادی با مشارکت دو بخش حوزه و دانشگاه و بخش صنعت در جهت شناخت نارسایی‌ها به منظور دستیابی به راهبردهای مناسب و سازگار با اهداف عالیء نظام اسلامی آغاز شود.

مجموعه حاضر در راستای زمینه‌سازی برای پاسخ‌گویی به چنین مهمی انجام یافته است. آنچه در این کتاب بیان شده است شامل روند و گستره ذیل می‌باشد که در قالب ۳ بخش اصلی تنظیم یافته است.

بخش اول شامل:

بیان ضرورت‌ها و تعریف کلی و متغیرهای موضوع صنعت به صورت اجمالی و چگونگی پژوهش پیرامون استراتژی توسعه صنعتی کشور
تنظیم روش تحقیق مقید به قید صنعت و مباحثی در ضرورت به‌کارگیری روش تحقیق در صنعت که بیانگر انتظارات و اهداف از به‌کارگیری و ساخت یک روش تحقیق صنعتی است.

در ادامه با تناظر سازی از جدول اقتصاد^۱ و جدول نظام مقایسه‌ای روش تحقیق^۲ سطوح بسیار کلی روش تحقیق در موضوع صنعت تطبیق داده شده و در پایان تعریف صنعت و روش عام تحقیق از زوایه اصول مکتب و احکام موجود در رساله‌های عملیه مورد ارزیابی و دقت قرار گرفته است.

نتیجه این چند بحث ارائه یک دسته‌بندی و طبقه‌بندی کلی از دستجات و موضوعات صنایع در سطوح صیانتی، عدالتی و بهره‌وری می‌باشد. که می‌توان براساس آن صنایع را در شامل‌ترین سطح طبقه‌بندی نمود. این طبقه‌بندی با حداقل اطلاعات از اصول مکتب و احکام رساله هماهنگ بوده و تا حدودی رابطه اعتقادات با صنعت را مشخص می‌نماید. در این قسمت با توجه به مقدرات و مطالعات فعلی که از احکام رساله و فقه وجود دارد، می‌توان اسلامیت (یا حجیت) صنعت را در چند سطح احراز نمود:

الف: سطح مطلوب؛ در این سطح باید ابتدا احکام توصیفی، تکلیفی و دستوری را براساس علم اصول فقه احکام اجتماعی استنباط نمود و سپس نسبت آن را در موضوع صنعت مورد دقت قرار داد. (ورود به این سطح فراتر از مطالعات طرح فعلی صنعت است.)

ب: سطح موجود؛ از طریق قدر متیقن‌های دینی موجود در کتب اخلاقی و رساله‌های عملیه می‌توان رابطه صنعت و اعتقادات را مورد ارزیابی قرار داد، این سطح تا حدودی در طرح فعلی بررسی شده است.

بخش دوم شامل:

طبقه‌بندی و دسته‌بندی تخمینی صنایع موجود یا ۱۲۰ صنعت منتخب کشور است؛ در این مرحله از زاویه تقسیم صنعت به صیانت، عدالت و بهره‌وری به طراحی یک الگوی آزمایشی و تخمینی (در جهت پاسخگویی به مشکلات صنعت موجود در حداقل امکان) پرداخته شده است. الگوی تخمینی از طبقه‌بندی موضوعات صنعت درصدد پاسخ به سوالاتی از قبیل: چگونه می‌توان در مدیریت یا الگوی تولید صنعت تصرف و تغییر ایجاد نمود؟ محدوده

1. شامل جدولی با عناوین علم، مکتب و اجرا است.

2. شامل جدولی با عناوین: فرهنگ، فلسفه و زیرساخت روش تحقیق است.

مدیریت اجتماعی، مدیریت اقتصادی و مدیریت صنعتی به عنوان محیطهای حاکم بر موضوع صنعت چیست؟ است.

مروری بر دستگاه آماری موجود (یعنی اولویت گذاری و ملاکات و شاخصه‌هایی که در مدل آماری موجود مطرح است) و نگاهی به شاخصه‌های مدل آماری جدید که در این زمینه ادعا شده است؛ این شاخصه‌ها می‌توانند هم دستگاه موجود را تحلیل و هم مطلوبیت‌ها و روند آن را در دستگاه جدید مورد آسیب شناسی قرار دهند.

تشریح ابزارهای تصرف در صنایع در همه سطوح و شناخت عوامل و متغیرهایی که توسط آنها می‌توان صنایع را حمایت یا تحدید نمود؛ این حمایت و تحدید به معنای معین نمودن حد و مرز قانونی برای حرکت تشویقی و تحدیدی و کنترل صنایع در عرصه فعالیت‌های گوناگون است. در این قسمت تقسیمات و موضوعات جدیدی مطرح می‌شود که خلاصه آن در جدولی تحت عنوان «تجزیه محورهای ارزیابی توسعه صنعت» تنظیم یافته است. در این مرحله مبحث جدید، تصرف در صنایع بوسیله تعیین شاخصه‌ها و ابزارهای کنترلی در سه محور اجتماعی، اقتصادی و صنعتی است، که اصلی‌ترین این شاخصه‌ها (بعنوان محورهای ارزیابی توسعه صنعت) از قرار ذیل است: «مدیریت» بعنوان شاخصه اجتماعی صنعت، «سود» بعنوان شاخصه اقتصادی صنعت و «تکنیک» بعنوان شاخصه صنعتی است. این جدول دارای ۹ محور که حاصل ضرب سه عنوان اجتماعی، اقتصادی و صنعتی در سه عنوان مدیریت، سود و تکنیک است، می‌باشد و باید تعریف مشخصی از این ۹ محور ارائه گردد و در نهایت مشخص شود که در چه قسمت‌هایی از این ۹ محور آمار آن وجود دارد.

منتجه این قسمت این است که می‌توان چگونگی موضعگیری دولت را از نظر کمی و کیفی نسبت به صنعت شناسایی نمود. زیرا زمانی که شاخصه‌ها معین شده و بعد به رقم‌ها کمی و کیفی و به قانون‌ها و کیفیت‌گذاری‌ها تبدیل شوند، آنگاه مشخص می‌شود که دولت نسبت به صنعت چه فعالیت‌هایی کرده است؟ بنابراین شناخت متغیرها و عوامل کنترلی صنعت را نمی‌توان به شکل ذوقی و ساده صورت گیرد، بلکه باید این فعالیت از یک الگوی تعریف شده تبعیت نماید. هم در بخش اول و هم در بخش دوم

هیچ‌گاه به تعریف و طبقه‌بندی موجود از صنعت اکتفاء نشده است؛ حتی در بخش دوم که براساس سه شاخصه صیانت، عدالت و بهره‌وری دسته‌بندی دیگری از صنایع ارائه

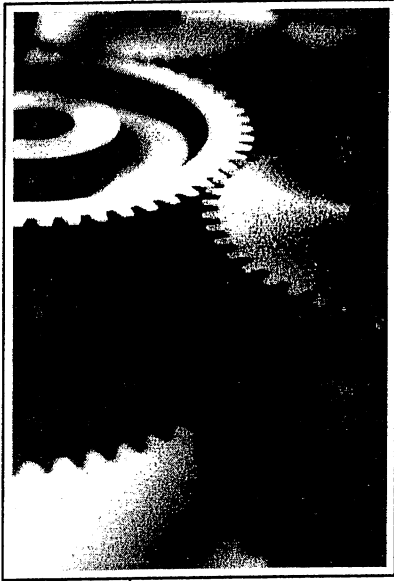
می‌شود، نیز از تقسیم‌بندی موجود استفاده نشده است. در تعریف تفصیلی از موضوعات صنعت احتیاجی به آمار جدید نداریم، بلکه آمارها موجود باید در طبقه جدیدی دسته‌بندی شوند؛ سبدهای یا نظام مبدلی که در این قسمت مطرح می‌شود برای آن است که نسبت بین سبدها مشخص شود، زیرا تا سبدهای نباشد، نسبتی نیز وجود نخواهد داشت.

بخش سوم شامل:

در این قسمت به دنبال امکان تسخیر و ارزیابی «مدیریت صنعت» از طریق مدل‌سازی می‌باشیم. مدل‌سازی در این سطح دارای ۳ سطح متوالی می‌باشد. ۱. مدل وصفی صنعت. ۲. مدل مضاف و مضاف‌الیه صنعت ۳. مدل برنامه صنعت. آنچه در این مقطع از طرح به آن پرداخته شده است، صرفاً مدل اوصاف ارزیابی کارایی صنعت است که در قالب یک جدول ماتریس ۲۷ خانه‌ای ارائه شده است؛ عناوین این ماتریس به صورت وصفی در یکدیگر ضرب و در چندین مرحله مورد ترجمه قرار گرفته‌اند.

خصوصیت این جدول این است که برای هر کدام از محیط‌های اجتماعی، اقتصادی و صنعتی سه عنوان انسان، ابزار و امکان ذکر شده و سپس این سه به سه عنوان دیگر تبدیل شده‌اند؛ به عبارت دیگر برای هر کدام از عوامل توسعه یا ساختار یا کارایی سه عامل متغیر انسان، ابزار و امکان ذکر شده که هر ۳ عامل اولاً به یک عامل تبدیل می‌شوند و مجدداً به ۳ عامل دیگر تقسیم می‌گردند. لذا با توجه به عناوین «انسانی، ابزاری و امکانی» سه وصف برای هر یک از محیط‌های اجتماعی، اقتصادی و صنعتی ذکر می‌گردد؛ سپس برای مابه‌الاشتراک متغیرهای اصلی یک عنوان اصلی و برای مابه‌الاشتراک متغیرهای فرعی یک عنوان فرعی و برای مابه‌الاشتراک متغیرهای تبعی، یک عنوان تبعی ذکر می‌شود. این عناوین وقتی داخل ساختار جدول قرار می‌گیرند به عناوین مشترک تبدیل می‌شوند. لذا وقتی که این عناوین به صورت وصفی در یکدیگر ضرب می‌شوند باید معادل آن اوصاف، عناوین مضاف و مضاف‌الیه موضوعی قرار داده شود و پس از این دو مرحله است که می‌توان «مدل برنامه صنعت» را تنظیم نمود. که این دو مرحله (مدل مضاف و مضاف‌الیه و مدل برنامه صنعت) از بررسی طرح فعلی خارج است.

بنابراین عمده‌ی مباحث جدول «ارزیابی کارایی صنعت» پیرامون تحلیل و بررسی اصطلاحات و عناوین عینی است؛ عناوین مفرد و مرکب موجود در آن، خلاصه‌ی همان ترکیبات وصفی بوده که به ترجمه، تحلیل و بررسی موارد عینی آنها پرداخته شده است. در پایان باید متذکر شد که در این طرح ما به دنبال یک فعالیت کارشناسی محض نبوده‌ایم بلکه برای شناختن بیشتر موضوع صنعت سعی در طراحی مدلی بوده‌ایم تا بواسطه آن بتوانیم ارتباط جامعی بین عینیت و فضای تئوری برقرار نمائیم، لذا فرض ما بر این بود که اگر این مدل حداقل در ۳۰٪ امکان پاسخگوئی و تحلیل صحیح از وضعیت صنعت موجود را به ما ارائه دهد، آنگاه می‌توان برای رفع خطای ۷۰٪ باقیمانده اقدام و تامل نمود.



بخش اول

ضرورت پژوهش

پیرامون

محورهای

ارزیابی توسعه صنعت

فصل اول: فرصت‌ها و چالش‌های فراروی و ضرورت پژوهش پیرامون استراتژی توسعه صنعتی کشور

فصل دوم: کلیاتی از چگونگی ساخت روش تحقیق در صنعت

فصل سوم: تبیین تعریف و طبقه‌بندی موضوعات صنعت

در تطبیق روش تحقیق به موضوعات صنعت، ناگزیر به ارائه تعریفی مشخص از صنعت و اوصاف درونی و بیرونی آن هستیم تا بتوان روش تحقیق را در همه موضوعات و عناصر درونی و بیرونی صنعت بکار گرفت. لذا در این فصل ابتدا به بررسی انواع تعریف صنعت پرداخته و سپس و در نهایت اوصاف درونی و بیرونی صنعت را مورد بررسی و تبیین قرار می‌دهیم تا نگرش ما نسبت به صنعت دقیق‌تر گردد. در واقع ادراک عمیق از وضعیت صنعت وابسته به شناسایی بسترهای گوناگون آن است.

فصل چهارم: تعریف و طبقه‌بندی موضوعات صنعت از دیدگاه اصول مکتب اسلام

پس از تبیین روش تحقیق تطبیقی صنعت در فصل سوم اکنون در این فصل به بررسی تعریف و طبقه‌بندی موضوعات صنعت از زاویه احکام موجود در مکتب و رساله عملیه می‌پردازیم. به طور کلی شناخت وضعیت کلی و چگونگی پژوهش در موضوع صنعت ما حاصل بخش اول می‌باشد.

فصل اول

فرصت‌ها و

چالش‌های فراروی

و ضرورت پژوهش پیرامون استراتژی

توسعه صنعتی کشور

۱- تقابل مدرنیسم با مبانی ارزشی انقلاب اسلامی

با اکتشاف اولین چاه نفت در خوزستان، چهره‌ی اقتصاد ملی ایران، رنگی دیگر بخود گرفت و نظام سنتی اقتصاد از شکل کشاورزی مبتنی بر فئودالی و صنایع ساده دستی به یکباره جهشی مضاعف یافت و یکی پس از دیگری پالایشگاه‌های نفت و صنایع جانبی مربوطه و نیز دیگر صنایع از چهار گوشه این آب و خاک سر برآورد. منافع بیگانگان در آن زمان اقتضاء می‌کرد، اقتصاد کشور که در جرگه‌ی ممالک عقب مانده خوانده می‌شد، پوست بیندازد و تجربه صنعتی شدن را به تجارب گذشته خود علاوه نماید.

این تجربه مانند تجارب مشابه براساس الگوی جامع خاصی که تامین‌کننده‌ی منافع دیگران بود، آزموده شد و در آن فضا این الگو و تجربه، جواب مطلوب خود را به کرات باثبات رساند. طبعاً در آن فضا آنچه مهم نبود، منافع ملی کشور بود. این وضعیت تا ظهور انقلاب اسلامی ایران با فراز و نشیب و البته طبق برنامه‌های دیکته شده ادامه یافت. انقلاب متولد شد و شعارهای بزرگی را در چشم و دل میلیون‌ها نفوس این مرز و بوم، بلکه ملل دیگر به تصویر کشید که یکی از سه شعار اصلی آن «استقلال» بود؛ طبیعی بود که استقلال در عرصه عینی منوط به قطع وابستگی در عرصه فرهنگی و فکری و قبل از آن احساس حریت در عرصه سیاسی و روحی بود. شعارهای سیاسی انقلاب به ثمر نشسته بود اما دوست و دشمن می‌دانستند که تغییر الگوهای اساسی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی امری نیست که به یک‌باره و با شعار محقق شود، زیرا اقتصاد صنعتی قرن ۱۹ و حوادث مدرنیسم و پست مدرنیسم دیار غرب در قرن ۲۰ فراروی متفکرین متأله بود؛ حقیقتی که ریشه در انقلاب رنسانس داشت و با شعار محوری The knowledge is power با تأنی اما هدفمند توضیح گرفت و بنیان وسیع و آزمندانه علم و تکنولوژی امروز را به تدریج بنا نهاد؛ بنیانی پُر مدعا که حریم قدس ربوبی را نیز به هم‌وردی با خود فرا می‌خواند و به خود اجازه می‌داد که حقایق مسلم و بزرگی چون دین و فلسفه را در گوشه‌ای از پیکره‌ی خود به تفسیر بنشیند!

بنابراین از یک سو کشور ما صبغهی صنعتی بخود گرفته بود به گونه‌ای که تقریباً تمامی بودجه سالیانه کشور خود را وامدار صنعت می‌دانست و می‌داند و از دیگر سو انقلاب با هزاران شور و امید رخ نمایانده بود. از آن روزها سال‌ها می‌گذرد و امروز که سومین دهه‌ی از

ظهور این حرکت عظیم الهی را تجربه می‌کنیم هر دو سیستم سوسیالیسم و سرمایه‌داری را در قالب برنامه‌های پنج ساله و غیر آن در تمامی عرصه‌ها به آزمایش نشستیم. دولت‌های پس از انقلاب یکی پس از دیگری و به فراخور حال و اقتضای شرایط، از هر آنچه که احساس می‌کردند و می‌توانستند در عرصه‌ی عینی جامعه اسلامی تجربه کنند، دریغ نکردند. از حق نمی‌توان گذشت اگر با دید جزءنگر به دستاوردهای عظیم اقتصادی بنگریم در برخی از عرصه‌ها نیز با موفقیت‌های بزرگ همراه بوده‌اند.

اما این سؤال مهم وجود دارد که اگر با دید مجموعه‌نگر به روند ۲۷ سال گذشته حرکت اقتصادی پس از انقلاب بنگریم، جز تجربه‌ی سیستم‌های ناهمگون با نظام ارزشی جامعه، به راستی چه ثمره‌ی بزرگ و تعیین‌کننده‌ای نصیب اقتصاد زخم خورده ما به صورت اعم و صنعت وابسته‌ی کشور به صورت اخص شده است؟ آیا ما در بسیاری از موارد و در برخی عرصه‌ها عقب‌گرد نداشته‌ایم؟ آیا ما دچار روزمرگی نشده‌ایم و اگر هم از استراتژی، برنامه و... سخن گفته‌ایم هماهنگی بنا و مبنا را در امر برنامه‌ریزی کشور در سطح کلان و توسعه همواره مد نظر داشته‌ایم؟ اگر بلی! پس کجاست آثار مثبت و تعیین‌کننده آن؟! و اگر خیرا براستی أم‌العلل کدام است؟ آیا کافی است با متهم کردن این و آن، روح خود را از چنبره‌ی نیش ذهن که ما را به قصور بلکه تقصیر در طراحی یک الگوی جامع و کارآمد که در عمق کتاب و سنت الهی ریشه دارد برهانیم؟ مگر ما می‌توانیم شعار پی‌ریزی تمدن اسلامی را در مقیاس جهانی سر دهیم، اما خود را به ابتدائی‌ترین لوازم آن که همان تاسیس مفاهیم و معادلات کاربردی مسانخ با روح حاکم بر نظام فکری یک جامعه اسلامی است، متعهد ندانیم؟ بدرستی اگر راسیونالیست‌ها و تکنوکرات‌ها غرب نیز تنها به همان شعار فرانسوی بیکن که - سلسله جنان نظام فکری اومانیزم است - بسنده کرده و به ایجاد داریست‌های علمی و تکنیکی جدید روی نمی‌آورند و از تاسیس فلسفه‌ی مادی به متدولوژی علوم و از آنجا به مدل‌های مختلف تولید معادله منتقل نمی‌شدند و با بنیان‌گذاری آکادمی‌های مختلف گوناگون به تئوری‌پردازی در عرصه‌ی «مبنا» و با تاسیس دپارتمان‌های متنوع در دانشگاه‌ها به تولید علوم کاربردی در عرصه‌ی «بنا» همت نمی‌گماشتند، آیا باز شاهد جهش بلکه انقلاب صنعتی در دیار خود می‌بودند؟ هر عقل سلیمی، جواب منفی را شایسته چنین سوال مهمی می‌داند.

۱/۱- نقش پلاننازع مذهب در تغییر سه الگوی تولید، توزیع و مصرف جامعه

با توجه به تحول اساسی ناشی از انقلاب اسلامی ۵۷ در ایران، کاملاً بجاست که از این زاویه وضعیت موجود صنعت کشور بررسی شود؛ نظام اسلامی مفاهیم جدیدی را طرح نموده بر این اساس در بخش‌های مهم سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور، باید تعاریف جدیدی ارائه گردد تا در نهایت نظام علمی داخل و خارج از کشور را وادار به تحلیل جامعی از این ساختار نوین نماید.

اکنون درصدد ارزیابی این ساختار و تطبیق آن با احکام الهی نیستیم - نهایتاً به این نتیجه دست یابیم که ساختار موجود تا چه اندازه با این فضا آشنا است - بلکه انگیزه‌ی اصلی صرفاً معطوف به ارائه تحلیل جدیدی از صنعت تحول یافته‌ی پس از انقلاب است که در فضای جدیدی تنفس می‌کند.

بخوبی واقفیم که بلوغ سیاسی مردم ایران که در سال ۵۷ به اوج خود رسید و حرکتی که به صورت ناقص از زمان مشروطیت آغاز شده بود و مدارج کمال خود را در خرداد ۴۲ به سرعت پیمود و نهایتاً توانست در ۲۲ بهمن ۵۷ یک نظام ریشه‌دار اما فاسد را تغییر دهد. محور اصلی انقلاب کبیراسلامی ایران که شعاع نورانی آن اقطاب عالم را متأثر کرده است تنها مذهب بود، در واقع انقلاب، بر محدودیت‌های بزرگ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی قبل از انقلاب انگشت انتقاد می‌گذاشت و خلال این معضلات را اقامه‌ی مجدد مذهب می‌دانست گرچه به پذیرش اجتماعی رساندن این واقعیت، چندان آسان نبود چرا که جریان‌ات سیاسی مشابه اما وابسته به غیر، همواره در کنار حرکت عظیم و خالص مردم متدین و رهبران مذهبی اسلامی انقلاب رخ نشان می‌داد و از سال ۴۱ تا ۴۶ و سپس تا سال ۵۱ و از آن زمان تا پیروزی انقلاب اسلامی در سه بُرهه‌ی متفاوت و در قالب نیروهای رادیکال چپ همچون حزب توده و مجاهدین خلق (منافقین) یا نیروهای اپوزیسیون راست همچون جبهه ملی و نهضت آزادی وجود خود را بر این حرکت توفنده‌ی مذهبی مردم تحمیل می‌کرد؛ آنها با مقاصد گوناگون در صدد ایجاد جای پا در رأس هرم قدرت سیاسی بودند. اما تمامی این حرکات با درایت حضرت امام خمینی (ره) - که سلسله جُنبان این خیزش عظیم بودند - و با خلوص همراهان و بدنه‌ی اصلی انقلاب ناکام ماند.

با ظهور انقلاب سه الگوی تولید، توزیع و مصرف دچار دگرگونی شد؛ امری که نه به شعارهای سوسیالیستی بها می‌داد و نه به باورهای سرمایه‌داری، در واقع از یکسو مردم به یکباره خود را در فضای وسیع و قدرتمندی احساس کردند که هر یک خود را مخاطب این شعار نانوخته انقلاب اسلامی می‌دانستند که به آنها خطاب می‌کرد چون لباس خلیفه الهی بر شما پوشانده شده است و مساوات یک اصل پذیرفته در ادیان الهی است، لذا هیچ تفاوتی میان تو و دیگران نیست. از این رو تو نیز مانند سایر احاد جامعه حق حیات آبرومند داری! این شعار زیبا و ریشه‌دار بود اما انقلاب سیاسی ۵۷ هنوز نتوانسته بود، مفاهیم نظری و کاربردی متناسب با آن را عرضه دارد. لذا جسارت انقلابی عمومی، در یک فضای رها شده از صدها محرومیت اجتماعی بگونه‌ای تبلور کرد که سطح انتظارات مردم به یکباره جهش مضاعف یافت. حال آنکه همین مردم آشنا با شعارهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری می‌دانستند که در آن نظام‌ها بیش از این میزان بهره‌دهی، امکانات مصرفی بیشتری را ارائه نمی‌دهند به تعبیر دیگر کارگر ساده بایست کماکان از سُبُو آب بنوشد و کارگران نیمه ماهر و ماهر از وسایل پیشرفته‌تر سیراب شوند!

این رویه، یک ساختار مورد پذیرش در تمامی جوامع مادی بود که سایه‌ی خود را کمابیش بر نظام اجتماعی ایران آن روز نیز تحمیل کرده بود تا آنکه مذهب حاکمیت یافت و دیدگاه جدیدی که مبتنی بر حفظ کرامت انسانی بود، حاکم شد. طبعاً در این وضعیت، فرزند یک کارگر ساده نیز توقع داشت در کلاسی درس بخواند که صاحبان ثروت و قدرت، فرزندان خود را به آنجا می‌سپردند. دلیل این نگرش روشن بود، چرا که اگر همان امکانات ویژه، در سطح جامعه تعمیم داده می‌شد، هزاران نابغه از میان اقشار ضعیف متولد می‌گردید!

۱-۲- ویژگی‌های نظام تولید و مدیریت سرمایه‌داری

اما با ظهور این نگرش نو، دو نظام جدید مربوط به توزیع و مصرف جامعه، متولد شد و مشخص بود که این نظام‌ها نمی‌توانند حضور نظام پیشین (تولید) را برتابند؛ لذا عملاً نظام تولید نیز رنگی دیگر پیدا کرد؛ حال آنکه ساختار تولید، قبل از انقلاب - که اقتباس از نظام تولید فعلی سرمایه‌داری است - در سطح اقتصاد خرد، قائل به تقسیم امکانات مالی جامعه در سه بخش بود:

* تقسیم امکانات با هدف تامین مقدرات صنعت، اعم از تامین اعتبار، تکنولوژی، نیروی انسانی و...

* تقسیم امکانات با هدف بازاریابی و توسعه بازار فروش محصول.

* تقسیم امکانات با هدف تکامل چرخه‌ی تولید.

البته بودجه این بخش به سه سطح مدیران یا کادر تولید، مشاوران یا کارشناسان تولید و بالاخره مباشران یا کارگران چرخه‌ی تولید، اختصاص می‌یافت.

این نظام در بطن خود اختلاف طبقاتی عظیمی را پرورش داده تا با این اختلاف پتانسیل اجتماعی، منشاء حرکت مناسبی برای افزایش سود فراهم شود. این نظام بر عدم مساوات اجتماعی پای می‌فشرد و ضرورت محرومیت اقتصادی سازماندهی شده‌ای را برای طبقات زیرین جامعه - که عمدتاً در مرتبه‌ی مباشران تولید خلاصه می‌شدند - قائل بود. زیرا برای حفظ مولفه‌ی «زمان» در چرخه‌ی تولید و مالاً سود بیشتر، چاره‌ای جز افزایش قدرت مدیریت تولید نبود و این افزایش نیز تنها در یک اختلاف طبقاتی تعریف می‌شد.

پیش از آنکه به بررسی وضعیت مدیریت سرمایه‌داری پردازیم، نقش مدیریت در هماهنگی رفتارها را تمثیلاً بازگو می‌نمائیم. اصولاً نقش مدیریت در نرم‌افزار همانند نقش «انرژی» در یک سخت افزار است، چه اینکه ما زمانی می‌توانیم سخت افزار مناسبی با کارآمدی بهتر بسازیم که قبل از آن توانسته باشیم قدرت خود را بر کنترل برون ملکولی به اثبات رسانیده باشیم؛ مثلاً برای ساختن یک جرثقیل، باید از راه تبدیل محور، نیرو را مترکم کرد و آن را برای بلند کردن یک جسم سنگین متمرکز نمود. این امر نیز منوط به کنترل حرکت برون ملکولی در ساختار و مکانیک اشیاء است و البته در کنار آن، کنترل حرکت درون ملکولی و استفاده از اختلاف حجم ملکول‌ها می‌تواند قدرت را در این جهت دو چندان نماید و البته هر چه این اختلاف حجم بتواند در ساختارهای کوچکتر همچون الکترون ایجاد شود، قدرت نیز به همان اندازه فزونی می‌یابد. سپس به هر میزان که انرژی استخدام شده و ظرفیت آن فزونی یابد عملاً این امر منجر به ورود ما در افق جدیدی از چرخه‌ی تولید می‌شود.

اما تولید انرژی، تنها گام اول محسوب می‌شود چرا که نحوه بهره‌برداری و توزیع این انرژی و قدرت ایجاد شده در موضوع، گام دومی خواهد بود که در ارزش، یک پله پائین‌تر از

اصل تولید انرژی، قلمداد می‌شود و البته مرحله‌ی آخر هم به نحوه‌ی بروز تغییر کیفیت در یک محصول اختصاص دارد. لذا می‌توان مدعی شد که ما با ۳ متغیر مواجه هستیم که «متغیر اصلی» تولید انرژی و «متغیر فرعی» تکنولوژی بهره‌وری از انرژی و بالاخره «متغیر تبعی» شیوه‌ی بروز تغییر کیفیت است.

حال نقش مدیریت در هماهنگی اراده‌ها و رفتارهای نیروی انسانی، دقیقاً مانند نقش انرژی در ساختار یک سخت افزار است؛ زیرا توان مدیر در هماهنگی ارگانیک نیروی انسانی تحت امر، منجر به رکود چرخه‌ی تولید می‌شود. اما در نظامی که «سود» را اصل قرار می‌دهد و اساساً اقتصاد را به آن تعریف می‌کند، طبیعی خواهد بود که به اختلاف طبقاتی نیز تن دهد؛ این نوع بی‌مساواتی در نظام سرمایه‌داری، یک منکر و بی‌عدالتی محسوب می‌شود. در این نظام تعریف یک مفهوم همچون «مقاومت» متناسب با جایگاه موضع مقاومت، متفاوت خواهد بود. مثلاً در جایی این مقاومت به کنش و واکنش تعریف می‌شود و در جایی دیگر به میزان شدت جریان الکتریسته - همچون مقاومت ملکولی در اجزای الکتریکی یک اتومبیل - تعریف می‌گردد.

۱/۳- نفی شعار عدالت در مصرف از سوی نظام سرمایه‌داری

در هر حال در چنین نظامی نمی‌توان مدعی شد که عدالت باید به معنای مساوات در مصرف باشد، چرا که اساس این نظام، بر اختلاف طبقاتی شکل گرفته است. این اختلاف، موجب انگیزش است که آن نیز بنوبه‌ی خود اعتبارات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را شکل می‌دهد. لذا تصرف غیر قاعده‌مند در این معادله به معنای تعریف ناآگاهانه در ساختار ماشین سرمایه‌داری است که قطعاً کارایی آن را با بحران جدی روبرو می‌سازد. از این رو شعار انقلاب در مصرف، از دیدگاه نظام سرمایه و طرفداران آن یک شعار کاملاً مردود است. آنها قائلند که با این دیدگاه جدید ارزش سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هر دو قشر مدیر یا مسئول هماهنگ‌سازی روحی در چرخه تولید و کارشناس یا مسئول هماهنگ‌سازی سخت افزار تولید، کاملاً دچار آشفتگی شده است. بگونه‌ای که آن کارگر از کارشناس و کارشناس از مدیر، تبعیت لازم را نمی‌کنند!

اما تغییر الگوی مصرف تنها یکی از ره‌آورد‌های انقلاب بود. چرا که در کنار آن در مسئله مالکیت بخش مهمی از صنعت کشور که در قالب کارخانه‌ها و کارگاه‌های مصادره شده ظاهر

شد، تردید جدی ایجاد گردید و عملاً این مراکز به تملک دولت درآمد. از دیگر سو آن حجم از صنعت هم که هنوز مصادر نشده بود، در شرایط مطلوبی بسر نمی‌برد؛ مزد کارگران همراه با افزایش انتظارات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایشان بیشتر شد تا جایی که در قالب انجمن‌ها و تشکل‌های صنفی، مسئله‌ی مشارکت در سطح مدیریت، نیز مطرح گردید و از این طریق توانستند در کیفیت خرید و فروش محصول و میزان حقوق خود تاثیرگذار باشند.

این فضا همراه انقلاب اسلامی بود و با پشتوانه‌ای بسیار محکم حتی توانست بر چهره‌ی خشن رئیس تکنولوژی نظام صنعتی یعنی امریکا، ناخن بکشد. این فضا فرهنگ جدیدی را در مقابل نظام سرمایه‌داری تعریف و مستقر نمود. فضایی که از نظر جوامع صنعتی ضد تکنولوژی است و در هیچ یک از جوامع سوسیالیستی و سرمایه‌داری قابل تعریف نیست. چرا که در نظام مادی کار اجتماعاً، لازمی مبنای تولید محسوب می‌شود؛ لذا به میزان کار یک فرد، میزان مزد او مشخص می‌شود از این‌رو در آن سیستم، تمامی کارگران باید کماکان به حداقل بهره‌وری از امکانات اجتماعی بسنده کنند، اما در نظام اسلامی تمامی مظاهر و امکانات شهرنشینی بایست به روستاها نیز برده شود اگر چه از نظر اقتصادی نیز هیچ توجیهی نداشته باشد.

این ادعای بعضی از کارشناسان اقتصادی صحیح نیست که درآمد سرانه‌ی پس از انقلاب را کمتر از درآمد سرانه‌ی ساختار قبلی می‌دانند، زیرا اگر بر مزد و بهره‌وری روستائیان و اقشار ضعیف جامعه، بهره‌مندی از زیرساخت‌های احداث شده پس از انقلاب را نیز اضافه نمایم، خواهیم دید که درآمد سرانه‌ی مردم به مراتب بیشتر از زمان قبل از انقلاب است. زیرا بخش مهمی از درآمد ملی برای تأمین مصارف این قشر صرف شده است. در هر حال صحیح نیست که درآمد فرد را تنها به مزدی که اخذ می‌کند تعریف نمایم؛ بلکه بایست جاده، بهداشت، مخابرات، یارانه‌ها، تحصیل و... را نیز به آن اضافه نمایم.

۲- ضرورت پی‌ریزی تمدن اسلامی

قطعاً ما امروز در ابتدای راه هستیم چرا که نهادهای فکری جامعه ریشه در یک تمدن اصیل ۱۴۰۰ ساله دارد تا جایی که بیش از ده قرن است که حوزه‌های علمیه تشیع، تمامی وادی‌های احکام، اخلاق، عرفان و در یک کلام معارف فردی را به کاوش گذرانده‌اند. اما

آنچه کماکان سایه‌ی سنگین خود را بر حوزه معرفت دینی تحمیل می‌کند و رجال قوم را به تأمل در این وادی ژرف و خطیر فرا می‌خواند، همانا حوزه معارف و احکام اجتماعی است؛ که متأسفانه حوزه به دلایل گوناگون نتوانستند، فعالیت شایسته‌ای در این عرصه داشته باشد. اصولاً قبل از انقلاب اسلامی ایران هیچگاه نیازی برای غور در این وادی برای اصحاب اندیشه دینی احساس نمی‌شد از دیگر سو دانشگاه‌های ما نیز که علوم خود را وامدار تحولات دو سده‌ی اخیر جهان غرب می‌دانند، نیز نتوانسته اند فراتر از آنچه دیگران می‌اندیشند، بیندیشند! گرچه خود نیز به این امر راضی نباشند. به همین علت است که صنعت و اقتصاد این مرز و بوم، هیچ‌گاه نتوانسته است در دامان یک الگوی جامع بومی که با فرهنگ و اقلیم این کشور هم‌نوا باشد، رشد کند. در این حال طبیعی است که جدیدترین و گرانترین تکنولوژی نیز وارد کشور شود چون این حلقه، از ارتباط ارگانیک با دیگر بخش‌های صنعتی و غیر صنعتی کشور برخوردار نیست و به تعبیر بهتر از جایگاهی مشخص در یک بستر شفاف بهره‌مند نمی‌باشد عملاً پس از مدتی متصدیان امر به این جمع‌بندی می‌رسند که این تکنولوژی نیز نمی‌تواند گرهی از مشکلات عدیده اقتصاد کشور باز کند.

۳- ضرورت تدوین استراتژی بمنظور گذار از شرایط بحرانی داخلی و خارجی

اما مشکل تنها به این امر محدود نمی‌شود، زیرا نبود یک الگوی فراگیر که بتواند تمامی حلقات صنعت کشور را بدرستی و متناسب با شرایط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و طبیعی موجود تعریف کند، باعث می‌شود، وزارت صنایع و سایر عوامل در سیاست‌گذاری کلان صنعتی کشور نتوانند به تدوین استراتژی بحران در زمان جنگ و صلح پردازند.

متأسفانه این مسئله زمانی بغرنج‌تر می‌شود که با اتخاذ شیوه‌های نامتناسب، همچون تبلیغات تجاری، بخواهیم محصول صنعتی خود را با سمبه پُر زور تبلیغ به خورد خاص و عام بدهیم، یعنی ابتدا با ایجاد یک نیاز کاذب در توده‌ی مردم تعریف جدیدی از گستره‌ی نظام نیاز جامعه ارائه داده و سپس انگیزه‌های آنان را با بمباران تبلیغاتی به طرف مصرف محصولات سوق دهیم که الزاماً نه در چهارچوب سبب مصرف یک خانوار قابل گنجاندن است و نه در صورت نیاز واقعی خانوار به آنها، قدرت خرید اکثریت آحاد جامعه اجازه‌ی چنین امری را به آنها می‌دهد.

طبیعی است عدم هماهنگی میان نظام ارضاء جامعه با نظام نیاز آن، منجر به بروز ناهنجاری‌های اجتماعی در سطح گسترده می‌شود که در بلند مدت می‌تواند امنیت و اقتدار ملی را نیز تهدید کند.

توضیح مطلب این است که بروز یک تشنج فراگیر داخلی و یا تحمیل یک جنگ گسترده خارجی در حالی که اقتصاد و صنعت کشور از فقدان یک استراتژی شفاف و قابل دفاع در قالب استراتژی بحران رنج می‌برد، می‌تواند کشور را بلحاظ سیاسی دچار بن بست کند. در این حال عامل موثری همچون نوسان قیمت که حرف اول را در بودجه سرانه و تولید ناخالص ملی (GNP) می‌زند، می‌تواند مزید بر علت شود و چرخ تمامی کارخانجات که بر مبنای اصالت مصرف و سیاست تبلیغات فروش به حیات خود ادامه می‌دهند را، با کُندی بلکه توقف، همراه سازد.

طبیعی است در حالت بحران، دیگر سیاست‌های تجربه شده‌ای همچون تبلیغات تجاری و... نمی‌تواند محرک مناسبی برای گردش چرخ‌های صنعتی کشور باشد. لذا در این حالت دست متصدیان امر در مدیریت بحران بسته خواهد شد و حذف اجباری تبلیغات، راهگشا نبوده و در آن شرایط تغییر ذائقه‌ی مردم که با مصرف کالاهای متنوع بیش از پیش مانوس شده‌اند براحتی امکانپذیر نخواهد بود. قطعاً این سخن به معنای حذف مطلق تبلیغات یا در عسرت قرار دادن معیشت مردم نیست؛ زیرا می‌توان پیکان تبلیغات را بسوی کشورهای دیگر که ده‌ها سال است براساس شاخصه‌های سرمایه‌داری اداره می‌شوند و تمامی زندگی را در ۷۰ سال زی دنیوی خلاصه می‌کنند، نشانه رفت و از این طریق دامنه‌ی صادرات خود را بسوی محصولات متنوع گسترش داد و هم از ضایعات روحی و اجتماعی تبلیغات در داخل کشور ممانعت کرد.

سخن فوق بیانگر ربط غیر قابل انکار سیاست، فرهنگ و اقتصاد با صنعت یک کشور است. چه اینکه در شرایط بحران و یا شرایط قطع یا کاهش درآمدهای نفتی وجود تبلیغات تجاری برای کشوری مانند ایران مُحلی از اعراب ندارد؛ چرا که در این حال عمده‌ی تولیدات کشور خود بخود متوقف می‌شود.

اصولاً کارخانه‌ای که سیکل اداره آن اعم از مولفه‌ی صرفه‌جویی در مقیاس تولید تا کله‌ی عوامل تامین اعتبار، بازاریابی و... براساس اصالت مصرف تعریف می‌شود در شرایط

بحران و نبود یک استراتژی مشخص که ترسیم کننده‌ی ظرفیت‌ها و قابلیت‌های فکری و روحی و مدیریتی وزارتخانه و سازمان مربوطه و ابزارها و محصولات تولیدی است، نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

البته داشتن استراتژی صرفاً معطوف به شرایط بحرانی جنگ و درگیری نیست، بلکه بایست بحران حاصل از پیوستن به خانواده جهانی نظام سرمایه‌داری و در یک کلام جهانی شدن را هم به این مقوله اضافه کنیم. طبیعی است ابزار نظام استکبار برای ملحق کردن کشورهای ضعیف‌تر به این جُرگه، دیگر سلاح و زرادخانه نیست، بلکه «مذاکره‌ی منجر به سازش» ابزاری است که در بسیاری از موارد توانسته است، منافع آغیار را تأمین نماید. در اینجا کافی است اندکی در وضع بحرانی بسیاری از کشورهای عربی و آفریقائی که به جرگه سیاست سازش خاورمیانه و به رسمیت شناختن اسرائیل پیوسته‌اند، تأمل کنیم.

در این استراتژی بایست هر دو مرحله‌ی جنگ و درگیری و گفتگو و سازش که بعنوان دو تیغه‌ی یک قیچی و با یک جهت‌گیری واحد عمل می‌کنند، مد نظر استراتژیست‌ها قرار گیرد؛ البته نسبتی که میان این دو محور بدست می‌آید، هیچگاه مطلق نخواهد بود. لذا بایست این نقطه مختصات، همواره به صورت نسبی مورد تحلیل قرار گیرد و متناسب با آن، شیب برنامه‌ریزی کلان ترسیم شود.

تبیین استراتژی منوط به وجود یک مدل توانمند است که می‌تواند طیف وسیعی از بحران جنگ تا بحران سازش را، به درستی تعریف کند و ویژگی هر یک از مراحل را بخوبی تبیین نماید. در این حال پیشاپیش هر گونه، اتفاق مترقبه و غیر مترقبه‌ای که در کشور روی می‌دهد، چگونگی برخورد منطقی با آن مشخص خواهد بود چرا که چنین مدل فراگیری، استراتژی مزبور را با تمامی خصوصیات یک راهبرد مشخص و کارآمد تعریف کرده است. در این حال نه بدون برنامه به سیاست تبلیغات تجاری در زمان صلح روی می‌آوریم و نه در صورت مواجه شدن با بحران خود را در تنگنای تهدیدهای نظامی و محاصره‌های اقتصادی دشمن گرفتار و منفعل احساس می‌کنیم. در این صورت دیگر زمانی همچون ۸ سال دفاع مقدس به سیاست‌های سوسیالیستی برای اداره‌ی جامعه روی نمی‌آوریم تا مجبور شویم آرام آرام این سیاست‌ها را به گزینه‌های نظام سرمایه‌داری در زمان بازسازی و پس از آن تغییر دهیم چرا که ورودی و خروجی سیر توسعه‌ی کشور از قبل، توسط این مدل به تصویر کشیده شده و دکترین سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بخوبی تبیین شده است. در این حال قادر

خواهیم بود همزمان به عوامل درون‌زا و برون‌زای موثر بر صنعت و اقتصاد کشور و متناسب با وزن و جایگاه هر یک بنگریم و قدرت پیش‌بینی خود را نسبت به حوادث دور و نزدیک دو چندان، بل صد چندان کنیم.

طبیعی است زمانی که فاقد چنین مدل و استراتژی باشیم، پیش‌بینی‌های ما علاوه بر اینکه جنبه‌ی کلی پیدا می‌کند و قبل از آنکه به یک برنامه‌ی مدون شبیه باشد، به یک تعارف علمی شباهت خواهد داشت، بمحض ایجاد بحران توسط دشمن، تمامی این مباحث تعطیل خواهد شد و دیگر مجالی برای عرض اندام آنها در عرصه‌ی گفت‌وگو به اولیاء امور داده نمی‌شود. در این صورت دیگر ضرورتی نخواهد داشت، مقام معظم رهبری برای مهار بحران به برخوردهای سیاسی و هله‌ای روی آورند و از حیثیت سیاسی و اختیارات ولایتی خود در این جهت استفاده کنند؛ امری که بارها در شرایط بحرانی داخلی و خارجی، شاهد آن بوده‌ایم. علت این نقیصه را بایست در کم کاری و کم فروشی نظام کارشناسی کشور جستجو کرد که هنوز نتوانسته‌اند و یا نخواسته‌اند که در این مسیر خطیر گام بردارند. برآستی اگر تحقیرات دشمن کماکان هیمنه‌ی مشروعیت نظام اسلامی را نشانه رود و کشور همچنان در خسرت یک مدل برنامه توسعه فراگیر و وزین باقی بماند، آیا مقام معظم رهبری - که محور مدیریت نظام در سطح توسعه هستند - را مجبور نخواهد کرد به سیاست درگیری و جنگ رو در رو با دشمن روی آورند و آحاد جامعه را برای نبرد تمام عیار بسیج کنند؟ طبیعی است در این حال صنعت منفعل و غیر آماده‌ی برای چنین روزی نخواهد توانست، پشتیبان شایسته‌ای از جنگ و مدافعان وطن داشته باشد. قطعاً صنعتی که مصنوع تمدن غرب است و از دیگر سو مدیریت جهان کنونی هم بدست همین تمدن می‌باشد، نمی‌تواند نقطه اتکاء خوبی برای کشوری باشد که بنا بوده است، شعار استقلال را در تمامی عرصه‌ها تجربه کند.

از دیگر چالش‌های مهم در نظام کارشناسی کشور که ناکارآمدی آن در بخش برنامه‌ریزی و مدیریت می‌تواند معضلات خطیر و غیر قابل جبرانی را برای کشور رقم بزند، شیوه تعیین استراتژی صنعتی و اقتصادی و نیز ترسیم اولویت‌های اساسی در سطح کلان و توسعه و در یک کلام شیوه تصمیم‌سازی است.

آنچه اکنون در شیوه تصمیم‌سازی نظام کارشناسی کشور معمول است، روش اخذ زنجیره‌ای پیشنهادها از رده‌های پائین مدیریتی است که در یک سلسله مراتب بعضاً نا کارآمد

و نفس گیر پس از مدت زمانی خاص به رده‌های بالای وزارتی منتقل شده و در مجموعه‌ای مانند معاونت برنامه ریزی و امثال آن مورد بررسی و بازنگری قرار می‌گیرد تا نهایتاً در معاونت مربوطه و با جرح و تعدیل و حک و اصلاح به صورت یک مصوبه پیشنهادی به وزیر و یا هیئت وزیران تقدیم گردد و در پایان، اگر نیاز به نظرخواهی از مجلس و شورای نگهبان نداشته باشد، به صورت یک قانون مصوب به دستگاه مربوطه ابلاغ گردد. این شیوه معمول تصمیم‌سازی در کشور است.

اما به نظر می‌رسد بگونه‌ای دیگر نیز می‌توان امر تصمیم‌سازی را دنبال کرد به این صورت که متناسب با وظایف و اختیارات مدیر، یک استراتژی عینی هماهنگ تبیین گردد تا براساس آن بتوان از رده‌های پائین‌تر مدیریتی انتظار داشت در تبیین سیاست‌های خرد دستگاه مربوطه، به ارائه مشارکت فکری پردازند. با این وصف شایسته است، بلکه باید مقام عالی وزارتخانه یا سازمان یا نهاد مربوطه بتواند متناسب با جایگاه منصب خود، استراتژی مشخصی را برای تصمیم‌سازی ترسیم نماید در غیر این صورت اگر مدیر عالی از درک لازم برخوردار نباشد، علاوه بر اینکه دچار روزمرگی در تصمیم‌گیری می‌گردد و طی چند سال عمر مدیریتی خود بارها و بارها با تجدید نظر غیر هدفمند در تصمیمات قبلی خود، در نهایت باز نمی‌تواند از نظرات انتزاعی بعضاً سودمند رده‌های پائین‌تر نیز استفاده کند چرا که هیچ‌الگوی مشخصی را برای تلفیق و تعمیر نظرات این رده‌ها از ابتدا در اختیار نداشته است. اصولاً انتظار ارائه نظرات کارشناسی از رده‌های پائین بمنظور تعمیر آنها در رده‌های بالاتر، امری قابل دفاع در اداره یک وزارتخانه یا سازمان نیست!

امروزه نوع سوالات جدی فراروی مدیران ارشد سازمان‌ها و وزارتخانه‌ها از جمله سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، این است که آیا شیوه‌ی گزینش نظرات و نیز افراد در دستگاه‌های اجرایی و غیر اجرایی کشور، شیوه‌ی کارآمد و مطمئنی است؟ اگر فرضاً شیوه‌ی موجود کارآمد باشد، بایست چه دسته اطلاعات در اختیار چه سطح از مدیران قرارگیرد؟ اصولاً مدیران شایسته در هر منصب باید به چه رده از اطلاعات دسترسی داشته باشند؟ طبیعی است اگر این شیوه‌ها بدرستی تعریف نشود، مدیران عالی ما در سازمان‌ها نخواهند توانست تشکیلات تحت مدیریت خود را بخوبی اداره کنند؛ حقیقت تلخی که امروز در بسیاری از سازمان‌ها با آن روبرو هستیم.

نکته اساسی دیگر در خصوص ساختار استراتژی بخش صنعت این است که قدر مسلم تبیین استراتژی عینی بخش صنعت، امری وابسته به تبیین استراتژی نظری این بخش است؛ بگونه‌ای که اگر روند مباحث مربوط به تعریف و الگوها مطرح نشود و تعریف دقیقی از عوامل درون و برون محیطی این بخش و شاخص‌های اصلی و... ارائه نگردد، قطعاً ارزیابی عینی از صنعت موجود براساس برنامه‌ای مشخص و تعیین استراتژی تکاملی این بخش دور از دسترس خواهد بود؛ از این‌رو تاکید بر این امر ضروری است که تا زمان تحقق کامل تعاریف مربوطه، ارائه‌ی یک استراتژی کارآمد و فراگیر ممکن نخواهد بود چرا که به‌کارگیری استراتژی چیزی جز تطبیق تعاریف بر عینیت، آسیب‌شناسی، کنترل تغییرات و ارائه راهکارها نیست و واضح است که این همه وابسته به تکمیل بحث نظری تعاریف است. اما این امر بدین معنا نیست که در این‌حد از بحث نتوان چهارچوب کلی و جهت‌گیری آن را تعریف کرد، گرچه استراتژی صنعت منوط به ارزیابی عینی بخش صنعت و آمارگیری دقیق است؛ اما در عین حال می‌توان مدعی شد که با توجه به محوریت نظام انگیزش در انضباط عملی فرد و جامعه و تاثیر تمام بخش‌های اجتماعی از جهت‌گیری کلان سیاسی جامعه، هیچ راهی جز انحلال صنعت موجود کشور در نظام ارزشی و باورهای فرهنگی جامعه وجود ندارد و این دورنمای استراتژی اجرایی صنعت از دیدگاه ما است.

۴- ضرورت تبیین متغیرهای صنعت از طریق ترسیم نقطه برخورد تمدن غرب با تمدن اسلامی

دستیابی به استراتژی مشخص در موضوع صنعت منوط به شناخت از متغیرهای صنعت موجود است؛ باعقاد ما اگر قرار باشد متغیرهای اصلی صنعت موجود شناخته شود، می‌بایست مشخص کنیم که نقطه‌ی برخورد تمدن غرب با نظام جمهوری اسلامی ایجاد بحران‌ها در کجاست؟ یک مدل توانمند قادر است نقطه‌ی درگیری را تبیین کرده و مسئولین در نظام اسلامی را قادر سازد که قدرت پیش‌بینی، کنترل و هدایت نسبت به حوادث و بحران‌ها داشته باشند؛ مثلاً این نکته را در نظر داشته باشند که متغیرهای برونزای کشور که نوعاً با سرنوشت نفت و قیمت آن دارای ارتباط تنگاتنگی هستند، در حال حاضر از وضعیت آشفته برخوردار است و از دیگر سو احتمال حمله سیاسی و نظامی نیز از سوی دشمن وجود دارد،

لذا بازار داخلی در بلند مدت، بازاری غیر مطمئن و غیر شفاف است پس بایست بدنبال چاره بودا همچنین می‌یابد که متغیرهای بیرونی یک نظام اجتماعی که به سه بخش سیاست، فرهنگ، اقتصاد تقسیم می‌شوند شناخته شوند اما شرایط، اساس تغییرات در این سه بخش است چرا که تغییر شرایط یک شی، تغییر ماهیت آن را به دنبال خواهد داشت. چه اینکه با تغییر میدان انرژی درونی یک ملکول می‌توان ساختار آن را بکلی دگرگون کرد. پس «شرایط» ابزار تحول یک شی محسوب می‌شود؛ حال اگر این شی مورد نظر صنعت باشد، می‌بایست در برنامه‌ریزی کلان وزارتخانه مربوطه، درجه‌ی اهمیت شرایط نسبت به وضعیت، مد نظر صاحبان آن باشد.

اگر ما با چنین نگرشی به صنعت بنگریم، خواهیم دید که تار و پود صنعت کشور تنها بعنوان پدیده‌ای وابسته قابل ارزیابی است. این وابستگی امروزه با قدرت یافتن تجارب الکترونیکی که دیگران را از حضور فیزیکی در کشور هدف بی‌نیاز می‌سازد، شکلی پیچیده‌تر و البته خطرناکتر بخود گرفته است. ما ناچار هستیم که تمامی علل پیدایش بحران را در عرصه‌ی صنعت کشور، براساس یک مدل جامع که دو بُعد اسلامیت و کارآمدی آن باید مورد تأیید کارشناسان هر دو عرصه واقع شود، شناسائی کنیم و جهت این امر نیز چاره‌ای جز شناسائی دقیق شرایط بیرونی و درونی نداریم.

طبیعی است که در حال حاضر در حالت بحران جنگی نیستیم، اما این امر بمعنای نبود بحرانی دیگر نیست. البته این بحران می‌تواند کاملاً از صبغه‌ی سازش با دشمن برخوردار باشد و یا ترکیبی از خشونت و سازش را در خود داشته باشد. پیش‌بینی عاقبت تصمیم‌گیری‌های کلان کشور امری ضروری و حیاتی است؛ چه اینکه حدود ۱۰ سال قبل نمی‌توانستیم به صورت شفاف، از سازشی که بحران آن دامان دین و کشور را می‌گیرد، سخن بگوئیم، اما آیا امروز که در حال جنگ ظاهری نیستیم، حق نداریم از خود پیرسیم اگر بنا باشد صریحاً به دشمنان خود اعلام کنیم که ما خواهان جنگ و درگیری نیستیم تا چه میزان می‌توانیم در خصوص سیاست جهانی و حل شدن در نظام سرمایه‌داری حاکم بر روابط بین‌الملل، از خود نرمش و قاطعیت نشان دهیم؟ مگر غیر از این است که امروز اقتصاد تابعی از سیاست است و پس از پروتکل‌های سیاسی توسط وزارت امور خارجه، قراردادهای اقتصادی و صنعتی در همان چهارچوب، توسط وزرای اقتصادی کابینه امضاء می‌شود؟ و مگر غیر از این است که تحمیل عسر و یسر اقتصادی بر یک ملت، با هدف گرفتن امتیاز سیاسی انجام می‌شود؟ امروز بر ما اثبات شده است که نظام

استکبار جهانی به چیزی کمتر از تحقیر ملت ایران راضی نیست؛ لذا دائماً سخن از مذاکره به میان می‌آورد تا با این حربه ابتدا آمان نامه‌ی کفر را بدستی بسپارد که پرچم مبارزه با ظلم را در تمامی اشکال و با نام دین و در سطح جهانی در اختیار دارد. طبعاً پس از اینکه هیمنه‌ی سیاسی انقلاب شکسته شد، نوبت به تحمیل سناریوی بعدی دشمن می‌رسد که همان تغییر رفرم حاکمیت دینی موجود به یک حاکمیت سیاسی با محوریت تکنوکرات‌های وابسته به نظام سرمایه‌داری بین الملل است.

برای مقابله با تهدیدات پیشروی چاره‌ای جز تبیین یک استراتژی شفاف در تمامی شئون و عرصه‌ها و از جمله بخش مهم صنعت نداریم. تنها در این حال می‌توان جایگاه‌های واقعی سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی - که مصرح در قانون اساسی است - را مشخص نمود و باید و نبایدهای این بخش و دیگر بخش‌ها را بخوبی تعریف کرد. در این حال بخش قابل توجهی از نظام کارشناسی نظام اسلامی، قانون اساسی و گرایش‌های مردمی را که هر دو ریشه در مبانی ارزشی دینی دارند نه بعنوان یک مانع، بلکه یاوز بخش صنعت و سایر بخش‌ها تلقی می‌شود. در این صورت تحلیل علمی کارشناسان ما از فضای مبهم و وهم‌آلود کنونی خارج می‌شود و می‌توانند راه میان جمع ارزش، بینش و دانش را بیش از پیش درک کنند. در این حال آنها براحتی می‌پذیرند آنچه را که تا دیروز بعنوان مانع قلمداد می‌کردند، امروز بعنوان یک مقدر قابل تعریف است و مگر مدیریت بحران غیر از تبدیل نمودن موانع به مقدرات است؟ به اعتقاد ما ناهنجاری‌های موجود در جامعه در بخش صنعت یا از صبغه‌ی تئوریک برخوردار است و یا به صورت ناهنجاری‌های مربوط به رفتار عینی قابل تحلیل است و یا در قالب ناهنجاری‌های محیطی تعریف می‌شود. قطعاً بررسی هر یک از انواع سه گانه ناهنجاری‌ها و ارائه راهکارهایی موثر برای آنها مجال خاص خود را طلب می‌کند. اما از وجود اختلاف موجود در میان کارشناسان جامعه نیز می‌توان گذشت که هر یک براساس مبنای مورد نظر خود، وزن خاصی را به هریک از این سه مقوله می‌دهند و همان را شایسته محور قرار گرفتن در روند کلی بحث بعنوان متغیر اصلی می‌دانند.

۵- چالش‌ها و فرصت‌های بخش صنعت در دهه اول و دوم انقلاب اسلامی

در دهه‌ی دوم پس از انقلاب بدنبال افزایش قیمت نفت، صنایع کشور به سمت مونتاژ و واردات مصرفی میل پیدا کردند، زیرا ارزهایی که از نفت بدست می‌آمد بیشتر به کالاهای مصرفی تخصیص می‌یافت، لذا صنایع مصرفی و مونتاژ بیشترین رشد را در این دوره داشته‌اند و شرکت‌های چند ملیتی نیز بدنبال این مسئله، به ایران آمدند.

از سال ۵۸ تا ۶۸ کشور درگیر جنگ می‌شود، در این دوره بسیاری از صنایع به دولت واگذار شد؛ مانند صناعی که مربوط به وابستگان رژیم بود. در هر حال تا سال ۶۸ یک برنامه مشخصی برای این دسته از صنایع ترسیم نشده بود؛ چرا که اکثر صنایع در آن زمان مقروض بودند. در این دوره سیاست دولت در سرمایه‌گذاری و اداره صنایع، این بود که باید صنایع حداقل نیازهای داخلی را پاسخگو باشند، که به اصطلاح به آن سیاست جایگزینی واردات گفته می‌شد.

نکته قابل توجه این است که سرمایه‌گذاری در این دوره بسیار اندک بوده و تنها در مواردی مانند سیمان، دولت سرمایه‌گذاری کرده است و البته سود آن نیز از محل تفاوت قیمت ارز - که کارخانه‌ها از دولت می‌گرفتند - تامین می‌شده است. به عبارت دیگر زمانی که دولت قسمتی از ارز را به فروش می‌رسانده است، هم کارخانه را وارد کشور می‌نموده و هم مالک منفعت آن می‌شده است؛ در این دوره طبق آمارهای منطقه‌ای، ایران در سرمایه‌گذاری رتبه‌ی ششم و در بهره‌وری رتبه‌ی چهارم را داشته است. زیرا به سرمایه‌گذاران ارز ۷ تومانی پرداخت شده است، حتی برای صاحبان صنعت بهره‌وری صنعت چندان مسئله مهمی نبود، بلکه برای آنها موفقیت در واردات صنعت با ارز ۷ تومانی اهمیت داشته است.

اوج سرمایه‌گذاری در این مقطع سال ۶۸ - که موضوع برنامه توسعه اول و دوم در آن سال‌ها مطرح شده است - می‌باشد. در این دوره دو اصل مهم: ۱. جایگزینی واردات ۲. توسعه صادرات، به عنوان دو سیاست اصولی حاکم بر برنامه اول و دوم مطرح شده است؛ بیشترین رشد در این دوره، مربوط به صنایع شیمیایی سلولزی بوده و کارشناسان عامل مؤثر آن را، اختلاف ارز، اعتبارات و سیاست بانکی می‌دانند. پس در این دوره (از نظر تعداد) صنایع کانی غیر فلزی، بیشترین رشد را داشته‌اند.

بنابراین در برنامه توسعه اول، توسعه صنعتی و در برنامه دوم، توسعه کشاورزی بیشتر مورد توجه بوده است و در برنامه سوم نیز توسعه معدن اصل قرار گرفته است. در برنامه دوم توسعه به علت بروز بعضی مسایل و ظهور مجدد محورهایی پرسود مانند فعالیت‌های

بازرگانی و تجاری و... سرمایه‌گذاری در بخش صنعت کاهش یافت و در نتیجه صنایع جانبی کشاورزی رشد کرد. در برنامه توسعه اول نیز بیشتر ایجاد صنایعی مورد توجه بوده که از ارزشی کمتری برخوردار باشند مورد توجه بوده است؛ مانند صنایع شیمیایی غذایی و کانی غیر فلزی.

آنچه از قوانین مربوط به صنایع در دهه اول، که می‌توان از آن سیاست‌های کیفی دولت نسبت به صنعت را بدست آورد. دو مسئله مهمی است که در قانون حفاظت از صنایع ایران به آن اشاره شده است:

* آشفته‌گی رابطه کارگری یا بحران مدیریت و مالکیت

* سفارش مواد و فروش کالاهای ساخته شده، که این دو مسئله به عنوان دو

معضل اساسی مطرح شده‌اند.

طرح قانون حفاظت و توسعه صنایع در آن مقطع، چشم‌انداز و اهداف سیاست‌گذاران صنعتی را از فعالیت‌های صنعتی و تغییرات آن در طول زمان، را نشان می‌دهد. سوال اساسی این است که چه هدف‌گذاری‌هایی در سال ۵۸ در مورد صنعت انجام شده و در کدام بخش‌ها آن هدف‌گذاری‌ها، محقق گردید و اکنون چه تغییراتی در آن صورت گرفته است؟

اهدافی که بیان شده است عبارتند از:

* رعایت نظام اسلامی در مورد حقوق کار.

* خروج اقتصاد از وابستگی به نفت.

* احراز استقلال از طریق تولید نیازهای داخلی تا سرحد خودکفایی و توسعه

صادرات.

* گسترش زمینه‌ی کار، اشتغال و تخصص.

* قطع ید از عمال نظام استبدادی و استثمارگران.

* احتراز از دولت‌سالاری و تشویق و حمایت فعالیت غیر دولتی.

علاوه بر این اهداف یک دسته‌بندی نیز در مورد صنایعی که بایستی ملی شوند، وجود

* تولید فلزاتی که در صنعت مصرف عمده دارند، مانند فولاد، مس، آلومینیم و

نیز صنایع ساخت و مونتاز، کشتی، هواپیما و اتومبیل

* صناعی که از طریق رابطه با رژیم گذشته به تملک اشخاص در آمده است.

* مؤسسات و کارخانجاتی که با سرمایه‌گذاری اندک، وام‌های کلان از دولت

دریافت داشته‌اند.

همچنین یک سری قوانین حمایتی در تبصره ۶ قانون برنامه اول ذکر شده است که

می‌گوید: به منظور احیاء و توسعه بخش‌های محروم و ایجاد تعاونی‌های منطقه‌ای این

فعالیت‌ها باید انجام شود:

* ایجاد تسهیلات لازم برای تقلیل کارمزد وام‌های پرداختی در امور کشاورزی و صنعتی و

مسکن در بخش‌های محروم.

* اعطای تخفیف مالیاتی برای مشاغل تولیدی در بخش‌های محروم تا پایان برنامه.

* رعایت اولویت در آماده‌سازی زمین و احداث خانه‌های سازمانی و اهدایی و بخشودگی

قسمتی از قیمت تمام شده در بخش‌های محروم.

* تسهیل ضوابط و شرایط کار دستگاه‌های دولتی و غیر دولتی برای بخش‌های محروم.

* اتخاذ روش‌های مناسب جهت تأمین و جذب نیروی انسانی مورد نیاز در بخش‌های

محروم.

* رعایت اولویت در انتخاب طرح‌های اجتماعی و زیر بنایی عمومی در بخش‌های محروم

بنابراین با گذشت دهه اول و آغاز دهه دوران بازسازی اقتصادی کشور، مرحله دوم

حرکت صنعتی آغاز شد. در این سال‌ها تعاریف جدیدی از بخش خصوصی و رویکرد نو به

امر خصوصی‌سازی، نوعی از مالکیت التقاطی تعریف گردید که شرکت‌های وابسته به دولت

با هدف استفاده از انگیزه‌ی بخش خصوصی و مدیریت بخش دولتی تغییرات مهمی را در

خود بوجود آوردند؛ بگونه‌ای که با اختصاص حداقل ۵۱٪ سهام شرکت‌ها و کارخانجات به

دولت، عملاً انتخاب مدیریت مجموعه کماکان در اختیار دولت قرار گرفت؛ اما با آزاد کردن

مابقی سهام، بی‌حرکی و عدم انگیزش تولید - که حاکم بر تشکیلات دولتی بود - با حضور

موثرتر بخش خصوصی بگونه‌ای دیگر رخ نمایاند. و البته در کنار اینها رواج آرام تبلیغات

تجاری در بدو امر این تحرک انگیزش اجتماعی را تکمیل کرد و فصلی نو در حرکت صنعتی

کشور گشود.

زیرا در گام نخست شعارهای انقلابی، الگوی مصرف جامعه را دگرگون کرده بود و بنوعی جسارت عمومی را افزایش داده بود تا جایی که بسیاری از اقشار ضعیف مردم که تا دیروز هیچ گونه نیازی برای هم‌رنگی با اقشار قوی‌تر جامعه در خود احساس نمی‌کردند به یکباره، نداشتن حتی وسایل کم ضرور بلکه غیر ضرور را، نوعی تحقیر اجتماعی قلمداد نمودند و زبان به اعتراض گشودند!

طبیعی است که این نوع جسارت عمومی که با تبعات سیاسی و فرهنگی خاصی نیز همراه بود، نمی‌توانست با کارآمدی اقتصادی هماهنگ باشد؛ زیرا حقانیت نظام اختلاف طبقاتی در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته بود و به تبع جامعه قادر نبود انگیزش اجتماعی را از این طریق برای تولید بیشتر، تحریک نماید؛ یعنی مدیر و کارشناس و کارگر دارای اختلاف پتانسیل لازم برای حرکت رو به رشد نبودند. و پر واضح است که هماهنگ‌سازی اجتماعی بدون پذیرش جمعی، ممکن نیست؛ در این حال جامعه مجبور بود به کارگر ساده و حتی بیکاری پنهان اجتماعی نیز سهمی از درآمد ملی را اختصاص دهد؛ مثلاً در بخش اصلاحات کشاورزی و در اوان انقلاب بسیاری از زمین‌های بزرگ، به صورت قطعات کوچکتر به تملیک روستائیان و کشاورزان درآمد؛ اما این کشاورز بجای آنکه خود پشت تراکتور بنشیند و زمین را شخم بزند، با امکانات جهادسازندگی و یا اداره کشاورزی و تعاونی‌های محلی و دادن دستمزدی به آنها قادر بود، توان ایشان را در احیای زمین‌های واگذار شده بکار گیرد؛ در واقع با این شیوه کشاورزان به عنوان کارگران ساده بدون آنکه از کار جدی و مستمر خود در طول سال ارتزاق نمایند از ردیف چنین منابع و منافعی خود را بهره‌مند می‌کردند در حالی که بخاطر همین جسارت انقلابی انتظار داشتند در سطح یک کارگر فنی ماهر در یک نظام صنعتی و نه به میزان بهره‌وری قشر کارگر یا کشاورز ایرانی در ردیف نیروی انسانی مولد آن جوامع بود.

به همین علت اگر به درستی بررسی شود، خواهیم دید ما در ایران کارگر ارزان نداریم، علاوه بر این بایست، کیفیت انتظارات کارگر ایرانی را - که امری جدای از گرانی اقتصادی کشور است - متفاوت با وضعیت انتظارات کارگران جوامع صنعتی که تابع تکنولوژی حاکم می‌باشد، ارزیابی کنیم. هر چند که در این دیار کارگران دارای «سندیکا» هستند و از این طریق حرف خود را مقابل کارفرما و سرمایه‌دار و دولت می‌زنند اما آنها با این فرهنگ هم مأنوسند

که ابتدا بایست سود شخصی را برای سرمایه و سرمایه‌دار در نظر گرفت و سپس زبان به اعتراض گشود. آنها بر این اعتقادند که بالاخره حیات آنها منوط به وجود نظام سرمایه و سیستم کنترل گردش اعتبارات «بانک» می‌باشد. آنها می‌دانند که در آنجا راه تامین اعتبار از دو طریق امکانپذیر است: ۱. سود سهام ۲. تسهیلات بانکی. طبعاً اگر سود سرمایه مازاد بر سود بانکی نباشد، شرکت‌ها قادر به دریافت تسهیلات بانکی نیز نخواهند بود و در نتیجه اقتصاد آن جوامع با بحران روبرو می‌شود از این جهت زمانی نماینده‌ی کارگران در مقابل نماینده‌ی سرمایه‌داران می‌نشیند که، ابتدا به پذیرش نرخ سود پول در یک سطح قابل قبول برای صاحب سرمایه، گردن بگذارد و سپس مازاد بر آن را به بحث و مذاکره بنشینند اما در جامعه‌ای که از ابتدا آنچه لحاظ می‌شود، سطح انتظارات فردی است، نه تنها کارخانه سود نمی‌دهد، بلکه همواره خود را در خطر ورشکستگی نیز احساس می‌کند؛ در این حال کارخانه‌ها ترجیح می‌دهند که با تمام ظرفیت کار نکنند و ۳ شیفت کاری را تقلیل دهند و جامعه بیکاران کشور را رونقی مضاعف بخشند!

براستی ریشه گرانی در چیست؟ به اعتقاد ما این مسئله یک منشأ و مجرای وارداتی و یک مجرای صادراتی دارد، اگر حجم واردات کمتر از صادرات باشد، مسلماً پول سنگین‌تر می‌شود و بالعکس اگر واردات بیشتر باشد در این صورت پول سبک می‌شود، اما اکنون این موازنه بهم خورده است و علت آن نیز این است که نرخ مصرف کنندگان - نه نرخ جمعیت کمی - بعلت تغییر در مفهوم «فقر» تغییر یافته و تغییر این مفهوم وابسته به گستاخی انقلابی مردم است. لذا ریشه گرانی نرخ کار و کارگر در عامل نقدینگی نیست، بلکه در گستاخی انقلابی قرار دارد.^۱

البته علاوه بر تمامی مشکلات بایست شرائط محیطی بیرون از جامعه ایران را نیز بر این چالش‌ها اضافه نمود؛ اصولاً امروزه رسم است که برای اخذ وام از منابع منطقه‌ای و یا خرید تکنولوژی و... باید از قبل بنوعی سازش سیاسی با قدرت‌های حاکم در دستور کار قرار گیرد. چرا که لازمی عقد چنین قراردادهایی ورود به باشگاه بین‌المللی است. مسلماً این نوع پذیرش‌ها در سال‌های پس از انقلاب امری مردود قلمداد می‌شود و طبیعی است که تمامی بخش‌ها اقتصادی کشور از جمله صنعت همواره خود را با بنوعی تهدید جهانی در قالب

۱. تبیین بیشتر این مطلب را در بخش دوم از نظر خواهید گذراند.

محاصره‌ی اقتصادی احساس کرده و قطعاً این امر بر آهنگ رشد و توسعه صنعت اثر مستقیم و تاثیر کننده‌ای خواهد داشت.

از دیگر چالش‌های فراروی صنعت در دهه دوم انقلاب می‌توان به مسئله خصوصی‌سازی در این بخش پرداخت، در این رابطه باید گفت، از دهه هشتاد میلادی موج خصوصی‌سازی - با واگذاری واحدهای بزرگ و متوسطی که در اختیار صاحبان سرمایه بود در جهت افزایش انگیزه‌ی کارایی بواسطه دولت - در میان نظام‌های اقتصادی جهان آغاز شد و بالآخر از زمان فروپاشی نظام‌های اقتصادی کشورهای بلوک شرق که به تشدید این موج دامن زد، خصوصی‌سازی به عنوان یکی از شاخصه‌های توسعه از سوی سازمان‌های منطقه‌ای مطرح شد؛ البته این امر منوط به بخش صنعت نیست، بلکه کلیه بخش‌های جامعه را شامل می‌گردد.

وقتی سخن از خصوصی‌سازی مطرح می‌شود، لاجرم باید معنای خصوصی‌سازی و یا به تعبیر رساتر مالکیت خصوصی را مشخص نمود و با تفکیک آن از قلمرو دولتی و تعاونی، بحثی مشخص را ارائه کرد. شاید در ابتدای امر معنای مالکیت خصوصی در عینیت موجود نظام‌های اقتصادی - به ویژه با تقابل دولتی و تعاونی - روشن و واضح جلوه نماید و بلکه معنای آن با معنای مالکیت خصوصی مذکور در شرع و قانون اساسی منطبق و یکسان جلوه کند، اما تفاوت این دو، بیش از آنچه تصور می‌شود، است.

در قانون اساسی آنچه به عنوان مالکیت خصوصی بیان شده است، این است که مالکیت انسان بر پول محترم می‌باشد؛ در حالیکه آنچه از دوره‌ی رنسانس به بعد تحت عنوان مالکیت خصوصی، تعمیم یافت، چیزی جز سلطه‌ی پول بر انسان یا به عبارت بهتر «بردگی نوین انسان» نمی‌باشد.

اما در اینجا سخن پیرامون هویت عینی مالکیت خصوصی نه هویت تئوری و نظری آن است؛ زیرا در فرض این گونه (هویت نظری) می‌توان براحتی مسئله را به شرع تطبیق نمود؛ اما در هویت عینی باید آن را در درون سیستم و در ارتباط ترکیبی با سایر مسائل مورد دقت قرار داد؛ پس «هویت عینی مالکیت خصوصی» در یک نظام معنا می‌یابد.

بنابراین اگر در نظام اقتصادی برای مالکیت خصوصی، هم فعالیت فردی و هم فعالیت سازمان یافته، قائل شدیم، تفاوت بنیادی فعالیت سازمان یافته با فعالیت فردی مشابه - که در قدرت جلب سرمایه دیگران نهفته است - از یک طرف و جایگاه کاملاً متفاوتی که در روابط

اجتماعی برای این دو نوع فعالیت در نظر گرفته می‌شود از طرف دیگر، فعالیت فردی را به شکل متغیر تبعی درآورده و فعالیت سازمان یافته را به عنوان متغیر اصلی سیستم، منزلت خواهد داد. حال اگر این فعالیت‌های سازمان یافته در قالب ساختارهای نظام سرمایه‌داری تعریف شوند، طبیعی است که بستر پیدایش سلطه‌گری سرمایه بر انسان مهیا می‌گردد.

در تبیین این مطلب باید ساختارهای اساسی نظام سرمایه‌داری مورد دقتی مضاعف قرار گرفته تا این استیلاء سرمایه بر انسان به خوبی آشکار گردد و به عیان دیده شود که چگونه مالکیت خصوصی فردی در نظام حل شده و ساختار جان گرفته سرمایه، بر نظام اقتصادی حکومت می‌یابد.

۵/۲ - فرصت‌ها و بایدها

کارشناسان و مسولین در مورد فرصت‌ها و بایدهای کشور در زمینه‌های مختلف می‌گویند:

- * وجود منبع عظیم و غنی تولید سرمایه در کشور
- * وجود نیروهای متخصص، ماهر و نیمه ماهر قابل توجه در کشور
- * وجود سرمایه‌های معتابه و بعضاً سرگردان در دست ایرانیان داخل و خارج کشور
- * ضرورت تنوع بخشیدن به منابع تولید درآمد در داخل و خارج کشور
- * ضرورت اصلاح ساختار تولید و صادرات کشور
- * ضرورت بازنگری جدی در بازار پول، کالا، سرمایه و کار در کشور با جهت‌گیری هماهنگ‌سازی میان تمامی بخش‌های کشور
- * ضرورت اختصاص درآمد نفت در پروژه‌های تولید سرمایه‌های ملی و اختصاص درآمد غیر نفتی برای بودجه‌های جاری
- * ضرورت یکسان‌سازی نرخ ارز
- * ضرورت خصوصی‌سازی گسترده در بخش‌های مختلف اقتصادی و فرهنگی
- * ضرورت جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی و اصلاح ساختار جلب سرمایه
- * ضرورت تناسب ساختار صنعت با مزیت‌های فرهنگی و ارزشی جامعه، فرهنگ ملی کشور و دیگر بخش‌های اقتصادی

در هر صورت نظام کارشناسی در وزارت صنایع یا کلیه بخش‌هایی که با اقتصاد به عنوان یک مجموعه شامل بر صنعت، کشاورزی و بازرگانی در تماس هستند، به نوعی با نارسائی‌ها

دست به گریبان بوده و برای پاسخگویی به این نارسائی‌ها نسخه‌ای را تجویز می‌کنند و چون به عنوان تنها نسخه موجود است، مورد توجه قرار می‌گیرد. ایشان می‌گویند این نارسایی‌ها توسط موارد ذیل برطرف می‌شود:

* بواسطه ایجاد جو رقابت. آزاد

* واگذاری به بخش خصوصی، تعدیل اقتصاد

* بازکردن مرزها

* برداشتن تعرفه‌ها و...

ایشان همچنین پیش‌بینی خود را از وضعیت اقتصاد ایران در دهه ۹۰ این گونه مطرح نموده‌اند:

پیش‌بینی متغیرهای اقتصاد کلان ایران برای دوره سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰ نشان می‌دهد که رشد اقتصادی پائین، مبتنی بر منابع طبیعی و همچنین نرخ بیکاری فزاینده به علت ساختار جمعیت جوان، به عنوان دو چالش اصلی اقتصاد ایران ابعاد گسترده‌ای پیدا کرده است و رکود اقتصادی را تداوم خواهد داد.

متوسط رشد درآمد سرانه $\frac{4}{2}$ ٪ با تورم بیکاری بالای ۲۰٪ در سال‌های پایانی دوره مورد بحث به همراه رشد فزاینده بی‌ثباتی در وضعیت مالی دولت و تراز تجاری کشور، فاصله اقتصاد ایران را با سایر کشورهای رو به رشد در فضای آتی اقتصاد جهانی بیشتر خواهد کرد، با در نظر گرفتن قیمت بالای ۱۸ دلار ثابت به جای ۱۵ دلار ثابت تحول عمده‌ای در شاخصه‌های کلان رخ نمی‌دهد. این نتیجه حاکی از این است که در ساختار موجود، به علت فقدان تعیین کننده‌های درون‌زای رشد، افزایش درآمد ارزی حاصل از صادرات نفت منجر به مازاد تراز ارزی می‌شود که کمکی به رشد اقتصاد ایران نخواهد کرد... نسبت به چشم انداز ارزی نیز مشاهده خواهد شد که در حالی که رشد اقتصادی و صنعتی کشور بالا است تراز ارزی منفی بوده و کشور نیازمند استفاده از منابع مالی منطقه‌ای بویژه سرمایه‌گذاری خارجی است.

همچنین نتایج نشان می‌دهد که در سال‌های آینده کاهش تدریجی درآمدهای ارزی نفت از یک سو و مهمتر از آن تداوم کافی نبودن تقاضای داخلی و خارجی برای محصولات صنعتی داخلی از سوی دیگر به همراه افزایش هزینه‌های تولید، کاهش قدرت خرید خانوار و

رشد ارزش افزوده بخش صنعت را با ترکیبی ناهمگون از صنایع سرمایه‌داری و واسطه‌ای و مصرفی کاهش خواهد داد. ... روند مزبور در تداوم ساختارهای گذشته، توسعه یافتگی را نتیجه نمی‌دهد و آثار آن را در توسعه اقتصاد ملی و افزایش رفاه اجتماعی ظاهر نمی‌سازد^۱

اکنون شایسته است که به برخی از بندهای پیشنهادی هیئت وزیران - که در قالب رهنمودهای کلی به رویت مقام معظم رهبری نیز رسیده است - اشاره نمائیم:

بند ۵۰ - کلیه قوانین و مقررات موجود انحصار در تولید و توزیع کالاها و خدمات و سرمایه‌گذاری لغو و بر طبق قانونمندی‌های جدید و در جهت ایجاد فضای رقابتی سامان خواهد یافت. مواردی که بر طبق قانون اساسی مستثنی می‌شود، توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام پیشنهاد خواهد شد.

بند ۵۱ - در حیطه‌هایی که بخش عمومی بطور توأمان با هریک از بخش‌های خصوصی و تعاونی فعالیت دارد، بخش عمومی در شرایط یکسان با سایر بخش‌ها فعالیت خواهد نمود. لذا در حیطه‌های سابق الذکر در مواردی از قبیل دریافت وام از سیستم بانکی و ارز، پرداخت مالیات، حقوق گمرکی و سود بازرگانی ضوابط کمیسیون برای کلیه بخش‌ها مورد عمل قرار خواهد گرفت. قوانین و مقررات لازم برای مبارزه با انحصار و توسعه رقابت در بخش‌های عمومی و خصوصی و تعاونی تهیه و تصویب خواهد شد. در تدوین مقررات و قوانین، حمایت حقوق پدید آورندگان آثار معنوی مورد توجه قرار خواهد گرفت.

همچنین در بخشی از گزارش برنامه سوم آمده است:

۱. در استفاده از نرخ سود سپرده‌ها و تسهیلات انعطاف بیشتری مد نظر خواهد بود به نحوی که متوسط نرخ سود سپرده‌ها علاوه بر جبران تورم، انگیزه قوی برای پس انداز و تجهیز منابع مالی برای سرمایه‌گذاری ایجاد نماید.

۲. ناهماهنگی‌ها و اختلافات ناشی از عوامل مختلف از جمله تصدی دولت بر ارکان نظام مالی و افزایش کارایی بخش مالی از طریق اعمال تدریجی ضوابط مقرراتی، انگیزشی، مقررات‌زدائی، آزادسازی و مشارکت دادن تدریجی بخش خصوصی مالی رفع می‌گردد.

۱. خلاصه طرح مطالعاتی استراتژی توسعه صنعتی کشور از مسعود نیلی و همکاران، بخش اول فصل دوم ص ۱۵۸،

همچنین بازار پول، بیمه و سرمایه در جهت گسترش رقابت، کاهش هزینه‌های معاملاتی و جلوگیری از شکل‌گیری انحصار فعالیت‌ها تنظیم خواهد گردید.^۱ این مجموعه قوانین که در جهت حمایت و تشویق از صنایع وجود دارد، نشانگر تاثیر سیاست‌های کیفی انقلاب در جهت رشد و توسعه صنایع می‌باشد. در مورد این سیاست‌ها در بخش دوم به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۶- دورنمایی از راهکار پیشنهادی

به نظر می‌رسد هرچند که معضلات موجود اقتصاد کشور ریشه در عدم هماهنگی و ارگانیزه نبودن ادراکات مذهبی دارد و قطعاً با این شاکله نمی‌توان به اداره جامعه‌ای کارآمد و مطلوب پرداخت، اما آیا این بدین معناست که هیچ راهی برای اصلاح این ساختار ناهمگن وجود ندارد؟

جواب این پرسش، بستگی تام به نوع نگرش ما به اصل صورت مسئله دارد چرا که اگر قرار باشد از منظر ساختارها و مفاهیم نظام‌های شرق و غرب به آنها بنگریم، قطعاً باید پرچم تسلیم را برافرازیم و به ناکارآمدی الگوی فعلی اعتراف نماییم؛ اما اگر قرار باشد طرحی نو در انداخته شود و به خود جرأت نواندیشی مبتنی بر «عقل متعبد» را بدهیم، آنگاه خواهیم دید که با تغییر ساختار مفاهیم و معادلات، امکان استفاده از انگیزش‌های مذهبی جامعه برای ایجاد مدیریت خاص که گستاخی در مصرف را مزاحم خود نبیند و راندمان تولید را با هدف رشد و توسعه تکنولوژی در پی داشته باشد، امری شدنی به نظر می‌رسد.

در هر حال هر چند که این معضلات را ناشی از عدم تجربه حکومت اسلامی در صدهای اخیر، عدم آمادگی دین‌باوران نظام کارشناسی جامعه در برخورد با حوادث مستحدثه پس از انقلاب اسلامی، تنگ نظری یا فراخ اندیشی غیر قاعده‌مند در بسیاری از چالش‌های اجتماعی، نبود یک الگوی کارآمد تولید، توزیع و مصرف اجتماعی در کشور، تفوق سلائق شخصی بر روش‌های متقن اجرائی و... بدانیم یا بگونه‌ای دیگر به تحلیل مسئله پردازیم؛ آنچه کماکان عقل را به بسیجی همه جانبه فرا می‌خواند چیزی جز ضرورت ارائه طرحی بدیع و عملی نخواهد بود؛ که علی القاعده باید با روح حاکم بر جامعه نیز هم‌نوا باشد.

اما آنچه که در این مجال بعنوان تحلیل از راهکارهای موجود صنعت کشور قابل طرح است، صرفاً معطوف به کارآمدی و نه بررسی صحت استناد و حجیت آنها براساس مذهب است.

به بیان دیگر ما تلقی‌ها و راهکارهای موجود را ابتدا از زاویه «کارآمدی» آنها مورد دقت قرار می‌دهیم، بدون آنکه خود را درگیر بحث دامنه‌دار «حجیت» آنها نمائیم. لذا از خود سوال می‌کنیم آیا تجویز این نوع داروها که امروزه برای درمان صنعت بیمار کشور صورت می‌گیرد، این بیماری را تشدید می‌کند یا آن را التیام می‌دهد؟ آیا صنعت و اقتصاد امروزه در حکم آزمایشگاهی برای از بین بردن مذهب حاکم و به آخر خط رساندن تعلقات مذهبی است یا آنکه می‌تواند در سالیان آتی الگوی مناسبی برای کشورهای جهان سوم باشد؟ آیا با ادامه حاکمیت ساختارهای کنونی می‌توان این خطر را پیش‌بینی کرد که اخلاق جامعه بگونه‌ای شکل بگیرد که حتی غیر معتقدین به مذهب هم نتوانند از عهده‌ی درمان این دردها برآیند تا جائی که همگان بر این نکته صبحه بگذارند که گستاخی مصرف در جان جامعه رسوخ پیدا کرده و جز لاینفکی از هویت فرهنگی و سیاسی آنها شده است؛ در هر حال شایسته است که نظام اسلامی با تجزیه کارآمدی راهکارهای موجود خطرات جدی آتی را از زاویه کارشناسانه، مورد بررسی قرار دهد.

۶۱ - ضرورت طراحی سه نرم افزار کامل بعنوان شاخصه پیش‌بینی، هدایت و کنترل

اما بالاخره چه باید کرد؟ فرضاً طا بتوانیم با نقد منصفانه ساختار موجود را نقض کنیم، اما باز این سوال باقی می‌ماند که در مقام طرح اثباتی چه حرفی برای گفتن داریم؟ در این مقطع به صورت کلی به ضرورت طراحی سه نرم افزار که از جامعیت و مانعیت برخوردار باشند، اشاره می‌نمائیم؛ این نرم افزارها باید مبتنی بر کارآمدی عینی باشند و به صورت شفاف بتوانند به پیش‌بینی حوادث و تغییرات آینده پردازند؛ امری که بنوبه‌ی خود شاخصه‌ی خوبی برای قدرت هدایت حوادث و تغییرات آینده بشمار می‌رود زیرا هر سیستم و مجموعه‌ای که بتواند از قدرت و پیش‌بینی تغییرات برخوردار باشد و با استفاده از اعداد و ارقام صحیح، منحنی تغییرات موضوع مورد تحلیل را بدرستی ترسیم کند و روند توسعه آنرا گویا به تصویر بکشد، حتماً از نقطه اتکاء مناسبی برای تحلیل نسبتها و کنترل تغییرات از طریق توصیه‌های

کارشناسی برخوردار خواهد بود. تمامی اینها چیزی نیست جز همان نرم افزار اول (پیش بینی) که زمینه لازم را برای اعمال کارآمدی دو نرم افزار دیگر فراهم می کند.

اما قضیه صرفاً در ارائه اعداد کمی مربوط به دستگاه های اجرایی صنعت کشور و ترسیم منحنی تغییرات خلاصه نمی شود، بلکه بایست در مرحله دوم، نرم افزاری تهیه شود که توصیه های مشخصی برای تغییر محورهای ناهمگن با ساختار کل ارائه دهد و بتواند به این سوال اساسی پاسخ دهد که اگر بناست حوادث فعلی چنین نباشد، پس چه محورهایی باید تغییر کند تا حوادث آینده به صورت کنترل شده باعث بروز خلل در روند توسعه صنعت کشور نشود؟

هدف از طراحی نرم افزار سوم (کنترل)، بررسی و ارائه تعریف مشخصی از وضعیت موجود، مطلوب و نسبت بین آنها می باشد که پیشتر در این خصوص سخن گفتیم. متأسفانه آنچه امروزه در صنعت کشور شاهد آن هستیم نوعی ایجاد تلفیق میان مفاهیم و معادلات نظام سوسیالیستی با نظام سرمایه داری است که در قالب یک وحدت ترکیبی جدید انتظار می رفت که سامان جدیدی را بوجود آورد.

اما اصولاً تلفیق میان دو نظام، بیشتر به یک تعارف کارشناسی شبیه است تا تاثیر یک نظام جدید کارآمد! زیرا که در هر حال گرایش به یکی از این دو قطب، همواره بر گرایش به دیگری غلبه داشته است. لذا تلفیق این دو نظام، جز در حد یک تغییر ساده نسبت به زیر ساخت صنعت و اقتصاد کشور قابل ارزیابی نیست که البته همین تعمیر نیز سبب خرابی بیشتر ماشین صنعت شده است. چون از اول چاقوی جراحی پیکره دو نظام را آسیب رسانده است و باعث شده کارآمدی گذشته آنها نیز مجال ظهور در عرصه عینی جامعه نیابد. کسی که در عین سفارش دوخت لباس به خیاط ماهر، مرتباً در الگوی طراحی وی مداخله می کند، طبعاً آنچه در پایان حاصل می شود لباس ناموزونی خواهد بود که نمی توان تقصیر آنرا متوجه خیاطی کرد که اجازه استفاده از الگوی کارآمد پیشین خود را بخاطر توصیه های غیر فنی فردی دیگر پیدا نکرده است. البته قطعاً مدعی حجیت الگوهای شرق و غرب نیستیم، اما بر این نکته نیز معترفیم که بالاخره این نوع الگوها در جامعه خود، از کارآمدی نسبی برخوردار بوده و هستند. ولی کلام در خصوص جامعه ای است که در صدد تجربه الگوی اقتصادی براساس مکتب اسلام می باشد.

۶/۲ - ضرورت پردازش اطلاعات و مقایسه آنها براساس سه الگوی سوسیالیستی،

سرمایه‌داری و اسلامی

در هر حال همان‌گونه که اقتباس از الگوهای غیر، امری مذموم بشمار می‌رود، استفاده از آنها در هر دستگاه اجرائی بمنظور رسم نمودار و مقایسه آنها با یکدیگر امری ضروری محسوب می‌شود؛ به بیان بهتر هر یک از نهادهای اجرائی کشور بایست داده‌ها و اطلاعات خود را براساس سه الگوی فوق پردازش کنند و با رسم نمودارهای تغییرات، به مقایسه آنها در عرصه پیش‌بینی حوادث و هدایت و کنترل تغییرات بپردازند.

این امر باعث می‌شود که فکر طراحان و استراتژیستین‌های نظام کارشناسی کشور به یک کانال خاصی محدود نشود؛ اصولاً کمال اجتهاد به تطرق احتمالات شایسته و گمانه‌پردازی‌های قاعده‌مند است. طبیعی است که گمانه‌زنی در زمینه‌ای واحد به نوعی خمود فکری را بدنبال خواهد داشت. اما وجود سه بستر احتمالات باعث ایجاد عرصه‌ی بهینه و ارزیابی می‌شود چه اینکه گاهی این بهینه در درون سیستم واقع می‌شود و گاهی خود سیستم مورد بهینه قرار می‌گیرد. طبعاً در صورت اخیر امکان بهینه سیستم منوط به مقایسه آن با سایر سیستم‌ها خواهد بود. البته شاخصه صحت گمانه به قدرت هماهنگ‌سازی تئوریک آن وابسته است به این معنا که نباید درون و بیرون با یکدیگر تناقض داشته باشند. یک گمانه صحیح دارای وحدت و کثرت هماهنگ است و هرج و مرج را نمی‌پذیرد؛ لذا اگر قرار باشد در اصل قانون بحث شود باید در علم معرفت‌شناسی و منطق به گفتگو نشست.

بنابراین هر موضوعی که مذاکره پیرامون آن ضروری باشد، باید همان موضوع را برسمیت شناخت و پیرامون همان موضوع باید سخن به میان آورد. در فروع دین نیز اجتهاد نیازمند منطق است. لذا در این عرصه نبایست با پیشداوری حسی وارد شد، منطق اجتهاد تمام‌کننده‌ی حجیت است و نام آن علم «اصول فقه» است. برای فهم دین باید قاعده‌مند کار کرد. حال فرق نمی‌کند که این قاعده‌مندی در اسناد (شناختن سندها) باشد یا در استناد (صدور حکم) و یا در اسناد (نسبت دادن به شرع). به همین دلیل است که نوآوری قاعده‌مند در حوزه‌های علمیه همواره با آغوش باز مورد پذیرش بزرگان قرار گرفته است. مثلاً مرحوم شیخ انصاری (ره) قواعدی همچون «تخصیص و تخصص و حکومت و ورود» را به ابواب اصول فقه افزود و یا مرحوم صدرالمতالهین (ره) در حکمت قواعدی نو ابداع کرد. اما مهم این

بود که همگی مقید به موضوع بحث بوده‌اند؛ گرچه این موضوع، تغییر نفس طبقه‌بندی موضوعات بوده باشد و قرار بوده است، مثلاً از شکل طبقه‌بندی خطی به صورت طبقه‌بندی سیستمی تغییر کند تا موضوعات بتوانند با هم داد و ستد منطقی داشته باشند؛ مسلماً با حفظ جهت کلی به هر صاحب نظری حتی اجازه ورود در سطح منطق برای کم و زیاد کردن اجزای آن داده می‌شود.

از آنجائیکه در مذهب تشیع، تطرق احتمال به معنای پیدایش «گمانه جدید» بعنوان یک اصل مسلم مورد قبول و اهتمام قرار گرفته است، تنها مذهبی است که می‌تواند بر نظام سرمایه‌داری کنونی فائق آید. علت این امر را باید در نیاز تکنولوژی به گمانه جدید دانست. این گمانه در تمامی عرصه‌های رفتاری و نیز علوم انسانی و تجربی و پایه جاری است. زمانی که افزایش سود، اصل در اقتصاد شود، باز نمی‌توان گمانه‌پردازی را رها کرد و همین مطلب نقطه اختلاف میان نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی است.

به بیان بهتر اگر قالب فلسفی خاص مورد پذیرش قرار گیرد، باید قبول کرد که این قالب تا حد خاصی از عملکرد عینی را جوابگو می‌باشد. ولی اگر بنا شد دائم‌التزاید شدن سود و نه اصل آن، موضوع فکر قرار گیرد؛ طبعاً در این راستا می‌توان فلسفه‌ها، تئوری‌ها و گمانه‌های مختلفی را مطرح کرد که می‌توانند توسعه تکنولوژی را تضمین کنند؛ لذا همان‌گونه که در دنیا محوری، نظام سرمایه‌داری مهم است در آخرت محوری، آن نظامی که تنها خداوند سبحان را اصل می‌داند، پیروز این معرکه نظری و عینی خواهد بود.

هرچند که هنوز نظام اسلامی به زمان تولید کامل ادبیات اداره انقلاب نرسیده و جوانه پژوهش‌های دقیق در شرف ظهور است، اما فاصله زیادی نیز تاکنون پیموده شده است. طبیعی است تا زمانی که یک مدل کارآمد در اختیار متولیان اصلی انقلاب قرار نگرفته باشد، آنها مجبورند که بر همان ارزش‌های کلی پای فشرند. و همین امر است که ضرورت تحرک بیشتر در عرصه پژوهش‌های آکادمیک و کاربردی موثر را، مضاعف می‌سازد.

اصولاً انقلاب اسلامی به افراد تعریف نمی‌شود؛ جامعه یک واقعیت مسلم است این امر در مباحث زیربنایی فلسفی قابل اثبات است که «نظام» اصل است و این ادعا در خصوص تمامی پدیده‌ها صادق است. در عین آنکه بلاشکال است که یک فرد، محور یک حرکت اجتماعی باشد (و البته این فرد باید از تعبد و تفکر و دانش منحصر بفردی برخوردار باشد) اما

در اعمال قدرت همین فرد بر جامعه یا کل عالم، باز آنچه اصل است، «نظام ولایت» می‌باشد. اگر چنین باشد آنگاه «تقوم» که به معنای قوام بالا به پائین و بالعکس است، براحتی قابل تعریف خواهد بود؛ از همین جاست که بحث نسبت میان اجزای مجموعه مطرح می‌شود.

در هر حال جامعه امروز ما نیازمند طراحی نرم‌افزارهایی اساسی برای اداره عینیت و سازماندهی رفتار عمومی است؛ اما واضح است که پی‌ریزی معادلات آن، راهی طولانی را طلب می‌کند چه اینکه انقلاب فرانسه نیز پس از ۵۰ سال توانست، ادبیات متناسب با انقلاب خود را تولید کند. خوشبختانه امروز زمینه لازم برای طراحی این نرم افزار در جامعه ما وجود دارد، اما این امر مشروط به یک بلوغ فکری تعیین کننده است که قائل به تاثیر امور سیاسی، فرهنگی جامعه در تنظیم نسبت‌های کلان و تاثیر امور اجتماعی در توسعه صنعت و اقتصاد باشد.

با این نگرش و با استفاده از فلسفه شدن و عمل اسلامی و مدل مربوطه می‌توان، یک برنامه جامع برای پیش‌بینی تغییرات در سطح کلان و خرد و توسعه طراحی نمود و اگر قرار باشد نسبت‌ها و معادلات آن نیز تولید شود، هر چند امری ممکن است اما راهی طولانی را طلب می‌کند که باعتقاد ما امکانات انسانی و طبیعی آن در جامعه اسلامی وجود دارد.

خلاصه کلام این است که ما از مذهب ادراکی داریم که دو خصوصیت تکامل‌پذیری و سرپرستی تکامل عینی را برای آن قابل تعریف می‌دانیم؛ لذا این یک ضرورت است که باید معادلات ادبیات اداره عینی جامعه را تولید کرد که البته این معادلات هم تنها از طریق «ضرایبی کمی» تبلور می‌یابد.

در این حال متولیان امر، قادر به کنترل عینیت، ارائه شاخصه‌ها و آمار و تهیه نظام سوالات جدید برای آمارگیری و نهایتاً تعیین نسبت میان آمارهای بدست آمده خواهند بود. که پس از بهینه آنها می‌تواند نظرات کارشناسی - مدیریتی خود را اصلاح کند.

۶/۳ - ایجاد صنعت متناسب با ساختار ارزشی حاکم بر جامعه

تولید صنعت جدید دارای لوازم خاصی است که تولید علم پایه متناسب، خصوصاً معادلات فیزیک و قبل از آن، فلسفه فیزیک، اولی‌ترین تولید است. آیا تعریف جهان و انرژی‌های نهفته در آن تنها از پشت عینک موجود، قابل کشف است؟ آیا نمی‌توان بنیان علمی دیگر را نیز پی‌گیری کرد؛ که بگونه‌ای دیگر به جهان و مافیها نگرست و کارآمدی

جدیدی از آنچه خداوند متعال مسخر بشر کرده است به جهان انسانی ارائه کرد؟ ما باید بتوانیم براساس تعریف جدید از نهان‌ترین و زیربنایی‌ترین بخش ارتباط انسان با جهان طبیعت، به ارائه تعریف جدیدی پردازیم.^۱ اگر صرفه‌جوئی در ظرفیت تولید صنعتی را در تعریف صنعت دخالت دهیم، در این حال صرفاً سود اقتصادی نمی‌تواند معیار صحت عملکرد اقتصادی و صرفه‌جوئی در مقیاس تولید محسوب شود، بلکه سود سیاسی و فرهنگی نیز که بمعنای سود در انگیزه و اندیشه است باید مد نظر برنامه‌ریزان کلان کشور قرار گیرد؛ در این صورت در کنار افزایش دائمی انگیزه و ارتقاء قدرت تفاهم جامعه، باید در سومین مرحله به سود اقتصادی نگریم و برآیند مجموعه این سه سود را ملاک ارزیابی نهایی قرار داد؛ در این حال می‌توان امیدوار بلکه مطمئن بود که کارگر جامعه اسلامی بیش از ۸ ساعت کار مفید انجام دهد ولی با اضافه‌کاری خود، حقوق و مزایای دیگری را طلب نکند بلکه آن را بعنوان باقیات الصالحات و با قصد قربت، ذخیره آخرت خویش بداند. مگر غیر از این است که هم اکنون بسیاری از همین کارگران به صورت مجانی در خدمت ایام‌الله محرم و رمضان هستند بلکه اگر ضرورت اقتضاء کند از اموال شخصی خود نیز برای این هدف مقدس هزینه می‌کنند؟ تمامی اینها نیازمند برنامه‌ریزی و مکانیزم‌سازی دقیق است اما اگر مصرف، اصل باشد طبیعی است که سرمایه و تمامی مظاهر تمایلات مادی بعنوان موجد حرکت اقتصادی تعریف شود و بهره‌وری، به کارآمدی مادی و آن نیز به ارتقاء لذت مادی معنا گردد.

در هر دو نظام الهی و مادی، دائم‌افزایی تحرک خاص روانی می‌تواند منشاء دائم‌افزایی تحرک رفتار عینی باشد و ابتهاج اختیار، منشا افزایش حضور اختیار در جامعه گردد. اما پُر واضح است که تفاوت ابتهاج الهی با ابتهاج مادی، ماهوی است. اصولاً شدت اختیار به شدت ابتهاج و خوشی بازگشت می‌کند. حال اگر جهت حاکم بر شدت ابتهاج بر محور باطل تحقق یابد، غلظت کفر روز به روز بیشتر می‌شود. و رفته رفته شرح صدر للكفر ایجاد می‌شود و می‌تواند ابتهاجات کوچک را با قدرت بهینه‌سازی زیاد در ابتهاجات بزرگ، منحل کند و اگر جهت حاکم، الهی باشد، قدرت‌گذار از خیرات کوچک به خیرات بزرگ برای فرد و جامعه بوجود می‌آید و می‌تواند با ثبات قدم، بر شرایط عینی حاکم شود و صنعت جدیدی را سامان دهد. در این حال شایسته است که شرح صدر للاسلام را برای چنین جامعه‌ی فرهیخته‌ای،

۱. در فصل آینده به بررسی تعریف صنعت خواهیم پرداخت.

محقق کرده باشیم. پس در هر دو صورت اگر ابتهاج، دائم افزائی اجتماعی پیدا کند ساختارهای متناسب با آن و به تبع، نیازهای صنعت هماهنگ ایجاد می‌شود و نرم‌افزارهای جدید، سخت‌افزارهای متناسب با ساختارهای اجتماعی را پدید می‌آورد.

۶/۴ - بحران هدفمند در جامعه راهکار بدوی ایجاد صنعت جدید

اما چگونه می‌توان شیب جامعه را از مصرف‌زدگی به تعدیل در مصرف و از آنجا به تولید، گرایش داد و ظهور صنعت متناسب با ارزش‌های الهی را شاهد بود؟ امروزه جوامع صنعتی از مصرف بعنوان موتور تحرک نظام مادی استفاده می‌کنند و با ابزار موثر تبلیغاتی خود هر روز توسعه این سیاست را دنبال می‌کنند؛ اما در کنار این سیاست، به تولید و توزیع «قدرت، ثروت و اطلاع» نیز مجهز هستند؛ لذا خود را در مقام تقلید و انفعال احساس نمی‌کنند. اما کشوری که از این ابزار بی‌بهره یا کم بهره است به همان اندازه در چنبره‌ی بی‌جهتی یا بدجهتی نسبت به غیر گرفتار می‌آید. در هر حال توسعه مصرف نه یک شعار بلکه یک راهبرد اصولی برای نظام‌های مادی - اعم از سوسیالیستی یا کاپیتالیستی - است. مصرف در نگاه استراتژیک غرب، تکیه‌گاه مطمئنی برای تحرک نظام انگیزش جامعه بمنظور تولید بیشتر و سودآوری افزون‌تر است، اما در نظام مادی شرق این امر به صورت مصرف جمعی و تاریخی تعریف می‌گردد و ابزار را متغیر اصلی در توسعه نیاز و ارضای فرد و جامعه می‌داند. در نظام سرمایه‌داری ابتدا مصرف را در چارچوب نیاز و ارضای فردی و سپس به صورت اجتماعی معنا می‌کند و با ترسیم اختلاف طبقاتی زمینه تحرک بیشتر مردم را فراهم می‌نماید در هر حال هر دو نظام در این امر مشترکند که توسعه مصرف در جامعه باید به صورت دائم تزیاید با جهت‌گیری رشد حرص و حسد اجتماعی بمنظور تحرک جامعه در مسیر تولید و مصرف بیشتر فن‌آوری، هم‌سخن می‌باشند. با اعتقاد ما کلید طلائی این قفل ناگشوده، ایجاد بحران کنترل شده و هدفمند در جامعه است. بحران می‌تواند راه طولانی را نزدیک کند بحران به معنای پیدایش یک اختلاف سطح، یک قدرت و یک فرصت است که می‌تواند چون سیلی بُنیان کن، انتظارات موجود جامعه و جهت حاکم بر آنها را دگرگون کند. بحران می‌تواند صنعت جدید را ایجاد کرده و صنعت بیگانه را به زنجیر کشاند. اما این امر مستلزم مدیریت شایسته است.

«مدیریت بحران» امروزه یکی از مباحث مهم راهبردی است که در آکادمی‌ها و مراکز مطالعات استراتژیک کشورهای توسعه یافته مادی، از وزن شایسته‌ای در پژوهش‌های نظری،

کتابخانه‌ای و میدانی برخوردار است. ما زمانی می‌توانیم الگوی توسعه صنعتی کشور را بدرستی طراحی کنیم که هماهنگ با سایر نهادهای دولتی و غیر دولتی، به ایجاد بحران هدفمند به نفع توسعه صنعت متناسب با توسعه اسلامی پردازیم؛ بدون آنکه خود را نیازمند در غلطیدن در یک جنگ سیاسی خسارت بار احساس کنیم؛ امری که امروزه از سوی دشمنان انقلاب اسلامی به صورت برنامه‌ریزی شده هر از چند گاهی بر ما تحمیل می‌شود.

ما باید بتوانیم به صورت هدفمند حتی انگیزه‌های غیر مذهبی جامعه را تحریک کرده و سپس شیب آن را بطرف انگیزه‌های مذهبی سوق دهیم، بگونه‌ای که اقلام وارداتی مربوط به سبد مصرف خانوار را در کنار نفت و در قالب برنامه‌های جدی و طنز به رخ مردم بکشیم و با ایجاد حساسیت و انگیزه‌ی لازم در ایشان، امر تولید داخلی را بمنظور قطع وابستگی از اقلام ساده تا پیچیده صنعتی در چشم ایشان پُر رنگ و با ارزش نماییم. در کنار این کار باید با بسترسازی لازم و آسان نمودن امر تولید، فضای ارزشی و عینی جامعه را بسمت تولیدگرایی مثبت و با هدف عرضه محصولات ضروری و غیر لوکس تغییر دهیم. در این حال خواهید دید که «تولید» مانند نماز امری عبادی محسوب می‌شود و مردم متدین کشور که خوشبختانه غالب جمعیت میلیونی ایران را تشکیل می‌دهند برای کسب و کار خود نیز قصد قربت می‌کنند و نه تنها در دام حرص و حسد گرفتار نمی‌آیند، بلکه روحیه انفاق بلکه ایثار نیز در جامعه رو به رشد می‌گذرد.

چنانچه گذشت شاه کلید تغییر اخلاق اجتماعی، ایجاد بحران کنترل شده است. به هر حال از قبل سیاست‌های توسعه در گذشته، نظام سرمایه‌داری در کشور ما در حال رشد و نمو است. هنوز زمان مناسبی برای این تغییر روش وجود دارد و سرمایه اصلی ما نیز در دو دهه قبل، پشتیبانی و شعور بالای سیاسی و مذهبی مردم است. اگر این سرمایه و آن روش بدرستی بکار گرفته شوند، می‌تواند دشمن را در تحمیل سیاست‌های مستکبرانه خود با تردید جدی مواجه سازد. بعنوان مثال امروزه میلیون‌ها هکتار جنگل شمال و نقاط دیگر کشور وجود دارد که اگر به صورت جهشی و برنامه‌ریزی شده به همین سرمایه ملی برخورد شود، علاوه بر حفظ محیط زیست، می‌توانیم در یک روند توسعه چند ساله سالیانه به اندازه درآمد نفت، از چوب و محصولات جانبی آن نظیر کاغذ و نئوپان و... درآمد کسب کنیم و اشتغال هزاران نفر را به صورت مستقیم و غیر مستقیم فراهم سازیم؛ قطعاً چنین کاری به یک صنعت و

فناوری پیشرفته، حجیم و پُر هزینه نیاز دارد. همچنین می‌توان برای زمان بحران بگونه‌ای برنامه‌ریزی کرد که صنعت اصلاح و توسعه جنگل کماکان با کارگران ساده و نیمه ماهر به حیات خود ادامه دهد؛ خصوصاً اگر ایشان احساس کنند که در درآمدهای نهایی فروش و صادرات محصول نیز سهیم می‌باشند.

در هر حال اگر دورنمای صنعت در حالت بحران و غیر بحران بخوبی ترسیم نشود و شیب انگیزه مصرف و تولید در یک جامعه اسلامی تعریف نگردد، حتماً بایست به معادلات نظام سرمایه‌داری بعنوان یک الگوی مجرب در سطح جهانی گردن بگذاریم و همواره از نبود یک بستر پرورشی روحی (فعالیت روانی) ذهنی (فعالیت فکری) و عینی (فعالیت عملی) نگران و منفعل باشیم در این حال طبیعی است که با انفال، اوقاف و سایر سرمایه‌های ملی نظیر اموال بی‌صاحب برخورد می‌کنیم و هیچگونه انگیزه الهی در برخورد با چنین سرمایه‌هایی در خود احساس نمی‌کنیم با این وصف و در صورت نبود انگیزش الهی بعنوان موتور حرکت در سه عرصه سیاست، فرهنگ و اقتصاد آنچه جایگزین خواهد شد، انگیزه‌های مادی و بُنیادکن است که در این حال دین ابزاری و نه دین محوری حاکم می‌گردد و عملاً دین به انزوا کشیده می‌شود چرا که نگرش ضعیف ما نتوانسته است از نقش دین بعنوان مولد حرکت اجتماعی، استفاده بهینه کند.

۷- تبیین سه احتمال در سیر پژوهشی مباحث زیرساختی صنعت

روش انجام پژوهش و مراحل آن یکی از مباحث جدی در بحث صنعت است. در این سلسله مباحث فروض و احتمالات مختلفی بر حسب مقدمات و انتظارات مطرح می‌باشد. اکنون و به اختصار سه احتمال پیرامون شیوه پژوهش در بحث صنعت قابل بررسی و دقت است.

احتمال اول:

می‌توان کلیه مباحث پژوهشی مربوط به وضعیت موجود صنعت را در بخش «ضرورت» و تحلیل مدل مطلوب را در بخش «موضوع» و بالاخره تحلیل مدل برنامه را در مرحله «هدف» مورد بررسی و پژوهش قرار داد در این فرض باید ارزیابی خصلت صنعت موجود و بررسی سنجش ناهنجاری آن با ارزش‌های انقلاب اسلامی در بخش ضرورت تمام شود و نهایتاً به این نتیجه دست یابیم که وجود یک صنعت هماهنگ با شاکله‌ی انقلاب اسلامی

امری ضروری است؛ لذا بایست صنعت جدیدی تاسیس شود. تبیین مدل مطلوب صنعت که شامل فرهنگ و فلسفه و مدل کاربردی می باشد در بخش صنعت تطبیق داده می شود تا بتوان در شناسائی وضعیت موجود و شیب انتقالی به وضعیت مطلوب (هدف) ترسیم مشخصی را ارائه داد.

احتمال دوم

شیوهی دیگر اینکه کلیه مطالب مربوط به فرهنگ و فلسفه و کارآمدی مطلوب را به همراه محصولات آن، در یک جدول شناسائی (که در واقع در حکم یک الگوی شایسته برای مطالعه وضعیت موجود است) درج نماییم. در این شیوه روش تحقیق را در صنعت موجود در سه سطح بکار می گیریم؛ این سطوح دارای سه سطح ۹، ۲۷ و ۸۱ وصفی است. در واقع سه جدول مجزا و یا یک جدول شامل ۸۱ وصفی را می توان ترسیم نمود. حال اگر ۸۱ وصف مزبور را در سه وضعیت موجود، انتقالی و مطلوب ضرب کنیم، عملاً ۲۴۳ عامل بدست می آید که می توان از این طریق تمامی وضعیت های گوناگون صنعت را مطالعه کرد.

در واقع جدول ۲۴۳ عنوانی ترسیمی از جریان روش تحقیق در سه وضعیت مزبور است که می توان اهداف مربوطه را هم در قالب یک طرح بلند مدت تبیین نمود. در این حال می توان در سطح اول پژوهش، ضرورت را به صورت کامل نتیجه گرفت و در سطح دوم تشریح موضوع مدل مطلوب را تبیین کرد و بالاخره در سطح سوم به بیان هدف به صورت جامع پرداخت.

در این سیر مدل مطلوب، در تطبیق با وضعیت موجود بدست می آید که براساس آن می توان به ارائه برنامه پرداخت. این یک پژوهش جامع و مبسوط خواهد بود که تمامی وضعیت های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه و عوامل درونزا و برونزا و نحوه ی ارتباط آنها و بالاخره وضعیت نیروی انسانی، سخت افزار و نرم افزار در سطوح مختلف توسعه، کلان و خرد تکنولوژی مورد دقت قرار می گیرد. با شفاف شدن این پیکره ی می توان به مباحث جزئی تر همچون تامین اعتبار و نیروی انسانی و... نیز پرداخت.

احتمال سوم

با صرف نظر از مباحث نظری محض (بعنوان بخشی از پژوهش جامع) که در فرض اخیر گذشت یک احتمال دیگر نیز مطرح است و آن اینکه ما یک آزمایشگاه را برای نمونه‌گیری از وضعیت صنعت موجود با ملاحظه اجمالی شیب انتقالی و نقطه هدف، تنظیم نمائیم.

ویژگی این آزمایشگاه این است که به سوالاتی از این قبیل پاسخ می‌دهد: اصولاً صنعت در درون اقتصاد کلان از چه منزلتی برخوردار است؟ عوامل تاثیرگذار بر این بخش چیست و وزن و سهم تاثیر هر یک چه میزان است؟ متغیر اصلی شرایط بیرونی چه چیزی است؟

اصولاً تحلیل بخش صنعت در «سطح خُرد» بمعنای تحلیل نارسائی جزئی امروز و در «سطح کلان» به معنای تحلیل نسبت‌ها و تبیین متغیرهای درونی و بیرونی و روابط آن است؛ اما تحلیل «سطح توسعه» صنعت به معنای ارائه «الگوی ارزیابی محورهای توسعه صنعت اسلامی» می‌باشد.

نکته مهم این است که گاهی سه سطح تحلیل خُرد و کلان و توسعه صنعت، سه فراز از پژوهش جامع توسعه محسوب می‌شوند و گاهی بعنوان سه پژوهش مجزا و در عرض یکدیگر مورد دقت قرار می‌گیرند. در هر حال آنچه در فراز سوم مد نظر است، ایجاد آزمایشگاه توسعه است. ما در این مرحله به آسیب‌شناسی تفصیلی نمی‌پردازیم، بلکه آن را به اجمال می‌گذرانیم و در عین حال هر سه سطح خُرد و کلان و توسعه را در یک روند مشخص و تعریف شده، دنبال می‌نمائیم.

در این صورت قادر خواهیم بود که در سه سطح خُرد به سراغ عوامل جزئی و روزمره بخش صنعت رفته و بُن‌بست‌های موجود در این بخش را مورد بررسی قرار دهیم و مشخص کنیم که: تا چه میزان به ارزآوری بخش نفت برای رونق بخشیدن به بخش صنعت و توسعه آن می‌توان، متکی بود؟ برخورد ما با کارگران و نیروی انسانی باید چگونه باشد؟ با امر تبلیغات، ارتقاء کیفیت کالاهای تولیدی و ابزار آلات و اعتبارات به چه شکل برخورد کنیم؟

۸- مقایسه سه احتمال در روش پژوهش

اگر قرار باشد مقایسه‌ای اجمالی میان سه احتمال مزبور انجام شود، باید تصریح کنیم که در احتمال اول ما صرفاً به ارزیابی خصلت صنعت موجود و مقایسه آن با ارزش‌های انقلاب اسلامی به منظور اثبات ضرورت وجودی صنعت جدید و مدل آن که شامل فرهنگ و فلسفه و مدل کاربردی است، لذا در بخش اول به بیان ضرورت‌ها پرداخته شده است و تا حدی مبدأ اولیه آن، ریشه در همین فرض اول دارد و هرچند جامعیت کل مطالب بنوعی از هر سه فرض مذکور تشکیل شده است.

اما در احتمال دوم ما مدل ارزیابی را نه بعنوان یک مقدمه و در سطح آسیب‌شناسی جزئی بلکه به صورت یک موضوع مبسوط و با تشریح سه بخش فرهنگ، فلسفه و کارآمدی صنعت مورد پژوهش قرار می‌دهیم. لذا در فصل دوم از همین بخش - در ادامه طرح این سه احتمال - به سطوح اجمالی روش تحقیق و تطبیق کلی آن بر موضوع خواهیم پرداخت؛ البته در مقام نتیجه‌گیری از سه بخش فرهنگ، فلسفه و زیر ساخت، از کارآمدی و عدم کارآمدی صنعت موجود، سخن خواهیم گفت. اما در این سیر از همخوانی و یا عدم همخوانی صنعت موجود با نظام ارزشی انقلاب اسلامی بعنوان نوعی ضرورت در اثبات الگوی جدید صنعت، بحثی نخواهیم داشت؛ چرا که از منظر این احتمال بایست به گرایش‌های موجود در جامعه نیز بهایی ویژه داد. لذا با این نگرش نارسائی تحلیل‌های خرد برای کارشناسان گمراه کننده خواهد بود.

اصولاً نظام کارشناسی بایست به این امر توجه کند که چرا صنعت در مقیاس کلان وابسته به شاخصه‌ها و خصلت‌های اجتماعی است؟ چرا صنعت با رکود و نقصان روبروست؟ اصولاً چه ضرورتی دارد که جامعه کارگری خود را با جامعه کارگری جوامع صنعتی از حیث سواد فنی و میزان کارایی مقایسه کنیم و انتظار همان میزان بهره‌وری از حقوق و مزایا را برای ایشان داشته باشیم حال آنکه بخش عمده‌ای از جامعه کارگری ما از ابتدائی‌ترین سطح سواد نیز برخوردار نیست؟ چرا بایست به الگوی نظام سرمایه‌داری روی آوریم و بر این اساس به تنظیم بازار کالا، کار و سرمایه و اعتبارت متناسب با نظام تولید و توزیع و مصرف پردازیم؟ آیا همین امر ریشه بحران‌های موجود نیست تا جایی که بعضاً مجبور می‌شویم با ۲۰٪ ظرفیت تولید کارخانه کار کنیم؟!

در هر حال آنچه در احتمال دوم مورد تاکید قرار می‌گیرد، علاوه بر تبیین وضعیت موجود، بررسی دقیق مدل ارزیابی و ارائه برنامه است. جامعیت این فرض‌ها نقطه افتراق اصلی میان احتمال دوم و اول است. اما آنچه در احتمال سوم مد نظر پژوهش می‌باشد صرفاً در حد آزمایشگاه نمونه‌برداری پژوهش جامع خواهد بود که بدون دقت نظری وسیع در مقولات سه‌گانه فرض دوم «فرهنگ، فلسفه و زیرساخت» به نمونه‌برداری از بخش‌های مهم صنعت کشور اکتفاء می‌شود.

اکنون به بررسی دو شیوه در مورد تحلیل موضوع صنعت می‌پردازیم تا روش و شیوه بکار رفته در پژوهش صنعت تا حدودی واضح شود. زیرا همان‌گونه که در ابتدا گفتیم شیوه پژوهیدن، خود یکی از اجزاء و مهره‌های مهم در طول این پژوهش بوده و دائماً مورد دقت قرار گرفته است.

۹- بررسی دو شیوه در تحلیل موضوع صنعت

پس از آنکه احتمالات مختلف پیرامون سیر پژوهش بیان گردید، اکنون باید ببینیم حد و حدود پرداختن به موضوع صنعت چگونه است؟ یعنی آنکه به چه میزان و اندازه می‌توان به بررسی صنعت و موضوعات آن پرداخت. براساس احتمالات سه‌گانه‌ای که از نظر گذراندید، به دو صورت می‌توان به تحلیل موضوع صنعت پرداخت:

شیوه اول: تحلیل «صنعت» بعنوان موضوعی مستقل و بریده‌ای از جامعه و اوصاف آن
 شیوه دوم: تحلیل «محیط صنعت» بعنوان فضای حاکم بر موضوعات مختلف که یکی از آنها نیز صنعت می‌باشد.

۹/۱- تفاوت گستره تحقیق و هدف مورد نظر در دو شیوه فوق

در شیوه اول، که به بررسی «صنعت موضوعاً» می‌پردازد تنها دایره‌ای ضیق از صنعت و ویژگی‌های درونی آن را شامل می‌گردد اما این شیوه از آنجائیکه فارغ از بررسی محیط پیرامونی صنعت انجام می‌شود، نمی‌تواند به تمامی بخش‌های صنعت حتی در خصوص ویژگی‌های درونی آن دست یابد. اساساً هدف‌گائی پژوهندگان و طراحان این پژوهش، در رشد صنعت موجود خلاصه می‌شود. اما این هدف به معنای استفاده از شیوه‌ی اول نیست؛ زیرا علاوه بر دلیلی که ذکر گردید موانع دیگری نیز مطرح می‌باشد که در طول مباحث به آنها خواهیم پرداخت.

اما در شیوه‌ی دوم بعنوان یک مکمل پژوهشی به اجتماع، اوصاف آن و مقدمات اقتصادی و محیط‌های شامل و مشمول بر صنعت پرداخته می‌شود، به عبارت دیگر شیوه‌ی دوم در رشد صنعت موجود مباحث اجتماعی را نیز بعنوان یک اصل اولیه پژوهشی دخالت می‌دهد. دلایل این بحث تا حدودی در همین بخش و بخش آینده مطرح می‌شود؛ لذا از لوازم مهم این شیوه (دوم) نگاهی همه جانبه و عمیق به رشد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه است..

اگر شیوه اول را در تحلیل موضوع صنعت بعنوان تمام موضوع مورد پژوهش قرار دهیم، نهایتاً می‌توان براساس آن شیوه، توصیه‌هایی در خصوص سه بُعد جامعه یعنی سیاست، فرهنگ و اقتصاد - آنها هم در سه مرحله تکاملی از جامعه - ارائه داد به عنوان نمونه چنین گفت: در مرحله اول جنگ سیاسی بر علیه رژیم حاکم در سال ۱۳۵۷ صورت گرفت و باعث طرح انقلاب اسلامی ایران در سطح منطقه و جهان شد. اما از آنجا که هنوز مفاهیم و معادلات مربوط به عدالت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و نوع ساختار و موازنه مطلوب جامعه تعریف نشده است. لذا عملاً انقلاب اسلامی از پشتوانه لازم نظری در قالب یک انقلاب فرهنگی همه جانبه بهره‌مند نمی‌باشد که طبعاً نخواهد توانست بر این اساس به یک انقلاب اقتصادی وسیع دست زند. گرچه سرعت علاقه ملل مختلف جهان نسبت به انقلاب اسلامی در قیاس با این علاقه به نظریه ماتریالیسم تاریخی در دهه‌های اخیر، به مراتب بیشتر است اما ریشه این علاقه‌مندی را بایست در شعارها و فعالیت‌های محدود دو دهه اخیر در ایران دانست که الزاماً این امر دلالتی بر وجود داربست‌های عمیق فکری و نظری برای انقلاب اسلامی ندارد.. نوع علاقه‌های بین‌المللی به ایران اسلامی گرچه سردمداران نظام استکبار را به تحلیل و چاره‌جویی پیرامون این واقعیت که آن را یک معضل برای خود می‌خوانند، فراخوانده است تا به این سوال سیاسی جواب دهند که چگونه می‌توان نرخ شتاب این حرکت توفنده را کند و سپس مختل کرد؟ اما دوست و دشمن هم بر این نکته اذعان دارند که چنین شعارهای قوی و عملکرد محدودی با این سهم‌تأثیر بزرگ ریشه در قدرت تکنولوژی و

صنعت ایران اسلامی نداشته، بلکه این مهم ناشی از موضعگیری‌های انسانی انقلاب اسلامی است.

در هر حال در شیوه اول تنها به ارائه توصیه‌هایی در خصوص سه فاز انقلاب سیاسی، انقلاب فرهنگی و انقلاب اقتصادی بسنده می‌شود؛ البته در قالب انقلاب اقتصادی هم باید سهم تاثیر اصلی را به صنعت داد همچنانکه در دو حرکت سیاسی و فرهنگی نیز کماکان صنعت از جایگاهی خاص اما نه به عنوان سهم‌تأثیر اصلی برخوردار شود.

۹/۲- «منطق تولید ابزار» لازمی استفاده از شیوه اول

یک مدل کارآمد می‌تواند مراحل رشد اجتماعی را بخوبی ترسیم نماید و متناسب با هر مرحله، سهم تاثیر اصلی، فرعی و تبعی مربوط به سیاست و فرهنگ و اقتصاد را تبیین کند. لذا گاهی سهم تاثیر فرهنگ در مرحله اول رشد ممکن است با ضریب چهار هفتم تعریف شود اما در مرحله دوم به دو هفتم و سپس به یک هفتم تقلیل یابد و نیز بر همین اساس سهم‌تأثیر سیاست و اقتصاد؛ زیرا مهم وجود تناسب در مراحل تکامل جامعه است که می‌تواند این روند را در هر برهه‌ی از شیب انتقالی بگونه‌های خاص تعریف کند. مثلاً اگر در دوره‌ای بسر می‌بریم که قدرت ایجاد زمینه لازم برای طراحی و اجرای صنعت جدید و هماهنگ در عرصه اجتماعی وجود داشته باشد، حتما شیوه‌ی نگرش و برخورد با مسائل پیرامون بخش صنعت بایست متفاوت با دوره‌ای دیگر باشد. اگر جامعه بتواند منطق ابزارسازی را تغییر دهد، آنگاه بدون اشکال شیوه‌ی اول را با محوریت پژوهشی صنعت اتخاذ نماید، اما آیا واقعیت موجود جامعه امروزی این توان ملی را اثبات می‌کند یا خیر؟ با اندکی تأمل و انصاف می‌توان به این سوال جواب منفی داد لذا جامعه ناچار از پذیرش شیوه‌ی دوم با محوریت پژوهشی محیط صنعت بعنوان یک راهکار موثر تحقیقاتی در این برهه‌ی از زمان است.

از این مطالب این نتیجه قابل استفاده است که هر دو شیوه در هر برهه‌ی از زمان می‌تواند کارایی لازم را داشته باشد. اما آنچه متغیر اصلی در پذیرش یکی از این دو روش خواهد بود،

مقدورات اجتماعی است و از همین جاست که نوع نظام سوالات مربوط به دو شیوهی فوق نیز با یکدیگر متفاوت است چه اینکه در شیوه اول سوال می‌شود برای جامعه موجود چه صنعتی مناسب است؟ اما در شیوهی دوم وقتی توان جامعه در ایجاد صنعت جدید محرز شد، سوال می‌شود که صنعت مطلوب این جامعه چیست؟ و پُر واضح است که تفاوت کارایی این دو شیوه به اندازه تفاوت میان دو صنعت موجود و مطلوب است.

۹/۳- «مهندسی طرح صنعت» لازمی استفاده از شیوه دوم

لازمی اصلی شیوهی دوم مهندسی طرح صنعت است در این طرح صنعت طبقه‌بندی شده و سپس سطوح مختلف آن مورد تحلیل قرار می‌گیرد تا مشخص شود که چه نوع سفارش اجتماعی در چه سطحی از روند تکاملی صنعت می‌تواند در دسترس قرار گیرد. در واقع مهندسی طرح صنعت به تبیین رابطه میان مهندسی اجتماعی (با هدف تغییر ساختار حاکم) و بهره‌وری از تکنیک موجود می‌پردازد.

صبغه این پژوهش گرچه صنعتی است، اما صنعت را در محیط پیرامونی جامعه مورد مطالعه قرار می‌دهد، بگونه‌ای که این محیط را حاکم بر صنعت قرار داده و سپس از تناسب نوع صنعت در روند توسعه آن سخن می‌گوید. طبیعی است آن نوع تغییراتی که در مهندسی طرح صورت می‌پذیرد، متصدیان مدیریت توسعه جامعه را قادر می‌سازد در نرم‌افزارهای بزرگ اجتماعی و مشخصاً الگوی تولید و توزیع و مصرف - که محیط حاکم بر صنعت محسوب می‌شوند - می‌آیند، تصرف کنند.

این الگو جهت حاکم بر نیاز و ارضای اجتماعی، اقتصادی و صنعتی را مشخص کرده و به تبیین میزان کارآمدی صنعت در ارتباط با جامعه خاص و در شیب توسعه اجتماعی و اقتصادی می‌پردازد.

در شیوهی دوم اوصاف صنعت و اجتماع و اقتصاد در کنار یکدیگر مورد مطالعه قرار می‌گیرند، اما همین اوصاف ممکن است در جایی به صورت صفت و موصوف و در جایی دیگر به صورت مضاف و مضاف‌الیه آن هم در سطوح مختلف از جامعه و صنعت، تعریف شوند.

مهمترین شاخصه‌ی تشخیص روش مضاف از روش وصفی این است که، هر جا از بهینه‌سازی سخن به میان می‌آید، در آنجا صفت و موصوف حضور دارد. اصولاً فضای مطالعاتی اوصاف، فضای بررسی بد و خوب و بهتر و بدتر است. اما شاخصه اصلی اوصاف به صورت مضاف و مضاف‌الیه این است که در روش مضاف از مقدار، میزان، اندازه، تعداد و واحد و... بحث می‌شود. فضای مطالعاتی اوصاف مضاف و مضاف‌الیه‌ی، فضائی وسیع و شامل بر یک پدیده‌ی خاص تا کل جامعه در واحدهای میکرو و ماکرو و به صورت دوایر متداخل توصیفی است. البته همین فضای وسیع در اوصاف صفت و موصوفی نیز قابل تصور است.

باید در هر دو فضا بتوانیم از کوچکترین بخش صنعت تا بزرگترین بخش جامعه در قالب یک مدل کارآمد سخن بگوئیم که خود مشتمل بر دو مدل اوصاف و اضافه (در موضوعات) می‌باشد. نکته مهم آن است که در هر دو فضا باید بتوانیم یک الگوی شامل نظام صفت موصوف و نسبت بین آن دو و نیز نظام مضاف و مضاف‌الیه و نسبت بین آن دو را تبیین کنیم.

تعریف نسبت میان این دو فضا (وصفی یا مضاف) به مدیریت جامعه امکان کنترل تغییرات اجتماعی را می‌دهد و آنها را قادر می‌سازد از شاخصه‌های کمی و کیفی اجتماعی و نسبت بین آنها در دسته‌بندی‌های کلان سخن بگویند، عرصه وسیعی که از کوچکترین پدیده تا بزرگترین آن را شامل می‌شود.

نتیجه سخن این است که برای مطالعه جامعه و صنعت موجود باید از دو نظام وصفی و موضوعی (که باید نسبت بین هر دو طرف در هر یک از این نظام‌ها پیشاپیش تبیین شده باشد) استفاده شود؛ طبیعی است که هر یک از مراحل ترسیم در شیب انتقالی جایگاه صنعت متفاوت خواهند بود، گاه از آن بعنوان بُعد اصلی و گاه بُعد فرعی یا تبعی یاد خواهد شد.

در مهندسی طرح، تنها متناسب با نظام تولید، توزیع و مصرف (که بیانگر نسبت میان دو وضعیت ملی و فراملی است) می‌توان به گزینش نوعی خاص از تکنولوژی و صنعت برای

جامعه در حال مطالعه، مبادرت کرد؛ این گزینش در واقع بعد از اولویت بندی در نظام نیازهای اجتماعی و تفکیک آنها از یکدیگر در قالب نیازهای اصلی، فرعی و تبعی صورت می گیرد؛ در این حال وزن هریک از این نیازها متناسب با شاخصه مهم عدالت اجتماعی که حاکم بر مفهوم توسعه تکنولوژی است، مشخص می شود؛ اگر چه ممکن است به حذف برخی از نیازهای تبعی در بُره‌ای خاص از شرایط اجتماعی نیز منجر شود.

پس شاخصه اصلی گزینش نوع صنعت همان عدالت اجتماعی است که روند توسعه تکنیکی جامعه را تبیین می کند. البته اگر بتوان به انقلاب فرهنگی به معنای واقعی کلمه دست یافت و توسعه تکنیکی را همبافت و هماهنگ با توسعه اجتماعی اسلامی تعریف نمود، آنگاه مقید نمودن نوع صنعت به شاخص عدالت اجتماعی مفهومی دیگر پیدا می کند. در آن زمان دیگر ضرورتی ندارد خود را در منگنه بسیاری از اقتضائات مربوط به زمان قبل از انقلاب فرهنگی درگیر نمائیم، چون مفروض آن است که از قبل این انقلاب، توسعه تکنولوژی متناسب تعریف می شود. لذا است که مهندسی طرح دقیقاً ناظر بر مفاهیم تمدنی بوده و این انتظار را برآورده می کند که متناسب با نظام، مفاهیم و معادلات کاربردی اسلامی استخراج شود.

بنابراین در شیوه‌ی دوم، جامعه و نیازمندی‌های آن در قالب پژوهشی تحت عنوان «مهندسی طرح صنعت» مورد بررسی قرار گرفته و ما به دنبال این هستیم که از آن یک الگوی گزینشی برای صنعت مطلوب کشور استخراج نمائیم تا آنکه محصول بدست آمده از این صنعت متناسب با نیازمندی‌های خاص جامعه اسلامی باشد که نظیر آن را در جوامع دیگر نمی توان سراغ گرفت.

در هر حال می توان به هزاران سوال مشابه پاسخی در خور داد که: یک کارخانه سیمان یا نساجی یا... در ایران بایست از چه ظرفیت تولیدی برخوردار باشد؟ آیا نوع اتوماسیون مناسب تر است یا بایست سیستم‌های دیگری را انتخاب کرد؟ آیا می توان برای کارخانه‌های عظیم دولتی از سیستم اتوماسیون و برای کارخانه‌های کوچکتر بخش

خصوصی، از دیگر روش‌ها بهره جست؟ برای مصارف و نیازهای روستاهای کشور چه نوع سیستمی مناسب‌تر است؟

یکی از سوالات مهم این است که اصولاً چه ضرورتی برای کوچک کردن بخشی از صنعت متمرکز و بزرگ وجود دارد؟^۱ با اعتقاد ما این موضوع می‌تواند در نهایت اقبال عمومی به مسئله تولید خصوصاً در بخش صنعت را دو چندان نماید و ضرورت آن را به پذیرش اجتماعی برساند؛ قطعاً منظور این است که برای این الگوی مزبور بایست خط سیر مشخصی برای هضم تکنولوژی متناسب با ساختار اجتماعی در کشور تعریف ارائه کرد؛ این امر نظام تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری را قادر می‌سازد که تدریجاً و با ملاحظه نظام انگیزشی مذهبی جامعه آحاد مستعد و علاقه‌مند به این بخش را برای پذیرش مدیریت و نیز تملک تعریف شده صنایع خرد راهنمایی و مساعدت نماید. اما این امر وابسته به برنامه‌ریزی مشخصی است که ابتداً با مهندسی طرح تولید و سپس ایجاد آزمایشگاه لازم در این خصوص بمنظور پاسخگویی به سوالات خاص دنبال می‌شود که در نهایت می‌تواند با پاسخگویی به سوالات طرح شده، تعریف دقیقی از یک تکنولوژی متناسب با ساختار اجتماعی حاکم ارائه داد.

اصولاً بنا نیست که جامعه ما تا پایان مصرف‌کننده‌ی تکنولوژی باقی بماند؛ جامعه ما باید قادر باشد، نوع تکنیک انتخابی کشور را فعال کند و اگر بنا باشد که به نظام اتوماسیون یا مکانیک یا ساده را برای برگردن چرخ تولید صنعتی کشور مبادرت کند، باید به همان میزان از وابستگی علمی و عملی خود به طراحی و ساخت ماشین صنعت کشور استفاده کند. تا در آینده بتواند به همان میزان از وابستگی به غیر در زمینه الگوی سخت‌افزاری و نرم‌افزاری رهایی یابد. برای تحقق این ایده، خرد کردن بخش تعریف شده‌ای از صنعت کشور یک ضرورت است.

اما تحقق این مسئله مستلزم پاسخگویی به سؤالاتی نظیر سوالات ذیل است:

* مهندسی طرح تولید بایست تا چه میزان یک کارخانه بزرگ را کوچک کند؟

1. در بخش دوم - در مبحث شاخص‌ها و عوامل کنترلی بخش صنعت - به چگونگی سرمایه‌گذاری در بخش تجزیه تکنولوژی برای بومی شدن صنعت و کاهش نوسانات قیمت آن در یک برنامه کوتاه مدت، خواهیم پرداخت.

* پروسه‌ی تولید تا چند مرحله قابل تقطیع است؟

* ظرفیت کارخانه و نظام اتوماسیون آن تا چه اندازه قابلیت تبدیل به دو نظام نیمه اتوماتیک (یا مکانیکی) و نظام ساده (یا غیر ماشینی) را دارد؟

ما امروزه شاهدیم که همین تقطیع نظام صنعت در بخشی از صنعت جوامع مادی پیشرفته صورت گرفته است. آنها در صنایع بزرگی همچون سیمان توانسته‌اند ظرفیت و پروسه تولید را خرد کرده و بخش‌هایی از نظام اتوماسیون کارخانه را در حد آسیاب‌های دستی که توسط نیروی انسانی و به صورت مستقیم کنترل می‌شود، تنزل دهند. حال آنکه همین جوامع در گامی دیگر حاکمیت فن‌آوری رایانه‌ای بر مدیریت سخت افزاری و نرم افزاری جامعه خود و دیگر جوامع، اصرار می‌ورزند!

این موضوع وابسته به این است که، بستر انگیزشی پرورشی و گزینشی اجتماعی چه اقتضائی را داشته باشد؟ البته زمانی این پژوهش می‌تواند در یک افق بلند مدت و وسیع قرار گیرد که قبلاً علوم مورد نیاز صنعت اعم از فیزیک و ریاضیات و... در قالب تغییر بنیادین علوم پایه و نظری و تجربی دگرگون شده باشد؛ زیرا صنعت محصول به‌کارگیری این علوم و معادلات در عرصه عینی است؛ به عنوان نمونه اگر بدانیم که تسخیر رابطه یک منبع طبیعی همچون سنگ عقیق یا نور (تشنه‌شع) می‌تواند به کارآمدی جدیدی منجر شود و یا بدانیم که تمامی اوصاف سه گانه منابع طبیعی ۱ با یکدیگر مرتبط و متقوم بوده و در کل نظام هستی بعنوان سه وصف حضور دارند و یا بدانیم در کل منابع سیر مشترک «تأمین، تجزیه و ترکیب» وجود دارد به اینکه در ابتدا استحصال از منبع طبیعی صورت گرفته و پس از تجزیه می‌توان با ایجاد وحدت ترکیبی جدید، محصول‌نهایی را به جامعه عرضه کرد و... اما اگر همه این دانسته‌ها را نتوانیم به معادلات و علمی که پشتیبان عمل اجتماعی تسخیر طبیعت است، تبدیل نمائیم؛ مسلماً قادر نخواهیم بود در حوزه تمدن بشری حرفی برای گفتن داشته باشیم!

چکیده‌ی فصل اول

۱. فرصتها و چالشهای فراروی و ضرورت پژوهش پیرامون توسعه صنعت کشور
 - ۱/۱. تقابل مدرنیسم بال مبانی ارزشی انقلاب و ضرورت پی‌ریزی تمدن اسلامی
 - ۱/۲. ضرورت تدوین استراتژی توسعه صنعتی با توجه به شرایط سیاسی، فرهنگی، اقتصادی جامعه
 - ۱/۳. ملاحظه دو مرحله «جنگ و درگیری» و «گفتگو و سازش» در تبیین استراتژی
 - ۱/۴. ایجاد و مدیریت بحران، استراتژی تغییر جهت گیری جامعه و صنعت
 - ۱/۵. تبیین متغیرهای اصلی صنعت محصول تدوین استراتژی راهبردی
 - ۱/۶. ضرورت ارائه مدل جامع، برای ارزیابی محورهای صنعت
 - ۱/۷. وجود ناهنجاریهای تئوریک - عینی - محیطی در موضوعات صنعت (چالش‌ها - فرصت‌ها و پایداریها)
 - ۱/۸. وجود مشکلات عینی (نه مشکلات تئوری) صنعت در اندیشه رایج
 - ۱/۹. لزوم تبیین متغیرهای درون‌زا و برون‌زا در مدل جامع صنعت
 - ۱/۱۰. آسیب شناسی و ارائه راهکارهای راهبردی محصول مدل جامع ارزیابی محورهای صنعت
۲. تبیین سه احتمال در سیر پژوهشی مباحث زیر ساختی صنعت
 ۳. بررسی دو شیوه در تحلیل موضوع صنعت
 - ۳/۱. شیوه اول: تحلیل نفس صنعت به عنوان موضوعی مستقل از جامعه
 - در این شیوه این سوال مطرح است که: برای جامعه موجود چه صنعتی مطلوب است؟
 - ۳/۱/۱. بسنده کردن به توصیه‌هایی در خصوص سه فاز انقلاب سیاسی، فرهنگی، اقتصادی در شیوه اول
 - ۳/۱/۲. وابسته بودن شیوه اول به منطق ابزارسازی در حالیکه جامعه فعلی از توان آن خارج است.
 - ۳/۱/۳. شیوه اول رشد صنعت را موضوعاً مورد توجه قرار دارد در حالیکه طراحان و پژوهشگران این پژوهش به امری فراتر از این مسئله می‌اندیشند.
 - ۳/۲. شیوه دوم: تحلیل محیط صنعت به عنوان فضای حاکم بر موضوعات مختلف

- ۳/۲/۱. لازمه‌ی استفاده از شیوه دوم به کارگیری مهندسی طرح صنعت است.
- ۳/۲/۲. مهندسی صنعت در واقع تبیین رابطه میان مهندسی اجتماعی (با هدف تغییر ساختار حاکم) و بهره‌وری از تکنیک موجود است.
- ۳/۲/۳. در شیوه دوم صنعت در محیط پیرامونی جامعه مورد مطالعه قرار گرفته و محیط را حاکم بر صنعت قرار می‌دهد.
- ۳/۲/۴. در شیوه دوم اوصاف جامعه و صنعت در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند.
- ۳/۲/۵. اوصاف ممکن است به صورت صفت و موصوف و یا مضاف و مضاف‌الیه در سطوح مختلف جامعه و صنعت تعریف شوند.
- ۳/۲/۶. شاخصه تشخیص صفت و موصوف در بهینه‌سازی اوصاف و تشخیص مضاف و مضاف‌الیه در ملاحظه، مقدار و اندازه، در میکرو و ماکرو می‌باشد.
۴. بررسی کوچکترین بخش صنعت تا بزرگترین بخش جامعه در قالب الگویی که مشتمل بر مدل وصفی و مدل اضافه و مدل برنامه می‌باشد، صورت می‌گیرد. اما در پژوهش فعلی تنها به بررسی مدل وصفی آن می‌پردازیم.

فصل دوم

اهداف، سطوح و چگونگی

به کارگیری

روش تحقیق

در صنعت

مقدمه

پس از بیان مجموعه‌ای از ضرورت‌ها، پیرامون پژوهش استراتژیک در موضوع صنعت و بیان شیوه‌ها و روش‌ها مختلف تحلیل و بررسی این موضوع، سخن از به‌کارگیری و اعمال روش تحقیق در صنعت به میان آمد؛ به‌کارگیری روش تحقیق، خود دارای سطوح و شیوه‌های مختلفی است و تا حدودی در ضمن احتمالات ۳ گانه گذشته (در بند ۷ از فصل اول) بدانها پرداختیم. در ادامه آن مطالب مروری بر سطوح و کلیات اجمالی روش تحقیق در موضوع صنعت خواهیم داشت.

فی‌البداهه هدف از به‌کارگیری روش تحقیق در موضوع صنعت، روشنی و وضوح موضوع مورد پژوهش است، لذا باید بتوان با آن روش تحقیق سطوح مختلف این پژوهش را مورد دقت قرار داده و با تعیین محدوده و منزلت هر یک از آن سطوح، موضوع اصلی بحث را مورد بررسی و کنکاش قرار داد.

در مورد موضوع پژوهش دو احتمال مطرح است:

احتمال اول: آیا می‌خواهیم در سطح مدیریت تخصیص و ارائه پیشنهادات در این زمینه پژوهش نمائیم؛ یعنی در مورد همین صنعتی که فعلاً موجود است (و وزیر صنایع تنها نسبت به ارزش و ارائه خدمات نسبت به آن، تخصیص ارائه می‌دهد) پیشنهاداتی براساس پژوهشی که انجام می‌پذیرد، ارائه شود؟

احتمال دوم: اینکه موضوع پژوهش در توسعه و تکامل صنعت خلاصه شود. براساس احتمال دوم پژوهش امری کاملاً درونی خواهد بود، برحسب این احتمال باید عوامل داخلی

تکامل و تغییر صنعت مورد شناسائی قرار داده شوند؛ مثلاً وضعیت نیروی انسانی، منابع و ابزارها مورد دقت قرار گیرد.

اما ارزیابی صنعت وابسته به ملاحظه هر دو نگرش است به اینکه باید با یک معیار و تناسب مشخص از هر دو شیوه استفاده شود، یعنی می‌توان با نگاهی به توسعه و تکامل برای وضعیت موجود و مبتلابه صنعت، پیشنهادهای در خور توجه ارائه کرد. نیاز امروز این است که صنعت از این وضعیت آشفته و نابهنجار خارج شود.

در هر صورت بهنجارسازی یا ساماندهی صنعت و تبیین عوامل و زیربنای این ناهنجاری‌ها در جریان توسعه صنعت عمده‌ی مباحث این پژوهش را شامل می‌شود؛ آنگاه اگر بتوان زیر بنای این نابهنجاری‌ها را از زاویه مسئله‌ی «توسعه» مورد دقت قرار داد، می‌توان به پاسخ در خور توجهی نسبت به سوالاتی ذیل دست یافت، توسعه صنعت در جوامع مختلف بشری چگونه واقع شده است؟ زیربنای ناهنجاری‌ها چگونه بوده است؟ رابطه این زیربناها با توسعه صنعت چیست؟

در این فراز ما در مرحله اول (شامل بندهای ۱ تا ۴) صرفاً به تطبیق می‌پردازیم و در مرحله دوم (بنده ۵) با ارزیابی از وضعیت موجود تصویری شفاف از وضعیت مطلوب ارائه می‌دهیم و در نهایت با ملاحظه محیط درونی و بیرونی صنعت در مرحله سوم (فصل سوم) به ترسیم روند تکامل صنعت کشور مبادرت می‌نمائیم.

طبعاً در این روند باید سهم تأثیر هر یک از محیط‌های اجتماعی، اقتصادی و خود صنعت را مشخص نموده تا ببینیم آیا باید سهم تأثیر ۱- ۲- ۴ را برترتیب به بخش صنعت، سیاست و فرهنگ داخلی و بالاخره محیط فراملی اختصاص دهیم یا اینکه قضیه بگونه‌ای دیگر است؟ تمام این امور به تعریف ما از «نظام تعیین نسبت‌ها» بستگی دارد که حرف اول را در این خصوص همان الگوی جامع می‌زند. مثلاً با توجه به تأثیر تبلیغات صدا و سیما و سایر رسانه‌ها در الگوی مصرف کشور در صورت ضرورت برای یک نوع تبلیغ خاص نیز بایست یک سر فصل مشخص تعریف کنیم تا بتوانیم از این طریق به تعیین سهم تأثیر آن در روند مزبور پردازیم؛ همچنین از قبیل مسائلی مهمتر همچون باورهای اعتقادی و فرهنگی (اعم از محلی و ملی) و نظام پولی و ارزی کشور و... نکته مهم در این میان این است که ما از یک طرف نمی‌توانیم به صورت مطلق به بررسی یک موضوع پردازیم درحالی که ارتباط آن را با محیط پیرامونی آن بریده‌ایم و از دیگر سو نمی‌توانیم به تمامی موضوعات درونی و

بیرونی موضوع مورد بحث به یک اندازه وزن دهیم، زیرا واقعیات عینی نیز گویای اختلاف سطح میان موضوعات مختلف است. از اینرو ما ناچاریم پس از ارائه اجمالی تعریف فلسفی از صنعت (در فصل ۳) مدل عینی آن را به صورت شفاف و قابل دفاع تعریف کنیم و بر آن اساس نقطه مطلوب خود را در پایان تعیین نمائیم؛ تنها در این حال می‌توان مشخص کرد که مطلوب ما در شناخت صنعت موجود، مطلوب و نسبت میان آنها چیست؟

۱- اهداف به‌کارگیری روش تحقیق در صنعت

روش تحقیق در صنعت چه کاربردی دارد؟ روش تحقیق در چه موضوعاتی از صنعت بکار گرفته شده و در نتیجه چه برآیندی در صنعت خواهد داشت؟ چگونه می‌توان براساس روش تحقیق مسائل و موضوعات صنعت را طبقه‌بندی کرد؟ اساساً ضرورت به‌کارگیری روش تحقیق در صنعت چیست؟ آیا در مبحث روش تحقیق، سخن از مطلق روش در میان است یا اینکه خصوص روش تحقیق با قید موضوع صنعت منظور نظر است، به بیان دیگر روش عام تحقیق مورد سوال است یا روش تحقیق خاص؟ اینها و سوالاتی مشابه حکایت از لزوم به‌کارگیری روش تحقیق در مباحث صنعت بعنوان یک نیاز و هدف مسلم دارد؛ اما این هدف و انتظار باید دارای حد و حدود تعریف شده و معینی در موضوع صنعت باشد تا از تداخل مباحث جلوگیری بعمل آید.

۱/۱- هدف اول: قدرت پیش‌بینی، هدایت و کنترل صنعت براساس روش تحقیق

روش تحقیق در کلی‌ترین محورهای «فرهنگ» «فلسفه» و «کارآمدی» و به تعبیر دیگر اخلاق، بینش، دانش قابل مطالعه و گسترش است. باید توسط روش تحقیق، وضعیت شی متغیری مانند صنعت، مورد «پیش‌بینی» نسبت به وضعیت موضوع، «هدایت» در تغییر جهت و «کنترل» نسبت به ضرائب فنی قرار گیرد. قدرت عملکرد و اعمال این موارد کلی‌ترین هدف و انتظار از به‌کارگیری روش تحقیق در یک پژوهش نظری با کاربردی (مانند صنعت) است. به طور اجمالی هدف و انتظار کلی از بحث روش تحقیق در صنعت در چه زمانی موفقیت‌آمیز بوده و پاسخگوی مجموعه سوالات ما خواهد بود؟ روش تحقیق آنچه را که در «منتجه» به ارمغان خواهد آورد چیزی جز مجموعه ابزارهایی برای آزمودن نیست! لذا باید ابتداءً نفس روش تحقیق مورد آزمون قرار گرفته و سپس آن را براساس روش‌های

«کتابخانه‌ای»، «تحلیلی» و «میدانی» در مراحل «مشاهده»، «سنجش» و «آزمون» مورد مطالعه قرار داد تا اینکه با پیش‌بینی، هدایت و کنترل آن به نتیجه دلخواه دست یافت.

بنابراین زمانی انتظار کلی از روش تحقیق متمر ثمر خواهد بود که بتوان همین عناصر و موضوعات نفس روش تحقیق را مورد آزمون قرار داد تا میزان کارآمدی مدل ما نسبت به سایر مدل‌های مشخص شود.

کارآمدی روش تحقیق پیشنهادی نسبت به سایر روش‌ها چیست؟ شمولیت مدل یا روش تحقیق پیشنهادی از سطح ضرورت، موضوع و هدف گرفته تا سطح مفهوم‌سازی یا شناسائی متغیرها و نظاممند نمودن آنها و ارائه واحدهای کمی و در نهایت معین نمودن مقیاس‌هاست ساده برون مولکولی یا درون مولکولی در آزمایشگاه، گسترده است و این ویژگی منحصر بفرد روش تحقیق پیشنهادی است. این مدل، نرخ رشد و توسعه صنعت را براساس ابزارهای روش تحقیق مورد پیش‌بینی قرار داده و آنگاه کارآمدی صنعت را در جهت انتظارات و اهداف مورد نظر به اثبات می‌رساند.

نکته‌ای که باقی می‌ماند این است اگر چنانچه سیاست دولت در سطح کلان^۱ همین باشد که اکنون مشاهده می‌کنیم، این روش کارآمدی ندارد یعنی اگر نظام اسلامی مُصر در این امر باشد که براساس نظام سرمایه‌داری جامعه را اداره کند و انگیزش مادی را اصل قرار داده و مدل را در ترکیبی از رابطه بین سرمایه‌گذاری و پس انداز، صادرات، واردات، بودجه و راندمان (که هر سه نیز به سرمایه‌گذاری و پس انداز منتهی می‌شوند) معنا نموده و بکار بگیرد، طبعاً روش تحقیق جدید در صنعت کارآمدی نداشته و صرفاً یک بحث نظری محسوب می‌گردد! مثلاً اگر بانک بخواهد پول‌ها را به بهانه‌های مختلف از قبیل مسابقه، سپرده‌ی کوتاه مدت، میان مدت، دراز مدت جمع کرده و سود دهد و همچنین اگر تعریف سرمایه‌گذاری و سرمایه‌داری در سطح کلان بخواهد براساس انگیزش مادی معنا گردد، روش پیشنهادی کارآمد نخواهد بود؛ در این صورت مشکلات جامعه را حتی به صورت خُرد نیز، نمی‌توان (در فضایی که دستگاه کلان جامعه بر خلاف آن می‌باشند) برطرف کرد. اما برای جامعه‌ای که بخواهد در مدل برنامه‌ریزی و به تبع آن در بانک و نظام صادرات و واردات و نظام رابطه تولید، توزیع، مصرف خود، تجدید نظر اساسی نماید، پرداختن به بحث روش تحقیق صددرصد کاربرد خواهد داشت نه آنکه در

یک بحث تئوری و فلسفی محدود گردد. لذا تجدید نظر دولت در ساختارهای فعلی اقتصاد و کلان جامعه، شرط کارآمدی روش پیشنهادی خواهد بود.

۱/۲- هدف دوم: شناخت وضعیت موجود و مطلوب صنعت

مطلوبیت موضوع صنعت در چیست؟ مسلماً برای رسیدن پاسخی قانع کننده باید ابتدا از خصوصیات موضوع در وضعیت موجود آن آگاه شویم، در این صورت باید وضعیت موجود صنعت را نسبت به وضعیت مطلوب تعریف نموده و با تعیین برنامه انتقالی، تغییرات مورد نظر را در جهت دستیابی به صنعت مطلوب انجام دهیم.

پس از تعیین ضرورت عام استفاده از روش تحقیق در صنعت و تعیین کارآمدی ویژه آن، اکنون ضرورت خاص استفاده از روش تحقیق در صنعت را مورد دقت قرار می دهیم؟ به طور کلی همین که وضعیت صنعت را براساس عناوین وضعیت موجود، مطلوب و برنامه انتقال، توصیف می نماییم، نشان دهنده استفاده و کاربرد روش تحقیق در این توصیف ابتدائی است؛ از سوی دیگر موضوع روش تحقیق، چگونگی قاعده مند کردن پیش بینی، هدایت (برنامه ریزی) و کنترل بوده و تنها در این صورت است که میتوان نسبت به مراحل، نسبت ها و اساساً شناخت محیط صنعت و برنامه انتقالی، واقف گردید. البته در صورت تحقق شرایط عینی نیز، کارآمدی روش تحقیق پیشنهادی هیچگاه مطلق نبوده بلکه موفقیت آن در طیفی میان ۶۰٪ تا ۸۰٪ می باشد^۱ در صورت این روش تحقیق باید بتواند در هر سه سطح «توسعه»، «کلان» و «خرد» موضوع صنعت ارائه ی راهکار نماید.

بنابراین قدرت پیش بینی، هدایت و کنترل ضرورت به کارگیری و شرط کارآمدی روش تحقیق در صنعت را تمام می نماید، در نتیجه شناخت صنعت - چه مطلوب و چه موجود- منوط به شناسائی فرهنگ، فلسفه و مدل مطلوب و موجود صنعت است به واسطه ابزارهای روش تحقیق است؛ طبعاً نتیجه این شناسائی، محصولاتی خواهد بود که برای ما امکان طراحی یک مدل جامع در بخش صنعت را فراهم می آورد.

در ابتدا روش تحقیق برای شناخت فرهنگ و فلسفه ی موجود - فارغ از وضعیت مطلوب آن - مورد استفاده قرار گرفته و سپس به بررسی وضعیت مطلوب مدل صنعت پرداخته تا

۱. پژوهش حاضر قابل آزمون و خطا در حدود ۳۰٪ تا ۷۰٪ می باشد.

سمت و سوی حرکت بخش صنعت بخوبی تبیین شود. مطالعه‌ی وضعیت موجود صنعت از منظر وضعیت مطلوب آن، می‌تواند شیب حرکت را بسمت نقطه هدف ترسیم نماید و به سوالاتی از این قبیل، پاسخی در خور ارائه دهد:

آیا تعریف روشنی از وضعیت موجود، وضعیت مطلوب، و وضعیت انتقالی جامعه در اختیار داریم؟ برای تغییر الگوی تولید، توزیع و مصرف چه باید کرد؟ رابطه فن‌آوری و دانش و رابطه آنها با بینش و ارزش چیست؟ اگر بنا باشد جهت‌گیری نظام تولید کشور به سمت صادرات باشد، چه دسته از صنایع و با چه شاخصه‌هایی می‌توانند این جهت‌گیری کلان را تقویت کنند؟ اصولاً چه تعریفی از صنعت و حضور آن در جهان داریم؟ اگر قرار بر این باشد، جایگزینی واردات به جای صادرات بعنوان سیاست کلان حاکم قرارگیرد، چه باید کرد؟ چگونه می‌توان سیاست مصرف زدگی را در عرصه‌ی فناوری و دانش، به سیاست حضور موثر در تولید قدرت، اطلاع و ثروت تبدیل کرد و امر توزیع و مصرف را بعنوان اولویت‌های دوم و سوم تعریف نمود؟ آیا صحیح است در شرایط موجود، صنایع درجه‌ی ۲ (به لحاظ مدیریتی) به تعاونی‌ها واگذار شود؟ آیا منظور از تعاونی‌ها همان است که امروزه مصطلح می‌باشد یا می‌توان بگونه‌ای دیگر از آن تعریف ارائه کرد؟ آیا می‌توان «وقف» را در عرصه‌ی اقتصادی بعنوان یکی از محورهای اصلی تعریف کرد و جایگاه شایسته آن را در اقتصاد اسلامی تبیین نمود؟ اصولاً انگیزه در میان شرکت‌های تعاونی و موسسات متولی اموال وقفی باید از چه شأنی برخوردار باشد؟ آیا می‌توان پذیرفت که با کم‌رنگ کردن انگیزه‌های معنوی در مدیریت حاکم بر این شرکت‌ها و اموال کماکان سمت و سوی جاذبه‌های خصوصی، منفعت طلبی و سود شخصی را بر آن انگیزه‌ها غلبه دهیم تا جایی که برای مدیران و کارکنان بخش وسیع «وقف» تفاوتی نکند که در یک شرکت خصوصی کار کنند و یا در یک مجموعه که عنوان معنوی وقف، بر جبین آن می‌درخشد؟ چرا امروز با ورشکستگی یا کم رونقی شرکت‌های تعاونی روبرو هستیم حال آنکه قطعاً جایگاه این شرکت‌ها در اسلام نسبت به بخش خصوصی بایست از آهنگ رشد و توسعه بیشتری برخوردار باشد؟

در هر صورت آیا الگوهای پیشنهادی موجود، می‌توانند شاخصه‌ها و مفاهیم مربوطه را تعریف و شیب حرکت از وضعیت موجود به سمت مطلوب را ترسیم نمایند؟ بنابراین ابتدا باید به نحوه‌ی شناسایی عناصر روش تحقیق آگاه شد و سپس آن عناصر را مبتنی بر جداول خاصی، مورد تبیین قرار داد و در نهایت با تطبیق آن به موضوع صنعت، به

سمت طراحی روش تحقیق عام مقید به قید صنعت حرکت نمود. در این قسمت باید از جداول سه گانه: فرهنگ - فلسفه - زیرساخت و جداول شناسائی و طبقه‌بندی موضوعات، استفاده شود.

جدول ۹ تایی فرهنگ - فلسفه - زیرساخت

آزمون	سنجش	مشاهده	اوصاف زیر ساخت صنعت
			اوصاف روش تحقیق
آزمون فرهنگ	سنجش فرهنگ	مشاهده فرهنگ	فرهنگ
آزمون فلسفه	سنجش فلسفه	مشاهده فلسفه	فلسفه
آزمون کارآمدی (زیرساخت)	سنجش کارآمدی (زیر ساخت)	مشاهده کارآمدی (زیرساخت)	کارآمدی (زیرساخت)

توسعه →		کانون	توسعه ←	کانون		توسعه ←							
موضوع		کانون	توسعه ←	کانون	توسعه ←	کانون	توسعه ←						
موضوع		کانون	توسعه ←	کانون	توسعه ←	کانون	توسعه ←						
توسعه کمالی روشن صنعت	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه						
								توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه
								توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه
								توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه
								توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه
								توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه
								توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه
								توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه
								توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه
								توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه
								توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه
								توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه	توسعه

فلسفه مدل صنعت

۲- بررسی سطوح شناسائی عناصر روش تحقیق

چنانچه در فصل گذشته از نظر گذرانید ما ناگزیر به اتخاذ روش جامع تحقیق در خصوص موضوع صنعت بمنظور شناسائی سه وضعیت موجود، مطلوب و انتقالی هستیم و البته این امر منوط به شناسائی فرهنگ، فلسفه و زیرساخت آن در سه وضعیت فوق خواهد بود.

اما شناسائی عناصر درونی روش تحقیق خود به صور مختلفی امکان‌پذیر است؛ در اینجا چندین سطح پیرامون نحوه شناسائی عناصر روش تحقیق وجود دارد:

سطح اول: تطبیق جدول مشاهده، سنجش، آزمون بر صنعت موجود.

سطح دوم: ارزیابی صنعت موجود با هدف شناسائی نقطه مطلوب.

سطح سوم: شناسائی روند تکامل صنعت از طریق بررسی عوامل موثر بر صنعت.

اکنون در صدد گزینش انتخاب یکی از سطوح نمی‌باشیم، بلکه هر کدام از این سطوح را به تناسب مباحث، مورد استفاده قرار می‌دهیم.

۲/۱- سطح اول: تطبیق جدول مشاهده، سنجش و آزمون بر صنعت موجود

این سطح با توجه به مقدرات و شرایط کنونی باید بگونه‌ای سازماندهی شود که ضمن پرهیز از پژوهش کمی در گام نخست، ساده کردن کارهای تئوریک و نظری را در دستور کار خود قرار داده و از خرد شدن دز موضوعات پیرامونی نیز اجتناب نماید؛ اما از دیگر سو نبایست با حذف بی‌دلیل بخش‌های مختلف این پژوهش صرفاً خود را به ترسیم و تبیین عناوین سه گانه مربوط به سرفصل‌های مشاهده، سنجش و آزمون و یا پائین‌تر از آن حد، اکتفا کرد زیرا نه نقصان دز پژوهش می‌تواند ما را در دستیابی به اهداف پژوهشی مساعدت نماید و نه بزرگ‌نمایی‌ها و غفلت از مقدرات موجود راهگشا خواهد بود؛ از این رو پیشنهاد ابتدائی (در این مسیر که می‌تواند حد وسط یک حرکت عمیق پژوهشی با توجه به امکانات فعلی نیز محسوب گردد) این است که، جداول سه گانه مذکور بر صنعت موجود تطبیق شود و ضمن اجتناب از تعیین سرفصل‌ها و اصل قرار دادن موضوعات، تطبیق لازم صورت گیرد تا از این طریق بتوان به این جمع‌بندی اولیه رسید که اصولاً کارآمدی این مدل در تعریف صنعت موجود به چه میزان است؟

طبیعی است آنچه در مدل مطلوب تعریف می‌شود، بایست از کارآمدی لازم برخوردار باشد؛ که بخش عمده‌ای از این مهم در مرحله تطبیق الگو به عینیت و ملاحظه عینی روابط موجود در کشور در تمامی سطوح اعم از مدیران، کارشناسان و کارگزاران و نیز ملاحظه روابط موجود فرا ملی، قابل دسترسی خواهد بود؛ لذا در یک تطبیق فراگیر باید نبض جامعه را نسبت به سه سطح مزبور بدست آورد در این حال می‌توان ارزیابی کرد که، وضع کنونی مدیران تصمیم‌گیر دولتی و کارشناسان تصمیم‌ساز بخش‌های مختلف صنعت و بالاخره کارگزاران اجرایی اعم از شرکت‌های بزرگ و کوچک چگونه است؟ عادات و پسندهای اجتماعی در چه سطحی است؟ نظام ارضاء و نیاز اجتماعی از چه جوهره و گستره‌ای برخوردار است؟ روابط منطقه‌ای و جهانی حاکم دارای چه ویژگی‌هایی در جهان معاصر است؟ تنها در این حال است که می‌توان اولویت‌سنجی دقیقی از برنامه‌های بلندمدت ۵ ساله و بیشتر تعریف کرد و نسبت به واگذاری صنایع دولتی و نحوه تملک و مدیریت آنها و همچنین خرد کردن صنایع در بعضی بخش‌ها و ده‌ها مورد دیگر قضاوت نمود.

۲/۲- سطح دوم: ارزیابی صنعت موجود با هدف شناسائی نقطه مطلوب

طبیعی است در مرحله دوم به پیگیری سیر اجمال به تبیین روی می‌آوریم و با تکثیر جدول مذکور^۱ در دو نسخه بگونه‌ای عمل می‌کنیم که یکی از اینها در همین حد پژوهش قرار گیرد و دیگری را بعنوان اساس کنترل جدول اول قرار دهیم. این مرحله ما را در امکان تبدیل موضوعات به ۸۱ موضوع و ضرب آن در اجزای ۹ گانه جدول مشاهده، سنجش و آزمون یاری می‌رساند که نهایتاً به یک جدول ۷۲۹ عنوانی (که از ضرب ۸۱×۹ بدست آمده است) منتهی می‌شود.

اما تنها زمانی ما می‌توانیم این جدول را مبنای پژوهش خود قرار دهیم که، بتوانیم ۹ دسته ۷۲۹ عنوانی را تعریف کنیم این ۹ دسته نیز بنوبه خود از سه دسته ۷۲۹ عنوانی مربوط به وضعیت‌های موجود، مطلوب و انتقال حاصل می‌آید. البته تاکید براین امر ضروری است که ما در مرحله‌ی اول صرفاً قادر خواهیم بود دورنمایی از نتیجه‌گائی پژوهش را ارائه دهیم که هر چند این کار در مرحله‌ی دوم و ورود در عرصه تبیین موضوع تا اندازه‌ای چشم انداز نتیجه‌گائی را شفاف‌تر می‌کند؛ اما قطعاً این دو مرحله با صرف ترجمه کردن اوصاف جدول

به عناوین تعریف شده صنعت موجود، ما را در بررسی تحولات تاریخی موضوع پژوهش (که امری وابسته به یک پژوهش عمیق و گسترده دانشگاهی است) به نقطه کامل و هدف غائی پژوهش منتهی می‌نماید.

۲/۳- سطح سوم: شناسائی روند تکامل صنعت از طریق بررسی عوامل بیرونی موثر

برصنعت

منفی بودن پاسخ این پرسش که آیا این حد از دستیابی به نتیجه در دو سطح فوق‌الذکر ما را کفایت می‌کند؟ امری روشن است از اینرو ما ناچاریم با بررسی عوامل بیرون‌زا اجتماعی حاکم بر صنعت در سه مؤلفه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی قابل تعریف است؛ ارتباط صنعت را با این عوامل در یک طرح جامع (که شامل کل جامعه است) مورد پژوهش قرار دهیم؛ علت آن این است که صنعت دارای یک محیط ویژه است و ما می‌توانیم بجای خرد کردن اوصاف آن و رسیدن به حد یک سوم از جدول بزرگ ۱۹۰۰۰ وصفی^۱ دو بخش درون و بیرون جامعه را در کنار بررسی بخش صنعت مورد ملاحظه قرار دهیم؛ تنها در این فرض است که می‌توان روند تکامل صنعت را تبیین نمود.

این حرکت پژوهشی اگر از پشتوانه لازم علمی و اجرایی برخوردار باشد باید برای احیای اقتصاد کشور حرکتی مبارک ارزیابی کرد؛ لذا کماکان بر نکته‌ای که در مطالب قبلی تصریح شد، مجدداً تاکید می‌کنیم که نبایست سابقه و لاحقه یک مجموعه را از سرنوشت دیگر مجموعه‌ها پیرامونی جدا نمود و به شکلی انتزاعی و ساده با آن برخورد کرد، این امر شامل صنعت کشور نیز می‌شود.

در هر حال پس از تعریف اوصاف صنعت و تطبیق مدل پیشنهادی خود به دستگاه‌های اجرایی مربوطه زمانی می‌توان از کارایی کامل پژوهش سخن گفت که، تمامی امکانات لازم برای یک پژوهش فراگیر فراهم باشد. مثلاً مگر می‌توان وضعیت ارزی کشور را جدای از بخش صنعت مورد دقت قرار داد در حالی که بررسی نظام پولی و ارزی کشور تنها با

۱. که در درون خود از توان تکثیر ۷۶۰۰ میلیارد وضعیت برخوردار بوده و در نتیجه کلیه عوامل درونی و بیرونی یک کشور مورد ملاحظه قرار می‌گیرد.

ملاحظه ارتباط متقابل آن با سایر بخش‌های اقتصادی امکان‌پذیر است؟ طبیعی است که در یک نگاه عمیق و فراگیر حتی بایست تاثیر تحولات سیاسی و فرهنگی جهانی را بر مسئله ارز و دیگر موضوعات مشابه نیز بررسی کنیم. در یک کلام در سطح سوم بدنبال بررسی تاثیر و تأثر بخش صنعت و تمامی بخش‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور بلکه جهان هستیم.

۳- تبیین فرهنگ و فلسفه حاکم بر صنعت

۳/۱- وجود نیاز به صنعت در تاریخ بشر

اکنون به شکل تمثیلی و مصداقی به تبیین فرهنگ، فلسفه و زیر ساخت روش تحقیق می‌پردازیم. قدر مسلم این است که انگیزه و نیاز، متغیر اصلی در تحرک ذهنی، تطرق احتمالات، ارتقاء هوشمندی و رفتار عینی بشمار می‌رود، که می‌تواند به دو شکل الهی و غیر الهی متبلور شود. انسان این قابلیت روحی را دارد که با هر دو انگیزه کار کند؛ لذا همان‌گونه که می‌توان انگیزه‌های مادی او را سازماندهی کرد و آن را در مسیر امیال مادی سوق داد. با رجوع به تاریخ تمدن مادی در می‌یابیم که پیشتر، انگیزه‌های مادی در بستر سازمانی، پرورش نیافته بودند؛ اصولاً تا زمان قبل از ناپلئون سازمان به شکل امروزی آن تعریف نشده بود اما پس از آنکه این مفهوم ابتدا در تشکیلات نظامی آن زمان تعریف شد، همگان به قدرت فوق العاده آن در تنظیم رفتار عمومی جامعه در جهت اهداف مختلف پی‌بردند؛ این رشد یک سیر نسبتاً طولانی را پیمود و توانست در طول زمان، ریاضیات و منطق خاص خود را بوجود آورد و نهایتاً بستر پرورش عمومی شود.

اما آنچه فی البداهه از مطالعه پیشینه‌ی جوامع بشری دستگیر ما می‌شود، این است که نیاز به صنعت در طول تاریخ بشر حتماً وجود داشته است و زمانی یافت نمی‌شود که نیاز به صنعت وجود نداشته باشد؛ اگر چه این نیاز به شکل توسعه یافته و تنوع موضوعی مطرح نبوده است، اما اصل نیاز در مناطق مختلف و تحت فرهنگ‌های مختلف سیر تکاملی خود را داشته و گرایش‌ها، بینش‌ها، دانش‌ها و جهت‌گیری‌های مختلف بر آن حاکم بوده است. بنابراین وجود نیاز به صنعت اثبات‌کننده لزوم مطالعه تاریخی و فرهنگ حاکم بر صنعت براساس شاخصه‌های روش تحقیق است.

جدای از مطالعه تاریخی صنعت، ارزیابی صنعت موجود اما نه از نظر کاستی‌ها و ناتوانی‌های موجود در استانداردهای منطقه‌ای، بلکه چگونگی ارتباط آن با توسعه انقلاب و

نیازهای خاص آن، واقعیتی در خور تأمل است؛ در واقع در این فراز از بحث در صدد هستیم به سوالاتی که پیشتر گذشت و مشابه سوالات ذیل پاسخ اجمالی دهیم که: چرا صنعت کشور دچار بحران می‌شود؟ اگر انگیزه‌های اجتماعی با سخت افزار و نرم افزارها هماهنگ نباشد چه اتفاقی روی می‌دهد؟ آیا می‌توان پذیرفت که در سطح کلان یا توسعه، راندمان عمومی تمایلات مردم ایران با راندمان مردم غرب همخوانی ندارد و همین امر نیز یکی از موانع جدی در راه توسعه مادی جامعه آنهاست؟ آیا صحیح است بگوئیم این دو برآیند، نه تنها با هم سرناسازگاری دارند بلکه درگیری آن با ارزش‌های انقلاب باعث رکود و خمودی در عرصه‌ی صنعت می‌گردد؟ آنچه به ذهن می‌رسد این است که، خلا و نیاز فرآروی صنعت چیزی جز مجموعه کاستی‌هایی در نرم افزار و ساختار حاکم بر صنعت نیست و باید یک برنامه علمی برای ساماندهی صنعت و اقتصاد کشور تنظیم شود.

۳/۲- لزوم تعریف فرهنگ حاکم بر توسعه صنعتی

فرهنگ حاکم بر صنعت در طول تاریخ چگونه تکون یافته است؟ این فرهنگ در چه دوره‌هایی از تاریخ و در چه مناطق جغرافیائی و با چه ابزارهای نظری و عینی شکل یافته است؟ اجزاء عمده‌ی صنعت از ابتدا چه چیزهایی بوده است؟ اگر بتوانیم فلسفه تاریخ حاکم بر فضای رشد صنعت را شناسائی نمائیم در این صورت می‌توان فضای رشد حاکم بر صنعت را مورد تحلیل قرار داد؛ زیرا که فرهنگ حاکم بر صنعت یک جریان اختصاصی است، لذا نمی‌توان فضای رشد دیگری را غیر از آنچه بر آن حاکم بوده است انتظار داشت، به بیان بهتر پیش‌بینی و تحلیل جامع پیرامون توسعه صنعت زمانی جامه‌ی تحقق می‌پوشد که ما بتوانیم ثابت کنیم که فلسفه تاریخ تحولات صنعت بر محور اخلاق حرکت می‌کند و این اخلاق نیز الهی یا مادی است؛ لذا هر نوع صنعتی، تمدن خاص خود را نتیجه می‌دهد با این تحلیل پاسخگوئی به این سوالات با دقتی هر چه تمام‌تر صورت می‌گیرد در مورد فرهنگ جهانی حاکم بر صنعت ابتداً این سوال مطرح است که استراتژی نظام‌های مسلط جهانی در بخش صنعت چیست و نقاط آسیب‌پذیر آن چه چیزهایی است؟

آن چه در روش‌های تحقیق موجود (عمدتاً مادی) مشاهده می‌شود این است که در آنها شاخصه‌هایی از جنس ضرورت، موضوع و هدف (که بعداً آنها را توضیح می‌دهیم) برای الگوهای خود تعریف نموده‌اند؛ اما قدر مسلم این است که مدل آنها به صورتی تنگاتنگ و

مستقیم با فرهنگ مورد نظر خود گره خورده است اصولاً فرض عدم حاکمیت فرهنگی خاص بر یک الگو (اعم از مادی و غیر مادی) گمانه‌ای خطا پذیر است؛ زیرا در این صورت چنین الگویی، قدرت تعریف استراتژی توسعه را نخواهد داشت.

این ادعا به صورت تلویحی و صریح، بارها از زبان تئوریسین‌های نظام‌های مادی شنیده است که: ما می‌خواهیم بوسیله تکنولوژی خود فرهنگ ملت‌ها را تغییر دهیم، چرا که اساساً امکان‌پذیر نیست که الگویی ادعای جامعیت و کارآمدی داشته باشد؛ اما طرح توسعه ملی و استراتژیک را در سر نپروراند و خود را شایسته رهبری در تمامی شئون حیات بشر بداند. این یکی از سوالات مهم و کلیدی است که آیا می‌توان به صنعت و توسعه آن همت گماشت، اما به فرهنگ حاکم بر آن توجهی نکرد؟

یک الگوی کارآمد، وضعیت فرهنگ را نه بعنوان یک مسئله فرا موضوعی و خارجی، بلکه بعنوان یک موضوع حساس و تاثیرگذار داخلی مورد بررسی قرار می‌دهد؛ گرچه روش بررسی فرهنگ حاکم با روش توسعه صنعتی الزاماً از یک سبک و سیاق برخوردار نیست، اما حتماً هر دو از یک مبنا و سرچشمه ارتزاق می‌کنند و در دامان یک فلسفه شکل می‌گیرند، حال فرقی نمی‌کند که جهت حاکم بر این مبنا چه باشد! مهم این است که نمی‌توان سرنوشت بخشی حساس مانند صنعت را از فرهنگ حاکم بر آن جدا نمود به همین دلیل جدول اول از جداول روش تحقیق کاملاً به بررسی «فرهنگ صنعت» می‌پردازد، زیرا ممکن نیست الگوی خود را در طراحی استراتژی توسعه موفق بدانیم، اما اندک توجهی به تعریف استراتژی انگیزه (گرایش) اندیشه (بیش) و معادلات (دانش) نداشته باشیم! و یا آنکه به تمامی این مؤلفه‌ها، نظری اجمالی و گریزناپذیر داشته باشیم، اما خود را از بررسی موضوع تاثیر اخلاق، افکار و تجارب در عرصه صنعت بی‌نیاز احساس کنیم!

بنابراین بر الگوهای پیشنهادی این نقد وارد است که چگونه می‌توان از کارآمدی در عرصه‌ی صنعت و هر نوع جامعه‌ای، سخن گفت در حالی که پیرامون مؤلفه‌های تاثیرگذار بر این بخش - یعنی فرهنگ - متعهد نبود؟! در هر صورت لازمه‌ی توسعه صنعتی ملاحظه همه جانبه فرهنگ حاکم است؛ آثار این فرهنگ نیز از یک تحقیقات ساده تا یک پژوهش عمیق و پیچیده را شامل می‌شود؛ گرچه تاثیر آن در این عرصه‌ها به صورت مستقیم نیز نباشد.

در اینجا بیان این نکته خالی از لطف نیست که گاهی از بیرون یا خارج سخن می‌گوئیم و از خارج، محیط و جغرافیای سیاسی خاصی را اراده می‌کنیم و گاهی هم مقصود ما متغیرهای

خارجی در مقابل متغیرهای درونی است. مهم آن است که هر دو معنا در برنامه‌ریزی کلان، از ضرورت بایسته‌ای برخوردار است. مثلاً لزوم بررسی میزان حضور فرهنگ بیگانه در شرایط انگیزشی، پرورشی و گزینشی جامعه اسلامی امری پوشیده نیست. زیرا بخوبی می‌دانیم که حواس بویائی، گویائی، چشائی و بینائی، بستر تحرک محیطی جامعه است. لذا باید دید طراحی این بستر تا چه اندازه در اختیار فرهنگ بیگانه است؛ بعنوان مثال بخشی از این واقعیت را می‌توان از میزان محصولات دستی و ماشینی ایرانی در بازار داخلی بدست آورد و مشاهده کرد که متأسفانه عمده محصولات مصرفی اعم از پوشاکی، بهداشتی و بخش‌های مسکن، حمل و نقل، و ابزارهای هماهنگ‌سازی اداری و... از سبک و سیاق هماهنگ با محیط انگیزشی فرهنگ بیگانه برخوردار است؛ همچنین باید دید اگر ادبیات رایج در بازار و ادارات جامعه، ادبیاتی ساده باشد به چه میزان می‌توان میان مدیران، کارشناسان و اجزای ساده‌ی مجموعه اقتصادی جامعه ارتباط و هماهنگی و تفاهم ایجاد کرد؟ اصولاً قدرت کارگزاری این ادبیات در این جامعه به چه میزان است؟ همچنین باید بررسی کرد که میزان حضور فرهنگ ما در جوامع دیگر چگونه است؟ آیا این حضور دارای سهم تاثیر تعیین کننده‌ای برای هماهنگ‌سازی مدیریت جهانی و ارتباط با جهان صنعت است یا خیر؟

۳/۳- لزوم تبیین تئوریک و شناسائی مدل فلسفی حاکم بر صنعت

اگر شناسائی فرهنگ حاکم بر صنعت براساس فلسفه تاریخ (البته با تحقیقات میدانی) را گام اول بدانیم می‌باید گام دیگری را برای شناسائی یکی دیگر از عناصر درونی روش تحقیق برداریم و آن شناسائی فلسفه حاکم بر تئوزی پردازی و تکامل صنعت است؛ زیرا پس از بررسی گذشته، حال و آینده صنعت موجود از زاویه فلسفه تاریخ، اکنون نوبت به بررسی «فلسفه تناسب‌ها و نسبت‌ها» می‌رسد؛ فلسفه‌ای که «تعیین» در زمان را مورد تحلیل قرار می‌دهد. با بررسی فلسفه مدل تعیین‌ها در خصوص موضوع صنعت، می‌توانیم مدل‌های حاکم بر این بخش را در ادوار مختلف تاریخی مورد بررسی قرار دهیم؛ گرچه این سخن بدین معنا نیست که الزاماً هر دوره از تکامل تاریخی بشر با یک مدل کارآمد و حاکم در بخش صنعت قرین بوده است. در هر صورت بررسی الگوهای کارآمد در طول ادوار تاریخی، گام دیگری در شناسائی صنعت در سه وضعیت موجود، مطلوب و انتقالی است. بنابراین گام دوم در شناسائی عناصر درونی روش تحقیق شناسائی مدل فلسفی حاکم و نوع و میزان کارآمدی آن

و در یک کلام سیر تکامل فلسفه صنعت اختصاص دارد پُر واضح است که این، امری فراتر از بررسی فرهنگ صنعت است.

در واقع ما در بحث فرهنگ حاکم، به شناسایی علوم مربوط به صنعت، سیر مراحل مختلف نیازهای بشری و شیوهی پاسخگویی به این نیازها می‌پردازیم، حال آنکه بحث فلسفه‌ی تکامل صنعت و فرهنگ مربوطه از جوهره و گستره کاملاً متفاوتی با بحث علوم پشتیبان صنعت برخوردار است که به صورتی در این بخش مهم تأثیرگذار بوده‌اند؛ چه اینکه در بحث علوم و فرهنگ صنعت باید مشخص شود که علوم مختلف با صنعت دارای چه تناسبی هستند؟ اولویت نسبی این علوم نسبت به صنعت چیست؟ تأثیر متقابل علوم و صنعت چگونه است؟ چگونه صنعت از این علوم تغذیه می‌نماید؟ چگونه در خدمت توسعه علوم قرار می‌گیرد؟ شاخصه‌ها و ویژگی‌های مهم فن‌آوری و رابطه آن با صنعت و علوم چیست؟ سرنوشت این فن‌آوری به کجا خواهد انجامید؟ در این حال می‌توان مطمئن بود که روند تکاملی علوم صنعت و فن‌آوری و سرنوشت نهایی آنها از نظر فلسفه تکامل و دو متغیر دیگر صنعت به صورت شفاف تبیین می‌شود.

پا به پای تکامل صنعت در جوامع بشری مدل‌های عمدتاً مادی، مسیر و شاکله صنعت را مشخص نمودند و هر یک به فراخور حال و ساختار توسعه اجتماعی از کارآمدی خاصی برخوردار گردیدند؛ برآستی کارآمدی الگوهای موجود در مقایسه با الگوی پیشنهادی چه می‌باشد؟ آیا با اضافه و کم نمودن‌ها می‌توان صنعت را در جهت مورد نظرمان کارآمد معرفی نمود؟ و در نهایت قدرت پیش‌بینی و هدایت و کنترل تغییرات آن را متناسب با شرایط جامعه اسلامی معرفی کرد؟

امروزه در الگوهای موجود شاهدیم که واحد سرعت در مدل‌های حس‌گرا و با مقیاس‌های سرعت نوری یا ساده‌تر (همچون کیلومتر) تعریف گردیده و نرخ رشدی را برای توسعه جامعه معرفی می‌نماید؛ اما آیا این نرخ رشد متناسب با تکامل تعریف می‌گردد و از قدرت پیش‌بینی، و نرخ رشد متناسب با سطح توسعه جامعه اسلامی برخوردار است؟ از سوی دیگر عده‌ای قبل ابزارهای ساده و ابتدائی را پیشنهاد می‌کنند؛ این پیشنهاد آیا قدرت تعریف و تبدیل تکنولوژی روز را نسبت به فن‌آورهای برتر دارد؟ و یا آنکه صرفاً محدود به کپی‌برداری از نظام تعاریف نظری و نظام آزمایشگاهی و تجربی می‌باشد تغییرات اندکی را به نام انقلاب در تکنولوژی معرفی می‌نمایند؛ جدای از الگوهای موجود و پیشنهادی، با تخلف

از شاخصه‌ها چگونه می‌توان نرخ رشد را تعریف نموده و لااقل از سیر تکنولوژی پیش از چند گام عقب نبود؟ حداقل یک مدل پیشنهادی و متناظر باید این مطلب را اعلام نماید که نرخ رشد توسعه ما از تمدن جدید ضعیف‌تر نبوده و در نهایت صنعت را به صورت تدریجی در مدل مطلوب منحل می‌نماید؛ هر چند که لازمه‌ی چنین پیشنهادی تغییر در نظام مفاهیم، معادلات و علوم مادی که براساس یک فلسفه و مدل شامل‌تر به وجود آمده‌اند، می‌باشد و در نتیجه تغییر فن‌آوری در سطح توسعه بلکه کلیه ساختارهای اجتماعی نظام اسلامی خواهد بود. اثبات این مطلب مستلزم حضور در کلیه مراتب مهندسی توسعه اجتماعی جامعه اسلامی می‌باشد و الا مدل پیشنهادی چیزی جز یک تعارف نخواهد بود!

بنابراین هر نوع الگو و مدل صنعتی وابسته به تعداد پیشماری تئوری می‌باشد؛ این تئوری‌ها ایجاد موضوع جدید نموده و سپس یک فن‌آوری و تکنیک را به جامعه عرضه می‌نماید بدین رو باید براساس روش تحقیق، کارآمدی این الگوها را نسبت به یکدیگر مقایسه نموده و نقطه‌ی ثقل آنها را معین کرد.

پس از شناخت اجمالی از فرهنگ و فلسفه حاکم بر صنعت، اکنون می‌خواهیم جایگاه اجمالی صنعت را شناسائی نمایم، زیرا اگر قرار بر این باشد که دورنمایی از وضعیت صنعت ارائه شود این سوالات به ذهن می‌رسد که چه شاخصه‌ها و اصولی بایست ملاک این عمل قرار گیرند؟ و در نهایت برای تبیین آن ملاکات نیاز به چه شرایط گمانه‌زنی می‌باشد؟ اینها و دیگر سوالات مشابه، ما را در درک ابتدائی صورت مسئله که مقدمه‌ی ضروری دستیابی به پاسخ این‌گونه پرسش‌هاست، رهنمون می‌سازد.

به اعتقاد ما مطالعه وضعیت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی یک نظام اجتماعی از طریق متغیرهای برونزا و درونزای آن مجموعه می‌تواند ما را در ترسیم فضای حاکم بر یک صنعت مطلوب یاری دهد. اما قبل از هر چیز باید دید شاکله‌ی بیرونی و درونی و فضای ارتباطی بین این دو در بخش صنعت دارای چه ویژگی‌ها و عناصری است پاسخ به پرسش فوق ما را به ضرورت ملاحظه جایگاه صنعت در جریان تکامل تاریخی بشر هدایت می‌کند، زیرا اگر نتوانیم تصویری و لو اجمالی از این جایگاه ارائه دهیم تبیین شاکله درونی و بیرونی صنعت بخوبی قابل ردیابی نخواهد بود. هر چند برای ارائه تصویری شایسته از جایگاه صنعت

می‌توان صرفاً به بیان بزرگترین تقسیمات در خصوص این موضوع بسنده و از ذکر جزئیات نیز اغماض کرد،

اما در هر حال آنچه در اینجا و در خصوص تبیین تکامل تاریخی جامعه، قابل ذکر است، بلکه ضرورت آن بخوبی احساس می‌شود همان لزوم وجود «بشر، جهان ماده و ارتباط میان این دو» بیکدیگر است؛ در حقیقت تصویر جایگاه صنعت از ملاحظه صحیح سه عنصر در یک مجموعه رو به تکامل آنهم در یک روند تاریخی بدست می‌آید. برای شناخت جایگاه موضوعی صنعت در روند تکامل تاریخی نیاز به این داریم که از سه عنصر «انسان، ابزار و امکان» استفاده کنیم اکنون به اختصار در این مورد صحبت می‌نمائیم.

اگر ما صنعت را ابزار بهره‌وری از جهان ماده بدانیم (تعریف صنعت بحثی مفصل است که بعداً به آن خواهیم پرداخت) آنگاه شناسائی دقیق این پدیده در کلان‌ترین وجه تاریخی خود، ما را به ضرورت بررسی سه مفهوم انسان، امکان و ارتباط میان این دو واقف می‌سازد. البته جهت اختصار می‌توان از این مفاهیم به «انسان، امکان و ارتباط» نیز تعبیر نمود.

اگر در این بخش ضرورتی برای ورود در بحث مربوط به بخش‌های درونی این مفاهیم احساس نکنیم و صرفاً به تقسیمات سطوح پائینی مربوط به نحوه ارتباط میان انسان و امکانات مادی توجه نمائیم، آنگاه خواهیم دید که ما با سه عنصر «انگیزه، اندیشه و عمل اجتماعی» روبرو خواهیم بود. به بیان بهتر وجود ارتباط میان انسان‌ها بر نوعی خاص از تمایل و انگیزه اجتماعی استوار است که همین امر هم می‌تواند تفاهم میان آحاد جامعه را محقق سازد و نهایتاً محصول و عمل اجتماعی را بعنوان تبلور عینی آن انگیزه و این اندیشه به جامعه بشری هدیه نماید.

اما نکته مهم در این رابطه، قید اجتماعی است که صبغه عناصر سه گانه فوق را از حالت فردی خارج می‌سازد. زیرا صنعتی می‌تواند جهان را تصرف کند، که تنها بوسیله انسان خلق می‌شود اما این آفرینش، نه صرفاً با یک کار فردی بلکه به صورت اجتماعی و با هدف پاسخگویی به نیازهای اجتماعی انسان در هر دوره از تاریخ لباس عینیت می‌پوشد.

در این حال طبیعی خواهد بود که رابطه میان انسان و جهان تابعی از سه متغیر تمایلات، افکار و اعمال انسان‌ها باشد. اما همین سه متغیر بنوبه‌ی خود دارای یک وزن نیستند چه اینکه از نظر ما انسان و «انگیزه‌های» او بعنوان متغیر اصلی، نحوه‌ی «ارتباطات» او بعنوان متغیر فرعی

و بالاخره «رفتار» او بعنوان متغیر تبعی محسوب می‌شوند. گرچه در خصوص رفع نیازمندی‌های انسان این ارتباط او با جهان ماده است که حرف اول را می‌زند با این وصف که: الف: «انسان» متغیر اصلی، «ارتباط» متغیر فرعی و «امکانات مادی» متغیر تبعی، مجموعه‌ای است که پیشتر ذکر آن رفت.

ب: در جای خود این نکته مهم اثبات شده است که برای انسان سه دسته خصوصیت انگیزه، اندیشه و اقدام قابل ذکر است که متناظر آن در شکل اجتماعی سه عنوان سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌باشد، که البته متغیر اصلی در این میان خصوصیت‌های سیاسی اوست. از این رو بشر را بایست بر حسب انگیزه‌های اجتماعی او دسته‌بندی کرد.

ج: سیاست اجتماعی و انگیزه فردی بشر می‌تواند به سه شکل الحادی التقاطی و الهی «تعین» یابد، پس جهت‌گیری اساس تقسیمات سه گانه سیاست یا انگیزه است؛ به دیگر بیان روابط انسانی تابع جهت‌گیری اجتماعی است و این جهت‌گیری یا الهی و یا التقاطی یا الحادی است.

البته در یک جامعه اسلامی وضع بگونه‌ای است که فضای حاکم بر بیرون آن یا الحادی و یا التقاطی و یا الهی است چرا که جهت حاکم بر درون چنین جامعه‌ای از صبغه الهی برخوردار است. اما تمامی نظام‌ها اعم از الهی یا الحادی دارای مقدرات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، برای تأمین ظرفیت جهت‌گیری جامعه خود هستند و این، وجه مشترک تمامی نظام‌هاست؛ گرچه در ماهیت و کیفیت مقدرات با یکدیگر کاملاً متفاوتند. در پایان آنچه از عناوین و مفاهیم که در این قسمت مطرح شد، بعلاوه عناوینی دیگر، اجزاء جداول کوچک و بزرگتر را تشکیل خواهد داد که با روش ضرب ماتریسی در یکدیگر، اوصاف مرکبی را نتیجه می‌دهد و مجموعه آنها همان الگوی ارزیابی محورهای توسعه صنعتی مورد نظری خواهد بود که قرار است در این کتاب به تشریح آنها پردازیم.

۴- سطوح به‌کارگیری روش تحقیق در صنعت

پس از طرح ضرورت و کارآمدی روش تحقیق در صنعت حال به بررسی روش پیشنهادی می‌پردازیم؛ روش تحقیق پیشنهادی در واقع همان روش جامع علوم است که در

قالب سه جدول اخیر^۱ مقید به قید صنعت گردیده است به تعبیر بهتر، مفاهیم مدل جامع با قید صنعت و با هدف ایجاد تحول در ساختار صنعتی جامعه مطرح می‌گردند و مهمترین دستاورد آن همان پیش‌بینی، هدایت و کنترل تغییرات است. این قاعده کلی است که در هر تحقیقی باید روشی خاص در مفهوم‌سازی و تأیید مفاهیم نسبت به یکدیگر در زوایای مختلف و توزین و تعیین منزلت آن مفاهیم، وجود داشته باشد؛ تنها در این صورت است که می‌توان از تعادل در صنعت و ضریب فنی صنعتی و... سخن گفت؛ خلاصه آنکه در روش تحقیق صنعتی، مفاهیم مورد نظر در روش عام تنها به صنعت ترجمه می‌گردند. قبل از آنکه بحث سطوح به‌کارگیری روش تحقیق را مطرح نماییم، ذکر یک مطلب خالی از لطف نیست و آن اینکه دو شیوه برخورد با روش تحقیق عام متصور است:

شیوه اول: این است که با استفاده از جدول مربوطه، مفاهیم را مورد دقت قرار دهیم و سپس معادل هر مفهوم در خصوص صنعت، یک مفهوم ترجمه شده، قرار دهیم؛ این شیوه تسلط مخاطب را بر روش عام موجب می‌گردد و می‌تواند در مواضع دیگر از آن بهره جوید. اما لازمی این شیوه، پردازش دقیق موضوع در قالب طرح کلیات و طرح تفصیلی است که بطبع علاوه بر آنکه مجال وسیعی را طلب می‌نماید، باعث می‌شود بخش وسیعی از مباحث را، مصروف مفاهیمی کند که عدم پردازش آنها در این مقام، خللی به بحث وارد نکند.

شیوه دوم: اینکه به اندازه ضرورت به روش تحقیق عام بسنده شود؛ اما باید محور تشریح مفاهیم را در خصوص عناوینی قرار دهیم که مستقیماً با بخش صنعت و روش تحقیق صنعتی در ارتباط بوده و می‌توانند بیانگر الگوی صنعت مطلوب و تبیین‌کننده وضعیت موجود و انتقالی آن باشند؛ مثلاً می‌توان از «انگیزه» برای نیروی انسانی، از «انرژی» برای جهان ماده و از «اندازه» برای رابطه بین این دو استفاده نمود و سپس الگوی تولید را در سه بخش «متمرکز»، «نیمه متمرکز» و «غیر متمرکز» توضیح داد و از بزرگی اندازه در بخش دولتی و مطالبی این چنین سخن گفت.

در این شیوه باید تک تک مفاهیم جدول مربوطه با توجه به شاکله و ماهیت صنعت توضیح داده شود. آنچه مهم است این است که باید کلیه جداول در هر دو شیوه مورد بررسی قرار گیرند؛ اما فعلاً پژوهش به دلایلی که ذکر گردید، محدود به شیوه دوم خواهد بود.

صبغه بحث در شیوه دوم بیشتر کاربردی و ناظر بر مباحث تطبیقی می‌باشد؛ زیرا دو نحوه کیفیت در برخورد با مباحث روش تحقیق وجود دارد:

اول: روش فلسفی (استدلالی) بدین معنا که روش بدون مصداق عینی مورد بررسی و احیاناً در وضعیت تعلیم و متعلم مطرح شود در این صورت روش تحقیق صرفاً به صورت استدلالی مورد دقت قرار گرفته و در این حال افراد می‌توانند این الگو را در سطوح مختلف پیاده و حداقل یک موضوع را با هدف تسلط در مقام به‌کارگیری، مورد دقت و بررسی قرار دهند.

دوم: روش تطبیقی (کاربردی) در این روش از طرح مبنای فلسفی خودداری شده و روش صرفاً به صورت یک مصداق و نمونه در قالب یک موضوع کاملاً کاربردی، مورد دقت قرار می‌گیرد.

اما هر یک از دوشیوه دارای توانایی مخصوص به خود می‌باشند؛ گرچه هر دو روش در این نکته مشترکند که می‌توان پیرامون اجزای موضوع، شرایط و ارتباط آنها به بحث نشست و از چیستی و موضوع و... سخن گفت، اما یک مزیت نسبی در خصوص روش تطبیقی وجود دارد و آن قدرت «تعمیم» و «تخصیص» دادن است. در واقع زمانی که از ضرورت بررسی یک مفهوم یا یک پدیده عینی سخن به میان می‌آید و بناست کارآمدی و تاثیر این موضوعات در حیات بشری اندازه‌گیری شود، روش مورد پذیرش بایست از آنچنان کارایی برخوردار باشد که بتواند نسبت وصف موضوع مورد بررسی را با سایر اوصاف بدرستی تشخیص دهد. مثلاً در ادبیات از طریق مجاز و یک وجه شباهت بعضاً ساده، «زیبائی» را از طریق الفاظی همچون ماهو و... به ذهن مخاطب منتقل می‌نمایند؛ حال همین شیوه اما به صورت دقیق‌تر و با قاعده‌مندی بیشتر باید در ایجاد نسبت بین امور صورت پذیرد تا مشخص شود که وصف یک موضوع چگونه کم و زیاد می‌شود؟ معنای تعادل در آن چیست؟ چگونه متصرف فیه انسان واقع می‌شود؟ و...

این شیوه گرچه یک روش ذوقی و خطابی نیست، اما بوسیله آن می‌توان اثر یک شی را در سایر اشیاء و بالعکس (و البته در قالب یک نظام تعریف شده) ترسیم نمود اگر چه لازمه‌ی این شیوه خارج کردن الفاظ از اطلاق و تطبیق و طرح کردن وصف آن به صورت نسبی همراه با ملاحظه ارتباط متقابل آن موضوع و محیط پیرامون در دایره تغییرات و مباحثی از این

قبیل است که در بخش‌های آینده به توضیح آنها خواهیم پرداخت؛ زیرا این بخش محدود به کلیات پژوهش بوده و مجال برای تفصیل در آن نیست.

گاه از کاربردی بودن موضوع مورد مطالعه (مثل صنعت) سخن گفته می‌شود و با طرح این دلیل، ضرورتی برای استفاده از روش استدلالی و غور در مدل فلسفی آن نمی‌بینیم؛ چرا که مهم بررسی چگونگی کارآمدی این روش در موضوع صنعت است. طبیعی است در این حال استفاده از روش تطبیقی در اولویت بیشتری قرار گیرد، معنای دیگر این سخن، بکارگرفتن روش در نمونه‌های مختلف از موضوع صنعت می‌باشد؛ مثلاً امروزه در حسابداری نوین از سه دفتر «روزنامه»، «مُعین» و «کُل» بمنظور بسترسازی برای توسعه شرکت و کارخانه استفاده می‌شود اما نقش و کارآمدی هر یک از این سه دفتر در برنامه‌ریزی توسعه با یکدیگر متفاوت است، چه اینکه در دفتر «روزنامه» صرفاً ردیف هزینه‌ها و درآمدها یا بدهکاران و بستانکاران براساس تاریخ، مرتب می‌شود ولی در دفتر «مُعین» این ردیف‌ها را در سرفصل‌های مشخصی که نوعاً از سوی مدیریت مجموعه و متناسب با نیازهای توسعه درخواست می‌شود، منتقل می‌کنند و بالاخره در دفتر «کُل» هم به جمع‌بندی نهایی دخل و خرج با هدف نوشتن ترازنامه می‌پردازند که این از طریق کسر هزینه‌ها و درآمدها از یکدیگر و علاوه نمودن مقدار باقیمانده و نهایتاً بدست آوردن عدد صفر محقق می‌شود که گویای تعادل در حساب مجموعه است. حال ممکن است یک حسابدار کهنه‌کار هر چند بارها و بارها با دفاتر مزبور هم سروکار داشته است. در جواب به این سوال که دفتر مُعین به چه کار می‌آید؟ نتواند پاسخی در خور داشته باشد اما کسی که با روش نوین حسابداری نوین آشناست بخوبی از جایگاه این دفتر و نقش آن در تعیین نسبت میان سرفصل‌ها اطلاع دارد او می‌داند که با تغییر سرفصل‌ها، قدرت ملاحظه مدیر نسبت به تغییر ردیف هزینه‌ها و درآمدها نیز دگرگون می‌شود، لذا تمسک صرف به دو دفتر «روزنامه» و «کُل» و حذف ردیف مُعین توسعه‌ی مجموعه را با مشکلاتی خاص همراه می‌سازد چرا که در نهایت مشخص نمی‌شود که ایراد کار از کجا بوده است از این رو یک مدیر موفق بایست بر چگونگی کم و زیاد کردن ارقام هر سر فصل و تغییر شیوه‌ی دسته‌بندی موضوعات با هدف جریان اوصاف موضوع در جهت توسعه مجموعه تسلط داشته باشد. اثر روانی به‌کارگیری این روش نیز در درجه‌ی اول هماهنگ نمودن استعداد، حافظه و سایر توانمندی‌های فکری خدادادی است که به کارشناسان نوعی اعتماد به نفس برای پیگیری مستقلانه موضوع و فارغ از توجیحات نظری طولانی و

طاقت فرسا می‌دهد. گرچه کماکان تطرق احتمالات و گمانه‌زنی، برای بررسی همه جانبه موضوع یک ضرورت مهم محسوب می‌شود، اما طبیعی است که نوع این گمانه‌زنی‌ها در به‌کارگیری یک منطق با جایی که سخن از تولید همان منطق است، تفاوت دارد در هر حال سطح گمانه‌زنی بایست در هر سه بخش «انگیزش»، «گزینه‌ش» و «پردازش» حفظ شود.

۴/۱- تبیین مفاهیم ضرورت، موضوع و هدف در سه سطح توسعه، کلان و خرد

در روش تحقیق ابتدا می‌خواهیم ببینیم معنای ضرورت، موضوع، هدف در سه سطح، خرد، کلان، و توسعه چیست؟ و سپس ضرورت، موضوع و هدف صنعت را شناسائی نموده و نحوه‌ی تعامل روش تحقیق با این سه مفهوم را تبیین نمائیم. برای توضیح این مسئله مثالی را مطرح می‌نمائیم:

اگر قرار باشد یک پُل هوایی در بخشی از تهران احداث شود، بخش‌های مختلفی باید نسبت به این پروژه نظر دهند؛ شورای شهر بعنوان سیاست‌گذار امور شهری، بخش برنامه‌ریزی شهرداری مربوطه، بعنوان هماهنگ کننده‌ی مقدمات و بالاخره بخش اجرایی پروژه که می‌تواند یک شرکت خصوصی یا نیمه دولتی یا دولتی باشد؛ در همه این سه رتبه بحث ضرورت، موضوع و هدف مطرح است و هر یک متناسب با مسئولیت محوله و از یک زاویه به صورت مسئله نگاه می‌کنند. فقط بخش اجرایی پروژه نمی‌تواند همچون شورای شهر بی‌اندیشد و این شورا خود را در مقام مسئول برنامه‌ریزی طرح، نمی‌بیند از این رو در شورای شهر نسبت به اصل ضرورت و عدم ضرورت طرح بحث و بررسی می‌نماید و پس از تصویب آن و تعریف موضوع و هدف مربوطه، مسئله را به شهرداری ذیربط ابلاغ نموده و آنها نیز با محاسبه مقدمات مربوطه و موانع، نسبت به قرار داد با یک پیمانکار شایسته اقدام می‌کنند؛ هر یک از ایشان نیز دارای ابزار لازم هستند، لذا آن نوع سخت‌افزار و نرم‌افزاری که مجری پروژه به آنها نیازمند است، هیچگاه در دایره‌ی مقدمات دو بخش اول تعریف نمی‌شود چرا که موضوع مسئولیت و اختیارات ایشان فراتر از نیاز آنها به این نوع از ابزارهاست؛ البته این سه سطح همان‌گونه که با هم تفاوت دارند، اما از تناسب لازم نیز برخوردار هستند؛ چرا که در غیر این صورت نسبتی بین مقدمات و وظایف هر یک نباید برقرار گردد و در نتیجه محصولی ناهمگون عرضه می‌گردد و حال آنکه واقعیت این گونه نیست.

بنابراین مطالعه ضرورت، موضوع، هدف در سه سطح توسعه، کلان و خرد جامعه، از یکدیگر تفاوت داشته و مؤلفه‌های هر یک در عین تفاوت، دارای تناسب می‌باشند.

۴/۱/۱- ضرورت، موضوع و هدف صنعت در سه سطح توسعه، کلان و خرد

ضرورت، موضوع و هدف صنعت چیست؟ آیا ضرورت به معنای توسعه صنعت است؟ آیا ضرورت به معنای نسبت‌های کلانی است که یک وزارتخانه در تأمین نیازمندی‌های صنعت به آنها مبتلاست؟ آیا ضرورت صنعت یعنی همان چیزی که یک کارخانه‌دار به آن مواجه است؟

هر سه نحوه ضرورت، با یکدیگر در ارتباط بوده و نمی‌توان ضرورتی را که یک کارخانه‌دار در تأمین مواد اولیه یا اشتغال با آن مواجه است (یا ضرورت خرد) با ضرورتی که یک استراتژیستین صنایع دارد (یا ضرورت کلان) مستقل باشند؛ زیرا یک استراتژیستین چیزهایی را تغییر می‌دهد که در دست‌بندی‌های کلان تأثیر گذاشته و در موضوع کار کارخانه‌دار تأثیر شدیدی تا حد بحران دارد؛ از این رو طبیعی است که نوسانات قیمت ارز در سطح توسعه، بتواند تأثیر مستقیم و سریع خود را بر سیاست‌های کلان وزارتخانه و برنامه‌های خرد یک کارخانه‌ی مولد بگذارد و ایشان را به تکاپوی دیگری برای پیگیری سیاست‌ها و برنامه‌های خود وادار کند؛ هر چند که هیچ‌گاه ضرورتی ندارد یک سیاست‌گذار صنعتی در بخش خرد معنای چگونگی بهره‌وری در افق کلان یا توسعه را درک کند، اما وجود نسبت میان حوزه این فعالیت‌ها و ضرورت ارتباط آرگانیک میان هر سه سطح نیز امری غیر قابل اجتناب است.

بنابراین سه سطح خرد، کلان، توسعه و مفهوم ضرورت، موضوع و هدف از یک طرف به هم متقومند از طرفی هم کاملاً مستقل می‌باشند؛ البته ضرورتی که در سطح نیازمندی‌های اجتماعی و خلاء و هدف‌هایی که در برطرف نمودن نیاز اجتماعی مطرح است با ضرورتی که می‌گوید این مقدار نیروی انسانی، این اندازه مواد و این مقدار ابزار می‌خواهیم، کاملاً متفاوت است؛ لذا در صنعت معنای پیش‌بینی، هدایت و کنترل متناسب با سطح موضوع آن، متغیر بوده و در هر سه سطح باید روش تحقیق قدرت حرکت داشته باشد. قدر مسلم هر روش تحقیق آن است که این سه مفهوم را در هر سه سطح خرد، کلان، توسعه مورد لحاظ قرار دهد؛ مثلاً متولیان کشور تصمیم می‌گیرند مواد خام - همچون گاز و نفت - را به مواد با ارزش افزوده

بیشتر، همچون مشتقات نفتی و پتروشیمی تبدیل نماید، طبعاً لازمه‌ی چنین امری توسعه تکنولوژی و تکنیک مربوطه خواهد بود. لذا برای تحول صنعت، «توسعه تکنیک» بعنوان یک ضرورت قطعی قلمداد می‌گردد. حال اگر ضرورت صنعت، «توسعه تکنیک و تکنولوژی باشد ارتباط این ضرورت در سطوح خُرد، کلان و توسعه چگونه است؟

۱/۱/۲- ارتباط صنعت با توسعه تکنیک در سه سطح توسعه، کلان و خُرد

اگر صنعت در سطح توسعه ملاحظه شود، باید ارتباط صنعت با توسعه تکنیک در ابعاد مختلف سه‌گانه جامعه، مورد دقت قرار گیرد و اگر این ارتباط در سطح کلان جامعه ملاحظه شود، دیگر چنین الزامی وجود ندارد و این قابلیت که صنعت از تکنیک منفک شود، امری ممکن است و بالعکس در سطح خُرد صنعت اصلاً معنا ندارد، که موضوع رها شده. و موضوعات اجتماعی مطرح شوند؛ زیرا در این سطح کلیات مطرح نبوده و تنها پرداختن به موضوعات عینی و ملموس اجتماعی - و نه نیاز جامعه در سطح توسعه و کلان - قابلیت بررسی پیدا می‌کند؛ مثلاً برای ساختن یک پل چه باید کرد؟ چه مقدار امکانات مادی و ابزارهای فنی و نیروی انسانی ماهر و نیمه ماهر مورد نیاز است؟ در این جا دیگر بحث کلیات (که در جای خود صحیح است) قابل پیگیری نبوده لذا صرفاً صحبت از چگونگی انجام یک پروژه در یک محدوده‌ی تعریف شده خواهد بود.

سه ضرورت تعیین «جدول زیرساخت» و «شاخصه‌های عینی» در طراحی روش تحقیق صنعتی

استفاده از روش تحقیق تطبیقی ترجمه‌ی عینی ضرورت، موضوع و هدف صنعت در سه سطح توسعه، کلان و خُرد است. این امر در واقع خود یک حرکت گسترده می‌باشد، زیرا پس از ترجمه مفاهیم به موضوع خاص و تعیین وزن هر یک از آنها، باید تعیین شاخصه در دستور کار آن قرار گیرد؛ شاخصه نیز چیزی جز وسیله تشخیص مفهوم نسبت به آن مورد خاص پژوهش نیست. طبعاً با این شاخصه می‌توان به نمونه‌برداری عینی و ملاً پیش‌بینی، هدایت و کنترل پدیده‌ی مورد مطالعه و در یک کلام بهینه آن مبادرت نمود.

آنچه که در مدل پیشنهادی - و بعنوان عصاره‌ی روش تحقیق - از اهمیت فراوانی برخوردار است، همان مفهوم‌سازی و ارائه زیر ساخت مدل صنعت می‌باشد که در جدول

سوم روش تحقیق مطرح گردیده است. یک کارشناس آشنا با این روش تحقیق می‌تواند با استفاده از مفاهیم و شاخصه‌های عام که دارای استاندارد تعریف شده‌ای نیز می‌باشد به تهیه یک نظام سوالات در خصوص موضوع مورد مطالعه، مبادرت نماید؛ اما تهیه شاخصه‌های عام که بیانگر کمال زیر ساخت مدل نیز هست، برای هر یک از موضوعات در عرصه‌ای همچون صنعت کافی نیست، زیرا شاخصه باید خصوصیت ویژه‌ی موضوع مورد نظر را پیدا نماید و از جنس آن باشد؛ نمی‌توان از شاخصه‌های عام برای هر موضوعی بهره جست و برای هر یک، نسخه‌ای مشترک تجویز کرد؛ البته این نوع شاخصه‌های عمومی برای الگوی کلان صنعت گویا و کافی است؛ اما زمانی که قرار است یک صنعت خاص و در یک کشور مشخص با ویژگی‌های خاص فرهنگی و اقلیمی منحصر بفرد مورد مطالعه قرار گیرد، هر کارشناس خبره‌ای را ناچار از تعیین شاخصه‌های خاص بمنظور بهینه وضع موجود می‌نماید؛ مثلاً اگر صنعت ایران مد نظر باشد باید مشخص شود که از نظر کمی چند نوع صنعت در این کشور وجود دارد؟ چه کالاهایی را با چه ظرفیتی تولید می‌کند؟ هزینه و راندمان هر یک چیست؟ و... سپس باید برای هر یک از این صنایع به صورت خرد یک شاخصه‌ی معین ارائه نمود تا اگر بخشی از صنعت دچار بحران است، نمودار این وضعیت رفته رفته بسمت «تبادل» تمایل پیدا کند و اگر بایست تغییر ماهوی پیدا نماید و از فهرست صنایع ایران حذف یا تعدیل شود، نظر نهایی در این خصوص ارائه گردد. پس تنها با وجود شاخصه‌های خردی که از درون شاخصه‌ها و مدل زیرساخت زاده می‌شود می‌توان به تحلیل پیرامون صنایع بهنجار و نابهنجار کشور پرداخت و کارآمدی تکنولوژی را براساس نظام انگیزش الهی جامعه افزایش داد؛ در واقع رشد صنعتی ثمره‌ی چنین مدل و شاخصه‌هایی است.

۵/۱- «زیرساخت کارآمد» بستر مناسب برای تولید شاخصه‌های واقعی

اصولاً تعریف زیرساخت مدل صنعت مساوی با تعریف وصف تکاملی صنعت مورد مطالعه است. طبعاً اگر سرفصل‌های طرح توسعه صنعت با عینیت تطبیق پیدا کند، آسیب‌شناسی نقاط بحران خیز بخوبی انجام می‌شود و راهکارهای پیشنهادی، کارآمدی خود را در عمل نشان می‌دهد، لذا نبود یک زیر ساخت مطمئن و کارآمد، بمعنای نبود شاخصه‌های واقعی و روزآمد است و نبود شاخص‌ها، عدم اطمینان نسبت به گزارش‌های مطالعاتی و آماری و عدم ایجاد نسبت میان داده‌ها و اطلاعات را به دنبال خواهد داشت. طبیعی است که

ترسیم جداول شاخصه تنها از عهده‌ی کسانی بر می‌آید که قبلاً با مفاهیم مندرج در جدول زیرساخت مدل و جداول دیگر بخوبی آشنا باشند؛ پس آنچه که دنبال می‌شود همان تولید علم برنامه‌ریزی و ارزیابی صنعت است و بعد از تولید این دانش و شاخصه‌های استاندارد آن نظام کارشناسی می‌تواند نسبت‌های تعادلی و مالا معاینه و معالجه صنعت بیمار کشور را انجام دهد؛ از این رو بجاست که مرحله‌ی آخر را بمنزله‌ی طب معالجه صنعت در سطح کاربردی بدانیم؛ که این مقام قطعاً با مرحله‌ای که به تعریف مفاهیم و معادلات صرف و فرمول‌سازی می‌پردازد، کاملاً متفاوت است.

۵/۲- ضرورت ملاحظه عوامل درون‌زای جامعه در تعیین شاخصه‌ها

البته تذکر این نکته مهم است که تنظیم جدول شاخصه‌ها کمی و کیفی متناسب با وضعیت سیاسی و فرهنگی و اقتصادی کشور صورت می‌گیرد، لذا پس از طراحی زیر ساخت مدل، باید مشخص شود که برای این کشور بخصوص، حداقل چند شاخصه و با چه کیفیتی بایست تعریف گردد؛ زیرا یک کشور با وضعیت فرهنگی ویژه، نوع حکومت و اتکاء به محصول یا محصولاتی مشخص که عمده‌ی درآمد ناخالص ملی آن را تشکیل می‌دهد با کشوری دیگر با ویژگی‌های متفاوت نمی‌تواند تحت یک نظام شاخصه، مورد مطالعه قرار گیرد در واقع پس از تهیه نظام شاخصه‌ها و انتقال آن به دستگاه کارشناسی کشور است که کار اصلی این دستگاه آغاز می‌شود در صورتی که ایشان با مبانی فلسفی مدل نیز آشنا نباشند، کفایت می‌کند که براساس آشنائی با زیر ساخت مدل صنعت و جدول شاخصه به بررسی صنعت کشور پردازند و نقاط آسیب‌پذیر و بحرانی آن را مشخص کرده و متناسب با آن به اصلاح امور اقدام نمایند. لذا وجود یک مجموعه مدون برای مراکز پژوهشی - صنعتی، دستگاه کارشناسی کشور خصوصاً سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و نیز وزارتخانه مربوطه که مدل و شاخصه‌ها را به صورت شفاف تدوین کرده باشد، کاملاً ضروری بنظر می‌رسد؛ این مجموعه بمنظور انتقال مطالب به گروه کارشناسان و رفع ابهامات فکری ایشان توسط اساتیدی مجرب، آموزش داده شود. طبعاً آنچه در این دوره‌ی آموزشی بعنوان دستور کار اصلی مطرح می‌شود، می‌تواند در آشنائی بسیار اجمالی با مبانی فلسفی، آشنائی کامل با زیر ساخت مدل صنعت، جداول شاخصه‌ها و طریقه نسبت‌گیری میان عوامل تأثیرگذار در پدیده مورد مطالعه، خلاصه گردد. پس همواره شاخصه به‌کارگیری ملول غیر از خود مدل می‌باشد.

آنچه در این فصل به دنبال آن هستیم، صرفاً تدوین زیر ساخت مدل مربوط به ارزیابی محورهای صنعت است؛ در هر صورت اساس روش تحقیق را نظام نسبت‌ها تشکیل می‌دهد که می‌تواند گزارش‌ها و نظام سوالات ارائه شده از عینیت را تنظیم و اولویت آنها را مشخص کرده و نهایتاً برای آسیب‌های تعریف شده، راه علاج ارائه نماید. آنچه امروزه در کشور ما مورد عمل واقع می‌شود، در یک تحقیق کاربردی اما تطبیقی خلاصه می‌گردد؛ یعنی قبلاً در جایی دیگر مبنای فلسفی و روش تحقیق خاصی برای صنعت و غیر آن تهیه و در اختیار دستگاه کارشناسی قرار گرفته است و ایشان نیز بدون آنکه خود را موظف به شاخصه‌سازی بدانند، روش تحقیقات مزبور را در مقام اجرا بکار می‌گیرند؛ این کار شبیه شیوه‌ی یک دکتر معالج است که بیمار خود را برای انجام چندین نوع آزمایش به آزمایشگاه معرفی می‌نماید، متخصص آزمایشگاهی نیز براساس شاخصه‌های تعریف شده‌ای که خود در تولید آنها نقشی نداشته است و بر پایه حداقل‌ها و حداکثرهایی مشخص، اعداد و ارقامی را به دکتر معالج ارائه می‌دهد و او نیز براساس شاخصه‌های طب موجود نسخه‌نهایی را تجویز می‌نماید؛ این نیز نوعی تحقیق محسوب می‌گردد، این روش تحقیق در تطبیق عینی مدل و شاخصه قبلی بر یک موضوع خاص، خلاصه می‌گردد؛ اما در یک افق بالاتر می‌توان کار یک تئورسین را در نظریه‌پردازی و گمانه‌زنی مورد دقت قرار داد که به تولید مدلی برای معادله‌سازی و تعریف شاخصه اقدام می‌کند؛ البته طیف این نظریه‌پردازی نیز می‌تواند از مبنا تا مسائل و موضوعات یک علم را شامل شود. لذا تحول اساسی در یک علم زمانی روی می‌دهد که کل مبنا و مدل تولید مفاهیم و شاخصه، دگرگون شود و متناسب با آن معادلات کاربردی و شاخصه‌های دیگری ارائه گردند؛ در غیر این صورت کار یک تئورسین یا یک کارشناس استراتژیک در تغییر یک یا چند ماده از مبنا و مدل عام خلاصه خواهد شد، که دیگر نمی‌توان نام آن را «انقلاب علمی» نامید.

۶- تبیین تطبیقی دامنه روش عام تحقیق در اقتصاد (به عنوان نمونه)

اینک پس از بیان ضرورت و کارآمدی روش تحقیق عام (در مرحله اول) که ثمره‌ی آن در پیش‌بینی، هدایت، کنترل تغییرات خلاصه شد و نیز ضرورت مباحثی در ارتباط با اهمیت مباحث زیرساختی و شاخصه‌ها، به بررسی «دامنه روش عام تحقیق» در صنعت می‌پردازیم تا اهمیت و کارآمدی بحث بیش از پیش معین شود. همان‌گونه که در ابتدای فصل از نظر

گذرانیدید، اصل ضرورت پرداختن به روش تحقیق عام به لزوم شناسایی عوامل محیطی خارج از صنعت، بازگشت می‌نماید، زیرا پیشتر گذشت، شناخت صرف عوامل داخلی نمی‌تواند نظام کارشناسی و تصمیم‌گیر بخش صنعت را از بحران‌ها و خطرات ریز و درشت مصون نگاه دارد، وزیر و معاونین و کارشناسان و تمامی عوامل دخیل در این بخش به تناسب موقعیت خود، ناچار از برون‌نگری به موضوع هستند؛ لذا بایست امکانات کارشناسی و مادی خود را متناسب با شأن عوامل بیرونی و درونی صنعت تقسیم کنند؛ زیرا عدم تصرف در عوامل بیرونی و غفلت از آنها نمی‌تواند خانه و اهل خانه را از خطرات فراروی برهاند.

صنعت یک مجموعه کوچک در درون محیط بزرگ ملی و فراملی است و دارای یک رابطه تقویمی تاثیر و تأثیری است از همین جا است که ضرورت طرح روش عام موضوعیت مضاعف می‌یابد؛ حال که افق حضور این روش تا به این حد گسترده است، آشنائی تفصیلی با دامنه این افق نیز به این اندازه موضوعیت پیدا می‌کند در غیر این صورت شناخت صحیحی از روش مزبور صورت نمی‌گیرد و بیان هدف آن در پیش‌بینی، هدایت و کنترل خلاصه می‌شود و در حد یک ادعا و تعارف باقی می‌ماند.

۶/۱ - عناوین مکتب، علم و اجرا، سه بخش مشخص در دامنه تطبیقی روش تحقیق

دامنه بحث روش تحقیق عام را آنچنان که در خصوص مدل اقتصاد اسلامی و در جای خود بیان شده است می‌توان در سه بخش «مکتب»، «علم» و «اجرا» خلاصه کرد. پُر واضح است که اقتصاد بُعدی از ابعاد سه گانه جامعه و امری شامل بر بخش صنعت است. طبع مدل آن نیز باید از همچنان شمولیت نسبت به روش تحقیق صنعت برخوردار باشد؛ اما در عین حال وجود تناسب میان عناوین مدل مزبور و روش تحقیق صنعت نیز موضوعی کاملاً ضروری است و الا نمی‌توان بخش صنعت اسلامی را در حوزه‌ای بزرگتر بنام اقتصاد اسلامی تعریف نمود.

اصولاً الگوی صنعت در اقتصاد قرار دارد به عنوان مثال ممکن است بگوئید صنعت چه حجمی از مواد واسطه‌ای، مواد مصرفی و مواد خام استحصال شده تولید می‌کند؟ ممکن است بگوئید در اقتصاد ۶۰٪ تولید استحصال مواد خام است یا اینکه در تولید نفت بیش از ۷۰٪ مواد خام به فروش می‌رسد زیرا نفتی که از بازار خریده میشود، تصفیه شده نبوده بلکه این پالایشگاهها هستند که نفت را تصفیه کرده و آن را بعنوان یک ماده واسطه ای به کارخانه

داده و کارخانه‌ها آن را به مواد قابل مصرف تبدیل می‌نماید. پس الگوی صنعت در اقتصاد قرار دارد و البته این غیر از الگوی بافت صنایع است که مربوط به تعیین کمیت‌ها و تنوع صنایع است. اکنون قبل از آنکه تناظر این سه بخش را نسبت به عناوین روش تحقیق مورد دقت قرار دهیم، مختصر تعریفی، از این سه عنصر ارائه می‌دهیم:

«مکتب» مجموعه احکامی است که با استناد به منابع دینی به دست می‌آید، البته این احکام منحصر به احکام فردی نیست.

«علم» علم اقتصاد، بیانگر معادلات علمی است که به منظور پیش‌بینی، هدایت و کنترل وضعیت اقتصادی، مبتنی بر مکتب اقتصادی به دست آمده است. لذا بیانگر معادلات تصمیم‌سازی برای تنظیم نظام عینی و اجرای اقتصاد است.

«نظام اجراء» بیانگر کیفیت تخصیص منابع مادی برای رفع نیازمندی‌های مادی مشخص می‌گردد و درباره چنین مجموعه‌ای تصمیم‌گیری می‌شود، لذا «اجراء» چیزی جز تطبیق نسبت به واحد عینی موجود در خارج نیست.

با این وصف «نسبت‌ها» مادامی که به صورت معادله هستند. بعنوان «علم» و زمانی که به صورت یک واحد کمی تخصیصی، نسبت به یک جریان عینی درآیند، بعنوان «اجراء» شناخته می‌شوند. در واقع معادله همیشه به صورت عام ظهور پیدا کرده و در موارد مختلف نسبت کمی را به صورت «اگر و آنگاه» اثبات می‌کند، شاخصه‌ی معادله نیز پیش‌بینی، هدایت و کنترل است؛ مثلاً زمانی که مدیران، کارشناسان و مباحثان یک دولت براساس مرام پذیرفته شده‌ی جامعه، از سیاست‌گذاری «کیفی» سخن بگویند، صحیح است که نام آن را «مکتب» بگذاریم و زمانی که این کیفیات را به «کم» تبدیل می‌کنند در واقع در مقام ارائه مدل معادله هستند که می‌توان این عمل را تحت عنوان «علم» تعریف نمود و بالاخره زمانی که به صورت اجرایی با مردم خود سخن می‌گویند می‌توان به آن لقب «برنامه‌ریزی» داد.

این مطلب در واقع صورت تنزل یافته و عینی همان تعاریفی است که در باب مکتب، علم و اجرا مورد اشاره قرار گرفت، لذا باید عناوین متناظر با صنعت را براساس مفاهیم عام روش تحقیق مورد بررسی قرار داد، زیرا همانطور که قبلاً گفتیم؛ مطالعه روش تحقیق به شکل تطبیقی نسبت به فراگیری تئوریک و استدلالی روش تحقیق، از اهمیت و مزیت برخوردار است؛ چرا که می‌توان کلیات تخصیص و تصمیم‌سازی مفاهیم را به دقت انجام داد. مثالی را

که در مورد حسابداری در چند سطر گذشته ذکر گردید، گویای تفاوت کارآمدی یک روش نظری با یک روش تطبیقی است که در اولی استدلال پیرامون «چیستی» موضوع بمنظور تبیین ماهیت آن، در دستور کار قرار می گیرد و در دومی «روش» مستقیماً بر اوصاف موضوع و طبقه بندی آنها اعمال می شود. حالت اخیر به ملاحظه موضوع به صورت از پائین به بالا توجه دارد در واقع با تسلط کارشناس یا مدیر بر مقام ساختار اجرایی زمینه لازم برای درک شفاف او از دو ساختار مکتبی و علمی این بخش فراهم می گردد طبعاً با بیان نمونه های عینی مناسب در این دو ساختار شخص قادر خواهد بود، یک موضوع را از سه زاویه اما به صورت هماهنگ ملاحظه کند؛ گرچه این بررسی از پائین به بالا و به صورت یک روش قاعده مند در تعمیم موضوع به ساختارها و فضاها دیگر، بوده باشد؛ این روش، نظام کارشناسی را قادر می سازد پس از فراگیری روش تطبیقی (و بدون نیاز به دقت های نظری پیرامون مبنا، مدل و موضوع) مستقیماً با اوصاف عینی درگیر شود و هر سه مسیر بررسی را به صورت هماهنگ و نسبت به سه ساختار مزبور، مدیریت فکری کند. این نکته ای مهم در کارشناسی یک موضوع است که ضریب خطای کارشناسی را به حداقل کاهش می دهد چرا که دو ساختار دیگر (علم و مکتب) را نیز همزمان در کنار ساختار اجرایی مورد دقت قرار داده است.

۶/۱/۱ - تناظر عناوین فرهنگ، فلسفه، زیرساخت با مکتب، علم و اجراء

اگر به عناوین سه جدول پیشنهادی در بخش روش تحقیق و سه عنوان فوق الذکر توجه کنیم، می بینیم که تناظر «یک به یک» در این عناوین وجود دارد. زیرا می توان «مکتب» را با فرهنگ و «علم» را با فلسفه و بالاخره «اجراء» را با زیر ساخت مدل صنعت (البته در یک افق محدودتر) متناظر دانست؛ مسلماً اگر بتوان چنین فضاها را برای دو مدل اقتصاد و صنعت اسلامی ترسیم نمود و از منظر مکتب و فقه اسلامی، علوم (معادلات کاربردی) و بخش اجرا (در عینیت جامعه) آنها در سه سطح خرد کلان و توسعه به بررسی عوامل درونزا و برونزای این دو پدیده پرداخت، می توان با یک نسبت تقریب تخمینی، اصلاح ساختار آنها را بر پایه کتاب و سنت مدعی شد در واقع چون تمامی تلاش ها بایست معطوف به اصلاح جهت گیری بر ساختارها باشد. لذا پرهیز از قرائت های جدید از مکتب، تمسک به شیوه های ناکارآمد و خود ساخته نظیر استصلاح، استحسان، تاویل، دینامیزم، هرمنوتیک، قبض و بسط و امثال آنها که در پیش داورهای عرفانی، عقلی، حسی و تحمیل آنها بر مکتب و وحی الهی

خلاصه می‌شود، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌گردد در نتیجه جز موضوع شناسی اجتماعی با محوریت کتاب و سنت و با هدف به حجیت رساندن آنها وجود نخواهد داشت. خلاصه اینکه: قبل از آنکه روش تحقیق را بر موضوع صنعت، تطبیق داده شود، دو مرحله اساسی وجود دارد:

مرحله اول: شناخت از موضوع و تعریف صنعت و اوصاف مختلف آن^۱

مرحله دوم: شناخت صنعت از زوایه اصول مکتب^۲

طبقه بندی موضوعی در اقتصاد و صنعت اسلامی									
موضوعات									
۱	۲			۳			۴		
پژوهش اجرائی			پژوهش علمی			پژوهش مکتبی			مبانی
۱ در بخش تکلیف	۲ در بخش ارزش	۴ در بخش توصیف	۱ در بخش تکلیف	۲ در بخش ارزش	۴ در بخش توصیف	۱ در بخش تکلیف	۲ در بخش ارزش	۴ در بخش توصیف	موضوعات
۲۲۱۱	۲۲۱۱	۲۱۱۱	۲۲۱۱	۲۲۱۱	۲۱۱۱	۱۲۱۱	۱۲۱۱	۱۱۱۱	۴
پژوهش اجرائی در بخش تکلیف در توسعه	پژوهش اجرائی در بخش ارزش در توسعه	پژوهش اجرائی در بخش توصیف در توسعه	پژوهش علمی در بخش تکلیف در توسعه	پژوهش علمی در بخش ارزش در توسعه	پژوهش علمی در بخش توصیف در توسعه	پژوهش مکتبی در بخش تکلیف در توسعه	پژوهش مکتبی در بخش ارزش در توسعه	پژوهش مکتبی در بخش توصیف در توسعه	توسعه
۲۲۲۲	۲۲۲۲	۲۱۲۲	۲۲۲۲	۲۲۲۲	۲۱۲۲	۱۲۲۲	۱۲۲۲	۱۱۲۲	۲
پژوهش اجرائی در بخش تکلیف در کلان	پژوهش اجرائی در بخش ارزش در کلان	پژوهش اجرائی در بخش توصیف در کلان	پژوهش علمی در بخش تکلیف در کلان	پژوهش علمی در بخش ارزش در کلان	پژوهش علمی در بخش توصیف در کلان	پژوهش مکتبی در بخش تکلیف در کلان	پژوهش مکتبی در بخش ارزش در کلان	پژوهش مکتبی در بخش توصیف در کلان	کلان
۲۲۳۳	۲۲۳۳	۲۱۳۳	۲۲۳۳	۲۲۳۳	۲۱۳۳	۱۲۳۳	۱۲۳۳	۱۱۳۳	۱
پژوهش اجرائی در بخش تکلیف در خود	پژوهش اجرائی در بخش ارزش در خود	پژوهش اجرائی در بخش توصیف در خود	پژوهش علمی در بخش تکلیف در خود	پژوهش علمی در بخش ارزش در خود	پژوهش علمی در بخش توصیف در خود	پژوهش مکتبی در بخش تکلیف در خود	پژوهش مکتبی در بخش ارزش در خود	پژوهش مکتبی در بخش توصیف در خود	خود

چکیده‌ی فصل دوم

۱. مرحله اول: اهداف و سطوح روش تحقیق در صنعت
 - ۱/۱. اهداف به‌کارگیری روش تحقیق
 - ۱/۱/۱. قدرت پیش‌بینی، هدایت و کنترل صنعت
 - ۱/۲. بررسی سه سطح پیرامون شناسائی عناصر روش تحقیق
 - ۱/۲/۱. سطح اول: تطبیق جداول (مشاهده - سنجش - آزمون) بر صنعت موجود
 - ۱/۲/۲. سطح دوم: ارزیابی صنعت موجود با هدف شناسائی نقطه مطلوب
 - ۱/۲/۳. سطح سوم: شناسائی روند تکامل صنعت از طریق بررسی عوامل بیرونی و درونی مؤثر برصنعت
 ۲. مرحله دوم: چگونگی طراحی روش تحقیق عام صنعت
 - ۲/۱. سطوح به‌کارگیری روش تحقیق در موضوع صنعت
 - ۲/۲. تنظیم جدول زیرساخت و تعیین شاخصه‌های خاص عینی دو گام اساسی در طراحی روش تحقیق صنعتی
 - ۲/۳. تبیین تطبیقی دامنه روش تحقیق عام در اقتصاد (به عنوان نمونه)
 ۳. نتیجه: کاربرد روش تحقیق در صنعت دارای سطوح و انواع مختلفی است:
 - ۳/۱. سطوح کاربرد روش تحقیق:
 - ۳/۱/۱. سطح خرد: براساس ملاحظه روش مضاف و مضاف الیه
 - ۳/۱/۲. سطح کلان: براساس ملاحظه روش نسبت بین اوصاف و موضوع
 - ۳/۱/۳. سطح توسعه: براساس ملاحظه نسبت بین جهت تکاملی اوصاف و موضوع
 - ۳/۲. انواع کاربرد روش تحقیق:
 - ۳/۲/۱. استفاده از روش تحقیق برای دستیابی به اصول مکتبی صنعت یا نسبت‌های کیفی
 - ۳/۲/۲. استفاده از روش تحقیق برای دستیابی به معادلات صنعت یا نسبت‌های معادله‌ای به صورت کمی
 - ۳/۲/۳. استفاده از روش تحقیق برای دستیابی به اجرای صنعت یا تخصیص یک واحد کمی به یک جریان کمی
- پس باید در استفاده از روش تحقیق در صنعت دو مطلب را در ذهن داشت:

۱. دستیابی به محورهای ارزیابی صنعت بوسیله روش تحقیق خاص انجام می شود این روش تحقیق باید در مقام تطبیق به صنعت ترجمه شود.
۲. تغییر جهت گیری نظام و ساختارهای صنعت محصول تغییر در مقیاس های روش تحقیق صنعتی است.

فصل سوم

تعریف و
طبقه بندی
موضوعات
صنعت

مقدمه

برای ارائه روش تحقیق صنعتی باید قبل از تطبیق روش تحقیق به صنعت، نفس روش تحقیق در مقام تطبیق مورد ساخت و ارزیابی قرار گیرد برای این نحوه عملکرد دو مرحله پیشنهادی مورد دقت قرار می‌گیرد:

مرحله اول: که در انتهای فصل دوم مورد دقت قرار گرفت از این قرار بود که عناوین عام روش تحقیق (فرهنگ، فلسفه و زیرساخت) در عناوین عام جدول اقتصاد (مکتب، علم و اجرا) تطبیق شود، دلیل آن است که صنعت بخشی از ساختار اقتصادی بوده و براساس جامعه‌شناسی، جزئی از اقتصاد می‌باشد، بگونه‌ای که بین آنها رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است یعنی اقتصاد شامل بر صنعت بوده و هر چه را صنعت در برگیرد اقتصاد نیز آن را در برمی‌گیرد اما هر چه اقتصاد را در برگیرد لزوماً صنعت را در بر نخواهد گرفت اثبات تفصیلی این امر را در بخش سوم بیان خواهد شد.

مرحله دوم: که در این فصل به آن خواهیم پرداخت به این صورت است که برای رسیدن به تطبیق روش عام تحقیق در موضوعات و طبقه‌بندی‌ها و دسته‌بندی‌های صنعت باید ابتدا به تعریفی جامع و مانع از صنعت دست یافت، لذا برای آنکه بتوان موضوعات صنعت را براساس جداول روش تحقیق طبقه‌بندی و دسته‌بندی نمود، باید به ارائه تعریفی جامع و مانع از صنعت پرداخته و سپس در ذیل آن روش تحقیق را معنا نموده و در نهایت ساخت؛ هر

چند که مجدداً تعریف و روش تحقیق از زاویه اصول مکتب نیز مورد دقت قرار خواهد گرفت.

در هر صورت در این مرحله پیش از آنکه به طبقه‌بندی موضوعات و دسته‌بندی‌های صنعت پرداخته شود، باید ابتدا به یک تعریف مشخص از صنعت دست یازیم، زیرا تعریف یک موضوع بز تقسیمات آن موضوع تقدم دارد. هر چند که طیف این تعریف از ساده به پیچیده را شامل می‌گردد، اما مهم این است که تعریف یک دستگاه نظری از یک موضوع، باید آنقدر مستحکم باشد، که بتواند نظریه و عملکرد رقیب را بنحوی تجزیه و تحلیل نماید و جایگاه آن را در آینده‌ی نظام تعاریف خود نشان دهد، از همین جاست که مرتباً بر تعریف موضوعات اجتماعی به سه شکل الهی، الحادی و التقاطی تاکید می‌گردد؛ تنها در این حال است که می‌توان به صورت علمی بن بست نظام فکری رقیب را نشان داد، آنهم در زمانی که کارایی ظاهری و مقطعی نظام تعاریف و معادلات آنها عرصه‌ی حیات بشر را تحت تاثیر خود قرار داده است و اذهان انتزاع‌گر و افراد کوتاه نگر را در برابر عظمت پوشالین خود به کُرنش در آورده است.

۱- تعریف انتزاعی از صنعت

اصولاً حرکت در هر مسیری منوط به شناخت - و لو اجمالی - از آن پدیده است؛ لذا ایجاد تحول صنعت جز با ارائه تعریف صحیح و شناخت دقیق از آن ممکن نیست. این شناخت نیز در یک طیف تعریف شده؛ از ارائه یک تعریف ساده براساس نگرش انتزاعی شروع می‌شود و نهایتاً به یک تعریف پیچیده بر اساس نگرش مجموعه‌ای و ملاحظه‌ی عوامل درون‌زا و برون‌زا و اوصاف جانبی آن پدیده ختم می‌گردد؛ تنها در این صورت است که جایگاه اختصاصی صنعت بخوبی ترسیم می‌شود؛ صنعت در یک تعریف اجمالی و البته انتزاعی در سطح تکوینی عبارت است از ابزار تسخیر آنچه از جهان پیرامونی که خداوند اجازه تصرف و تسخیر آن را به خلیف خود در زمین داده است. پس در یک کلام صنعت «وسیله تسخیر کردن» است. اما این تسخیر چه ثمره‌ای دارد؟ از منظر جهان بینی الهی خداوند متعال برای انسان در ظرف دنیا بستر ولایت و تولی قرار داده است تا با اختیار خویش یکی از دو گزینه طاعت و عصیان را برگزیند، لذا تسخیر آنچه در زمین و جهان پیرامونی آن است و

کلاً آنچه در محدوده‌ی اختیار و تصرف انسان قابل تعریف است، باعث می‌شود که از نظر تکوینی، قدرت اختیار انسان فزونی یابد.

پس صنعت با یک مدیریت هماهنگ می‌تواند بستر قدرت اختیار انسان را توسعه داده و قدرت او را در تحمیل سیطره‌ی خود بر طبیعت مضاعف سازد. زمانی که از اختیار سخن به میان می‌آید بلافاصله تصور (بلکه تصدیق) ضرورت وجودی میدان عمل نیز به ذهن متبادر می‌شود، زیرا اختیار بدون میدان ظهور عمل، امری وهم آلود و غیر واقعی است که به او اجازه تصرف و انتخاب یک یا چند گزینه را در میان انبوهی از گزینه‌ها می‌دهد؛ مثلاً امروزه برای یک دانش پژوه علوم دینی این امکان بر راحتی فراهم است که در ظرف چند دقیقه ده‌ها آیه و حدیث را در خصوص یک موضوع خاص و با استفاده از شبکه اینترنت جستجو نماید حال آنکه تا صد سال قبل، این سرعت و آن گستره پژوهش حتی برای یک عالم فرهیخته نیز امکان‌پذیر نبود. همچنین در آن زمان و به طرق عادی نیز ممکن نبود که در ظرف چند ساعت شرق و غرب عالم توسط هواپیما و... پیموده شود، اما امروزه برای همگان این گستره از اختیار در بستر جدید ایجاد شده است. پس می‌بینیم که امکانات بشری، زمینه‌ی جدید را برای انسان پدید آورده است که البته این زمینه هم می‌تواند بستر اعمال صحیح الهی باشد و هم بستر اعمال فاسد شیطانی؛ لذا صحیح است که «امکان» را بستر نار و نور بدانیم و خاصیت و ثمره‌ی آن را در توسعه اختیار معنا کنیم.

این ثمره براساس هدف ترسیمی آن دارای مؤلفه‌های خاص متغیری است که این مؤلفه‌ها را هم بایست در توسعه و تکامل هدف جستجو کرد. به تعبیر دیگر روند تکاملی، «هدف» مبین مؤلفه‌های تغییر این امر است. «تام هویت» و «هیول جانسون» و «دیوید ویلد» می‌گویند: برای تعریف تولید صنعتی یا صنعت، در کاربرد متداول آن، سه راه وجود دارد:

اول: تعریف صنعت را به منزله‌ی آنچه که کشاورزی نیست، تعریف می‌کنند، مبنی بر این که صنعت تولید تمام کالاهای مادی است که مستقیماً از زمین نمی‌رویند.

دوم: تعریف که بیشتر برای اهداف آماری به کار رفته، تعریفی بخشی است یعنی صنعت شامل بخش‌های معدن، تولیدات صنعتی و انرژی در اقتصاد می‌شود. معدن آن بخشی است که مواد معدنی را استخراج می‌کند و انرژی، آن بخشی است که به تولید انرژی می‌پردازد. بخش تولیدات صنعتی متنوع‌تر است و نمی‌توان آن را به شکل چندان شسته و رفته‌ای

تعریف کرد. تولید صنعتی عبارت است از ساختن اقلام تمام شده‌ای از مواد اولیه با دست و یا استفاده از ابزار و یا با ماشین آلات است.

در این تعریف بخشی، صنعت بر حسب نوع محصول و نه از این نظر که کالاها چگونه تولید می‌شوند تعریف شده است. برای مثال این تولیدات کفش‌های صندلی را که در خانه‌ها برای فروش تولید شده‌اند و همچنین کفش‌های صندلی که در کارخانه‌های بسیار بزرگ تولید شده‌اند - اگر چه شیوه و مقیاس تولید متفاوت است - را در بر می‌گیرد. با این همه، این تعریف بخشی، به دلیل این که به ما می‌گوید چه کالاهایی در عمل تولید می‌شوند، مفید است. رویکرد بخشی تولیدات صنعتی را بر حسب طبقه‌بندی استاندارد بین‌المللی به چند بخش نیمه مستقل تقسیم می‌کند: محصولات غذایی، نوشابه‌ها و دخانیات، پوشاک و کفش، مبلان و محصولات چوبی، کاغذ و چاپ، محصولات حاصل از نفت و محصولات شیمیائی، آجر، شیشه و سیمان، فلزهای پایه، محصولات فلزی، ماشین آلات الکتریکی، تسهیلات حمل و نقل. در بیشتر مقوله‌های بخشی، محصولات خود گواه خود هستند، هر چند برای برخی این فهرست‌ریز اقلام به طور فزاینده‌ای ناکافی شده است. این امر در خصوص محصولات فلزی، ماشین آلات الکتریکی و تجهیزات حمل و نقل مربوط می‌شود. اینها بخش‌هایی‌اند که تنوع محصولات و نوآوری‌ها در آنها در دهه‌های اخیر بسیار شدید بوده‌اند معمول‌ترین مثال در این مورد آشفتگی است که در مورد مقوله‌بندی محصولات مبتنی بر تکنولوژی اطلاعاتی وجود دارد.

سوم: تعریف از صنعت، مبتنی بر ماهیت فرآیند تولید بوده و جهت درک صنعتی شدن از دو تعریف دیگر رضایت بخش‌تر است. این تعریف صنعت را به منزله طریق خاصی از سازماندهی تولید می‌بیند و فرض می‌کند که در این رابطه فرآیند ثابتی از تغییر فنی و اجتماعی وجود دارد که به طور پیوسته توانایی جامعه را جهت تولید گسترده‌ی وسیعی از کالاها افزایش می‌دهد.

در رابطه با این تعاریف نقطه ضعف‌هایی نیز وجود دارند برای مثال تعریف اول ایده کشاورزی صنعتی شده را در بر نمی‌گیرد. دومین تعریف در تمییز بین مقیاس و یا شیوه تولید ناتوان است. بنابراین انتخاب تعریف، پیامدهای پراهمیتی برای آنچه مورد مطالعه ماست به دنبال دارد. اگر چه استفاده از بیش از یک تعریف می‌تواند مفید و وجیه باشد. تعریف سوم، به

این دلیل که به ما امکان می‌دهد صنعتی شدن را به گونه‌ای پویا به مثابه فرایند تغییر فنی و اجتماعی مورد تحلیل قرار دهیم مفید است.^۱

۲- تعریف مجموعه نگر از صنعت

۲/۱- سرعت، دقت و تاثیر، سه متغیر تعریف کننده‌ی روند تکامل صنعت

تمامی آنچه در خصوص تسخیر و ثمره‌ی آن (یعنی بستر توسعه اختیار) گذشت مربوط به تعریف ساده و انتزاعی از صنعت بود. اما اگر قرار باشد از زاویه نگرش مجموعه‌نگر به این پدیده نگاه شود، آنگاه بیان متغیرهای اصلی، فرعی و تبعی صنعت، امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، لذا برای آنکه بتوان به شناختی تام و تعریفی جامع از صنعت دست یافت، لازم است متغیرهای درونی و بیرونی صنعت مشخص شوند، تا این بحث از اتقان لازم برخوردار گردد. در ادامه سعی خواهیم نمود اوصاف و متغیرهای صنعت را در حد کافی مورد شناسایی قرار دهیم، این مباحث مقدمه‌ای خواهد بود برای تولید محورها و شاخصه‌های حاکم بر صنعت که از زاویه آنها می‌توانیم روند موجود تا مطلوب صنعت را مورد ارزیابی و دقت قرار دهیم. براساس نگرش مجموعه‌ای سه مؤلفه‌ی سرعت، دقت و تاثیر، بترتیب بعنوان متغیرهای اصلی، فرعی و تبعی صنعت محسوب می‌شوند. این مؤلفه‌ها در واقع مبین روند تکامل بستر صنعت هستند.

آیا این متغیرها صرفاً بعنوان متغیرهای بخشی از صنعت مطرحند یا اینکه معطوف به تمامی مجموعه ابزار، انسان و منابع هستند؟ چنانچه در تعریف انتزاعی گفته شد، صنعت چیزی جز ابزار تسخیر انسان نسبت به جهان و منابع نیست؛ با اندکی تأمل در این تعریف با سه عنصر انسان، ابزار و منابع روبرو می‌شویم که در واقع اینها عناصر درونی نظام صنعت یک کشور را تشکیل می‌دهند. ما در ادامه مباحث و ضمن جداول ماتریستی با سه عنصر فوق سروکار خواهیم داشت. با این توضیح مجدداً به سوالی که مطرح شد، باز می‌گردیم.

۲/۱/۱- معطوف بودن سرعت، دقت و تاثیر به سه عنصر انسان، ابزار و امکان

از آنجا که سه متغیر سرعت، دقت و تاثیر تعریف کننده‌ی تکامل بستر مجموعه صنعت بوده و ما از رهگذر این متغیرهای اصلی، فرعی و تبعی می‌توانیم، طیف تکاملی بستر صنعت

۱. تام هیوت و هیول جانسون و دیوید ویلد در کتاب صنعتی شدن و توسعه از انتشارات صنعتی شریف

و فراز و نشیب‌های آن را ترسیم کنیم، لذا نمی‌توانیم این سه را صرفاً به بخشی از عناصر درونی مجموعه صنعت معطوف کنیم. با این وصف می‌توان، مدعی شد: زمانی که یک یا چند متغیر برای یک کل بیان می‌شود، بایست حضور آنها را در تمامی اجزاء آن کل، اما با ملاحظه قید خصوصیت هر جزء از آن مجموعه در نظر گرفت.

۲/۱/۲- تبیین مفاهیم متناظر در تعریف مجموعه‌نگر

لذا در خصوص هر یک از سه عنصر درونی صنعت، زمانی که از متغیرهای سه گانه سرعت، دقت و تاثیر نسبت به تک تک آن عناصر سخن می‌گوئیم، در نهایت به سه دسته مفاهیم متناظر می‌رسیم که هر یک از این عناصر معنای خاص خود را افاده می‌کنند؛ چه اینکه وقتی به انسان (بعنوان اولین و مهمترین عنصر درونی نظام صنعت) می‌رسیم و می‌خواهیم سرعت، دقت و تاثیر را به آن عطف کنیم، می‌بینیم باید از انگیزه، اندیشه و عمل سخن بگوئیم و سرعت حساسیت یا انگیزش، دقت محاسبه یا سنجش و تاثیر رفتار یا عمل را نتیجه بگیریم.

پس دسته اول از سه دسته مفاهیم متناظر، همان انگیزه، اندیشه و عمل است که اوصاف انسان بشمار می‌روند.

اما دسته دوم اوصاف از سه دسته مفاهیم متناظر، که از عطف متغیرهای سه گانه به عنصر دوم یعنی ابزار بدست می‌آید و بطبع بایست از تناسب مفهومی با متغیرهای مزبور برخوردار باشد. عبارت است از «انرژی، ساختار و محصول».

در توضیح مطلب اینکه، آنچه از میان سه عنصر انسان، ابزار و منابع بیشتر با قالب و مفهوم لفظ صنعت سنخیت دارد، همان «ابزار» است که در واقع شامل سخت افزار و نرم افزار می‌باشد. لذا ابزار هم مشتمل بر فن‌آوری (تکنولوژی) است و هم محصولات صنعتی و سخت افزارها را در بر می‌گیرد.

حال اگر سه متغیر سرعت، دقت و تاثیر را با این سه عنصر انسان، ابزار و امکان بسنجیم، می‌بینیم که ما به صنعت (ابزاری) نیاز داریم که بتواند سرعت تسخیر انرژی و قدرت مادی را بالا ببرد و از ظرفیت، دقت و ساختار بالا برخوردار باشد و بالاخره محصولی را ارائه دهد که بنفسه بتواند علاوه بر سهم تاثیر مناسب در جریان تکامل کارخانه یا کارگاه سازنده خود، در تکامل و منابع طبیعی خود نیز نقش داشته باشد. پس آنچه در مفاهیم قبلی بود به

صورت متناظر در این مفاهیم نیز بچشم می خورد مثلاً در آنجا از انگیزه و اخلاق و در اینجا از انرژی و اختلاف سطح فشار سخن می گوئیم. همچنین در آنجا از اندیشه و فکر و در اینجا از ساختار و نظامی که می خواهد جریانی همچون نور یا اختراق یا ... را هماهنگ کند و ظرفیت دقت را افزایش دهد بحث می کنیم و بلاخره در بُعد تأثیر، در آنجا از عمل و رفتار انسانی و در اینجا (و متناسب با ابزار) از ثمره و محصول نهایی سخن گفته و مدعی می شویم که در مرحله آخر، آن انرژی و این ساختار، دارای چنین تأثیر و فایده ای است. لذا باید دید سهم تأثیر این محصول بر انسان، جهان و خود ابزار چیست؟ آنچه از مفاهیم مربوط به ابزار بدست می آید ما را در بررسی انرژی، ساختار جریان انرژی (یعنی مناسبات بهره‌وری از آن انرژی کشف شده) و بلاخره از فایده مترتب بر این انرژی یاری می‌رساند؛ طبیعی است در این حال جریان تکامل تمامی سخت افزارها و نرم‌افزارها در یک روند تعریف شده و شفاف، در اختیار برنامه‌ریزان قرار خواهد گرفت.

با این وصف می‌بینیم که تا کنون ما به دو دسته از مفاهیم متناظر دست یافتیم که عبارت است از:

دسته اول: انگیزه، اندیشه، عمل: نسبت به انسان

دسته دوم: انرژی ساختار، محصولات: نسبت به ابزار

حال همین عطف را در خصوص سه متغیر مزبور به عنصر سوم یعنی منابع (امکان) خواهیم داد و می‌گوئیم: منابع طبیعی کشف شده که مسخر ماست، باید بتواند ظرفیت قدرت و سرعت ما را در عینیت بالا ببرد. همچنین ما باید بتوانیم با دقت در منابع مزبور نحوه‌ی ترکیب آنها را با یکدیگر برای استفاده‌ی بهینه از هر یک بدست آوریم.

به تعبیر بهتر یک هنر مربوط به اصل بدست آوردن انرژی و استفاده‌ی صحیح از منابع طبیعی است و هنر دیگر مربوط به به‌کارگیری انرژی کشف شده در ساختاری مشخص است، تا بتواند به سؤالاتی از این قبیل پاسخ دهد که: اصولاً صنعت ما در داخل به چه منابعی نیازمند است؟ چگونه می‌توان با ترکیب منابع چرخه صنایع را به گردش درآورد؟ چه محصولاتی برای صدور و ارزآوری، قابل طبقه‌بندی است؟ و ...

در پایان نیز بایست «سهم‌تاثیر» را در خصوص منابع طبیعی مورد دقت قرار دهیم و پیرامون نتیجه نهایی و سهم تاثیر آن در تکامل انسان، جهان و خود منابع به بحث بنشینیم. با این وصف دسته سوم مفاهیم متناظر عبارت است از:

دسته سوم: ظرفیت، مناسبات و آثار: نسبت به منابع

البته این نکته قابل ذکر می‌باشد که این عناوین و اوصاف متناظر در طول بحث مورد

بازبینی و دقت قرار می‌گیرد، لذا درصد تغییر در این عناوین همچنان وجود دارد.

۲/۱/۳- تعریف تمدن از ملاحظه تعمیم مفاهیم سرعت، دقت و تاثیر

چنانچه مشاهده کردید با حفظ مفاهیم سرعت، دقت و تاثیر برای توصیف ویژگی‌های

انسان، امکانات واسطه‌ای و امکانات طبیعی می‌توان در نهایت تمدنی را تعریف کرد که بستر

جریان اختیار بشری باشد.

معنای این کلام این است که اختیار از انگیزه امری جدا بوده و هویت انسانی نیز امری

مستقل در نظر گرفته می‌شود؛ البته در نهایت این هویت به همان اختیار تعریف می‌گردد. در

این حال می‌توان حالت، اندیشه و عمل «انسانی» را از یک طرف و ظرفیت قدرت و ظرفیت

ساختار و ظرفیت محصول «ابزار» را از دیگر سو و ظرفیت، مناسبات و آثار «منابع» تسخیر

شده را بعنوان بسترهای جریان اختیار بشر قلمداد کرد. و مگر تمدن انسانی چه در بُعد الهی و

چه در بُعد مادی امری غیر از این مجموعه ۹ گانه است.

آثار	مناسبات	ظرفیت	مضاف مضاف الیه
آثار قدرت	مناسبات قدرت	ظرفیت قدرت	قدرت
آثار ساختار	مناسبات ساختار	ظرفیت ساختار	ساختار
آثار محصولات	مناسبات محصولات	ظرفیت محصولات	محصولات

البته این بستر می‌تواند بستری توسعه یافته باشد و وحدت و کثرت آن دائماً اضافه شود.

اما این امر بنوبه‌ی خود منوط به شدت حضور جامعه در تولی ولایت و فزونی احساس قرب

عمومی نسبت به خداوند یا ابلیس است. در این حال تقابل خیر و شر در جامعه الهی

شدیدتر می‌شود و درگیری نظام الهی و الحادی در مسیر شرح صدر اسلام و کفر فزونی می‌یابد و همین هم معنای توسعه یافتگی نظام الهی یا الحادی است.

این کلیاتی بود که می‌خواستیم براساس هستی‌شناسی و جهان‌بینی تکوینی، جایگاه صنعت را مشخص نمائیم؛ لذا ابتدا به صورت انتزاعی و بعد به صورت مجموعه‌ای صنعت را - اجمالاً - تعریف نمودیم. حال می‌خواهیم طراحی جداول فلسفی صنعت را آغاز نمائیم؛ اما قبل از آن بنا داریم با تأمل در مطالب گذشته از زاویه‌ای دقیقتر به تعریف صنعت پردازیم تا مباحث فلسفی این مرحله از اتقان بیشتری برخوردار گردد.

تعریف صنعت از زاویه دو مؤلفه انگیزه و انرژی

این دقت را با ملاحظه تناسب موجود در انگیزه (در بُعد انسانی) و تناسب موجود در انرژی (در بخش صنعت) آغاز می‌کنیم. از منظر تعریف نیاز و ارضاء اجتماعی وحدت و کثرت دیگری در عرصه‌ی اخلاق اجتماعی رخ می‌نماید. زیرا با ملاحظه این تناسب می‌توان ردپای انگیزه و اراده‌ی انسانی را در سفارش‌های عرصه‌ی تولید و کل بازار و قبل از آن در طراحی تئوری‌ها - که به پاسخگوئی به نیازها براساس ظرفیت‌های جدید، می‌پردازد - مشاهده نمود.

در واقع وقتی متغیر اصلی در تولیدات صنعتی انگیزه و اخلاق انسانی باشد، آنگاه کم و کیف سفارش‌ها و نوع نیازها و ارضاهای در هر جامعه‌ای، متفاوت با جامعه دیگری خواهد بود که از مشرب دیگری از اخلاق اجتماعی سیراب می‌شود.

پس صحیح خواهد بود که بگوئیم این اخلاق است که از طریق بازار، اعتبارات خود را تخصیص می‌دهد؛ و سپس تکلیف کرده و بستر اجتماعی را به وجود می‌آورد. در این حال می‌بینیم که هر دو جامعه الهی و الحادی بدنال آرامش واقعی و طرد رنگ خمود و سستی می‌باشند. هر چند در نهایت، این جامعه الهی است که در مأمّن رکون و اعتماد به خدا آرامش می‌یابد و به مقام شامخ اطمینان قلب می‌رسد. و جامعه الحادی نیز بخاطر انتخاب اولیه خود، به عشق به دنیا و آزمندی و حسد محوری گرفتار آمده و دچار اضطراب دائم‌التزاید می‌شود.

اما نکته مهم در این است که چون هر دو تلاش می‌کنند، پس می‌توان گفت اخلاق در روند تکاملی هر دو جامعه، رکن است و «هنر» که وظیفه تجسد اخلاق اجتماعی را بر عهده دارد در هر دو اصل می‌باشد. و البته در پی آن اخلاق و این هنر، میل و نفرت عینی در سطح

جامعه زمینه بروز می‌یابد؛ این همان بنیانی است که بعداً اندیشه را در بستر خود متولد می‌کند. در واقع «جهت‌گیری»، «موضوع‌گیری» و «مجاهده» بیانگر نظام حساسیت‌هایی است که فرماندهی اندیشه را بر عهده داشته و پایگاه اخلاق محسوب می‌شود.

«پیش» و دقت نظری نیز بیانگر اندیشه و پایگاه سنجشی و فعالیت‌های عقلی است و بالاخره «دانش» اجتماعی پایگاه عمل و هنر جامعه است. با این وصف تهاجم فرهنگی در جامعه بمعنای تغییر هدفمند، پسند عمومی و جایگزینی نوعی کاملاً مادی از نیازها بجای گزاره‌های قبلی است؛ لذا اگر میل و نفرت اجتماعی در قالب جهت‌گیری و موضع‌گیری و مجاهده‌ی مادی ظهور پیدا کند، آنگاه رفتار اجتماعی بگونه‌ای غیر الهی متبلور می‌شود.

در این حال هر سه نظام ارزشی، دستوری و حقوقی با تمام جلوات مادی ظاهر می‌شود و متناسب با توسعه چنین اخلاقی سرعت، دقت و تأثیر مادی آنچنان خواهد بود که می‌تواند سخت‌افزار و نرم افزار متناسب با چنین دستگاهی را خلق کند، پس چنانچه می‌بینیم متغیر اصلی در بخش صنعت امری جز انگیزه و نیاز نیست.

اما کلام فوق به معنای این نیست که ما بدنبال ایجاد یک صنعت ناکارآمد هستیم. یک جامعه الهی قوی، نیازمند صنعتی قوی و کارآمد است اما صنعتی که ناپاست مصرفی صرف باشد و تنوع طلبی مادی را تشویق کند. نظام اقتصادی الهی یک-نظام ساده و ناکارآمد نیست. اما نظامی است که از ظرفیت بالائی در انگیزه و انرژی برخوردار است؛ لذا خط تولید آن در جهت تحریص اجتماعی نبوده، بلکه سمت و سوی ایثار دارد.

۳- طراحی جدول وصفی «نظام صنعت»

۳/۱- جدول اول: ضرب عناوین محوری، تصرفی و تبعی در یکدیگر

آنچه گذشت بیان کلیاتی از هستی‌شناسی و جهان‌بینی تکوینی با هدف ملاحظه جایگاه صنعت براساس دو تعریف انتزاعی و مجموعه‌ای، بود. حال بنابر تعریف دوم و با دقت بیشتر در عناصر تعریف می‌بینیم که معادل سه بُعد انسانی انگیزه، اندیشه و رفتار در صنعت می‌توان برترتیب از انرژی، ساختار و محصولات نام برد. نکته مهم در بیان این تناظر یک به یک، حاکمیت دو جهت الهی و الحادی بر این مجموعه از یکسو و محوری، تصرفی و تبعی بودن آن از دیگر سو می‌باشد. به تعبیر دیگر انسان و انگیزه‌های او «محوری»، ابزارها «تصرفی» و بالاخره منابع «تبعی» هستند. با این وصف می‌بینیم که دو جریان الهی و الحادی نیز بر دستگاه

صنعت حاکم است. چرا که شأن انسان در صنعت و تمدن، اصلی و دو بُعد دیگر، از شئون تبعی و فرعی برخوردار می‌باشند. «ابزار» نیز بعنوان عامل فرعی دارای سه نوع متغیر در درون خود می‌باشد. به این معنا آنچه منشأ قدرت است و می‌تواند زمان و سرعت را تغییر دهد، متغیر اصلی است و آنچه که ساختار صنعت محسوب می‌شود و متغیر فرعی و بالآخره محصول آن ابزارها، (ساختار) متغیر تبعی است.

سوال: بر طبق مدل فلسفی اصالت فاعلیت مفهوم تصرفی به موضوعی اطلاق می‌شود که دارای اراده است پس چرا در این بحث ابزار که دارای اراده نیست امری تصرفی محسوب می‌شود؟ همچنین در بحث نظام تکوین این مطلب اثبات شده که جایگاه انسان غیر معصوم، نه محوری بلکه تصرفی است پس چگونه در این بحث امری محوری قلمداد شده است؟ این سوال با توجه به نسبی بودن مفاهیم، سهولت جواب داده می‌شود. در بحث صنعت ما انسان را مانند ابزار و منابع، امری تبعی و منهای عامل اختیار فرض می‌کنیم اما در میان همین عوامل تبعی نیز انسان، منزلت محوری دارد و چنانچه گذشت ابزار تصرفی و منابع تبعی محسوب می‌شوند. با این توضیحات زمینه لازم برای ترسیم جدول ماتریسی ۲۷ عنوانی فراهم شده است که از ضرب مکرر سه عنوان محوری، تصری و تبعی در خود بوجود می‌آید.

با این وصف در خانه اول جدول با سه قید «محوری محوری محوری» و در وسط سه قید «تصرفی تصرفی تصرفی» و در خانه آخر سه قید «تبعی تبعی تبعی» روبرو می‌شویم.

در این جدول علاوه بر اینکه بایست جایگاه نظام اختیارات را نسبت به مشیت بالغه حضرت حق و خلفای برحق او که ولات تاریخی محسوب می‌شوند تعیین کنیم، باید از اختیارات انسانی و تبیین معنای محوری، تصرفی و تبعی در نفس اختیارات نیز سخن بگوئیم و در سطح دوم که مربوط به امور تصرفی است از آنچه که دارای اراده و غیر اراده است، بحث نمائیم و بالآخره در سطح آخر، امور تبعی را که صاحب اراده نیستند، مورد دقت قرار دهیم.

پس در واقع ما با ۳ ردیف ۹ عنوانی محوری، تصرفی و تبعی روبرو خواهیم بود که ۹ عنوان آخر همان بسترها و موضوعات اساسی هستند که بایست در صنعت مورد پژوهش و بررسی قرار گیرند.

این ۹ عنوان همگی مربوط به انسان، انگیزه، تفکر و رفتار او هستند. اما آنچه در ۹ عنوان وسط مورد تأمل قرار می‌گیرد، امور مربوط به اختیار و جهت حاکم بر آن است و بالاخره در ۹ عنوان اول نیز، اختیار محض و سه رتبه از «مشیت» بحث می‌شود.

مراحل	تبعی				تصرفی				محوری				
	۱	۲	۳	۴	۱	۲	۳	۴	۱	۲	۳	۴	
تبعی	تبعی در تبعی	تبعی در تصرفی	تبعی در محوری	تبعی در محوری	تبعی در تبعی	تبعی در تصرفی	تبعی در تصرفی	تبعی در محوری	تبعی در محوری	تبعی در تبعی	تبعی در تصرفی	تبعی در تصرفی	تبعی در محوری
تصرفی	تصرفی در تبعی	تصرفی در تصرفی	تصرفی در محوری	تصرفی در محوری	تصرفی در تبعی	تصرفی در تصرفی	تصرفی در تصرفی	تصرفی در محوری	تصرفی در محوری	تصرفی در تبعی	تصرفی در تصرفی	تصرفی در تصرفی	تصرفی در محوری
محوری	محوری در تبعی	محوری در تصرفی	محوری در محوری	محوری در محوری	محوری در تبعی	محوری در تصرفی	محوری در تصرفی	محوری در محوری	محوری در محوری	محوری در تبعی	محوری در تصرفی	محوری در تصرفی	محوری در محوری
۴	۳۳۱	۳۳۱	۳۱۱	۳۱۱	۲۳۱	۲۳۱	۲۱۱	۲۱۱	۱۳۱	۱۳۱	۱۲۱	۱۲۱	۱۱۱
۲	۳۳۲	۳۳۲	۳۱۲	۳۱۲	۲۳۲	۲۳۲	۲۱۲	۲۱۲	۱۳۲	۱۳۲	۱۲۲	۱۲۲	۱۱۲
تصرفی	تصرفی در تبعی	تصرفی در تصرفی	تصرفی در محوری	تصرفی در محوری	تصرفی در تبعی	تصرفی در تصرفی	تصرفی در تصرفی	تصرفی در محوری	تصرفی در محوری	تصرفی در تبعی	تصرفی در تصرفی	تصرفی در تصرفی	تصرفی در محوری
۱	۳۳۳	۳۳۳	۳۱۳	۳۱۳	۲۳۳	۲۳۳	۲۱۳	۲۱۳	۱۳۳	۱۳۳	۱۲۳	۱۲۳	۱۱۳
تبعی	تبعی در تبعی	تبعی در تصرفی	تبعی در محوری	تبعی در محوری	تبعی در تبعی	تبعی در تصرفی	تبعی در تصرفی	تبعی در محوری	تبعی در محوری	تبعی در تبعی	تبعی در تصرفی	تبعی در تصرفی	تبعی در محوری

۳/۱/۱- عناوین محوری

چنانچه در جدول فوق که مُعرف جایگاه صنعت (ابزار) و ارتباط آن با انسان و عینیت (امکان) است، دقت کنیم، می‌بینیم که سه عنوان محوری و تصرفی و تبعی در سه موضع متفاوت در سطر و ستون و با سه معنا و جایگاه مختلف به صورت مضاف و مضاف الیه در یکدیگر ضرب شده‌اند.

متفاوت بودن عناوین بظاهر مشترک لفظی با اندکی تأمل در عناوین سه گانه سطوح اراده و موضوع و مراحل که در گوشه سمت راست بالای جدول نوشته شده است، وضوح بیشتری می‌یابد.

در واقع عناوین محوری، تصرفی و تبعی یکبار در ستون و در قالب سطوح اراده بیان می‌شود که مُشعر به سه اراده الهی، نبی اکرم (ص) و بالاخره اراده اجتماعی است. در اینجا این سه اراده بترتیب به صورت سه اراده محوری (مشیت بالغه الهی) اراده تصرفی (اراده‌ی ولات تاریخی معصومین) و اراده تبعی (اراده‌ی ولایت اجتماعی) تعریف می‌شود.

به تعبیر بهتر هرچند که در فلسفه تاریخ، انسان حضور دارد، اما این حضور تبعی است؛ چرا که او بایست تحت مدیریت و ولایت معصومین (ع) و آنها نیز تحت سرپرستی و اختیارات مطلق حضرت حق باشند. در این عرصه است که تحولات عظیم تاریخی روی می‌دهد و تبدیل عالم ذر به دنیا و سپس برزخ و قیامت و عالم جنت و نار رنگ وجود می‌گیرند. در این عرصه است که ولات نور، متصرف میدانی هستند که تحت سرپرستی مستقیم و مطلق الهی است و اگر حضوری هم برای ولات نار و کل جوامع ملاحظه می‌شود، صرفاً یک حضور تبعی است؛ مگر غیر از این است که هیچ یک از انس و جن قادر نیستند حتی یک روز از بعثت نبی اکرم (ص) یا زمان حشر مردم در روز جزا را جلو یا عقب کنند؟ تمام آنچه گذشت در قسمتی است که عنوان محوری بعنوان مضاف الیه باشد و این در ۹ عنوان مرکب اول وجود دارد که پایان هر سه عنوان مرکب همچون (تبعی تصرفی محوری) به مضاف‌الیه (محوری) ختم می‌شود.

۳/۱/۲- عناوین تصرفی

اما یکبار همین عناوین محوری، تصرفی و تبعی در سطر و در قالب موضوعات بیان می‌شود. با اندکی تأمل ۹ عنوان مرکب ۳ قیدی که همگی به مضاف الیه «تصرفی» همچون (تبعی محوری تصرفی) ختم می‌شوند بگونه‌ای هستند که هر چند پای انسان، ابزار و امکان در میان است؛ اما حضور انسان در دو عنصر دیگر بخوبی قابل اثبات است.

این ۹ عنوان مرکب ۳ قیدی حدوسط جدول فلسفی قرار دارند و بحث از تمدن الهی و الحادی نیز در همین حد مطرح می‌شود. طبعاً چون در اینجا از حد تصرفی، بحث می‌شود، بایست ترکیبی از اراده و غیر اراده را از آن انتظار داشته باشیم.

۳/۱/۳- عناوین تبعی

و بالاخره در آخرین مرتبه از عناوین محوری، تصرفی و تبعی در سطر و اینک در قالب «مراحل» سخن می‌گوئیم؛ طبیعی است که در اینجا بایست تمامی عناوین ۹ گانه به مضاف الیه تبعی همچون (محوری تصرفی تبعی) ختم شوند. اما نکته مهم این است که در عین حفظ عناصر سه گانه انسان، ابزار و امکان در این حد آخر جدول می‌بینیم که این بار صرفاً شکل پذیری عناصر فوق مورد لحاظ است به این بیان که در اینجا هر سه عنصر بعنوان بستر تمدن و اموری قابل شکل دادن و در یک کلام موضوعات متصرف فیه محسوب می‌شوند. به همین دلیل است که آنها را در حد آخر و بعنوان عناوین تبعی لحاظ می‌کنیم.

پس در اینجا حتی انسان بعنوان یک مفهوم تبعی در نظر گرفته می‌شود چرا که نه اراده فرد بلکه شکل‌پذیری فرد و جامعه، مد نظر است و آن اراده‌ای که در حد وسط مطرح شد زمانی می‌تواند، متبرز شود که توانسته باشد در چنین بستر تمدنی عمل کند.

به بیان بهتر هر چند در حد آخر هم از انسان، ابزار و امکان سخن می‌گوئیم اما در واقع سهم تاثیر آنها را نه در جریان اراده بلکه در بستر شدن است.

نکته آخر در خصوص جدول فلسفی نظام صنعت و جداول مشابه، نحوه تجزیه و ترکیب و تقوم عناوین و اوصاف مندرج در جدول به یکدیگر است؛ به این معنا که ما شاهد تفکیک‌هایی در سه حد بالا و وسط و پائین جدول هستیم که همگی در مقام تجزیه و نه ترکیب، صورت می‌گیرد و زمانی که این عناوین را در یک جدول ۲۷ گانه جای می‌دهیم درواقع آنها را به صورت عناوین متقوم به یکدیگر ملاحظه می‌کنیم و همین جاست که می‌توان از حضور جریان اوصاف سخن

گفت. هدف ما از مرحله تجزیه، در واقع شناخت تعاریف مربوطه است و پس از آن مرحله‌ی «تخصیص» و «ترکیب» است و نهایتاً با تقوم اوصاف به یکدیگر کل عناوین ۲۷ گانه را در یک مجموعه‌ی متقوم و هماهنگ ملاحظه می‌کنیم.

۳/۲- جدول دوم: تبیین بستر نظام صنعت

پس از بیان جدول فلسفی به ترسیم جدول دوم با هدف تبیین وضعیت بستر نظام صنعت می‌پردازیم. این جدول برآمده از جدول اول و ناظر به بخشی از آن است. این جدول از ضرب مفاهیم سرعت، دقت و تاثیر در انسان، ابزار و امکان به شکل ذیل در قالب ۹ عنوان مرکب دو قیدی بدست می‌آید.

اوصاف محصول صنعت	سرعت	دقت	تأثیر
اوصاف ساختار صنعت			
انسان	سرعت انسان	دقت انسان	تأثیر انسان
ابزار	سرعت ابزار	دقت ابزار	تأثیر ابزار
امکان	سرعت امکان	دقت امکان	تأثیر امکان

جدول ۲

در این جدول انسان صرفاً بعنوان امری تبعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد و البته چنانچه قبلاً گذشت بحث اختیارات، جهت‌گیری و کیفیت تولی به مافوق، در ورای این جدول و در چهارچوب جدول فلسفی و عناوین محوری و تصرفی آن، قابل پژوهش است. نکته شایان توجه در این جدول، وجود تناظر میان بخش‌های آن است بگونه‌ای که می‌توان این تناظر را بین وضعیت انگیزه انسان با نظام سرعت انرژی و نیز بین دقت سنجشی انسان با نظام ساختار ابزار و بالاخره میان تاثیر رفتار انسان با نظام محصولات و منابع مشاهده کرد.

همچنین وجود تناظر و تناسب سه عنوان مربوط به سرعت (یعنی سرعت انسان، سرعت ابزار و سرعت امکان) و نیز سه عنوان مربوط به دقت (یعنی دقت انسان، دقت ابزار و دقت امکان) و بالاخره سه عنوان مربوط به تاثیر (یعنی تاثیر انسان، تاثیر ابزار و تاثیر امکان) امری

قابل دفاع است. بنابر توضیحات قبلی دانستیم که سرعت، دقت و تاثیر سه متغیر تعریف کننده‌ی روند تکامل صنعت محسوب می‌شوند که هر سه معطوف به مجموعه عناصر انسان، ابزار و منابع، بعنوان عناصر درونی نظام صنعت هستند. پس این جدول ۹ عنوانی، حاصل ضرب سه متغیر ناظر به روند توسعه صنعت یک کشور با جامعه جهانی است. در سه متغیر درونی این نظام است که از قبل آن می‌توان وضعیت بستر صنعت را تعریف کرد. آنچه از کل عناوین جدول قابل استفاده خواهد بود این است که نظام انگیزش جامعه در شکل مطلوب آن باید الهی باشد؛ اما این بمعنای زهد انفرادی نیست تا نتیجه آن نوعی قناعت منفی باشد که کم تلاش کردن در تسخیر عالم را به شهروندان جامعه اسلامی القاء می‌کند؛ چرا که چنین زهدی، مطرود باب شرع و عقل است. همین شرع است که ما را به فزونی قدرت تسخیر عالم فرا می‌خواند و ما را به «واعد لهم ما استطعتم من قوه ترهبون به عدو الله و عدوكم»^۱ امر می‌فرماید. شرع نمی‌پسندد که فرد و جامعه اسلامی بگونه‌ای عمل کنند که جرأت حمله دشمن به مسلمانان در سر پروراندن شود. اما اگر ما و تمامی جوامع مسلمین تنها به همین امر الهی عمل کنیم و قبل از آن داربست‌های تمدن و صنعت اسلامی را براساس مفاهیم تأسیسی مبتنی بر شرع و عقل متعبد تعریف کنیم، هیچگاه شاهد وابستگی در هیچ یک از شئون سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نخواهیم بود. بدون شک اگر ایران اسلامی این مسیر را دنبال کرده و بر قدرت تسخیر خود نسبت به امکانات طبیعی و غیر طبیعی بی‌افزاید حرف‌های دیگری نیز برای گفتن در مقابل قدرت‌های حاکم نظام منطقه‌ای خواهد داشت که از این زاویه نیز می‌تواند الگوی موفق به جهانیان ارائه دهد و اوصاف و شاخصه‌های نظام صنعت موجود و مطلوب را تبیین کند و وضعیت نیازمندی‌ها و جریان تمایلات کنونی جامعه را بخوبی تعریف نماید و براساس راهکارهای روشن، به رفع مشکلات موجود در یک شیب برنامه‌ریزی شده بپردازد تا بتواند به آثار تسخیر که همان توسعه بستر اختیار است نائل شود.

اما چرا برای ترسیم جدول دوم از عناوین ۶ گانه انسان، ابزار و امکان و سرعت، دقت و تاثیر بهره می‌جوئیم؟ علت امر را بایست در تعریف صنعت که به ابزار تسخیر کردن معطوف می‌باشد، جستجو کرد. اصولاً ما باید تمامی عناوین را در چارچوب این تعریف کلی دنبال کنیم. به بیان بهتر وجود یک مفهوم عام در تعریف بمنظور چرخش آن در دایره وحدت و

کثرت امری ضروری است. تنها از این طریق می‌توانیم به تکثیر اوصاف چنین مفهومی پردازیم و سپس معادل این اوصاف را در قالب عناوین قابل تعریف بدست آوریم.

در اینجا سوال مهمی قابل طرح است و آن اینکه اگر بستر و توسعه اختیار انسانی، امری وابسته به تسخیر جهان پیرامونی است و این تسخیر بنویه‌ی خود منوط به وجود ابزاری خاص است، اصولاً چه اقسامی را می‌توانیم برای چنین ابزاری برشمریم؟ در پاسخ اینکه، دانستیم که تمدن، بستر نفوذ و توسعه اختیار است و صنعت، وسیله تسخیر این بستر می‌باشد. اصولاً اختیار تنها از طریق وحدت و کثرت جدید آن هم در بستری جدید، توسعه می‌یابد. و زمانی می‌تواند وحدت و کثرت جدید پیدا کند که ابزار تسخیر رشد کرده باشد. تنها در این حال است که موضوعات جدیدی در روند تکامل و توسعه اجتماعی ایجاد می‌شود. با این وصف صحیح است که پیدایش موضوع، رابطه، اثر حضور و امکان جدید را متکی به توسعه بستر اختیار بدانیم. تمامی اینها گویای مرحله‌ای دیگر از تبیین اختیار است و تنها از این زاویه می‌توان اختیار انسانی را در روند تکامل و توسعه ملاحظه کرد و ابزار و امکان را به آن قابل الحاق دانست. طبعاً زمانی که اختیار در مرتبه ذات اختیار و صرفاً بعنوان امری مستقل ملاحظه می‌شود، ملاحظه و تفسیر بستر آن نیز ممکن نخواهد بود. با این توضیح، این استنتاج قابل دفاع است که با ایجاد وحدت و کثرت جدید در عرصه اختیار، بستر این اختیار برای شخص مختار تغییر می‌یابد. چه اینکه انسان دارای دست با انسان فاقد دست، در کارایی و محدوده‌ی حُسن و سوء اختیار و عملکرد، تفاوت زیادی دارند.

۳/۳- جدول سوم: از طریق ضرب مکرر انسان، ابزار و امکان در یکدیگر

اما با این اوصاف برای ابزاری که بر طبق مشیت بالغه الهی، وسیله تسخیر جهان است چه تقسیماتی قابل فرض است؟ آیا اصولاً می‌توان نفس چنین ابزاری را بعنوان بستر معرفی کرد؟ باعتبار ما علاوه بر جهان ماده و دنیای محیط بر ما هم ابزار و هم اختیارات دیگران می‌توان بستر اختیار و توسعه این اختیار قرار گیرد. مثل یک نیروی نظامی پرورش داده شده، که بعداً بستر نفوذ و جریان اختیارات فرماندهی کل قوا می‌تواند به ایفای نقش انسانی خود پردازد. علاوه بر آن، ابزار و ادوات نظامی نیز بنوعی دیگر بستر قرار می‌گیرد. بنابراین در یک نیروی هوایی، هم خلبان و هم چتر باز و... و هم هواپیما و سایر ادواتی که برای ایجاد خوف و رجاء له یا علیه دوست یا دشمن بکار گرفته می‌شوند، می‌توانند بستر جریان

اختیارات ما فوق و استراتژیست‌های نظامی قرار گیرند. این واقعیت به جنگ منحصر نیست و در تمامی شئون جامعه وجود دارد.

پس می‌بینیم که انسان، ابزار و امکان می‌توانند بستر پیدایش و توسعه صنعت باشند. از اینرو طبیعی است که این صنعت بایست بتواند به تولید نیروی انسانی خاص با آرایش‌های مختلف سازمانی پردازد و مثلاً تشکیلاتی مانند سازمان مدیریت صنعتی و یا سازمان دیگری را بعنوان ساماندهی صنعت آموزش و پرورش - یعنی تولید نیروی ماهر در سه بُعد روحی، فکری و جسمی - در نظر بگیرد. تمامی این سازمان‌ها بعلاوه سازمانهای مشابهی که به ارتقاء سرعت روحی، دقت‌سنجشی و تاثیر عینی نسبت به ابزار و امکان می‌پردازند، بایست در خدمت صنعت ملی قرار گیرند.

حال برای آنکه جدول مربوطه به بستر توسعه صنعت با عناصر سه گانه انسان، ابزار و امکان تکمیل شود کافی است که این سه عنوان در خود ضرب شود و ۹ عنوان دو قیدی به شرح ذیل ارائه گردد:

عامل	بستر	انسان	ابزار	امکان
انسان	انسان	انسان انسان	ابزار انسان	امکان انسان
ابزار	انسان ابزار	انسان ابزار	ابزار ابزار	امکان ابزار
امکان	انسان امکان	انسان امکان	ابزار امکان	امکان امکان

جدول ۳

در اینجا مثلاً انسان انسان، بمعنای موجود صاحب اراده ای است که اکنون بستر جریان اراده انسان مافوق خود واقع شده است. پس آن انسانی که در جدول (۱) - ضرب عناوین محوری، تصرفی و تبعی در یکدیگر - بعنوان صاحب اراده قلمداد می‌شد در اینجا صرفاً بعنوان بستر اختیار دیگری قلمداد می‌شود. پر واضح است که در این صورت و در روند برنامه‌ریزی بایست صرفاً مشخص گردد که این انسان تحت اختیار انسان دیگر در بخش صنعت باید از چه ضریب سرعت، دقت و تاثیر برخوردار باشد؟

ما با ارائه این جدول، بر این مطلب تاکید می‌کنیم که مفاهیم، قابلیت گردش دارند و نایست به صورت ایستا با آنها برخورد کرد بگونه‌ای که اراده در همه جا اراده تعریف شود تا دیگر نتوانیم آنرا بعنوان بستر جریان اراده مافوق تعریف کنیم.

۳/۴- نتیجه: جدول دوم مُعرف «عوامل تسخیر» و جدول سوم معرف «اثر تسخیر»

با اندکی تأمل در دو جدول اخیر در می‌یابیم که از جنبه‌ای جدول (۳) بر جدول شماره (۲) مقدم است. توضیح مطلب این است که چنانچه دیدیم سه مفهوم انسان، ابزار و امکان از عمق مفهوم صنعت بدست آمد. چرا که در فعل تسخیر، ما نیازمند سه عنصر تسخیر کننده، تسخیر شونده و بستر تسخیر هستیم که از همگی بعنوان «عوامل تسخیر» نام برده می‌شود.

تا اینجا صرفاً مجموعه عواملی که به تسخیر جهان ماده کمک می‌کنند مورد دقت قرار گرفت تا از قبل آن شناسائی اجزائی انسان، ابزار و امکان که بعنوان عامل و بستر قلمداد می‌شوند، صورت گیرد. اما آنچه در جدول (۲) مورد دقت قرار گرفت هر چند با انسان بعنوان متغیر اصلی مجموعه، کماکان بعنوان شی مورد مطالعه واقع شد، اما تلاش ما بر این بود که ببینیم عوامل و بستر تعریف شده‌ی صنعت، دارای چه اثر و راندمانی است؟ در آنجا برای امر تسخیر سه فعل سرعت، دقت و تاثیر ملاحظه شد که مبین ضرورت توجه به اثر تسخیر و اوصاف آن بود.

پس گاهی از عوامل و بسترها سخن می‌گوئیم و گاهی از راندمان و تاثیر طبعاً در حالت دوم باید ببینیم که تسخیر چه اثری دارد و آیا می‌تواند سرعت اراده، دقت اراده و تاثیر اراده را افزایش دهد؟

در این حال طبیعی است که سرعت، دقت و تاثیر را بمعنای شاخصه‌های تشخیص محصولات بدانیم تا بتوانیم ارزیابی کنیم که چه انسان، ابزار و امکانی و با چه سرعت، دقت و تاثیری مورد نیاز است و شاخصه‌های عینی این تشخیص چیست؟ مثلاً برای طی مسیری به یک راننده، یک کامیون و یک جاده نیاز داریم و در مورد تمامی اینها سه مولفه سرعت، دقت و تاثیر بایست مورد ارزیابی قرار گیرد تا مشخص شود که در چه زمانی می‌توان به موقع بر سرکار خود حاضر شد و... اگر فرضاً دو عامل دیگر در وضعیت مناسبی باشد اما سرعت، دقت و رفتار راننده چندان رضایت بخش نباشد، بایست بگونه‌ای دیگر برنامه‌ریزی کرد. یا مثلاً برای پرواز و نشستن یک هواپیما خود را نیازمند نوعی خاص از فلز برای تحمل مقدار

مشخصی از سرعت، فشار و حرارت می‌بینیم، لذا به آزمایشگاه مربوطه نیاز خود را اعلام می‌کنیم تا بتواند چنین فلزی را بسازد و یا برای انجام عملیات نظامی خاصی، فرماندهان پس از محاسبات لازم به این نتیجه می‌رسند که به سرعت، دقت و عملکرد خاصی از نیروهای حرفه‌ای، ادوات نظامی و شرایط طبیعی نیاز دارند، لذا بلافاصله به تربیت چنین نیروها و تهیه چنین ابزار و امکاناتی روی می‌آورند.

تذکر این نکته لازم است که اصولاً پرورش نیروی انسانی و ایجاد حساسیت سازمانی در افراد نسبت به سه مولفه سرعت، دقت و تاثیر نه تنها در صنعت بلکه در دیگر بخش‌های اقتصادی و غیر اقتصادی امری اجتناب ناپذیر است.

اینک برای تبیین بیشتر شایسته است چند مثالی عینی از تحقق سرعت، دقت و تاثیر ارائه نماییم: به عنوان مثال مکانیزیم عمل یک اتومبیل بنزینی برای تبدیل سوخت به انرژی مکانیکی حتی بر افراد معمولی نیز پوشیده نیست، این عمل ساده در سیلندر این نوع اتومبیل‌ها با عمل احتراق آغاز می‌شود که در نتیجه حجم بنزین در یک محفظه کنترل شده، بیشتر می‌شود و این انرژی آزاد شده از طریق یک مسیر هدایت شده به چرخ‌های اتومبیل منتقل می‌گردد. پس اختلاف حجم مزبور سبب فائق آمدن انرژی مکانیکی بر نیروی جاذبه می‌شود و عملاً اتومبیل به حرکت در می‌آید. عین همین ساز و کار در آب‌های جمع‌آوری شده‌ی پشت سد نیز بچشم می‌خورد که با ایجاد اختلاف سطح می‌توان از انرژی عظیم آب هدایت شده در کانل‌های سد، برق تولید کرد. در واقع با این صنعت، آبی که به صورت طبیعی بر سطح زمین جاری می‌شد، به روی هم ذخیره می‌گردد و به یکباره با آزاد شدن آن، انرژی زیادی تولید می‌شود. طبیعی است اگر این آب و آن بنزین، در شرایط معمولی بر روی زمین جاری می‌شد و یا در هوای آزاد به نقطه احتراق می‌رسید، هیچگاه چنین کارآمدی از آنها بدست نمی‌آمد. در هر دو مثال، ما با سه عنصر انرژی، ساختار و کارایی روبرو هستیم. آنچه در اتومبیل و یا آب پشت سد مشهود است، وجود انرژی است. اما خود اتومبیل یا سد، یک ساختار عینی محسوب می‌شود. و آنچه که حاصل تناسب این دو به یکدیگر است، «کارایی» می‌باشد. البته این ساختار می‌تواند در قالب یک ساختار مدیریتی نرم افزاری، یا یک ساختار نظری و یا یک ساختار عینی تعریف شود.

اصولاً ساختار بمعنی «نظام» است و نظام هم بمعنای یک وحدت و کثرتی است که امکان جریان قدرت در آن پیدا می‌شود. لذا ساختار و نظام، یک عنوان خاص و یک نظام منطقی

برای فعالیت ذهن است؛ که حساسیت روحی انسان را در عرصه سنجش وارد می‌کند. این تنها مرتبه از ساختار نیست، چرا که دو مرتبه دیگر که مربوط به رابطه بین انسان‌ها و نیز رابطه میان انرژی و قدرت ایجاد شده با اثر مطلوب نیز قابل تعریف در دایره‌ی ساختار و نظام است. تمامی اینها گویای این واقعیت است که نمی‌توان صنعت را از دستگاه منطقی و نظام تئوری‌سازی تفکیک نمود چرا که در این صورت نمی‌توان روند توسعه صنعت را تعریف کرد.

به بیان بهتر در این حال روند تکامل صنعت با بن بست جدی روبرو می‌شود. از دیگر سو اگر قرار باشد سرعت، دقت و تاثیر بعنوان شاخصه‌های تشخیص محصولات و اوصاف معرف روند تکامل صنعت، تبرز عینی پیدا کنند بایست آنها را در آینه‌ی انرژی، ساختار و کارایی مشاهده کرد. و به بیان دیگر اگر قرار باشد سرعت، دقت و تاثیر در عرصه عینیت، معنوی عینی پیدا کند، حتماً نمی‌توان سرعت را بدون انرژی و تاثیر آنرا بدون دقت لازم و ساختار متناسب متصور کرد. طبعاً با جریان این انرژی در متن ساختار مزبوطه، حضور اثر و کارایی مطلوب، امری قابل تحقق خواهد بود.

کلام فوق به این معناست که، مبنای پیدایش «سرعت»، انرژی و قدرت است و مبنای پیدایش «دقت»، ساختار است (و در واقع دقت، حاصل ساختار است) و بالاخره مبنای پیدایش «کارایی» تأثیر (یعنی نسبت میان سرعت و دقت) است.

طبعاً اگر قرار باشد دقت نظری بالا برود، باید ساختار منطقی را کامل‌تر کرد و البته قبل از آن بایست انرژی و اخلاق اجتماعی ارتقاء پیدا نماید، تا شرح صدر لازم برای جامعه پیدا شود. تنها در این حال است که جامعه با سنجش‌های ساده، ارضاء نمی‌شود چرا که حساسیت اجتماعی بگونه‌ای افزایش یافته است که چنین دقت‌هایی را در سطح نازل بر نمی‌تابد.

نکته آخر در این مبحث این است که ضرورتی ندارد همواره ما از شیوه‌ی ضرب عناوین در یکدیگر پیروی کنیم مثلاً سه عنوان اخلاق، احکام و علوم که مربوط به انسان است می‌توانند بگونه‌ای تعریف شوند که ابزار متناسب با صیانت، عدالت و بهره‌وری را پدید آورده و آن را هدایت نمایند. در این حال بایست مشخص شود که چه اوصافی برای انسان، چه اوصافی برای ابزار و چه اوصافی برای «امکان» اصلی است. گرچه تمامی اینها متناسب به انسان، ابزار و امکان هستند، ولی نسبت میان آنها به یکدیگر متفاوت است.

۴- بررسی تقسیمات و عناوین اصلی متناظر صنعت

بررسی تقسیمات درونی صنعت چه برای ساختن مدل تخمینی و چه برای ساختن مدل مطلوب از اهمیت فراوانی برخوردار است از این رو در هر دو بخش دارای کارایی و استفاده خواهد بود. قبلاً از سه مفهوم انسان و ابزار و امکان بعنوان بستر پیدایش و توسعه صنعت در جامعه سخن گفتیم در آن مباحث جایگاه صنعت بلحاظ فلسفی و جهان بینی مورد دقت قرار گرفت؛ اما اکنون به بررسی تقسیمات درونی صنعت می‌پردازیم، در این رابطه باید گفت این اوصاف در عین آنکه سه بُعد تعیین کننده محسوب می‌شوند، اما از یک وزن و جایگاه برخوردار نیستند به اعتقاد ما اگر قرار باشد این اوصاف را بر موضوع صنعت تطبیق کنیم آنگاه بایست از ضریب تاثیر چهار هفتم برای انسان، ضریب دو هفتم برای ابزار و ضریب یک هفتم برای امکان (منابع) سخن بگوئیم.

۱/۴- گام اول: بیان ۹ عنصر درونی مربوط به انسان، ابزار و امکان

اگر بخواهیم عناوین متناظر با سه مفهوم فوق را متناسب با ویژگی‌های بخش صنعت تعریف کنیم، می‌توانیم از نیروی انسانی، تکنولوژی و منابع طبیعی استفاده کنیم. در واقع این سه عنوان، شاخص اصلی‌ترین تقسیم صنعت هستند. که وزن هر یک از این ابعاد نیز مورد استفاده قرار گرفت.

اما هر یک از این سه مفهوم، قابل تقسیم به عناوین کوچکتری هستند که باز وزن هر یک از آنها دارای ضرائب سه گانه فوق است.

تقسیمات درونی هر یک عبارتند از:

نیروی انسانی (انسان): دارای سه بُعد انگیزه، اندیشه و عمل است که بترتیب هر یک دارای ضرایب چهار هفتم، دو هفتم، و یک هفتم می‌باشند.

تکنولوژی (ابزار یا ارتباط): دارای سه بُعد انرژی، راه بهره‌وری از انرژی و به‌کارگیری می‌باشد که بترتیب دارای سه ضریب چهار هفتم، دو هفتم، یک هفتم است. البته هر دو عنوان بهره‌وری و به‌کارگیری عینی، مقید به قید انرژی هستند، لذا سه مفهوم فوق به انرژی، بهره‌وری از انرژی و به‌کارگیری عینی از انرژی قابل تعریف است.

منابع طبیعی (امکان): امکانات که قبلاً نقش انرژی را در آن مورد دقت قرار دادیم، دارای سه تقسیم متناسب با تقسیمات فوق است که بترتیب قابل تعریف به منابع انرژی‌زا، منابع

ابزارزا و منابع محصولزا می‌باشد و دارای همان ضرائب چهار هفتم، دو هفتم و یک هفتم است. آنچه در متن فوق بیان گردید در جدول ذیل منعکس گردیده است:

$\frac{4}{7}$	انگیزه	نیروی انسانی (انسان)	اوصاف ساختار صنعت	
$\frac{2}{7}$	اندیشه			$\frac{4}{7}$
$\frac{1}{7}$	رفتار			$\frac{1}{7}$
$\frac{4}{7}$	انرژی	ابزار (ارتباط)		
$\frac{2}{7}$	راه بهره‌وری			$\frac{2}{7}$
$\frac{1}{7}$	بکارگیری عینی انرژی			$\frac{1}{7}$
$\frac{4}{7}$	منابع انرژی‌زا	امکان (منابع طبیعی)		
$\frac{2}{7}$	منابع ابزارزا			$\frac{1}{7}$
$\frac{1}{7}$	منابع محصولزا			$\frac{1}{7}$

البته آنچه در مورد تقسیمات درونی منابع طبیعی قابل ذکر است، خصلت تفکیکی هر یک از منابع می‌باشد، بدین معنا که دسته‌ای از منابع از این جنبه که نوعی از انرژی همچون آب یا سوخت یا... بعنوان ساز و کار حرکت صنایع محسوب می‌شوند لذا در سطح منابع انرژی‌زا بشمار می‌آیند. پس صنایع تامین انرژی صناعی این چنین هستند.

اما منابع مربوط به صنایع نوری و الکتریکی یا مکانیکی اگر از جنبه ابزاری به آنها نگاه شود، بعنوان منابع ابزاری قلمداد می‌شوند. از همین قبیل است مثلاً گروه سیلیس‌ها که در صنایع نوری بعنوان ابزار مورد استفاده قرار می‌گیرند. پس نور، منبع انرژی‌زا و گروه سیلیس‌ها منابع ابزارزا هستند. و بلاخره امکاناتی که در رده‌های پائین دستی بعنوان منابع تولید محصول، و در چرخه تولید، بعنوان منبع حلقه آخر قلمداد می‌شوند؛ بعنوان منابع محصول‌زا تعریف می‌شوند.

این دسته‌بندی در کل صنعت قابل تعریف است. البته در اینجا شاخص‌هایی را بدست می‌آوریم که براساس آنها بتوانیم صنعت و بستر تکاملی آن را مورد تعریف و تقسیم و در نهایت دقت قرار دهیم. اما این امر متفاوت با شاخصه‌سازی برای کنترل صنعت خواهد بود که در بخش دوم به آن خواهیم پرداخت. البته این تقسیمات در مدل مطلوب نیز کارایی داشته، اما فعلاً پرداختن به مدل مطلوب از بحث اصلی ما خارج است تا زمانی که مدل در همه زمینه‌ها کامل گردد.

۴/۱/۱- بیان ۹ شاخصه کلی از ضرب سرعت، دقت و تاثیر در انسان، ابزار و امکان در سیر بحث از سرعت، دقت و تاثیر بعنوان شاخصه‌های اصلی صنعت نام بردیم که بروز عینی آنها بوسیله انرژی، ساختار و کارایی بود.

حال با انجام تقسیمات درونی هر یک از عناصر سه گانه صنعت ضروری است برای کلیه صور، شاخصه‌ای خاص قرار دهیم و مثلاً برای کلیه عناوین بخش اول مفهوم سرعت را در انرژی انسانی، ابزاری و امکانی و برای کلیه عناوین بخش دوم مفهوم دقت را در فکر، ابزار و بهره‌وری و منابع ابزارساز بعنوان شاخص اصلی تعریف کنیم و همچنین در بخش سوم که مربوط به محصولات است باید از شاخصه تاثیر در عرصه کارایی هر یک سخن بگوئیم. طبعاً از ضرب دو مجموعه سه عنوانی سرعت، دقت و تاثیر در انسان ابزار و امکان ۹ شاخصه کلی حاصل می‌آید که در جدول ذیل، تفصیل آن بیان شده است:

تأثیر	دقت	سرعت	اوصاف محصول صنعت
			اوصاف ساختار صنعت
تأثیر انسان	دقت انسان	سرعت انسان	انسان
تأثیر ابزار	دقت ابزار	سرعت ابزار	ابزار
تأثیر امکان	دقت امکان	سرعت امکان	امکان

۴/۲- گام دوم: ملاحظه سه مولفه انتظار، ارتباط و اقتدار در شاخصه‌های ۹ گانه فوق اما برای رسیدن به مدل مطلوب از صنعت، ناچار از ملاحظه نسبت میان عوامل درونی و بیرونی هستیم، ولی قبل از این امر بایست در مرحله تطبیق شاخصه‌های فوق بر هر جامعه‌ای، تعریف کاملی از «نیاز» ارائه شود و این امر منوط به ارزیابی سه مولفه انتظار، ارتباط و اقتدار در موضوعات ۹ گانه است. حال بوسیله شاخص‌بندی و نیز ملاحظه مولفه‌های فوق می‌توان متغیرهای کلان درونی صنعت را ترسیم نمود که تمامی آنها در جدول ذیل به تفصیل ذکر شده است:

۱	اقتدار در				۲	ارتباط در				۴	انتظار در				اوصاف نیاز اجتماعی روسی ساختار صفت
	تأثیر	دقت	سرعت	تأثیر		تأثیر	دقت	سرعت	تأثیر		دقت	سرعت	تأثیر	دقت	
۱	اقتدار در انسان	اقتدار در دقت انسان	اقتدار در سرعت انسان	۴	۲	تأثیر	دقت	سرعت	۴	۱	تأثیر	دقت	سرعت	۴	انتظار در سرعت انسان
	اقتدار در تأثیر انسان	اقتدار در دقت انسان	اقتدار در سرعت انسان	۴	۲	تأثیر	دقت	سرعت	۴	۱	تأثیر	دقت	سرعت	۴	انتظار در دقت انسان
	اقتدار در تأثیر ابزار	اقتدار در دقت ابزار	اقتدار در سرعت ابزار	۴	۲	تأثیر	دقت	سرعت	۴	۱	تأثیر	دقت	سرعت	۴	انتظار در سرعت ابزار
	اقتدار در تأثیر امکان	اقتدار در دقت امکان	اقتدار در سرعت امکان	۴	۲	تأثیر	دقت	سرعت	۴	۱	تأثیر	دقت	سرعت	۴	انتظار در سرعت امکان

۴/۳- گام سوم: ملاحظه عوامل درون و برون محیطی تاثیر گذار

تا این مرحله صرفاً بخشی از راه پیموده شده است چرا که کمال این مسیر به ملاحظه عوامل درونی و بیرونی تاثیر گذار بر شاکله‌ی صنعت است؛ لذا باید محدوده‌ی صنعت را با تمامی ویژگی‌های درونی آن، با عوامل محیطی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ملی ملاحظه کنیم و سپس در یک مطالعه‌ی تکمیلی همین محدوده را با خصوصیات محیطی جامعه منطقه‌ای و جهانی^۱ نیز تقابل دهیم تا مشخص شود که مثلاً نظام سیاست جهانی چیست؟ تاثیر آن بر فرهنگ و اقتصاد جهانی چگونه است؟ و...

گرچه این پژوهش‌ها ضرورتاً در مطالعه بخش صنعت به شکل تفصیلی و با برنامه بلند مدت صورت نمی‌گیرد، اما تعریف اجمالی از ویژگی‌های سه جامعه ملی، منطقه‌ای و جهانی امری کاملاً الزامی می‌باشد.^۲

در هر صورت در این قسمت بنا است که از مدل صنعت تعریفی شفاف ارائه شود و پیداست اگر مطالعات ما در خصوص نحوه انعقاد قراردادهای منطقه‌ای و روابط سیاسی حاکم جهانی و... کامل نباشد، قطعاً نمی‌توان در ارزیابی این بخش از اقتصاد توفیقی حاصل کرد. مسلماً اگر دیروز نظام کارشناسی کشور می‌توانست تحلیل شایسته‌ای از روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ملی، منطقه‌ای و جهانی ارائه دهد و شیوه تصرف و دخالت نظام اسلامی را در تاثیرگذاری بر قوانین و روابط حاکم جهانی بخوبی تعریف کند، امروز وضعیت صنعت و اقتصاد ما بمراتب بهتر از گذشته می‌بود. بالاخره باید این واقعیت را پذیرفت که در شرائط کنونی صرفاً با ضریب محدودی می‌توان در قوانین و روابط جهانی موثر بود، مثلاً بسیاری از این قوانین که ناظر به صحت معاملات، شاخصه‌ها و تعیین نرخ‌های جهانی است از محدوده قدرت ملی یک رئیس‌جمهور یا یک کشور نیز فراتر است. از مجموعه مباحث اخیر عناوین ذیل بعنوان اجزای «مدل صنعت مطلوب» بدست می‌آید که بایست در یکدیگر ضرب شوند.

۱. جامعه جهانی از نسبت بین روابط ملی و منطقه‌ای قابل تعریف است. با این وصف که جامعه جهانی، وحدتی ترکیبی و رای جوامع ملی و منطقه‌ای است.

۲. بررسی موضوع صنعت معطوف به صنعت موضوعاً نیست بلکه از شرایط اثرگذار و آثار درونی و بیرونی صنعت بحث می‌نماییم.

۴/۳/۱. عوامل ساختاری صنعت

- انسان (نیروی انسانی) دارای سه وصف یا بُعد درونی: انگیزه، اندیشه و انضباط عملی
 - ابزار (تکنولوژی) دارای سه وصف یا بُعد درونی: درونی انرژی، بهره‌وری از انرژی و
 به‌کارگیری عینی انرژی.
 - امکان (منابع طبیعی) دارای سه وصف یا بُعد درونی: منابع انرژی‌زا، منابع ابزارزا و منابع
 محصول‌زا

- شاخصه‌های کارآمدی صنعت (سرعت - دقت - تاثیر)

- اوصاف نظام نیاز اجتماعی (انتظار - ارتباط - اقتدار)

- اوصاف درونی جامعه یا عوامل درون محیطی (سیاسی - فرهنگی - اقتصادی)

- اوصاف مقیاس صنعت یا عوامل برون محیطی (ملی - منطقه‌ای - جهانی)

که می‌بایست این اوصاف و عوامل را در چندین مرحله در یکدیگر ضرب نماییم:

* ضرب اول: انسان - ابزار - امکان \times سرعت - دقت - تاثیر

* ضرب دوم: ۹ عنوان فوق \times انتظار - ارتباط - اقتدار

* ضرب سوم: ۲۷ عنوان فوق \times سیاسی - فرهنگی - اقتصادی

* ضرب چهارم: ۸۱ عنوان فوق \times ملی - منطقه‌ای - جهانی

۴/۴- گام چهارم: عوامل مدیریت، مشارکت و مباشرت در سه سطح ملی، منطقه‌ای و

جهانی

برای آنکه بتوان نظام صنعتی موجود را در بنفع نظام ارزشی حاکم منحل نمود، نیاز به ابزارها و شاخصه‌هایی است که بتوان این انحلال را کمی و کیفی انجام داد؛ عناوینی که می‌توانند این اندازه‌گیری را به ما ارائه دهند مدیریت، مشارکت و مباشرت در سه سطح منطقه‌ای، ملی و جهانی خواهند بود از این رو لازم است در جدول جامعه بزرگ ۷۲۹ تائی ۸۱ عنوانی که ذکر آن گذشت در سمت راست و در سمت چپ نیز این ۶ عنوان مدیریت، مشارکت، مباشرت، ملی، منطقه‌ای و جهانی ذکر شود که از ضرب آنها در ۸۱ عنوان مزبور جدول ۷۲۹ تائی درست می‌شود.

از این رو می‌توان بستر و فضایی کلی از الگوی مطلوب صنعت را در نظر گرفت و برای آن تعریفی بس گستره منظور داشت. ثمره دستیابی به این نوع از جداول آن است که می‌توان

براحتی فضای کاربرد روش تحقیق را در بحث مورد پژوهش، ملاحظه کرد؛ در واقع تبیین این مفردات و تعریف و طبقه‌بندی و دسته‌بندی‌ها این فضا را برای ما فراهم می‌آورد که بتوان روش تحقیق را در سطوح و لایه‌های مختلف صنعت بکار گرفت تا در آینده بتوان مدل و الگوی عینی تغییرات صنعت را ارائه نمود.

اما فی‌الحال می‌توان براساس این جداول، الگویی از نظام سوالات را تهیه دیده و به ارزیابی و آسیب‌شناسی صنعت پرداخت؛ سپس با شاخصه‌هایی که در آینده ارائه خواهیم نمود، می‌توان عملیات کنترلی را نسبت به آثار و محصولات صنعت بکار گرفت، اما تا رسیدن به آن مرحله تا حدودی فاصله داریم.

در هر صورت از آنچه گذشت معلوم می‌شود که صنعت باید با توجه به ایدئولوژی حاکم بر جامعه نظم پیدا کند. لذا قبل از آنکه محور تکون و توسعه صنعت، نیازهای شخصی آحاد باشد، باید نیازهای اصلی مکتب و ارزش حاکم، ملاک ارزیابی، آسیب‌شناسی و برنامه‌ریزی قرار گیرد. در این حال نیاز انسانی‌هایی با گرایش بیشتر به ارزش‌ها که از شدت حضور بیشتری در عرصه انتظار، ارتباط و اقتدار مکتب خود، بهره‌مندند در اولویت اول قرار می‌گیرد و صنایع درجه اول، حول این نیازها، سیاست‌گذاری و اولویت‌بندی می‌شود؛ در این حال دیگر معنا ندارد که در یک جامعه اسلامی بتوان از صنایع لوکس و غیر ضرور حتی در سطح اندک سراغ گرفت چرا که در این فضای لطیف و معنوی، تعریف غالب از رفاه، لذت و... صبغه‌ای کاملاً الهی دارد.

در این حال این ایدئولوژی است که مشخص می‌کند فلان صنعت کشور آیا لزوماً بایست در انحصار بخش متمرکز دولتی باشد یا می‌تواند به صورت نیمه متمرکز و غیر متمرکز و در اختیار دو بخش تعاونی و خصوصی قرار گیرد؟ آیا صنایع روستائی ضرورتاً از همان قالب و گستره‌ی صنایع شهری پیروی کند یا اینکه در همین حد صنایع ساده کنونی باقی بماند یا بایست راهکار سومی برای آن پیشنهاد کرد؟ آیا تقطیع و تجزیه ظرفیت و ساز و کار تولید کارخانجات بزرگ، در جهت اقتدار ملی و توسعه مکتبی است؟ اگر بلی برنامه و راهکار این موضوع چیست؟ آیا می‌توان صناعی را که به صورت مستقیم و شاخص در موازنه ارزی و قدرت سیاسی یک کشور موثرند و لو در سطوح پائین دستی آن به بخش‌های نیمه متمرکز و غیر متمرکز واگذار نمود و از تبعات روانی و اقتصادی آن در امان بود؟

موضوع ← توسعه	کلان	خرد		اصلاحات	ارزش	آدرس	علاوه	خرد		کلان	توسعه ← موضوع
		انسان	انسان					انسان	انسان		
ساختار صنعت	کارآمدی	میانگین صنعتی	کامل	انسان	۳۳	۱-۱-۱		انسان	انسان	فرهنگی	
			انتخابات	انسان	۳۳	۱-۱-۲		انسان	انسان		
			اجتماعی	انسان	۱۶	۱-۱-۳		انسان	انسان		
			تأمین	انسان	۳۳	۱-۳-۱		انسان	انسان		
			شرایط	انسان	۱۶	۱-۳-۲		انسان	انسان		
			اجتماعی	انسان	۸	۱-۳-۳		انسان	انسان		
		میانگین خصوصی	تخصصی	انسان	۱۶	۱-۳-۱		انسان	انسان	اقتصادی	
			مقدمات	انسان	۸	۱-۳-۲		انسان	انسان		
			اجتماعی	انسان	۴	۱-۳-۳		انسان	انسان		
			کامل	انسان	۳۳	۳-۱-۱		انسان	انسان		
			زیربنا	انسان	۱۶	۳-۱-۲		انسان	انسان		
			اجتماعی	انسان	۳۳	۳-۱-۳		انسان	انسان		
			تأمین	انسان	۱۶	۳-۲-۱		انسان	انسان		
			شرایط	انسان	۸	۳-۲-۲		انسان	انسان		
میانگین دولتی	تخصصی	انسان	۱۶	۳-۲-۳		انسان	انسان	اقتصادی			
	مقدمات	انسان	۴	۳-۲-۳		انسان	انسان				
میانگین عمومی	کامل	انسان	۱۶	۳-۳-۱		انسان	انسان	اقتصادی			
	اجتماعی	انسان	۲	۳-۳-۳		انسان	انسان				

۵- بررسی عناوین متناظر در تقسیمات درونی صنعت (مرحله پایانی)

برای آنکه در الگوسازی و مدل‌سازی دچار ابهام و شبهه نگردیم لازم است، در خصوص مفردات مدل از زاویه‌ی ضرورت تناظرسازی در تقسیمات یک مجموعه، مطالبی ذکر شود. ابتداً مقدمه‌ی کوتاهی پیرامون اصل تناظرسازی و ضرورت آن و سپس انواع مفاهیم و الفاظ متناظر در تقسیمات صنعت را مورد دقت قرار خواهیم داد؛ زیرا هر آنچه که بتوان مفاهیم را ساده و واضح نمود در پیشبرد روش تحقیق و فهم سطوح و لایه‌های آن از موفقیت بیشتری برخوردار خواهیم گردید.

در هر صورت می‌توان از متغیرهای اصلی و البته درونی صنعت که در سه عنوان انسان، ابزار و امکان خلاصه می‌شود به انسان، ارتباط و امکان یا نیروی انسانی، تکنولوژی یا منابع طبیعی نیز یاد نمود، اما مهم آن است که از نقش و جایگاه هر یک غفلت نکرده و بدانیم که ابزار یا صنعت یا تکنولوژی، نقش واسط میان نیروی انسانی و امکانات طبیعی را ایفا می‌کند. از این جهت است که متناظر با مفهوم ارتباط مفهوم ابزار قرار دارد چرا که نبود آن بمعنای نبود، زمینه تصرف انسان در طبیعت و مالاً تسخیر آن است.

۵/۱ - تناظر، راهنمای وجود هماهنگی میان اجزاء و تکامل مجموعه

این عناصر یا متغیرها دارای اصول اولیه مشترکی هستند که نقش وسیله هماهنگ‌سازی بخش‌های مختلف مجموعه‌ای مانند صنعت را بعهده دارند. این اصول در واقع همان اصول تناظر میان اجزاء و عناصر این مجموعه بشمار می‌رود. حال فرقی نمی‌کند که این تناظر، میان اجزاء بالادستی مجموعه باشد و یا اجزای میانی و پائین دستی آن، مهم این است که عدم وجود اصول مشترک در یک مجموعه، هماهنگ‌سازی اجزاء را با کندی بلکه توقف همراه می‌سازد. به تعبیر بهتر با حفظ خصوصیت خاص هر یک از اجزاء و عناوین منطقی مجموعه، نمی‌توان میان بخش‌های اول با دوم و دوم با سوم و همه آنها با یکدیگر، تناظر لازم را تعریف نمود، آنگاه باید این انتظار را داشت که برای یک بخش، توسعه یا تکاملی تعریف شود که دیگر بخش‌ها با آن نامأنوس باشند. طبعاً مجموعه‌ای که تنها بر بخشی از آن، تکامل هدف قابل تعریف است، نمی‌تواند یک مجموعه پویا و متکامل باشد. چرا که تمامی اجزاء بمناباه سرنشینان یک وسله نقلیه، دارای سرنوشتی واحد و جوهره‌ای یکسان - اما با حفظ قید خصوصیت هر یک - می‌باشند.

پس در یک کلام، وجود تناظر میان اجزای یک مجموعه، هماهنگی تکامل میان بخش‌های مختلف آن را تضمین می‌کند و از بروز تشتت و ناهنجاری جلوگیری می‌نماید. این یک واقعیت مسلم در تمامی روش‌های نظری و اجرایی است و منحصر در یک سیستم نیز نمی‌باشد، لذا تمامی نظام‌های اسلامی و غیر اسلامی ناچار از این تعریف و به‌کارگیری اصول اولیه مشترک در میان اجزای تعریف شده‌ی یک مجموعه هستند؛ هر چند که بر این اصول نیز یک روش عام ناظر است و باید قدرت پیاده کردن موضوع را در عینیت داشته باشد. این «مدل» یا روش عام همان مدل هماهنگی مجموعه است پس وجود تناظر، یک ضرورت مسلم در تعاریف مربوط به اجزای یک مجموعه است. حال فرقی نمی‌کند که متغیر اصلی، فرعی و تبعی آن مجموعه چه باشد مهم این است که از اصل تناظر در تقسیمات غفلت نشود^۱

۱/۱/۵- تاثیر پذیری متغیرهای مشمول از تغییرات کمی و کیفی متغیر شامل

این نوع تناظر به این معناست که با تغییر متغیر اصلی در یک مجموعه، باید در تمامی متغیرهای اصلی زیر بخش متناسب با آن نیز تغییر ایجاد شود. بعنوان مثال انسان متغیر اصلی در مجموعه بزرگ صنعت است و انگیزه، انرژی و منابع انرژی‌زا بترتیب متغیرهای مشمول در مجموعه‌های زیر بخش انسان، ابزار و امکان هستند، حال با تغییر آن متغیر اصلی بزرگ، تمامی متغیرهای اصلی مشمول نیز متناسب با کم و کیف تغییر مزبور باید تغییر نمایند. همچنین است وضعیت متغیرهای فرعی و تبعی مجموعه‌های شامل و مشمول.

علت این امر به عدم وجود اجزا، و متغیرهای بسیط در روش مورد نظر باز می‌گردد. اصولاً فلسفه اصالت فاعلیت (که آخرین حد اولیه فلسفه اصالت ولایت است) وجود عناصر انتزاعی و بسیط را بر نمی‌تابد و آنها را صرفاً در مرحله اول از نظام تعاریف قابل استناد و استفاده می‌داند. لذا هر چند نظام تعاریف ما به کمال خود نزدیک‌تر می‌شود، وحدت ترکیبی اجزاء در قالب نهایی خود بیشتر شکل می‌گیرد. از اینرو نمی‌توان در این نظام فکری از تعاریف مختلف، یک جزء را جدای از سایر اجزاء تعریف نمود و خصوصیات آن را به صورت انتزاعی و بسیط مورد تحلیل قرار داد.

۱. قید مزبور، اصل فوق‌الذکر را از تناظر در وضع که ناظر به ریشه و ماهیت عناوین است و امری مقدم بر تناظر در تقسیمات است، متمایز می‌کند.

نتیجه آن شد که باید مقسم و تقسیمات متغیر را به صورت متناظر و در یک مجموعه مرکب و هماهنگ ملاحظه نمود. از همین رو اگر می‌بینید به صورت مستمر از عناوین متناظر در یک مجموعه شامل یا مشمول یاد می‌شود و به کرات یک عنوان را به عناوین دیگر تناظر می‌دهیم، علت را باید در اقتضانات روش عام حاکم، جستجو کرد که غیر از این شیوه را کافی در ایجاد هماهنگی میان اجزاء نمی‌داند.

۵/۲ - عناوین متناظر با انسان، ابزار و امکان

با این وصف تبیین عناوین متناظر را از مجموعه شامل آغاز کرده و سپس به زیر مجموعه‌ها آنها می‌پردازیم:

الف: انسان، ابزار و امکان

انسان عنوان متناظر: نیروی انسانی

ابزار عنوان متناظر: ارتباط یا تکنولوژی

امکان عنوان متناظر: منابع طبیعی یا مقدمات اجتماعی

بدین ترتیب می‌توان برابر ابزار، ارتباط را بعنوان مفهوم متناظر قرار داد چرا که این عنوان نقش رابط میان نیروهای انسانی و امکانات طبیعی را ایفاء می‌کند در واقع تبلور سخت افزارها و دانش فنی، ابزاری خواهد بود که واسط میان انسان و بهره‌وری از عینیت است -

همچنین می‌توان برابر ابزار تکنولوژی را قرار داد که هرچند موضوع تصرف تکنولوژی (که مجموعه‌ای از سخت‌افزار و دانش فنی است) چیزی جز منابع طبیعی نیست. اما از این نکته نمی‌توان صرف‌نظر کرد که یک تصرف انسانی یا اجتماعی، اصل در هدف غائی تسخیر طبیعت است. حال این نوع را می‌توان رسیدن به دانائی معنا کرد. البته علاوه بر این می‌توان تکنولوژی را با فن ایجاد تصرف در ابزار یا حضور اراده انسان در نظام ولایت نیز ترجمه کرد ولی به صورت ساده، تکنولوژی متناظر دانش است که حلقه‌ی اتصال انسان و امکان می‌باشد. و اما در خصوص امکان نیز می‌توان از آن به منابع طبیعی نیز تعبیر نمود و با اندکی دقت آن را با کلیه مقدمات اجتماعی (اعم از منابع طبیعی است) برابر دانست لکن فعلاً و در کلی‌ترین سطح، ما به اثر طبیعی مربوط به موضوعات تصرف انسانی توجه کرده و از امکان به منابع طبیعی یاد می‌کنیم.

۵/۳ - عناوین متناظر با انگیزه، اندیشه و عمل بعنوان ابعاد سه گانه انسان

ب: انگیزه، اندیشه و عمل (تقسیمات درونی انسان)

انگیزه ... عنوان متناظر با آن: حساسیت، میل و طلب

اندیشه ... عنوان متناظر با آن: فکر یا ذهن

عمل ... عنوان متناظر با آن: انجام یا رفتار

در واقع انسان دارای سه بُعد انگیزه، اندیشه و عمل است. پس انسان مقسم و سه وصف مزبور، اقسام آن محسوب می‌گردند، که با ایجاد تناظر در میان این مقسم با سایر مقسم‌ها می‌توان آن را در کل پیکره‌ی جدول بزرگ به صورت مفهومی و کمی هماهنگ نمود. البته در همین تقسیم می‌توان بجای عمل از انجام یا اقدام نیز نام برد، اما تفاوت آنها در این است که عمل به نفس حرکت گفته می‌شود و «انجام» هم چیزی جز وقوع تحقیقی یک امر (شی) و پایان رساندن آن نیست. همچنین می‌توان از آن به انضباط در عمل نام برد که با رعایت قواعد این نوع انضباط می‌توان به انجام یک کار و تعیین کیفیت آن نائل شد.

۵/۴ - بررسی عناوین متناظر در زیر مجموعه ابزار

ج: سرعت، دقت و تاثیر (کارایی یا سنجش) بعنوان خصلت‌های اصلی تکنولوژی

د: متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی (غیرمتمرکز) بعنوان خصوصیات اصلی ابزار

هـ: ابزار، راه دستیابی به بهره‌وری (یا تسخیر انرژی) تاثیر بهره‌وری در تولید (یا جریان

مصرف انرژی) بعنوان شاخصه‌های اصلی صنعت یا امکان

در اینجا جای طرح این دسته از سوالات وجود دارد که:

آیا صحیح است وصف سرعت برای تاثیر در صنعت و یا انتقال در حساسیت،

هوشمندی و موضعگیری انسان استعمال شود؟

آیا می‌توان دیگر اوصاف (دقت، سنجش و تاثیر) را در موضعگیری‌های انسانی بکار

گرفت؟ اگر چنین باشد پس دیگر نمی‌توان از وجود اوصاف خاص در تکنولوژی سراغ

گرفت؟

در یک کلام آیا خصوصیات و اوصاف عام است و موصوفاتی چون انسان و تکنولوژی را در بر می‌گیرد؟ یا اینکه می‌توان آنها را بعنوان اوصاف مخصوص به یکی از این دو موصوف قلمداد کرد؟

با اندکی تأمل می‌بینیم که امکان استفاده از این اوصاف در هر دو موصوف وجود دارد؛ مثلاً می‌توان از وصف سرعت، در انسان و تکنولوژی سخن گفت و یا دقت را در ابزار و نیز سنجش انسانی استعمال کرد و... از این نکته استفاده می‌شود که نبایدست خرد کردن عناوین را در این سطح محدود کرد و صرفاً تقسیم بودن اوصاف سه گانه با یکدیگر در یک تقسیم سخن بگوئیم، بلکه باید هر یک از این اوصاف بتوانند مقسم نیز قرار گیرند. البته در این مطلب نیز روش ایجاد تناظر میان اوصاف، کاملاً عملی خواهد بود. در این حال باید از ضرورت تناظر میان اصلی‌ترین عنوان در انسان با اصلی‌ترین عنوان در تکنولوژی سخن بگوئیم که این موضوع هم بنوبه‌ی خود منوط به ایجاد تقسیم اصلی، فرعی و تبعی در میان اوصاف سه گانه هر مجموعه دارد.

پس اولاً وجود تناظر امری ضروری است و ثانیاً منوط به اصلی، فرعی و تبعی کردن اوصاف مجموعه بوده تا ببینیم که وصف اصلی در انسان، تکنولوژی و منابع طبیعی کدام است؟ نتیجه آنکه با روش می‌توانیم مدل مورد نظر را برای تحلیلی جامع از مؤلفه‌های مؤثر در یک پدیده ارائه دهیم و به آسیب شناسی و کنترل تغییرات آن پردازیم.

۵/۴/۱ - تقسیم تکنولوژی به متمرکز، نیمه متمرکز و غیر متمرکز از منظر متغیرهای

اجتماعی صنعت

و اما از سه خصوصیت متمرکز، نیمه متمرکز و غیر متمرکز (کارگاهی) در بحث صنعت نیز سخن گفتیم؛ حال اگر این اوصاف را در مفهوم «اندازه» مورد ملاحظه قرار دهیم و در واقع پدیده‌ی صنعت را از زاویه این مفهوم ارزیابی کنیم، آنگاه سوالات فوق جای طرح دارد که، آیا استعمال این اوصاف صرفاً به ابزار و تکنولوژی محدود است یا اینکه قابل اتصاف به موضوعات دیگری نیز می‌باشد؟ آیا خصلت اصلی ابزار، اندازه است تا نتیجه بگیریم که ابزار را می‌توان به اوصاف متمرکز، نیمه متمرکز و غیر متمرکز دسته‌بندی کرد یا اینکه چنین نیست؟ اصولاً مفهوم اندازه یا ابزار چیست؟

پاسخ شایسته به این پرسش‌ها به نوع برخورد ما با مفهوم ابزار و ملاحظه آن به یکی از دو شکل ذیل کاملاً گره می‌خورد: یا می‌توان ابزار را در جریان ملاحظه و به‌کارگیری متغیرهای اجتماعی ارزیابی و تعریف نمود و یا آن را بعنوان یک خصلت ارتباطی میان انسان و امکان مورد دقت قرار داد.

اما در صورت اول که سخن از متغیرهای اجتماعی در میان است، می‌بینیم که ابزار بایست در جریان به‌کارگیری آن در اشکال اجتماعی، تعریف شود. این مفهوم نیز با توجه به تفاوت موجود در نظام‌های اجتماعی متفاوت خواهد بود.

اما قدر مسلم این است که می‌توان چنین اوصافی را در هر یک از نظام‌های الهی و الحادی ملاحظه کرد، چه اینکه اصل در رشد اجتماعی و از منظر نظام سرمایه‌داری، چیزی جز تکامل ابزار و توسعه تکنولوژی بر پایه اختلاف طبقاتی نیست! قطعاً در این حال می‌توان از دسته‌بندی سه گانه متمرکز، نیمه متمرکز و غیر متمرکز برای کلیه سطوح تکنولوژی سخن گفت. حال همین دسته‌بندی در مورد نظام اسلامی که بر پایه‌ی حفظ کرامت انسانی و عدالت اجتماعی بنیان نهاده شده است، نیز صادق می‌باشد. پس فارغ از اینکه نظام اجتماعی، سرمایه‌محور یا عدالت‌محور باشد، اندازه (برحسب خصلت اجتماعی آن) یکی از مباحث بنیادین در بحث تکنولوژی و صنعت می‌باشد.

۵/۴/۲ - تقسیم شاخصه‌های تکنولوژی به انرژی، بهره‌وری و به‌کارگیری براساس

خصلت ارتباطی صنعت

اما در صورت دوم که سخن از ارتباط میان انسان و امکان در میان است ضرورت دارد ذهن خوانندگان گرامی را به سه شاخصه مهم در تعریف ابزار (یعنی انرژی راه دستیابی به بهره‌وری، از انرژی و تاثیر بهره‌وری در تولید) که قبلاً مورد اشاره قرار گرفت، جلب نمائیم. حال اگر اینها شاخصه‌های ابزار محسوب شوند، آنگاه این سوال مطرح می‌شود که چه نوع ابزاری، ابزار برتر خوانده می‌شود؟ چون علی القاعده در فرض دوم ابزاری برتر شمرده می‌شود که بتواند، واسط خوبی برای تصرف انسان در طبیعت باشد. پس بهترین تکنولوژی، مناسب‌ترین سخت افزار برای تسخیر طبیعت و بهره‌وری از امکانات مادی توسط انسان است؛ گرچه این بهره‌دهی به انسان برای ایجاد قوه‌ی تسخیر در او بنوبه‌ی خود مستلزم بهره‌گیری همین ابزار از طبیعت - و البته متناسب با ساختار سخت افزار - می‌باشد. از همین

جاست که ما شاخصه‌ی اصلی ابزار را انرژی دانستیم. چه اینکه گاهی یک نوع ابزار با نوعی انرژی حاصل از سوخت فسیلی یا یک نوع انرژی تجدیدپذیر مانند باد یا خورشید کار می‌کند؛ با این وصف طبیعی است که ابزار با بهره‌گیری از انرژی طبیعی، در جهت حاکمیت اراده انسان به حرکت در آیند و از دیگر سو برای غلبه بر جاذبه‌های موجود طبیعی بکار گرفته شوند.

البته زمانی می‌توان از این انرژی و آن ابزار استفاده بهینه کرد که راه دستیابی به این نوع بهره‌وری از انرژی در اختیار بشر باشد؛ به بیان دیگر ظرفیت (سرعت، دقت و تاثیر) نسبت به ابزار زمانی ارتقاء می‌یابد که قدرت بیشتری در اختیار انسان قرار گیرد و این مطلب نیز بستگی به ارتقاء سطح دانش بشری برای تعریف انرژی‌ها و ساز و کارهای جدید است.

اگر تا دیروز تنها از انرژی بخار با قابلیتی اندک در ماشین‌های تراکم و فشار استفاده می‌شد و می‌توانستیم از آن در کارهای مکانیکی استفاده کنیم، اینک از ده‌ها شکل انرژی با قابلیت‌های ارزان‌تر و البته با ساز و کارهای پیچیده‌تر برای حاکمیت دادن به اراده بشر بر طبیعت بهره می‌جوئیم تا جایی که درون اتم را شکافته یا انرژی باد و آب و خورشید را به صورت کنترل شده برای انجام امور دیگر که تا دیروز مشکل یا ممتنع بود به خدمت فرا خوانیم.

از همین روست که امروز می‌توان از ایجاد نظام اتوماسیون پیچیده در کارخانه‌ها بهره‌مند شد و تکنولوژی را از چنبره‌ی اشکال ساده‌ی مکانیکی رهایی بخشید و فعالیت‌های دیگر الکتریکی، الکترونیکی، اتمی و... را به آنها اضافه نمود. اگر تا مدتی قبل اعمال نوعی خودگردانی و هوشمندی ماشینی با هدف کاهش خطرات و ارتقاء ظرفیت تولید ممکن نبود، امروز با تعریف انرژی‌ها دیگر، این رویاها به حقیقت پیوسته است و مثلاً می‌توان در یک لحظه صورت و تصویر را بر بال امواج الکترونیکی به چهار گوشه جهان ارسال نمود.

البته اگر بتوانیم به انرژی و قدرت بهره‌وری جدید از انرژی در عرصه‌ی آزمایشگاهی هم دست یابیم، آنگاه می‌توان متوقع شد که بوسیله ابزار، محاسبه و کنترل عملکرد دقیقتری بر پدیده‌ها و تغییرات مربوطه اعمال شود. طبعاً این نوع با صورتی که صرفاً مطلبی یادداشت و در حافظه منفصل اجتماعی به بایگانی سپرده شود بسیار متفاوت است. چرا که با این عرصه‌ی جدید می‌توان بر روابط حاکم بر هوش اجتماعی مسلط شد و بستر گمانه‌زنی جدیدی را تعریف کرد و ابزار را در خدمت بیشتر و بهتر به انگیزه، اندیشه و عمل انسانی قرار داد. از

همین جاست که نمی توان موضوع تصرف انسانی را صرفاً طبیعت دانست بلکه بستر ارتباطی میان انسان و امکان نیز زمینه‌ی دیگر تصرفات انگیزه، اندیشه و عمل انسانی است. به تعبیر دیگر انسان می تواند با خصلت جدید ارتباط به سراغ طبیعت بیاید و سپس طبیعت را به کمک فرا خواند و با ایجاد بستر لازم زمینه‌ی تسخیر عینی خود را فراهم نماید. و البته آنچه در این میان حاکم است اراده انسانی است نه ابزار! و اصولاً ابزار فاقد اراده است.

پس متغیر اصلی انگیزه‌ی انسانی است که به کمک اندیشه و از مجرای آن در قالب یک فعل تحقق می یابد. اما یک انسان عقل گرا که اندیشه را اصل می داند، عملاً رأی به این می دهد که ابزار متغیر اصلی تاریخ است! و کسی که بر مبنای اصالت فاعلیت و ولایت اختیار انسان را اصل می داند و انگیزه را حاکم بر اندیشه تعریف می کند، براحتی و بدرستی می پذیرد که انسان برای غرض خاص می اندیشد.

لذا در این دیدگاه ابزار نمی تواند جهت اصلی اراده را تعریف کند و صرفاً حضور ابزار را حضور انتخاب و نه اختیار می داند، طبیعی است که از دیدگاه دوم (اصالت اختیار و فاعلیت) انسان متغیر تاریخ است و چنین است اخلاق انسانی باید مرتباً توسعه پیدا کند و از همین جاست که با اشاره به اینکه اولاً اختیار اصل است و ثانیاً، جهت اختیار مخصوص انسان است و ثالثاً، انسان بر رابطه حاکمیت دارد نه اینکه تابعی از متغیر رابطه باشد، می توان جواب قانع کننده‌ای بر فلسفه مادی شرق و غرب که ابزار و تکنولوژی را اصل و اخلاق و اراده انسانی را تابعی از آن می دانند، پیدا کرد.

البته بر این مدعا ادله و شواهدی بسیاری وجود دارد که از حوصله این بحث خارج است. مثلاً هم حافظه انسانی، ضابطه علم است و هم یک نوار کاست! اما هیچگاه به نوار لقب عالم داده نمی شود چرا که دارای اراده و انگیزه نیست؛ اما به یک انسان دارای حق انتخاب که اندیشه خود را براساس انگیزه انسانی شکل می دهد، می توان چنین لقبی را داد، در غیر این صورت تمامی عکس العمل‌های انسانی نیز مانند یک نوار یا یک دیسکت اما با قالبی پیچیده تر خواهد بود که از یک متغیر اصلی بنام ابزار یا طبیعت سمت و سو می گیرد! و این همان ادعای غلطی است که گفته و ناگفته بر زبان صاحب نظران مادی رانده می شود.

در هر حال اگر تکنولوژی بتواند نقش واسطه‌ای خود را در ایجاد ارتباط هدفمند میان انسان و طبیعت در سطحی شایسته ایفاء کند و علاوه بر حضور موثر در بستر اندیشه انسانی،

ارتباط انسان را با عینیت در سطح بالائی تا مرحله عمل تقویت نماید، آنگاه شایستگی خواهد داشت حضور خود را بعنوان یک ابزار کارآمد تا رده خصلت فرعی انسان - یعنی اندیشه - اعلام نماید؛ در این حال صحیح است که گفته شود هم ابزار به انسان متقوم است و هم انسان برای تحقق اختیار خود متقوم به ابزار است و این تقوم هم تا رده عمل و اندیشه - یعنی سطوح خصلت‌های تبعی و فرعی انسان - قابل تعریف است. اما قطعاً نمی‌توان آن را در سطح انگیزه و اراده حاکم بر آن تعریف کرد و مانند فلسفه مادی رأی به حاکمیت ابزار بر اراده داد.

آنچه گذشت منظور ما را در خصوص شاخصه‌های سه گانه تکنولوژی یعنی: انرژی، راه دستیابی به بهره‌وری از انرژی و تاثیر بهره‌وری در تولید - روشن تر می‌کند. توضیح بیشتر پیرامون شاخصه‌ها را با طرح این سوال آغاز می‌کنیم که اصولاً خصلت آن دسته از ابزاری که می‌تواند ارتباط طرفینی میان انسان و طبیعت را ایجاد کند چیست و چه نکته‌ای در آن اصل است؟

در پاسخ اینکه نظام آفرینش بگونه‌ای طراحی شده است که ابزار و تکنولوژی را قادر می‌کند، قدرت‌های طبیعی را در اختیار انسان قرار دهند؛ این ابزار دارای شاخصه‌هایی است که انرژی مهم‌ترین و اصلی‌ترین آنهاست. تسخیر انرژی و یا به تعبیری راه دسترسی به استفاده بهینه از این نیروها بعنوان شاخصه‌ی دوم محسوب می‌شود. و بالاخره جریان مصرف انرژی با هدف تحقق مقصد انسان در تولید محصول بعنوان سومین شاخصه تابعی از دو متغیر اول است؛ قابل تعریف می‌باشد. حال فرقی نمی‌کند که این محصول، یک محصول عینی و قابل لمس و اشاره باشد و یا یک مفهوم نظری در ظرف ذهن. مهم آن است که این محصول نهایی می‌تواند انرژی و قدرت انسان را در تسخیر بیشتر طبیعت مضاعف سازد.

در واقع انرژی - بعنوان وصف دوم - ساختار نظری تکنولوژی محسوب می‌شود که می‌تواند انرژی را از مجرای خود برای تولید یک محصول آزمایشگاهی یا عینی جریان دهد و این همان معنای تناظر میان اوصاف انسان (انگیزه، اندیشه و عمل) با اوصاف تکنولوژی (انرژی، تسخیر و مصرف) است چرا که در آنجا اندیشه، مجرای جریان انگیزه تحت اراده در عرصه عمل بود در اینجا نیز ساختار تسخیر انرژی و راه دستیابی به بهره‌وری از آن می‌تواند انرژی را متناسب با اراده حاکم بر آن به استخدام خود در آورد و یک محصول را در عرصه عینی یا یک کالای فیزیکی عرضه دارد.

اما سوال مهم دیگری در همین جا مطرح می‌شود که آیا آنچه بعنوان اوصاف سه گانه تکنولوژی بیان شد، امری مؤخر از ظهور ابزار و تکنولوژی است یا اینکه وجود ابزار به آنها وابسته است؟

به تعبیر دیگر آیا قبل از آنکه ابزار متولد شود بایست انرژی و ابزار استخراج آن وجود داشته باشد تا نهایتاً اصل استخراج ممکن شود و از قبل آن، ابزار جدیدی پا به عرصه وجود بگذارد یا اینکه این ابزار است که انرژی جدیدی تعریف می‌کند و راه دسترسی و استخراج آن را می‌شناسد و مالاً یک محصول را در اختیار بشر قرار می‌دهد؟ جواب به این سوال بر پایه اصالت فاعلیت که قائل به وجود تقوم با حفظ جایگاه هر یک از دو طرف تقوم می‌باشد، براحتی امکانپذیر است. لذا می‌توان مدعی شد که در عین آنکه اوصاف سه گانه تکنولوژی، موضوعات متصرفیه محسوب می‌شوند و رشد آنها توسعه ابزار را پدید می‌آورد اما همین ابزار نیز باعث تکامل متقابل انرژی و ساختار آن شده و نهایتاً محصول جدیدی را عرضه می‌دارد. همین سوال در تناسب خاص میان تکنولوژی با منابع طبیعی نیز قابل طرح است که پس از بیان عناوین متناظر مربوط به امکانات (منابع طبیعی) پاسخ پرسش فوق را از زاویه‌ای دیگر دنبال می‌کنیم.

۵/۵ - بررسی عناوین متناظر، در زیر مجموعه امکان

منابع انرژی زا، ابزارها و محصولات بعنوان تقسیمات درونی منابع طبیعی

منابع انرژی زا..... عناوین متناظر: منابع انرژی

منابع ابزار زا..... عناوین متناظر: منابع ساختاری یا ابزاری

منابع محصول زا..... عناوین متناظر: منابع بهره‌وری

ما قبلاً از تقسیم امکانات طبیعی به سه قسم از منابع فوق سخن گفتیم و مثال‌هایی را هم ذکر نمودیم. چنانچه در عناوین متناظر فوق می‌بینیم می‌توان این منابع ۳ گانه را به منابع انرژی، ساختاری و بهره‌وری تناظر داد. منظور از منابع انرژی روشن است و با مواردی همچون نفت، گاز و نور و اتم و... شناخته می‌شود. اما منابع ساختاری، آن دسته از امکانات طبیعی است که بعنوان یک ساختار، می‌توانند به‌کارگیری انرژی را تعریف کنند. در واقع منابع فلزی یا سیلیسی یا... می‌توانند ساختار و مجرای جریان منابع انرژی را برای تولید منابع بهره‌وری باشند. حال آیا انرژی طبیعی اولاً درون ابزار چرخش می‌کند و سپس در سطح

بهره‌وری مطرح می‌گردد؟ به تعبیر دیگر آیا انرژی موضوعاً بگونه‌ای است که ابتدا موضوع تکنولوژی واقع می‌شود و سپس موضوع محصولات اجتماعی قلمداد می‌گردد یا اینکه قضیه بلعکس است؟ بیان این نکته ضروری است که اصولاً میان سه دسته منابع مزبور، تنها منبع بهره‌وری (محصول‌زا) است که مورد مصرف مستقیم انسان و ابزار قرار می‌گیرند، لذا در خصوص این نوع منابع، اطلاق مفهوم انرژی نامناسب می‌باشد. از دیگر سو تنها زمانی می‌توان منابع انرژی را به تکنولوژی منسوب کرد که سطح خاصی از فرهنگ و دانش فنی برای بهره‌وری و استخراج آن منابع در اختیار بشر قرار گرفته باشد؛ چه اینکه هزاران سال از کشف یک منبع عظیمی همچون نفت بگذرد اما راه دستیابی و استخراج آن در سطح فرهنگ تکنولوژی تعریف نشده باشد، نمی‌توان آن را بعنوان یک منبع بهره‌وری و یک سرمایه ملی قلمداد کرد، تنها این منبع زمانی بعنوان یک منبع مالی و اجتماعی در می‌آید که، بتوان علاوه بر کشف اصل منبع انرژی، راه استخراج آن را هم فرا گرفت. پس اصولاً منابع انرژی‌زا زمانی بعنوان یک منبع طبیعی رسمیت دارند که تکنولوژی استخراج آن کشف شده باشد و همین واقعیت نیز گویای رابطه تنگاتنگ میان تکنولوژی با انرژی و منابع آن است؛ بگونه‌ای که اگر هم قائل شویم که ماهیت تکنولوژی را انرژی، تسخیر و جریان مصرف آن تشکیل نمی‌دهد، از این نکته صحیح نمی‌توان غفلت کرد که این مولفه‌ها در جریان تکامل ابزار و صنعت، به شکلی گسترده موثرند. نکته پایانی اینکه اصولاً عنوان «کشف» مربوط به زمانی است که یک قانون طبیعی در اختیار انسان قرار گرفته و مسخر او گردیده است. اصل اختراع مربوط به زمانی است که مجرای تصرف بشر در امکانات فراهم شده باشد. و بالاخره «محصولات» به هر آنچه که می‌تواند نیازمندی‌های مختلف بشری را پاسخگو باشد اطلاق می‌شود.

۶ - بررسی چند گمانه، پیرامون عناوین متناظر با مفاهیم زیر مجموعه ابزار و

امکان

تا این مرحله نظرات ابتدائی در خصوص اوصاف، ویژگی‌ها، شاخصه‌ها و تقسیمات درونی مربوط به اجزای اصلی صنعت «انسان، ابزار و امکان» بیان گردید؛ اما یک نکته مهم که تاکنون ملاک عمل ما در روش عام تحقیق بوده و از این به بعد نیز خواهد بود، نحوه برخورد با عناوین و اوصاف پیشنهادی است؛ گرچه هر یک از این عناوین طی بررسی‌های همه جانبه و براساس الگوی جامع، تاسیس شده است و برای هر یک از آنها در ساختار مربوطه می‌توان

استدلال لازم را ارائه داد، اما بعثت ویژگی تاسیسی بودن مفاهیم و بدیع بودن آنها، خود را موظف می‌دانیم که به فراخور حال و در مقاطع مختلف بحث، فروض دیگری را هم در کنار پیشنهادی‌های اولیه خود مطرح کنیم و ضمن مقایسه اجمالی آنها با یکدیگر، بهترین گزینه را انتخاب نماییم.

این موضوع گرچه در نگاه اول باعث تطویل کلام می‌شود، اما مخاطب را با این روش پژوهشی بیش از پیش آشنا می‌سازد و همچنین پذیرش او را در خصوص هر یک از عناوین و استدلال‌های مربوطه، به پشتیبانی از جداول مربوطه فرامی‌خواند. این شیوه‌ای فراگیر در برخی از فرازاها و فصول بعدی خواهد بود. لذا اگر بعضاً مشاهده می‌شود که ما از پیشنهادی اولیه خود اغماض می‌کنیم و عناوین و استدلالات دیگری را در جداول مربوطه قرار می‌دهیم قبل از هر چیز بایست به تاسیسی بودن مفاهیم از یکسو و تأکید بر انتقال بهتر مباحث به مخاطب از دیگر سو توجه نمود. اینک و براساس این شیوه، به برخی از فروض دیگر در خصوص ابعاد مربوط به اجرای اصلی صنعت می‌پردازیم و اولین فرض را به عناوین متناظر در تکنولوژی اختصاص می‌دهیم.

۶۱- گمانه اول: بررسی سه عنوان هماهنگی، سنجش و آزمون بعنوان ابعاد تکنولوژی

تکنولوژی بعنوان رابط انسان و امکان، دارای سه متغیر درونی «هماهنگی، سنجش و آزمون» است؛ پس در اینجا تکنولوژی بعنوان مقسم و سه متغیر فوق که در حکم اجزای آن هستند، اقسام این تقسیم قرار می‌گیرند. در حقیقت قرار بر این است که، ابزار (تکنولوژی) از طریق این سه وصف (که متناظر اوصاف سه گانه انسان هستند) شناخته شوند. بگونه‌ای که هر یک از اوصاف مزبور بترتیب در مقابل انگیزه، اندیشه و عمل انسانی قرار گیرند. یعنی هماهنگی برابر انگیزه، سنجش برابر اندیشه و آزمون برابر عمل؛ در این حال خصلت اصلی این ارتباط نیز هماهنگ‌سازی میان انسان و طبیعت (با محوریت انسان) خواهد بود که می‌تواند نقش واسطه‌ای خود را در مجموعه‌ای بزرگ از سه متغیر صنعت بخوبی ایفاء کند.

از طرف دیگر موضوعات تکنولوژی نیز به سه بخش «ابزار آزمایشگاه، کارخانه و محصول» تقسیم می‌شود در واقع هر یک از ابزارها دارای یک محصول خواهند بود؛ محصول آزمایشگاهی، محصول کارخانه‌ای و محصول محصولات (که همان ارضای نیاز اجتماعی است) طبعاً اگر سه عنوان «هماهنگی، سنجش و آزمون» (بعنوان اجزای درونی تکنولوژی) در

سه عنوان (ابزار آزمایشگاهی، ابزار تولید و محصولات مصرفی بعنوان موضوعات تکنولوژی) ضرب شوند، آنگاه ۹ عنوان جدید بدست می‌آید.

۶/۱/۱ - دلیل نقض گمانه اول و انتخاب وصف شایسته تکنولوژی در این گمانه

اما این فرض دچار یک اشکال بنیادین است چرا که سخن بر ضرورت بیان اوصاف مربوط به تکنولوژی بود، حال آنکه آنچه بعنوان هماهنگی، سنجش و آزمون مطرح شد در واقع معطوف به اوصاف انسانی است و نه ابزاری؛ زیرا تمامی افعال هماهنگی، سنجش و آزمون، قبل از آنکه قابل استناد به ابزار آزمایشگاهی یا تولیدی یا محصولات مصرفی باشند، ناظر به انسان آزمایشگاهی، تولیدی و مصرفی است؛ در صورتی که قبلاً ابزار بعنوان وسیله ارتقاء دقت و محاسبه تعریف گردیده و برای انسان نسبت به تسخیرش بر طبیعت در حکم وسیله ارتباطی محسوب شد.

با این وصف صحیح است که اوصاف سه گانه فوق، نه بعنوان ابعاد سه گانه تکنولوژی بلکه بعنوان آثار آن تعریف شود. در حالی که در گذشته قرار بر این بود، تکنولوژی را به ابعاد آن و نه به آثار باز گردانیم. به تعبیر بهتر در هماهنگی، سنجش و آزمون ابزار خاصی بکار گرفته می‌شود که همین امر دلالت مستقیمی بر آثار سه گانه ابزار دارد. البته در این میان تنها وصف هماهنگی است که از مختصات ویژه‌ای نسبت به دو عنوان دیگر برخوردار است و می‌توان آن را بعنوان هویت اصلی و مرکزی ابزار قلمداد کرد؛ چرا که می‌توان تبعیت طبیعت را از انسان و نفوذ او را بر منابع و امکانات به «هماهنگی» مستند کرد و لقب ارتباط و امکان را همین هماهنگی دانست؛ اما اگر این وصف نیز بعنوان یک بُعد درونی تکنولوژی پذیرفته شود، باز اشکال دیگری قابل طرح است که در این حال تکنولوژی (بعنوان یک مقسم) به هماهنگی تعریف می‌شود. طبعاً این مسئله، ما را از خواست اولیه خود که بیان اقسام تکنولوژی (در قالب ابعاد درونی آن) بود مانع می‌شود در واقع ما در این حال، قسمی را برای چنین مقسمی تعریف نکرده‌ایم. این مطلب نفی خصوصیت هماهنگی برای تکنولوژی نیست، اما قطعاً در چارچوب فرض اول که بیان اقسام و ابعاد را مد نظر داشت نمی‌گنجد. پس چون اوصاف سه گانه این فرض، معطوف به صفات انسانی بود و اگر هم معنای ابزاری داشت صرفاً ناظر به بُعد نرم افزاری تکنولوژی بود؛ لذا نمی‌توان پذیرفت که در مقام بیان اوصاف درونی سخت افزار تکنولوژی به یکباره از بعد نرم افزاری آن سخن بگوئیم.

از همین جهت ما این اوصاف را آثار تکنولوژی و نه ابعاد آن دانستیم. البته در این میان تذکر این نکته مهم است که هر چند هماهنگی، وصف خود تکنولوژی (و نه وصف یکی از ابعاد سه گانه آن) شناخته شد و در واقع بنا گردید که ابزار را به عنوان ابزار هماهنگی بنامیم، اما حق این است که بدلیل قابلیت بلکه ضرورت اتصاف این عنوان به عنصر دیگر (یعنی انسان، نرم افزارهای مدیریتی و روابط اجتماعی بشری) باید وصف هماهنگی را نه به یک حلقه از حلقات سه گانه صنعت بلکه به کل شامل آن منتسب بدانیم؛ چرا که در واقع هماهنگی معیار صحت نسبت به کل مجموعه انسان، ارتباط و امکان است و نه صرفاً به بخشی از آن

۶/۲ - گمانه دوم: بررسی سه عنوان سرعت، دقت و تاثیر بعنوان ابعاد تکنولوژی

تکنولوژی بعنوان یک عنصر ارتباطی میان انسان و امکان و با هدف هماهنگی میان دو عنصر دیگر، دارای سه وصف سرعت، دقت و تاثیر است و به تعبیر دیگر یک تکنولوژی متکامل باید بعنوان یک ابزار سریعتر، دقیق‌تر و موثرتر از ابزارهای پیشین شناخته شود و همین نکته ما را به ابعاد سه گانه تکنولوژی رهنمون می‌سازد. این فرض در واقع همان پیشنهاد ابتدائی است که بعنوان عناوین متناظر با اوصاف انسان و امکان بیان گردید؛ گرچه در این میان قید هماهنگی نیز روی دیگری از وجه سخت افزاری تکنولوژی است به آن اضافه گردیده است. در اینجا تکنولوژی با قید هماهنگی مقسم سه عنوان سرعت، دقت و تاثیر (بعنوان ابعاد و اقسام درونی آن) می‌باشد که مهمترین دلیل این تقسیم توجه به وجه تکاملی سخت افزارهاست.

۶/۲/۱ - سرعت، دقت و تاثیر اوصاف هویت و کمال تکنولوژی

بیان مطلب این است که اگر روند تکاملی ابزارهایی مانند، گاوآهن تا تراکتورهای مجهز به کامپیوتر یا ابزارهای دفاعی از فلاخن تا موشک‌های قاره‌پیمای اتمی و یا ابزارهای ارتباطی الکتریکی را مطالعه کنیم، می‌بینیم که یک قاعده کلی بر آنها حاکم است و این همان است که هویت اصلی آنها را تشکیل می‌دهد و آن اینکه سرعت، دقت و تاثیر عنوان مرکب و وصف کمال تمامی سخت افزارها را تشکیل می‌دهد از این منظر: اولاً تکنولوژی مترادف با وسیله هماهنگی و ارتباط میان انسان و امکان است. ثانیاً: سه بُعد شاخص ابزار در سرعت و دقت و تاثیر خلاصه می‌شود نتیجه آنکه اساس ارتباط و هماهنگی انسان و امکانات با شاخصه‌های

سرعت، دقت و تاثیر مورد ارزیابی و شناسائی می‌گردد، لذا بایست برای هر یک از این اوصاف مقیاس مشخصی تعریف شود تا از تناسب بین تعریف و ابعاد سه گانه جایگاه هر یک از ابعاد مشخص شود.

۶/۲/۲ - سرعت وصف به کارگیری انرژی

اگر از سرعت بعنوان یکی از اوصاف و ابعاد سه گانه تکنولوژی سخن می‌گوئیم در واقع به این موضوع نیز توجه داریم که سرعت وصف استفاده از انرژی است و نه وصف خود انرژی! چرا که گفته شد ابزار واسطه عمل انسان برای تسخیر طبیعت است و لازمه‌ی آن استفاده از منابع انرژی می‌باشد.

حال اگر سرعت وصف این ابزار باشد در واقع قبل از آنکه این عنوان به نفس منابع متصف باشد، بایست آن را به عملی که توسط انسان صورت می‌گیرد، متناسب دانست؛ زیرا در هر صورت این انسان است که متغیر اصلی می‌باشد، لذا اگر در ابزار نیز از انرژی سخن می‌گوئیم و سرعت را وصف آن می‌دانیم در واقع این اتصاف، نسبت دادن سرعت را به به کارگیری انرژی تداعی می‌کند. طبعاً محصول این عمل انسان در نهایت این خواهد بود که سرعت بالا می‌رود؛ همین واقعیت در خصوص دقت و تاثیر نیز بچشم می‌خورد.

نکته اخیر در واقع مقدمه‌ای برای بیان گمانه سوم در خصوص منابع طبیعی (امکان) است:

۶/۳ - گمانه سوم: بررسی سه عنوان منابع انرژی، به کارگیری و بهره‌وری بعنوان ابعاد

منابع طبیعی

قبلاً از اوصاف مزبور تحت عنوان منابع انرژی‌زا، منابع محصول‌زا و منابع ابزارزا سخن گفتیم؛ اما احتمال دیگری در این خصوص وجود دارد؛ منابع طبیعی (امکانات) دارای سه بُعد منابع انرژی منابع به کارگیری انرژی و منابع بهره‌وری از انرژی هستند؛ طبعاً در این فرض نیز بُعد دوم، باید واسطه جریان متغیر اول در متغیر آخر باشد؛ یعنی منابعی که مربوط به به کارگیری انرژی هستند، بعنوان یک ساختار، باید بتوانند منابع انرژی را در بستر عینی جریان دهند؛ حال فرقی نمی‌کند که این ساختار، مربوط به برخی از منابع فلزی (متناسب با سیستم تراکم و احتراق و یا الکتریسته) باشد و یا مربوط به منابعی همچون سیلیس (متناسب با سیستم نوری) چون مهم این است که ساختاری غیر از خود انرژی، قابل ملاحظه است. در واقع پس از آنکه انرژی تعریف و تسخیر شد، باید برای هدفی خاص و در موضوعی

مشخص جریان یابد. طبعاً مراحل به‌کارگیری آن، یک مرحله ویژه و مستقل خواهد بود که ما از آن بعنوان بُعد دوم مجموعه منابع طبیعی یاد کردیم. در هر حال توجه به این نکته مهم از آن جهت است که منابع طبیعی در این سیر از نظر کارایی و با هدف مسخر شدن برای انسان مورد دقت قرار می‌گیرد. به تعبیر بهتر منبعی مانند نور هم داری خواص طبیعی مربوط به خود است و هم بعنوان یک منبع انرژی و با نام یک محصول اجتماعی تسخیر شده در کار ابزاری، می‌تواند در تنظیم امور اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد.

این بحث اکنون دائر مدار بررسی بُعد اخیر چنین منابعی است که می‌توان آن را در کارآمدی ابزرای و نه خواص طبیعی آنها خلاصه کرد. از جهت دیگر چون قرار بر این است که ابعاد سه‌گانه هر مجموعه و عناوین متناظر آن با مجموعه دیگر مورد دقت قرار گیرد، باید دید چه مفهومی از تناسب و سختی بیشتری با مفاهیم پذیرفته شده پیشین برخوردار است؛ چه اینکه قبلاً بیان گردید که شدت (انگیزه) در انسان و سرعت در ابزار بعنوان متغیر اصلی دو مجموعه قابل تعریف است، طبعاً در این حال بایست بدنبال متغیر متناسبی بعنوان بُعد اصلی مجموعه امکان باشیم.

لذا در این فرض، سوال این است که آیا انرژی می‌تواند از چنین تناسبی با دو متغیر مزبور برخوردار باشد؟ آیا شدت، سرعت، انرژی می‌توانند، بعنوان متغیرهای اصلی سه مجموعه انسان، ابزار و امکان قرار گیرند؟ این سوال در مورد وضعیت دو متغیر فرعی و تبعی در هر یک از مجموعه‌ها نیز وجود دارد. شایان ذکر است که، ملاحظه تناسب و تناظر میان عناوین جز با ملاحظه وحدت ترکیبی هر مجموعه امکانپذیر نیست.

۶/۳/۱ - دلیل نقض گمانه سوم

اما عمده اشکال وارد بر این احتمال، همان اشکال وارد بر گمانه اول می‌باشد. یعنی در این فرض نیز، نه وحدت ترکیبی مجموعه منابع، بلکه تک تک آنها به صورت انتزاعی ملاحظه شده و مشترک‌گیری از اوصاف آنها صورت گرفته است. در واقع آنچه تحت عنوان سه مفهوم در این فرض مطرح شده است، ناظر به اجزاء نه ابعاد مجموعه است. حال آنکه بایست وحدت مجموعه و ابعاد آن مورد پژوهش قرار می‌گرفت. به تعبیر بهتر این بحث در مقام تبیین مدل اوصاف می‌باشد هر چند در مطالب آینده در خصوص اجزاء مجموعه‌ها نیز باید

بررسی لازم صورت گیرد و در نهایت یک جدول جامع تهیه شود که در سمت راست آن اوصاف و در سمت چپ آن اجزا نوشته شود و سپس این اوصاف در یکدیگر ضرب شوند. این نکته نیز قابل توجه است که وصف یک شی همیشه «بُعد» آن محسوب می‌شود، لذا بحث از اوصاف، همان بحث از ابعاد یک پدیده است که، البته نمی‌تواند به صورت متوالی ملاحظه شود. مثلاً اگر قرار باشد تقسیم جامد، مایع و گاز را که از خصوصیات ماده است به مجموعه منابع طبیعی تسری دهیم و همین ویژگی‌ها را برای «امکان» نیز تعریف کنیم، آنگاه خواهیم دید که هر منبع در یک لحظه، یا جامد یا مایع و یا گاز است و نمی‌تواند تمامی این خصوصیات را در آن واحد داشته باشد؛ حال آنکه تعریف بُعد دقیقاً ناظر به همین واقعیت است که تمامی خصوصیات را می‌توان در وحدت ترکیبی ملاحظه کرد؛ امری که در خصوص اجزاء، مصداق عینی ندارد. از این روست که می‌گوئیم «جزء» موضوعی متوالی اما «بُعد» امری غیر متوالی است.

۶/۴ - گمانه چهارم: منابع انرژی پذیر، تغییرپذیر و هدایت‌پذیر بعنوان ابعاد منابع طبیعی

منابع طبیعی دارای سه بُعد ذیل هستند:

منابع انرژی‌زا، تغییرپذیر و هدایت‌پذیر. قبلاً از منابع انرژی‌زا بعنوان بُعد اول و اصلی منابع سخن گفتیم. آنچه از عناوین جدید که این مجموعه را تشکیل می‌دهند، ابعاد دوم و سوم بوده، اما کماکان این نکته مشترک با دیگر عناوین سه گانه در اینجا بچشم می‌خورد که، بُعد دوم بایست از ماهیت ساختاری برخوردار باشد و بتواند بسترسازی لازم را برای جریان بُعد اول در بُعد آخر فراهم نماید.

در این گمانه بُعد دوم به تغییرپذیری یا ساختارپذیری یا شکل‌پذیری منابع اشعار دارد و بخاطر همین خصوصیت است که انرژی طبیعی و منابع انرژی‌زا بعنوان یک امکان محسوب می‌شود.

البته از بُعد دوم می‌توان به ابزارمند بودن - و در یک تعبیر ساختاری به قاعده‌مند بودن - نیز تعبیر کرد. این قاعده‌مندی نیز در مورد انسان قابل تطبیق است که طبعاً تحت اختیار معنا می‌گردد و همچنین بر اشیاء نیز صادق است که دیگر حاکمیت اختیار بر آنها معنایی ندارد، چرا که اشیاء از قوه‌ی اختیار محرومند اما نکته دیگر در خصوص مواد و اشیاء این است که اگر ماده، قاعده‌مند نباشد، نمی‌توان از آن ابزاری پدید آورد و لذاست که از قاعده‌مندی و یا

تغییر پذیری قانونمند بعنوان بُعد دوم ساختاری منابع یاد می‌شود، که امکان جریان منابع انرژی را در منابع مصرفی فراهم می‌سازد.

قانون داری بعنوان یک بُعد مهم و البته فرعی می‌تواند صفت امکان (منابع) قرار گیرد و برای آنکه میزان این قانون‌مندی در مجموعه منابع تعیین شود، ناچار از وجود شاخصه هستیم، تا بتوانیم مشخص کنیم که از این قانون‌مندی چه مقدار استفاده شده است.

در هر حال ماده منابع طبیعی هم دارای بُعد انرژی است و هم دارای قانون‌مندی و شکل‌پذیری است. این وصف اخیر در مثل به چکش خوارگی نامیده می‌شود؛ گرچه ممکن است شکل‌پذیری در جایی ملازم با تغییر شکل فیزیکی نیز نباشد، اما می‌تواند با تغییر شکل بهره‌وری همراه باشد. مثلاً مفتول سیمی در صنایع مختلف دارای کارایی‌های متفاوت است؛ اما الزامی به تغییر شکل صورت آن هم وجود ندارد.

پس منابع طبیعی در هر دو حالت شکل‌پذیری ظاهری و بهره‌مندی، قابلیت فرض دارد؛ اما مهم اینجاست که ظرفیت شکل‌پذیری منابع، موضوعی وابسته به قاعده‌مندی است که این واقعیت هم در هر دو فرض وجود دارد. چه اینکه گذشت قاعده‌مندی عنوان عام و قابل اطلاق بر انسان و ابزار نیز هست. ولی از آنجا که صبغه مفهوم قاعده‌مندی چندان تناسبی با مرحله عینیت، طبیعت و امکان ندارد، لذا شایسته است که بجای عنوان قاعده‌مندی و حتی شکل‌پذیری از عنوان «تغییر پذیری» استفاده کرد و بالاخره از مفهوم کنترل‌پذیری یا هدایت‌پذیری بعنوان بُعد سوم یاد نمود. گرچه این عنوان شامل انسان نیز می‌شود اما اگر انسان را بعنوان یکی از منابع اساسی مد نظر بگیریم، این مشکل نیز مرتفع می‌گردد.

۶/۴/۱ - طرح چند احتمال بعنوان جایگزین بُعد اول «انرژی پذیری»

در خصوص احتمال مورد نظر، احتمالات دیگری درخصوص بعضی یا کل عناوین سه گانه قابل طرح است که متناسب با مجال بحث، به بررسی و نقد آنها می‌پردازیم تا مشخص شود که آیا این سه عنوان از شایستگی لازم برای تناظر با عناوین دو مجموعه انسان و ابزار برخوردار هستند یا خیر؟ اینک اشکالات و گزینه‌های دیگری در این مورد بررسی می‌شود:

احتمال اول: قدرت زائی

از آنجا که این عناوین قرار است اوصاف کلی یک پدیده بنام منابع طبیعی باشند، لذا انرژی بخاطر ضیق گستره مفهومی آن نمی‌تواند از شمولیت لازم برای پوشش دادن تمامی

مظاهر منابع طبیعی برخوردار باشد؛ مثلاً سنگ یک امکان محسوب می‌شود که تنها می‌توان آن را بعنوان یک منبع و یک قدرت و نه نوعی از انرژی قلمداد کرد. لذا وصفی است که می‌توان بعنوان بُعد اول امکان قرار گیرد. به بیان دیگر انرژی مفهوماً بایست زیر مجموعه عنوان شامل‌تر قدرت باشد چرا که منبعی طبیعی مانند سنگ، دارای قدرت مقاومت در برابر شکل‌پذیری و تغییر خصیلت‌های درونی است. همچنین است نوعی از انواع فلز که در ساختمان‌سازی و... بکار می‌روند. حال آنکه نفت و... از منابعی هستند که از درون آنها انرژی قابل تبدیل و استحصال است؛ اما از سنگ و امثال آن، چنین انرژی‌هایی بدست نمی‌آید. پس وقتی صلابت و شکل‌پذیری سنگ و وجود انرژی در نفت، نوعی قدرت محسوب می‌شود و در هر دو گروه چنین قدرتی وجود دارد، لذا بایست از عنوان قدرت‌زائی بعنوان بُعد اول از اوصاف منابع یاد شود که اعم از وصف انرژی می‌باشد.

مطلب اخیر اگر چه در جای خود صحیح بنظر می‌رسد اما از دو نکته نیز نباید غفلت نمود: اول: اینکه بایست از عناوین متناسب با مفهوم کل (همچون منابع یا ابزار یا انسان) سخن گفت نه اینکه بدنبال اوصاف عام و اعم بود. لذا آنچه مهم است باید امکان تخصیص یافتن وصف مشخصی برای مجموعه وجود داشته باشد. به عبارت دیگر مفاهیم کلی از دسته مفاهیمی هستند که قابلیت تخصیص دارند و هر مفهومی که قابلیت تخصیص داشته باشد، به کاربرد و تنظیم عمل ختم خواهد شد.

یک نکته مهم در خصوص روش وجود دارد که می‌توان از آن بعنوان یک اصل روشی نیز یاد کرد. این نکته چیزی نیست جز ملاحظه هر شی در سطح اوصاف، موضوعات و آثار؛ اما نکته مهمتر اینکه در روش تحلیل و البته بنابراین مبناء، مطالعه اثر شی نمی‌تواند مقدم بر وصف یا موضوع آن قرار گیرد. چرا که اگر اثر یکی مقدم بر موضوع یا وصف آن واقع شد، اصولاً تحلیل فراگیر نخواهد شد.

دوم: اینکه اگر احياناً از انرژی بعنوان وصف اول و اصلی منابع یاد می‌شود در واقع نظر به بُعد اجتماعی و اقتصادی این اصطلاح می‌شود نه اینکه این عنوان صرفاً از دیدگاه فیزیکی مورد دقت قرار گیرد، تا بعداً اشکال شود در سنگ چنین است و در نفت چنان. البته بحث فیزیک اتمی و کوانتوم که بحث از ذرات و امواج است در بحث انرژی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است اما زمانی که زاویه مطالعه، معطوف به عرصه بهره‌وری اجتماعی و اقتصادی

است، آنگاه این وصف از شمولیت لازم برای تمام منابع و از جمله سنگ و فلزات - برخوردار خواهد بود.

پس اگر وصف انرژی را از زاویه رفع نیازمندی‌های اجتماعی ملاحظه کنیم از قابلیت لازم بعنوان بُعد اول «امکان» برخوردار می‌باشد اما اگر آن را از زاویه فیزیک مطالعه نمائیم، حتماً اشکال مزبور وارد و بایست از عنوان منابع «قدرت‌زا» بجای منابع «انرژی‌زا» استفاده کرد. در این حال فرقی نمی‌کند که این قدرت‌زائی به صورت مستقیم باشد و یا غیر مستقیم، مهم آن است که اگر قدرت‌زا نباشد اصلاً منبع بحساب نمی‌آید.

از دیگر سو این وصف با دو وصف دیگر (تغییرپذیری و هدایت‌پذیری) نیز تناسب دارد و در عین حال از تقدم رتبی و مفهومی نسبت به آن دو نیز برخوردار است، لذا می‌تواند بعنوان بُعد اصلی امکان محسوب شود.

احتمال دوم: مقید شدن انرژی یا قدرت به کارآمدی اجتماعی

حال چه از دیدگاه بهره‌وری و چه از منظر فیزیکی به انرژی نگاه شود و اشکال را وارد بدانیم یا ندانیم؛ اما باز نمی‌توان از این نکته غفلت کرد که هم انرژی‌زائی و هم قدرت‌زائی منابع، با لحاظ قید کاربردی بودن جزء ویژگی‌های منبع، مورد دقت قرار می‌گیرد. لذا اگر این قید، پسوند اوصافی چون انرژی یا قدرت یا ... قرار نگیرد، نمی‌تواند وصف اول و شامل برای منابع باشد و بُعد اصلی امکان محسوب گردد.

پس احتمال دیگر در این خصوص چنین است که ما انرژی کارآمد (یا قدرت کارآمد) را بعنوان وصف اصلی امکان تعریف کنیم. برای تبیین بیشتر مطلب توجه به دو مثال ضروری است: زمانی سنگ یا قوت صرفاً دارای کاربرد تزئینی برای طبقه اشراف و خواص بود، ولی امروزه در عین حفظ جایگاه خود از قدرت کاربردی دیگری نیز در صنایع و فن آوری مدرن برخوردار است. پس میزان قدرت‌زائی آن افزایش یافته است و البته همین خاصیت کاربردی است که با وصف تغییرپذیری و هدایت‌پذیری که از اوصاف دیگر امکان بشمار می‌رود همچنین است وضعیت انواع سوخت که دارای انرژی کاربردی هستند. در واقع آنچه در این نوع سوخت‌ها مد نظر است؛ نوع و میزان کاربرد آنها در صنعت و عرصه بهره‌وری است.

پس چه منبع طبیعی به صورت مستقیم، قدرت‌زا باشد و چه بعنوان واسطه در ارائه قدرت عمل کند، آنچه مهم است کارآمدی این انرژی یا قدرت است که بعنوان امکان رفع

نیازمندی‌های اجتماعی عمل می‌کند. اگر چنین شد و قید کارآمدی لحاظ گردید، آنگاه این نوع انرژی کارآمد حتی در سنگ نیز که دارای مقاومت خاصی است، قابل تعریف خواهد بود؛ چه اینکه در فیزیک اتمی، از نوعی کنش و واکنش پدیده‌هایی سخن به میان می‌آید که غالباً قابل اندازه‌گیری نیز هستند.

در یک کلام آنچه در این فرض، مد نظر است، منبع‌داری یا انرژی کارآمد اجتماعی است که وصف شامل بر تمامی منابع بوده و اشکالات قبلی را نیز پاسخ می‌باشد. بیان این نکته نیز مهم است که با توجه به اوصاف دیگر امکان، یک منبع بایست علاوه بر دارا بودن انرژی یا قدرت کارآمد، از قدرت تبدیل و تغییر برخوردار باشد. و در عین حال این نوع تغییر، هدایت و کنترل‌پذیر نیز می‌باشد. لذا چه بسا نوعی از انرژی اتمی نیز یافت شود که دارای کارآمدی و قابلیت تبدیل به انرژی ثانوی نیز باشد، اما توان بشر در کنترل و استفاده نهایی از کارآمدی عینی آن، مقدور نباشد؛ طبعاً چنین منبعی نمی‌تواند، بعنوان یک امکان طبیعی ملاحظه گردد؛ چرا که در نهایت، از وصف کارآمدی قابل کنترل برخوردار نیست.

این واقعیت گویای حاکمیت تقوم بر روابط میان ابعاد «امکان» است بگونه‌ای که هر یک بر دیگری متقوم و در حال تعامل است و البته این تقوم، دلالت بر یکسان بودن ضرائب شانی و جایگاه این اوصاف ندارد، آنها در عین حفظ جایگاه ۱، ۲، ۴ خود در کل مجموعه، به یکدیگر متقوم‌اند. همین رابطه تقومی در مورد انسان، ابزار و امکان نیز مورد دقت قرار دادیم و گفتیم انسان است که اراده را بر ابزار و تکنولوژی اعمال می‌کند و این تکنولوژی است که محدوده و قدرت منابع طبیعی را مشخص می‌کند. چه اینکه اگر تکنولوژی نباشد امکان بهره‌وری از منابع ممکن نیست و اگر منبعی نباشد وجود تکنولوژی، کم ارزش بلکه بی‌ارزش خواهد بود. و اگر انسان نباشد وجود آن دو چه مفهومی خواهد داشت؟

پس ظهور توانمندی بالقوه و بالفعل منوط به وجود و توسعه تکنولوژی است و وجود این بُعد نیز متقوم به وحدت و کثرت جدیدی در ابعاد سه گانه انسان است. و البته درون این مجموعه‌ها نیز همین حاکمیت بر اندیشه و اندیشه بر عمل و نیز حاکمیت سرعت بر دقت و دقت بر تاثیر وجود دارد.

اما سه بُعد امکان چیست؟ تا سخن از تقوم و تعامل آنها بگوئیم؟ این سه عنصر هر چه باشد، نمی‌تواند بریده از سایر عناصر ملاحظه شود و البته تناظر هم چیزی جز این نیست.

همچنانکه رابطه تقومی این عناصر نیز تنها از طریق ضرب مفردات آنها در یکدیگر و ملاحظه جدول شامل‌تر امکانپذیر است.

تا اینجا احتمالاتی را در خصوص سه عنصر امکان - خصوصاً بُعد اول - مطرح نمودیم. اما این احتمالات و فروض بعدی، همگی از دو جنبه قابل ملاحظه هستند. به تعبیر بهتر منابع طبیعی بر دو مبنا قابل تعریف است:

اول: منابع و امکان بعنوان محور تعریف در شناخت نسبت به مفردات منابع و توسعه این شناخت، باشد.

دوم: کارآمدی برای پاسخگویی به نیازهای اجتماعی

طبعاً صورت اول ناشی از نگرش انتزاعی به اجزای منابع است. این دیدگاه متغیر اصلی را ماده می‌داند. حال آنکه در دیدگاه دوم، کارآمدی منابع اصل است و نمی‌توان آن را موضوعی مستقل از سایر موضوعات دانست. در دیدگاه اخیر اصولاً هویت مستقل برای پدیده‌ها امری قابل دفاع نیست.

احتمال سوم: توانمندی

حال کسی که در صدد تعریف منابع بر می‌آید اگر مبنای آن خدا محوری نباشد، قطعاً فیزیک ماده را اصل دانسته و تکامل انسان را بعنوان یک شی، تحت تاثیر تکامل ماده و تابعی از آن معنا می‌کند.

در این دیدگاه انسان جز توده‌ای از ماده نیست و آنچه بر کل جریانات داد و ستد این عالم حاکم است، چیزی جز قواعد ماده نیست. در این دیدگاه توانمندی و قاعده‌مندی ماده، امری است که ریشه در ذات ماده دارد. در واقع این ماهیت است که خود دارای همه چیز است و اینها اموری ذاتی محسوب می‌شوند.

اما از دیدگاه فلسفی دیگر، تعریف امکان، به خلقت کائنات باز می‌گردد که همان تسخیر طبیعت در جهت تکامل انسان است. و البته این هم وسیله‌ای برای آزمایش انسان‌ها خواهد بود تا مشخص شود که آیا راه شکر می‌پویند یا بر سبیل کفر می‌روند؟

این تعریف فرسنگ‌ها از مبنای تاثیر و تاثر ماده در شکل دیالکتیکی آن فاصله دارد در عین آنکه نسبت‌پذیر نیز هست. پس اگر قرار باشد شناخت از ذات منابع را اصل قرار دهیم، مجبوریم که آن را به توانمندی (یا قدرتمندی) تعریف کنیم و اگر قرار باشد انسان را در

تعریف منابع اصل بگیریم؛ آنگاه باید متغیر اصلی در مجموعه امکان را کارآمدی بدانیم در دیدگاهی که بر فلسفه ماده تکیه داشت، امکان به قابلیت تعریف می‌شد چرا که ماده را ذاتاً واجد تمامی مقدورات می‌دانست و حرکت بی‌نهایت را برای آن قائل بود و از قوانین نسبیت مادی و حاکمیت آن دفاع می‌کرد که گستره آن حتی توده‌ای از ماده بنام انسان را نیز پوشش می‌دهد؛ تا جایی که افعال انسانی را براساس خصلت‌مندی ماده تفسیر می‌کرد.

با این وصف این احتمال که توانمندی متغیر اصلی در مجموعه امکان و بُعدی در کنار دو بُعد تغییرپذیری و هدایت‌پذیری است، عملاً منتفی می‌شود و خود بخود احتمال مربوط به کارآمدی اجتماعی برای حل نیازمندی‌ها تقویت می‌شود.

احتمال چهارم: توسعه پذیری

در ادامه می‌خواهیم احتمال دیگری را تحت عنوان «توسعه پذیری» بعنوان بُعد اول این مجموعه مورد بررسی قرار دهیم؛ لذا این مطلب را با طرح سوالات آغاز می‌کنیم:

اصولاً چه تفاوتی میان توسعه‌پذیری و کارآمدی است؟ آیا توسعه‌پذیری، حضور انسان را در سرنوشت ماده پُر رنگ‌تر می‌کند یا کارآمدی؟ آیا انرژی کارآمد عنوان مناسب‌تری در تعریف امکان قلمداد می‌شود یا توسعه‌پذیری کارآمد؟

بنابراین فرض، منابع اصولاً توسعه‌پذیرند. بگونه‌ای که امروز دارای نوعی کارآمدی هستند و فرد دارای کارآمدی بیشتر، در واقع یک پدیده توسعه‌پذیر، آن است که قابلیتش مرتباً افزایش پیدا کند، هر چند برای آنکه این نوع قابلیت تعریف شود، بایست آن را در عرصه کاربرد مورد ملاحظه قرار دهیم؛ در واقع توسعه‌پذیری و عرصه کاربرد عینی، به صورت تنگاتنگ با هم ارتباط دارند.

حال برای توصیف ماده بایست، امکان را چگونه توصیف کرد که بتواند در انگیزه، اندیشه و عمل و سرعت، دقت تاثیر که اوصاف شش گانه انسان و ابزار می‌باشند، ضرب شود و یک مجموعه هماهنگ را در نهایت نتیجه دهد؟ این همان سوالی است که برای پاسخ به آن، چند احتمال را مورد دقت قرار دادیم و در نهایت از کارآمدی و توسعه‌پذیری کارآمد سخن گفتیم. در واقع تمامی احتمالات فوق که در قالب گمانه چهارم مورد بررسی قرار می‌گیرد، زمینه لازم برای بیان کلام نهایی در خصوص اوصاف سه گانه امکان فراهم می‌آورد که اینک به آن می‌پردازیم.

احتمال پنجم: بررسی عنوان تشعشع، موج و تجسد بعنوان ابعاد منابع طبیعی با اندکی تأمل در خصوصیات منابع طبیعی در می‌یابیم که اصولاً هر منبعی باید از قابلیت تبدیل لازم به انرژی برخوردار باشد. اما ظهور عینی این قابلیت و آزاد شدن انرژی در قالب سه شکل انجماد، میعان و تشعشع است؛ در واقع مرحله آخر - یعنی تشعشع و محصول آن که همان اشعه است - مرحله آزاد شدن انرژی یک منبع بشمار می‌رود.

نور در واقع صورت غالب و نمادین اشعه محسوب می‌شود که اگر مهار شود، می‌توان ادعا کرد که منابع کشف شده، مسخر انسان شده‌اند. این خصوصیات در واقع خصوصیات مشترک تمامی منابع است. اما چون این سه سر فصل در واقع هم‌ردیف محسوب نمی‌شوند، لذا شایسته است که فعلاً از آنها به تجسم، تجسد (تشکل) و تشعشع تعبیر کنیم.

در حالت اول تجسم ناظر به صورت حجم انجمادی است و مرحله تجسد، به حالت میعانی اشعار دارد، که بالطبع با آزاد شدن انرژی، مرحله سوم که تبدیل شدن به حجم گازی یا نوری است عملاً محقق می‌شود.

این سه فضا در حوزه منابع طبیعی قابل تعریف است که اگر با سه وصف توسعه‌پذیری، تغییرپذیری و هدایت‌پذیری ملاحظه شود می‌بینیم که این سه وصف نسبت به آن سه فضا قابلیت انطباق دارند. در این حال صحیح است که از ضرب این سه خصوصیت در سه وصف مزبور سخن بگوئیم تا عناوین مرکب و قابل بررسی همچون توسعه‌پذیری تشعشع و... حاصل گردد، ولی از آنجا که اوصاف متناظر با اوصاف انسان و ابزار در دستور بررسی قرار دارد، عناوین مربوط به خصوصیات ماده هنوز نیازمند بازنگری و تکامل است.

در فرض آخر می‌توان سه خصوصیت تشعشع، موج و تجسد را بعنوان خصوصیات عام ماده که مشترک تمامی مواد است، مطرح کرد. اگر ما میدان جاذبه زمین، خورشید و تمامی عالم را مورد بررسی قرار دهیم، ملاحظه می‌شود که تنها در مرحله تشعشع است که، توان گذر از این جاذبه‌ها وجود دارد و شکل کامل آن به نور تعریف می‌شود. همچنین است وضعیت موج که گذر از مرحله جسمانیت (یا تجسد) است و البته امکان خروج از جاذبه برای آن وجود دارد. لذا چرخش قبلی خصوصیات ماده از این نظر دگرگون می‌شود و تشعشع که در رتبه آخر و بعنوان سومین مرحله محسوب می‌شود عملاً در رتبه اول قرار می‌گیرد.

سه خصوصیت تشعشع، تموج و تجسد ناظر به سه حالت اشعه، موج و جسم است که دائماً هر ماده‌ای یکی از این حالات را داراست؛ همچنانکه تبدیل این حالات به یکدیگر نیز ممکن می‌باشد.

اما نکته مهم اینجاست که آیا بالاخره می‌توان این سه خصوصیت را بعنوان اوصاف سه گانه ماده یا منابع طبیعی قلمداد کرد؟ جواب به این سوال بسته به نحوه برخورد ما با مفهوم ماده می‌باشد. اگر خصوص ماده یا منابع طبیعی بعنوان یک کل ملاحظه شود، آنگاه این خصوصیات می‌تواند اوصاف و ابعاد سه گانه منابع قلمداد شود؛ چرا که در این حال نمی‌توان تصور کرد که جهان ماده، خالی از تشعشع، تموج و تجسد باشد. پس اینها همان اوصاف ذاتی ماده خواهند بود که قابلیت ظهور عینی در هر یک از انواع منابع را خواهند داشت. اما اگر همین خصوصیات را معطوف به شی مادی و نه جهان ماده نمایم و از «یاء» نسبت برای انتساب استفاده کنیم، آنگاه دفاع از وصف بودن به این خصوصیات به غایت مشکل خواهد بود در واقع در این حال دیگر نمی‌توان از اوصاف مربوط به ذات ماده و این مجموعه سخن گفت، بلکه عملاً تک تک منابع و مواد مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. طبیعی است که در این حال یک منبع بالاخره یا از جنس اشعه یا موج و یا یک شی سخت (و شکل پذیری فیزیکی) است که بطبع نمی‌تواند هر یک از اینها وصف مجموعه قلمداد شود. در هر حال این سه وصف زمانی که با سه خصوصیت توسعه‌پذیری، تغییرپذیری و هدایت‌پذیری ملاحظه شود و نسبت‌های مجموعه از این طریق مورد محاسبه قرار گیرد، می‌تواند بعنوان اوصاف مجموعه منابع طبیعی یا امکان قلمداد گردند. در مورد تشکل (یا ناظر بر حالت انجمادی) می‌توان چنین بیان داشت:

در عالم یک نیروهای وجود دارد که انسان می‌تواند تسخیر کند مثلاً چوب را تراشیده و فرم به آن می‌دهد حتی تا آنجا پیش رود که از این نیروها ماشین بسازد (در اصطلاح علمی و فنی ماشین وسیله‌ای است که شدت نیرو را زیاد می‌کند یا امتداد آن را تغییر می‌دهد یا انرژی یا حرکتی را به انرژی و حرکت دیگر تبدیل می‌نماید) در گذشته تشکل یا تجسد اصلاً ارتباطی با حرکت نداشت بلکه آن را فقط در مقابل «سیال» معنا می‌نمودند و لذا به عنوان نوعی جمود مطرح بوده است اما امروزه برعکس، وضعیت ساختارهای بیرون ملوکولی با وضعیت یکدیگر در ارتباط می‌باشند. همچنین در مورد تموج (یا ناظر بر حجم میعانی) می‌توان گفت: گاه انسان بالاتر از تشکل، تموج را کنترل می‌کند. یعنی جریان الکتریسته و

وضعیت درون مولکولی را کنترل کرده و برای ساختمان‌های جدید ملوکولی سفارشات جدید ارائه می‌دهد. به عبارت فنی‌تر پس از تسخیر جریان الکتریسته (که الکتریسته انواعی مانند: نور، صوت، انواع حرکت‌ها دارد) به سمت یکی از آن انواع که الکترون است حرکت کرده و آن را کنترل می‌نماید؛ نمونه این عملیات را می‌توان در الکتروموتور مشاهده نمود. در گذشته جاذبه مغناطیسی قابل فهم بود اما موج را فقط مربوط به دریا و مواد سیال می‌دانستند، سیال یعنی اشیائی که در یک اختلاف سطحی می‌توانند جاری شوند و این جریان ایجاد یک فرم‌هایی می‌کند که شدت جریان را نشان می‌دهد و شدت جریان ایجاد موج می‌نماید، ولی امروزه هرگز موج را اینگونه معنا نمی‌کنند.^۱ اما در مورد تعریف تشعشع (یا ناظر بر حجم گازی یا نوری) میتوان گفت: گاه انسان از دو مرحله قبل نیز بالاتر می‌رود یعنی از الکتریسته به الکترون حرکت کرده و نور را کنترل می‌کند؛ امروزه می‌گویند نور و اشعه انواعی دارد و طول موج آنها با هم فرق دارد یک نورهایی است که قابلیت رویت را ندارد زیرا که درجه حساسیت چشم انسان برای انعکاس نور مختلف است ولی در شب با دوربین ماورای بنفش و مادون قرمز نگاه می‌کنند و اشیاء را می‌بینند و بعد می‌گویند اصلاً نوع نور فرق می‌کند. امروزه این روابط نوری در صنایع نوری مطرح است در این صنایع می‌گویند: اساساً خود انعکاس نوری منتقل نمی‌شود بلکه چیز دیگری منعکس می‌شود؛ البته نوع دستگاه‌ها و شیشه‌ها نیز در صنایع فرق می‌کند. پس می‌توان تشعشع را گذر از وضعیت جاذبه و تبدیل آن به نور نامید.^۲

1. «موج» در فیزیک به معنای آشفتگی است که در محیطی چنان منتقل می‌شود که جابه‌جائی هر ذره‌ی محیط بر حسب زمان، و جابه‌جائی ذرات در هر لحظه بر حسب مکان آنها تغییر می‌کنند بالاخره بر حسب معنای تعمیم داده شده، هر کمیتی که بر حسب زمان تغییر کند و تابع وضع نیز باشد «موج» نامیده می‌شود. مثلاً امواج برقاطیسی، رجوع شود به دایره المعارف مصاحب - عنوان موج -

2. صدور و انتشار انرژی در فضا یا در یک محیط طبیعی به صورت موج مثلاً صدور و انتشار امواج برقاطیسی یا امواج صوتی و نیز انرژی که انتشار می‌یابد تشعشع است، اصطلاح تشعشع یا انرژی تشعشعی هر جا بدون قید ذکر شود بمعنی تشعشع برقاطیسی است خورشید معروف‌ترین منبع انرژی تشعشعی و نور بارزترین شکل آن است صدور ذرات (آلفا و بتا) را نیز تشعشع خوانده‌اند. تشعشع شامل: تشعشع حرارتی و تشعشع شیمیائی یا اکتینیک می‌باشد. رجوع شود به دایره المعارف مصاحب. - عنوان تشعشع -

۷- تصویر اجمالی مباحث پیشین در قالب ضرب ابعاد ۹ گانه انسان، ابزار و امکان

ضرب اوصاف انسان (انگیزه، اندیشه و عمل) در اوصاف ابزار (سرعت، دقت و تاثیر) در اوصاف امکان (تشعشع، تموج و تجسد)

اوصاف جایگزین احتمال دوم		انگیزه	اوصاف انسانی	متغیرهای ساختار صنعت	
		اندیشه			
		عمل			
		سرعت	اوصاف ابزار صنعتی		
		دقت			
		تأثیر			
		→ تشعشع	توسعه پذیری		اوصاف امکان صنعتی
		→ تموج			
		→ تجسد			

۸- اصول عام روشی حاکم بر اوصاف درونی و بیرونی صنعت

با توجه به توضیحات قبلی پیرامون مفهوم بُعد یا وصف در یک مجموعه، توضیحات تکمیلی در مورد ابعاد (اوصاف) یک مجموعه می‌تواند، به رفع ابهامات احتمالی در این خصوص کمک کند.

۸/۱- حضور ترکیبی و مشاع اوصاف، در آن واحد در یک مجموعه

هر یک از سه مجموعه انسان، ابزار و امکان دارای سه وصف هستند؛ وجود این ابعاد بدین معناست که نمی‌توان انسان، ابزار و امکانی را یافت که در آن واحد، تمامی سه وصف اصلی، فرعی و تبعی (با وزن مشخص هر یک) از آنها در این سه پدیده‌ی عینی وجود نداشته باشد. مثلاً یک انسان حتی در ساکن‌ترین شکل، باز دارای روح، فکر و عمل است؛ او در این وضعیت، دارای یک حالت روحی، یک اندیشه ذهنی و یک عمل عینی است گرچه هر سه، در حداقل اندازه معمول تعریف شود. همچنین است سرعت، دقت و تاثیر برای تمامی ابزارها

و نیز تشعشع، تموج و تجسد برای کلیه منابع که نمی‌توانند خالی از این سه وضعیت، در آن واحد باشند و البته پیداست که معنای وصف یا بُعد بودن یک مفهوم برای یک پدیده، چیزی جز این نیست. پس خصلت اول اوصاف را بایست در حضور ترکیبی و مشاع آنها در یک پدیده و البته در یک لحظه تعریف کرد.

۸/۲- وجود ارتباط مستمر و چند سویه میان ابعاد یک مجموعه

ویژگی دوم اوصاف، در ربط غیر قابل اجتناب آنها با یکدیگر است. اصولاً درعینیت، چیزی جز ربط و تعلق و فاعلیت وجود ندارد و گستره مفاهیم (که حدود اولیه دیدگاه فلسفی اصالت فاعلیت بشمار می‌روند) حتی شامل اشیاء به ظاهر بیجان نیز می‌باشد. گرچه فاعلیت یک شی یا یک انسان متناسب با ساختار آفرینش اوست. اصولاً اگر ارتباط میان اوصاف را با یکدیگر از یکسو و ارتباط میان پدیده‌ها و مجموعه‌ها را با یکدیگر (که در سطح بالاتر باز می‌توانند، وصف مکمل یکدیگر قرار گیرند) از دیگر سو قطع کنیم، کل نظام آفرینش دچار اختلال بلکه انهدام می‌شود.

۸/۳- وجود تناسب قاعده‌مند میان ابعاد یک مجموعه

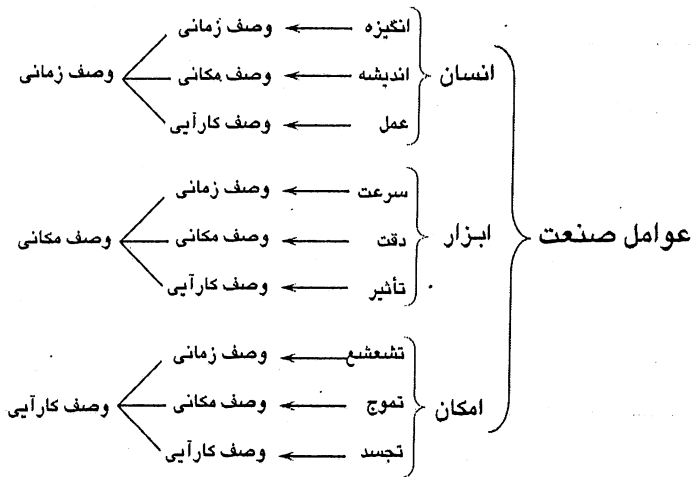
ویژگی سوم ابعاد را بایست در اختصاص سهم تاثیر یک وزن مشخص به یک وصف معین جستجو کرد به تعبیر بهتر در عین وجود رابطه تقومی میان ابعاد، هر یک از آنها از وزن و جایگاه مخصوص به خود برخوردار است، بگونه‌ای که یک پدیده تا زمانی بعنوان یک مجموعه تعریف شده شناخته می‌شود که این ربط سیستماتیک و قاعده‌مند میان ابعاد آن کماکان وجود داشته باشد و الا بایست ظهور مجموعه یا مجموعه‌های دیگری را از درون پدیده اول انتظار داشته باشیم که از قدر و وزن مخصوص بخود برخوردار است. پس ویژگی اخیر، ناظر به وجود تناسب قاعده‌مند میان ابعاد سه گانه هر پدیده است.

۸/۴- وجود اوصاف زمانی، مکانی و کارایی میان ابعاد مجموعه

ویژگی چهارم اوصاف را باید در تغییر زمانی وصف اول با ضریب چهار هفتم تغییر مکانی وصف دوم با ضریب دو هفتم و بالاخره تغییر کارایی وصف سوم با ضریب یک هفتم (که محصول و برآیند همان ارتباط قاعده‌مند بین دو وصف اخیر است) بدانیم.

اما نکته مهم در خصوص تقسیم اوصاف مجموعه، به اوصاف زمانی، مکانی و کارایی است در واقع اوصاف زمانی همواره ناظر به توسعه و اوصاف مکانی ناظر به تغییر و تبدیل و بالاخره اوصاف کارایی ناظر بر برآیند و تعامل میان دو دسته اول است.

به دیگر بیان اوصاف زمانی مُعرف «گاه» شی و اوصاف مکانی مُعرف «جای» شی و بالاخره اوصاف کارایی معرف (جایگاه) آن در یک مجموعه است، حال تفاوتی نمی‌کند که این مجموعه چه باشد؛ مهم آن است که قواعد نسبیّت، عامل تعیین اولویت و وزن هر یک از ابعاد و عناصر مجموعه می‌باشد. اگر به دقت نگریسته شود خواهیم دید در مجموعه بزرگ صنعت، انسان به منزله وصف زمانی و ابزار به منزله وصف مکانی و منابع بمنزله وصف کارایی است و البته هر یک از این سه مجموعه انسان، ابزار و امکان خود دارای اوصاف زمانی، مکانی و کارایی می‌باشد.



و البته کما کان همان رابطه تقومی که پیشتر ذکر آن رفت و در این مجموعه‌ها کوچک و بزرگ دیده می‌شود، مثلاً مجموعه «امکان» بعنوان یک وحدت ترکیبی و تحت عنوان ماده و نه شی مادی، قرار می‌گیرد که با ملاحظه رابطه تقوم، بهتر آن است که از عنوان کل به «ماده متقوم» یاد کنیم.

طبعاً این واقعیت گویای تقوم تشعشع به تموج و تجسد است و بالعکس. اما اگر در همین جا از شی مادی (و با یاء نسبت) سخن بگوئیم در واقع ملاحظه ماده با قید خصوصیت

آن مد نظر قرار گرفته است که در این حال دیگر نمی‌توان هر سه وصف مذکور را برای یک منبع خاص و در آن واحد تعریف کرد. از همین جاست که باید سه وصف تشعشع، تموج و تجسد را با اوصاف توسعه‌پذیری، تغییرپذیری و هدایت‌پذیری بعنوان ابعاد ملاحظه کنیم. در واقع اوصاف توسعه‌پذیری، تغییرپذیری و هدایت‌پذیری در یک نگرش کلان بعنوان اوصاف کارایی مجموعه امکان قابل تحلیل است.

۸/۵ - نقش تغییر نسبت بین اوصاف در توسعه موضوعی یک مجموعه

علاوه بر وجود این تناسب در میان اوصاف یک مجموعه، نکته دیگر در این خصوص، امکان بهینه کردن این تناسب در کلیه پدیده‌هاست. در واقع با کم و زیاد کردن نسبت موجود بین اوصاف می‌توان کیفیت‌های مختلف حرکت را شاهد بود و همین موضوع است که رشد و توسعه یک مجموعه را تضمین می‌کند. در واقع توسعه موضوعی و عینی یک مجموعه، از بهینه این تناسب‌ها آغاز می‌شود که البته صنعت هم بعنوان یک پدیده مهم و قابل ارزیابی، از این قاعده مستثنی نیست. مثلاً اشاره کردیم که «امکان» یکی از عناصر و اوصاف سه گانه صنعت و خود مشتمل بر سه وصف مذکور است؛ علاوه بر اینکه نمی‌توانیم ربط ارگانیک هر یک از سه بُعد تشعشع، تموج و تجسد را از کل جهان قطع کنیم، ملاحظه می‌شود که هیچ مرزبندی میان این اوصاف نیز وجود ندارد، بلکه اگر این ارتباط قاعده‌مند با جهان هستی قطع شود می‌توان ادعا کرد که تا این نقطه، تشعشع و تا آن نقطه تموج (اعم گاز یا موج) و تا نقطه سوم هم تجسد منابع، قابل تعریف است. اما اگر این ارتباط بخوبی شناسائی و تعریف گردد این نتیجه اخذ می‌شود که این اوصاف به صورت ترکیبی و غیر قابل تفکیک (جز در مقام انتزاع) قابل مشاهده است. و چون چنین است و تناسب قابل دسترس بین آنها وجود دارد، لذا انسان بعنوان عنصر اصلی مجموعه صنعت قادر است در این روابط تصرف کرده و با بهینه کردن آنها، استفاده مطلوب را در جهت تسخیر طبیعت موجود ببرد.

۹- ضرورت تعیین تعریف صنعت موضوعاً

با استفاده از نکات اخیر پیرامون تعریف صنعت به این مطلب منتقل شدیم که ارائه تعریف از صنعت مقدم بر تقسیمات موضوعی آن است لذا ابتدا به تعریف صنعت و سپس به بررسی تقسیمات و عناوین متناظر با آن پرداختیم تا شناخت ما از بستر توسعه تکامل صنعت بیشتر

شود در هر صورت در مطالب گذشته صنعت را به رابطه سخت افزاری بین انسان و امکان (یا منابع) معنا نمودیم.

اما با توجه به مولفه‌های مربوط به جدول اقتصاد و جداول روش تحقیق، باید دید چگونه می‌توان تعریف اولیه از صنعت را به شاخصه‌های عینی و اجرایی تبدیل نمود، زیرا اگر این تبدیل انجام نشده و کارآمدی شاخصه‌ها نیز در عمل باثبات نرسد، اصل تعریف نظری و روش تحقیق پیشنهادی در عرصه عینی پاسخگو نخواهد بود!

نکته مهم در خصوص جداول مزبور این است که به همان شیوه‌ی عمل شده در جدول اقتصاد باید با استفاده از تعریف صنعت (یعنی همان ارتباط سخت افزاری با محیط پیرامونی) به ضرب عناوین ۹ گانه مکتب، علم، اجرا در ارزش، توصیف، تکلیف، و بالاخره خُرد، کلان، توسعه در یکدیگر پرداخت و از تطبیق مفاهیم مرکب بر یک موضوع خاص از صنعت نیز غفلت نکرد. تنها در این صورت است که می‌توان تک تک خانه‌های جدول را متناسب با تعریف خاص همان خانه تکمیل نمود و در نهایت یک جدول کامل ارائه داد. لازمی چنین تعریفی نیز شکستن اطلاعات تعاریف و نسبی کردن آنهاست که در پایان بایست جایگاه هر مفهوم را مشخص کرد تا پس از این تخصیص جایگاه، امکان ملاحظه نسبت بین آنها در یک نظام شامل فراهم گردد. البته زمانی این مرحله به اجرا در می‌آید که ما بتوانیم شاخصه‌ها و محورهای ارزیابی و تصرفی خود را در صنعت معرفی نمائیم؛ این مهم در بخش سوم صورت خواهد گرفت و در زمان آتی باید با مطالعات تطبیقی، ارتباط بین این عناوین و تعاریف را با شاخصه‌های عینی، مورد دقت قرار دهیم.

۹/۱- تعریف اجمالی صنعت در سطح: توسعه، خُرد و کلان

بیشتر تعریف صنعت بر حسب عوامل درونی و بیرونی انجام گرفت؛ اما نکته مهم آن است که باید تعریف صنعت بگونه‌ای عام باشد، که سطوح خُرد و کلان و توسعه را پوشش دهد زیرا در غیر این صورت نمی‌توان به تعریفی جامع براساس روش تحقیق دست یافت و نکته‌ی دیگر اینکه باید علاوه بر عام بودن تعریف صنعت، آن را متنوع و منفک از روابط اجتماعی، آثار سیاسی و فرهنگی و اقتصادی تعریف نمود به تعبیر دیگر در مرحله اول باید

صنعت را موضوعاً و فی نفسه تعریف نمود تا معین شود که چه صنعتی ملقب به عناوین توسعه یا کلان و یا خُرد خواهد شد.

در مباحث قبل سه متغیر برای سه حالت از نیروهای قابل تسخیر طبیعی در صنعت تحت عنوان تشعشع، تموج، و تشکل (تجسم) نام بردیم و به ترتیب آنها را متغیرهای اصلی، فرعی، تبعی منابع طبیعی دانستیم در این قسمت مشخص شد که، سختی یا سستی تشکل‌ها به وضعیت تموج و جاذبه بازگشت می‌نماید و این تموج به نوبه‌ی خود به همان نسبتی که با تشعشع دارد، باز می‌گردد؛ این مطلب گویای نوع تعریفی است که فیزیک اتمی و کیهانی از کلیه نسبت‌های طبیعی دارد. به بیان بهتر در اینجا توصیف منطقی جدیدی از توسعه و تکامل صنعت (که همان رابطه سخت افزاری بین همان منابع با انسان می‌باشد) صورت گرفته است؛ این نوع توصیفات که معطوف به تسخیر و تسلط بیشتر بر طبیعت است، در هر سه سطح خُرد، کلان و توسعه اما بدون لحاظ روابط اجتماعی صورت می‌گیرد. البته یک مرحله بهره‌وری اجتماعی در سطح خُرد قابل تعریف است، همچنانکه یک مرحله کنترلی قبل از بهره‌وری و به صورت مرحله تخصیص به موضوع بهره‌وری در سطح کلان و بالاخره یک مرحله بالاتر از تخصیص که نسبت بین موضوعات و اوصاف را ملاحظه می‌کند در سطح توسعه وجود دارد.

اما مرحله اخیر مادامی که بخوبی تعریف نشود، چگونگی تخصیص و قبل از آن، بهره‌وری اجتماعی صورت نمی‌گیرد مثلاً در سطح «توسعه» اصل تسخیر نوعی از انرژی بنام جریان الکتریسته و تبدیل آن به کیفیات مختلف همچون نور و صوت و... ابتدا تعریف می‌شود و سپس در سطح «کلان» که به تخصیص این انرژی جدید به موضوعی خاص از بهره‌وری اختصاص دارد سیستمی بنام الکتروماتور برای تبدیل انرژی الکتریکی به مکانیک طراحی می‌گردد که نهایتاً می‌توان از آن در وسیله‌ای مانند ماشین لباسشویی یا جاروبرقی بهره جست. پس بهره‌وری اجتماعی که در مرحله نهایی و عینی است، عملاً در سطح خُرد قابل تعریف است. تمامی این مراحل غیر از بحث خُرد و کلان و توسعه در روابط اجتماعی است. بنابراین اگر بخواهیم نتیجه مباحثی را که در مورد تعریف صنعت داشته‌ایم جمع‌بندی نمائیم در یک کلام می‌گوییم:

تعریف موضوع صنعت باید با قید جامعیت صورت گیرد، البته قبل آنکه وارد تقسیمات موضوعی و ساختاری صنعت شویم؛ به عنوان مثال قبل از آنکه این سوالات را داشته باشیم: صنعت و مکتب چیست؟ صنعت و علم چیست؟ اجرا و صنعت چیست؟ صنعت در سطح خُرد، کلان و توسعه به چه معنا است؟ باید تعریف و طبقه‌بندی ابعاد موضوع صنعت بوسیله جداول شناسائی روش تحقیق جدای از روابط اجتماعی حاکم بر صنعت مشخص شود. البته این امر از طریق خُرد کردن تعریف صنعت به دست می‌آید زیرا تا نتوانیم موضوع صنعت را خُرد کرده و سپس تعریف نمائیم نمی‌توانیم موضوعات مختلف و گوناگون صنعت را شناسائی و تعریف نمائیم. نتیجه خُرد کردن تعریف ابعاد موضوع صنعت در سطوح خُرد، کلان و توسعه برای آن است که بتوان «مکتب خُرد صنعت» را تعریف نمائیم.

بنابراین همانطور که مطرح شد برای آنکه بتوان به تعریفی جامع از صنعت دست یافت، باید آن را بریده از روابط اجتماعی در مرحله اول مورد مذاقه قرار داد زیرا تنها در این صورت است که می‌توان از یک صنعت ناقص یا کامل سخن گفت. اما پس از این مرحله باید دید با توجه به چهارچوب ترسیم شده از سوی مکتب اسلام برای اقتصاد جامعه اسلامی و خصوصاً صنعت چه نوع سیستم‌های صنعتی در نهایت به استعمار و تحقیر می‌انجامد و منافع گروهی اندک را بر اکثریت جامعه ترجیح می‌دهد و کدام سیستم سفارش‌های تولید را به طرف منافع عمومی سوق می‌دهد و راه نفوذ عده‌ای فرصت طلب را که از شایستگی لازم برای حاکمیت بر مقدرات جامعه برخوردار نیستند سد می‌کند؟ قطعاً بالاتر از راس هرم صنعت و اقتصاد جامعه می‌تواند یک وصف (تحت عنوان حفظ و توسعه منافع عمومی جامعه نه یک فرد یا گروه) قرار گیرد که در این صورت تنها سیستمی از صنعت قابل قبول خواهد بود که بتواند بهترین «خیر» را برای جامعه به ارمغان بیاورد و در درگیری با بدترین شر موفق باشد این سیستم هیچگاه نمی‌پذیرد که تخصیص امکانات اجتماعی برای صاحبان مناصب اجتماعی به صورت یک ارزش در آید. بلکه برعکس قائل به این اصل اسلامی است که لازمه منصب بالاتر زهد بیشتر است اصولاً تخصیص امکانات همواره بایست متوجه توسعه ساختار اجتماعی در سه بُعد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی باشد و نه تمرکز امکانات در دست صاحبان مناصب آنها با هدف انتفاع شخصی یا گروهی!

بنابراین برای دستیابی به تعریف جامع از موضوعات صنعت باید مراحل ذیل را دنبال و به

نتایج خاصی دست یافت:

مرحله اول: تعریف صنعت به اجزاء یا عوامل درونی

به عنوان مثال: انسان صنعتی چیست؟ ابزار و روابط و منابع ارتباطی او چه هستند؟ که کلیه این عناوین همراه با اصطلاحات متناظر آنها توضیح داده شد. بعد از تعریف صنعت به اجزا درونی باید خُرد و کلان و توسعه آن را در تطبیق تعریف نمود. (تطبیق در صنعت موضوعاً) زیرا سطوح خُرد و کلان و توسعه صنعت از توصیف‌های روابط اجتماعی استخراج نمی‌شوند، بلکه براساس خود صنعت موضوعاً تجزیه و تحلیل می‌شوند.

مرحله دوم: تعریف ساختار درونی موضوع صنعت

در سه سطح خُرد یا «موضوعات»، کلان یا «تنظیم نظام نسبت‌ها» برای بهینه و توسعه یا «سرپرستی تکامل»

ساختار درونی موضوع صنعت نیز شامل:

«تشنوع»: (متغیر اصلی و هم سطح توسعه) مثال عینی: وضعیت طبیعی جریان الکتریسته نسبت به سایر کیفیتها، که در این سطح نسبت بین موضوعات و اوصاف معین می‌شود.

«تموج»: (متغیر فرعی و هم سطح کلان) مثال عینی: پس از تسخیر جریان الکتریسته، الکتریسته انواعی مانند نور، صوت و انواع حرکت‌ها دارد که یکی از آنها الکتروموتور است؛ که در آن جریان الکتریکی به مکانیکی تبدیل می‌شود، پس در تموج، تخصیص‌های کنترلی نسبت به موضوع بهره‌وری انجام می‌شود.

«تشکل»: (متغیر تبعی و هم سطح خُرد) تشکل در واقع بهره‌وری اجتماعی از تموج و تشنوع است مثال عینی: ماشین لباسشویی.

منتجه: تعریف ساختار درونی موضوع صنعت در سه سطح

الف: هر تعریفی را که فیزیک اتمی و کیهانی از کلیه «نسبت‌ها» ارائه می‌دهد، براساس آن صنعت (در سطح توسعه) تعریف می‌شود. لذا تعریف صنعت در سطح توسعه بازگشت به تعاریف علم فیزیک اتمی و کیهانی می‌شود.

ب: هرگونه توصیف منطقی از صنعت که به نوعی با تسخیر و دستیابی به قدرت بیشتر از سوی انسان ارتباط داشته باشد، تعریف کلان صنعت را به ارمغان می‌آورد.

ج: تعریف خُرد صنعت را باید در وضعیت بهره‌وری اجتماعی مورد دقت قرار داد و بهره‌وری اجتماعی نیز امری جدای از روابط اجتماعی و تعاریف آن است.

ثمره تعریف موضوع صنعت در سطح خُرد، کلان و توسعه

همانگونه که در ابتدا گفته شد، اشراف به تعریف صنعت در سطوح خرد، کلان و توسعه ما را در تطبیق صنعت به مکتب و روابط اجتماعی یاری می‌دهد. در این صورت اگر مکتب مستقیماً پیرامون صنعت صحبت نکرده باشد، می‌توان غیر مستقیم و از طریق روابط اجتماعی (به لازمه) تعریف صنعت را معین نموده و نظر مکتب در مورد صنعت کامل و ناقص را مشخص نمود.

۹/۲- ارائه تعریف کامل از صنعت از طریق صنعت موضوعاً، موضوعات و آثار آن

در مطالب گذشته با تعریف درونی صنعت (یعنی رابطه سخت افزاری بین انسان و امکان) و تعریف بیرونی آن (ملاحظه صنعت در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه) آشنا شدیم. در ادامه به این سوال می‌پردازیم که برای تطبیق تعریف صنعت براساس روش تحقیق در موضوعات صنعت یا احکام مکتب کدامیک از این تعاریف کاربرد دارند؟ و دیگر آنکه در تعریف درونی صنعت آیا توجه به آثار صنعت نیز شده است تا در نتیجه هر دو تعریف از صبغه‌ی بیرونی برخوردار شوند؟

در پاسخ به سوال اول صرفاً کافی است به ضرورت تقویم تعاریف نسبت به یکدیگر و ملاحظه نسبت بین آنها در مقام تطبیق با احکام و هر مقام دیگر اشاره کنیم چرا که بنای اولیه پرهیز از انتزاع‌نگری و ملاحظه دید مجموعه‌گرا بود که در خصوص تعاریف مزبور نیز عملاً این نکته مهم رعایت شده است. از همین جاست که در تمامی جداول چهارگانه فصل گذشته همواره بررسی سطوح خُرد و کلان و توسعه که ناظر بر تعریفی درونی است در کنار بررسی آثار سیاسی، فرهنگی و اقتصادی که معطوف به تعریف بیرونی است قرار داشته است. و لکن پاسخ دوم را با بیان اجمالی صنعت موضوعاً، موضوعات و آثار آن پی‌گیری می‌کنیم و بر این نکته تأکید می‌کنیم که هیچ یک از عوامل درونی عملاً به آثار تعریف نشده است. مثلاً در این تعریف ابعاد سه گانه انسان (انگیزه، اندیشه و رفتار) مطرح شد که آنها را نمی‌توان جزء «آثار صنعت» نامید و البته همچنین است ابعاد سه گانه امکان و یا ارتباط.

به بیان بهتر بمحض آنکه بتوان صنعت را به این عوامل تعریف کرد دیگر مجالی برای طرح این اشکال نمی‌ماند که پس صنعت به آثار بیرونی آن تعریف شد! پُر واضح است که ماهیت عوامل درونی با آثار بیرونی کاملاً متفاوت است. اندکی تأمل در تعریف صنعت این

نتیجه را بدنبال دارد که در واقع چیستی و ماهیت این پدیده (که از او می‌توان به صنعت موضوعاً تعبیر نمود) عملاً تعریف شده است.

اما «موضوعات صنعت» در واقع همان رفع نیازمندی‌های توسعه و یا امور تاریخی کلان یا امور اجتماعی و خرد یا امور فردی توسط صنعت است در واقع توسط این بخش قرار است؛ نیازهای فردی، اجتماعی و تاریخی در سه سطح مزبور مرتفع گردد؛ این سطوح همان موضوعات صنعت محسوب می‌شوند که باز نمی‌توان آنها را بعنوان آثار بیرونی قلمداد کرد؛ اینها موضوعاتی هستند که صنعت نیاز آنها را برطرف خواهد کرد. و بالاخره عنصر سوم «آثار صنعت» است که همان روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه بعنوان ابعاد محیط پیرامونی این بخش است. در این مرحله چون بحث عدل و ظلم مطرح می‌باشد، می‌توان از پیامدهای آن در این بخش سخن گفت.

بنابراین اینکه صنعت موضوعاً، موضوعات صنعت و آثار صنعت چیست؟ و چگونه می‌توان از زاویه آنها به تعیین تعریف صنعت و موضوعات آن پرداخت تابع این مسئله است که متغیرهای درونی و بیرونی صنعت بطور کامل شناخته شود، آنگاه می‌توان به صورت مشخص پاسخ این سوال را داد. ما در بخش سوم به بررسی این مسئله خواهیم پرداخت. لذا پس از تعیین سطوح و ابعاد درونی و پیرامونی صنعت و تعیین موضوع آن می‌توان تعریفی جامع از صنعت ارائه داد.

چکیده‌ی فصل سوم

مرحله اول:

۱. تعریف انتزاعی: وسیله تسخیر کردن و توسعه بستر اختیار.
۲. تعریف مجموعه نگر: ملاحظه مولفه‌های اصلی، فرعی و تبعی در صنعت
 - ۲/۱... وجود سه متغیر (سرعت، دقت و تاثیر) در تعریف مجموعه‌نگر از صنعت
 - ۲/۲. سرعت، دقت و تاثیر تعریف کننده‌ی بستر مجموعه صنعت (معطوف به تمامی مجموعه انسان، ابزار و منابع)
 ۳. دستیابی به ۳ دسته از مفاهیم متناظر در تعریف مجموعه‌نگر (از طریق ملاحظه نسبت سه عنصر فوق با هر یک از انسان، ابزار و منابع)
 - ۳/۱. دسته اول: مفاهیم متناظر با انسان شامل: انگیزه (حساسیت)، اندیشه (محاسبه - سنجش) عمل (رفتار)
 - ۳/۲. دسته دوم: مفاهیم متناظر با ابزار شامل: انرژی (سرعت تسخیر انرژی و قدرت مادی) ساختار جریان انرژی (مناسبات بهره‌وری از انرژی کشف شده) و محصول (فایده مترتب بر انرژی)
 - ۳/۳. دسته سوم: مفاهیم متناظر با منابع: ظرفیت، مناسبات و آثار
 ۴. نتیجه: دستیابی به ۹ عنوان تمدنی (بستر جریان اختیار بشر) بر اساس تعمیم مفاهیم سرعت، دقت و تاثیر برای توصیف انسان، امکانات واسطه‌ای و امکانات طبیعی

مرحله دوم:

۱. ترسیم جداول فلسفی نظام صنعت شامل:
 - ۱/۱. جدول اول: جدول وصفی، تبیین جایگاه نظام اختیارات در عناصر انسان، ابزار، منابع (امکان)
 - ۱/۲. جدول دوم: تعیین بستر نظام صنعت از طریق ضرب سرعت، دقت و تاثیر در انسان، ابزار و امکان (عوامل تسخیر)
 - ۱/۳. جدول سوم: تبیین بستر پیدایش و توسعه صنعت از طریق ضرب مکرر انسان - ابزار - امکان در یکدیگر (اثر تسخیر)
 ۲. بیان اصلی ترین تقسیمات صنعت (۹ عنصر درونی صنعت)

- ۲/۱. نیروی انسانی (انسان) - تکنولوژی (ارتباط) یا ابزار (صنعت) - منابع طبیعی (امکان)
شاخص ترین تقسیم صنعت
- ۲/۱/۱. ابعاد نیروی انسانی: شامل، انگیزه - اندیشه - عمل
- ۲/۱/۲. ابعاد تکنولوژی: شامل، انرژی - راه بهره‌وری از انرژی - به‌کارگیری عینی انرژی
- ۲/۱/۳. ابعاد منابع طبیعی: شامل، منابع انرژی‌زا - منابع ابزارزا - منابع محصول‌زا
۳. تعیین ۹ شاخصه اصلی صنعت از طریق ضرب اوصاف محصول یا شاخصه‌های کارآمدی صنعت (سرعت، دقت و تاثیر) در اوصاف ساختار یا عوامل ساختاری صنعت (انسان، ابزار و امکان)
۴. تعیین متغیرهای کلان درونی صنعت شامل:
- ملاحظه اوصاف نظام نیازمندی‌های اجتماعی (انتظار، ارتباط، اقتدار) در شاخصه‌های ۹ گانه فوق
۵. ملاحظه کلیه عوامل درون محیطی و بیرون محیطی تاثیر گذار بر شاکله صنعت (ضرب ۲۷ عنوان فوق درسیاست، فرهنگ و اقتصاد) و (۸۱ عنوان فوق در ملی، منطقه‌ای و جهانی) و در نتیجه: ملاحظه اوصاف درونی جامعه (سیاست، فرهنگ و اقتصاد) و اوصاف مقیاس صنعت (ملی، منطقه‌ای و جهانی)
- پس برای دستیابی به الگوی مطلوب صنعت ۴ مرحله ضرب انجام گرفت:
- ۵/۱. ضرب اول: انسان - ابزار - امکان \times سرعت - دقت - تاثیر
- ۵/۲. ضرب دوم: ۹ عنوان فوق \times انتظار - ارتباط - اقتدار
- ۵/۳. ضرب سوم: ۲۷ عنوان فوق \times سیاسی - فرهنگی - اقتصادی
- ۵/۴. ضرب چهارم: ۸۱ عنوان فوق \times ملی - منطقه‌ای - جهانی
۶. ترسیم فضای الگوی مطلوب صنعت شامل:
- ۶/۱. ملاحظه عوامل مدیریت، مشارکت و مباشرت در سطح اوصاف مقیاس صنعت (ملی منطقه‌ای و جهانی)
- ۶/۲. تعیین موضوعات روش تحقیق ثمره الگوی مطلوب صنعت
- ۶/۳. بررسی عناوین متناظر در الگوی صنعت، در جهت رفع ابهامات الگوها و زمینه آشنائی با ابزار طراحی الگوها و روش تحقیق

۷۴. عدم بروز تشنت و ناهنجاری و ناهماهنگی میان بخش‌های مجموعه صنعت ثمره تناظرسازی در تنظیم مدل ارزیابی صنعت

مرحله پایانی: عناوین متناظر با انسان، ابزار، امکان: نیروی انسانی - ارتباط یا تکنولوژی - منابع طبیعی یا مقدمات اجتماعی

۱. عناوین متناظر با ابزار (تکنولوژی)

- سرعت، دقت و تاثیر (کارایی یا سنجش) بعنوان خصلت‌های اصلی تکنولوژی

۱/۱. تقسیم سطوح تکنولوژی به لحاظ متغیرهای اجتماعی: متمرکز، نیمه متمرکز کارگاهی

(غیرمتمرکز) بعنوان خصوصیات اصلی ابزار

۱/۲. تقسیم شاخصه‌های تکنولوژی به لحاظ خصلت ارتباطی: ابزار، راه دستیابی به:

بهره‌وری (تسخیر انرژی) تاثیر بهره‌وری در تولید (جریان - مصرف - انرژی) بعنوان شاخصه‌های اصلی صنعت

۲. عناوین متناظر با امکان (منابع طبیعی)

۲/۱. تقسیمات درونی منابع طبیعی شامل: منابع انرژی‌زا (منابع انرژی) منابع ابزارزا (منابع

ساختاری یا ابزاری) منابع محصول‌زا (منابع بهره‌وری)

۳. بررسی چندین احتمال در ارتباط با عناوین متناظر با مفاهیم زیر مجموعه ابزار و امکان

۳/۱. احتمال اول: هماهنگی، سنجش، آزمون به عنوان ابعاد تکنولوژی

نقض احتمال اول: معطوف بوده این سه خصلت به اوصاف انسانی و توجه به آثار

تکنولوژی نه ابعاد آن

بر فرض پذیرش هماهنگی به عنوان هویت اصلی و مرکزی ابزار (وصف خود تکنولوژی

نه وصف یکی از ابعاد) در این حال تکنولوژی به عنوان مقسم به هماهنگی تعریف

می‌شود یعنی تعریف مقسم به قسم ژاین نوع تعریف صحیح نیست!

۳/۲. احتمال دوم: سرعت (وصف به کارگیری انرژی)، دقت و تاثیر: به عنوان ابعاد

تکنولوژی توجه به وجه تکاملی سخت افزار در این تقسیم

۳/۳. احتمال سوم: منابع انرژی، به‌کارگیری و بهره‌وری به عنوان ابعاد منابع طبیعی (محصولات اجتماعی تسخیر شده)

بُعد دوم (به‌کارگیری) واسطه جریان بُعد اول (منابع انرژی) در متغیر آخر (بهره‌وری) نقض احتمال سوم: معطوف بودن این تقسیم به اجزاء مجموعه نه ابعاد (اشتراک‌گیری از اوصاف)

۳/۴. احتمال چهارم: منابع انرژی‌پذیر، تغییر‌پذیر (شکل‌پذیری، ماهیت ساختاری)، هدایت‌پذیر (کنترل‌پذیر) به عنوان ابعاد منابع طبیعی احتمالات جایگزین بُعد اول (انرژی‌پذیری)

احتمال اول: قدرت زائی (بدلیل اعم بودن از وصف انرژی مقبول نیست)
احتمال دوم: انرژی کارآمد (قدرت کارآمد اجتماعی و شامل بر تمامی منابع مقبول است)
احتمال سوم: توانمندی (قدرتمندی به دلیل آنکه ریشه در خصلت ماده دارد مقبول نیست)

احتمال چهارم: توسعه‌پذیری (توسعه‌پذیری کارآمد مقبول است)
احتمال پنجم: (در ابعاد منابع طبیعی) تشعشع (اشعه‌گذر از وضعیت جاذبه و تبدیل آن به نور)، موج (موج‌گذر از مرحله جسمانیت) تجسد (جسم) به عنوان ابعاد منابع طبیعی به علت هم‌ردیف نبودن این عناوین می‌توان آنها را تجسم (حجم انجمادی)، تجسد (حالت میعانی) و تشعشع (حجم‌گازی یا نوری) تعبیر نمود

ضرورت ملاحظه سه وصف مذکور با توسعه‌پذیری، تغییر‌پذیری، هدایت‌پذیری به: عنوان اوصاف مجموعه منابع طبیعی یا امکان (اوصاف کارایی مجموعه امکان)

۴. جمع‌بندی اوصاف صنعت:

ضرب اوصاف انسان (انگیزه، اندیشه و عمل) در اوصاف ابزار (سرعت، دقت و تاثیر) در اوصاف امکان (تشعشع، موج و تجسد)

خاتمه: اصول عام روشی حاکم بر اوصاف درونی و بیرونی صنعت

۱. بیان ویژگیهای اوصاف مجموعه

۱/۱. حضور ترکیبی اوصاف در یک مجموعه واحد

- ۱/۲. وجود ارتباط و تناسب چند سویه وقاعده مند در یک مجموعه
- ۱/۳. وجود زمانی - مکانی - کارایی در میان اوصاف مجموعه
- ۱/۴. تغییر نسبت میان اوصاف موجب توسعه موضوعی یک مجموعه.
۲. بنابراین برای رسیدن به صنع مطلوب باید دو گام اساسی در مرحله اول برداشته شود:
- ۲/۱ - ارائه تعریف جدید از انسان ، ابزار ، امکان (عوامل درونزای صنعت)
- ۲/۲ - شناخت متغیرهای سیاسی - فرهنگی - اقتصادی جامعه (عوامل برونزای صنعت)
- برای دستیابی به این منظور می باید با شیوه ماتریستی و انجام چندین عملیات ضرب صورت گرفته تا به شناخت صنعت موضوعا = ماهیت صنعت) دست یافت و در نتیجه هر دو گروه اوصاف درونی و بیرونی انرا ارزیابی نمود.

۳. ویژگی‌های تعریف جدید صنعت

- ۳/۱ - وجود سه وصف انسان (عنصر متصرف) ، ابزار (عنصر ارتباطی) و امکان (عنصر متصرف فیه) در تعریف جدید صنعت
- ۳/۲ - وجود سه موصوف (خصوصیت) توانمندی انسان، قاعده‌مندی ابزار و کارآمدی طبیعی در تعریف جدید صنعت
- ۳/۳ - محصول اجتماعی و حاصل تعامل عوامل بیرونی و درونی
- ۳/۴ - انسان متغیر اصلی مجموعه صنعت

نتیجه:

انسان با وجود انگیزه برتر، سنجش قویتر و انضباط بیشتر می‌تواند به سرعت، دقت ، تاثیر بیشتر در عرصه تکنولوژی و مالا تسخیر طبیعت در هر سه بُعد تشعشع، تموج ، تجسد دست یافته ویا بهینه مستمر، شیب انتقال را به طرف صنعت مطلوب با کمترین ضایعات انسانی، ابزاری و امکانی هدایت نماید.

فصل چهارم

تعریف و طبقه‌بندی

موضوعات صنعت

از زاویه

اصول مکتب

مقدمه

۱- ضرورت مدل‌سازی اسلامی بر اساس مفروضات تقریبی از روش تحقیق
 آیا اصولاً می‌توان با تمسک محض به فقه موجود که غالباً ناظر بر احکام فردی (نه
 سازمانی و حکومتی) است صنعت اسلامی را با تمامی مختصات ویژه آن تعریف نمود؟ و آیا
 علوم و معادلات کاربردی موجود که ریشه در انقلاب صنعتی غرب داشته و همسو با روح
 مادی حاکم بر آن است می‌تواند تکیه گاه خوبی برای طراحی یک الگوی مطلوب صنعتی
 باشد؟

؛ بالطبع اگر هنوز در بخش پیش فرض‌ها و اصول موضوعه‌های دینی از متن فقه موجود
 و نیز در بخش ارائه معادلات کاربردی اسلامی از متن علوم موجود، مشکل جدی بچشم
 می‌خورد، چگونه می‌توان انتظار داشت که در مرحله اجرا و عینیت، صنعتی با مختصات
 اسلامی ظهور یابد؟

اما آیا می‌توان با همین اطلاعات محدود از فقه و علوم موجود اما با یک نسبت تقریب به
 طراحی مدل تخمینی اسلامی در ابعاد اقتصادی، صنعتی و غیره همت گمارد؟ طبیعی است که
 در این حال باید قوانین را متناسب با کمی کردن احکام مکتب، معادلات علوم و شاخصه‌های
 اجرایی در سه سطح خُرد، کلان و توسعه تعریف کرد، لذا ضرورت دارد در سه ستون از
 مکتب، علم و اجرا و در سه سطر از حقوق خُرد، کلان، توسعه و توصیف^۱، تکلیف^۲ و

۱. تشخیص صحیح از وضعیت (تعریف)

۲. تنظیم قوانین و تخصیص امکانات متناسب با هدایت جامعه به سمت اهداف عینی مورد نظر (بایدها و نبایدها)

ارزش^۱ نیز سخن گفت که پس از ضرب آنها در هم این عناوین ۹ گانه می‌توان طریقه‌ی تبدیلی حقوق خرد را به کلان و حقوق کلان را به توسعه مشخص نماید.

این بررسی گاه در عرصه مکتب و گاه در حیطه علم و نهایتاً در محدوده‌ی اجرا صورت می‌گیرد؛ در این حال هر چند پیش‌بینی، هدایت و کنترل نهایی به صورت تقریب و با ضرب خطای محسوس صورت می‌پذیرد، اما چون داده‌ی اولیه از جامعیت و اتقان لازم برخوردار نبوده است و بنا را بر اغماض در احکام موجود و معادلات مفروض گذاشته‌ایم، ناچار از پذیرش آنها به صورت تقریبی در عرصه‌ی عینیت خواهیم بود. این شیوه ما را چند گام از وضعیت موجود و با حفظ جهت‌گیری صنعت مطلوب دور می‌سازد، اما می‌تواند در بلند مدت کارآمدی خود را تا رسیدن به نقطه هدف، روز افزون نماید. طبعاً کارآمدی یک الگو و دستگاه منطقی - کاربردی در آن است که از همین اطلاعات محدود و ناقص قادر به مدل‌سازی باشد؛ در واقع کارآمدی مبنا و مدل پیشنهادی باید این امکان را به نظام کارشناسی بدهد که با همین احکام موجود و با یک نسبت تقریب بتواند بخش عمده‌ای از جداول تحقیق را تکمیل نموده و مابقی این جداول را با شیوه نسبت‌گیری میان معلومات به پایان برساند. به عنوان مثال: در فقه آمده است که شرکت عقدی جایز است که به عین تعلق گیرد. با این وصف می‌توان از همین معلوم نتیجه گرفت که شرکت‌های موجود در سطح جامعه چون از امکان تمرکز برخوردار دارند و می‌توانند به صورت یک دولت یا شبه دولت اقتصادی ظهور پیدا کنند لذا علی القاعده نایست با آنچه اسلام می‌فرماید، سختی داشته باشند؛ گرچه این تخمین و تحلیل با آنچه امروزه از طرف برخی فقهاء مورد تأیید قرار گرفته و شرکت را با همین وضع موجود می‌پذیرند در تنافی باشد.

مبنای این تحلیل قطعاً چیزی جز همین اطلاعات محدود در فقه نیست. در هر حال یک مبنای نظری اگر از کارآمدی لازم برخوردار باشد، می‌تواند با همین چند مسئله فقهی در باب امور اقتصادی جامعه سرفصل‌هایی را تعریف کرده و آنها را ملاک تعریف عناوین مرکب در جدول قرار دهد. بنظر می‌رسد که این بهترین شیوه در زمان اضطرار علمی و با حداقل اطلاعات موجود باشد. طبعاً اگر پژوهش کتابخانه‌ای عمیق و گسترده در زمان مناسب صورت پذیرد، می‌تواند بسیاری از تخمین‌ها را به یقین مبدل نماید؛ اما سخن در زمانی است که

۱. ترسیم وضعیت متعادل‌تر نسبت به وضعیت موجود (مطلوبیت‌ها)

اضطراب، تمامی ارکان جامعه اسلامی را با وضعیتی خاص مواجه کرده است که یا بایست امر معاش مردم را تعطیل کرد و یا به اقتباس از این و آن روی آورد و کشور را با وابستگی و حتی خطر ورشکستگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی روبرو نمود و یا به طرحی نو و کارآمد شبیه آنچه بیان شد، روی آورد عقل متعبد راه سوم را ترجیح می‌دهد. بنابراین یک شیوه آن است که روش تحقیق در صنعت را از طریق تطبیق بر اصول احکام مورد بررسی قرار دهیم.

۲- تغییر نگرش در فقه اولین ضرورت جریان احکام در عینیت

به نظر می‌رسد امروزه جامعه اسلامی به پیاده کردن احکام، بیش از حفظ رساله‌های موجود نیازمند است. لازمه‌ی این مهم تغییر نگرش نسبت به رابطه دین و علم و ارائه تعریف جدیدی از رابطه میان «ثابت و متغیر» است؛ مسلماً فقهی که در فضای عینی جامعه زندگی نمی‌کند، نمی‌تواند انتظاری صحیح از فضای کارشناسی کشور و معضلات عینی جامعه داشته باشد. او تنها در صدد ثابت گرفتن احکام رساله و تغییر ساختارهای اجتماعی است؛ لذا اگر ببیند که کارشناسی برخلاف نظر فقهی او به برنامه‌ریزی پرداخته است، زبان به اعتراض می‌گشاید که چرا مسائل را در دایره‌ی اضطراب و احکام ثانوی معنا می‌کنید تا بتوانید احکام مورد نظر خود را از زبان ما بشنوید؟! طبعاً اگر یک مدل کارآمد در اختیار فقهای معظم و کارشناسان متعهد نظام اسلامی قرار گیرد به میزان قابل توجهی از این نگرانی‌ها کاسته شده و محدوده‌ی احکام اضطرابی به حداقل ممکن می‌رسد. جامعه اسلامی هیچ چاره‌ای جز پیمودن این راه خطیر و طولانی ندارد اگر خواهان تغییر ساختارهای اجتماعی در جهت پرورش نیروی انسانی خدا باور در عرصه عینی و تولید تکنولوژی و صنعت کارآمد است! مثلاً اگر امروز می‌بینیم که یک حکم مسلم و فراگیر دینی همچون «وقف» به صورت یک موضوع حاشیه‌ای درآمده است و گستره‌ی آن به موضوعات فیزیکی در سطح محدود خلاصه شده است، علت را بایست در تشتت نظام اجتماعی و نبود یک مدل کارآمد برای اداره‌ی معاش مردم جستجو کرد؛ این نظام اجتماعی بستر لازم را برای پرورش انسان وقف که با کمترین امکانات مادی بیشترین خدمت را در اعتلای دین و عزت مسلمین می‌کند، بوجود نمی‌آورد گرچه در طول زمان افراد بسیاری از اندیشمندان اسلامی بعنوان انسان‌هایی که خود را وقف فرهنگ غنی تشیع کرده‌اند و در مدارس دینی و غیر آن مشغول خدمت

بوده‌اند، یافت می‌شود. اما این نوع وقف به صورت یک سنت فراگیر در تمامی شئون جامعه در نیامده است. زمانی جامعه می‌تواند به این فرهنگ‌سازی روی آورد که مطمئن شود همچون بسیاری از چهره‌های علمی حوزه‌های دینی و هیئات مذهبی و امثال آن که انسان‌هایی، تمام وجود خود را وقف عظمت اسلام در جهان می‌کنند؛ همه آحاد جامعه نیز از چنین روحیه‌ای برخوردار می‌شوند، در این حال تنها ثمره فعالیت‌های تحقیقاتی، فرهنگی و تبلیغی ایشان هیچ تناسبی با شهریه و حقوق و مزایای آنها نخواهد داشت، بلکه بسیاری از اوقات از مال و جان و آبروی خود نیز در این جهت مایه می‌گذارند و علاوه بر آن با اخلاص و خضوع و بدور از هیاهوهای کاذب به آنچه وظیفه دینی و اجتماعی خود می‌دانند عمل می‌کنند؛ قطعاً باز هزینه این فعالیت‌ها چندین برابر سهمی است که ایشان از نظام معاش جامعه به خود اختصاص می‌دهند، انگیزه‌های این افراد نوعاً با انگیزه‌های مادی تحریک نمی‌شود و ثمره‌نهایی فعالیت خود را هم در چهارچوب منافع مادی ارزیابی نمی‌کنند. آنچه از فقه و اخلاق و الگوهای کارآمد اسلامی مورد انتظار است ایجاد چنین بسترهای پرورشی در سطح عموم و در کلیه شئون است. این تنها راه نجات و احیای صنعت کشور است. طبیعی است زمانی که، بتوان براساس الگوی مزبور اصول کلی آن را در بخش خرد مکتب بدست آورد می‌توان اصول کلان و توسعه صنعت را قابل تحقق دانست و نهایتاً به تولید معادلات و شاخصه‌های آن همت گماشت تا نیازهای واقعی جامعه در بخش صنعت بخوبی تبیین شود.

۳- فلسفه‌ی شدنِ اسلامی مبنای مدل و نظام تعاریف

پس شروع این حرکت عمیق و بلند مدت از ارائه تعریفی متقن شروع می‌شود که براساس احکام رساله شکل گرفته است؛ این تعاریف ترسیم‌گر وضع کنونی جامعه و صنعت کشور خواهد بود؛ اما سوال اساسی این است که این تعاریف (و قبل از آن الگوی تولید آنها) بر چه مبنائی استوار می‌باشد؟

جواب این سوال را بایست در فلسفه شدن پیدا کرد که عالم را عالم اختیار و رکن اصلی مسئولیت‌پذیری انسان و پایه تحرک را در نوعی خاص از اختیار انسانی که فراتر از تفسیرهای مادی است، می‌داند.

از این دیدگاه اصولاً اختیار نمی‌تواند از سنخ عالم ماده باشد چرا که عالم، عالم مسئولیت‌پذیری و تکلیف است و محور تمامی هستی به فاعل واحد و ذات مقدس الهی بازگشت پیدا می‌کند.

پس عام‌ترین اصل دینی مورد اتکای این فلسفه، خالقیت و ربوبیت حضرت حق است هر چند در این جهان فوق هر فاعلی یک فاعل بالاتر است اما تمامی این فاعلیت‌ها به فاعلیت واحد او بازگشت می‌نمایند، با این وصف تمامی ۶ عنصر «وحدت و کثرت، زمان و مکان، اختیار و آگاهی» بایست به فاعل واحد بازگردد و همین نکته رمز دینی بودن فلسفه شدن است که همان فلسفه منطقی و الگوی فراگیر نیز بشمار می‌رود به تعبیر دیگر دینی بودن پایه منطقی پیشنهادی ماست. در واقع زمانی که از یکسو عالم اختیار و مشیت حضرت حق اصل در منطقی شد و از دیگر سو آگاهی انسان از این مشیت تنها براساس وحی امکان‌پذیر بود، آنگاه صحیح است که بگوئیم منزلت وحی و احکام و معارف الهی عالی‌ترین منزلت در توصیف هستی را بخود اختصاص می‌دهد؛ حال چون این منطقی در امر شدن رفیع‌ترین منزلت را به وحی می‌دهد، گویای دینی بودن چنین روشی است. چرا که پس از آن تعریف از انسان در نظام خلقت براساس همین نگرش صورت می‌گیرد از همین جاست که در مبنای مورد پذیرش، انگیزه‌های روحی و اخلاق اجتماعی مقدم بر دیگر شئون فرد و جامعه است. و این نکته افتراق میان اسلام با تمامی مکاتب بلکه ادیان تحریف شده‌ای است که اخلاق را نسبی و براساس آثار مادی تفسیر می‌کنند و می‌گویند رابطه میان انسان و محیط مادی منجر به پیدایش اخلاق می‌شود. حال آنکه براساس دیدگاه الهی اخلاق محور است و در آن اختیار اصل می‌باشد. در واقع مسئولیت‌پذیری بعد جدائی ناپذیر اخلاق می‌شود، بر این مبنای هیچ انسانی ذاتاً بد نیست بلکه او در وضعیت ذاتی خود سهیم بوده و قادر است آن را تابع یا مخالف دستورات الهی قرار دهد و البته معنای دینی شدن منطقی هم جز این نیست که به طبع، صبغه تمامی فعالیت‌های انسانی الهی شده را هر چه بیشتر سوق می‌دهد. در این دیدگاه توسعه اخلاق در مرحله اول و توسعه‌های فکری و عملی در مراحل بعدی قرار دارند. هر چند ممکن است در مقام تحقق قائل به سیر معکوس باشیم و از توسعه مناسب عملی در مرحله اول سخن بگوئیم که می‌تواند بر فکر و روح فرد و جامعه موثر واقع شود؛ اما در مقام منزلت نظری حتماً متغیر اصلی تکامل روحی است. از این منظر انبیاء محور توسعه تاریخ و

تکنولوژی تابع اخلاق شمرده می‌شود و مدل توسعه اجتماعی رفته رفته شکل دینی بخود می‌گیرد.

۴- شرط اسلامی شدن نظام کارشناسی کشور

اما زمانی این مدل کارآمد خواهد بود که منطق استنباط احکام (از درون منابع و متون دینی) هماهنگی خود را در مرتبه قبل از استنباط با معارف دینی تمام کرده باشد، طبعاً اگر نظام کارشناسی کماکان شرائط اجتماعی خود را اصل و منشاء انگیزش عمومی قرار دهد و اخلاق را تابع اثر مادی تعریف کند، حتماً نمی‌تواند با مدل پیشنهادی به جمع‌بندی احکام و لوازم آن پردازد به تعبیر بهتر نظام کارشناسی کشور زمانی اسلامی می‌شود که بافت مدل‌سازی و روش سیستم‌سازی آن در معاینه آسیب‌ها، دین را در بالاترین مرتبه پذیرفته باشد. و اما اگر چنین نظام کارشناسی بعضاً احساس بُن‌بست می‌کند؛ حال آنکه عمده‌ی بدنه این نظام را افراد متدین تشکیل می‌دهند، علت را بایست در مدل کارشناسی موجود دانست که نمی‌تواند در جمع بین احکام الهی با مبانی مادی خود موفق عمل کند.

اصولاً انسان اقتصادی و اکونومیک در نظام مادی دارای تعریف متفاوت با انسان وقف در نظام اقتصاد اسلامی است و مدل موجود در نظام کارشناسی کشور هیچگاه نمی‌تواند با نرم‌افزار مادی به فرهنگ‌سازی وقف در جامعه اسلامی مبادرت کند.

به تعبیر دیگر مدل موجود قادر نیست، انگیزش مادی را در یک ستون و انگیزش الهی را در ستونی دیگر بنحوی با یکدیگر تقابل دهد و افزایش بازدهی ستون دوم را نسبت به بازدهی انگیزش مادی تعریف کند.

بدین دلیل است که کارشناسان چنین نظامی همواره خود را ناتوان احساس کرده و زبان به شکوه می‌گشایند که چرا نمی‌توان برنامه‌ای جامع برای کشور طراحی کرد؟ مثلاً ایشان زمانی که می‌خواهند سیاست‌های پولی را تنظیم کنند، می‌بینند اگر بخواهند سود را از عرصه‌ی پس‌انداز و سرمایه‌گذاری حذف کنند، عملاً رغبتی برای مردم در جهت سپرده‌گذاری ایجاد نمی‌شود و زمانی که بخواهند سرمایه‌گذاری را رونق دهند، نمی‌دانند با اختلاف طبقاتی چه

کنند؟!

ضرورت هماهنگی سه منطق استنباط، کارشناسی و برنامه‌ریزی

چنانچه قبلاً اشاره شد، منطق استنباط احکام همان علم اصول فقه است؛ اما کارآمدی همین علم هم زمانی است که بر پایه‌ی منطق شامل‌تری تعریف شود که این منطق با تعبد کاملاً هماهنگ باشد؛ اما چون تا رسیدن به علم اصول فقه حکومتی احکام اجتماعی اندک فاصله داریم، بایست رساله موجود و احکام آن مناط عمل قرار گیرد؛ تحقق این امر هم منوط به تعریف لوازم چنین احکامی است. البته از دیگر سو اصلاح ساختار نظام کارشناسی کشور و تبدیل آن به کارشناسی اسلامی از طریق ایجاد هماهنگی منطقی بین زیربنای این نظام با فلسفه و منطق احکام کاملاً ضروری می‌نماید.

اصولاً کارشناسی اسلامی دستگاهی است که احکام دینی را در بالاترین منزلت قرار می‌دهد، هدف از خلق دنیا آبادی آخرت انسان است و این موضوعی است که مورد اجماع تمامی ادیان الهی است. لذا نفس این عالم در قبال عالم بعد از آن بنفسه موضوعیت نداشته بلکه طریقت دارد. از این رو اگر چنین است و اختیار انسانی هم محور تمامی انگیزه‌ها، اندیشه‌ها و رفتارهاست، بایست از منطقی استفاده کرد که بتوان این هدف مهم را محقق نماید. غایت و مصلحت اساسی جامعه اسلامی اعتلای کلیه توحید در مقابل کلمه کفر است و این مصلحت باید محور برنامه‌ریزی دولت اسلامی باشد؛ این مصلحت زمانی جامه عمل می‌پوشد و صیانت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه تضمین می‌گردد که حکومت اسلامی و مسلمین از خطر ایجاد حادثه توسط کفار در عرصه عینی برهند و خود را به پاسخگویی به مسائل مستحدثه مشغول نکنند. تنها در این صورت است که جامعه اسلامی در تغییر مقیاس توسعه در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی از سهم تاثیر اول در روند تکاملی جهانی برخوردار خواهد بود؛ این مسئولیت بزرگ بایست محور تمام برنامه‌های حکومت اسلامی باشد.

بنابراین در عین آنکه از ضرورت حاکمیت دولت بر صنایع متمرکز سخن می‌گوئیم بر این نکته نیز اصرار می‌ورزیم که دولت اسلامی باید آفق ذهنی و قدرت درک متناسب، نسبت به چگونگی رویارویی میان دو پرچم اسلام و کفر در موضوع صیانت جامعه در تمامی ابعاد برخوردار باشد.

حاکمیت اسلامی باید به ضرورت و کیفیت تغییر مقیاس توسعه، بیش از پیش واقف شود و بداند که اشکال اصلی در روند توسعه معطوف به ناکارآمدی ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است. قطعاً ناتوانی در تغییر این مقیاس‌ها بمعنای انحلال در امپراطوری کفر است؛ آنها خواهند توانست از این طریق ولایت خود بر جامعه اسلامی را گسترش دهند و این بمعنای عدم صیانت اسلام و مسلمین در تمام شئون است. اما اگر چنین تغییری در مقیاس‌ها صورت گیرد، آنگاه این جامعه اسلامی است که به تعریف از انسان، ابزار کارآمد مبادرت می‌کند و می‌تواند بستر پرورشی لازم را برای تربیت نیروی انسانی وقف در جامعه فراهم نماید و همان‌گونه که شاخصه‌های دشواری را برای تعیین مرجعیت فقهی جامعه تعریف می‌کند به ارائه ملاک‌های گزینشی خاص متناسب با میزان مسئولیت اجتماعی افراد اقدام نماید. در این حال آنچه حرف اول را خصوصاً نسبت به تصدی مناصب بالاتر خواهد زد در تقوا و قدرت ذهنی بیشتر خلاصه می‌شود؛ البته برخی امور اصولاً نیازمند این مقدار وسعت نظر نیستند، لذا افراد که در این سطح فعالیت می‌کنند، همانقدر که با نیت رساندن خیر به مسلمین کار کنند، کافی است. این همان بخش اوقاف و نیمه متمرکز جامعه است که از سطح رویارویی کلمه توحید با کلمه کفر یک پله پائین‌تر محسوب می‌شود.

پس در سطح اول: صیانت از اصل اسلام و در سطح دوم: خدمت به مسلمین در دستور کار قرار می‌گیرد و اموری مانند بانک‌ها، قرض الحسنه‌ها در مانگاه‌های مجانی و... در این راستا تعریف می‌شوند و بالاخره سطح خرد که مربوط به بخش خصوصی است و انگیزه‌های دیگری همچون کار و فعالیت اقتصادی بخاطر درآمد و نفع شخصی نیز می‌تواند به صورت غیر متمرکز در آن وجود داشته باشد. این طبقات سه گانه براساس منطق پیشنهادی و در کلی‌ترین دسته‌بندی‌ها ترسیم می‌شود و همواره اخلاق، محور اصلی و متغیر اول و تکامل جامعه و صیانت از اسلام است که در آن دین حرف اول را می‌زند. تاکید بر این نکته ضروری است که اگر یک انسان متعبد نیز در رأس هر بخشی از جامعه قرار گیرد اما ابزار و منطق کاربردی آن روشی غیر متعبد باشد (که عملاً دین را به حاشیه می‌برد) اخلاق را در پائین جدول توسعه معنا می‌کند و برای اختیار انسانی بعنوان عنصر حاکم بر تمامی ابعاد بشری ارزش اول قائل نیست، قطعاً چنین فردی نمی‌تواند، مدیریت شایسته‌ای بر این بخش اعمال کند و نتیجه آن این می‌شود که امروز در جامعه شاهد آن هستیم! اصولاً انسان خوب تنها با ابزار خوب و کارآمد می‌تواند به ایفای نقش مثبت بپردازد از این رو حجیت در نظام

کارشناسی صرفاً به کارآمدی مثبت روش در نظام اسلامی بازگشت می‌کند؛ همچنانکه حجیت استنباط احکام نیز به علم اصول بازگشت می‌نماید؛ قطعاً منطقی که توانسته است در رتبه قبل از دسته‌بندی احکام به خرد، کلان و توسعه، هماهنگی خود را با دین تمام کند، می‌تواند یک منطقی مورد اعتماد باشد.

البته مقام استنباط احکام با مقام عمل به احکام دارای یک تفاوت اساسی نیز هست. چرا که در مقام استنباط نمی‌توان آثار احکام را ملاحظه کرد و سپس به صدور فتوی پرداخت؛ این همان شیوه غلط اهل قیاس است که از نظر اسلام مردود و غیر معتمد می‌باشد؛ اما در مقام عمل هیچ‌گیزی از ملاحظه آثار نیست؛ مثل این مقام مانند کسی است که در مقام انتخاب میان خرید خانه یا اجاره آن اولی را برمی‌گزیند و دلیل آن را مقرون به صرفه بودن خرید نسبت به اجاره در بلند مدت می‌داند. طبیعی است که چنین کسی تنها به آثار عمل توجه دارد و استناد می‌کند. همچنین است صحت یک معامله که بایست در چهارچوب تعریف شده مکتب باشد، اما در زمان انتخاب میان دو یا چند گزینه آنچه ملاک است آثار عینی آن ... همچون داشتن صرفه اقتصادی و ... می‌باشد.

بنابراین در وضع استنباط صرفاً به آنچه ملاک کلمات وحی بر آن دلالت دارند، توجه نمود و بدون ملاحظه آثار و لوازم عینی حکم در سطح جامعه، حکم اولی اسلام را استنباط و صادر کرد. این شیوه در نهایت تعبد نسبت به وحی و عدم امتزاج نظرات و آراء شخصی در امر خطیر استنباط دلالت دارد. ولی در موضع عمل، هر کسی ناچار از توجه به آثار طبیعت عقود است و در این جهت هم باز حق ترکیب عقود متفاوت را با هدف تعریف کردن عقدی جدید که با روح عقود قبلی در تناقض است ندارد، قطعاً اگر نتیجه این ترکیب، ایجاد اثری جدید اما ناهمگن با جهت حاکم بر عقود پیشین باشد، نمی‌تواند حجیت این وحدت ترکیبی را ثابت کرد. لذا تنها در این فرض که آثار خاص چنین احکامی و نه اثری دیگر ثابت فرض شود، امیدوار بود که نقطه اطمینان مناسبی برای شالوده‌گذاری ساختارهای اجتماعی ایجاد شده است.

۶- تابعیت نظام توسعه اجتماعی از نظام تکامل تاریخی

جامعه اسلامی هیچ‌چاره‌ای جز تمسک به یک منطقی شامل الهی ندارد، منطقی که نه جهان ماده بلکه خالق آن را اصل قرار می‌دهد تا بتواند تکنولوژی اسلامی تولید کند و الا یا

به ورطه‌ی نظام سوسیالیستی می‌افتد و یا به مهلکه‌ی نظام سرمایه‌داری گرفتار می‌آید. این فراز در واقع اشاره به سر حلقه‌های تکامل تاریخ بشر دارد که به ما گوشزد می‌کند، بایست توسعه اجتماعی را هماهنگ با جهت کلی حاکم بر تکامل تاریخی قرار داد. از این رو است که از ضرورت حاکمیت اخلاق بر صنعت، تکنولوژی و کلیه بخش‌های و شئون جامعه سخن گفت چرا که تمامی این بخش‌ها بایست در خدمت تکامل اخلاق الهی جامعه باشد و البته در این میان نقش محوری از آن حاکمیت است اما اگر همین حاکمیت اسلامی صرفاً بعنوان بخش خدمات نظام سرمایه‌داری در مقیاس رشد ناخالص ملی جهانی عمل کند مشخص می‌شود که الگوی مورد نظر ما، اخلاق را تابع انگیزش مادی قرار داده است. متأسفانه این واقعیت تلخ امروز در سطح جهان اسلام وجود دارد و این کشورها قبل از آنکه یکی از محورهای بخش تولید در سطح جهانی باشند، یکی از عناصر دست اول بلکه دست دوم بخش خدمات در جهت توسعه مادی نظام غالب محسوب می‌شوند. طبیعی است که سود سرمایه و اختلاف طبقاتی شاخصه‌های مهم این بخش محسوب می‌شوند در این دیدگاه چون موتور محرک انسان، سود سرمایه است؛ لذا هر کسی که سرمایه بیشتری دارد از حق بهره‌مندی بیشتری نیز برخوردار است و این چیزی جز حاکمیت اخلاق مادی بر پیکره جامعه نیست.

۷- تفاوت ساختار وقف با ساختار شرکت

حال که چنین شد طبعاً بخش متمرکز صنعت که بالاترین و قدرتمندترین بخش در میان سه نوع صنعت محسوب می‌شود عملاً در خدمت توسعه اخلاق مادی و با هدف رفع نیازمندی‌های تکاملی غیر الهی قرار می‌گیرد و البته پس از آن، بخش نیمه متمرکز وقف وجود دارد که هیچ‌کس حتی حاکم شرع یا شخص واقف حق خارج کردن شی موقوفه را از عنوان وقف ندارد، البته تحت شرائطی خاص می‌توان آن را به احسن تبدیل کرد، ولی خروج موضوعی از عنوان وقف و نیز تملک آن حتی توسط حاکم شرع به هیچ وجه جایز نیست. این عدم قابلیت انحلال که خصلت اصلی موقوفات است؛ قطعاً قابل قیاس با هویت یک شرکت در ساختار موجود نیست، که از قابلیت انحلال برخوردار می‌باشد. اما رسیدن به مرحله مطلوب از وقف به نوبه‌ی خود منوط به ایجاد ساختارهای مناسب با هدف غائی آن است که، پرورش انسان وقف و موقوفات گسترده در تمامی زمینه‌ها و شئون را در رأس

کارها قرار می‌دهد؛ تنها در این حال می‌توان به ایجاد بستر لازم برای تولید سخت افزار و نرم افزار مناسب امیدوار بود. در مطالب آینده به تفصیل از تفاوت بین این دو ساختار سخن خواهیم گفت. این حرکت طولانی اما عمیق واقعی است که در جوامع بظاهر پیشرفته نیز بخوبی مشهود است گرچه بخاطر بطلان هدف حاکم بر ساختارهای مادی رفته رفته نقائص بنیادین آنها آشکار و آشکارتر می‌شود. مهمترین دلیل بر این ادعا وجود دغدغه‌های روبه رشد این جوامع است که انسان آزمند رفاه و ذات را نتوانسته است به درک آرامش موعود نائل کند. مسلماً محرومیت فرهنگی مغرب زمین امروزه دردناکتر از محرومیت اقتصادی آفریقا است!

۸ - تکامل‌گرایی، جامعه‌گرایی و فردگرایی بعنوان سه محور قابل تعریف در

احکام الهی

البته بیان این واقعیت نیز در مورد کیفیت احکام رساله ضروری است که اصولاً بخشی از این احکام ناظر بر قرارهای ثابت اجتماعی است. به این معنا که در برهه‌ای از زمان چنین قرارهایی ثابت هستند. اما دسته‌ای دیگر از عقود اصولاً استقرار ذاتی و زمانی ندارند در مورد اول می‌توان از خرید و فروش قطعی و در مورد دوم می‌توان از عقد وکالت که قراروی جایز و غیر زماندار است، نام برد که موکل در هر زمان می‌تواند وکیل خود را عزل نماید؛ البته در هر دو صورت این نوع قرارها تا زمانی از نظر اسلام محترم است که بفع عموم باشد و نه قشری خاص! چرا که رساله‌ها براساس مبانی دینی تکامل‌گرایی را در مرحله اول جامعه‌گرایی را در مرحله دوم و فردگرایی را در مرحله سوم معنا می‌کند. نگرش فوق دقیقاً برخلاف اعتقاد اهل تحجر است که از زمان و مکان و شرائط اجتماعی کاملاً بدورند آنها درک صحیحی از مالکیت روز و سیستم‌های موجود ندارند و در فضای صد سال قبل سیر کرده و همان استدلال‌ات کهنه را ارائه می‌دهند. حدیث شریف «لا یحل مال امرء الا بطیب نفسه» یعنی مال فرد تنها با رضایت وی قابل تصرف است. و دهها حدیث مشابه که ارکان قواعد فقهی را تشکیل می‌دهند، دارای استحکام و اتقان لازم در مقام استدلال هستند؛ اما در هر زمان و با توجه به تغییر شرائط جواب این پرسش‌ها متفاوت خواهد بود که اصولاً منظور از نفس مال چیست؟ انتقال آن چگونه است طیب نفس چیست و محدوده آن کدام است؟ و... مثلاً ۱۰۰ سال قبل پدیده‌ای اقتصادی بنام چک یا پروانه ساخت یا موافق اصولی یا گشایش اعتبار و...

وجود نداشت حال با این پدیده‌ها به دو صورت می‌توان برخورد کرد: یا آنها را از دایره‌ی احکام دینی خارج کنیم و فقهاء را از ورود در این عرصه‌ها منع نمائیم و یا بجای پاک کردن صورت مسئله بر اساس منابع غنی و روشنای متقن اجتهادی حکم هر یک را با تأمل فقهی استخراج کنیم.

قدر متیقن آن است که نبایست رساله را سبب توجیه ساختارهای موجود اجتماعی و مسائل مستحدثه کرد چرا که با این شیوه غلط حداقل مردم نسبت به کلام وحی دچار بی‌اعتمادی و سردرگمی می‌شوند؛ آنها احساس می‌کنند که اگر از قیل شرایط ناعادلانه موجود اموال بسیاری در زمانی اندک به یک نفر منتقل شود، وی مجاز است در ابتدای سال خمسی خود با پرداخت یک پنجم از این درآمد هنگفت جامه حلیت بر این پیکره ناموزون بپوشاند و بر عالم و آدم فخر کند که من به تکلیف شرعی عمل کردم! مسلماً برای رفع این نقیصه‌ی بزرگ چاره‌ای جز اصلاح ساختارهای موجود اجتماعی نیست. اگر روابط کنونی تغییر کند محال است که در مدتی کوتاه بلکه در بلند مدت بتوان با تلاش فردی صرف به ثروتی باد آورده رسید. اما اگر ابزارهای انتقال ثروت در اختیار عموم نباشد و اقلاری خاص دسترسی به آن داشته باشند، حتماً رسیدن به ثروت‌های افسانه‌ای نه امتناع عقلی دارد و نه امتناع عینی! لذا جای دارد که سئوالات مشابهی را به پرسش‌های فوق بیافزائیم که اصولاً ابزارهای انتقال ثروت، اطلاعات، و قدرت در ساختارهای اجتماعی چیست؟ عدالت اجتماعی چگونه قابل دسترسی است؟ چهارچوب عدالت سیاسی فرهنگی و اقتصادی چیست؟

از مطالب اخیر به این نکته دست می‌یابیم که باید احکام رساله را دسته‌بندی نمود این دسته‌بندی براساس سرفصل‌های «عقود ثابت» و «غیر ثابت» برای استفاده در مدل ارزیابی صنعت کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد با توجه به تقسیم‌بندی صنایع به سه دسته دولتی، تعاونی و خصوصی یا متمرکز، نیمه متمرکز و غیر متمرکز، ضرورت دارد که سرفصل‌های مزبور نسبت به آنها اعمال شود؛ لذا مثلاً در تعریف کلمه حکومت اسلامی صحیح است که آن را در برابر تکامل صیانت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه مسئول بدانیم^۱

در واقع دولت اسلامی که شامل تمامی قوای سه گانه می‌باشد بایست از چنان قدرتی برخوردار باشد که بتواند در مقیاس جهانی به تغییر مقیاس عدالت بپردازد؛ طبعاً عدالت

۱. در فرازهای آینده به تبیین این مطالب خواهیم پرداخت.

سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نیز که به تبع صیانت جهانی و تغییر موازنه قوا ایجاد می‌شود، می‌تواند جامعه اسلامی و ساختارهای ثابت آن را در مقابل حوادث بزرگ بیمه کند در آخر می‌توان انتظار داشت، رشد فردی بدنبال تکامل صیانت دولت اسلامی در سطح توسعه و گسترش عدالت اجتماعی در سطح کلان برای آحاد جامعه اسلامی محقق شود. چون اصولاً حضور عمومی مردم در تمامی سطوح نیازهای فردی، اجتماعی و تکاملی جامعه قابل فرض و تحقق است.

۹- تنافی جهت‌گیری احکام رساله با مبانی سرمایه‌داری

در اینجا جای دارد به بررسی یک اشکال پیرامون احکام اقتصادی رساله پردازیم، منتقدین ادعا می‌کنند که این نوع احکام در راستای سیستم اقتصادی سرمایه‌داری عمل می‌کند. با تأمل در شاکله‌ی احکام بلکه کلیه احکام رساله از طریق دسته‌بندی‌های فوق الذکر و طبقه‌بندی‌های مشابه که باعث استنتاج روح حاکم بر آنها می‌شود در می‌یابیم که ساحت فقه موجود با تمام کاستی‌های آن قطعاً از این اتهام مبرا است؛ برعکس اگر احکام رساله‌های موجود بدون تأویل و ترکیب‌سازی ناصحیح در عرصه عینیت جامعه پیاده شود، اصولاً زمینه‌ای برای شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری ایجاد نمی‌شود. قبلاً به یکی از بارزترین این احکام که در خصوص عقد شرکت بود، اشاره شد که چون این عقد همواره جایز است لذا چنین قراری هیچگاه ثابت و مستقر نخواهد بود و عملاً تضمینی برای تجمع سرمایه و صیانت از آن باقی نمی‌ماند چون هر زمانی که هریک از شرکاء و لو با کمترین سهم رای خود را نسبت به وکالت هیئت مدیره باز پس گیرند، مدیران شرکت مجاز به تصرف در اموال وی نخواهند بود و این سهم را هم بایست از عین مال به او برگردانند چنین حکمی در بطن خود تضمینی برای بقای شرکت که یکی از بارزترین مظاهر سرمایه‌داری است باقی نمی‌گذارد. اما این کلام بمعنای عدم ملاحظه اضطرار کنونی استفاده از احکام ثانویه و نهایتاً بطلان عقود شراکت موجود نیست؛ بلکه تنها بر این نکته تأکید دارد که احکام رساله حتماً نظام سرمایه‌داری را تأیید نمی‌کند؛ ولی از دیگر سو ابتلاء نظام اجتماعی به سیستم سرمایه‌داری هم واقعیتی است که نمی‌توان آن را انکار کرد که همین حقیقت ما را به عمل نکردن به احکام الهی در جامعه خود هدایت می‌کند.

اگر ساختارهای اجتماعی بر مبنای مقتضای طبیعی احکام رساله شکل می‌گرفت نه تنها نظام سرمایه‌داری در جامعه اسلامی رنگ می‌باخت و منفعت فردی بر منفعت فردی ترجیح داده نمی‌شد، بلکه امتیاز خواهی فرد از فرد نیز جایی برای ظهور و رشد پیدا نمی‌کرد؛ حاکمیت احکام بر ساختارها چنین نتیجه شفاف‌تری را ارائه می‌دهد که در صدر اسلام نمونه‌های فراوانی از آن را پیدا کرد. در هر صورت می‌توان اسلام را در تکامل‌گرایی از یکسو و جامعه‌گرایی آن از سوی دیگر خلاصه نمود؛ چرا که همواره مصالح جمع را بر مصالح فرد و در جهت تکامل انسانی مد نظر قرار می‌دهد و بخاطر همین دلیل است که وقف را بعنوان یک حکم اجتماعی و با شرایطی سخت نسبت به تبدیل و تصرف در آن وضع کرده است. همین سختی شرایط باعث استمرار این نوع قرارها تا صدها سال پس از انعقاد آنها شده است که هیچ‌گاه امکان تزلزل در این عقود وجود ندارد.

با این وصف چگونه می‌توان باور کرد احکامی که در کمترین تسلط فرد بر فرد تا این اندازه حساس و دارای موضع است، تائیدگر سیستم ظالمانه نظام سرمایه‌داری باشد؟!

اصولاً هر نوع قراردادی که میان افراد و با هدف کسب منافع شخصی صورت می‌گیرد با لطائف و شرایطی خاص به سوی توقیت و تحدید سوق داده می‌شود تا استمرار آن عملاً با مشکل روبرو باشد. و البته دوام انتفاع شخصی نیز کماکان منوط به استمرار اختیار و اراده طرفین قرار است که اگر یکی از آنها به فسخ قرار رأی دهد، عملاً هرگونه الزام و استقراری زیر سوال خواهد رفت از دیگر سو اراده هر یک از طرفین قرار نیز بر اراده دیگری ارجحیت ندارد.

نکته قابل توجه این است که برای تشخیص این موارد هم هیچ نیازی به تخصص ویژه نیست چه اینکه احکام رساله آنچنان در این عرصه صراحت دارد که با یک درک عرفی ساده نیز واقعیت حاکم بر آنها قابل فهم است.

اما در هر حال جریان احکام در جامعه مستلزم تغییر در کلیه ساختارهای اقتصادی جامعه، هماهنگ‌سازی با مقتضای طبیعی احکام و بالاخره نفی هرگونه شخصیت حقوقی در بخش غیر متمرکز و محور قرار دادن بخشی متمرکز همراه با تلاش در جهت تعمیم بخش نیمه متمرکز نسبت به بخش خصوصی است؛ در این حال بسیاری از ساختارها از جمله نظام پولی کشور که بر مبنای قطع رابطه میان مالکیت و مدیریت شکل یافته است، کارایی خود را در نظامی جدید تعریف می‌کند و متناسب با نظام ارزشی حاکم بر احکام رساله به ارائه‌ی خدمت

موثر به جامعه اسلامی می‌پردازد. البته آن بخش از نظام کارشناسی کشور که نخواهد یا نتواند به درک حداقل از جوهر فقه نبوی (ص) نائل شود و به آن گردن نهد حتماً در کارایی چنین ساختاری تردید خواهد کرد و تکامل گرایی و نیز جامعه‌گرایی احکام رساله را باور نمی‌کند؛ این گروه نخواهند پذیرفت که این گرایش هدفمند در فقه موجود، اقتصاد و صنعت ملی را در جهت توسعه قرب و تکامل فرد در جامعه سوق می‌دهد. بگونه‌ای که همواره منفعت افراد منحل در منافع عمومی است. بر این اساس نمی‌توان باور کرد که روابط اقتصادی اسلام، انسان را تابع ابزار و سرمایه قرار می‌دهد.

۱۰ اصول عام مکتبی حاکم بر ساختارهای صنعت

- * مالکیت خصوصی (حق استیلاء بر منافع غیر) ممنوع است یعنی تفکیک بین عین و ذمه و تبدیل آن به سهام، باطل و خلاف مقتضای عقد است.
- * دولت به قید اسلامی حق مالکیت دارد یعنی باید اختیار دیگران را تابع اختیار خود نموده و مصونیت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را در مقابل کفار، ایجاد نماید.
- * تجویز مالکیت مبتنی بر شرکت سهامی در شرایط عسر و حرج
- * مالک، فردی حقیقی می‌باشد.
- * امکان تشکیل نظام سازمانی در آنچه که مربوط به نفع عموم است، لذا شرکت‌های سهامی، بازار، بورس، سهام، ارز بعلت نفع شخصی نه عمومی متفی می‌باشد.
- * تعلق مالکیت به عین شخصی نه ذمه حقوقی (به معنای امروزین سهام) لذا شرکت‌های سهامی که مالکیت به ذمه حقوقی تعلق می‌گردد و مانند یک دولت متمرکز اقتصادی عمل می‌کند برخلاف اسلام است.
- * وکالت عقد جایز است و در حین انجام معاملات امکان ابطال دارد و حق تک‌تک موکلین محفوظ می‌باشد.
- * مالکین نمی‌توانند با دادن وکالت اختیار مال خود را تا دو سال از خود سلب نمایند، چون وکالت عقدی جایز است.

۹. استمرار قرار منوط به اراده و اختیار طرفین قرارداد معامله است و هرگاه اراده یکی از طرفین فسخ گردید، هیچ الزامی به ادامه قرار داد نیست. همچنین اراده هیچ یک از طرفین بر دیگری ارجحیت ندارد.

۱-۱- مقایسه اجمالی میان برخی از قوانین اقتصادی کشور با اصول فقهی

در واقع قانون تجارت که اکنون در جامعه ما بکار گرفته می‌شود با روح حاکم بر فقه موجود ناسازگار است. در فقه، شرکت اولاً عقدی جایز است و ثانیاً به عین تعلق می‌گیرد. لذا اگر مثلاً چهار نفر در یک ساختمان با یکدیگر شراکت داشته باشند؛ بمحض آنکه یکی از آنها (که احیاناً کمترین بهره را نیز دارد) با تبدیل حصه خود به سهام مخالفت کند می‌تواند تاثیر مالکیت سه نفر دیگر را نیز متوقف کند. چرا که وی به صورت مشاع در این ساختمان شراکت دارد و تفکیک بین عین و ذمه و تبدیل آن به سهام نیز باطل است.

از این جاست که ادعای عدم تفکیک میان مدیریت و مالکیت در بخش خصوصی که بر پایه عقد شراکت، هر شریک هویت رسمی و حقوقی پیدا می‌کند، ادعائی صحیح و قابل دفاع محسوب می‌شود؛ لذا این عامل و دیگر عوامل مشابه باعث توقف شراکت، مالکیت خصوصی با هدف استیلاء بر منافع غیر و امثال آنها می‌شود. البته تنها دولت اسلامی است که بر مالکیت غیر، حق استیلاء دارد مشروط بر آنکه چنین دولتی نه بر اساس آزمندی بلکه بر پایه پرهیزگاری تاسیس شده باشد. طبعاً دغدغه اصلی این دولت توسعه خدا پرستی خواهد بود و قبل از آنکه بعنوان یک دولت اقتصادی شناخته شود، بعنوان یک دولت اسلامی و با نوعی خاص از مشارکت مردمی که با مشارکت موجود نیز متفاوت است، شناخته می‌گردد؛ مثلاً در مشارکت کنونی، در ابتدای کار، مالکیت از عین به ذمه حقوقی (نه حقیقی) تبدیل می‌شود و تولی آن را نیز سازمان برعهده می‌گیرد. قطعاً چنین مالکیتی با مالکیت اسلامی که در فضائی دیگر به بسترسازی مشارکت عمومی می‌پردازد تفاوت دارد.

البته در شرایطی که دولت اسلامی هنوز به طراحی یک مدل جامع با جهت‌گیری کامل الهی موفق نشده باشد می‌توان به جواز چنین مالکیت و مشارکتی رای داد. اما باید متوجه بود که در اینجا یک اضطرار علمی و نه عینی وجود دارد و تا زمانی که حکومت اسلامی نتواند به طراحی سیستم اقتصادی اسلامی دست یازد، می‌توان به احکام فردی ثانویه و تطبیق موضوعات عینی به عناوین کلی تمسک کرد. اما از دیگر سو نباید وجود چنین مجوزی باعث

شود احکام الهی را ابزار منویات شخصی و سلائق گروهی قرار دهیم و از وظیفه اصلی خود که تاسیس یک الگوی مطلوب کامل است، غفلت نمائیم. حتماً می‌توان پذیرفت برای یک فرد که از قدرت لازم برای تغییر اساسی در محیط برخوردار نیست، احکام وسیله گذران امور باشد. زیرا معنا ندارد که یک فرد بلکه یک گروه غیر منسجم بتواند سیستمی همچون نظام پولی کشور را به تنهایی سامان دهد. البته ممکن است در جمع معدود خود، از قراردادهای جزئی، مبادلاتی که احياناً سختی با قوانین عمومی کشور ندارد، تبعیت کنند؛ اما قطعاً اختیارات ایشان در حد تغییر سیستم پولی یا مالی کشور نیست. طبیعی است که برای چنین تغییری در سطح کلان و توسعه بایست فقه حکومتی و قبل از آن اصول استنباط احکام حکومتی طراحی و تاسیس شود. اما تا آن زمان تمسک به همین مفروضات مکتب و فقه موجود حکم شرع و عقل خواهد بود.

در هر حال فقه موجود در آنجا که از معاملات دو یا چند نفر سخن می‌گوید:

اول: بر وجود سود معقول و شرعیت آن صحه می‌گذارد.

دوم: مالکیت را روی عین مال و نه ذمه حقوقی شراکت می‌آورد.

سوم: این فقه طرفدار مالکیت حقیقی و نه حقوقی است چرا که به شرکت‌ها اجازه می‌دهد، هنگام خروج یک سهامدار از شرکت جلسه‌ای را برای تصفیه حساب این شخص آن هم از عین مال موجود شرکت تشکیل دهند؛ طبعاً در این صورت براساس فقه موجود اصل شراکت بهم می‌خورد و عنوان حقوقی آن شرکت متزلزل می‌شود. حال آنکه تجارت کنونی با روح فقه موجود در تعارض است.

همچنین بر اساس همین قانون در خصوص نحوه جمع بین مالکیت و مدیریت، اجازه داده می‌شود که سهامداران، شخص مدیر عامل را در انجام کلیه معاملات وکیل خود قرار دهند؛ حال آنکه بنابر فقه این شرط تنها در صورتی صحیح است که صد در صد شریک به او رأی دهند، لذا رای اکثریت و امثال آن کافی از شرعیت چنین شرطی نیست و عملاً وکالت مدیر نیز متزلزل می‌گردد چرا که اگر حین انجام معامله یکی از شریک به آن رضایت ندهد، کل معامله باید باطل شود. طبعاً با این شرط فقهی هر چه تعداد شریک بیشتر، عملاً ادامه حیات شرکت را که برای جلب سرمایه و اعتبار بیشتر تاسیس شده بود با تردید جدی مواجه می‌سازد امروزه در نظام‌های سرمایه‌داری تامین اعتبار از دو راه امکانپذیر است: الف - بانک‌ها

ب - شرکت‌ها و بورس و سهام و ... اما با توضیح اجمالی احکام فقه، هر دو شیوه با موانع جدی روبرو می‌باشند، چه اینکه سرمایه بانک‌ها نیز از اموال عمومی است لذا آنها حق ندارند که این سرمایه‌ها را در انتفاع بخش خاصی صرف کنند. طبعاً این اموال و منافع بایست در اختیار اوقاف و بخش مربوطه به منافع مسلمین و محرومان اجتماعی قرار گیرد چرا که شرط اصلی تشکیلات وقف همان انتفاع عمومی و پرهیز از انتفاع شخصی است.

۱۲- امکان دسته‌بندی احکام اقتصادی رساله در سه سطح توسعه، کلان و خرد همانگونه که در مباحث فصل دوم از نظر گذشت سرفصل‌های اصلی جدول اقتصاد اسلامی (عناوین مکتب، علم و اجراء) دامنه روش تحقیق را معین می‌نمود و از این رو قابلیت تطبیق بر سطوح خرد، کلان و توسعه روش تحقیق و ملاً صنعت را در بر می‌گرفت؛ حال می‌توان احکام اقتصادی رساله را بر همین سه حوزه مکتب، علم و اجرا تطبیق نمود. براساس این روش، احکام اقتصادی رساله در بخش خرد قرار می‌گیرد زیرا که موضوعات رساله، التزامات کلی تکلیفی فردی بوده و ناظر بر احکام موضوعات خاص (تبدیل به کم) و نیاز عینی نمی‌باشد. به تعبیر دیگر متأسفانه فقه اقتصادی موجود صرفاً در «احکام متعاملین» خلاصه می‌شود که این نازلترین سطح چنین فقهی است و حتی شامل احکام مربوط به سازمان که ناظر بر سطح کلان است، نیز نمی‌شود چه رسد به احکام مربوط به دولت که ناظر بر بخش توسعه است! البته در فقه ردپای احکام در باب منابع طبیعی و انفال و یا درآمد مازاد (در باب اخماس) و امثال آن را نیز می‌توان مشاهده کرد اما این نوع احکام آنقدر کلی است که نمی‌تواند، پاسخگوی موضوعات مبتلابه موجود در سطح جامعه باشد. بنابراین قرارگیری اصول اقتصادی مکتب در سطح خرد (بر اساس سرفصل‌های رساله) این چنین می‌شود:

- * احکام متعاملین و طرف معامله (یا مال شخصی با قید خصوصی)
- * احکام منابع طبیعی (یا اموال عمومی با قید شخصیت حقوقی مانند: انفال)
- * احکام مازاد درآمد (یا پس انداز مانند: خمس)
- * قرارگیری دامنه‌ی اعتبار مالکیت خصوصی در بخش خرد اصول اقتصادی مکتب (عدم پذیرش سازمان و ارگانیزه شدن قدرت مالی براساس سود) این مطلب گواه بر دو نکته مهم

است الف: ناظر بودن مالکیت بر الگوی صنعت و تولید ب: جلب اعتبارات متمرکز از جامعه مربوط به بخش خصوصی نیست.

* تفکیک مالکیت و مدیریت تنها در بخش اوقاف و دولتی امکان پذیر است.

* عدم تفکیک مالکیت و مدیریت و تعریف نشدن سازمان بر اساس سود

* مالکیت خصوصی نباید امکان جذب اعتبارات متمرکز جامعه را داشته باشد و لذا همیشه در شکل خرد فعالیت کرده و در صنعت از حد ابزارهای کوچک (کارگاه‌ها) تجاوز نمی‌کند.

* در این بخش امکان دریافت اعتبارات بانکی ممتنع بوده و تجمع سرمایه و انباشت سود غیر ممکن می‌گردد.

۱۳- نقش دولت در سازماندهی اختیارات اجتماعی از منزلت احکام رساله

مالکیت غیر متمرکز (خصوصی) بر اساس کلیت احکام رساله همواره در شکل خرد باقی می‌ماند؛ به این معنا که این بخش هرگز قدرت سازماندهی و اجتماعی کردن توان تشکیلاتی خود را پیدا نمی‌کند چه اینکه اساس پیدایش سازمان و یرگانیزه کردن قدرت مالی یک مجموعه بر اساس سود طلبی، مساوی با پیدایش دولت غیر اسلامی است گرچه هدف اولیه کماکان بر محور اقامه مالکیت اسلامی بچرخد.

اساساً از دیدگاه اسلام جامعه بشری حق ندارد بر محور دنیا طلبی به تأسیس دولت اقدام کند، زیرا وجود یک دولت در یک جامعه بمعنای تسلط بر اختیارات دیگران است و از این منظر سلب اختیار غیر ممنوع است، مگر آنکه در جهت مصالح آخروی افراد باشد. در این جامعه تسلط بر دیگر افراد صرفاً در جهت منافع عمومی (که در آن شخص نیز جزئی از آن بحساب می‌آید) و جهه‌ی شرعی و قانونی پیدا می‌کند. قطعاً در اسلام مالکیت اشخاص به رسمیت شناخته شده است منوط به آنکه وسیله اضرار به غیر نباشد حتی مایملک شخص توسط صاحب آن قابل اتلاف نیست!

لذا تمامی آحاد جامعه نسبت به مال و جان خود مسئول هستند؛ چه رسد به اینکه بر اختیار دیگران نیز تسلط پیدا کنند. اختیار اشرف قوای انسان است همان گونه که بر خود حق تصمیم‌گیری را می‌پسندیم برای دیگران نیز باید این حق را محترم بدانیم. پس در روابط

اجتماعی سلب اختیار از غیر صحیح نیست. حال در سازماندهی یک قدرت سیاسی یا فرهنگی و یا اقتصادی نمی‌توان به ایجاد یک نظام مبادرت کرد؛ مگر آنکه حق هماهنگی برای طرف مقابل نیز ملاحظه شود و این حق مساوی با پذیرش تاسیس دولت است. طبعاً شخص یا اشخاص محدودی که شایستگی چنین ولایتی را بر دیگران داشته باشند می‌توانند از این حق در جهت استیفای حقوق شهروندان و رستگاری آنها استفاده کنند. در غیر این صورت ایجاد یک تشکل یا سازمان با هر نام و هدفی که باشد، بمعنای اقامه فساد اجتماعی خواهد بود.

اصولاً اقامه، امری اجتماعی است که باید تامین منافع عموم، محور آن باشد، چنین هدفی هیچگاه با اقامه حرص اجتماعی محقق نمی‌شود چون محصول چنین دستگاهی در نهایت انسان‌های حریصی خواهد بود که بر علیه منافع دیگران و منفعت خود اقدام خواهند کرد و البته این چیزی جز نقض غرض اولیه نخواهد بود.

۱۴- نقش شرکت‌های امروزی و محدوده آنها از منظر احکام مکتب

در بخش اول بر ضرورت بررسی هویت عینی مالکیت خصوصی تاکید نمودیم در آن مبحث گفته شد که برای شناخت مالکیت خصوصی باید به ساختارهای نظام سرمایه‌داری توجه نمود؛ این ساختارها در اولین شکل خود ابتدا در ساختار سلولی سرمایه یا شرکت سهامی و سپس در شکلی ارگانیزه مانند بانک ظهور می‌یابند؛ حال در این قسمت به بررسی این دو ساختار پرداخته و سپس محدوده آنها را از منظر مکتب معین می‌نمائیم:

۱۴/۱- ساختار سلولی سرمایه یا شرکت سهامی

در این قسمت به بررسی ساختار سلولی سرمایه که آغاز حیات یافتن آن و در واقع شروع برخورداری سرمایه از حقوق اجتماعی مساوی با انسان و بلکه برتری سرمایه از انسان در برخورداری از امکانات اجتماعی است، می‌پردازیم؛ بدین منظور ابتدا پیدایش هویت شخصیتی و رای شخصیت حقیقی انسان برای سرمایه را ذکر می‌کنیم و در ادامه ثبات و دوام این مولود سرمایه‌داری را بیان کرده و در پایان به چگونگی تحرک یافتن آن می‌پردازیم.

در بحث تحرک یافتن شخصیت حقوقی به سه عامل: جدایی سرمایه از مالکین، جلوگیری از تبدیل شدن سرمایه به موجودی تابع انسان و در نهایت استیلاء سرمایه بر انسان توجه خواهیم نمود.

علت اینکه به شرکت سهامی ساختار سلولی سرمایه اطلاق می‌شود این است که از یک طرف شرکت، دارای ساختار خاصی است که قدرت تغذیه یا تامین جذب سرمایه و یا چرخش سرمایه را در جریان اقتصادی دارد. که این جریان، پس از تامین و تحرک آن باید به رشد و نمو شرکت منتهی شود که در این صورت سرمایه اولین مرحله حیات خود را پیدا نموده است. و از طرف دیگر پس از اینکه در انواع و اقسام رشته‌ها با حفظ تنوع به فعالیت پرداخت برای فعالیت آنان نیاز است تا یک شبکه چرخش مالی بوجود آید که همه این سلول‌ها را به هم متصل نموده و یک ارگانیزم کامل سرمایه بوجود آید.

ساختار یافتن و حتی ارگانیزه شدن، ضرورت فعالیت اجتماعی است، اما نه بر محور توسعه حرص و حاکمیت سرمایه و رشد دائم افزائی آن، بلکه رشد سرمایه تابعی از رشد فرهنگی و سیاسی جامعه است.

۱۴/۲- پیدایش هویت شخصیت حقوقی در بخش خصوصی

طبق تعریف «شخص حقوقی به دسته ای از افراد انسان گفته می‌شود که قانون‌گذار بر آن، شخصیت حقوقی قائل شده باشد؛ یعنی آن را یک وجود حقوقی مستقل شناخته باشد و به عبارت دیگر برای آن حقوق و تکالیفی مانند حقوق و تکالیف انسان قائل شده باشد. شخص حقوقی دارای اراده و فعالیتی خاص است که از اراده و فعالیت افراد تشکیل دهنده آن، متمایز می‌باشد و دارای اسم جداگانه، دارائی جداگانه و اقامتگاه مستقل می‌باشد و می‌تواند اقامه دعوی کند و یا طرف دعوی قرار گیرد»^۱

این شخص حقوقی هم می‌تواند در بخش دولتی بوجود آید، مانند شهرداری‌ها و هم در بخش خصوصی که شامل شرکت‌ها می‌شود. چون اکثریت قریب به اتفاق شرکت‌ها برای کسب سود تشکیل می‌شوند، لذا معمولاً لفظ شرکت به این معنی انصراف می‌یابد این نکته در تعریف شرکت بدین گونه ذکر شده است: شرکت از لحاظ حقوقی، سازمانی دارای شخصیت حقوقی که برای اجرای عملیات معینی تشکیل می‌شود اگر چه بعضی از شرکت‌ها برای کارهای خیر یا تعاونی تشکیل می‌شوند اما اغلب شرکت‌ها برای تحصیل سود تاسیس می‌شوند و لفظ شرکت ناظر به این معنا است. دارا بودن شخصیت حقوقی بسیاری از امکانات

فرد انسانی را به شرکت می‌دهد، مثلاً شرکت می‌تواند مالک باشد یا مرتکب جرم شود که برای آن در قوانین مربوطه مجازات‌هایی مقرر است^۱ حال توجه کنیم که اگر این شخصیت حقوقی بر محور سرمایه بنا نهاده شود - آن گونه که در شرکت‌های سهامی پرداخته می‌شود - از این لحظه دیگر سرمایه شخصیتی جاندار می‌گردد و ساختار سلولی آن تکوین می‌یابد. به طوری که شاخصه تفاوت شرکت سهامی با شرکت تضامنی و نسبی را شخصیت یافتن و طرف توجه بودن، سرمایه ذکر می‌کنند به عنوان مثال گفته می‌شود که در شرکت تضامنی و نسبی چون شرکاء در مقابل طلبکاران مسئولیت دارند، شخصیت شرکاء طرف توجه است ولی در شرکت سهامی فقط سرمایه اهمیت دارد و شخصیت شرکاء مورد توجه نیست.

بنابراین هنگامی که قانون اجازه‌ی رسمیت یافتن شرکت سهامی را صادر می‌کند و یک شرکت سهامی به ثبت می‌رسد و اهرم‌های قانونی در جهت حمایت از آن قرار می‌گیرند، عملاً سرمایه در مقابل انسان شخصیت می‌یابد. و در نهایت بر او مسلط می‌شود.

در اسلام شخصیت حقوقی مطرح است. اما هر شخصیت حقوقی یک ساختار تصمیم‌گیری دارد که اگر این ساختار بر هویت سرمایه تکیه کرد و حق تصمیم به کسانی که سرمایه بیشتر دارند، سپرده شد در واقع نفوذ اراده سرمایه در کل ساختار رسمیت می‌یابد و این آغاز افتراق شرکت شرعی با شرکت سهامی است. به عبارت دیگر شخصیت حقوقی شرکت سهامی یعنی شخصیت اجتماعی سرمایه!

۱۴/۳- ثبات شخصیت حقوقی در بخش خصوصی

چون در شرکت سهامی، عقد شرکت - بر خلاف شرکت شرعی که عقد جایز است - به صورت «عقد لازم» منعقد می‌شود، لذا برای شخصیت حقوقی، ثبات ایجاد می‌کند به عبارت دیگر این گونه نیست که هر یک از شرکاء هر زمان که خواستند بتوانند دست از شراکت بردارند، بلکه تحت قوانین و محدودیت‌هایی می‌تواند شراکت را بر هم بزند. البته می‌توان با اضافه نمودن قیودی به عقد شرکت سهامی آن را شرعی جلوه داد اما اینکار ویژه عوام مردم است به عنوان متعاملین که تحت شرایط حاکم بر کشور زندگی می‌کنند - در صورتی که در محیط غیر اسلامی باشد برای جلوگیری از سلطه دیگران بر مسلمین حتماً باید این ترکیبات را صحیح دانست تا حفظ مصلحت مسلمین در مقابل کفار به عمل آید و گرنه آنان خدمتگزاران

تحقیر شده‌ای برای انتقال ثروت‌های هنگفت به دیگران تبدیل می‌شوند. اما این در منزلت پی ریزی ساختارهای اجتماعی و ایجاد محیط تکلیف برای عموم نمی‌توان به اینگونه ترکیبات دست زد و شروط خارج از مقتضای عقد را به گونه‌ای عام ساخت که داخل در ماهیت عقد گردد. یعنی در جایگاه کسانی که می‌خواهند روابط و ابزارهای اجتماعی را تولید کنند؛ نمی‌توان شرایطی را بوجود آورد که سلب اختیار از متعاقدين گردد و شرط خلاف مقتضای عقد - یعنی سلب اختیارات اجتماعی و آزادی‌هایی که متعاقدين دارند - را به صورتی تعمیم داد که داخل در ماهیت عقد شرعی گردد، بلکه باید ساختارها بگونه‌ای طراحی شوند که در جهت توسعه الهی جامعه باشد و یا به عبارت بهتر سرپرستی رشد انسان‌ها بر محور ایمان صورت پذیرد.

۱۴/۴- تحرک شخصیت حقوقی در بخش خصوصی

تحرک شرکت به این نکته بستگی دارد که بتواند هر چه بیشتر تغذیه نموده و بر رشد و نمو خود بیافزاید و به عبارت دیگر باید بتواند سرمایه‌ها را جلب نموده و در خود هضم نماید و موجب رشد و توسعه فعالیت شرکت گردد. این نکته ممکن نیست مگر اینکه:

* مالکیت از سرمایه تفکیک و سرمایه هویت مستقل یافته و متعلق به شخصیت حقوقی شرکت شود.

* این سرمایه تا حد ممکن متلاشی نشود.

* مالکیت از مدیریت تفکیک شود یعنی اختیار تصمیم‌گیری به دست دارندگان اکثریت سرمایه واگذار شود.

تشریح این سه بحث تحت عنوان استقلال و استقرار سرمایه مورد بررسی قرار می‌گیرد. اولین کاری که در شرکت سهامی - همان‌گونه که از نام آن پیدا است - رخ می‌دهد جداسازی مالکیت از سرمایه است یعنی برخلاف شرکت شرعی که در آن هر کس مالک عین مالی است که آورده است. در اینجا هر کس فقط مالک برگ‌های سهام دریافتی است و عین مال به مالکیت شخصیت حقوقی سرمایه در می‌آید. بنابراین مالکین به جای اینکه مالک اموال واقعی باشند، مالک اوراق سهام هستند؛ لذا اگر روزی تصمیم بر خروج از شرکت بگیرند، حق ندارند عین مال آورده را از شرکت خارج نمایند بلکه باید طبق ضوابطی سهام خود را بفروشند و بدین طریق سرمایه از مالک استقلال پیدا می‌کند در شرکت سهامی، سهام

تشکیل دهنده اجزاء شرکت است اما در شرع اجزاء شرکت انسان‌ها هستند که با هم شریکند لذا هر فرد بدون توجه به میزان سرمایه گذاری خود در تمام هویت شرکت به نحو اشاعه با دیگران شریک است و حق او به عین اموال تعلق می‌گیرد. چون برای انحلال شرکت و متلاشی شدن شخصیت حقوقی سرمایه، شرط تصمیم‌گیری سه چهارم سهامداران لازم است لذا سرمایه در هویت مستقل خود استقرار می‌یابد برخلاف شرکت شرعی که تصمیم حتی یک نفر از کوچک‌ترین سهام داران مبنی بر انحلال شرکت موجب می‌شود که شرکت حسابرسی شده و منحل اعلام شود، زیرا عنوان شخصیت حقوقی ملک کلیه شرکاء بوده و با تصمیم بر انحلال توسط یک نفر باید منحل شود.

بنابراین در شرع سرمایه امنیت درونی ندارد، بلکه امنیت سرمایه تابعی از رشد و کرامت سیاسی مالکین می‌باشد که هر گونه تحرک مستقل به نفع مالک حل می‌گردد. دقیقاً عکس این ویژگی‌ها جهت سلطه سرمایه در شرکت سهامی وجود دارد یعنی:

* به دلیل تفکیک سرمایه از مالکیت و سپردن آن به شخصیت حقوقی شرکت امکان تجمع سرمایه‌های بزرگ را فراهم می‌سازد.

* با توجه به استقراری که برای سرمایه ذکر شد هر چه شرکت بزرگتر شود و به سمت تبدیل شدن به یک کارتل یا تراست بزرگ پیش رود با در دست گرفتن انحصارات می‌تواند ریسک ضرر را از میان برداشته و از امکان تلاشی شخصیت حقوقی سرمایه جلوگیری کند. و در مقابل هر چه شرکت کوچکتر باشد، امکان انحلال آن در شرکت‌های بزرگتر و یا ریسک ضرر بالاتر می‌رود. در اینجا شایسته است چندین اصطلاح و عنوان را از دیدگاه موجود مطرح نماییم:

«تمرکز تولید» مستقیماً موجب پیدایش انحصار می‌شود برای موسسات بزرگ که سرمایه‌ی عظیم دارند، مشکل است که همدیگر را با مبارزه‌ی رقابت آمیز شکست دهند. در این حالت برای سرمایه‌داری ضروری و در عین حال میسر است که بین خود برای تقسیم بازار، منابع، مواد خام، تثبیت قیمت‌ها و ... توافق کنند.

«انحصار» عبارتست از اتحاد یا توافق سرمایه داران برای تسلط و ممیزی بر تولید و یا فروش قسمت اعظم برخی کالاها؛ انحصار غالباً برای هر دو کار یعنی تولید و فروش ایجاد می‌شود. شکل ظاهری این اتحاد یا توافق‌ها هر چه باشد، در هدف اصلی همه آن‌ها که کسب حداکثر سود است، تفاوتی ایجاد نمی‌کند. اتحادیه‌های انحصاری ابتدا در رشته‌های صنایع

سنگین که تولیدشان سریعتر متمرکز می‌شود، بوجود می‌آید این انحصارها، پس از آن که بر صنایع سنگین مسلط شدند، کنترل و سلطه‌ی خود را بر سایر رشته‌های صنعتی گسترش داد. اتحادیه‌های انحصاری انواع مختلف دارد:

انحصار در آغاز عبارتست از توافقی کوتاه مدت بین سرمایه‌داران برای نظارت و کنترل بر قیمت فروش. این توافقی‌های کوتاه مدت زمینه را برای توافقی‌های بلند مدت آماده می‌سازد.

«کارتل»: عبارتست از اتحاد سرمایه‌داران برای توافق بر سر تقسیم بازار، تثبیت قیمت‌ها و میزان تولید کالاها. موسسات عضو کارتل، کالا را مستقل از هم تولید می‌کنند و به فروش می‌رسانند. این نوع انحصار خاصه در آلمان پیش از جنگ متداول بود و اکنون نیز رواج داد.

«سندیکا»: مرحله‌ی بالاتر اتحاد انحصاری است موسسات عضو سندیکا کالا را مستقل از هم تولید می‌کنند ولی فاقد استقلال بازرگانی هستند. اعضای سندیکا محصول را راساً نمی‌فروشند و مواد خام را شخصاً نمی‌خرند، بلکه یک سازمان مشترک بازرگانی برای انجام این امور تاسیس می‌کنند. این نوع انحصار در روسیه پیش از انقلاب متداول بود.

«تراست»: نوعی از انحصار است که بر تمام موسسات عضو خود مالکیت مشترک دارد. صاحبان سابق موسسات در این نوع انحصار به سهامدارانی که بر حسب تعداد سهم می‌گیرند، مبدل می‌شوند.

«کنسرن»: اتحادی است از تراست‌های بزرگ یا موسسات رشته‌های متنوع صنعت، بانک‌ها، موسسات بازرگانی، حمل و نقل و شرکت‌های بیمه که از حیث مالی به یک گروه خاص سرمایه‌داران بزرگ وابسته هستند. تراست و کنسرن در ایالات متحده، انگلیس، فرانسه، ژاپن و سایر کشورها به تعداد زیاد وجود دارد.^۱

* از طرف دیگر به دلیل ثبات آن و همچنین به دلیل اینکه قدرت سازمان یافته سرمایه باعث رشد بیشتر آن می‌گردد در روابط اجتماعی، اعتبار سرمایه هویت یافته از اعتبار افراد حقیقی بسی بالاتر است. یعنی با جداسازی مدیریت از مالکیت و سپردن آن به اکثریت قدرت تحرک در سرمایه تمرکز یافته فراهم می‌گردد که بسیار بیشتر از تحرک فردی مالک می‌باشد اما ویژگی این تحرک منصوب به سرمایه بودن است و می‌تواند در مقابل رای مالک اعمال

نفوذ نماید. تمام مطالب فوق در مرحله‌ای است که سرمایه تازه ساختار سلولی پیدا نموده است و این ابتدای راه است چون در ادامه خواهیم دید که ارگانیزه شدن سرمایه باعث تکامل یافتن هویت سرمایه به گونه‌ای سلطه جویانه در راه حاکمیت بر انسان و بردگی نوین او چگونه شکل می‌گیرد.

نکته دیگر اینکه شرکت‌ها دارای انواع مختلفی هستند:

*** شرکت تضامنی**

یا شرکت جمعی که نمونه خاصی از شرکت اشخاصی است این شرکت به اعضایش خاصیت بازرگان می‌دهد آنها در مورد تمام اموال و قروض شرکت، اگر فاقد موجودی باشد، مسئولیت مشترک دارند. یعنی ورشکستگی شرکت موجب ورشکستگی تمام شریک‌ها می‌شود.

*** شرکت سهامی**

نمونه‌ای از شرکت‌های مالی است که آلت و ابزار عالی سرمایه داری هستند.

*** شرکت تجاری**

نوعی شرکت‌های دسته جمعی هستند که صاحبان سهم تامشان در هیأت رئیسه و یا سایر سازمان‌ها شرکت نمی‌کنند، بلکه مدیران مورد اعتمادی دارند در انواعی از این شرکت‌ها اعضاء مسئول زیان شرکت نیستند و یا در حدود سهمی بودنشان مسئولیت دارند. در انواعی دیگر از این شرکت اعضاء اصلاً مسئولیت ندارند.

*** شرکت با مسئولیت محدود**

این شرکت‌ها به نوعی بین اشخاص و شرکت‌های مالی واسطه‌اند که هر شریک باندازه سهم خود مسئولیت دارد و صاحب سهم، خطر زیان را به اندازه سهم خود متقبل می‌شود. صاحبان سهم و اعضا می‌توانند در مدیریت شرکت کنند و از سود و بیمه اجتماعی و کمک به خانواده، مانند دستمزد بگیران (باستثناء شرکائی که اکثریت سهام را دارند) استفاده کنند.

*** شرکت مختلط**

شرکت‌های بازرگانی ویژه‌ای که در آنها دولت سهم مهمی از سرمایه را به شکل سهام در اختیار دارد. این نوع شرکت بمنزله‌ی موسسات عمومی تلقی می‌شوند. البته تنها در صورتی که اکثریت سهام در اختیار دولت باشد. دخالت دولت موجب می‌شود که شرکت زیر نفوذ قوانینی قرار

گیرد که در قلمرو صلاحیت قوانین عمومی است. دولت در این موسسات نماینده صلاحیت‌داری دارد که از طرف وزیر مسئول تعیین می‌کند و نقش قیم را در آنجا بازی می‌کند.^۱ اما دیدگاه کلی مکتب نسبت به شرکت از قرار ذیل می‌باشد:

- براساس اصول مکتب در شرکتی که مالکیت بر روی ذمه حقوقی متعاملین بیاید، تجویز نشده است.

- شرکت‌های سهامی عام، خاص، تضامنی، که برای منافع افراد هستند، باطل می‌باشند.

- قانون تجارت یا شرکت‌ها چون خلاف مقتضای فقه هستند، مورد پذیرش نمی‌باشند.

- معنای مشارکت اسلامی با مشارکت موجود کاملاً فرق دارد مشارکت موجود امروزی مالکیت را از عین به ذمه حقوقی (نه حقیقی) تبدیل می‌کند و آن را برعهده سازمان می‌گذارد و این نوعی مالکیت اسلامی نیست.

- با جایز بودن عقد شرکت امکان تجمع افراد زیاد برای دریافت اعتبارات به وجود نیامده و لذا شرکت بستری برای تقویت نظام سرمایه‌داری نخواهد بود.

- اعتبارات بانکی از آنجائی که جزء اموال عمومی است نباید در اختیار افراد خاص و شرکت قرار گیرد از این رو شرکت‌ها هیچ گونه دوام و استمرار نخواهد داشت و کلیه قراردادهای آن موقتی است.

- کلیه دستگاه‌ها (ساختارها - شرکت‌ها) که در آنها تصمیم‌گیری و شکل‌گیری دستگاه، مشروط به تفکیک مالکیت از مدیریت است، صحیح نیستند.

- بهینه ساختارهای اجتماعی با رعایت مقتضیات اولیه احکام رساله (نه ترکیب‌سازی مسائل فعلی با احکام رساله) صورت می‌گیرد، لذا اگر جهت حاکم بر ساختارها، خلاف جهت احکام باشد، مجموعه‌سازی از احکام برای ایجاد هم‌جهتی، لازم می‌نماید ولی اگر ساختارها با احکام هم‌جهت باشند، لازم نیست که خاصیت احکام را با ترکیب‌سازی عوض نماییم.

۱۵- تعریف تطبیقی صنعت در سه سطح خرد، کلان و توسعه از منظر احکام رساله

پس از تعریف صنعت در سطوح خرد، کلان، توسعه اجتماعی به سمت تعریف صنعت موضوعاً حرکت کرده و آن را بر اساس لازمه‌ی احکام مکتب تعریف می‌نماییم، اصولاً

دخالت مکتب در تنوع یک موضوع تنها از طریق روابط اجتماعی صورت می‌گیرد در واقع چون شأن مکتب بالاتر از این است که مستقیماً به ابراز نظر پیرامون یک موضوع خاص پردازد، لذا بایست با یک واسط و به لازمی دوم دیدگاه مکتب را در این خصوص جستجو نمود، در غیر این صورت استنباط احکام مکتب نسبت به چنین موضوعاتی تنها در حد یک ادعای کلی و غیر قابل اثبات باقی می‌ماند. مثلاً در موضوع مورد بحث می‌بینیم که جامعه امروز به صدها بلکه هزاران نوع محصول صنعتی نیاز دارد که همگی در قالب چند بخش و زیر بخش قابل طبقه‌بندی هستند، اما اگر ما ادعای جامعیت اسلام را در تمامی شئون می‌دانیم (که البته ادعای قابل دفاعی است) باید بتوان حتی در خردترین موضوع صنعت نیز نظر مکتب را جستجو کرد؛ لذا هیچ راهی جز شکستن اجمال اولیه و تخصیص عمومات به موضوعات خاص از طریق ملاحظه‌ی روابط اجتماعی در گام دوم وجود ندارد. اینک به چگونگی تعریف صنعت از زاویه احکام رساله می‌پردازیم در این باره می‌توان گفت: براساس دسته‌بندی کلی در جدول طبقه‌بندی شناسائی موضوع، نگاهی دوباره به سه سطح کلان، خرد و توسعه (که بیانگر تعریف موضوع هستند) انداخته و با در نظر گرفتن سه مولفه توصیف، تکلیف و ارزش در بخش مکتب، بحث تعریف صنعت را از منظر مکتب کامل‌تر نمود در واقع زمانی که به سراغ احکام رساله می‌رویم باید ببینیم چه موضوعاتی را می‌توان متناسب با سطح مولفه‌های مزبور یافت و آنها را طبقه‌بندی نمود؟

با تأمل در مطالب قبل شاهد بودیم که حکم شرکت در سطح خرد یا غیر متمرکز و حکم وقف در سطح کلان یا نیمه متمرکز قرار می‌گیرد، حال با اضافه کردن حکم «انفال» یعنی اموالی که مستقیماً تحت سرپرستی ولی اجتماعی است به این مجموعه آن را در سطح توسعه یا متمرکز قرار می‌دهیم؛ اما آنچه در رساله‌های موجود آمده است این تعریف اولیه است که برای سه مصداق فوق و به ترتیب ذیل بیان شده است:

* شرکت - چیزی که از آن دو یا چند نفر باشد و آن یا در مال معین یا در دین و یا منفعت است.

* وقف - آن است که انسان مالی را به صورت مخصوص به موارد معین اختصاص دهد.

* انفال - آنچه از اموال مکتب که تحت اختیار خداوند و رسولش می‌باشد^۱ مثال: اگر شرکت عقدی جایز الوفا باشد (یعنی تمرکز سرمایه و جذب اعتبارات بانکی نداشته باشد) به این ترتیب وقتی صنعتی خرد شود و توزیع درآمد در اقتصاد برای مصارف فردی باشد، آنگاه خرید صنایع لوکس ملغی می‌شود؛ چرا که قدرت محدود و نداشتن سازمان موجب درآمد محدود و در نتیجه، مصرف محدود می‌شود.

۱۵/۱- توصیف، تکلیف، ارزش متناظر با فعل موضوعاً موضوعات فعل و آثار فعل

حال با توجه به سه مولفه‌ی توصیف، تکلیف و ارزش، از منظر آنها به احکام رساله توجه نموده و سپس سطوح خرد، کلان و توسعه را تبیین می‌نمائیم؛ ابتدا مطالبی در مورد این سه مولفه لازم به ذکر بوده و ما را در تعریف جامع صنعت (از منظر احکام رساله) یاری می‌نماید و آن این است که می‌توان برای هر سه مولفه مصادیقی ذکر نمود به عنوان مثال احکام حکومتی در سطح توسعه را می‌توان ناظر به موضوعاتی همچون غنائم جنگی دانست که بدون اجازه امام (ع) تصرف شده است و یا معادنی که در زمین‌های شخصی افراد وجود دارد و همگی می‌باید توسط ولی اجتماعی تصمیم‌گیری شوند، دانست.

اما از آنجا که توصیف، تکلیف و ارزش متناظر با فعل (حکم) موضوعاً، موضوعات فعل (حکم) و آثار فعل (حکم) است؛ یعنی ارزش متناظر با «اثر حکم» معنا می‌شود و تکلیف متناظر با «موضوعات حکم» و توصیف نیز متناظر «حکم موضوعاً» است، از اینرو باید اثر هر یک از احکام فوق را مورد بررسی قرار داد.

۱۶- چگونگی دستیابی به تعریف مطلوب صنعت از منظر اصول مکتب

۱۶/۱- مرحله اول: لزوم توجه به مقتضای و اثر احکام در دسته‌بندی احکام رساله

اینکه شرکت، عقدی جایز و تک تک افراد مالکیت مشاع داشته و وکالت جایز و موکلین حق فسخ را دارند این مقتضای عقلیه حکم عقد می‌باشد. لذا طبیعت عقد شرکت جایز بوده و نمی‌توان با معاملات غیر معقول (با توجیهات شرعی) خاصیت لازم بودن را بر آن بار کرد.

۱. البته تعریف مشخصی از انفال در رساله‌های وجود ندارد، اما آنچه بزرگان بر آن تصریح کرده و در قرآن نیز به آن در آیه سوره انفال اشاره شده است، دلالت بر این دارد که انفال حتی غیر از اموال عمومی تحت اختیار دولت اسلامی است. انفال شامل اموال مکتب است که صرفاً ولی اجتماعی اعم از امام معصوم (ع) و غیر معصوم اجازه دارند نسبت به آن تصمیم بگیرند.

در مرحله اول می‌خواهیم ببینیم که مقتضی و طبیعت احکام صراحت در چه احکامی دارند به تعبیر دیگر ملاحظه توصیف، تکلیف و ارزش نسبت به هر حکمی اقتضای چه مسئله‌ای را دارد به نحوی که نتوان از آن صرف‌نظر نمود؛ در واقع در این مرحله آثار حکم یا شروط حکم (نه خود حکم) مورد تحلیل قرار می‌گیرد چرا که تحلیل حکم و انتساب نظرات خود به شارع مادامی که به صورت قاعده‌مند نباشد، حجیت ندارد؛ اما بحث فعلی در مورد عمل دو یا چند مکلف است که بنابر صرفه و سود اقتصادی به یکی از دو حکم یا چند حکم تخییری عمل کرده‌اند؛ ایشان با عمل به این نوع از احکام از محدوده شرع خارج نمی‌شوند چرا که هر یک در چهارچوب حکم انتخابی عمل کرده‌اند، مثلاً یکی صرفه را در انجام بیع یک واحد مسکونی دیده است چرا که سود را به آرامش روحی معنا می‌کند و دیگری صرفه را در انجام اجاره می‌بیند تا بعداً باقیمانده سرمایه را در کارهای تجاری یا خدماتی یا تولیدی بکار گیرد این شخص در واقع صرفه را به سود اقتصادی بیشتر تعریف کرده است اما در هر حال هیچیک خلاف شرعی را مرتکب نشده است بلکه ایشان به آثار حکم رجوع کرده است و هر یک گزینه‌ای خاص را انتخاب نموده است.

پس مهم در مورد «مقتضی حکم» آن است که جواز و یا لزوم و یا استقرار عقود رعایت شود؛ اما در این مورد باید مقتضای طبیعت عقد بطور عموم ثابت و ترکیب‌سازی از عقود برای بدست آوردن یک خاصیت دیگر صورت نگیرد، زیرا ساختارها باید براساس مقتضای اصلی احکام بوجود آیند. اما اینکه ساختار موجود را اصل دانسته و طوری احکام در کنار هم قرار داده می‌شوند که بتواند پاسخگوی وضعیت موجود باشد صحیح نیست، آنچنان که در احکام قانون‌گذاری و معاملات امروزه به مقتضای احکام توجه نمی‌شود. به عنوان مثال: عقد شرکت که بر مقتضای حکم عقدی جایز است به عقدی لازم تبدیل می‌گردد که برخلاف مقتضای احکام فقهی است و آثاری که در جامعه ایجاد می‌کند، مغایر با اهداف شرع مقدس است و یا اینکه شخصی برای شکستن جواز عقد شرکت، که دارای صد میلیون تومان سرمایه است با هدف اجازه تصرف بعضی یا همه افراد در کل سرمایه، بین خود قرار می‌گذارند که یک شی کم ارزش صد تومانی را با قید اجازه تصرف در کل سرمایه شرکت به یکدیگر می‌فروشند، در واقع عقد شراکت با یک عقد بیع قطعی ممزوج می‌شود آنهم با این هدف که جواز عقد اصلی (یعنی شراکت) تبدیل به لزوم شود. این کار که استفاده از شروط در ضمن عقد است، باعث تغییر ماهیت قرار شراکت می‌شود که تنافی آشکار با آن ماهیت اولیه است.

البته بعضی اوقات ترکیبی صورت نمی‌گیرد، اما نوع قرار و قیدی که گذاشته می‌شود با روح حاکم بر عقد تنافی و ناسازگاری دارد؛ مثلاً وقف یک شی برای اولاد خود از این جمله است که باعث ایجاد مالکیت بالاشاعه برای آنها می‌شود و همین امر سبب مشاجره و اختلاف میان آنها می‌گردد درحالی که مشخصه اصلی وقف، تفکیک مدیریت از مالکیت بود، اما با تقیید وقف به اولاد عملاً چنین تفکیکی صورت نمی‌گیرد و مدیریت در جهت، که همواره با وقف همراه است، محقق نمی‌گردد. اصولاً قرار دادن تولیت برای یک مال موقوفه نوعی خاص از مدیریت را طلب می‌کند که مربوط به مذهب است و نوعاً علمای امین و فقهای معتمد جهت این مهم انتخاب می‌شوند، اما در وقف برای اولاد نوعاً متولی موقوفه فرزند بزرگتر یا یکی از ایشان خواهد بود که این انتخاب الزاماً بمعنای صالح بودن وی هم نیست؛ لذا غالباً چنین موقوفاتی به مشاجره ختم می‌شود که با روح حاکم بر وقف که انتفاع عمومی و ایجاد صلح و مودت در جامعه است سر ناسازگاری دارد در واقع مدیریت بر چنین موقوفاتی نوعاً از مالکیت آن جداست و معمولاً به صورت سازمانی و در جهت بسط عدالت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه می‌باشد.

نکته دیگری که می‌باید در خصوص نحوه‌ی مقتضی و اثر حکم ملاحظه نمود این است که مثلاً مقتضای عقودی که مالکیت را به صورت مشاع تعریف می‌کنند، بدلیل وجود چند اختیار همعرض، جلوگیری از تجمع ثروت دائم تزاید است؛ این نفی تمرکز ثروت که اثر و مقتضای حکم شرکت و امثال آن است که در واقع از همان بخش تکلیف در سطح خرد و فردی بدست آمده است. اگر این نوع دستیابی بعنوان نوعی استنباط معنا شود حتماً در بطن خود با تکلف همراه می‌باشد زیرا که چنین عملی در واقع استنباط نیست این عمل صرفاً ملاحظه آثار و مقتضای احکام در عینیت است که هر شخصی متناسب با حساسیت و سنجش خود از میان چند گزینه یکی را انتخاب می‌کند. لذا گرچه ظاهر این نوع اقتضائات باز در دایره باید ونباید‌ها قرار می‌گیرد اما این باید و نباید، نه از طرف خداوند متعال بلکه از حکم عقل افراد ناشی می‌شود که مثلاً امروز شرکت را برگزینیم و فردا اجاره را و... همچنین این نوع گزینش‌ها را هم نمی‌توان به عمل به حکم خدا معنا کرد چرا که آنجا می‌توان گفت عمل به حکم خدا شده است که ترک آن خلاف حکم او باشد در واقع ایشان با محاسبات عقل معاش و بر مبنای سود شخصی یکی از این دو یا چند راه را برگزیده‌اند، گرچه هیچ یک

از ایشان را نمی‌توان به خروج از چهارچوب احکام شرع متهم نمود؛ اما بالاخره فعل این شخص نه براساس جهت‌گیری برگرفته از شرع بلکه براساس عقل مادی صورت گرفته است که البته حرمتی هم بر آن مترتب نیست ولی در هر حال این نوع بایدها را نمی‌توان به شرع نسبت داد؛ اما شرایط معامله و کیفیت عمل هر یک را می‌توان در چهارچوب شرع تعریف نمود.

این مطلب گویای این واقعیت است که مقام حکم به صحت یک عمل نمودن (که کیفیت عمل نام دارد) با مقام اثر حکم که ربطی به استناد به شارع مقدس ندارد متفاوت است. در واقع در مقام دوم - اثر حکم - هر یک از افراد بنابر صلاحدید و مقدورات و موانع زندگی خود تصمیم گرفته و عمل می‌کنند از همین نکته می‌توان نتیجه مهمتری را نیز استفاده نمود، به اینکه جدائی کیفیت از اثر حکم و عمل، دلالت آشکاری بر تفاوت میان احکام خرد با احکام کلان دارد، زیرا تنها در احکام کلان است که با تغییر و تنظیم نسبت‌ها می‌توان صرفه و سود شخصی آحاد جامعه را بالا و پائین کرد.

این یک قاعده‌ی عام در احکام کلان است که مفاهیم بایست متغیر باشند و قابلیت صرف‌پذیری را نیز داشته باشند در واقع تغییر مفاهیم و نسبت‌ها، لازم و ملزوم یکدیگرند. اما در احکام خرد، مفهوم بعنوان یک نام غیر قابل تغییر است که البته تعیین معنوی چنین مفهومی نیز بدست افراد است. از این رو در الگوی کلان و با تغییر نسبت‌ها سود و زیان افراد نیز تغییر پیدا می‌کند و این همان نقش مهمی است که تنها احکام کلان نه خرد برعهده دارند. اما لازمی دیگر این اختلاف چنین است که کیفیت (چه در توصیف و چه در تکلیف یا ارزش) به یکدیگر متقوم هستند، اما این تقوم باز در سطح خرد وجود ندارد زیرا که این کیفیات جز یک نام نیستند که معنوی آنها نیز در اختیار افراد می‌باشد البته اگر این کیفیات در یک دسته‌بندی دیگر مجتمع شوند و وزن و جایگاه آنها تغییر یابد، به صورت احکام کلان در می‌آیند که می‌توان تقوم میان آنها را در این سطح پذیرفت. اگر قرار باشد تشبیه مناسبی در خصوص این احکام صورت گیرد می‌توان تنظیم نسبت‌ها را در احکام کلان شبیه بلکه عین تنظیم کیفیت در قوانین دانست. در واقع تصمیمی که در این سطح گرفته می‌شود، تصمیم به «نسبت» است حال آنکه در احکام خرد چنین نیست و این افراد هستند که براساس عقل و سود معاش، به تدبیر امور می‌پردازند. از این رو شرایط حاکم بر بازار در احکام کلان تنظیم می‌شود و الگوی تولید، توزیع و مصرف نیز در این سطح تعریف می‌گردد. سپس براساس

شرایط و الگوهاست که مکانیزم عرضه و تقاضا، نرخ کالا، پول و سرمایه و کار تنظیم می‌شود. یعنی مکانیزیم و نرخ مزبور تابعی از شرایط حاکم است. اصولاً وضعیت سبب کالاها نمی‌تواند مستقل از الگوهای سه‌گانه تعریف شوند. این الگوها هستند که ابزار تولید و روابط انسانی را که معرف تولیدند، مشخص می‌کنند و البته بحث از تنظیم الگوها و نظام تعریف حاکم بر آنها همان بحثی است که از ابتدا در این پژوهش به دنبال آن بوده‌ایم.

۱۶/۱/۱- ضرورت استفاده از جدول مجموعه‌سازی در دسته‌بندی نظام احکام خُرد

قبلاً بر ضرورت گمانه‌زنی در مقاطع مختلف پژوهش تأکید شد و اینک در بحث آثار احکام خُرد نیز بر این نکته، تکیه می‌گردد که بنخاطر گستردگی گمانه‌ها و تنوع آثار آنها حتی در این دسته از احکام، چاره‌های نیست جز وجود یک مدل کارآمد که بتواند، سرعت سنجش را صد چندان کند. در واقع در این مقام نیز ما با نظام گمانه‌ها سروکار داریم، اما چنین مدلی می‌تواند وزن هر یک از گمانه‌ها را معین کند و بهترین گزینه را از این میان برگزیند مثل چنین مدلی، همچون جدول ضرب است که به فرد این امکان را می‌دهد با کمترین عملیات ذهنی و در اسرع وقت بیشترین و صحیح‌ترین نتیجه را اخذ نماید البته در این میان راه دیگری نیز وجود داشت و فرد می‌توانست با روش جمع جمع در نهایت به همان نتیجه غائی برسد، ولی هیچگاه نمی‌توانست سرعت، دقت و تأثیر جدول ضرب را در روش مزبور جستجو کند.

پس این یک اصل قطعی است که همواره جدول مجموعه‌سازی سرعت انتقال اشخاص را فزونی می‌بخشد؛ همچنین تنها در این حال است که می‌توان با استفاده از چنین الگوها و رسم نمودارهایی خاص، به این جمع‌بندی رسید که ایجاد یک سازمان توسعه‌یاب و توانا بر رهبری تکامل جامعه جز با ارائه تعریف صحیح از ابزار تجمع ثبات و تصمیم‌گیری در سطح توسعه امکان‌پذیر نیست!

این نتیجه‌ای است که در صورت نبود مدل مزبور حتی الامکان دستیابی به آن نیز وجود نداشت چه رسد به اینکه بخواهیم از کندی و تندی انتقال نتیجه در حالت وجود مدل و عدم آن بحث نماییم. اصولاً یک مدل به همان اندازه که باید در موضوع خود کارآمد باشد، بایست از فراگیری لازم نیز برخوردار باشد؛ چرا که فراگیری بخشی از صنعت، کارآمدی مدل در «موضوع» و «هدف» تعیین شده است. لذا همان مدلی که به ما کمک می‌کند احکام را در سه سطح خُرد، کلان و توسعه طبقه‌بندی کنیم، بایست به ما این امکان را نیز بدهد که به لوازم و

آثار احکام دسترسی پیدا کنیم و آنها را در یک نظام جامع دسته‌بندی نمائیم؛ مثلاً از احکام اقتصادی رساله اعم از عقود ایقاعات دهها شرط و شاخصه، بعنوان آثار و مقتضیات احکام استفاده می‌شود؛ آثار و شرائطی همچون جایز بودن، لازم بودن زماندار بودن، تشخیص خارجی داشتن، مالکیت داشتن و... اما دسته‌بندی این لوازم نیز هنر دیگری است که تنها با استفاده از یک مدلی شامل می‌تواند به صورت هماهنگ با سطوح خرد، کلان و توسعه به این مهم در سطح خرد دست یافت. در عین حال این مدل قادر خواهد بود تعاریف صحیحی از موضوع مورد پژوهش ارائه دهد که البته این موضوع نیز تنها با ملاحظه آثار عینی محقق می‌گردد. پس ملاحظه می‌شود که مطالعه پیرامون آثار و مقتضیات عینی تا چه اندازه می‌تواند ما را در دسته‌بندی احکام و قبل از آن ارائه تعریف از موضوعات یاری رساند. البته در این حال ضرورت ندارد که خصوص عنوان شرکت یا وقف و... در مرحله اول تعریف موضوع ملاحظه شود، بلکه صرفاً کفایت می‌کند که بگوئیم هر رابطه‌ای که امکان مجموعه شدن را نداشته باشد، امکان کنترل تکامل را نیز به ما نخواهد داد و هر مجموعه‌ای که امکان تجمع داشته باشد پس می‌تواند برای آن کمال خاصی فرض نمود؛ لذا هر مجموعه‌ای که کمال لازمه ذاتی آن باشد. دیگر یک مجموعه معمولی نیست؛ چرا که علاوه بر خصلت مجموعه‌ای بودن، تکامل مجموعه نیز در آن لحاظ شده است.

در هر صورت نمی‌توان اقدام بر تنظیم ساختارهای اجتماعی بدون توجه به مقتضای احکام نمود زیرا شرایط فرد حقیقی (مکلف) و فرد حقوقی (دولت) نسبت به یکدیگر متفاوت است.

۱۶۷۲- مرحله دوم: شناسائی موضوعات احکام از طریق توجه به آثار عینی احکام

اما نتیجه دیگری که از این بحث قابل استفاده می‌باشد، این است که اصولاً چون زمانی که یک حکم را بر یک موضوع یا مبتلا به بار می‌کنیم که قبلاً درباره‌ی آن موضوع شناسائی شده باشد؛ لذا همواره جریان احکام تابع شناسائی موضوعات است.^۱ و پُر واضح است که شناسائی مبتلابه نیز تنها از طریق کارشناسان جامعه و نه علمای دین به صورت مستقیم صورت می‌پذیرد.

۱. آثار خود احکام نه آثاری که ما از احکام انتظار داریم.

طبعاً پس از این شناسائی است که می‌توان باور کرد آیا حالت اضطراب بر شرایط اجتماعی حاکم است یا خیر؟ و پس از این تشخیص صحیح است که می‌توان پذیرفت حکم شرکت در شرایط اضطراب می‌تواند به صورت یک قرار لازم نیز منعقد گردد؛ این واقعیت از یکسو گویای نقش مهم نظام کارشناسی در جامعه اسلامی است و از دیگر سو دلالت بر ضرورت هماهنگی میان مدل طبقه‌بندی احکام و مدل شناسائی موضوعات دارد. هر چند که این شناسائی نیز باز از طریق ملاحظه آثار مادی احکام فردی صورت می‌پذیرد، اما وجود هماهنگی میان هر دو مدل امری کاملاً قابل دفاع است.

از این رو نکته مهم دیگر در این میان توجه به میزان کارآمدی منطق نظام کارشناسی اسلامی است. چون همین منطق است که در نهایت مشخص می‌کند بر شرایط کنونی حالت اضطراب حاکم است یا خیر؟ و اینکه آیا بایست از احکام اولیه در اداره جامع استفاده کرد یا احکام ثانویه؟ اما زمانی این منطق می‌تواند دارای چنین کارآمدی باشد که بر مبنائی خاص استوار باشد؛ این مبنا نیز بایست حاکمیت شرع را در تمامی شئون نظری و عینی پذیرا باشد. تنها چنین منطقی می‌تواند پشتوانه مناسبی برای نظام کارشناسی اسلامی باشد و الا مدل‌های مادی کنونی در نظام‌های دیگر کما بیش مورد استفاده قرار می‌گیرند ولی حتماً از کارایی لازم در نظام اسلامی برخوردار نیستند، تجربه دو دهه گذشته، این ادعا را ثابت می‌کند.

اصولاً ملاحظه عینیت و آثار آن راه کوتاه مدت و آسانی برای رسیدن به مقصود می‌باشد که این هدف همان ارائه تعریف از موضوع است و الا با نگاه فلسفی نیز می‌توان به تعریف پدیده‌ها پرداخت؛ اما هیچ‌گاه این شیوه نمی‌تواند در تمامی موارد جایگزین مناسبی برای ملاحظه آثار احکام باشد. البته استفاده از شیوه‌های عینی امروزه الگویی شناخته شده و قابل دفاع است، لذا این روش می‌تواند در احکام فردی نیز کاربرد داشته و بهترین انتخاب را نسبت به تکلیف فردی رقم زند.

از مطالب فوق الذکر می‌توان نکاتی را در مورد تدوین نظام مطلوبیت‌ها و آرمان‌های حکومت اسلامی از احکام فردی موجود و از طریق شیوه‌ی مزبور استفاده کرد. در واقع با ملاحظه مقتضیات عینی احکام و پرهیز از ترکیب آثار با یکدیگر می‌توان نظام فوق را شکل داد. چون این مقتضیات که همان روح حاکم بر رساله‌های موجود است، همواره ثابت می‌باشد و این ثبات همیشه باید ملاک عمل در عینیت باشد. اگر چنین شد و از ترکیب عقود

پرهیز گردید آنگاه می‌توان به ظهور آثار حکم در نظام آرمان‌های اسلامی امیدوار بود. اما متأسفانه آنچه که امروزه جامعه ما با آن دست بگریبان است «ثابت گرفتن شرائط متغیر اجتماعی است و نه ملاحظه آثار و مقتضیات ثابت عقود» این مسئله باعث آن گردیده است که قبل از پرداختن به مقتضای احکام رساله به بررسی مقتضای عقود حاکم بر شرکت‌ها و بانک‌ها موجود، پرداخته شود و از ضرورت هماهنگ‌سازی احکام ثابت با شرایط متغیر بحث شود! البته شاید گمان عده‌ای از این افراد این باشد که چون از این رساله نمی‌توان یک نظام تعریف شده‌ی عینی برای اداره‌ی جامعه بدست آورد؛ لذا چاره‌ای جز تابع قرار دادن رساله نسبت به شرایط متغیر وجود ندارد. اما این گمان باطل است. آن هم نه از این باب که احکام شرعی از زمینه لازم برای بالندگی و رشد خصوصاً در زمینه موضوعات حکومتی برخوردار نیست، بلکه از این باب که یا ایشان الگوی خاصی برای نظام‌سازی در اختیار ندارند و یا الگوی خود را برای نظام‌سازی از بستر احکام، ناکارآمد می‌بینند؛ لذا چاره‌ی نهایی را در تحمیل شرایط عینی متغیر عینی بر آثار ثابت دینی می‌دانند.

اما اگر احکام رساله بعنوان منبع اصلی سیاست‌گذاری ثابت قلمداد شود و احکام آن بر تنظیم چارت (روابط) و نظام اداره عینی حاکم گردد، حتماً آنچه بعنوان پیش‌فرض‌های برنامه‌ریزی جامعه به سازمان‌های ذیربط در نظام کارشناسی کشور ارائه می‌گردد، کاملاً متفاوت با اصولی خواهد بود که امروزه بر این دستگاه حاکم است. قطعاً در این حال هم می‌توان قدرت الگوی نظام‌سازی خود را از متن احکام به اثبات رساند و هم فضای اداره جامعه را به حاکمیت احکام ثابت بر شرائط متغیر و نه بالعکس تغییر داد. طبعاً در چنین فضائی هیچیک از اندیشمندان حوزه معارف دینی و کارشناسی بخود اجازه نمی‌دهند از جایز بودن استفاده از اصول سرمایه‌داری در بخش خصوصی جامعه اسلامی سخن بگویند و احکام اولیه شرکت را متناسب با پسند عمومی جامعه جهانی تغییر دهند. پس تنها راه، رهایی از وضعیت موجود که عملاً احکام الهی را و لو به صورت ناخواسته در عزلت و حاشیه مدیریت جامعه قرار می‌دهد رویکردی جدید به جایگاه ثابت رساله در متن زندگی بشری است با این رویکرد می‌توان از تحمیل نظام‌های خود ساخته، مانند: بانک و بیمه و... بر ساختار ثابت رساله به صورت قاعده‌مند جلوگیری کرد و تنها به ملاحظه آثار واقعی احکام و نه آثاری که ما خواهان آن هستیم، پرداخت.

در واقع اصول حاکم بر نظام آرمانی جامعه که از رساله اخذ می‌شود در حکم حاکمیت قانون اساسی کشور بر نظام قوانینی است که در مجموعه قوای سه گانه به تصویب می‌رسد اگر چنان اصولی حاکم شود بخش قابل توجهی از عملکرد فعلی و جبهه شرعی و قانونی خود را از دست خواهد داد چرا که تعریف جدیدی از محیط اضطرار و غیر اضطرار صورت می‌پذیرد با این وصف ترکیب احکام بمنظور توجیه شرایط موجود، ضرورتی نخواهد داشت و این روش در سطح مدیریت کلان جامعه خود بخود به فراموشی سپرده خواهد شد. بلکه در نهایت ممکن است در حوزه‌ی تکلیف فردی، روش‌های خود ساخته‌ای برای معامله و رفع نیازهای شخصی ابداع شود و به مرحله اجرا در آید اما قطعاً تاثیر اجتماعی این روش‌ها بسیار محدود خواهد بود؛ البته با یک برنامه‌ریزی منسجم می‌توان، تعبد کامل به احکام الهی را رفته رفته در میان آحاد جامعه به صورت یک فرهنگ عمومی در آورد. این امر با تنظیم نسبت‌های کلان بر احتی قابل دستیابی خواهد بود:

۱۶/۲/۱- «حکم»، «موضوع حکم» و «اثر حکم» در دسته‌بندی احکام رساله

- حکم موضوعاً: در حقیقت همان باید و نبایدهای استنباط شده از کلمات وحی است که، تکلیف را تمام می‌نماید.

- موضوع حکم: در واقع موضوع یا چیزی است که تکلیف بر آن بار می‌شود.

- اثر حکم: به معنای نافذ بودن حکم است. مثال: در خرید و فروش، شارع حکم فرموده که متعاقدين عاقل باشند در این صورت، موضوع حکم (متعاملین) حکم موضوعاً (باید عاقل باشد) اثر حکم (اختیار صاحب مال از روی آگاهی حفظ شود تا از مغبون بودن جلوگیری شود)

۱۶/۲/۲. دو نوع دسته‌بندی در احکام رساله

نوع اول: دسته‌بندی احکام رساله بر اساس قراردادهای اجتماعی

- قرارهای لازم و ثابت (اصالت تکامل گرایي)

- قرارهای جایز و متغیر: مانند وکالت (اصالت جامعه گرایي)

فرد تابع این دو نحوه قرار در امورات فردی خود می‌باشد.

نوع دوم: دسته‌بندی احکام به سه دسته:

توسعه (برابر با صیانت منطقه‌ای).

کلان (برابر با عدالت اجتماعی)

خُرد (برابر با بهره‌وری)

بنابراین حفظ صیانت مکتب و لزوم دستیابی به برتری در قدرت تسخیر بر منابع و تکنولوژی لازمه دسته‌بندی احکام در سطح توسعه بوده و بر کارشناسی مُتعدد در نظام‌سازی لازم است در تبعیت از اقتضای طبیعی احکام و آثار و لوازم حکم اقدام بر تنظیم ساختارها بنماید؛ یعنی بتواند براساس طبقه‌بندی احکام، تعریف صنعت را از منظر احکام ملاحظه نماید.

۱۶۳- جایگاه اجمالی صنعت از دیدگاه اصول مکتب

* جایگاه صنعت در سطح خُرد از نگاه مکتب

از منظر مکتب صنعت خُرد در بخش خصوصی قرار می‌گیرد، و لذا امکان تجمع سرمایه در بخش خصوصی و بطبع شخصیت حقوقی و استمرار آن تضمین نمی‌شود.

* جایگاه صنعت در سطح کلان از نگاه مکتب

با توجه به مقتضای احکام وقف در جهت منافع عمومی و عدالت اجتماعی، در این بخش امکان شخصیت حقوقی و تجمع سرمایه به نفع عموم و بقاء و استمرار صنایع بزرگ تضمین می‌گردد.

* جایگاه صنعت در سطح توسعه از نگاه مکتب

مصونیت از خطر سلطه اجانب مستلزم برتری در منابع تکنولوژیک حساس و کلیدی بوده و امری لازم و واجب می‌باشد.

۱۶۴- کارآمدی وقف عام در تعریف سازمان صنایع

وقف در رساله عملیه به متوقف کردن مالکیت خصوصی و عمومی کردن منافع آن در راه خدا تعریف شده و عقدی لازم است. در مدل اسلامی انسان الهی که می‌توان از او به انسان وقف و انسان فی سبیل الله یاد کرد کسی است که با رضایت خاطر، اموال خود را برای آخرت می‌خواهد و صرف می‌کند رابطه او با تکنولوژی نیز بر این مبنا تعریف می‌شود؛ لذا متناسب با این انسان در جایی باید تکنولوژی به صورت متمرکز و درجای به صورت نیمه متمرکز یا غیر متمرکز باشد؛ البته در الگوی مطلوب الهی جایی برای محوریت بخش خصوصی وجود ندارد زیرا بخش خصوصی موجود بر پایه تعریف خاصی از شراکت استوار

است که شاکله این نوع شراکت بگونه‌ای است که با تفکیک مالکیت از مدیریت، اقدام به جمع‌آوری سرمایه‌های کوچک و تجمع ثروت به نفع سرمایه‌دار می‌کند در این چرخه بانک‌ها نیز به اعطای اعتبارات بیشتر به این بخش اقدام می‌کنند؛ اما در نظام مطلوب تمامی امکانات و تسهیلات باید با هدف توسعه وقف در جامعه توزیع شود، تا منفعت آن به صورت مستقیم و غیر مستقیم در اختیار جامعه قرار گیرد در این شکل است که می‌توان امیدوار بود که سیاست و فرهنگ و اقتصاد مربوط به وقف شکلی قاعده‌مند و فراگیر می‌یابد و از دیگر سو سیاست فرهنگ و اقتصاد جامعه ساختار وقفی پیدا می‌کند. چرا که تمامی شئون جامعه این قابلیت را دارند که صبغه وقف را بپذیرند. وقف موسسه‌ای فی سبیل الله با گستره‌ای عام است که منفعت در آن نمی‌توان به واقف بازگردد زیرا جهت‌گیری اصلی وقف متوجه اساس اسلام و منافع مسلمین است. طبعاً با این نوع مدل، نوع خاصی از وقف رشد می‌کند و امکانات اعتباری دولت و بانک‌ها نیز پشتیبان آن می‌باشد. بگونه‌ای که نوعی انحصار و انباشت نسبی سرمایه، قابل تعریف در عرصه وقف خواهد بود.

اما قطعاً این نوع مالکیت با ساختار کنونی شراکت و مالکیت انحصاری بخش خصوصی که در رقابت شدید و غالباً ناسالم اقتصادی با یکدیگر برای رسیدن به تکاثر ثروت و تجمل بیشتر مشغولند در تفاوت آشکار می‌باشد. در یک ساختار اقتصاد سالم، همعرض بخش عمومی مربوط به وقف و بخش خصوصی (با تعریفی خاص از آن در مدل مطلوب) بخش دولتی وجود دارد که از ضریب حساسیت بیشتری نسبت به دو بخش دیگر برخوردار است، اما این موضوع بمعنای تأیید نظام دولت مدار سوسیالیسم نیست.

این نوع ساختار گرچه حکم می‌کند که دولت دارای اختیارات تام باشد، اما در عین حال بر این نکته هم تأکید دارد که نباید از واگذاری بخش مشخصی از اقتصاد در قالب مدیریت و مالکیت به دو بخش دیگر جلوگیری شود. در این حال دولت بمثابه‌ی نظام تک حزبی خواهد بود که شایستگی و کارآمدی افراد جامعه و براساس جهت‌گیری دینی، بخشی از اختیارات خود را به این قبیل افراد واگذار می‌کند. البته برای این منظور می‌باید مرتباً شیب انتقال ترسیم نمائیم؛ اما آیا برای رسیدن به این هدف باید به تقویت گسترده و غیر قاعده‌مند از بخش خصوصی روی آوریم یا آنکه همچون زمان ۸ ساله دفاع مقدس بخش دولتی را در قالب ایجاد تعاونی‌های سوسیالیستی تعریف و تقویت نمائیم؟! و در هر صورت کاری به وجهه اعتقادی

افراد نداشته باشیم؟! آیا می‌توان از پرورش روحی و ذهنی و رفتاری آحاد جامعه حتی در بخش صنعت غفلت کرد؟ متأسفانه ظرفیت اجتماعی ایجاد شده هیچ‌گاه در ظرف محاسبه و دقت نظام کارشناسی کشور مورد دقت و تأمل قرار نگرفت از همین جاست که جامعه کارشناسی کشور نمی‌توانست در جهت ایجاد تبعیت عمومی از احکام الهی حرفی برای گفتن داشته باشد.

۱۶/۴/۱- احکام وقف

* کسی نمی‌تواند اموال وقفی را از وقف بودن خارج نماید، حتی واقف و وارث واقف و حاکم و عدم قابلیت تملیک و انتفاع شخصی

* در وقف مالکیت از مدیریت جدا بوده و از مالک، سلب اختیار به نفع عموم می‌شود.

* اموال عمومی که مسائل آن اصل اسلام و دولت نیست در این بخش جای می‌گیرد، وقف نوعی مشارکت به نفع کار اجتماعی است و نفع آن به مالک نمی‌رسد.

۱۶/۴/۲- ثمرات وقف

ثمره اول: پرورش انسان وقف در کنار املاک وقفی البته تا زمانی که نظام اجتماعی انگیزش جامعه براساس وقف گسترش نیابد، انسان وقف در کنار املاک وقفی قرار نمی‌گیرد.

ثمره دوم: از دیگر ثمرات وقف می‌توان تمرکزپذیری را برشمرد لذا انسجام سرمایه و اصالت اخلاق با یکدیگر محصول کارآمدی وقف به شکل متمرکز، می‌باشد.

۱۷- چگونگی دستیابی به طبقه‌بندی موضوعات صنعت از منظر اصول مکتب

پس از آنکه صنعت در مرحله اول موضوعاً و در مرحله دوم در سطح روابط اجتماعی و از منظر مکتب تعریف گردید، اکنون مرحله دیگری نیز ضروری می‌باشد و آن اینکه باید یک طبقه‌بندی مشخصی از صنایع در اختیار داشت زیرا هر چند که می‌توان از پایگاه روش تحقیق صنعت را در سه سطح خرد، کلان و توسعه تقسیم نمود؛ اما تطبیق این تقسیم به عینیت زمانی محقق می‌گردد که یک دسته‌بندی از جایگاه هر یک از صنایع و نیز سیاست‌های محوری این بخش صورت گیرد. لذا تنها با این شیوه است که می‌توان به این سوالات پاسخ داد: جایگاه هر یک از صنایع کوچک و بزرگ در نظام اقتصاد توسعه چیست؟ ارتباط محیط با صنعت پیرامونی و بعنوان یک نظام چگونه است؟ ارتباط صنعت کشور با سخت افزارهای موجود در جهان چگونه است؟ اصولاً چه بخشی از تکنولوژی بایست، توسط متخصصان داخلی تولید

شود و برنامه این حرکت اساسی چیست؟ در چه بخشی می توان بعنوان یک مصرف کننده، ظاهر شد؛ بدون آنکه به استقلال کشور لطمه ای وارد نشود؟ چگونه می توان تضمین کرد که ما در عرصه اقتصادی نیز نه ظالم باشیم و نه مظلوم؟ تعریف عدالت در هر یک از بخش ها چیست و شاخصه آن کدام است؟ چگونه می توان در تکنولوژی، توازن مثبت و منفی را بگونه ای ایجاد کرد که بدون انحلال در نظام غیر، سهم تاثیر خود را در نظام جهانی مرتباً افزایش دهیم؟

اکنون دو شیوه را در دسته بندی موضوعات صنعت ارائه نموده و پس از انتخاب شیوه اول، آن دسته بندی را بلحاظ آثار احکام مکتب تطبیق می نماییم؛ هر چند بررسی اصل دسته بندی در بخش دوم مطرح می گردد.

شیوه اول: تقسیم کلی صنعت به صنایع متمرکز - نیمه متمرکز - کارگاهی
خصوصیت این تقسیم ملاحظه ساختاری صنعت است.

شیوه دوم: تقسیم کلی ساختار درونی صنعت به انسان، ابزار و امکان

خصوصیت این تقسیم ملاحظه توسعه صنعت می باشد. براساس شیوهی دوم باید موضوعات صنعت را در سمت راست جدول و احکام هر یک از آن موضوعات را بعنوان آثار در سمت چپ جدول قرار داد. لذا منظور از - متمرکز (آنچه اثر آن صیانت است) نیمه متمرکز (آنچه اثر آن عدالت یا توازن است) کارگاهی (آنچه اثر آن بهره وری است) می باشد. براساس شیوه اول باید ساختارهای صنعت (انسان، ابزار و امکان به وصف متمرکز، نیمه متمرکز، کارگاهی، یا ساختارهای انسانی) را در سمت راست جدول و عناوین دولتی، تعاونی (اوقاف)، خصوصی را در سمت چپ جدول قرار داد. منظور از: ساختارهای انسانی، نظام هایی برای تربیت نیروی متخصص در سه بخش:

متمرکز: آن نظام هایی را که دولت با قید انسان، ابزار و امکان تنظیم می نماید، مثل: مراکز تربیت نیروی انسانی برای آزمایشگاه هسته ای

نیمه متمرکز: نظام دانشگاهی که در اختیار اوقاف با قید انسان، ابزار و امکان قرار می گیرد.

مثل: مراکز تربیت نیروی انسانی برای مراکز تولید و توزیع کالاهای سرمایه ای

کارگاهی: آموزشکده هایی که در دست بخش خصوصی با قید انسان، ابزار و امکان قرار

می گیرد مانند: مراکز تربیت نیروی انسانی برای کالاهای مصرفی است.

۱۷/۱- دسته‌بندی صنایع براساس تطبیق طبقه‌بندی اجمالی موضوعات صنعت بر آثار

احکام مکتب

بخش دولتی: از ساختار متمرکز برخوردار می‌باشد که شامل: صنایع استراتژیک است. آثار احکام بخش دولتی: عهده‌دار حفظ صیانت در شرایط محیطی و تصمیم‌گیری (اصل بیضه اسلام و اقتدار آن در عالم) می‌باشد^۱ مانند: «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» «واعدو لهم ما استطعتم من قوه»

بخش نیمه دولتی: از ساختار نیمه متمرکز (اوقاف) برخوردار می‌باشد که شامل: صنایع نیمه سنگین و سبک است.

آثار احکام بخش نیمه دولتی: عهده‌دار حفظ عدالت و توازن اجتماعی مسلمین می‌باشد. احکام و عقودی که لازم بوده و نمی‌توان آنها را از دولت خواست و در جهت منافع عمومی استفاده می‌شوند؛ مانند احکام وقف

بخش خصوصی: از ساختار (غیر متمرکز) برخوردار می‌باشد مانند: صنایع کارگاهی که عهده دار تولید قطعات کوچک و ساده می‌باشد.

آثار احکام بخش خصوصی: عهده‌دار تامین بهره وری فردی و شخصی است. (امور خصوصی که عقد آن جایز بوده و اجازه تمرکز ندارد.)

۱۸- جمع‌بندی و چند نکته پایانی

جمع‌بندی تعریف صنعت بر اساس لازمه احکام و آثار رساله و اصول مکتب از قرار ذیل است:

رساله‌های عملیه بایست تنها منبع و مبنای تعریف صنعت از منظر مکتب قلمداد گردد، زیرا اگر چنین شود آنگاه این ادعا دور از ذهن نخواهد بود که ساختار بخش خصوصی در نظام کنونی صنعت کشور با احکام اسلامی سازگاری دارد چرا که از این منظر بخش خصوصی، بخش خرد صنعت محسوب می‌گردد و با شرایطی که احکام رساله در معاملات و امثال آن ترسیم می‌کند. اصولاً امکان تجمع سرمایه را در قالب شرکت بعنوان یک شخصیت

۱. احکامی که نمی‌توان آنها را از غیر دولت خواست مانند: احکام دماء

حقوقی نمی‌دهد. البته اگر هم چنین عنوانی حقوقی در نظام اقتصادی کشور تعریف شود، استمرار آن تضمین شده نخواهد بود.

این دور نمائی از بحث توصیف، تکلیف و ارزش در سطح خرد بود، که در ابتدای این فصل مطرح گردید. اما همین دورنما در سطح کلان با طرح بحث وقف ادامه یافت که دارای اقتضای دائمی و بدون دخالت اراده شخص دیگر (حتی واقف و حاکم شرع) در تغییر مالکیت و هویت آن و با هدف انتفاع شخصی بود. طبعاً در این سطح می‌توان از تشکیل هویت حقوقی دفاع کرد که باعث بقا و استمرار این نوع قرار در جهت حمایت از صنایع بزرگ خواهد شد و تجمع سرمایه را بعنوان یک ابزار موثر در انتفاع عمومی به خدمت فرا خواند و بالاخره در سطح توسعه نیز با اشاره به احکامی از رساله در بخش دفاع، دستور صریح مکتب را در خصوص وجوب نفی سلطه دشمن در تمامی ابعاد خصوصاً اقتصادی و تجاری شاهد هستیم.

اما طبیعی است که تحقق این آرمان تنها در صورتی است که نظام اسلامی در نیروی انسانی، نیروی تکنیکی و نیروی طبیعی حرف اول را بزند و این هم ممکن نیست، مگر آنکه صنایع حساس و کلیدی در اختیار دولت اسلامی باشد تا بتواند راه نفوذ اجانب را سد نماید و در جهت توسعه صیانت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه گام‌های موثر بر دارد.

همچنین در فرازی دیگر به بررسی حکم موضوعاً، موضوعات و آثار حکم پرداخته شد که حکم موضوعاً به باید و نبایدهای استنباط شده از کلمات وحی از طریق روش اجتهادی علمای سلف تعریف گردید و موضوع حکم نیز به آنچه تکلیف بر آن بار می‌شود و بالاخره «اثر حکم» به آنچه از متن رساله بعنوان اقتضای طبیعی عقود قابل استفاده است، معنا گردید. با این وصف در یک حکمی مانند بیع می‌توان این شرط را که باید طرفین معامله عاقل و بالغ باشند را (حکم موضوعاً) و متعاملین را بعنوان دو طرف این عقد، (موضوع حکم) دانست. اثر حکم نیز می‌تواند نافذ بودن اختیار صاحب مال در انتقال کالا یا پول خود به طرف مقابل تعریف شود. در واقع احکام وضعی همچون صحت و بطلان، جواز و لزوم و... و نیز احکام تکلیفی پنج‌گانه وجوب، حرمت، استحباب و کراهت و اباحه بنوعی ناظر به مقتضیات و آثار احکام می‌باشند.

در ادامه به ضرورت توجه نظام کارشناسی به مقتضیای احکام در خصوص نظام‌سازی اشاره گردید و گفتیم اگر قرار باشد قوانین اجتماعی براساس احکام الهی تنظیم شود، هیچ چاره‌ای جز ملاحظه آثار احکام وجود ندارد که این مهم نیز بر عهده نظام کارشناسی است. در همین رابطه به تفاوت میان برخورد حاکمیت اسلامی با برخورد آحاد جامعه با موضوع ترکیب‌سازی احکام و عقود اشاره کردیم و مشاهده شد این عمل شایسته نظام اسلامی نیست، چرا که ابزار لازم برای تکامل اجتماعی و تنظیم نسبت‌ها کلان را در اختیار دارد. در حالیکه آحاد جامعه که در موضع تنظیم و اصلاح ساختار اجتماعی نیستند، اگر ناچاراً به ترکیب‌سازی وارد شوند، نمی‌توان بر آنها خُرده گرفت؛ زیرا چنین اتفاقی گویای تقصیر یا حداقل قصور حاکمیت اسلامی در عدم تنظیم قوانین کلان براساس آثار احکام می‌باشد.

با بیان این نکته نتیجه دیگری نیز استفاده شد به این صورت که تشخیص موضوع حکم و به تعبیر بهتر موضوع‌شناسی در حوزه وظایف فقیه تعریف نمی‌شود همچنانکه استنباط اصل حکم و به تعبیر دیگر اجتهاد و افتاء فراتر از شأن نظام کارشناسی اسلامی است. چرا که شناسائی موضوع یک کار عقلی و مبتنی بر الگوئی غیر از مدل استنباط حکم است. لذا در این خصوص نیاز به علم اصول فقه نیست، اما این واقعیت چیزی از این ضرورت نمی‌کاهد که حتماً بایست هر دو مدل فقه و کارشناسی با یکدیگر هماهنگ باشند تا در عمل یکدیگر را نقض نکنند؛ به بیان بهتر عقل متعبد به وحی تنها در کنار روش متعبد می‌تواند در تنظیم نظام قوانین اجتماعی به صورت هماهنگ با روح حاکم بر احکام عمل کند.

در یک کلام توجه به آثار احکام یکی از وظایف مهم نظام کارشناسی کشور است تا براساس آن بتواند ساختارهای اجتماعی نظام اسلامی را بنیان نهد. البته لازمه این مهم نیز طبقه‌بندی احکام براساس یک مدل کارآمد و ارائه تعریف نهایی از صنعت اما از منظر احکام مکتب است.

با پایان این فراز از بحث سعی خواهیم کرد در خصوص فرآیند نظام‌سازی اجتماعی در مطابقت با احکام رساله در یک بحث تکمیلی، مطالبی را به عزیزان خواننده تقدیم نمایم.

۱۸/۱- تصحیح جهت حاکم بر نظام موضوع شناسی مطابق با جهت کلی احکام رساله

با مشخص شدن ضرورت استخراج و دسته‌بندی آثار احکام اولین سوالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که، آیا مدل خاصی نیز برای استخراج و طبقه‌بندی وجود دارد یا

خیر؟ پُر واضح است که نبود چنین مدلی مساوی با بروز تشتت و ابراز سلیقه شخصی در بیان آثار است. لذا هرکسی بخود اجازه خواهد داد، به صورت غیر قاعده‌مند، اثری را بر حکم بار کند و جمع‌بندی خاصی را از آن استفاده نماید.

این رویه موجب نقض غرض می‌گردد چرا که بنا بود با این شیوه جدید موضوع شناسی به صورت صحیح انجام گیرد و شرایط اضطرار بخوبی تعریف شود و در عین حال از ترکیب‌سازی عقود و تحمیل نظرات شخصی و سازمانی بر احکام الهی بشدت اجتناب گردد؛ این مباحث به نظام کارشناسی این قابلیت را عرضه می‌نماید که آثار احکام را آنچنانکه متناسب با جهت‌گیری اصلی رساله است، به صورت قاعده‌مند اخذ و دسته‌بندی نماید؛ از این بالاتر چون شاخصه‌ها و ملاکات صحت این قبیل نتیجه‌گیری‌ها از احکام توسط همین مدل مشخص می‌شود؛ لذا کارشناسان با تطبیق آثار بدست آمده بر این شاخصه‌ها می‌توانند از صحت و سقم نتایج آگاه شوند.

لذا کارآمدی این مدل باعث جلوگیری از تحمیل هرگونه سلیقه شخصی بر پیکره احکام الهی خواهد شد. مثلاً پیشتر دانستیم که جهت حاکم بر احکام رساله در تنافی آشکار با تجمیع سرمایه در درست بخش خصوصی و سود محوری می‌باشد. یا قبلاً از سه نوع ولایت تکوینی، تاریخی و اجتماعی سخن گفته شد که همین سیر گویای این واقعیت است که هر چند احکام مربوط به ولایت اجتماعی بر رساله موجود حاکمیت دارد، اما حتماً نسبت به احکام ولایت تاریخی معصومین (ع) تابع هستند چه اینکه اصل حاکمیت ولایت تاریخی معصوم (ع) بر ولایت اجتماعی غیر معصوم، در ضمن مسائل دفاع بخوبی مشهود است. همچنین شاخصه‌ی دیگر می‌تواند گستردگی حدود اختیارات ولی اجتماعی و کل حاکمیت نظام اسلامی در سطح توسعه نسبت به محدوده دو بخش نیمه متمرکز و غیر متمرکز باشد. لذا یک کارشناس متعهد با عرضی آثار بدست آمده بر این شاخصه‌ها و ملاک‌های مشابه (که همگی از مدل مزبور قابل استفاده است) می‌تواند به صحت عملکرد خود واقف شود. از این رو چنین نیست که مدل مورد اشاره طراحی نشده باشد. سازمان و پیکره این مدل تاسیس شده است و البته در زمان طراحی هم خصوص رساله عملیه و احکام الهی موجود مد نظر نبوده است. زیرا که این مدل در سطحی وسیع‌تر و عمیق‌تر ضرورت تولید احکام حکومتی توسط ابزاری نوین در قالب علم اصول فقه حکومتی دنبال کرده است. اما چون تا زمان

تکمیل آن و بکار بستن اصول فقه جدید در حوزه‌های علمیه با هدف استنباط احکام حکومتی راه نسبتاً طولانی باقی است، لذا می‌توان با تکیه بر اصول و چهارچوب این مدل جهت‌گیری اصلی الگوی مورد نیاز در بخش کارشناسی را بخوبی تعریف کرد. والبته تبیین همین جهت‌گیری کلان دستگاه کارشناسی کشور را در استخراج و جمع‌بندی آثار احکام کفایت می‌کند.

این جهت‌گیری بر گرفته از احکام حتمی و زیر بنای اعتقادی مکتب است. پس عمده‌ی تفاوت میان مدل پیشنهادی با الگوی فعلی نظام کارشناسی در حاکمیت جهت اسلامی است. چرا که الگوی موجود ابائی از اصل دانستن ماده و مظاهر آن در پیدایش اخلاق اجتماعی ندارد، حال آنکه مدل مورد پذیرش ما تنها بر جهت تولی و ولایت الهی و تبعیت محض از احکام اسلامی و پرهیز از تحریکات مادی با هدف تغییر نظام انگیزشی جامعه در جهت منفی تکیه دارد.

با این وصف صحیح است که بگوئیم در قدم اول مدل پیشنهادی صرفاً به تغییر جهت حاکم بر ساختار نظام موضوع‌شناسی کشور بسنده می‌کند، بدون آنکه کاری به احکام رساله داشته باشد؛ زیرا که آثار در ابتدا به نفس موضوع‌شناسی شناخته می‌شود و نه به احکام رساله! ۱۸/۲- پرهیز از ترکیب‌سازی عقود در عین توانائی بر تحلیل موضوعات متغیر توسط

احکام ثابت

اما زمانی که شاکله نظام پی‌ریزی شد آنگاه تطبیق احکام رساله آغاز می‌شود و چون پیشاپیش شاخصه‌ها و ملاکات صحت و سقم آثار بخوبی تعریف شده است؛ لذا هیچ گونه نگرانی از باب حجیت آثار مزبور وجود ندارد. این شیوه به نظام کارشناسی کشور اجازه می‌دهد، ضمن تبیین سره از ناسره، خود را از افتادن در ورطه ترکیب‌سازی عقود نیز برهاند و بجای تصرف در احکام ثابت الهی به تفسیر صحیح از شرایط متغیر جامعه و با هدف تغییر آنها هماهنگ با روح حاکم بر احکام بپردازد.

البته استنتاج و جمع‌بندی آثار احکام الزاماً بمعنای اشراف بر فلسفه‌ی جعل احکام نیست؛ زیرا می‌توان بر بسیاری از این چرائی‌ها نیز واقف بود اما صبغه و جهت‌گیری اصلی حکم را

در قالب اثر و مقتضای آن بخوبی دریافت^۱ و همین درک از جهت کلی و نیز شاخصه‌های مربوطه برای پی‌ریزی الگوئی نوین اما متقن در نظام کارشناسی و موضوع شناسی کفایت می‌کند.

۱۸/۳- پی افکندن ساختار تکنولوژی اسلامی و مهندسی محصولات متناسب با نیازهای جامعه

زمانی که الگوی تخصیص و مدل صنعت تعریف شود، بستر لازم برای تعریف نیازهای جدید در عرصه عینی عملاً فراهم می‌گردد. طبعاً برای رفع این نیازها، بایست قدم دوم را برداشت و ساختارهای ابزار و تکنیک را تغییر داد. ولی این موضوع نیز بنوبه‌ی خود مستلزم تغییر در مهندسی محصولات است پس با عوض شدن مدل اقتصاد، طرح صنایع کشور نیز تغییر می‌کند و با خلق نیازهای جدید، چون محصولاتی دیگر برای ارضای این نیازها از سوی آحاد جامعه طلب می‌شود، هیچ چاره‌ای جز تصرف در مهندسی محصولات صنعتی و غیر صنعتی وجود نخواهد داشت و این تغییر نیز طراحی معادلات جدیدی را طلب می‌کند که با تحقق آن می‌توان مدعی شد، تمدن نوین اسلامی با جهت‌گیری، موضع‌گیری و تلاش جدید بسیجیان فرهنگی نظام اسلامی آفریده شده است تا کام تلخ انسان ماشینی را از شهد شیرین احکام الهی دگرگون نماید. طبیعی است که این سیر طولانی مدت اما شدنی است و اولین گام نیز همان تغییر مدل با جهت‌گیری صحیح است. این تنها راه چاره برای تطبیق شرائط عینی متغیر بر احکام شرعی ثابت است.

۱۸/۴- جایگاه آثار احکام در جدول نظام تعاریف صنعت

اما در فراز پیشین از تعریف صنعت از منظر توصیف، تکلیف و ارزش در سه سطح مزبور سخن بمیان آمد و دانستیم که سه بُعد فوق‌الذکر متناظر با فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار می‌باشد. با این وصف ارزش مفهوم اثر پیدا می‌کند، اصولاً مسائل اخلاقی همیشه در رده آثار قابل طرح است. مثلاً وضو باعث تقویت روحیه پرهیز کاری و ایجاد دغدغه الهی در فرد نسبت به مسائل اجتماعی می‌گردد. لذا صحیح است که این برکات را از آثار معنوی این حکم

۱. این سخن هماهنگ با کلام فقهای بزرگ شیعه است که مقام نفس‌الامری اشیاء را با مقام ظاهری آنها متفاوت می‌بینند. لذا از این منظر نیز فلسفه احکام نوعاً بر بندگان مخفی است اما امکان دستیابی به آثار ظاهری احکام برای ایشان میسر می‌باشد.

الهی بدانیم. همچنانکه توصیف نیز همواره با فعل موضوعاً تناظر دارد و هر دو مفهوم بر چیستی و ماهیت دلالت دارند. طبعاً موضوع مورد بحث در اینجا مکلف خواهد بود و چنانچه گذشت ثمره آن به ارزش ختم می‌شود. حال این سوال مطرح است که آیا می‌توان جدول نظام تعریف را که از این عناصر تشکیل شده است در قالب توسعه، ساختار و کارایی گنجانده. جواب مثبت است با این توضیح که منظور از بخش توسعه در این جدول همان بخش متصرف بر کل جدول می‌باشد که از صبغه فلسفی نیز برخوردار است. پس اگر قرار باشد ربط جدول مزبور را به مباحث فلسفی که حاکم بر آن است را ملاحظه کنیم، شایسته است که آن را با وصف توسعه بیاوریم؛ اما زمانی که قرار است ربط جدول را به عناصر درونی و پائینی ملاحظه کنیم، بایست از فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار فعل آغاز نمائیم.

در این حال اگر جدول را به سه قسمت تقسیم کنیم، می‌بینیم که جایگاه فعل موضوعاً (یعنی کارهایی که انجام می‌شود) در سمت راست جدول قرار دارد و آثار فعل در سمت چپ جدول است؛ اما در این میان جایگاه موضوعات است که باید از آنها شاخصه‌گیری شود و پس از دسته‌بندی بعنوان زیر بخش ستون اصطلاحات قرار گیرد به بیان بهتر «موضوعات فعل» در نظام شاخصه‌ای تعریف می‌شوند که حاصل آنها «اعدادی» است که وسط جدول نظام تعاریف را پُر می‌کنند. در واقع این اعداد در قالب یک جدول شاخصه ظهور پیدا می‌کنند. در نتیجه در سمت چپ جدول آثار مطلوب ذکر می‌شود و در سمت راست آن فعل موضوعاً و در وسط نیز شاخصه‌ها و موضوعات فعل جای می‌گیرد.

بیان این نکته در خصوص جدول، ضرورت مراجعه به کتب اخلاقی را در کنار رساله عملیه تمام می‌کند، مثلاً در این کتب، از آثار منفی معنوی در خوردن نان حرام و یا آثار مثبت آن در خوردن مال حلال بخوبی بحث شده است. این نوع مراجعات به کتب اخلاقی در رساله‌ها، نظام کارشناسی را در پیدا کردن شاخصه‌ها و ملاکاتی که قبلاً به صورت اجمالی مورد اشاره قرار گرفت، یاری می‌رساند.

بنابراین مجموعه کتب اخلاقی و رساله‌ها بایست بعنوان منابع تبیین آثار قلمداد شوند. در این حال نیز می‌توان جهت‌گیری کلی مکتب را در خصوص توسعه صنعت کشور بدرستی دریافت و هم وضعیت موجود را با این فضای بدست آمده که نقطه مطلوب و آرمانی نیز هست. بخوبی محک زد که تا چه اندازه با آن فاصله دارد.

۱۸/۵- شاخصه‌سازی از آثار احکام بمنظور بسترسازی برای ایجاد ساختارهای اجتماعی

حال که سخن بدین جا رسید مناسب است به نمونه‌هایی از آثار مندرج در کتب اخلاقی و فقهی اشاره شود تا در ادامه ببینیم اصولاً فرآیند نظام‌سازی اجتماعی با استفاده از این آثار چگونه امکان‌پذیر است؟ و آیا منابع موجود فقهی دارای هیچ گونه نقصی در این خصوص نیستند؟ نقش الگوی پیشنهادی در این میان چه خواهد بود؟ ... لذا این بحث را با بیان آثار «ربا» در زندگی اجتماعی پی‌می‌گیریم تا بعداً فضای مناسب‌تری برای پاسخ به سوالات فوق فراهم گردد. بدنبال تاکید قرآن، کتب اخلاقی و فقهی نیز برخورد شدیدی را نسبت به پدیده زشت ربا در جامعه اسلامی اعمال کرده‌اند چرا که صراحت آیه شریفه «فاذنوا بحرب من الله و رسوله» انجام این عمل را در حکم اعلان جنگ با خدا و رسولش می‌داند. حال آنکه در مورد عمل زشتی همچون زنا که فاحشه و راه‌بند معرفی می‌کند چنین تعبیر تندی در آیات و روایات نیامده است؛ دلیل این تفاوت را بایست در اثر اقامه و غیر اقامه دانست. گاهی کسی یک نفر را می‌کشد و فرار می‌کند. اما دیگری جائی را منفجر کرده و مسولیت آن را بعهده می‌گیرد آن اولی صرفاً یک عمل فردی را مرتکب شده است، اما دومی در واقع به اقامه یک جریان فکری مبادرت نموده است و در مقام فرهنگ‌سازی در جامعه بر آمده است. حال آنکه این نوع اعمال نه در جهت استیفای حقوق مظلومان و پیکار با ستمگران بلکه در جهت مبارزه با اصل حکومت اسلامی و احکام الهی می‌باشد قطعاً بعنوان اقامه باطل قلمداد می‌گردد و بایست با آن برخورد جدی و قاطعانه از سوی حکومت اسلامی صورت گیرد. زیرا چنین شخصی یا سازمانی ادعای ایجاد نظام خاصی را در مقابل نظام الهی نموده است. حال اگر همین «ربا» بعنوان زیر بنای یک سازمان اجتماعی همچون بانک قرار بگیرد اما این عمل هیچ نوع جنگی با خدا و رسولش قلمداد نگردد، برآستی جای تعجب دارد. بلکه اگر اصل نظام اجتماعی فاسد باشد و بنابر مبنای خود به اقامه ربا در سیستم بانکی روی آورد و یا بعضی از شهروندان جامعه اسلامی برای فرار از ربا به حيله شرعی متوسل شوند در حالی که هیچ راهی برای رفع مشکلات معاش خود نداشته باشند در هر دو صورت جای تعجب نخواهد بود. زیرا که اساس نظام باطل بر عقل غیر متعبد بنیان نهاده شده است و نیز عمل چند شهروند مستاصل نظام اسلامی که در زیر فشار طاقت فرسای معاش زندگی راهی جز توسل به حيله شرعی نمی‌بینند، هیچگاه قابل قیاس با عمل اقامه جهت‌دار سیستم بانکی جامعه اسلامی

نمی‌تواند، باشد که با تعریف حالت اضطرار در جامعه به ربای پیدا و پنهان در سیستم اقتصادی دست می‌یازد و آن را در قالب عقود اسلامی نیز توجیه می‌کند! قبلاً نیز تاکید شد که اصولاً تفاوت بسیاری است میان فرد یا جمعی که محکوم شرایط ابتلاء هستند با سازمان یا دولتی که با تنظیم نسبت‌های کلان می‌تواند با شرایط ابتلاء خاصی را برای آحاد جامعه رقم بزند، قطعاً این سخن بمعنای تطهیر شهروندان خاطی نیست. اما مشکل بتوان عمل ایشان را در نزول خواری و امثال آن بعنوان اقامه یک عمل باطل تعریف کرد و حکم شدیدی را در مورد آنها جایز دانست.

بنابراین نظام اسلامی و دستگاه کارشناسی کشور همواره وظیفه‌ای مشکل برعهده دارد آنها در حال ایجاد بستر پرورشی خاصی برای افراد جامعه هستند و خدای ناکرده اندکی غفلت می‌تواند به صورت ناخواسته اعلان جنگ با خدا و رسولش قلمداد شود. متأسفانه امروزه علل اقتصادی بسیاری از ناهنجاری‌ها و ساختار شکنی‌های اجتماعی توسط افراد و سازمان‌های خاطی را بایست در تعمیم پدیده‌ی زشت ربا در جامعه دانست. این بستر ناموزون سال‌هاست که توسط نظام بانکی کشور طراحی شده است، علیرغم آنکه همواره شعار اصلی ایشان بر نظام بانکی بدون ربا متمرکز بوده است. البته هیچ شکی نیست که سود بانکی چنین سیستمی قطعاً قابل استفاده است و تصرف در آن در حکم خوردن مال حرام نیست چرا که رأس این سیستم کماکان تنفیذ ولایت فقیه و پرچم اسلام در اهتزاز است. لذا بر شهروندان نمی‌توان خُرده گرفت که چرا پول خود را در این سیستم به جریان می‌اندازند اما در عین حال جای دارد که متولیان امور اقتصادی کشور بخاطر تساهل در نظام‌سازی اجتماعی مبتنی بر احکام شرع مورد انتقاد و توییح قرار گیرند که چرا هنوز نسخه‌های سرطان‌زا برای این پیکره جوان تجویز می‌کنند؟ این عمل بزرگترین صدمه را به حیثیت پرچم نظام اسلامی خواهد زد و اگر هر چه سریعتر این سیاست‌ها توسط مراجع ذیربط مورد بازنگری قرار نگیرد و ایشان کماکان بر استفاده از راهکارها و نسخه‌های توصیه شده در نظام‌های مادی همچون بانک جهانی و امثالهم پای فشرند، معلوم نیست که فردا چگونه می‌توان در مقابل اعتراضات بنیانکن مردم دین‌باور و متدین دوام آورد؟ زمانی که ریشه این ناهنجاری‌ها در جهت‌گیری ساختارها خلاصه می‌شود، هیچ چاره‌ای جز اصلاح همین جهت‌گیرها از طریق یک مدل کارآمد وجود نخواهد داشت، پس اولین گام اصلاح ساختارها می‌باشد. اما پس از آن ضرورت مهندسی طرح با هدف ساختن ابزارهای جدید تولید و توزیع و مصرف مطرح می‌شود. قطعاً با ارائه الگوی‌های جدید در این سه عرصه

می‌توان شاهد تولید محصولات جدید اما همگن با ساختارهای اجتماعی بود. این یک مثال در بُعد منفی قضیه بود از آن سو می‌توان به تاکید آیات و روایات در خصوص اقامه جهاد یا وقف در جامعه توجه کرد که کتب اخلاقی نیز خوشبختانه مشحون از این مطالب است. هر چند که اهمیت اعمال مثبت نیز باید سطوح کار را در نظر گرفت. مثلاً مدیریت جهاد با انفس (جان‌ها) حتماً در صلاحیت دولت اسلامی است^۱ و سطوح پائین‌تر نمی‌توانند سیاستگذاری در این مورد بپردازند. اما مدیریت جهاد با مال می‌تواند در قالب وقف و انفاق و صدقات و خمس و زکوه و ... در اختیار سطوح میانی قرار گیرد؛ این شاکله نظام اسلامی است که با جهت‌گیری مادی نظامهای باطل در تعارض آشکار است در جامعه ما هدف‌گرایی و آرمان‌گرایی یک اصل است اما صحت و تحقق آن تنها در مطابقت با احکام و فرامین الهی تعریف می‌گردد چرا که رساله عملیه حقانیت حکم را به خدای متعال باز می‌گرداند و قصد قربت را شرط اصلی پذیرش تمامی عبادات بمعنای عام می‌داند. همین شرط اساسی است که بیانگر جهت کلی حاکم بر احکام توسلی نیز هست اگر چنین باشد، تنها الگوی خاصی مورد عمل قرار گیرد که با آثار احکام در تعارض نباشد و اگر این الگو بتواند نظام‌سازی مناسبی را در عرصه اجتماعی پدید آورد، دیگر هیچ ضرورتی برای تصرف در احکام و مجموعه‌سازی از آنها نخواهد بود که در نهایت به ایجاد فضای ناهمگن با جهت کل منجر شود و عملاً آثار احکام را از حیز انتفاع ساقط کند.

بنابراین هیچ چاره‌ای جز شناسائی موضوع و طبقه‌بندی صحیح از موضوعات اجتماعی نیست. چون نمی‌توان از یکسو ادعای نظام‌سازی اجتماعی کرد و از دیگر سو توان خود را در ارائه تعاریف متفن آنها حول محور حکومت اسلامی باثبات نرساند! نکته مهم اینجاست که متغیر اصلی در این تعاریف بایست بر محور صیانت از اصل اسلام باشد و لا غیراً تنها در این حال می‌توان مطمئن بود که جهت‌گیری اصلی نظام‌سازی اجتماعی کماکان قابل اعتماد است. این بهترین و گویاترین معیار صحت است که می‌توان تمامی تعاریف را پوشش دهد.

۱۸/۶- ارائه همزمان دو مجموعه تحت عنوان نظام آثار احکام و نظام تعاریف موضوعات در توضیح مطالب گذشته بیان گردید که ما راه قابل اطمینان برای تنظیم چنین ساختارهایی جز مدل پیشنهادی نداریم! این مدل قادر خواهد بود مبتنی بر مبنای فلسفی خود،

۱. ان‌الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله سوه انفال آیه ۷۲ و همچنین سوه توبه آیه ۲۰

هر نوع حرکت خصوصاً حرکت کلی جامعه را بخوبی تعریف کند. مثلاً این الگو بایست از زیبایی‌شناسی، هنر و منطق و... و نیز کیفیت ارتباط بین آنها تصویر شفاف ارائه دهد. مجموعه این تعاریف در قالب یک نظام تعاریف جای می‌گیرد که ضرورت اولیه برای طراحی ساختارهای اجتماعی است. حال همین واقعیت در خصوص الگوی آسیب شناسی و ساماندهی صنعت نیز وجود دارد این الگو بایست به صورت همزمان به ارائه دو مجموعه پردازد:

اول - نظام آثار احکام براساس ملاحظه رساله از منظر توصیف، تکلیف و ارزش

دوم - نظام تعاریف براساس شناسائی موضوعات

طبیعی است که تمامی این کارها خصوصاً ارائه نظام تعاریف بایست مترتب بر تغییر جهت حاکم بر نظام موضوع شناسی باشد، تا بتواند تعاریف صحیحی از زیبایی، عدالت و هنر و موضوعات محوری و غیر از آن ارائه داد. و البته صحت این تعاریف نیز هماهنگی تعاریف با جهت‌گیری کل احکام معنا می‌شود. در واقع اگر این تعاریف نتواند از تناسب لازم با جهت‌گیری کل برخوردار باشد، باز نمی‌توان شاهد حرکتی نوین و موثر در صنعت کشور بود. پس شرط اول در کارآمدی الگوی پیشنهادی وجود ابزار هماهنگ‌سازی در محدوده‌ی موضوع شناسی برای نظام‌سازی است. به دیگر بیان ابزار هماهنگ‌سازی ابزار نظام‌سازی اجتماعی نیز است. اما قضیه به همین جا ختم نمی‌شود چرا که شرط دومی برای رسیدن به هدف غائی بایست، محقق شود که مهمتر و اساسی‌تر از شرط پیشین است؛ این پیش نیاز چیزی نیست جز وجود ابزار هماهنگ‌سازی در محدوده حکم‌شناسی برای نظام‌سازی! با توضیحات گذشته مشخص شد که این ابزار اکنون بعنوان احکام فردی وجود دارد و ثمره آن هم همین رساله‌های عملیه موجود است. اما ابزاری که ما از آن سخن می‌گوئیم علم اصول فقه احکام حکومتی است که هنوز در حوزه‌های علمیه به کار گرفته نشده است. در واقع هنوز راه البته تأسیس کامل این علم محتاج زمان مناسب آن هستیم؛ که امید می‌رود در آینده‌ای نزدیک این الگو در اختیار حوزه‌های علمیه قرار گیرد. تا بتواند توان علمی خود را در جهت استنباط آن دسته از احکامی بسیج کنند، که شدیداً مورد نیاز حکومت اسلامی بوده و هست و جای خالی آن در عرصه مدیریت توسعه کلان کشور بخوبی احساس می‌شود. ولی طبیعی است که تا زمان استنباط کامل این نوع احکام هنوز راه باقی است. حال که ابزار

هماهنگ‌سازی احکام حکومتی به صورت کامل طراحی و عرضه نشده است دو گزینه در پیش روی داریم:

اول: همان روش کنونی است که با استفاده از علم اصول موجود تکیه بر انتزاع بینی و رجوع به مفردات احکام به جمع‌بندی نهایی از آنها در جهت ارائه احکام حکومتی پردازیم. از مهمترین اشکالات بر این روش عدم تعریف صحیح از وحدت ترکیبی موضوعات پیچیده همچون بانک و بیمه و... و مالا ارائه احکامی است که نمی‌تواند بعنوان عناوین اولیه احکام شرع مورد استناد قرار گیرد.

وجود تناقض میان چنین احکامی با روح حاکم بر فقه شیعه کمترین ضرر استفاده از چنین روشی است. مسلماً اگر علم ما از نوع علم معصوم (ع) بود که جایگاه، اثر و نسبت هر موضوع با موضوعات دیگر در نزد صاحب علم بخوبی مشهود بود، هیچ مشکلی در تعریف موضوعات و ارائه احکام وجود نداشت؛ ولی فعلاً چنین مقدوری برای ما وجود ندارد؛ لذا بایست به فکر ابزار هماهنگ‌سازی برای نظام‌سازی بود، که در این حیظه آن را به تأسیس علم اصول فقه حکومتی (احکام اجتماعی) معنا کردیم.

دوم: بخاطر نبود علم اصول فقه حکومتی جهت هماهنگ‌سازی احکام، ناچار از روی آوردن به نظام‌سازی موضوعی هستیم و این مهم چنانچه پیشتر گذشت با تغییر جهت حاکم بر نظام موضوع‌شناسی ممکن خواهد بود.

این شیوه از ثمره‌ی بیشتر و خسارت کمتری نسبت به روش اول برخوردار است؛ چرا که نگاه اصلی در اینجا ایجاد هماهنگی میان جهت حاکم بر نظام موضوع‌شناسی با جهت حاکم بر فقه است و همین هماهنگی است که می‌تواند فقها و کارشناسان را نسبت به اتقان محصول نهایی تا اندازه زیادی امیدوار و مطمئن نماید. در واقع همین نظام تغییر جهت یافته است که هنوز حکم را به تبع تعریف صحیح از موضوع تعیین می‌کند. گرچه این حکم الزاماً همان حکم حکومتی در روش مطلوب نیست، اما مجموعه‌ی چنین احکامی هم ایمن از تناقض با روح حاکم بر فقه است.

بنابراین سیر مطلوب چنین است که با تأسیس اصول فقه حکومتی نظام‌سازی نیز از متن دین اخذ شود در این سیر این وحی است که ساختارهای عینی را تبیین می‌کند؛ طبعاً این غایت قابل قیاس با روش دوم نیست که در آن بناچار از جهت حاکم بر احکام و نظام

موضوع شناسی سخن گفته می‌شود بلکه در روش پیشنهادی نسبت به روش کنونی باز می‌توان نظام اقتصادی و نظام صنعتی را براساس چهارچوب احکام موجود تعریف نمود؛ اما این کجا و روش مطلوب کجا که اصل ساختارها عیناً از متن وحی استخراج می‌شود.

۱۸/۷- سه مرحله: پیشنهادی برای تعریف موضوعات صنعت از منظر مکتب

۱. بایست جهت حاکم بر نظام موضوع شناسی کشور مطابق با جهت کلی احکام فقهی تغییر یابد.

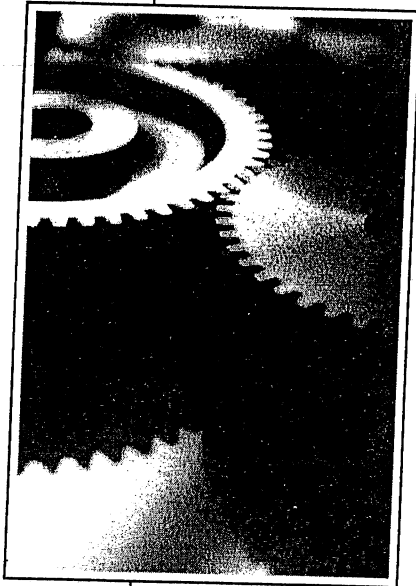
۲. آثار تمامی موضوعات مرتبط با صنعت کشور در سه سطح خرد و کلان و توسعه در ملاحظه وضعیت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه جمع‌بندی شود و در سمت چپ جدول تعریف قرار گیرد.

۳. با تنظیم سمت راست و میانه جدول، تطابق لازم میان آثار مزبور با احکام شرع صورت می‌گیرد تا حکم هر یک از موضوعات آنچنان که در تناقض با روح حاکم بر فقه نباشد، مشخص گردد.

در واقع پس از ارائه نظام موضوعات بایست احکام الهی را در مقابل آن نظام داد و چون قبلاً جهت کلی نظام موضوعات تغییر یافته است؛ لذا هیچ ضرورتی برای تصرف در آثار و مقتضیات احکام و ترکیب‌سازی از آنها وجود ندارد.

این بهترین مدل پیشنهادی در وضعیت موجود است که در عین تطابق با احکام فردی می‌توان آن را برای اداره‌ی عینی جامعه موثر دانست. این مدل برخاسته از همین احکام فعلی است که می‌تواند حداقل هماهنگ‌سازی میان حکم و موضوع را در شرایط کنونی ایجاد نماید. از دیگر سو این مدل می‌تواند مورد پذیرش فقهای معظم نیز باشد؛ حتی اگر برخی از ایشان قائل به ضرورت تدوین علم اصول فقه حکومتی نباشند، چرا که بنای اصلی این الگو بر عدم تغییر در مناسبات و مقتضیات فقه موجود و رعایت همه جانبه آثار احکام بوده است و هیچگونه مصلحت‌سنجی (استصلاح) یا استحسانی در آنها صورت نگرفته است. این الگو بهترین ابزار اقامه احکام در شرایط کنونی است و محصول‌نهایی آن تعریف صنایع به سه شکل متمرکز، نیمه متمرکز و غیر متمرکز می‌باشد. که ناظر بر تفکیک یا عدم تفکیک میان مدیریت مالکیت و اختیار در هر یک از این اشکال متناسب با ویژگی‌های هر یک از سطوح سه گانه خرد و کلان و توسعه است. گرچه در مراحل بعدی مدل‌سازی می‌بایست جدول

تحلیل موضوعات صنعت، جدول تجزیه عناوین و جدول تجزیه اصطلاحات طراحی شود، اما اکنون با همین الگو می توان دسته بندی مناسبی از موضوع و حکم را به دست آورد. لذا کلیاتی از این الگو نیز در بخش آینده مورد استفاده قرار می گیرد.



بخش دوم

بررسی

چگونگی ساخت

الگوی تخمینی صنعت

(الگوی تخصیصی در مدیریت صنعت)

مقدمه:

ویژگی و کارآمدی الگوی تخمینی صنعت (الگوی تخصیصی در مدیریت صنعت)

فصل اول:

طبقه‌بندی تخمینی صنایع

مرحله اول:

نسبت‌های شامل و مشمول در دسته‌بندی صنایع

مرحله دوم:

به‌کارگیری آزمایشی مدل تخمینی در دسته‌بندی صنایع با محاسبه امکان سنجی رفع ۳۰٪ از مشکلات روند گذشته صنعت کشور

* به‌کارگیری مدل تخمینی در ۱۲۰ صنعت منتخب کشور

* به‌کارگیری مدل تخمینی در متغیرهای اداره صنعت در جهت تصمیم‌گیری مطلوب،

نسبت به طبقه‌بندی صنایع منتخب

* چگونگی طبقه‌بندی صنایع در سه دسته صیانتی، عدالتی و بهره‌وری از ابعاد اجتماعی،

اقتصادی و صنعتی

فصل دوم: احتمالات مختلف پیرامون ابزارهای اجتماعی، اقتصادی و صنعتی براساس

سیاست‌های کمی و کیفی دولت در ساخت مدل تجزیه تخمینی

فصل سوم: تعیین و توصیف عناوین در «مدل تجزیه» محورهای ارزیابی صنعت

مقدمه: ویژگی و کارآمدی الگوی تخمینی صنعت (الگوی تخصیصی در مدیریت صنعت)

در بخش اول از ضرورت استفاده و چگونگی به کارگیری روش تحقیق در صنعت سخن گفتیم، گفته شد که برای ساخت روش تحقیق صنعتی باید یک تعریف اولیه و جامع از صنعت ارائه شود تا بتوان براساس آن به بررسی عوامل درونزا و برونزای موثر بر صنعت (از طریق به کارگیری روش تحقیق) در حد اجمال پرداخت.

در مبحث تعریف صنعت سه متغیر اصلی «انسان، ابزار و امکان» و بعد تقسیمات درونی انسان به «روحی، ذهنی و عینی» و ابزار به «سرعت، دقت و تأثیر» و منابع به «تشعشع، تموج، تجسد» مورد بررسی و دقت قرار گرفت. سپس به تبیین وضعیت صنعت بعنوان موضوعی که در جامعه قرار دارد، پرداختیم و نتیجه این شد که، ساختار بخش صنعت در سه سطح «متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی» قابل بررسی است؛ هر چند در این فصل وضعیت پژوهش پیرامون ماهیت صنعت بعنوان موضوعی مستقل از جامعه نیز مشخص شد، اما از آنجائی که این موضوع نیاز به مقدمات و مقومات فراوانی دارد، از محدوده‌ی پژوهش فعلی خارج گردید.

در فصل دوم از بخش اول تا حدودی به بررسی اجمالی روش تحقیق صنعتی در سه

سطح:

۱. فرهنگ صنعت ۲. فلسفه صنعت ۳. زیرساخت‌های صنعت پرداختیم، اما به کارگیری روش تحقیق در صنعت را مشروط به تطبیق آن به موضوع صنعت نمودیم، لذا بدون آنکه وارد بحث استدلالی روش تحقیق شویم آن را در حد کلیات متوقف نمودیم، زیرا پرداختن به مسئله روش تحقیق نیز موضوعاً از پژوهش فعلی خارج می‌باشد.

بنابراین در مرحله اول بررسی تطبیقی روش تحقیق با قید صنعت (و قبل از ورود به جداول فرهنگ، فلسفه و زیر ساخت) وارد شناسائی خود موضوع شدیم لذا جدول «مکتب، علم و اجرا» از این جهت مطرح شد که تا «موضوعات صنعت»، شناسایی و طبقه‌بندی نشوند، بحث روش تحقیق (که مؤخر از این بحث می‌باشد) قابل پیگیری نیست! لذا اجمالاً چهارچوب شناسایی و تعریف (رابطه صنعت با مکتب، علم و اجرا در سه سطح، توسعه، کلان و خرد) مشخص شد و در بخش مکتب، توصیف، تکلیف و ارزش در جدول مربوطه نیز مطرح گردید، در فصل چهارم به صورت تطبیقی رابطه تعریف و موضوع صنعت را با اصول مکتب مورد بررسی قرار دادیم، اما از آنجائی که این کار تطبیقی نیازمند دستیابی به نظام

احکام می‌باشد و این نظام احکام نیز فعلاً در اختیار ما نیست، روند پژوهش بدین شکل ادامه پیدا کرد:

در بررسی نظام موضوعات صنعت و سپس طبقه‌بندی نظام موضوعات احکام مکتب باید صنعت را به لحاظ آثار آن مورد طبقه‌بندی قرار دهیم؛ زیرا هرگاه بخواهیم صنعت را در جامعه مطالعه کنیم، باید به آثار آن توجه شود، به همین علت بحث صیانت، عدالت و بهره‌وری نیز در همین قسمت مطرح گردید و در نتیجه به این مطلب دست یافتیم که «دولت» متکفل صیانت از کلمه توحید، «اوقاف» (تعاونی اسلامی) متکفل توازن یا عدالت اجتماعی و بخش «خصوصی» متکفل بهره‌وری و مشارکت اجتماعی است.

اکنون و پس از طرح مباحث کلی در بخش اول در ادامه به چگونگی ساخت و تنظیم یک الگوی تخمینی فارغ از طرح مباحث روش تحقیق می‌پردازیم. طبعاً در این بحث بدنبال ارائه مدل نیستیم، زیرا «مدل» زمانی مطرح می‌شود که ما توانسته باشیم:

* کلیه اجزاء و عوامل روش تحقیق را به نحو تفصیلی مورد بررسی قرار داده باشیم.

* سوالات تطبیقی نسبت به عینیت موجود صنعت فراهم شود.

نتیجه پژوهش در بخش اول طرح جامع صنعت به اختصار چنین است:

اول: باید بدانیم موضوع پژوهش، به‌کارگیری روش تحقیق در اداره‌ی خدماتی است که در اختیار بخش صنعت قرار گرفته است و این خدمات باید منشأ توسعه خود صنعت فی نفسه نیز بشود. لذا اینکه در بخش اول از تعریف و تقسیمات درونی «صنعت موضوعاً» سخن به میان آمد به این علت بود که توسعه صنعت فی نفسه نیز موضوع پژوهش جامع است. پس موضوع اصلی در بخش اول این پژوهش پرداختن به کلیاتی پیرامون تعریف صنعت و متغیرهای آن بود.

دوم: علاوه بر این که به‌کارگیری تطبیقی روش تحقیق در موضوع صنعت، بعنوان پژوهش اول محسوب می‌شود، باید نسبت به مسئله ساماندهی تخصیص در بخش‌های مختلف صنعت نیز توجه داشت؛ در مورد این تخصیص‌ها به صورت مختصر گفته شد، بخش‌هایی که مربوط به تسخیر قدرت‌های جدید است مربوط به دولت و سایر بخش‌ها مربوط به بخش خصوصی و تعاونی (اوقاف) است.

اما آنچه که در سیر پژوهش در بخش دوم دنبال می‌گردد دستیابی به یک دیدگاه روشن نسبت به نوع اهداف خود در مورد موضوع صنعت است؛ تا بتوان روش تحقیق را به شکل تخمینی پیاده کرده و درباره تحقق این دیدگاه روشن، مدل جامعی (نسخه برنامه‌ریزی و طرح شامل) را تنظیم نمود، به عبارت دیگر می‌توان روش تحقیق و ابزارهای مختلف آن را در جدول فرهنگ (گرایش یا مکتب) (بینش یا علم) (دانش یا اجرا) و جداول فلسفه و زیر ساخت روش تحقیق در این الگوی تخمینی مورد استفاده قرار داد اما از آنجائی که الگوی تخمینی برحسب اهداف و انتظارات ما به دنبال ارائه راهکاری اضطراری نسبت به مشکلات موجود صنعت با حداقل ۵۰٪ پاسخگویی است، دیگر لزومی به استفاده از روش تحقیق جامع نمی‌باشد؛ لذا الگوی تخمینی تنها برای یک تخصیص کلی نسبت به موضوع «الگوی مدیریت تولید در وضعیت موجود صنعت» ترسیم می‌شود. اکنون پیش از بررسی بخش دوم - در ساخت الگوی تخمینی بعنوان دومین مرحله پژوهشی از پژوهش طرح جامع صنعت - به مطالبی چند پیرامون بایسته‌ها و ویژگی‌های این الگوی تخمینی می‌پردازیم:

اول: خصوصیات مدل و تفاوت آن با الگوی تخمینی تخصیص صنعت

به طور کلی گاه هدف از این پژوهش را، ارزیابی وضعیت صنعت و گاه توسعه ماهیت صنعت می‌دانیم. حال اگر هدف از این پژوهش ارزیابی و بهینه صنعت باشد، موضوع پژوهش مدیریت صنعت خواهد بود، لذا نتیجه آن ارائه الگوی تخمینی تخصیص صنعت است.^۱

اما اگر هدف و انتظار از این پژوهش توسعه ماهیت صنعت باشد، آنگاه بحث روش تحقیق مطرح می‌شود؛ لذا ابتدا باید جدول تحلیل و کلیه عناوین آن را در سطوح فلسفه، فرهنگ و زیر ساخت با قید اضافه «مدیریت صنعت» تنظیم و سپس (پس از اضافه مدیریت صنعت) عناوین را تعریف و در نهایت، مدل ارائه شود. در بخش گذشته هم صنعت موضوعاً و هم از صنعت در جامعه (که مدیریت صنعت باشد) سخن گفته شد. اما در این بخش طبیعتاً موضوع پژوهش «مدیریت صنعت» است. لذا هر گونه انتظار و هدفی از این پژوهش، تاثیر مستقیمی در انتخاب موضوع و بطبع چگونگی انجام آن پژوهش دارد.

حال به بررسی خصوصیات و ویژگی‌های الگوی تخمینی و تفاوت آن با مدل می‌پردازیم. الگوی تخمینی تنها برای طبقه‌بندی موضوعات و دسته‌جات براساس سفارشات در وضعیت موجود، کاربرد داشته و با مدل تفاوت بسپار دارد؛ زیرا مدل آن است که براساس سوالات تطبیقی نسبت به عینیت، نیازمندی‌های فردی، عمومی و نیازهای کل جامعه را پاسخگو باشد؛ نیازمندی‌های فردی و عمومی را می‌توان به طور کلی در یک دسته از صنایع مشاهده کرد، فرضاً صنایع نظامی برای دفاع و امنیت کل جامعه می‌باشند، لذا نیازمندی نسبت به آنها، مربوط به کل جامعه است و یا یک دسته از صنایع مانند ظروف مصرفی برای نیازهای فردی است. اما نسبت به صناعی ارتباطاتی و مخابرات مانند صدا و سیما، هم نیازهای فردی و هم نیازهای عمومی وجود دارد. در هر صورت بوسیله مدل، ابزارهای متناسب با هر یک از این نیازمندی‌های فردی و عمومی معین می‌شود مثلاً در مورد همین صنایع به صورت مشخص معین می‌شود، کدامیک از این صنایع مربوط به بخش دولت یا بخش تعاونی و یا بخش خصوصی است؟ و این کار تنها بر عهده مدل است.

هرچند به وسیله الگوی تخصیص نیز می‌توان به صورت تخمینی این اولویت‌بندی را انجام داد و حدود بخش‌های دولتی، تعاونی و خصوصی را در دستجات مختلف صنایع معین کرد؛ اما حُسن انجام این فعالیت براساس مدل این است که: وقتی تخصیص‌ها انجام و مسائل پاسخ داده شوند، می‌توان براساس مدل، اولویت‌ها را نیز معین نمود، زیرا در طول اجرای برنامه، گاه نیاز به این است که ابتداً بر نیازهای عمومی سرمایه‌گذاری شود و سپس در زمان دوم بر نیازهای فردی یا اینکه به نیازهای دولت پرداخته شود و این اولویت‌گذاری را مدل انجام می‌دهد؛ البته متناسب با شرایط، قدرت و تحرک الگوی تخصیص نیز متفاوت خواهد بود. گاه تغذیه و ضروریات زندگی مردم دچار مشکل می‌شود، در این صورت قطعاً ضریب نیازمندی‌های فردی بالا می‌رود؛ گاه وضعیت اشتغال و بیکاری بحرانی می‌گردد در این صورت نیز ضریب تغییر می‌کند؛ لذا اینگونه نیست که همیشه بیشترین بودجه برای کشف صنایع هسته‌ای اختصاص داده شود. (البته به صنایع هسته‌ای در جای خود باید بیشترین هزینه را اختصاص داد) اما باید به این نکته توجه داشت که آیا جامعه دچار رکود یا رونق است؟ یا درگیر بیماری، ناهنجاری و بحران؟! تا بتوان اولویت‌بندی دقیقی از نیازمندی‌های جامعه انجام داد.

در سیر جدید باید ابتدا یک الگوی تخمینی ارائه و سپس با به‌کارگیری روش تحقیق، آن الگو تخمینی را بسمت مدل حرکت داد. البته تا حدودی عناوین و سرفصل‌های روش تحقیق واضح است، مثلاً معنی «گرایش» یا انتظارات مذهبی در مباحث اصول مکتب مطرح شد^۱ همچنین «بینش فلسفی» که در نظام ولایت وجود دارد و «دانش» که به معنای مدیریت صنعت است؛ اما همگی اینها، ابزارها و پیش‌نیازهای ورود به روش تحقیق بوده و مسئله فرائز و عمیق‌تر از این عناوین و سرفصل‌ها است.

ابتدا باید کلیه عناوین روش تحقیق به صورت مضاف از جداول «تحلیل، تجزیه و ترکیب» در سه مرحله فرهنگ، فلسفه و زیرساخت تشریح شوند و طبعاً این فعالیت بسیار طولانی خواهد بود. لذا در اینجا تنها از زاویه الگوی تخمینی به بررسی موضوع صنعت می‌پردازیم.

پس به طور کلی الگوی تخمینی می‌تواند نسبت به وضعیت اضطراری موجود صنعت پیشنهادات و سفارشات را مطرح می‌نماید.

دوم: کارآمدی جدول تخمینی ارزیابی صنعت

الگوی تخمینی در واقع بمنزله پاسخ به سفارشات پروژه‌های گسترده و جامعی از این دست می‌باشد؛ یعنی الگوی تخمینی یک‌نما و طرح کلی از یک تحقیق گسترده را پیش روی قرار می‌دهد. اما کارآمدی الگوی تخمینی در صنعت از قرار ذیل است:

* صنایع را با تخمین‌های ساده و بدون استفاده از روش تحقیق می‌توان دسته‌بندی و طبقه‌بندی نمود؛ جدول تخمینی نیز (هرچند غیر مقنن) از کارآمدی لازم در این دسته‌بندی و طبقه‌بندی برخوردار است.

همان‌گونه که در مطلب اول از نظر گذرانید، اگر جدول تخمینی بدون سه جدول فرهنگ، فلسفه و زیرساخت تنظیم شود، نمی‌توان نام «مدل» را برای آن نهاد، زیرا مدل آنست که به عناوین و سرفصل‌هایی همچون اجزاء عوامل، موضوع، شرایط و... بپردازد. جدول تخمینی بدون استفاده از روش تحقیق نسبت به بیش از ۵۰٪ مشکل وزارت صنایع پاسخگو می‌باشد. زیرا:

اولاً: در وضعیت موجود وزارت صنایع براساس مدل سرمایه‌داری فعالیت می‌نماید.

1. تقسیم گرایش، بینش، دانش که در صفحه اول جدول فرهنگ آمده است.

ثانیاً: مدل سرمایه‌داری در تنگناهای نظام ارزشی جامعه گرفتار شده است^۱ لذا می‌بینیم صنعت با ناهنجاری مواجه گردیده است؛ مثلاً هم قرضه‌ی خارجی دریافت می‌شود و هم یارانه پرداخت می‌گردد و این دو راهکار هر دو ضد یکدیگر عمل می‌کنند، زیرا قرضه خارجی در جایی مفید است که، فرهنگ سرمایه‌داری، نظام ارزشی متناسب با خود را به وجود آورد؛ نه آن‌گونه که نظام ارزشی امروزه عمل می‌کند. در مدل سرمایه‌داری واگذاری مسولیت به افراد بدون کار و داشتن سرمایه یک ضد ارزش تلقی می‌شود؛ لذا سرمایه‌گذاری خارجی در جایی می‌تواند فعالیت کند که مدیر عامل، در اخراج افرادی که در یک دستگاه صنعتی اشتغال بکار دارند و تخلف نموده‌اند، اختیار تام داشته باشد در حالی که هم اکنون مدل سرمایه‌داری در کشور ما نمی‌تواند چنین اختیاری داشته باشد؛ زیرا نظام ارزشی در مقابل عملکرد او موضع‌گیری می‌کند.

لذا صنعت نمی‌تواند دقیقاً براساس دستگاه سرمایه‌داری فعالیت نماید، علاوه بر این مطلب و از همه بالاتر، نظام سرمایه‌داری ضرر را متوجه انسان دانسته و تکنیک را در «تکامل» اصل قرار می‌دهد از این جهت هزینه‌های سرسام‌آوری برای اکتشافات و اختراعات صنعتی، اختصاص می‌دهد در حالیکه صنایع ایران به لحاظ رتبه جهانی در تنزل به سر می‌برند. این ناهنجاری داخلی صنعت به این دلیل است که صنعت کشور جزو اقمار مطلوب نظام سرمایه‌داری قرار نگرفته و لذا مرتباً دچار تنش و ناهنجاری می‌شود. به هر حال به نظر می‌رسد با تنظیم جدول تخمینی ۵۰٪ از مشکلات صنعت بر طرف شود، یعنی می‌توانیم بگوئیم مشکلات مدیریت در آسیب‌شناسی و ساماندهی صنعت چه چیزهایی است؟ کدام قسمت‌های صنعت دچار مشکل است؟ اما اگر براساس روش تحقیق بخواهیم حرکت کنیم، پژوهش ما بسیار دقیق‌تر شده و در این صورت تا ۷۰٪ قابلیت آمارگیری و پاسخ دادن به مشکلات فراهم می‌شود.

* الگوی تخمینی نسبت به اصلاح ساختار صنعت تصویری مطلوب (غیر از آنچه اکنون موجود است) ارائه می‌دهد و در نتیجه زمینه‌های امید نسبت به این تحول را، فراهم می‌نماید. به عبارت دیگر الگوی تخمینی، ارزشی تبلیغی را برای پیدایش تغییرات، تحرک و آمادگی ایجاد می‌کند. پس الگوی تخمینی برای وضعیت موجود وزارت صنایع بسیار موثر

۱. به قول معروف یک خط در میان مجبور است، حاشیه نابهنجار بزند.

است. اما اگر براساس «مدل» حرکت نمائیم باید نه تنها مدیریت صنعت، بلکه کل مدیریت عمومی کشور را اصلاح نمائیم تا در نهایت بتوان اثر آن را در اصلاح ساختار صنعت مشاهده کرد. اما بر حسب الگوی تخمینی فعلاً نیازی به این روند طولانی نیست.^۱ الگوی تخمینی علاوه بر موارد فوق، این توانایی را نیز دارد که چگونگی توسعه صنعت در جوامع مختلف بشری را معین کرده و آنگاه زیربنای ناهنجاری‌ها و رابطه آنها را با توسعه صنعت، مشخص نماید.

بر حسب یک فرض عینی گاه گفته می‌شود، وزیر محترم صنایع به تخصیص صنعت موجود و گاه به توسعه و تکامل صنعت در جامعه می‌اندیشد. در فرض دوم قطعاً انجام یک پژوهش درونی در موضوع صنعت لازم است، به عنوان نمونه، باید بدانیم عوامل داخلی تکامل و تغییر صنعت چه چیزهایی هستند؟ وضعیت نیروی انسانی و منابع و ابزارها باید چگونه شود؟^۲

اما در فرض اول، الگوی تخمینی می‌تواند، صنعت آشفته را از این وضعیت خارج نماید، در این فرض سوالاتی از این دست مطرح نیست: وضعیت صنعت از اول انقلاب تا کنون و همچنین در جهان چگونه است؟ چرا صنعت ما رشد پیدا نمی‌کند؟ مثلاً کشور هند خیلی هم که تلاش کند می‌تواند در-صنعت کپی‌سازی نماید، اما نمی‌تواند جزء قطب‌های صنعتی جهان شود، آیا این قطب شدن تنها از آن نظام سرمایه‌داری و جهان سرمایه است و بقیه کشورها تنها می‌تواند شبیه‌سازی نمایند؟ شوروی سابق هر چند از نظر سرمایه و از نظر حجم مبادلات بین‌المللی و حجم چرخش در بازارهای جهانی بسیار عقب‌تر از آمریکا بود، اما در عین حال توانست حتی زودتر از آمریکا به سلاح هسته‌ای دست پیدا کند و در صنایع هسته‌ای مقدم بر آمریکا قرار گیرد؛ حال این سوال مطرح می‌شود که آیا می‌توان با اموال و امکانات متمرکز دیگری صنایعی مقدم‌تر از صنایع آمریکایی بوجود آورد؟ چرا و چگونه ژاپن توانست به صنایع نوری دست پیدا کند؟ در هر صورت این سوالات زمانی مطرح می‌شود که هدف را

1. اساساً بهنجارسازی یا ساماندهی صنعت یک مطلب است و تامل کردن در اینکه زیربنای ناهنجاری‌های صنعت در جریان توسعه صنعت، و ربط آن عوامل ناهنجاری با زیر بنای توسعه صنعت، مطلبی دیگر است.
2. مجموعه‌ی این سوالات در بحث توسعه صنعت مطرح می‌شوند.

توسعه و تکامل صنعت (در فرض دوم) بدانیم و این هنگامی است که از بحث تخمین فاصله گرفته و بحث توسعه و مدیریت‌های اجتماعی، اقتصادی و صنعتی را مطرح نماییم.^۱

پس یکی از کارآمدی‌های الگوی تخمینی، ایجاد امید نسبت به اصلاح ساختار صنعت و ارائه ارزش تبلیغی و تصویری از دورنمای صنعت است. حال زوایا و سطوح دیگری از این کارآمدی را مطرح می‌نماییم.

* در مورد الگوی تخمینی این سوال ممکن است مطرح شود که آیا الگوی تخمینی صنعت تنها قدرت ترمیم وضع موجود را دارد یا اینکه بیانگر سطحی از توسعه نیز می‌باشد؟ منظور از توسعه صنعت همان‌گونه که کرراً گفتیم این است که صنعت را از جهتی که اکنون دارد به جهت دیگری منتقل نماییم و مسیر توسعه آن را تغییر دهیم. جهت کنونی صنعت به سمت توسعه انگیزش مادی است به عبارت دیگر در آن تحرک مبتنی بر لذات مادی در ارتباط انسان با جهان ماده اصل می‌باشد؛ به عنوان نمونه مقام و اعتبار سیاسی در صنعت بر حسب قدرت مالکیت است نه قدرت خدمت به مکتب! در الگوی تولید، توزیع و مصرف، شیئی تنظیم می‌شود که انسان‌ها منظم‌تر، دقیق‌تر و پرتلاش‌تر به سمت دنیا حرکت نمایند. پس همین که «جهت» عوض شود، معنای هرگونه تحقق، فعل و انفعالی، تغییر می‌نماید.^۲

پس صرف حاکم شدن جهت، بستر توسعه صنعت را تغییر می‌دهد، البته باید این نکته را نیز توجه داشت که تغییر جهت در مرحله اول نوع تخصیص‌های کلی را تغییر می‌دهد، اما اینکه نیازها و سفارشات و نوع خط تولید چگونه خواهد بود؟ از مرحله اول خروج موضوعی داشته و در مرحله دوم و سوم مورد بررسی قرار می‌گیرد. زیرا در مرحله اول، جهت توسعه و بسترسازی‌ها و اصولاً بافت محصولات تغییر می‌یابد و پس از این مرحله است که صحبت از تغییر خط تولیدها و موضوع جدید مطرح می‌شود. البته وقتی جهت را حاکم می‌نماییم، تنها تخصیص‌های کلی عوض می‌شود؛ لذا امکان اینکه در این مرحله برای ما روشن شود، نیازها

1. تا حدودی در بخش آینده به آن خواهیم پرداخت.

2. به عنوان مثال می‌توان عروسی و مجلس شادی از یک طرف و میلاد ائمه (ع) و اعیاد مذهبی را از طرف دیگر برشمرد در این مجالس، شادی وجود دارد اما نوع این شادی‌ها با هم متفاوت است؛ در جشن میلاد صحبت از مناقب و اوصاف ائمه (ع) می‌باشد که جهت‌گیری آنها به طرف عالم آخرت است در عین حالیکه شادی نیز وجود دارد لکن در مجلس عروسی که از شکل مستحب اسلامی خارج شده و به تفاخرها و دعوت به دنیا شدیداً آلوده شده است جهت‌گیری آن مادی می‌باشد.

و سفارشات در مرحله دوم و سوم چه چیزهایی است؟ و چه خط تولیدهایی باید تغییر کند؟ ممکن نیست! این نوع تغییر براساس الگوی تخمینی «تعمیر و ترمیم» نامیده می‌شود نه توسعه! زیرا تنها بافت تغییر یافته و نیاز جدید مطرح شده، اما طرح نیاز جدید لزوماً خط تولید جدید را در بر نمی‌گیرد؛ لذا در الگوی تخمینی تنها در مقام بهره‌وری و تحول در مقیاس‌ها تغییراتی صورت می‌گیرد؛ البته زمانی که تغییرات در جهت توسعه باشند، تبدیل در مقیاس‌ها صورت می‌گیرد. لذا الگوی تخمینی به نوعی، بسترسازی توسعه صنعت را فراهم می‌نماید. در مورد این مسئله که تغییر جهت صنعت، بافت محصولات را تغییر می‌دهد مثالی را مطرح می‌نمائیم: حجم تولید پارچه برای پوشاک که مورد استفاده خانواده قرار می‌گیرد، اگر تجمل آن محدود به خانه شود، حجم تولیدی که امروزه پیرامون این البسه صورت می‌گیرد، بسیار تغییر می‌نماید؛ امروزه اکثر تنوع لباس‌هایی که خانم‌ها برای مجالس تشریفاتی استفاده می‌کنند، برای تفاخر و تبرج مالی است (تنها تبرج جنسی مطرح نیست!) یعنی پوشیدن لباس با قیمت بالا و غیر متعارف به این معناست که تبرج و تفاخر جزء شئون اجتماعی شان محسوب می‌شود اما اگر شان پوشیدن لباس از این حالت خارج شود به این معنا که لباس کار با لباس فعالیت سیاسی متفاوت باشد؛ یعنی وقتی که در تظاهرات و یا نماز جمعه حاضر می‌شود لزومی ندارد لباس سیاسی، لباس تشریفاتی باشد؛ لذا لباس حین اشتغال مناسبات اشتغال و لباس کار سیاسی تحریک‌های متناسب سیاسی را داشته باشد. چرا که نوع کارها متفاوت است لباس شغل باید حین اشتغال علاوه بر پوشش مانع اشتغال و سهولت کار نشود، مثلاً در کشاورزی باید حداکثر پوشش را با حفظ محیط و شرایط اشتغال فراهم نمود. اما در لباس سیاسی باید طوری باشد که علاوه بر حضور اجتماعی آرمانی زن به رابطهٔ مقنن بین زن و مرد توجه شود. حال اگر مصرف لباس تشریفاتی فقط در منزل و برای شوهر باشد، طبیعی است که حجم تولید آن بسیار کم می‌شود و اگر حجم آن کم شود، آنگاه بافت پارچه متناسب با حجم الگوی مصرف متغیر شده و در نهایت وضعیت تولید پارچه عوض می‌شود؛ البته این مثال محدود به لباس نیست، بلکه در کلیه مصارف، اگر تفاخر حذف شود، بافت تولید عوض می‌شود. این تغییرات به معنای ترمیم است و بعد از این مرحله است که نیاز جدید و خط تولید جدید تعریف می‌شود. البته اول باید سرعت، دقت و انضباط در یک اموری بالا رود مانند: ارتباط مسلمین با هم، قدرت یادگیری و اطلاعات و قدرت بهینه شدن اطلاع و حضور سیاسی بهتر شود، آنگاه نیازهای جدید مطرح می‌شوند و همانطور که گفته شد پیدایش نیازهای جدید، به

معنای خط تولید جدید نیست، بلکه باید اختراعاتی در مرتبه بهره‌وری - تحول در مقیاس - آغاز و در نهایتاً به تبدیل شدن مقیاس‌ها منتهی شود.

بنابراین در پاسخ به سؤال اول که آیا الگوی تخمینی سطحی از توسعه را نیز شامل می‌شود یا خیر؟ باید گفت اگر منظور حاکم شدن توسعه و بسترسازی برای توسعه است، الگوی تخمین تخصیصی نیز سطحی از این توسعه را شامل می‌شود. لذا الگوی تخمینی بستر توسعه را فراهم می‌نماید اما با مدل مطلوب فاصله بسیار دارد. الگوی تخمینی این توانایی را دارد که صنعت مطلوب را در جامعه معرفی کند. اگر الگوی مطلوب صنعت - هر چند تخمینی - در اختیار مسئولان و مدیران صنایع باشد، می‌تواند چگونگی الگوی تولید، توزیع و مصرف در صنعت را تعیین نموده و این امکان که موضعگیری‌های خود را در بخش‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نظام بیان نمایند، فراهم می‌شود. پس با الگوی تخمینی، مسئولان اصلی و خصوصاً «وزیر» می‌توانند حضور جدیدی را در عرصه اجتماعی پیدا نمایند. بنابراین الگوی تخمینی می‌تواند اولویت‌های نظام تخصیص و الگوی مصرف، توزیع و تولید را معین نماید اما اینکه این الگو بتواند تعیین اولویت و نظام تخصیص و طبقه‌بندی در الگوی تولید، توزیع و مصرف را ملاحظه نماید، مبحثی مستقل بوده و باید در مباحث مدل و الگوی مطلوب بدان پرداخت.

از مشکلات بسیار مهم در مدیریت کلان کشور مسئله «ناهماهنگی ادراکات در مدیریت صنعت» است. در گذشته عده‌ای معتقد به اجرای عدالت اجتماعی در مدیریت صنایع بوده‌اند، لذا اقدام به واگذاری صنعت به دولت و دولتی کردن صنعت، از طرق مختلف نمودند. اما شاید هرگز به تناسب بافت صنعت با نیروی انسانی و مسئله سودآور بودن صنایع، توجه‌ای ننمودند، لذا صنایع ایران به اندازه‌ی یک کشور کمونیستی نیز نتوانست، بهره‌دهی داشته باشد. چرا؟ زیرا نیروی انسانی صنعت هرگز نمی‌توانست فرهنگ ماتریالیسم تاریخی را بعنوان آرمان و اخلاق و ارزش خود محسوب نماید؛ لذا عدالت اجتماعی در معنای کمونیستی، برای ملت ایران معنا و مفهومی در بر نداشت. اما اگر همین صنایع به شکل وقف اداره می‌شد، مردم هیجان بیشتری در فعالیت‌های صنعتی و غیر صنعتی پیدا می‌نمودند. زیرا دین دارای برنامه و مناسک پرورشی بوده، و تنها در تبلیغ و ابلاغ محدود نمی‌شود، لذا اگر این مناسک در دستگاه نظام اجتماعی بکار گرفته شده و کارآمدی مناسب آن اخذ شود، نتیجه آن عناصری با پشتکار (فعال‌تر از ژاپنی‌ها) خواهد بود.

پس الگوی تخمینی آینده مشخصی را ترسیم نموده و در پرورش نیرو انسانی نیز مفید می‌باشد. علاوه بر این، در ایجاد یک استراتژی متغیر نیز نقش اساسی دارد.

چکیده مقدمه:

۱. خصوصیات الگوی تخمینی صنعت (الگوی تخصیصی در مدیریت صنعت)

۱/۱. کافی بودن جدول الگوی تخمینی در ارائه تخمین‌هایی در ارتباط با دسته‌بندی صنایع و پاسخ به سوالاتی از قبیل مشکلات مدیریت در آسیب‌شناسی و ساماندهی صنایع چه هستند؟ کدام قسمت از صنعت دچار مشکل است؟

۱/۲. ایجاد امید نسبت به اصلاح ساختار صنعت یعنی ارزش تبلیغی و تصویری از دورنمای صنعت توسط الگوی تخمینی صنعت

۱/۳. میزان پرداختن به الگوی تخمینی به سطوحی از انتظارات به اینکه آیا انتظار ما در بحث ساماندهی صنعت، توسعه و تکامل آن است (صنعت موضوعاً) و یا اینکه در ارتباط با مدیریت تخصیص - صنعت به لحاظ اجتماع - می‌باشد.

۲. کارآمدی الگوی تخمینی صنعت

۲/۱. تغییر جهت و بستر توسعه صنعت تعیین کننده تغییر تخصیصهای کلی صنعت بوده و منتجه آن، تغییر جهت و تغییر نیاز و در نهایت تغییر خط تولید، توزیع، مصرف است. یعنی بافت محصولات عوض شده و در مراحل دیگر خط تولید تغییر می‌کند.

۳. نتیجه:

۳/۱. الگوی تخمینی دامنه تغییرات را از تعیین اولویت‌های تا نظام تخصیص و الگوی مصرف، در بر می‌گیرد.

۳/۲. ترسیم مدل مطلوب در تولید، توزیع و مصرف براساس بستری که الگوی تخمینی ارائه می‌دهد.

۳/۳. «الگوی تولید» به ابزارهای متمرکز، نیمه متمرکز، کارگاهی تقسیم می‌شود.

۳/۴. مفید بودن الگوی تخمینی در پرورش نیروی انسانی متخصص

۳/۵. کارآمدی الگوی تخمینی در طبقه‌بندی صنایع در سه گروه متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی

فصل اول

طبقه بندی

تخمینی

صنایع

مرحله اول: نسبت‌های شامل و مشمول در طبقه‌بندی صنایع

۱- شیوه طبقه‌بندی و نام‌گذاری صنایع در الگوی تخمینی

۱/۱- لزوم تعمیم «نام» و توجه به «وصف» در طبقه‌بندی صنایع به لحاظ آثار

مطلب مهمی را که در این قسمت به آن می‌پردازیم این است که در «طبقه‌بندی» باید کلیه تناظرهایی که بین عناوین و الفاظ برقرار می‌شود از یک روش منطقی هماهنگ تبعیت نماید، مثلاً تقسیم متمرکز را متناظر با «صیانت» و نیمه متمرکز را متناظر با «عدالت» و غیر متمرکز را متناظر با وصف «بهره‌وری» یا اعتماد می‌دانیم در اینجا باید معنای «صیانت» را آن گونه تعمیم دهیم تا علاوه بر پوشش دادن این عنوان، مصادیق و موارد عینی بی‌شماری را نیز شامل شود و در نتیجه هیچ گونه استثنایی در مورد آن مطرح نمی‌شود. به عنوان نمونه: صنعت نفت، از جمله صناعی است که آثار صیانتی و سیاسی برای جامعه دارد؛ حال اگر بستر این صنعت براساس سرمایه تعریف و شکل یابد، اثر آن صنعت چیزی جز صیانت سرمایه نخواهد بود. «صیانت» یعنی مصونیت و مصونیت نیز دارای درجات و مراتب مختلف است.^۱ حال در همین مثال، اگر آزمایشگاهی که در کنار این پالایشگاه نفت قرار دارد به صناعی دست پیدا نماید که سایر کشورها صنعتی به آن دسترسی نداشته باشند، خود این آزمایشگاه نوعی مصونیت منطقه‌ای دارد؛ پس اگر همین پالایشگاه به بخش خصوصی، واگذار شود، صیانت داخلی از دست دولت خارج شده و هیچ گونه کنترلی نسبت به آنها نخواهد داشت؛ زیرا اگر

۱. کلیه صناعی که تعاریف را تغییر می‌دهند صیانتی و سیاسی هستند، حضور در تعریف حتماً حضور سیاسی است چه در نیروی انسانی، چه در سرمایه و چه در ابزار باشد.

صنایع بزرگ به بخش خصوصی واگذار شود، ممکن است سودآوری ریالی در بر داشته باشد اما از طرف دیگر روحیه مردم تحقیر شده، و باید منتظر بود که وکلاء مجلس، وکلای شرکت‌ها نیز باشند! پس کارخانه‌ای که اثر سیاسی دارد، دارای وصف «متمرکز» در مدیریت و ساختار خواهد بود. مثالی دیگر: کارخانه تولید قند دارای دو هزار عدد چرخ تولید قند است، که هر چرخ با پنج نفر کار می‌کند که مجموعاً این تعداد ده‌هزار نفر می‌شوند، این کارخانه غیر از اثر اقتصادی، اثر سیاسی نیز دارد، زیرا اشتغال تعداد زیادی انسان به آن وابسته است. مگر آنکه این کارخانه خرد شود و هر پنج نفر در یک کارگاه کوچک کار کنند.

پس کارخانه‌ای که اثر سیاسی داشته باشد، به آن عنوان «متمرکز» اطلاق می‌شود. ممکن است یک کارگاه بسیار کوچک تولید سموم آفات و نباتات، ویا کارگاهی که دستگاه حساسی را تولید نماید که در صنایع هسته‌ای کاربرد داشته باشد، در این صورت نیز این کارگاه نیز جزء صنایع سیاسی بوده و اثر صیانتی و سیاسی برای کشور دارد و در مدیریت باید به صورت متمرکز اداره شود. لذا تعریف «صیانت» وابسته به هزینه، تعداد نیروی انسانی و اندازه و مقیاس جغرافیائی نبوده بلکه هرگاه صنعتی دارای آثار سیاسی باشد، نام آن صنعت متمرکز بوده و در سطوح جهانی، بین‌المللی و ملی قابل تعمیم و اطلاق است؛ در هر صورت می‌توان با انتخاب پارامترهای مختلف، صنعتی را جزء «صنایع متمرکز» قرار داد.

اصطلاح تمرکز (جدای از معنا و مفهوم آن) مُشعر بر عنوان «ابزار» است و این به علت تعریف صنعت می‌باشد، اما این لفظ نیز مانند معنا و مفهوم آن، می‌توان نسبت به محصول و آثار صنعت مورد تعمیم قرار داد. این تعمیم‌های لفظی و معنوی گویای این مطلب است که استعمال واژه‌ها براساس مبنای مقبول، هیچگاه شرح الاسمی^۱ نبوده بلکه در الفاظ به «تناسب نسبت» بکار می‌روند؛ استعمال الفاظی مانند «متمرکز» تنها ناظر به آثار موضوع صنعت (نه صنعت موضوعاً و موضوعات صنعت) است؛ جدای از این مطلب هرکدام از فعل موضوعاً، موضوع فعل و اثر فعل در جامعه تاثیر دارند؛ تاثیری که ظهور آن را می‌توان در «تمرکز

۱. جنس و فصل خاص، که مقوم ماهیت است، بعنوان حد تام در نزد ما پذیرفته نیست. بلکه تنها حد ناقص یا عَرَضِ مفارق، پذیرفتنی است. به عنوان مثال در تولید جوجه گرما و رطوبت باید باشد تا تخم به جوجه تبدیل شود؛ یعنی در «شدن»، عَرَضِ مفارقِ اصل است نه مقومات ماهیت، در عینیت، تغییرات اصل است و در تغییرات اعراض و اوصاف اصل اند، ذوات تابعی از تغییر وصف می‌شوند. بنابراین در دستگاه ما شرح‌الاسم وجود ندارد بلکه شرح‌الوصفی است، شرح وصف هم شرح تغییر می‌باشد. پس تعین اسم یک شیء وابسته به آن است که نسبت آن شیء به تغییر ملاحظه شود.

مدیریت» مشاهده نمود. در الگوی تخمین تخصیصی، تعمیم الفاظ و مفاهیم به معنای «تعریف» آنها نیست، بلکه تنها «لفظ» تعمیم داده شده و در این تعمیم ارتباطات حقیقی آن، گسترش یافته است و پس از این تعمیم به ارتباطات (یا اوصاف لفظ) آنگاه مبحث تخصیص و طبقه‌بندی مطرح می‌شود.

اینکه صنایع متمرکز دارای آثار سیاسی می‌باشند؛ بدین معنا نیست که این صنایع دارای اثر فرهنگی یا اقتصادی نیستند، بلکه در میان آثار آنها، اثری که اصلی و تاثیر گذار است، مورد توجه می‌باشد. اما اثر صنایع غیرمتمرکز (کارگاهی) عموماً همبافت با عدالت اجتماعی است. این صنایع دارای اثر اقتصادی در جهت حل نیازمندیهای فردی جامعه هستند.^۱ مصادیق این صنایع هر چه باشد باید معنای صیانتی یا عدالتی یا بهره‌وری از آن مصادیق، استنباط گردد.

بنابراین مفهوم «تمرکز» یک شمای اجمالی از تمرکز سرمایه، تمرکز ابزار و نیروی انسانی (که اینها مشعر به صیانت می‌باشد)، ارائه می‌نماید؛ به عنوان نمونه صنعت ذوب آهن مجموعه‌ای از صنایع وابسته به آهن بوده و هرگز نمی‌توان آن را به بخش خصوصی و حتی تعاونی واگذار کرد. البته این مسئله غیر از برطرف نمودن مسائلی همچون نیازهای اشتغال و یا نیازهای پرورشی است. بنابراین صنعت موضوعاً، موضوع صنعت و اثر صنعت، هرکدام که مؤثر بر وحدت کل جامعه باشد، تنها بعهده‌ی دولت (نه بخش خصوصی یا تعاونی) است.

۱/۲ - امتناع تعریف «شدن» به وسیله روش جنس و فصل انتزاعی

با تعاریف برآمده از روش جنس و فصل گیری اشیاء (ذات) نمی‌توان اقدام به ساخت «مدل» نمود. زیرا آن روش، تعاریف را به صورت «ایستا» مطالعه نموده و این تعاریف ایستا قابلیت کنترل تغییر را نخواهند داشت. در منطق انتزاعی تعریف به «حد تام» به ذاتیات و در نهایت به یک ماهیت ختم شده و ماهیت نیز تغییرپذیر نمی‌باشد. اگر نحوه ارائه تعریف، محدود به این روش باشد، طبقه‌بندی و دسته‌بندی موضوعات متغیری همچون صنعت، دچار بن بست اساسی می‌گردد. لذا نمی‌توان براساس دستگاه منطق صوری از «شدن» تعریف ارائه نمود. در روش انتزاعی مسئله‌ای به نام «عرض» مطرح بوده و هرگز در «حد تام» و تعریف حقیقی بکار گرفته نمی‌شود؛ اما همین عرض در «شدن» (که متغیر بوده و اصلاً حالت ایستا ندارد) بکار گرفته می‌شود. در فلسفه شدن، عرض مفارق - یا تبدیل شرایط - اصل قرار گرفته

۱. بطور کلی تولید، توزیع و مصرف، همگی مربوط به بخش صیانتی جامعه است.

(متغیر اصلی) و آن را برای تغییر اوصاف (یا اعراض) بکار می‌بریم و در نهایت اوصاف برای تغییر ذوات اصل قرار می‌گیرند، این روش با روش تعریف حقیقی اشیاء به حد تام، بسیار متفاوت است.

۱/۳ - لزوم تخصیص مفهوم به منزلت در طبقه‌بندی و نام‌گذاری

گفته شد که باید ابتدا الفاظ و مفاهیم مورد «تعمیم» و سپس «تخصیص» قرار گیرند و این به معنای تعمیم به «ارتباطات» و تخصیص به «منزلت» است.^۱

«تخصیص به منزلت» در دسته‌بندی صنایع و بالطبع نام‌گذاری آنها، یک اصل مهم محسوب می‌شود. مثلاً مفهوم بخش خصوصی یا بخش کارگاهی یک ارتكازی عمومی نیست، لذا پس از تخصیص به منزلت به شکل وصفی در نظام تعاریف، باید براساس مدل مضاف و مضاف الیه نام‌ها و عناوینی عرفی و خاص را برای بخش خصوصی یا بخش کارگاهی معین نمود. عناوینی مانند: صیانت، عدالت و بهره‌وری وقتی در مقیاس‌هایی همچون صنعت، حضور پیدا می‌نمایند، باید مورد این تعمیم‌ها و سپس تخصیص‌ها قرار گیرند.

پس تقسیم صنایع به صیانتی، عدالتی و بهره‌وری، پس از انجام این تعمیم‌ها و تخصیص‌ها صورت می‌گیرد، در نهایت پس از مرحله‌ی نام‌گذاری و طبقه‌بندی، مبحث «تکلیف» و در پایان «تطبیق» مطرح می‌شود.

بنابراین برای دسته‌بندی و طبقه‌بندی، باید الفاظ مورد تعمیم قرار گیرند. تعمیم همان گونه که گفته شد، به این معنا است که الفاظ را نسبت به یکدیگر، به صورت شامل و مواج قرار دهیم، مثلاً لفظ متمرکز را جای کارگاهی و کارگاهی را جای آن قرار دهیم، لذا تعمیم یعنی عمومی شدن و «عمومی شدن» نیز بر حسب روابط در جایگاه‌ها و نسبت‌های مختلف، «قابلیت استعمال» را فراهم می‌نماید. (پس اصل در تعمیم‌سازی، ارتباط است) بعد از تعمیم، عملیات تخصیص انجام می‌شود، تخصیص نیز به معنای، تعیین منزلت خاص هر کدام از الفاظ با کلیه روابط آن (که بعنوان متغیرهای آن منزلت محسوب می‌شوند) است.

۱/۴ - لزوم مفهوم‌سازی و صرف مفاهیم در طبقه‌بندی و نام‌گذاری

تعمیم و صرف لفظی و لغوی، قدرت تحلیل، پیش‌بینی، هدایت و کنترل شی متغیر عینی را در، مدل‌سازی فراهم می‌نماید. تنها در این صورت است که می‌توان یک نمونه نظری از

۱. در غیر این صورت هر چیزی جای هر چیز دیگر قرار خواهد گرفت.

یک شی عینی در حال تغییر را مورد مطالعه قرار داد. جدای از این مطلب، مدل باید بتواند همگام با تغییر، «تغییر نسبت» پیدا نماید و این تغییر نسبت تنها با تغییر و سیال شدن معنا و مفهوم امکان پذیر است. همان گونه که «منطق بودن» دارای «صرف، نحو و معانی بیان» است منطق شدن نیز از این قابلیت‌ها برخوردار است با این تفاوت‌ها که در منطق شدن، الف: قدرت صرف مفهوم به این معنا نیست که الفاظ از هیئتی به هیئت دیگر برای مطلق شدن استعمال شوند. ب: علاوه بر تکثیر مفاهیم و الفاظ، امکان تخصیص نیز وجود دارد. ج: «معانی بیان» آن نیز تنها براساس جدول تعریف بیان می‌شود. منطق شدن قدرت تعمیم، تخصیص و ترکیب الفاظ و مفاهیم را داشته و در مرحله اول «تحلیل» و در مرحله دوم «قدرت پیش‌بینی، هدایت و کنترل تغییرات را به نحو کارشناسی ارائه می‌دهد.

۲- تفاوت طبقه‌بندی با مجموعه‌سازی

در طبقه‌بندی از نسبت بین مفاهیم، «موضوعات» مورد دسته‌بندی قرار می‌گیرند. مدل شاملی که براساس طبقه‌بندی موضوعات، استخراج می‌شود، علاوه بر ربط کل موضوعات، قابلیت تبدیل آن موضوعات به موضوعات جدید را نیز فراهم می‌نماید.^۱ فرق طبقه‌بندی و مجموعه‌سازی به تفاوت در نتایج و متوجه‌ها باز می‌گردد؛ در طبقه‌بندی ربط کل موضوعات به یکدیگر و در مجموعه‌سازی تنها ربط قسمی و مقسمی بین موضوعات مورد توجه می‌باشد. طبقه‌بندی دارای سطوح و انواع مختلفی است گاه طبقه‌بندی را به نظام اوصاف یک مجموعه اختصاص می‌دهیم و از آنجائی که نظام اوصاف در یک مجموعه، دارای سطوح مختلفی از ارتباطات شامل و مشمول است، در نتیجه طبقه‌بندی مقید و محدود به سطوح ارتباطی نظام اوصاف می‌گردد؛ علاوه بر این طبقه‌بندی دارای انواع مختلف کلان، بخشی و جزئی و توسعه‌ای نیز می‌باشد، و هر یک از این طبقه‌بندی‌ها در مدل‌سازی دارای قاعده و قانون خاص خود می‌باشند. قاعده و قانون منطق انتزاعی در طبقه‌بندی همان قاعده کلی و فرد مصداقی است و نتیجه طبقه‌بندی انتزاعی، آدرس‌بندی، از نوع درختی است؛ در این طبقه‌بندی هیچ گاه تغییر یک بخش در سایر بخش‌های دیگر، تغییر و تاثیری در بر نخواهد داشت. (یعنی هر حکمی نسبت به یکی از اقسام، هرگز نسبت به قسمی آن، تغییری ایجاد نخواهد

۱. مدلی که منطق انتزاعی ارائه می‌نماید تنها ربط قسمی و مقسمی بین موضوعات را مورد توجه قرار می‌دهد.

کرد) مگر اینکه درباره تقسیم یا قسیم آن مقسم، جداگانه تغییراتی انجام شود. اما در طبقه‌بندی براساس منطوق شدن، هرگاه هر یک از عوامل متغیر، تغییر در نسبت، پیدا نمایند، این تغییر، نسبت به متغیر یا اجزای دیگر مجموعه تاثیرگذار است.

۳- لزوم دو مجموعه شامل و مشمول در طبقه‌بندی صنایع

برای تنظیم الگوی مطالعه‌ی موضوع صنعت، باید مجموعه‌های شامل و مشمول بر آن را استخراج نمائیم؛ زیرا زمانی طبقه‌بندی شامل و متقوم است که مجموعه‌های درون آن نیز شامل و مشمول باشند.

اکنون وقتی این طبقه‌بندی شامل، در دورن یک مدل بزرگ قرار می‌گیرد باید آن مدل همه اجزای این طبقه‌بندی را نیز شامل گردد، در این صورت هیچ کدامیک از سطوح آن طبقه‌بندی شامل، حذف نخواهد شد. و سطوح مرتبط با آن مدل بزرگ، تبدیل به شاخصه می‌شوند.

گفته شد که قبل از طبقه‌بندی موضوع مورد مطالعه، باید ابتدا نسبت‌ها یا مجموعه‌های شامل و مشمول بر آن موضوع را به دست آورد؛ اساساً معنای شامل و مشمول چیست؟ مجموعه‌ی شامل و مشمول در دسته‌بندی صنایع به چه معناست؟ «مجموعه‌ی شامل» همیشه به معنای، شرایط و محیط موضوع مورد پژوهش است. اما «مجموعه‌ی مشمول» همان موضوع مجموعه (موضوع مورد پژوهش) است که مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در هر صورت برای تشخیص مجموعه شامل و مشمول در دسته‌بندی صنایع، باید موضوع مورد پژوهش معین شود. گاه موضوع (که مورد دسته‌بندی قرار می‌گیرد) «مدیریت صنعت» است؛ مدیریت صنعت امری بیرون از صنعت قرار داشته و در این صورت «مدیریت» بعنوان مجموعه مشمول (دایره کوچکتر مجموعه) و تکنولوژی، انسان و امکانات مجموعه شامل و حاکم (دایره بزرگتر) بر آن، محسوب می‌شوند. اما اگر موضوع مورد پژوهش، «تکنیک» (نه مدیریت) باشد در این صورت «تکنیک» بعنوان مجموعه مشمول و «مدیریت» بعنوان مجموعه شامل و شرایط حاکم بر تکنیک قلمداد می‌گردد.

در ابتدای این بخش گفته شد که، موضوع مورد پژوهش الگویی برای تخصیص و مدیریت صنایع منتخب کشور است. حال اگر موضوع مدیریت صنعت باشد، باید از عناوین متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی بحث نمود؛ پس همگی این موارد در مجموعه مشمول (موضوع) قرار می‌گیرند. به طور کلی، الگوی توزیع و الگوی مصرف و چگونگی نظام تولید

در اقتصاد از مهمترین مباحث در این مرحله و مرحله‌ی آینده خواهند بود، چرا که در نظام تولید، «مدیریت» تولید می‌شود. موضوع مورد پژوهش، همیشه بعنوان مجموعه مشمول قرار می‌گیرد، زیرا موضوع باید بتواند تغییرات خود را در مدل یا الگوی شامل ملاحظه نماید. مثلاً هرگاه تغییری در صنعت ارتباطات یا در تکنولوژی واقع شود، مدیریت تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

اگر هدف این پژوهش را دستیابی به الگوی توسعه صنعت بدانیم، در این صورت خود صنعت، موضوع مجموعه مشمول خواهد بود. لذا موضوع اصلی و مشمول، «تشعشع، تموج و تجسد» و موضوع شامل، «شرایط و وضعیت اجتماعی» نسبت به این موضوع است. پس در مجموعه شامل مهم آن است که در وضعیت اجتماعی چه فعالیتی را انجام دهیم تا نتیجه آن تغییر در تسخیر تشعشع، تموج و تجسد (موضوع مشمول) شده، و در نتیجه تسخیر در سرعت، دقت و تأثیر مقیاس (بالاتر رفتن مقیاس‌ها) تحقق یابد. اگر «مدیریت» موضوع مجموعه‌ی مشمول باشد، باید همین تکنولوژی موجود را توسط مدیریت مورد تخصیص قرار داد.

بنابراین بحث ما در الگوی تخمینی، ساختار صنعت، نظام صنعت، در حقیقت الگوی تولید (الگوی اجتماعی تولید) است. و در آن از انسان، ابزار و امکان و از خود صنعت بعنوان شرایط محیطی بحث می‌گردد، و علت آن ساماندهی مدیریت صنعت می‌باشد و اگر بالعکس «توسعه‌ی صنعت» موضوع مشمول باشد، مدیریت جزء شرایط آن قرار می‌گیرد و خود صنعت برای تقسیمات درونی آن اصالت پیدا می‌نماید. پس تخصیص و تغییر در الگوی تولید مدیریت صنعت از مباحث عمده‌ی در این بخش و بخش آینده خواهد بود.^۱

۴- لزوم طبقه‌بندی صنایع براساس الگوی مدیریت تولید

قبلاً گفته شد که صنایع را می‌توان در سطوح موضوعاً، موضوعات و آثار مورد دسته‌بندی قرار داد؛ لذا صنعتی که مربوط به بخش صیانتی است نام آن «متمرکز» و هر صنعتی

۱. تنظیم مدل مفهومی برای خروج از حالت تلون و ساماندهی به نظام تولید کشور از اصلی‌ترین مباحث در الگوی تخمینی است. شرایط محیطی صنعت به صورت ساده در ذیل بحث عوامل اجتماعی، اقتصادی و صنعتی مطرح خواهد گردید.

که مربوط به بخش عدالت است، نام آن «نیمه متمرکز» و هرصنعتی که مربوط به بهره‌وری باشد، «کارگاهی» نامیده می‌شود.

اما مطلبی را از بند ۳ (لزوم دو مجموعه شامل و مشمول در طبقه‌بندی صنایع) یاد آوری می‌نمائیم و آن اینکه هر تقسیمی که به عنوان «موضوع» تلقی شود، باید سایر تقسیمات بعنوان «شرایط» آن محسوب گردند، اکنون که موضوع «مدیریت صنعت» است، باید شیوه‌ی مدیریت کلان (نه مدیریت توسعه صنعت) در چگونگی انجام دسته‌بندی و واگذاری صنایع، مورد دقت قرار گیرد، حال که موضوع مدیریت صنعت است در این صورت ابزارها و انسان‌ها بعنوان شرایط حاکم بر آن (مدیریت صنعت) قلمداد می‌شوند. قرارگیری مدیریت صنعت بعنوان موضوع، بر عینیت موجود صنعت نیز تطبیق می‌نماید؛ اما اینکه توسعه صنعت موضوع پژوهش قرار گیرد، زمانی آغاز می‌شود که برنامه ساماندهی و ارزیابی صنعت پایان یافته باشد. در طبقه‌بندی صنایع براساس مدیریت صنعت (بعنوان موضوع پژوهش) باید لیست کل صنایع موجود در کشور مورد دقت قرار گیرد و پس از تقسیم‌بندی این صنایع است که می‌توان سخن از انسان‌های وقف یا ابزارهای بخش تعاونی و اجتماعی تصمیم‌گیری نمود.^۱

نکته دیگر اینکه، (همان گونه که قبلاً اشاره شد) برای انجام طبقه‌بندی دو شیوه وجود دارد: گاه از زاویه تخمین تخصیصی (یعنی الگوی تولید و مدیریت در ساماندهی و ارزیابی تولید) و گاه از زاویه مدل (یعنی به‌کارگیری روش تحقیق در توسعه صنعت) به موضوع طبقه‌بندی توجه می‌نمائیم؛ شیوه دوم خروج موضوعی از برنامه الگوی تخمینی دارد، زیرا جهت این طبقه‌بندی در الگوی تخمینی، تغییر ساختار صنعت یعنی مدیریت آن است. لذا تنها کافی است که این الگوی تخمینی و شاخصه‌های آن را - مثل حجم تولید صنایع و آثار سیاسی - تطبیق داده و سپس تغییرات مختلف را در مدل برنامه مورد دقت قرار دهیم.

۵- چگونگی تنظیم جدول الگوی تخمینی صنعت

همان‌گونه که گفته شد اگر هدف از دستیابی به الگوی تخمینی را «شناسایی و ترمیم صنعت» بدانیم، بالطبع موضوع اصلی ما «مدیریت صنعت» خواهد بود. در بحث مدیریت صنعت، تولید و الگوی آن، مورد توجه قرار می‌گیرد؛ زیرا براساس «تولید» صنایع مورد

۱. ابزارهای اجتماعی، نرم افزار یا قوانینی هستند که بواسطه آنها بشکل تدریجی قوانین تولید تغییر می‌یابد. اما این تغییر (برای تحولات بزرگ) از کجا آغاز می‌شود؟ در آینده به آن خواهیم پرداخت.

تخصیص و طبقه‌بندی قرار می‌گیرند. در یک کلام الگوی تولید چیزی جز «الگوی مدیریت صنعت» نیست.

حال که مدیریت صنعت موضوع اصلی قلمداد می‌شود، مطلب بعدی در مورد «الگوی تخصیص» است، به طور کلی «مدیریت تولید» چگونگی تخصیص - نسبت به بخش‌های دولت، اوقاف و کارگاهی - را در وضعیت موجود صنعت (نه توسعه صنعت) معین می‌نماید. اولین مقسم در الگوی تخصیص، تقسیمات، متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی است. براساس این تقسیم باید جدولی ترسیم شود که نشان دهد که الگوی تخصیص چگونه براساس الگوی تولید شکل می‌یابد و از آنجائی که تولید در کشور دارای سطوح مختلف دولتی، تعاونی و خصوصی و... است، قطعاً تخصیص‌ها نیز دارای انواع متفاوتی خواهند بود. قبل از آنکه جدول ترسیم شود، باید به مقسم اول و عام جدول توجه داشت و آن اینکه: صیانت موضوعاً، موضوعات و آثار در زیر بخش «متمرکز»، عدالت موضوعاً، موضوعات و آثار در زیر بخش «نیمه متمرکز» و بهره‌وری یا اعتماد موضوعاً، موضوعات و آثار آن، در زیر بخش «کارگاهی» قرار می‌گیرند و این مقسم شامل و عام جدول است.

پس آنچه در این جدول تقسیم شده است، الگوی تولید است؛ البته این نکته را نیز باید به خاطر داشت که هرگاه موضوع مورد تقسیم قرار گیرد، بعنوان مجموعه‌ی مشمول یا الگو نامیده شده و سایر موارد بعنوان شرایط خارجی آن محسوب می‌گردند. در اینجا اگر الگوی تولید موضوع باشد، انسان، ابزار و امکان بعنوان شرایط خارجی آن هستند. البته شرایط نیز به تولیدی، اجتماعی (مانند نظام توزیع بانک) و صنعتی تقسیم می‌شوند که تحلیل تفصیلی این قسمت در بخش سوم خواهد آمد.

بنابراین «انسان، ابزار و منابع» شرایط حاکم بر الگوی تخصیص هستند. در هر صورت:

تقسیم اول (۳۳تایی): از سمت راست جدول: متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی است.

تقسیم دوم (۹تایی): هر کدام از سه عنوان فوق به موضوعاً، موضوعات و آثار تقسیم

می‌شوند.

تقسیم سوم (۲۷تایی) هر کدام از موضوعاً، موضوعات و آثار به انسان، ابزار و امکان

تقسیم می‌شوند.

در تقسیمات سمت راست جدول شاخصه کلان و در سمت چپ جدول نیز تخصیص، معین می‌شود که باید در آن نیازمندی‌های دولت، اصناف و خانواده قرار داده شوند؛ به عنوان نمونه آنجائی که متمرکز را موضوعاً، به انسان، ابزار و امکان تقسیم می‌کنیم، نوع نیروی انسانی که در مکانیزم متمرکز دارند با نیروی انسانی واقع در مکانیزم نیمه متمرکز و کارگاهی متفاوت است. زیرا یک مهندس فیزیک اتمی که مربوط به صنایع صیانتی است، نباید در بخش خصوصی مشغول به فعالیت شود، بلکه باید در صنایع اتمی و نظامی که مربوط به دولت است بکار گرفته شود؛ برخلاف مهندس مکانیک هیدرولیک که می‌تواند در بخش خصوصی یا کارگاهی به فعالیت پردازد؛ لذا انسان، ابزار و منابع در هر کدام از سطوح متمرکز، نیمه متمرکز و غیر متمرکز با یکدیگر (مفهوماً) متفاوت می‌باشند. پس باید آمار نیروی انسانی، ابزار و منابع را برای تنظیم این تخصیص‌های در نظر بگیریم. مثلاً صناعی که تشعشعی هستند مربوط به دولت است مانند صنایع مربوط به فیزیک اتمی، الکترونیک، مخابراتی و رادارها و... باید وضعیت نیروی انسانی، ابزاری و امکانی آنها به شکل آماری تنظیم شود.

بنابراین در تنظیم جدول الگوی تخمینی که در مطالب آینده به بررسی بیشتر آن می‌پردازیم، باید عناوین از ۳ به ۹ و ۲۷ وصف تقسیم شوند در این صورت است که می‌توان گفت چه مواردی برای دولت اولویت دارد و باید در اختیار دولت قرار گیرد همچنین چه بخش‌های را باید به ساختارهای بخش خصوصی اختصاص داد؛ البته این انتظار زمانی فراهم می‌شود که ما رابطه این الگوی تخمینی را با مدل برنامه مشخص نموده باشیم. ترسیم کامل یک الگوی تخمینی - در قالب جدول - نیاز به این دارد که ابتدا یک طبقه‌بندی و دسته‌بندی از صنایع انجام شود^۱ سپس این صنایع براساس آن طبقه‌بندی مورد ارزش‌گذاری قرار گیرند، تا در مدل برنامه وضعیت این الگو مشخص شده و در نهایت شیب تبدیل این الگو به برنامه تنظیم شود.

اکنون که مقسم اولیه در جدول الگوی تخمینی، تقسیمات متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی است، به تبیین جایگاه ساختاری این تقسیم در «جدول جامعه» می‌پردازیم.

مقدمتاً اینکه تقسیمات متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی، در واقع بعنوان صفت اجتماعی برای ابزار محسوب می‌شوند. (این سه عنوان به وصف اجتماعی مورد تقسیم قرار می‌گیرند)

۱. عمده مباحث بخش دوم مربوط به دسته‌بندی و طبقه‌بندی صنایع می‌باشد.

بنابراین در جدول جامعه به وصف خود جامعه، صیانت، عدالت، بهره‌وری را، مورد شناسائی قرار می‌دهیم؛ پس همچنانکه صنعت را ابتداءً به وصف موضوعاً، موضوعات و آثار مورد بررسی قرار دادیم، اکنون به «وصف اجتماعی صنعت»، دسته‌بندی کلی صنعت را براساس صیانت، عدالت و بهره‌وری اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهیم. صیانت اجتماعی هرگز مربوط به فرد نیست! بلکه باید بدست گروه یا سازمان خاصی (که مربوط به کل جامعه است) واگذار شود. در همه جوامع یک قشر خاص مسئول صیانت نیستند، بلکه قشری که در برابر عموم مسئولند، مکلف به صیانت و تحفظ بر آن هستند؛ زیرا عموم مردم از آنها پشتیبانی می‌کنند، پس اگر این صیانت تفویض اختیار شود (اگر بگوئیم منشأ اختیار عموم مردم هستند) باید به شخص یا گروه یا به سازمانی تفویض شود که در جهت مصلحت کل، صیانت کل را حفظ می‌کند، لذا صنعتی که به آن تخصیص داده می‌شود، باید یا موضوعاً یا موضوعات و یا آثار آن مربوط به صیانت باشد. در این صورت صنعت در الگوی اجتماعی تعریف می‌شود،^۱ مدیریت صنعت یا الگوی تولید سامان نمی‌یابد مگر آنکه عناوین متمرکز و نیمه متمرکز را براساس ساختارهای جامعه تعریف نموده باشیم. این مطلب در واقع مشعر به ضرورت استفاده از جدول طبقه‌بندی موضوعات جامعه در ارائه تعاریف ساختاری است.

در جدول موضوعات جامعه، تعاریف جامعه در سطح مبنا، موضوع و مقیاس که اصلی‌ترین عناوین در «مبنا» شامل گرایش، بینش و دانش است که پایگاه تکامل تنظیم توسعه اجتماعی می‌باشد و اصلی‌ترین عناوین در سطح «موضوع» شامل توسعه، کلان و خرد است که پایگاه تکامل تنظیمات کلان اجتماعی می‌باشد و در آخرین سطح اصلی‌ترین عناوین در «مقیاس» شامل: جهانی، منطقه ای و ملی می‌باشد، که پایگاه تکامل تنظیمات بهره‌وری اجتماعی محسوب می‌شود. این سه پایگاه در واقع سه سطح یا ساختار جامعه می‌باشند؛ که به ترتیب برابر سطح محوری، تصرفی و تبعی نسبت به نظام اصطلاحات، قرار می‌گیرند.

در طبقه‌بندی صنایع به عناوین متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی می‌خواهیم، رابطه این تقسیمات و عناوین را در جدول جامعه به شکل ساختاری مورد دقت قرار دهیم. در جدول جامعه عناوین متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی در بخش تقسیم صنعت در سطح خرد و در تکامل قسط و اعتماد اجتماعی و یا در بخش کلان (که انضباط و تقوای اجتماعی را نتیجه

1. تعاریف ساختارهای اجتماعی را در ساختار الگوی تخمینی از صنعت اصل قرار دهیم.

می‌دهد) آمده است. در این جدول صیانت و عدالت و بهره‌وری که برای صنعت تعریف می‌شود، در واقع سه قید مربوط به سه سطح جامعه است. (چرا که در جامعه سه سطح صیانت، عدالت و بهره‌وری یا اعتماد وجود دارد و صنعت نیز جزئی از این سه سطح است) اعتماد مربوط به سطح به‌خُرد، عدالت مربوط به سطح کلان و صیانت مربوط به سطح توسعه جامعه است. اکنون دسته‌بندی صنایع به صیانت، عدالت و بهره‌وری را براساس جدول جامعه (به شکل تمثیلی) مورد دقت قرار می‌دهیم.

براساس جدول جامعه بخش صیانت جامعه مربوط به دولت می‌باشد، (صنعتی که به لحاظ صنعت موضوعاً یا موضوعات صنعت و یا آثار، متمرکز باشد) به عبارت دیگر توسعه انتظارات، ارتباطات و اقتدار وظیفه دولت است. لذا جریان رشد نیازمندی‌ها یا انتظارات، جریان رشد تفاهم یا ارتباطات و جریان رشد کارآمدی یا اقتدار یک جامعه، عوامل حفظ صیانت محسوب می‌شوند؛ زیرا صیانت جامعه اثر مستقیم سیاسی دارد.

این انتظار، ارتباط و اقتدار بر حسب موضوع صنعت، باید در کنترل دولت قرار گیرند. بعنوان مثال: اگر صنعتی داشته باشیم که به تسخیر تشعشع می‌پردازد. در این صورت آزمایشگاه این صنعت، در اختیار بخش خصوصی قرار نمی‌گیرد، زیرا سرمایه‌گذاری برای تولید تکنولوژی، تنها از آن دولت است. در یک صنعت گاه تولید و گاه اختراع (تنوع) موضوعیت دارد، حال اگر تولید تنها در اختیار بخش دولتی باشد، در این صورت مسئله اختراع نیز از این قانون مستثنی نیست! البته اختراع در ساختار نیمه‌متمرکز به شکل گروهی نیز قابل انجام است؛ اما در ساختار کارگاهی از آنجائی که تولید به شکل انبوه نیست، بطبع مسئله اختراع موضوعیت ندارد. به عنوان نمونه، زنگ اخباری براساس قانون مغناطیس و جریان الکتریسیته، کشف شده است؛ این اختراع در انحصار دولت است. البته یکی از بهره‌وری‌های آن این است که در این حوزه مغناطیسی، آهن‌ربای مصنوعی قرار دهیم تا به وسیله آن چکش زنگ به حرکت در آمده و صدا تولید شود و این نوع بهره‌وری می‌تواند به ساختار نیمه‌متمرکز تعلق گیرد. در صورتی که کپی‌برداری و مونتاژ همین زنگ اخبار و تولید انبوه آن در اختیار بخش خصوصی قرار نمی‌گیرد، اگر چه تولید آن به شکل کارگاهی منعی ندارد.

اما برای تولید انبوه صنایع صیانتی در بخش خصوصی، نباید بستر تأمین اعتبارات اجتماعی و تمرکز ایجاد کرد. حتی این تولید نباید به صورت شرکت و با تأمین اعتبار از سوی بانک ایجاد شود، هرچند که باید فضای رقابتی برای شرکت‌ها ایجاد شود، اما این امر نباید منتهی به تمرکز

سرمایه و انحصارات شود. در نتیجه نباید برای «تمرکز سرمایه» سرفقلى (امتیاز منطقه) امکانات بیمه و انحصار بازار تعیین شود؛ در این صورت برای شرکت‌ها خصوصی عملاً توسعه امری محال بوده و تنها در سطح یک کارگاه، می‌توانند به رشد و حیات خود ادامه دهند. منظور از ابزارهای اجتماعی تمرکز چیست؟ ابزارهای اجتماعی تمرکز چیزی جز قدرت نیازهای مصرف‌کننده و اعتبارات بانک نیست! زیرا نیازهای مصرف‌کننده و اعتبارات بانکی برای تمرکز سرمایه، اصالت دارند. در این صورت تأمین اعتبار و تأمین بازار، تمرکز را برای سرمایه به وجود می‌آورند. بخش خصوصی نباید نفع و سرمایه خود را به حداکثر برساند، زیرا وقتی به بخش خصوصی سرفقلى یا امتیاز واردات کالا و یا موافقت اصولی و یا اینکه برای او اطاق اصناف و یا اجازه‌ی تاسیس شرکت داده می‌شود، همگی این امور جلوی مصرف‌کننده را مسدود می‌کند. با تأمین اعتبار و موافقت اصولی سدی در مقابل مصرف‌کننده ایجاد شده و تنها این امکان که فرد یا افراد خاصی در این مسابقه برنده شوند، فراهم می‌شود.

اینکه یک موسسه خصوصی در یک تولید کارگاهی خود موفق باشد، به معنای آن نیست که باید در کلیه بخش‌ها تقویت شود. پس در بخش خصوصی هیچ گونه تضمینی نسبت به بقاء و توسعه آن وجود نخواهد داشت. البته در فضای رقابتی بخش خصوصی نیز باید تمرکز را از جهت مصرف‌کننده، به کالا و تکنولوژی باز گردانند. تولید (موضوعاً) به هم کمی موضوعات و آثار آن) نمی‌تواند مدیریت کل جامعه را متأثر نماید، پس در دسته‌بندی صنایع آن کارخانه‌هایی که کمیت‌های عظیمی را به خود اختصاص داده‌اند، مربوط به عموم ملت بوده و در اختیار بخش خصوصی قرار نمی‌گیرند. اگر چه، صنعت آن از نظر موضوعی، مانند صنایع تشعشعی در رده‌ی اول قرار نگیرد، مثل صنعت راه آهن یا صنعت حمل و نقل، هر چند که این دسته از صنایع، در مرتبه‌ی ارتباطات اجتماعی بعنوان یک رکن مهم محسوب می‌شوند.

<p>۱- از کار ۲- اصول نظام شاهنامه</p>	<p>۱- از کار ۲- اصول نظام شاهنامه</p>	<p>۱- از کار ۲- اصول نظام شاهنامه</p>	<p>مبنا: مبنای تکامل جامعه عبارت است از بنیان تکامل وحدت اجتماعی که از طریق: ۱- پایگاه تکامل همفکری اجتماعی ۲- پایگاه تکامل همکاری- اجتماعی انجام می پذیرد ۳- پایگاه تکامل همکاری اجتماعی انجام می پذیرد</p> <p>موضوع: موضوع تکامل جامعه عبارت است از بنیان تکامل هماهنگی اجتماعی که از طریق: ۱- پایگاه تکامل تنظیم توسعه نظام اجتماعی ۲- پایگاه تکامل تنظیمات کلان اجتماعی ۳- پایگاه تکامل تنظیمات بهره‌وری اجتماعی انجام می پذیرد</p> <p>مقیاس: مقیاس تکامل جامعه عبارت است از بنیان تکامل کارآمدی اجتماعی که از طریق: ۱- پایگاه تکامل هماهنگی شرایط توسعه «جهانی» ۲- پایگاه تکامل روابط توسعه بین المللی ۳- پایگاه تکامل توسعه ملی اجتماعی انجام می پذیرد</p> <p>کرایش اجتماعی - پایگاه تکامل همدلی اجتماعی: ۱- برابر با نظامهای انگیزشی جامعه «جهت گیری» موضع گیری، مجاهد، ولایت تکوینی ۲- برآمده وجود رابطه بین تولی تاریخی تصرف اجتماعی ۳- مبدأ نظام «ارزشی، دیستوری، حقوقی» و بنیان «اخلاقی جامعه» و تکامل وجدان اجتماعی می باشد</p> <p>پیشش اجتماعی - پایگاه تکامل همکاری اجتماعی: ۱- برابر با نظامهای پرورشی جامعه «گمانه، گزینشی، پردازش». چرایی وحدت و کثرت ۲- برآمده شناخت رابطه بین چینیستی مکان و زمان چگونگی اختیار و آگاهی ۳- مبدأ نظام تریف از «هستی، فیزیکی، ریاضی» و بنیان «نظام فکری» و تکامل ادبیات می باشد</p> <p>دانش اجتماعی - پایگاه تکامل همکاری اجتماعی: ۱- برابر با نظامهای گزینش جامعه «تنزیه، تحلیل، ترکیب». حیات فیزیک «فشار نظام ماده» ۲- برآمده کارایی رابطه بین انسان شیمی «برآیند نظام مادی» جامعه متابع «برآیند نظام طبیعی» ۳- مبدأ نظام مقدرورت «شلی، انرژی، طبیعی» و بنیان «نظام تکنولوژی» تکامل کارآمدی اجتماعی می باشد</p> <p>توسعه - پایگاه تکامل صیانت اجتماعی: ۱- برابر با نظامهای انرژیایی جامعه «انتظار، ارتباط، انتظار». همدلی آزادی ۲- برآمده هماهنگی رابطه بین همفکری آگاهی همکاری ابتکار ۳- مبدأ نظام ترفند اجتماعی «توسعه ساختار، کارایی» و بنیان «نظام ولایت» و تکامل جهت گیری اجتماعی می باشد</p> <p>کلان - پایگاه تکامل عدالت اجتماعی: ۱- برابر با نظامهای گسترشی اجتماعی «تناظر، ترتیب، تنظیم». نظام تصمیم گیری نهادی دولتی ۲- برآمده ساختار رابطه بین نظام تخصیص نهادهای اجتماعی نظام اجراء نهاد خانواده ۳- مبدأ نظام توازن اجتماعی «مدیریت مشرکته مشرت» بنیان «نظام تولی» و تکامل لقیاض اجتماعی می باشد</p> <p>خرد - پایگاه تکامل اعتماد اجتماعی: ۱- برابر با نظامهای سازشی جامعه «تولیدی، توزیمی، مصرفی». انگیزش دولتی ۲- نظام بهینه سازی رابطه بین پرورش گروهی گزینش عمومی ۳- مبدأ نظام مشارکت اجتماعی «همگرز، نیمه مشترک، کارگلی» و بنیان «نظام عملکرد جامعه» و تکامل بسط اجتماعی می باشد</p> <p>جهانی - پایگاه تکامل مقدرات اولیه: ۱- برابر با نظامهای تشخیص سهم تأثیر جامعه «قدرت، اطلاع، ثروت». سرعت انسانی ۲- برآیند تکامل رابطه بین دقت انرژی تأثیر متابع طبیعی ۳- مبدأ نظام «معرضه تکلیف» و بنیان «نظام حاکمیت» و تکامل معادلهای جهانی می باشد</p> <p>بین المللی - پایگاه تکامل روابط مقدرات شکل پذیر: ۱- برابر با نظامهای تشخیص سهم تأثیر جامعه در هماهنگی «مقدرات، مؤانج، مقاصد». منابع ارتباطی اجتماعی ۲- برآیند ساختار رابطه بین مسائل ارتباطی تکنیکی شرایط ارتباطی طبیعی ۳- مبدأ نظام «سابقه، متاثره معاهده» بنیان نظام «توازن ارتباط» و تکامل حضور بین المللی می باشد</p> <p>ملی - پایگاه تکامل مقدرات شکل گرفته: ۱- برابر با نظامهای تشخیص سهم تأثیر جامعه در بهره‌وری «روانی، ذهنی، عینی». ترکیب محصولات نیازهای تکاملی ۲- برآیند جریان رابطه بین تأمین محصولات نیازهای سفلی تخصیص محصولات نیازهای فردی ۳- مبدأ نظام «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» بنیان نظام «پهنیستی» و تکامل جریان نیاز و ارشاد اجتماعی می باشد</p>
---------------------------------------	---------------------------------------	---------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

چکیده مرحله اول

- ۱- لزوم تعمیم در تخصیص به منزلت (در دستگاه خاص بردن) در دسته‌بندی صنایع
- ۱/۱- تعمیم یعنی: عمومی کردن و برحسب روابط مختلف قابلیت استعمال داشتن (در جایگاه‌ها و نسبت‌های مختلف معنای آن فرق می‌کند)
- ۲- امکان پیش‌بینی و کنترل و هدایت تغییرات الگوی تخمینی، براساس قدرت تعمیم، تخصیص و ترکیب آرزین
- ۳- تفاوت طبقه‌بندی و مجموعه‌سازی در نسبت‌های شامل و مضمول
- ۳/۱- در طبقه‌بندی: هر گونه حکمی که نسبت به یکی از اقسام صادر شود در قسیم آن تغییری رخ نمی‌دهد.
- ۳/۲- در مجموعه‌سازی: هر گونه تغییری که در نسبت یکی از عوامل روی دهد، در وضعیت متغیر بعدی نیز تغییر رخ می‌دهد.
- ۴- طبقه‌بندی نسبت‌های شامل (شرایط و محیط) و مضمول (موضوع) در صنایع
- ۴/۱- اگر موضوع (مشمول) مطالعه، مدیریت صنعت باشد. مضمول آن، تکنولوژی، انسان و امکانات خواهد بود.
- ۴/۲- اگر موضوع مطالعه تکنیک باشد، مجموعه شامل آن مدیریت بوده و خود تکنیک برای تقسیمات اصل می‌شود.
- ۴/۳- اگر موضوع مطالعه نفس صنعت باشد، موضوع مشمول تشعشع، تموج و تجسد بوده و مجموعه شامل برآن شرایط اجتماعی خواهد بود
- ۵- لزوم هر دو نوع طبقه‌بندی شامل و مضمول در طبقه‌بندی صنایع
- ۵/۱- اگر مدیریت صنعت (مجموعه مشمول) موضوع باشد، «صنعت موضوعاً» به عنوان شرایط محیطی حاکم برآن است.
- ۵/۱/۱- موضوع پژوهش در این مرحله مدیریت صنعت و تنها بخش کلان آن می‌باشد.
- ۵/۲- اگر موضوع: مدیریت صنعت باشد، بر عینیت موجود نیز تطبیق می‌کند.
- ۵/۲/۱- اگر موضوع: مدیریت صنعت (تغییر ساختار و الگوی تولید و تخصیص) باشد، پژوهش در ترمیم و شناسائی نقاط ضعف صنعت خواهد بود نه توسعه صنعت!

۶ - نتیجه موضوع پژوهش در الگوی تخمینی ساختار صنعت، نظام صنعت و دز حقیقت الگوی تولید می باشد.

۶۱ - الگوی تولید امری اجتماعی بوده و انسان، ابزار و امکان و خود صنعت شرایط محیطی آن می باشند تا بتوان مدیریت صنعت را سامان داد.
دسته بندی صنایع به:

۶۱/۱ - متمرکز متناظر با صیانت و اصلی ترین اثر این دسته صنایع آثار سیاسی است، لذا در صورت هر گونه اختلال در آن موجب بحران در کل جامعه می شود.

۶۱/۲ - نیمه متمرکز متناظر با عدالت و توازن و اصلی ترین اثر این دسته صنایع دارای آثار فرهنگی یا اثر همبافت با عدالت اجتماعی است.

۶۱/۳ - کارگاهی متناظر با بهره‌وری و اصلی ترین اثر این دسته صنایع دارای آثار اقتصادی یا اثر اقتصادی آن در جهت حل نیازهای فردی بوده و تحت مدیریت بخش خصوصی و گروهی قرار می گیرد.

۶۱/۴ - صیانت (مصونیت) در سه مرحله جهانی، منطقه‌ای و ملی تحقق می یابد.
* هر کارخانه ای به دلیل نوع صنعت و نوع انباشتگی ثروت و نیروی انسانی دارای اثر سیاسی باشد، نام آن صنعت متمرکز است.

۶۱/۵ - چه صنعت موضوعاً، چه موضوعات صنعت و چه اثر صنعت هرگاه هر کدام از اینها موثر بر وحدت کل و وحدت جامعه باشند، متعلق به دولت است.

* هر کدام از صیانت، عدالت و بهره‌وری باید براساس سطوح ذیل ملاحظه شوند:

صیانت: موضوعاً - موضوعات - آثار = «متمرکز»

عدالت: موضوعاً - موضوعات - آثار = «نیمه متمرکز»

بهره‌وری یا اعتماد: موضوعاً - موضوعات - آثار = «کارگاهی»

۶۱/۶ - اگر الگوی تولید (مدیریت صنعت) در اشکال متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی

براساس موضوعات تحلیل شود، انسان، ابزار و امکان شرایط حاکم و شامل تخصیصی آن می باشند.

مرحله دوم: به کارگیری آزمایشی الگوی تخمینی

۱- به کارگیری الگوی تخمینی در ۱۲۰ صنعت منتخب کشور

برای به کارگیری الگوی تخمینی در صنعت، ابتدا نیازی به شاخصه‌های تئوریک نداریم، بلکه باید در یک عملیات استقرائی و تبعی (از نوع کمی) به بررسی بهترین نوع دسته‌بندی از صنایع کشور اقدام نمائیم.

در یک بررسی اجمالی به این مطلب دست یافتیم که وزارت صنایع، مجموعاً در بررسی‌ها و گزارش‌های داخلی خود حدوداً ۱۲۰ صنعت را انتخاب کرده و تحت پوشش قرار داده است. این صنایع علاوه بر اینکه در نظر کارشناسان از ارزش بالایی در تولید برخوردار هستند، مورد علاقه و نیاز عموم جامعه نیز می‌باشند.

در این بررسی استقرائی باید مشخص شود که چرا این صنایع را «منتخب» می‌نامند؟ آیا موضوع آنها مهم است یا اثر آنها؟ آیا کمی هستند یا کیفی؟ آیا اثر آنها اقتصادی یا سیاسی و یا فرهنگی است؟

برای پاسخ به این سوالات لازم است که یک دُور الگوی تخمینی را به صورت تجربی و نسبی پیاده نموده و به دنبال شاخصه‌های عینی آن باشیم، بی‌آنکه یک بحث تئوری و فلسفی را در مورد «شاخصه» آغاز نمائیم؛ چرا که شروع از یک بحث تئوریک صرف، خود نشان دهنده‌ی عدم درک صحیح از شاخصه است، زیرا شاخصه اساساً از یک عملیات تئوریک استخراج نمی‌شود؛ مثلاً برای اندازه‌گیری دمای بدن در طب، از وسیله‌ای استفاده می‌شود که

ارتباطی به بدن انسان ندارد و آن چیز جیوه و یا الکل است که در اثر حرارت در دماسنج انبساط پیدا می‌نماید، لذا آن را مقیاس اندازه‌گیری دمای بدن قرار می‌دهند؛ این شاخصه بوسیله استقراء اشیاء بیرونی نسبت به مسئله حرارت، بدست آمده است.

در هر صورت باید این ۱۲۰ صنعت منتخب را مورد دسته‌بندی و طبقه‌بندی در سطح کلان قرار داده و سرفصل‌های کلی برای آن انتخاب نماییم تا بتوانیم به شاخصه‌های مورد نظر خود دست یابیم؛ البته همان‌گونه که در ابتدا نیز اشاره شد، شاخصه در اثر تتبع زیاد بدست می‌آید. (البته بعد از تطبیق و ورود به موضوع) پس از این مرحله است که می‌توان سوالات شفافی از بهینه‌سازی صنایع بدست آورد و در نهایت نسبت آن را به فلسفه و مباحث تئوریک مورد سنجش قرار داد.

مطلب دیگری را که باید در به‌کارگیری الگوی تخمینی در دسته‌بندی صنایع، مورد دقت قرار داد، موضوع ارزش‌گذاری و معیار طبقه‌بندی در صنایع است. طبقه‌بندی صنایع منتخب براساس چه معیار و انتظاری صورت گرفته است؟ آیا نظام کارشناسی، ارتباط و رشد این صنایع را نسبت به یکدیگر مورد توجه قرار داده است؟ در آمارهای وزارت صنایع، سرفصل‌هایی برای انتخاب این صنایع آورده شده است که می‌تواند، انتظارات و اهداف نظام کارشناسی کشور را از انتخاب و طبقه‌بندی این صنایع معین نماید. این سرفصل‌ها از قرار ذیل می‌باشد: ۱. ارزش افزوده ۲. اشتغال ۳. موازنه ارزی ۴. توسعه صادرات.

اما آیا می‌توان تمام مقاصد و ارزش‌گذاری‌ها را محدود به این سرفصل‌ها نمود؟ در این صورت چه نیازی به الگوی تخمینی داریم؟ آیا الگوی تخمینی تنها منزلت موضوعات را جابجا می‌نماید؟ این تغییر منزلت با چه متغیرها و نسبت‌هایی انجام و نسبت به آنها، تصمیم گرفته می‌شود؟ آیا این تغییرات مواردی چون افزایش تخصیص اعتبار بانکی، تسهیلات بازرگانی و قوانین گردش مدیریت را نیز شامل می‌شود؟ الگوی تخمینی به لحاظ آثار چه تاثیرات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نسبت به محیط داخلی و خارجی صنایع دارد؟

در یک برداشت کلی به نظر می‌رسد صنایع منتخب، صنایع نمونه در «الگوی تنظیم سوالات عینی» هستند. پس در مورد این صنایع باید دو مسئله را مورد دقت قرار داد:

الف: وزارت صنایع در انتخاب صنایع منتخب چه موارد و عواملی را پیش‌بینی نموده است؟ مثلاً آیا گرانی یا ارزانی و یا اشتغال را در نظر گرفته است؟

ب: سازمان برنامه چه شرایط محیطی را برای وزارت صنایع ایجاد کرده است؟

در به کارگیری الگوی تخمینی در صنایع منتخب باید مرتباً این ۱۲۰ صنعت منتخب را تطبیق داده و با مقایسه‌ی مبنای الگوی موجود و مطلوب، اولویت‌ها را شناسائی و آرایش آنها را تنظیم نمود تا بتوانیم دلایل جدی برای به کارگیری الگوی تخمینی در این صنایع داشته باشیم و سپس ارزیابی خود را از صنعت ارائه دهیم و در نهایت بگوئیم این الگوی تخمینی چه تغییراتی را به وجود می‌آورد؛ در این صورت است که، می‌توان الگوی مدل تخمینی را ترسیم و اثر آن را در کم و زیاد شدن اثرات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و بالکل محیط داخلی و خارجی صنعت مشاهده نمود و یک تصمیم‌گیری قاطع در مورد بایسته‌ها و نبایسته‌های ساماندهی و ارزیابی صنعت ارائه کرد.

همان‌گونه که در مطالب آینده از نظر خواهید گذراند، ما صنایع را در سه دسته صیانتی، عدالتی و بهره‌وری در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و صنعتی مورد تقسیم قرار خواهیم داد. در این قسمت باید مدل موجود در طبقه‌بندی صنایع را شناسائی و سپس آن را در مقابل الگوی تخمینی قرار دهیم، در این صورت می‌توان مواردی همچون اشتغال و خصوصی‌سازی، (که شاخصه‌های انتخاب صنایع منتخب محسوب می‌شوند) را براساس طبقه‌بندی جدید (صیانت، عدالت و بهره‌وری) از وزن و جایگاه مطلوبی برخوردار نماییم.

لذا شرایط موجود طبقه‌بندی صنایع را ابتدا به صورت مطلق و استقرائی مشاهده کردن و سپس به شرایط مطلوب تطبیق نمودن، علاوه بر آنکه قدرت گردش وسیعی را برای الگوی تخمینی فراهم می‌نماید، خود یک مرحله «تامین مواد» برای تحقق مدل مطلوب نیز می‌باشد. در هر صورت برای بکارگیری الگوی تخمینی باید ابتدا براساس الگوی تخمینی و سپس الگوی موجود، یک دسته‌بندی از صنایع انجام و سپس به شرایط فعلی تطبیق داده شود. تا آثار و پیشنهادات هر دو الگو نسبت به اصلاح امورات صنعت مشخص شود.

در الگو موجود، علت انتخاب صنایع بیشتر براساس نمونه‌برداری کمی و آماری انجام می‌شود لذا باید آن آمار و حساب‌ها را در الگو تخمینی قرار داده تا نسبت به اثر الگوی موجود قدرت قضاوت داشته باشیم. این آمارهای بیشتر براساس حجم تولید و میزان گسترش کمی آن و میزان بهینه شدن حجم تولید تنظیم یافته و که در ساختار خود رشد و نوسانی را نشان می‌دهد؛ در عین حالیکه وزارت صنایع تلاش بر کاهش این نوسانات داشته است، اما

علی رغم این تلاش‌ها همچنان تنگناهای عینی و ذهنی به عنوان یک واقعیت انکارناپذیر مشاهده می‌شود.

به کارگیری الگوی تخمینی در صنایع منتخب در دو مرحله انجام می‌شود:
مرحله اول: به کارگیری الگوی تخمینی تا مرحله دست یابی به عینیت و آمار و ارقام.
(مدل مطلوب)

مرحله دوم: به کارگیری الگوی تخمینی در آمار و ارقام موجود، مثلاً آمار و ارقام‌های موجود در روند ۲۰ یا ۱۰ سال گذشته صنعت (مدل انتقال)

اگر به کارگیری الگوی تخمینی را از مرحله دوم آغاز نمائیم، پرسش اساسی که در مقابل ما وجود دارد این است که بر حسب آمار و ارقام گذشته صنعت، آیا صنعت موجود نسبت به مشکلات صنعت در حداقل امکان پاسخگو بوده است یا خیر؟ و در مقابل آیا الگوی تخمینی مقبول می‌تواند نسبت به ۳۰٪ مشکلات صنعت پاسخی مناسب ارائه دهد یا خیر؟
به عبارت دیگر با فرض ۷۰٪ خطاء در الگوی تخمینی، آیا می‌توان با همین ۳۰٪ پاسخ مثبت، به یک نمای کلی و اجمالی از مطالعه و تحلیل روند گذشته صنعت دست یافت یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت باشد، آنگاه در یک بازگشت مجدد، می‌توان الگوی تخمینی را به مدل مطلوب (یا مرحله اول) تبدیل نموده و این فعالیت را تا عینی شدن ادامه داد. این رفت و برگشت باید بتواند آنگونه وضعیت گذشته صنعت را مطالعه نماید که برای آینده صنعت نیز نسخه عینی ارائه دهد.

اما چرا باید روند ۲۰ ساله صنعت را در این مطالعه مورد توجه قرار داد؟ علت آن را باید در تاثیر تحولات سیاسی کشور بر اقتصاد و بطبع صنعت کشور جستجو نمائیم؛ این تحولات، مسائل قبل و بعد از انقلاب را شامل می‌شود مانند تحولات سیاسی دوران جنگ در زمان دولت آقای میرحسین موسوی و دوره آقای هاشمی^۱. از آمارهای گذشته، خصوصاً آمارهای ۱۰ سال اخیر (دوره آقای هاشمی) باید مورد توجه جدی قرار گیرد. همین که بتوانیم تاثیرات انقلاب را (در ۱۰ سال گذشته) بر صنایع به شکل آماری براساس سرفصل‌های سازمان برنامه و بودجه و خود وزارت صنایع بدست آوریم برای به کارگیری الگوی تخمینی (در مرحله

۱. اما از آنجائی که در زمان کنونی (دوره آقای خاتمی) تحولات جدی ساختاری در سیاست مشاهده نمی‌شود، آمارهای این دوره بعنوان پایه و اساس مورد توجه نخواهد گرفت.

دوم) کفایت می‌نماید. پس بهتر آن است که تا دستیابی به مدل مطلوب، فعلاً مواد اولیه را در آمارگیری در همین ۱۲۰ صنعت منتخب محدود کرده و در عوض مرتباً شاخصه‌ها را جابجا و دقیق‌تر نماییم، تا آنجائی که بتوانیم روند گذشته صنعت را به کامپیوتر داده و بعد از دسته‌بندی و استخراج سرفصل‌ها، با تنظیم یک نرم‌افزار دقیق روندها را مرتب‌سازی نمود^۱ در به‌کارگیری الگوی تخمینی در ۱۲۰ صنعت منتخب باید عملی فکر کردن و غرق نشدن در مباحث تئوریک در دستور کار قرار گرفته تا ببینیم تفاوت پیشنهادات مقبول درباره صنعت با توصیه‌های موجود چه اختلافی دارد؟ همین که بتوان با الگوی تخمینی متغیرها و شاخصه‌های را جابجا کرده و آثار آن را ملاحظه نمود در ارائه پیشنهادات جدید به وزارت صنایع بسیار موثر است. پس از این مرحله است که می‌توان به تخصیص اولویت‌های گشایش اعتبار، چگونگی حمایت و تبلیغ و فرهنگ اجرای آن در جامعه پرداخت! اگر الگوی تخمینی بتواند نسبت به گذشته صنعت از نظر تطبیق آماری بیش از ۳۰٪ پاسخگو بوده و آن را بهینه نماید می‌توان در یک تجدید نظر و رفت و برگشت مجدد، این مدل را تا نهایت مطلوبیت خود، دقیق‌تر نمود.

الگوی تخمین تخصیصی باید بتواند موانع موجود در صنعت را به مقدرات تبدیل نماید، این عمل تنها با بهینه ابزار تخصیص براساس الگوی تخمینی انجام می‌گیرد؛ البته این بدین معنا نیست که با تبدیل موانع به مقدرات کلیه صنایع با همدیگر رشد نمایند، بلکه رشد صنایع اصلی موجب آن می‌گردد که صنایع دیگر از فشار خارج گردیده و تبدیل موانع به مقدرات نیز برای آنها انجام شود.

مباحث فشرده‌ای را که در بند ۱ از نظر گذشت در یک چکیده و جمع‌بندی همراه با دسته‌بندی صنایع منتخب در سرفصل‌های کلی از قرار ذیل است:

چکیده:

به‌کارگیری الگوی تخمینی در ۱۲۰ صنعت منتخب کشور

۱- انتخاب صنایع منتخب به دلیل ارزش تولید و علائق اجتماعی نسبت به آنها

(ارزش افزوده، اشتغال، موازنه ارزی، توسعه صادرات)

۱. کار کردن با کامپیوتر می‌توان کارائی مدل را تا ۷۰٪ افزایش داده و روند گذشته صنعت را منطقی‌تر مطالعه نماید.

۱/۱- صنایع منتخب، صنایع نمونه در الگوی سوالات:

۱/۱/۱- لزوم طبقه‌بندی و ارزشگذاری صنایع منتخب (در مرحله تامین)

۱/۱/۲- امکان پاسخگویی الگوی تخمینی از نظر آماری در بیش از ۳۰٪ روند گذشته

صنعت

۱/۱/۳- کارآمدی الگوی تخمینی با حد اکثر ۳۰٪ صحت با توجه به آمار و اطلاعات

موجود

۲- مراحل به‌کارگیری آزمایشی الگوی تخمینی

۲/۱- مرحله اول: دنبال نمودن مدل تخمینی تا مرحله عینی کردن و رساندن آن به ارقام

۲/۲- مرحله دوم: بررسی روند گذشته صنعت (۱۰ سال اخیر) بر اساس آمار و ارقام

۳- دسته‌بندی صنایع منتخب براساس صنعت موضوعاً:

۳/۱- صنایع متمرکز (دولتی)

ماشین آلات راه‌سازی - ماشین ابزار - ماشین‌سازی و ساخت تجهیزات - ورق مسی -
 قطعات ریخته‌گری - الکتروود جوشکاری - سیم و کابل مسی و لاکمی - کتور برق و آب -
 تلفن رومیزی - کامپیوتر - تلویزیون سیاه، سفید و رنگی - لامپ روشنایی - سیمان - روغن
 نباتی - دارو - الیاف اکریلیک - نخ پلی استر - الیاف مصنوعی نخ نایلون - نخ پنبه

۳/۲- صنایع نیمه متمرکز (تعاونی اوقاف)

وانت سواری - مینی بوس و اتوبوس کامیون و کامیونت - تراکتور و گمباین - قطعاتی
 مانند: دیفرانسیل - واگن - موتورهای دیزلی، انواع گیربکس - کمک فنر - رادیاتور آلومینیومی
 و فولادی - قطعات اتومبیل - الکتورماتور - انواع بلبرینگ و گریس، پیچ و مهره - دکل‌های
 انتقال نیرو - ترانس توزیع قدرت - لوله پروفیل آهنی، لوازم ساختمانی (کلید و پریز، شیر
 آلات، کاشی، چینی بهداشتی، پودر ملامین، تخته‌لویان کارتن، گونی) لوازم خانگی (آبگرمکن
 و بخاری گازی و نفتی، کولر آبی، ماشین لباسشویی، جارو برقی، یخچال فریزر، اجاق گاز،
 پنکه، آبمیوه‌گیری، چرخ گوشت، پلوپز برقی، رادیو کاست و باطری خشک، کبریت، ظروف
 چینی و سرامیک بطری بلور، پشم شیشه، طناب، تیغ اصلاح و صابون، پودر شوینده، قوطی
 غذا، کبریت، مداد و کاغذ و مقوا، انواع پارچه، فرش ماشینی و موکت) مواد غذایی (شیر، پنیر،
 نوشابه)

۳/۳- صنایع کارگاهی (خصوصی)

پاکت سیمان و گچ لوله و ورق آزیست (سیمان غالباً در تانکر حمل شده و پاکت در این نوع صنایع چندان موثر نیست بلکه بیشتر جنبه مصرفی دارد).

۴- شاخصه‌های اولویت گذاری در ۱۲۰ محصول منتخب صنعتی (در دیدگاه موجود) قیمت، کاهش هزینه حمل و نقل، بر طرف کردن نیازهای کشاورزی، صرفه جویی ارزی (جایگزینی واردات) رفع نیازمندی‌های اصلی مردم، واسطه بودن صنعت، خود کفایی در صنایع زیر ساختی، استراتژیک بودن، کالاهای اساسی، بهداشتی بودن سلامت و درمان، اشتغال، صادرات

۵- طبقه‌بندی شاخص کالاهای صنعتی در سه دسته اصلی، فرعی و تبعی اصلی: استراتژیک بودن، کالاهای اساسی، رفع نیازهای اصلی عموم مردم، شاخصه قیمت، صادرات و واردات

فرعی: واسطه بودن در صنعت، کاهش هزینه‌ی حمل و نقل، بر طرف نمودن نیازهای کشاورزی، خود کفایی در صنایع زیر ساختی
تبعی: صرفه جوی ارزی (ارزش افزوده یا جایگزینی واردات) سلامت و درمان، بهداشتی بودن، اشتغال

۲- به‌کارگیری الگوی تخمینی در متغیرهای اداره صنعت

در بند ۱ به بررسی چگونگی به‌کارگیری الگوی تخمینی در صنایع منتخب و دسته‌بندی آنها در سرفصل‌های کلی پرداختیم؛ اکنون بند ۲ به بررسی متغیرهایی می‌پردازیم که الگوی تخمینی براساس این متغیرها می‌تواند، نسبت به طبقه‌بندی صنایع منتخب، تصمیم‌گیری مناسب و مطلوبی ارائه دهد.^۱

۲/۱- متغیرهای صنعت را می‌توان در سه سطح «توسعه»، «رشد» و «رکود» دسته‌بندی نمود. در طبقه‌بندی صنایع متغیرها به اصلی و فرعی و تبعی تقسیم می‌شوند یعنی اگر صنایع را به صنایع الف، ب و ج تقسیم نمائیم، صنایع «الف یا اصلی» در گشایش اعتبار، صنایع «ب یا فرعی» و «ج یا تبعی» را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. اما تحولات صنایع بخش «ج» هر

۱. البته بررسی بحث متغیرها و شاخصه بطور تفصیلی در فصل دوم از همین بخش مطرح خواهد گردید و در اینجا بیشتر کلیاتی از متغیرهای صنعت بیان می‌شود.

اندازه بالا باشد، میزان تاثیر آن بر صنایع بخش ب بسیار کم خواهد بود؛ یعنی همیشه بین این صنایع نسبت ۲، ۱ و ۴ برقرار است.

در طبقه‌بندی موجود صنایع این اولویت‌بندی‌ها ملاحظه نمی‌شود، از سوئی وزارت صنایع براساس اولویت‌های خود تصمیم‌گیری و ارزش‌گذاری می‌کند و از جهتی دیگر الگوی تخمینی اولویت‌ها و تصمیم‌گیری مطلوب خود را ارائه می‌نماید، حال باید نتیجه این تطبیق یا مقایسه این شود که، اگر وزارت صنایع براساس طبقه‌بندی مطلوب تصمیمی اتخاذ نماید، با چه مشکلات و نابهنجاری‌هایی مواجه می‌شود؟ برای دستیابی به این مقصود باید برای هر دو طبقه‌بندی مقبول و موجود، نیازها و متغیرهای انسانی، ابزاری و مقدوراتی (اعتباری) تعریف شوند. تعریف تمثیلی هر یک از این نیازها این گونه است که فرضاً دولت نسبت به نیازهای انسانی، اجازه‌ی تاسیس آموزشکده‌هایی برای تربیت نیروی انسانی در دوره‌های فراگیر را داده است و نسبت به نیازهای ابزاری نیز، مجوز خریدهایی را به یک دسته از ابزارها و در نیازهای مقدوراتی و اعتباری، گشایش‌های اعتبار برای چرخش این موارد انجام داده است. شناخت و تصمیم‌گیری نسبت به این نیازها در چندین سطح صورت گرفته است:

* سطح توسعه: به معنای اصطلاحی توسعه کمی و بهینه شدن تکنیک و بالا رفتن حجم ظرفیت است.

* سطح رشد: به معنای اولویت‌های کلانی است که در جریان ارضاء و نیاز یک صنعت شکل یافته است. افزایش ارزش ریالی سرمایه کارخانه بدون آنکه کارخانه و تعداد نفرات آن تغییر نمایند، نیز به معنای «رشد» است.

* سطح رکود: هرگاه کارخانه نتواند با تمام ظرفیت کار کرده و استهلاک خود را برطرف نماید، دچار ورشکستگی و در نتیجه تعطیلی می‌گردد؛ البته اگر این رکود به معنای جبران گذشته و مقدمه‌ای برای توسعه کارخانه باشد، امری ممدوح است؛ زیرا در یک دسته از صنایع باید رکود را پذیرفت.

بنابراین سطوح متغیرها و نیازهای صنعت را می‌توان در سه دسته توسعه، رشد و رکود، مورد دقت قرار داد. در متغیر اصلی صنعت نباید «رکود» وجود داشته باشد، حتی وجود «رشد» نیز در متغیر اصلی قابل پذیرش نیست، بلکه متغیر اصلی باید حتما دارای ترقی و توسعه باشد.

طبقه‌بندی صنایع از دیدگاه مورد پذیرش ما نباید به صورت تئوریک انجام شود، بلکه باید شاخصه‌ها و متغیرها و موضوعات صنعت به صورت عینی اصلاح و تنظیم گردند، اینکه کدام یک از این متغیرها در بالا و کدام یک در وسط و پائین قرار می‌گیرند باید به شکل عینی تنظیم شود، به عنوان نمونه، صنعت روغن نباتی از جمله صنایعی است که در تغذیه حضور داشته و اثر آن سیاسی می‌باشد، یعنی اگر کم و یا زیاد شود در مصارف خانواده تأثیر مستقیم و ملموسی دارد، اما اثر داشتن روغن نباتی هرگز به معنای متغیر اصلی و استراتژیک بودن آن نیست؛ حال اگر قرار باشد روغن نباتی را «وارد» نکنیم، بلکه تولید نماییم تأثیر این مطلب این نیست که صنعت ذوب آهن کشور بهتر می‌شود، زیرا تأثیر روغن نباتی تنها محدود به بخش مصرفی سیاسی^۱ بوده و متغیر فرعی یا تبعی است و نمی‌تواند متغیر موضوعی مانند ذوب آهن، قرار گیرد؛ پس اینکه دولت - به دلیل محدودیت - اجازه‌ی مصرف بخشی از بودجه صنایع را برای مصارف سیاسی وزارت صنایع می‌دهد، به معنای بهینه وضعیت صنعت کل کشور نیست. پس اینکه جایگاه کالائی همچون روغن نباتی و صنعتی همچون ذوب آهن در کجا قرار می‌گیرد و یا اینکه متغیرهای تأثیرگذار بر هر دو موضوع چه چیزهایی هستند؟ همگی باید در شکل عینی تنظیم شوند.

به طور کلی متغیرها و شاخصه‌های الگوی تخمینی در سه دسته اصلی، فرعی و تبعی قرار گرفته و باید آنها را در صنعت تعریف نماییم. در نهایت آثار تصمیم‌گیری درباره متغیر اصلی در سطح توسعه، متغیر فرعی در سطح رشد و متغیر تبعی در سطح رکود، ظاهر می‌شود. البته همان‌گونه که گفتیم این رکود در یک مرحله اشکالی ندارد اما باید در مرحله بعد از رکود خارج شود، این رکود باید به واسطه‌ی متغیر اصلی برطرف شده و موانع آن به مقدور تبدیل شود.

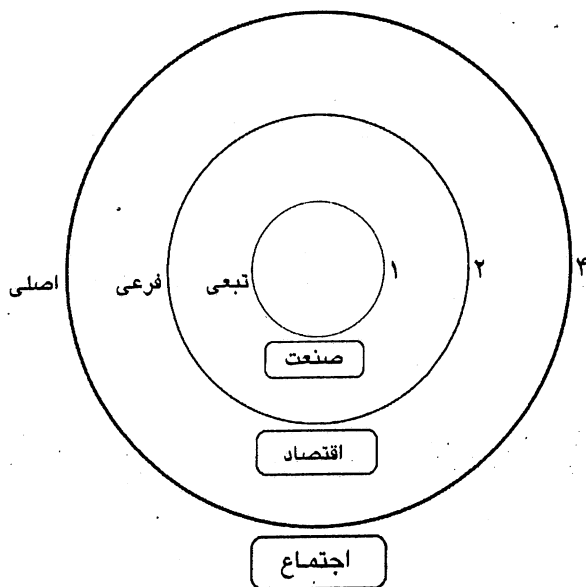
۲/۲ - «متغیرها» در صنعت، اقتصاد و جامعه تأثیرگذار هستند. اکنون صنایع چگونه براساس متغیرهای اصلی، فرعی و تبعی مورد طبقه‌بندی واقع می‌شوند؟

گاه صنایع را به شکل انتزاعی از زاویه محیط‌های اقتصادی یا اجتماعی و یا صنعتی طبقه‌بندی می‌نماییم و گاه ابتداً برای این محیط‌ها و زوایا و متغیرها سه مدل مشخص ترسیم نموده و سپس صنایع را مورد طبقه‌بندی قرار می‌دهیم؛ به طور کلی مدلی که دولت براساس

۱. به معنای مصارفی است که صیانت برای جامعه ایجاد می‌نماید.

آن اعمال تصمیم می‌نماید، «مدل اجتماعی یا مدل تخصیص اعتبار» و مدلی که سازمان برنامه و وزارت اقتصاد تنظیم می‌نماید، «مدل اقتصادی در شکل بانک و نظام اعتبارات» و در نهایت مدلی که وزارت صنایع در موضوع کار خود تنظیم می‌نماید «مدل صنعتی یا مدل نفس صنعت» است.

پس مدل طبقه‌بندی صنایع از سه زاویه تأثیرات محیط‌های اجتماعی، اقتصادی و صنعتی قابل بررسی بوده و باید سه نوع طبقه‌بندی براساس متغیرهای تأثیر گذار بر صنعت از سه زاویه اجتماع، اقتصاد و صنعت تنظیم شود. ۳ مدل طبقه‌بندی متغیرهای اثرگذار بر صنعت چگونه با یکدیگر اجتماع پیدا می‌نمایند؟ این اجتماع به معنای این نیست که بین این مدل‌ها، هیچ وجه افتراقی وجود ندارد، بلکه باید این یک سه مدل را مانند سه دایره‌ی متداخل در نظر بگیریم، دایره بزرگ اجتماع، دایره دوم، اقتصاد و دایره آخر محیط مرکزی صنعت است.^۱ در این صورت می‌توان طرحی را ارائه داد که دارای سه لایه محیط مرکزی، محیط متوسط و محیط بزرگ باشد.



۱. مدلی که براساس فلسفه نظام ولایت تنظیم می‌شود کوچکترین واحد آن همیشه سه تایی، دایره بزرگتر ۹ تایی و دایره بزرگتر ۲۷ تایی است الی ۸۱، ۲۳، ۷۲۹، ۱۹۰۰ و حداکثر تا ۷۶۰۰ میلیارد.

حال که باید صنایع را از زاویه متغیرهای توسعه، رشد و رکود و در ۳ محیط اجتماعی، اقتصاد و صنعت مورد طبقه‌بندی قرار داد؛ اکنون به اختصار به تبیین علت رکود در صنایع می‌پردازیم؛ آیا علت رکود صنعت را باید از زاویه صرفاً صنعتی مورد دقت قرار داد یا اینکه محیط‌های اجتماع و اقتصاد نیز بر این موضوع موثر می‌باشند؟ در بررسی علت رکود صنعت دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: اینکه تنها با مدل صنعت به دنبال پاسخ این رکود و ناپهنجاری باشیم، در حالی که همیشه این رکود مربوط به مدل صنعت نیست، مثلاً: بروز مشکل در توزیع روغن نباتی، ارتباطی با خود صنعت ندارد و رفع این نقیصه به معنای بهینه و ساماندهی صنعت نیست؛ زیرا جریان ارضاء و نیاز صنعت غیر از جریان ارضاء و نیاز اقتصاد (گردش معیشت مردم) و غیر از جریان ارضاء و نیاز در اداره سیاسی (اجتماع) است.

احتمال دوم: اما اگر علت رکود صنعت را با استفاده از ترکیب سه محیط اثر گذار. اقتصاد، اجتماع و صنعت در طبقه‌بندی صنایع ملاحظه نمائیم، در این صورت ابتدا باید تاثیر هر کدام از این سه محیط را بر دیگری بسنجیم، این ملاحظه تاثیر سه محیط، گاه در سطح تخمینی نسبت به طبقه‌بندی صنایع بکار گرفته می‌شود و گاه این ملاحظه تاثیر سه محیط نسبت به طبقه‌بندی صنایع در «مدل مطلوب» انجام می‌شود.

اکنون هر یک از این دو احتمال را در قالب مثال مورد بررسی قرار می‌دهیم:

اما احتمال اول: مثلاً به وزارت صنایع ۱۰۰ میلیارد اعتبار اختصاص داده شده، به این شرط که ۲۰ میلیارد آن را صرف امر خاصی غیر از صنعت نماید و دولت نیز این مبلغ ۲۰ میلیارد را از بودجه مربوط به رشد صنعت حذف می‌نماید؛ در هر صورت فعلاً وزارت صنایع ۸۰ میلیارد در اختیار دارد. وزارت اقتصاد و دارائی نیز ۵۰ میلیارد از اعتباری که دولت به وزارت صنایع اختصاص داده، صرف اموری اقتصاد می‌نماید؛ در نهایت آنچه از این بودجه اولیه برای وزارت صنایع باقی می‌ماند ۳۰ میلیارد می‌باشد؛ وزارت صنایع نیز باید با این همین ۳۰ میلیارد باقیمانده، موانع صنعت را به مقدور تبدیل نماید. در اینجا اگر وزارت صنایع بخواهد تنها بر حسب مدل صنعت موانع خود را به مقدور تبدیل نماید، با بن بست جدی مواجه می‌شود زیرا همه مشکلات متوجه این وزارت گردیده و باید آثار نابه‌چار تزریق اعتبار به بخش‌های

دیگر را متحمل شود در حالیکه در واقع هزینه‌ای برای رشد صنعت (فی نفسه) اختصاص داده نشده است و بسیاری از این معضلات متوجه سایر وزارتخانه‌ها می‌باشد؛ پس براساس احتمال اول، این مدل صنعتی است که باید پاسخگو این موانع و رکودها باشد.

اما اگر بر حسب احتمال دوم به این تزریق پول و اعتبار نگاه کنیم در این صورت همگی این مشکلات و نابهنجاری‌ها متوجه «مدل صنعت» نیست. اگر آثار تخریبی پول تزریق شده در بخش اجتماع و اقتصاد را در صنعت (بعنوان محیط) مطالعه کنیم، آنگاه لازم است که هر سه مدل اقتصاد، اجتماع و خود صنعت در این بررسی مورد توجه قرار گیرد.

لذا مدل صنعتی در احتمال اول مجبور است این ۳۰ میلیارد را آنگونه تخصیص دهد تا موانع به مقدمات تبدیل شوند در غیر این صورت نمی‌تواند در صنعت فعلی فعالیت جدیدی را انجام دهد.^۱

در تقویت احتمال دوم این سوال مطرح است که چگونه می‌توان این سه مدل را با هم دیگر به یک وحدت ترکیبی رساند؟ باید سیاست‌های تشویقی و تنبیهی حاکم بر متغیرهای رشد، توسعه و رکود صنایع مورد بررسی و دقت قرار گیرند. در این فعالیت باید نیازها، انتظارات و خدماتی را که نسبت به ۱۲۰ صنعت منتخب در جامعه وجود دارد، مشخص شود. برای دستیابی به این سیاست‌ها باید مجموعه خدماتی که دولت نسبت به این ۱۲۰ صنعت منتخب ارائه کرده، طبقه‌بندی شود؛ زیرا ما براساس الگوی تخمینی می‌خواهیم الگوی تولید و مدیریت را بهینه نماییم و این مدیریت تنها بوسیله ارائه خدمات انجام می‌شود.

از جمله خدماتی که دولت توسط آن سیاست‌های تشویقی و تنبیهی خود را تنظیم می‌نماید، خدمات در «تخصیص پول» است که شامل خدمات ارزی و اعتباری بانکی می‌باشد. مثلاً وزارت صنایع در گذشته برای محدودیت یک یا چند صنعت مشخص از ابزار تخصیص ارز استفاده می‌نمود، اما اکنون از آنجائی که با ارز شناور مسئله ارز حل شده است، از شیوهی دیگری چون «نقدینگی» برای محدودیت یک صنعت استفاده می‌شود به عنوان

۱. صنعت در دیدگاه ما الگوی مدیریت کشور است، لذا بخش کشاورزی نیز به عنوان یک صنعت شناخته می‌شود. این امکان نیز وجود دارد که بگوئیم وزارت صنایع بخشی از این الگوی تولید و وزارت کشاورزی و نفت بخش‌های دیگر از این تولید را بهعهده دارند در هر صورت آن بخشی از الگوی تولید که مربوط به صنعت است، باید بهینه شود.

نمونه به صنعت خودرو اجازه می‌دهد با پیش فروش، نقدینگی مورد نیاز را تامین کند در حالی که ممکن است این تجویز نسبت به صنایع دیگر انجام نشود.

سیاست‌های حمایتی و تشویقی دولت نسبت به صنایع گوناگون، متفاوت است؛ این سیاست‌ها شامل پیش فروش، تامین اعتبار، تامین مواد، تامین ابزار و... می‌باشد. از نظر دولت، باید کالاهای اساسی (که نیاز اول کشور هستند)، تا آنجائی که ظرفیت وجود دارد، تامین شوند؛ لذا این نوع کالاها در رأس سیاست‌های حمایتی و تشویقی دولت قرار دارند؛ مثلاً ممکن است دولت در سال دومیلیارد دلار با نرخ کمتر نسبت به تولید شیر اقدام کند حتی اگر مشکل ریالی نیز بوجود آید، باید بنحوی این مسئله حل شود؛ زیرا این کالاها در واقع یک اثر سیاسی بر زندگی مردم دارند؛ پس کارخانه‌ای که به آن پول تزریق می‌شود تا حقوق متناسب پرداخت نماید، بسیار با کارخانه‌ای که مجبور است ارز مورد نیاز خود را تهیه کند، تفاوت دارد. نمونه‌ی دیگر اینکه، بانک کارخانه‌ای را نزد شرکت خارجی برای وارد نمودن تکنولوژی نوین، تضمین می‌کند حتی سود بانکی آن را دریافت نکرده و آن را شامل بخشودگی قرار دهد، لذا این کارخانه تعداد کارگران را کم کرده و در عوض کارگر متخصص را بیشتر استخدام می‌کند در حالیکه ممکن است در مورد صنعتی دیگر، این وام با سود بانکی منطقه‌ای دریافت شود. لذا دولت برای این امور اعتباراتی را به بانک‌ها اختصاص می‌دهد تا بانک‌ها با نرخ خود این اعتبارات و حمایت‌ها را انجام داده و دولت نیز ما به التفاوت آن اعتبارات را به بانک‌ها پرداخت می‌نماید؛ البته در برنامه دولت مقداری از اعتبارات برای این نوع توزیع‌ها اختصاص یافته است.

سیاست‌ها و محیط‌هایی را که دولت برای بعضی از صنایع ایجاد کرده، به ضرر بعضی صنایع دیگر بوده و آنها را تحت فشار قرار داده است. اما همیشه رشد بعضی از صنایع را نمی‌توان تابع صرف حمایت‌های دولتی قلمداد کرد، مانند صنایع بهداشتی از قبیل: کاشی، سرامیک و شیرآلات و... که در دهه گذشته (نسبت به مرغوبیت کالا) به سمت لوکس شدن رفته‌اند. این دست از صنایع علاوه بر اینکه از یک مزیت نسبی (از نظر قیمت) در صادرات برخوردار گردیده‌اند (مانند سیمان)، «توسعه انتظارات اجتماعی در مصرف» نیز مسلماً پشتوانه این نوع صنایع بوده است. اساساً کشش بازار نسبت به صنایع ساختمانی همیشه خوب بوده است، بنحوی که در این بخش حدود ۳۰۰ نوع واحد تولیدی مشغول فعالیت هستند. این نوع

صنایع چه بلحاظ کشش اجتماعی مصرف، چه بلحاظ اعتبار بانکی و مسئله اشتغال همیشه مورد توجه دولت بوده‌اند؛ لذا در برنامه نیز بخش عظیمی از اشتغال را به صنعت ساختمان‌سازی اختصاص می‌دهند. هرچند صنعت ساختمان‌سازی جزء صنایع مصرفی محسوب می‌شود اما همچون ابزاری برای تولید نیست؛ درحالی‌که جاده این گونه می‌باشد، جاده در اقتصاد به عنوان یک وسیله ارتباطی تلقی می‌شود که اگر سازماندهی خوبی برای آن شود، راندمان بالایی در اقتصاد خواهد داشت. به عنوان نمونه اگر جاده به عنوان یک قطب به محورهای تولیدی، توزیعی و مصرفی تقسیم شود، در این صورت اگر دولت اقدام به توسعه جاده نماید و آنها را به جاده‌های مصرفی تبدیل نماید، می‌توان این جاده‌های مصرفی را، به تولید انگیزه تبدیل نمود مثلاً جاده‌هایی که برای زیارت معصومین (همچون امام رضا (ع)) احداث می‌شود، دارای نقش مهمی در ایجاد انگیزه و بطبع کارآمدی اقتصادی خواهند داشت. بنابراین باید ۱۲۰ صنعت منتخب را براساس سیاست‌هایی که دولت نسبت به آنها در ارائه خدمات دارد، مورد دسته‌بندی قرار دهیم؛ این سیاست‌ها را می‌توان در سه سطح سیاست، فرهنگ و اقتصاد × توزیعی، تولیدی و مصرفی بر محوریت موضوع صنعت مورد دسته‌بندی قرار داد و در نهایت به این سوالات پاسخ داده شود: دولت خدمات یا مدیریت خود را چگونه بر صنایع اعمال می‌کند؟ جایگاه وزارت صنایع نسبت به خدمات و مدیریت دولت چیست؟ چگونه می‌توان سه مدل اجتماع، اقتصاد و صنعت را به یک وحدت ترکیبی رساند؟

۲/۳- گفته شد که برای جمع نمودن این سه مدل یا محیط حاکم بر موضوع صنعت باید سیاست‌های دولت در ارائه خدمات نسبت به ۱۲۰ صنعت منتخب مورد دسته‌بندی قرار گیرد؛ تا بتوان یک دسته‌بندی تخمینی از متغیرهای اثرگذار بر صنعت ارائه نمود. بدین منظور باید یک دسته‌بندی متنوع از اوصاف تجزیه و تحلیل موضوع صنعت ارائه شود. می‌توان این اوصاف را فی الجمله و بطور تخمینی در هفت دسته تقسیم نمود:

دسته اول اوصاف: سیانت - عدالت - اعتماد (بهره‌وری)

دسته دوم اوصاف: صنعت موضوعاً - موضوعات صنعت - آثار صنعت

دسته سوم اوصاف: سیاسی - فرهنگی - اقتصادی

دسته چهارم اوصاف: تولیدی - توزیعی - مصرفی

دسته پنجم اوصاف: اجتماعی - اقتصادی - صنعتی

دسته ششم اوصاف: متمرکز - نیمه متمرکز - کارگاهی

دسته هفتم اوصاف: دولتی - تعاونی (اوقاف) - خصوصی

در این سطح تنها به ارتباط بسیار کلی این اوصاف می‌پردازیم اما تبیین تفصیلی این اوصاف را در بخش سوم مطرح می‌نمائیم چرا که باید با حداقل تخمین ممکن یک دسته‌بندی از اوصاف و متغیرهای صنعت ارائه شود تا براساس آن اوصاف و متغیرها، سیاست‌های دولت دسته‌بندی شود و همان گونه که گفته شد مشخص نمائیم که دولت چگونه مدیریت می‌کند و یا اینکه با الگوی تخمینی چگونه می‌توان مدیریت نمود؟ اما موضوع اصلی در بحث طبقه‌بندی اوصاف تجزیه و تحلیل موضوع صنعت چیست؟

اگر اوصاف موضوعاً، موضوعات و آثار را نسبت به صیانت، عدالت و بهره‌وری اضافه یا مضاف قرار دهیم یعنی بگوئیم: صیانت موضوعاً، موضوعات صیانت، آثار صیانت در این صورت صیانت موضوع برای تحلیل صنعت موضوعاً اصل قرار می‌گیرد. به طور کلی منظور از صیانت، عدالت و بهره‌وری موضوعاً، موضوعات و آثار چیست؟

«صیانت» به معنای مصون بودن از خطر است. این مصون بودن گاه در مقابل آسیب‌های خرد و گاه در مقابل آسیب‌های کلان اجتماعی و گاه در جریان تکامل ملاحظه می‌شود؛ طبیعتاً صیانت به معنای مصون بودن در جریان تکامل است یعنی پایگاه صیانت در تکامل قرار دارد. «موضوعات صیانت» نیز شامل صیانت سیاسی، صیانت اقتصادی و صیانت فرهنگی است که موضوع بحث فعلی ما صیانت اقتصادی است و در موضوعات صیانت اقتصادی نیز تنها به مسئله الگوی تولید خواهیم پرداخت، یعنی می‌خواهیم دستگاه‌های تولیدی صنایع را مدیریت کرده و به آنها خدمات ارائه دهیم؛ در این صورت آثار صیانت نیز چیزی جز آثار صیانت اقتصادی نخواهد بود. البته در فصل تقسیمات صنعت گفتیم کسی که از تشعشع و موج و تجسد در صنعت سخن بگوید بالاترین حاکمیت را در این موضوع خواهد داشت و این حاکمیت به معنای «مصونیت» می‌باشد؛ چرا که تشعشع، موج و تجسد (تشکل) سه نحوه کیفیت از تسخیر رابطه بین انسان و جهان هستند؛ لذا گفته شد کسی می‌تواند قدرت بیشتری را در صنعت داشته باشد که، بالاترین قدرت را در نیروی انسانی، ابزار و امکانات دارد؛ در نیروی انسانی مسئله انگیزه، اندیشه و عمل و در ابزار نیز سرعت، دقت و تاثیر و در منابع طبیعی تشعشع، موج و تجسد ذکر گردید با ضرب این اوصاف صیانت موضوعاً، موضوعات صیانت و آثار صیانت تعریف می‌شود که این تعریف، از روش طبقه‌بندی بدست می‌آید.

اما «عدالت» یا توازن نیز بر پایه تکامل تعریف می‌شود، عدالت در شکل خرد به معنای عدم تجاوز به غیر و در شکل کلان به صورت موازنه و توازن در توزیع و در شکل توسعه به معنای مناسبات تکامل (تکامل عمومی نه تکامل خاص) می‌باشد. نباید تکامل به نفع یک قشر خاصی باشد اگر به نفع سرمایه یا مدیران یا مالکیت خاصی بود خروج از عدالت است. زیرا جامعه بستر توسعه حضور همه است.

بنابراین تعریف کردن موضوعات عدالت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و در عدالت اقتصادی مسئله الگوی تولید، موضوع اصلی در بحث طبقه‌بندی اوصاف تجزیه و تحلیل صنعت است.

با توجه به آنچه تا کنون گفته شد، می‌توان صنعت موضوعاً، موضوعات صنعت و آثار صنعت را براساس صیانت، عدالت و بهره‌وری تقسیم و ترکیب نمود:

تقسیم اول: صیانت، عدالت و بهره‌وری (از دسته اول)

تقسیم دوم: صیانت، عدالت و بهره‌وری: موضوعاً صیانت، موضوعات صیانت و آثار صیانت (از دسته دوم)

تقسیم سوم: ضرب تقسیم دوم در سیاسی، فرهنگی و اقتصادی (از دسته سوم)

تقسیم چهارم: انتخاب موضوعات اقتصادی از دسته سوم البته با قید تولیدی (از دسته چهارم)

اینکه از دسته چهارم اوصاف تنها قید تولیدی را انتخاب نمودیم به این علت است که در این قسمت به بررسی موضوعات توزیع و مصرف نخواهیم پرداخت، زیرا موضوع سخن در پژوهش مربوط به ارزیابی و بهینه صنعت، الگوی تولید و مدیریت می‌باشد.

در این قسمت در صدد اصلاح تعاریف نیستیم، بلکه باید به شکل تخمینی آنچه در «اثر تولیدی صیانتی در ۱۲۰ صنعت منتخب» وجود دارد را، طبقه‌بندی نماییم در این طبقه‌بندی مجموعه خدماتی را که ما می‌توانیم در طرح ساماندهی صنعت نسبت به بخش تولید ارائه دهیم مورد دقت قرار می‌گیرد این خدمات در قالب بررسی محورهای متغیرهای توسعه صنعت خواهند بود، که به تفصیل در بخش آینده از آن سخن خواهیم گفت. لذا تنها به یک دسته‌بندی تخمینی از موضوع بحث اکتفا می‌نماییم. بنابراین اوصاف مورد نیاز برای دسته‌بندی متغیرهای اثرگذار بر صنایع از این ۴ تقسیم استخراج می‌شود. اما بقیه اوصاف تحلیل و تجزیه

موضوع صنعت (دسته‌های پنجم، ششم و هفتم) در مطلب سوم همین مرحله مورد استفاده قرار خواهند گرفت.

چکیده:

به کارگیری الگوی تخمینی در متغیرهای اداره صنعت (درجهت تصمیم‌گیری مطلوب نسبت به طبقه‌بندی صنایع منتخب)

۱- وجود نیازها (متغیرها) در طبقه‌بندی صنایع از دو دیدگاه موجود و مطلوب
 ۱/۱- نیازهای انسانی (تاسیس آموزشکده‌هایی برای دوره‌های فراگیر علمی در بعضی از صنایع)

۱/۲- نیازهای ابزاری (خرید بعضی اقلام و ابزارها)

۱/۳- نیازهای مقدوراتی و اعتباری (گشایش اعتبار برای چرخش موارد فوق)

۲- سطوح شناخت نیازها (جریان ارضاء و نیاز) در طبقه‌بندی صنایع

۲/۱- سطح توسعه (متغیر اصلی) بهینه شدن تکنیک و بالاتر رفتن حجم ظرفیت

(معنای کمی از توسعه)

۲/۲- سطح رشد (متغیر فرعی) افزایش ارزش ریالی و کمی سرمایه در گردش،

بدون تغییر در سیستم کارخانه و تعداد نفرات

۲/۳- سطح رکود (متغیر تبعی) ورشکستگی: عدم رفع استهلاک و کار نکردن

کارخانه با تمام ظرفیت

۳- تاثیر متغیرها در سه مجموعه اجتماع - اقتصاد - صنعت بر اساس مدل‌های:

۳/۱- مدل طبقه‌بندی صنایع از نظر تاثیر اجتماعی (در این زمینه دولت تصمیم می‌گیرد).

۳/۲- مدل طبقه‌بندی صنایع از نظر تاثیر اقتصادی (در این زمینه سازمان برنامه و

وزارت اقتصاد و دارایی تصمیم می‌گیرد)

۳/۳- مدل طبقه‌بندی صنایع از نظر تاثیر صنعتی (در این زمینه وزارت صنایع تصمیم

می‌گیرد)

۴- چگونه می‌توان این سه مدل را با هم هماهنگ نمود؟

برای دستیابی به این امر باید: یک طبقه‌بندی از خدمات و سیاستهای (تشویقی و تنبیهی)

که دولت نسبت به ۱۲۰ صنعت منتخب انجام داده است را تنظیم نمود: لذا:

۴/۱- برای دستیابی به سیاست‌های فوق باید اوصاف تجزیه و تحلیل صنعت را طبقه‌بندی

نمود:

۴/۱/۱- دسته اول اوصاف: صیانت - عدالت - اعتماد (بهره‌وری)

۴/۱/۲- دسته دوم اوصاف: صنعت موضوعاً - موضوعات صنعت - آثار صنعت

۴/۱/۳- دسته سوم اوصاف: سیاسی - فرهنگی - اقتصادی

۴/۱/۴- دسته چهارم اوصاف: تولیدی - توزیعی - مصرفی

۴/۱/۵- دسته پنجم اوصاف: اجتماعی - اقتصادی - صنعتی

۴/۱/۶- دسته ششم اوصاف: متمرکز - نیمه متمرکز - کارگاهی

۴/۱/۷- دسته هفتم اوصاف: دولتی - تعاونی (اوقاف) - خصوصی

۴/۲- چگونگی ترکیب اوصاف تجزیه و تحلیل صنعت در جهت دستیابی به سیاست‌های

فوق:

۴/۲/۱- تقسیم اول: تفسیر عناوین صیانت (مصون بودن در جریان تکامل) - عدالت

(توازن بر پایه تکامل) - اعتماد (بهره‌وری)

۴/۲/۲- تقسیم دوم: ضرب و تفسیر صیانت - عدالت - بهره‌وری در موضوعا -

موضوعات و آثار

۴/۲/۳- تقسیم سوم: ضرب و تفسیر عناوین فوق در سیاسی - فرهنگی - اقتصادی

۴/۲/۴- تقسیم چهارم: ملاحظه عناوین موضوعات اقتصادی مقید به وصف تولیدی

نتیجه: دسته‌بندی صنایع منوط به دستیابی به سیاست‌های دولت و دستیابی به سیاست‌های

دولت منوط به معرفی اوصاف تجزیه و تحلیل صنعت است.

۳- بررسی چگونگی طبقه‌بندی صنایع در سه دسته صیانتی، عدالتی، بهره‌وری از ابعاد اجتماعی - اقتصادی - صنعتی

در مرحله اول این بخش به بررسی اصول روشی و موضوع متصرف فیه الگوی تخمینی پرداختیم و نتیجه آن معرفی «الگوی تولید صنعت» بعنوان موضوع اصلی مرحله دوم از پژوهش مربوط به ارزیابی و بهینه صنعت قرار گرفت. سپس درصدد دسته‌بندی صنایع براساس این الگوی تخمینی برآمدیم، مرحله دوم این بخش تماماً مربوط به چگونگی طبقه‌بندی و دسته‌بندی صنایع موجود در کشور از زاویه نگرش موجود و نگرش الگوی تخمینی است. مرحله دوم این بخش در بر گیرنده‌ی سه مطلب اساسی است، و تا کنون دو مطلب (کد او ۲) آن را از نظر گذرانیدید:^۱

کد ۱- پیرامون این مسئله است که براساس چه سرفصل‌ها و کلیاتی از الگوی تخمینی مقبول، می‌توان این ۱۲۰ صنعت منتخب کشور را دسته‌بندی کرد؟ در یک کلام تفاوت نگرش کارشناسی موجود و نگرش مقبول در مسئله طبقه‌بندی در چه چیزی است؟

کد ۲- علاوه بر به‌کارگیری الگوی تخمینی در ۱۲۰ صنعت منتخب کشور، این الگو در متغیرها و عوامل حاکم بر این صنایع نیز موثر می‌باشد، لذا به بررسی متغیرهای اثرگذار بر دسته‌بندی صنایع پرداخته و از زاویه این متغیرها و نیازها در سطوح توسعه، رشد و رکود، به این نتیجه دست یافتیم که ۳ عنوان اجتماع، اقتصاد و خود صنعت بعنوان ۳ سرفصل جامع و حاکم بر دسته‌بندی صنایع محسوب می‌شوند این ۳ عنوان در واقع سه محیط حاکم و دارای سه اثر متفاوت بر خود صنعت نیز هستند. برای شناسائی این ۳ محیط باید سیاست‌های حمایتی و غیر حمایتی دولت - که اثرگذار بر صنعت هستند - شناسائی شوند. لذا دسته‌بندی صنایع را منوط به دستیابی به این سیاست‌ها و دستیابی به این سیاست‌ها را وابسته به معرفی موضوع و اوصافی دانستیم که الگوی تخمینی ارائه می‌نماید. در واقع الگوی تخمینی نیز براساس همین اوصاف شکل یافته است.

کد ۳- بدون آنکه به بررسی کمیت و کیفیت سیاست‌های حاکم بر صنایع بپردازیم، صنایع منتخب را براساس اوصاف الگوی تخمینی در سه دسته صیانتی، عدالتی و بهره‌وری طبقه‌بندی می‌نمائیم؛ البته تا حدودی این ابعاد و اوصاف را در وضعیت‌های سیستم‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری و انقلابی مورد توجه قرار خواهیم داد. این اوصاف در واقع همان به‌کارگیری، عناوین «متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی» در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و صنعتی می‌باشند. ما

۱. کدهای فوق الذکر همان سرفصل‌های عنوان‌دار فصل حاضر هستند.

باید این صنایع را موضوعاً (از طریق این عناوین و قیودات) از یکدیگر تفکیک نمائیم تا حیطه‌ی فعالیت و مدیریت و زرات صنایع مشخص شود به اینکه وزارت صنایع در چه مواردی بالواسطه سیاست‌گذاری می‌نماید و در کجاها تصمیم‌گیر نیست؟ در چه محدوده‌ای از تصمیم‌سازی سهم است؟ در هر صورت استفاده از اوصاف و عناوین این سه محیط اجتماعی، و اقتصادی و صنعتی در تفکیک و طبقه‌بندی ۱۲۰ صنعت منتخب از آن روست که بتوانیم حیطه مدیریت و قدرت وزارت صنایع را مشخص نمائیم. اصلی‌ترین وظیفه‌ای که برعهده وزارت صنایع است، «توسعه صنعت» می‌باشد. استفاده از تقسیم‌بندی اجتماعی، اقتصادی و صنعتی ما را در شناخت بیشتر متغیرهای اجتماعی، اقتصادی و صنعتی یاری می‌نماید تا اینکه بدانیم که صنعت به چه میزان در خدمت رشد اقتصاد و رشد اجتماع و رشد خود بوده است؛ لذا شناخت رابطه صنعت را با دو لایه و محیط بیرونی خود، موضوع مهم و اصلی کد ۳ می‌باشد. کد ۳ در سه بند تنظیم یافته که هرکدام به زوایای مختلف این بحث می‌پردازند. البته بررسی سیاست‌ها و ابزارهای کنترلی دولت در سطوح اجتماعی، اقتصادی و صنعتی در صنعت موضوعی است که در فصل دوم از همین بخش بدان خواهیم پرداخت. در هر صورت کد ۳ خلاصه‌ای از نحوه به‌کارگیری مدل تخمینی در ۱۲۰ صنعت منتخب و متغیرهای اراده صنعت به شکل تمثیلی و عینی است. علاوه بر این مباحث این قسمت مقدمه ورود به موضوعات فصل دوم نیز می‌باشد.

۱ - گفته شد که می‌توان طبقه‌بندی صنایع را براساس سه مدل:

مدل طبقه‌بندی صنایع از نظر تاثیر اجتماعی (یا مدل دولت) مدل طبقه‌بندی صنایع از نظر تاثیر اقتصادی (یا مدل سازمان برنامه) و مدل طبقه‌بندی صنایع از نظر تاثیر صنعتی (یا مدل وزارت صنایع) مورد دقت قرار داد. اما باید این سه مدل را با یکدیگر به یک وحدت ترکیبی تبدیل نمود، در ابتدای این بخش به بررسی عناوین صیانت، عدالت و بهره‌وری، در قالب‌های موضوعاً، موضوعات و آثار پرداختیم، اکنون در این قسمت به بررسی صیانت، عدالت و بهره‌وری از زوایه اجتماعی، اقتصادی و صنعتی می‌پردازیم تا علاوه بر آنکه الگوی طبقه‌بندی تخمینی صنایع واضح می‌شود، صنایع منتخب نیز مورد دسته‌بندی و طبقه‌بندی موضوعی قرار می‌گیرند.^۱ برای دستیابی به این هدف ابتدا به تعریف تمثیلی صنایع از زاویه سه محیط اجتماع و اقتصاد و خود صنعت می‌پردازیم، البته به طور گذرا این سه محیط را با توجه نظامات و جوامع حاکم بر آنها (سوسیالیستی، سرمایه‌داری و انقلابی) مورد دقت قرار می‌دهیم.

۱. لذا نسبت به مباحث مرحله اول این بخش، تنها قیودی که به جدول مدل تخمینی اضافه می‌شود، عناوین اجتماعی، اقتصادی و صنعتی است.

به طور کلی «صنایع اجتماعی» صنایعی هستند که نوسان و یا رشد آنها در روحیات مردم تاثیر مهمی دارد. اما «صنایع اقتصادی» صنایعی که نوسانات آنها موجب فروپاشی نظام اقتصادی می‌گردد. آیا عنوان «صنعتی» تنها برای صنایع الکترونیک و هسته‌ای استفاده می‌شود؟ آیا عنوان «اقتصادی» تنها به موزانه ارزی تعریف می‌شود؟ یا اینکه صنعت را می‌توان از ابعاد اجتماعی، اقتصادی و صنعتی در وضعیت جوامع مختلف سرمایه‌داری، انقلابی (اسلامی)^۱ و سوسیالیستی نیز تعریف و در نهایت نوع دیگری از دسته‌بندی تخمینی نسبت به صنایع منتخب ارائه کرد؟

اکنون به شکل تمثیلی به تبیین عناوین صیانت عدالت و بهره‌وری از زاویه سه محیط اجتماعی، اقتصادی و صنعتی در وضعیت‌های سرمایه‌داری، سوسیالیستی و انقلابی می‌پردازیم، تا ببینیم صیانت و عدالت و بهره‌وری صنایع اجتماعی، اقتصادی و صنعتی در جامعه انقلابی چه تفاوتی با سایر جوامع دیگر دارد؟

یک «اصل فلسفی»: هرگاه جزء از یک کل تغییر نماید، متوجه، تغییر کل آن جزء است، در این صورت هرگاه بخش اجتماعی اقتصاد تغییر نماید، کلیه تعاریف در زیرمجموعه این بخش (اجتماع) دچار تغییر و تحول می‌گردند، از این رو معنای عناوینی همچون مصونیت اجتماعی با تغییر تعاریف متغیر می‌شوند و بطبع در عرصه عینی جامعه کالاها و محصولات که در زمان گذشته تولیدی نبوده و بلکه مصرفی بوده‌اند، به محصولات تولیدی تغییر هویت می‌دهند؛ لذا «مصرفی بودن» بعضی از کالاها در گذشته که ریشه در تعریف خاصی نسبت به مفهوم «فقر» داشته است اینک همان کالاها، محصولات تولیدی و از زمره مسائل صیانتی جامعه و صنعت محسوب می‌گردند؛ به عبارت دیگر تغییر نگرش نسبت به «مفهوم فقر» نوع دسته‌بندی و جایگاه اقلام و کالاها را تغییر می‌دهد، لذا لازم نیست همیشه صنایع الکترونیک یا هسته‌ای را بعنوان صنایع صیانتی تلقی شوند، بلکه کالاهایی از جمله یخچال، روغن نباتی، پودر شوینده و داروها نیز می‌توانند صیانتی باشند.

تعاریف اجتماعی، یک محیط و سازه اساسی برای اقتصاد و صنعت محسوب می‌شوند، این تعاریف در ساختارهای انقلابی، سوسیالیستی و سرمایه‌داری از ویژگی‌های متفاوتی

1. جامعه انقلابی در یک تعریف ساده این است که، در بهره‌وری بوسیله اشیا، مردم نسبت به یکدیگر تفاخر نکرده و دیگران را تحقیر نکنند.

برخوردار می‌باشند؛ زیرا نوع نگرش اجتماعی ما نسبت به جامعه، تاثیر مستقیمی در بخش‌ها و لایه‌های درونی آن، مانند اقتصاد و صنعت دارد. این موضوع در دسته‌بندی صنایع منتخب نیز کاربرد مهمی دارد، چرا که نوع تلقی ما از تعریف صیانت، عدالت و بهره‌وری در جامعه، تاثیر عظیمی را در دسته‌بندی صنایع و بطبع تعیین اولویت و ضرائب پرداخت‌ها و راندمان‌ها در اقتصاد دارد.

اصطلاح «اجتماع» بُعد اجتماعی صنعت محسوب شده و دارای ماهیت صرفاً صنعتی نیست، بلکه با مفاهیمی همچون، تعریف فقر و غنا و الگوی تولید و مصرف جامعه ارتباط تنگاتنگی دارد، زیرا رشد اجتماعی صنعت غیر از رشد صنعت فی نفسه است. «امور اجتماعی» هزینه‌هایی برای حفظ اقتدار و قدرت اختیار، تصمیم‌گیری، تصمیم‌سازی و احساس هویت، است. امور اجتماعی نظام ارزشی و نظام فکری ساختارهای اجتماعی را نیز شامل شده و دولت باید هزینه این بخش را مانند سایر بخش‌های دیگر، تامین نماید. به طور کلی امور اجتماعی و اقتصادی به محصولات و امور صنعتی به فن‌آوری و تکنولوژی باز می‌گردند. در شرایط امروزی مسائل اجتماعی، مشکلات عدیده‌ای را بر صنعت وارد نموده و باید آنها را از محدوده صنعت خارج نمود؛ به عنوان مثال اگر به وزیر صنایع ۱۰۰ میلیون اعتبار اختصاص داده شود و دستور اختصاص ۲۰ میلیون به بخش تولید کالائی همچون یخچال داده شود، در واقع به وزارت صنایع از بودجه تنها ۸۰ میلیون اعتبار اختصاص داده شده است؛ زیرا تولید یخچال در واقع مربوط به هزینه‌های بخش اجتماعی و صیانتی دولت بوده و تعیین هزینه تولید آن باید به وزارت اقتصاد و دولت واگذار و از مسئولیت وزارت صنایع خارج شود.

در اوان انقلاب شعار دولت تامین کالاهای اساسی برای کلیه اقشار مستضعف و غیر مستضعف بود؛ قطعاً چنین موضوعی هیچ توجیه اقتصادی نداشت؛ امروزه در اکثر روستاهای کشور کالاهایی مانند کولر و یخچال، جاروبرقی وجود دارد در حالیکه ۴۰ سال گذشته تنها بخشی از اقشار شهرنشین از این وسایل استفاده می‌کردند، زیرا این کالاها مختص به اغنیا - نه فقرا - بوده و انقلاب توانست مفهوم فقر را تغییر دهد؛ لذا حق استفاده از این کالاها به فقراء نیز داده شده و در نتیجه تولید بخش عظیمی از این کالاها خصوصی نگردید.

تغییر مفاهیمی مانند «فقر» علاوه بر تغییر نگرش نسبت به کالاها و خدمات صنعتی، الگوی مصرف را نیز متغیر نموده و صیانت سیاسی جامعه را دچار «گستاخی انقلابی» نموده

است.^۱ صیانت اجتماعی انقلاب هیچ گونه تضمینی را برای سرمایه‌دار و سرمایه‌داری قائل نبوده و برای حفظ کرامت انسان‌ها هزینه و یارانه پرداخت می‌نماید. و در نتیجه جامعه مصونیت سیاسی پیدا می‌نماید «مصونیت سیاسی» این است که عموم مردم از کالاها و خدمات بهره‌مند گردند، اگر در مصونیت سیاسی، سرمایه (نه انگیزه انقلابی) اصل باشد در این صورت سرمایه مولد بوده و اختلاف طبقاتی در جامعه به وجود می‌آید چرا که مولد بودن سرمایه، بدون اختلاف طبقاتی در جامعه امکان‌پذیر نیست.

بنابراین برای دستیابی به تعریف دقیق صیانت اجتماعی (در وضع موجود و نیز مطلوب) باید تعریف مشخصی از وضعیت جوامع سرمایه‌داری، کمونیستی و انقلابی ارائه شود. در صیانت اجتماعی جامعه انقلابی امور و محرکاتی مانند: تحقیر و تجلیل، نیاز و ارضا (فاصله بین فقر و غنا) آبرومندی و غیرآبرومندی، گستاخی مردم، وجود دارد و این موارد در صیانت اجتماعی جوامع سوسیالیستی و سرمایه‌داری بسیار متفاوت است. صیانت اجتماعی علاوه بر آنکه جایگاه کالاها و محصولات را در عرصه عینی تغییر می‌دهد، نسبت به الگوی مصرف عمومی نیز تاثیرگذار است. البته این بدین معنا نیست که همه محصولات صنعتی دارای صیانت برای جامعه هستند، بلکه تعدادی از آنها صیانتی و تعداد دیگر توازنی و مربوط به بهره‌وری است. صیانت اجتماعی نیز دارای هزینه و راندمان اقتصادی است، مثلاً هزینه‌های تبلیغات مصرفی دارای راندمان اقتصادی می‌باشد.

بنابراین اگر گستاخی انقلابی براساس مصونیت اجتماعی، علت فعالیت در اقتصاد و صنعت قرار داده شود آنگاه می‌توان در الگوی تولید «اثر تورمی» را تغییر داد.

گفتیم که باید سه محیط اجتماعی، اقتصادی و صنعتی را در وضعیت جوامع سرمایه‌داری، سوسیالیستی و انقلابی مورد دقت قرار داده تا بتوان صیانت، عدالت و بهره‌وری اجتماعی، اقتصادی و صنعتی را متناسب با این جوامع معنا و در نتیجه این ترکیب^۲ را در دسته‌بندی کالاها و محصولات منتخب صنعتی بکار گرفت. اکنون این سه محیط اقتصادی،

۱ منظور از «گستاخی انقلابی» این است که، فقیر این حق را بخود می‌دهد که نسبت به این کالاها مصرف کننده باشد در حالی که در قبل از انقلاب چنین جسارتی وجود نداشته است.

۲. صیانت، عدالت و بهره‌وری اجتماعی، اقتصادی و صنعتی

اجتماعی و صنعتی را مورد دقت قرار می‌دهیم با این تفاوت که به شکل موزدی و تخمینی، متغیرها و شاخصه‌های این سه محیط را معرفی می‌نمائیم.^۱

ابتدا وضعیت چند کالا و محصول صنعتی را مورد دقت قرار می‌دهیم: «فریزر» کالائی صیانتی نیست زیرا این کالا باعث اختلاف طبقاتی در جامعه می‌شود. اما «یخچال» کالائی صیانتی بوده زیرا این کالا پاسخگوی یک نیاز ضروری است. «تلویزیون رنگی» نیز در سطح بهره‌وری قرار می‌گیرد. اگر درآمد سرانه و الگوی توزیع و تولید به درستی عمل نماید باید کالاهایی همچون «روغن نباتی»، «پودر شوینده» و «وسایل بهداشتی» را در سطح توازن یا عدالت قرار داد. دولت باید نسبت به کالاهای صیانتی سوبسید تزریق نماید. به طور کلی کالاهایی که دارای اثر سیاسی و صیانتی برای جامعه هستند باید به آنها سوبسید پرداخت شود و این دست کالاها در بخش صیانتی قرار می‌گیرند اما کالاهایی که با تکامل اجتماعی تناسب و ارتباط دارند، نیازی به سوبسید نداشته و در بخش عدالتی قرار می‌گیرند. لذا هر صنعت و کالائی که به آن یارانه تزریق نشود از امور اجتماعی خارج و در امور اقتصادی وارد می‌شود.

موضوعات و مسائل یک کارخانه صنعتی نیز از زاویه سه محیط اقتصادی، اجتماعی و صنعتی قابل بررسی است. اموری مانند، تناسب هزینه و راندمان، تنظیمات خرد و کلان و رشد و نُکس ریالی و ارزی سرمایه، عوامل تولید، مواد اولیه استحصال کالا و... مربوط به بخش اقتصادی کارخانه صنعتی است. اما اگر کارخانه به صورت غیر طبیعی اقدام به تامین کالا، بازار مواد اولیه و بازار توزیع نماید، در این صورت همین موارد مربوط به بخش اجتماعی کارخانه است. پس بنگاه تولیدی و توزیعی، موضوع امور اقتصادی است. اما «مدیریت» کارخانه در بخش اجتماعی با بخش اقتصادی متفاوت است اگر در بخش اقتصادی کارخانه مدیر به شرایط اجتماعی که برای او سوبسید قائل است، توجه نماید مدیریت او تضعیف می‌شود، زیرا مد نظر قرار دادن شرایط اجتماعی مستلزم فروش ارزان کالا است و این فروش ارزان موجب رکود کارخانه می‌شود. «کارگران» نیز یکی از موضوعات مهم یک کارخانه می‌باشد؛

۱. معرفی دقیق شاخصه‌های این سه محیط در فصل آینده مطرح خواهد شد؛ اما در اینجا به شکل نمثیلی این سه محیط و متغیرهای هر کدام بیان می‌شوند.

ضعف مدیریت در توییح و تشویق کارگران (به دلیل گستاخی انقلابی آنها) کارخانه را دچار بحران نموده است، مثلاً در اوایل انقلاب کارخانه سیمان فارس تا یک سوم ظرفیت فعالیت می کرده و گاه تا سه برابر ظرفیت، نیروی کار استخدام نموده است و نتیجه این شد که کارخانه در ظاهر تولید و در باطن ضرر دهی داشته باشد؛ در این کارخانه نیز نسبت بین هزینه های اجتماعی و اقتصادی رعایت نشده است؛ زیرا هزینه چنین کارخانه ای که نیروی کار فراوانی دارد در بخش اجتماعی قرار می گیرد، همچنین از آن جهت که نیروی انسانی ناکارآمد آن را اداره می کند و یا توییح و تشویق لازم وجود نداشته و در نتیجه کارخانه زود مستهلک می شود و ۰۰۰ هزینه این موارد نیز بخشی مربوط به اجتماع و بخشی مربوط به اقتصاد است. بخشی از این هزینه ها که مربوط به سوبسیدها است، باید از طرف جامعه پرداخت شود. پس در گزارش گیری آماری باید علت ورشکستگی کارخانه را به سنگین شدن هزینه های اجتماعی آن مربوط دانست. مثلاً در همین کارخانه سیمان فارس اگر نیروی کارگر را بجای ۱۰۰۰ نفر ۳۰۰۰ نفر استخدام کرده باشد، باید حقوق دو هزار نفر از این کارگران را از بخش هزینه های اجتماعی دولت مطالبه نماید. پس مسئله تعداد کارگران موضوعی اجتماعی است. زمانی که یک کارخانه فقط با یک سوم ظرفیت کار می کند و لکن تعداد افراد حقوق بگیر آن دو برابر است، چگونه باید با آن برخورد کرد؟ آیا باید این هزینه ها را در بخش اقتصاد قرار داد و ضرر آن را به بخش اجتماعی منتقل نمود؟!

بنابراین باید بخشی از هزینه و محاسبات ۱۲۰ صنعت منتخب کشور را از حوزه مسئولیت اقتصادی خارج و به بخش هزینه های اجتماعی منتقل نمود؛ به شرط آنکه مسئله بحران نیروی انسانی، ظرفیت کارخانه و منابع مالی در آنها وجود داشته باشد.

«تامین ابزار» نیز در فرسایش هزینه های جاری و تولیدی چرخ های کارخانه موثر می باشد، باید مشخص شود که چند درصد این موارد تحت اختیار مدیریت و چند درصد این خدمات از مدیریت خارج بوده و مربوط به عرصه های دیگری خارج از کارخانه می باشد. راه حل اجمالی رفع این معضلات این است که نباید وضعیت اجتماعی، مانع رشد کارخانه شود، باید انگیزش تولیدی، بگونه ای طراحی شود که مشارکت در مالکیت مطرح شود، باید براساس الگوی وقف، انگیزه ها بنحوی سامان داده شوند که، ضرری متوجه نظام سرمایه نشده و نیروی انسانی بدون تحقیر در کارخانه فعالیت نماید.

اما اموری همچون واردات فن آوری، گزینش و جذب و تبدیل ابزار و فن آوری، و آزمایشگاه کارخانه همگی مربوط به بخش صنعتی کارخانه هستند.^۱ در این بخش سخن از هزینه و راندمان در میان نبوده بلکه فن و توسعه آن موضوع بحث آن می‌باشد. یک کارخانه تولید قند نیز، دارای اثر اجتماعی، اقتصادی و اثر صنعتی است. بهینه تکنولوژی قند (سفیدتر شدن یا شیرین‌تر شدن) اثر صنعتی آن است. سودآور بودن و ابزار تولید و توزیع، اثر اقتصادی آن است. و بروز مشکلات اجتماعی (اثر بر رفتار سیاسی و اجتماعی) در صورت فقدان آن در جامعه، اثر اجتماعی آن محسوب می‌شود.

در دسته‌بندی صنایع منتخب با توجه به نوع محصول وضعیت کارگر و مالکیت و کلاً هزینه و راندمان باید مشخص شود که چه اموری در بخش اقتصادی و چه اموری در بخش اجتماعی و چه اموری در بخش صنعتی قرار دارند. این دسته‌بندی صنایع باید نسبت به یکدیگر محیط ایجاد نمایند یعنی بخش اجتماعی باید برای بخش اقتصادی محیط پرورش انگیزه ایجاد کرده و هماهنگ با بخش اجتماعی باشد در این صورت است که می‌توان تحقیر و تجلیل را در نظام انقلابی معنا نمود. به عبارت دیگر وقتی که براساس این دسته‌بندی الگوی مطلوب را تنظیم می‌نمائیم باید در تطبیق راندمان این الگو، بخش اجتماعی محیط بخش اقتصادی موجود را دگرگون کند، مگر اینکه بتوان انگیزه را در بخش اقتصادی به صورت هماهنگ در سطوح صیانت، عدالت و بهره‌وری معنا کرد. در این صورت بخش اجتماعی محیط برای بخش اقتصادی گردیده و در بخش اقتصادی محض، تحقیر و تجلیل معنا می‌شوند. براساس الگوی تولید، توزیع و مصرف اگر هزینه و راندمان برابری در رشد داشته باشند، آنگاه می‌توان این الگو را در بخش اقتصادی قرار داد.

در هر صورت نباید هزینه و راندمان کارگر و نیروی انسانی را محدود به بخش اقتصادی نمود، بلکه باید بیشتر این هزینه‌ها را به بخش اجتماعی منتقل کرد. کارخانه‌ای که مثال زده شد باید در بخش هزینه‌های بهره‌وری اجتماعی قرار داده شود، زیرا از آن بهره‌وری اقتصادی قابل استحصال نیست. به اعتقاد ما «الگوی مطلوب» زمانی تحقق خواهد یافت که انقلاب

۱. «امور صنعتی» به معنای این است که باید انگیزه، اندیشه و عمل و انضباط نیروی انسانی و تکنولوژی (محورهای توسعه صنعت) در صنعت موضوعاً مورد بررسی قرار داد.

پشتوانه چرخ تولید قرار گیرد؛ لذا با ارضاء گستاخی انقلابی و تغییر تعریف فقر الگوی مطلوب محقق می‌شود.

پس از مشخص شدن معنای اجتماعی، اقتصادی و صنعتی در سطوح صیانت و عدالت و بهره‌وری؛ اکنون همین عناوین را در وضعیت جوامع مختلف مورد دقت قرار می‌دهیم. کالاها و محصولات و کلاً صنایع گاه منشاء تحقیر و تجلیل یا تحریک و ابتهاج بیشتر می‌شوند و گاه موجب تغییر معنای فقر و غنا می‌گردند مثلاً تولید زیاد ینچجال و سوسپید آن باعث آبرومندی برای قشر مستضعف و کارگر می‌شود؛ این تحقیر و تجلیل محصولات اجتماعی در خط تولید نیز تاثیرگذار خواهد بود و با تغییر خط تولید، می‌توان گفت چه محصولاتی خوب است که زیاد تولید شود و چه محصولاتی را نباید تولید کرد و یا اینکه از تولید آنها حمایت نمود. به طور کلی محصولاتی که باعث رواج تفاخر و نفی ارزشهای انقلابی در جامعه می‌شوند نباید از تولید و از آنها حمایت شود؛ دولت باید برای این گونه صنایع ایجاد محدودیت کرده و بعضاً مالیات آنها را تا ده برابر افزایش داده و نسبت به تعطیل نمودن خط تولید آنها اقدام نماید. هر چند دولت تعدادی از صنایع را، که چندان تاثیر مطلوب اجتماعی نداشته‌اند، حمایت ننموده است با این حال این صنایع رشد یافته‌اند. مثلاً صنعت لوسترسازی در عین حالیکه پیشرفت زیادی کرده است اما سوسپیدی از دولت، دریافت ننموده است. اما دولت باید برای این نوع صنایع یک فضای مشخص ترسیم نموده و به آنها اجازه صادرات و برپا کردن نمایشگاه و تبلیغات و... را ندهد، زیرا این نوع صنایع موجب رواج تفاخر در جامعه می‌شوند. اما آیا برای مسئله روشنائی واقعاً باید در این افق و تنوع فعالیت شود؟

بنابراین در دسته‌بندی صنایع، باید ابتدا ابعاد اجتماعی، اقتصادی، و صنعتی را ملاحظه نمود و سپس در داخل این ابعاد عناوین صیانت، عدالت و بهره‌وری را متناسب با جامعه انقلابی مشخص کرد به عنوان نمونه، برای شناسائی بُعد اجتماعی، ابتدا هزینه سیاسی نسبت به بیرون جامعه مشخص می‌شود، سپس هر یک از محصولات متناسب با جامعه، مورد تطبیق و دسته‌بندی در سه سطح صیانتی و عدالتی و بهره‌وری قرار می‌گیرند. بلحاظ ضریب اهمیت و ارزش، وقتی کالاها یا محصولات صیانتی باشند، ضریب شدت تاثیر آنها ۴ است، اما کالاهایی که در سطح عدالت یا توازن اجتماعی می‌باشند، ضریب شدت تاثیر آنها ۲ می‌باشد و در سطح بهره‌وری ضریب شدت تاثیر ۱ است. این تعیین ضریب اهمیت، تنها در مورد

کالاهای، «موثر» می‌باشد، اما در مورد کالاهای «غیر موثر» باید آنها را بدلیل داشتن اثر منفی و خنثی (مثلاً تقاخر) از دسته‌بندی خارج نمود. برای شناسائی بُعد اقتصادی، از الگوی تولید، توزیع و مصرف به صورت راندمان اقتصادی در سطوح خُرد کلان بحث می‌شود، در صنایع اقتصادی هزینه و راندمان منشاء رشد و افزایش در الگوی تولید، توزیع و مصرف می‌شود به عبارت دیگر اقتصاد منشاء رشد خود اقتصاد (هزینه و راندمان رشد) می‌گردد در اینجا نیز مانند بُعد اجتماعی بعضی از صنایع، داخل و بعضی خارج می‌گردند. یعنی بُعد اقتصادی که مربوط به جامعه انقلابی است، باعث تقویت و داخل شدن بعضی از صنایع و خارج شدن بعض دیگر می‌شود.

برای شناسائی بُعد صنعتی نیز باید ارتباط بین صنعت و آزمایشگاه ملاحظه شده و این ارتباط در مسیر رشد و توسعه قرار گیرد، این ارتباط نسبت به اینکه فن آوری جدید را وارد یا مونتاژ و یا کشف نماید، متفاوت است. بُعد صنعتی صنعت به این مسئله می‌پردازد که باید فن و توسعه ارتباط با جهان و ابزار تسخیر، توسعه یابد. گاه منظور از بُعد صنعتی صنعت، بحث بهره‌وری عمومی نیست، مثلاً صنعت ساخت آلیاژ ساچمه که براساس مهندسی ملکول با فن آوری بسیار دقیق به دست می‌آید در این صورت بحث صنعت موضوعاً مطرح شده و بایستی آزمایشگاه وارد مسئله تسخیر شود. که این مسئله از موضوع پژوهش خارج می‌باشد؛ زیرا در پژوهش حاضر نوعاً بخش اقتصادی صنایع - که کشاورزی و خدمات را نیز پوشش می‌دهد - بررسی می‌شود. در مدیریت صنعت، صنایع نظامی، مخابرات و بالکل صنعت موضوعاً خروج موضوعی از آن دارد؛ هر چند صنعت صنعت ساز در بخش‌هایی به وزارت صنایع محول شده است، اما مهندسی طرح اختراع یا اکتشاف زیر نظر وزارت صنایع، رشد نموده است.

وقتی در طبقه‌بندی محصولات صنعتی نام محصول یا کالا آورده می‌شود دیگر از واحدهای طراحی آن سخنی در میان نیست. در طبقه‌بندی صنایع منتخب از طریق مشاهده تاثیر کالا و یا محصول صنعت، درجه اولویت یا عدم اولویت آن کالا یا محصول مشخص

می‌شود. مثلاً کالائی مانند: «گریس» گاه در صنعت توسعه ایجاد نکرده و تنها در افزایش راندمان فعالیت موثر است و گاه در توسعه و تغییر ساختار نوع ماشین و موتور موثر است.^۱

اگر سرفصل‌های صنایع منتخب را براساس امور اجتماعی، اقتصادی و صنعتی دسته‌بندی نمائیم، باید آنچه مربوط به محصول و بهره‌وری است در بخش اجتماعی و آنچه مربوط به کارخانه (ابزار تولید و توزیع) است را در بخش صنعتی قرار دهیم. کلیه محصولات که به راحتی در اختیار مردم قرار نگیرد، دارای اثر سیاسی هستند، سوبسیدی که امروزه دولت به این بخش تزریق می‌کند، متناسب با نیازهای جامعه انقلابی نیست، همچنانکه امروزه کارشناسان می‌گویند، باید اصل سوبسیدها و تعرفه‌ها، برداشته شود یا به اصطلاح واقعی گردند حال اگر سوبسیدها قطع شود، اثر سیاسی آن در سطح حاکمیت این است که عرصه قدرت ولایت فقیه محدود در «حوزه» شود چرا که اگر مناسبات نظام سرمایه‌داری بر جامعه حاکم شود، مناسبات انقلاب اسلامی هرگز تحقق نخواهد یافت.^۲

در طبقه‌بندی صنایع نظر به حیثیت آثار صنایع نسبت به یکدیگر داریم. اکنون به دسته‌بندی عینی و مصداقی صنایع منتخب براساس صیانت، عدالت و بهره‌وری در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و صنعتی است.

۳/۱ - کالاهای در سطح صیانت اجتماعی:

آبگرمکن گازی و نفتی، کولر آبی، جاروی برقی، یخچال، بخاری‌گازی، سیلندرگاز، آجاق‌گاز، رادیو تلویزیون سیاه و سفید و رنگی، فرش ماشینی، موکت نمدی

۱. گاه باعث تغییر فرم ماشین می‌شود زمانی که هوا در داخل توربین متراکم می‌شود و بعد به آن شعله اضافه می‌گردد، حجم هوا افزایش و سوخته می‌شود، شعله‌های بزرگ در موتور هواپیمای جت نقش شمع را داشته و بتزین این هواپیما همان هوایی است که داخل توربین فشرده می‌شود لذا محور پروانه‌ای که می‌خواهد هوا را این گونه متراکم نماید باید بلرینگ آن با روغن مخصوصی چرب شود و این چیزی جز یک نوع گریس مخصوص نیست. حال تفاوت بین توربین موتور جت و موتور هواپیمای ملخی همگی متوقف به روغن می‌باشد لذا اگر این گریس مخصوص نباشد، دستگاه توربین برای موتور جت ساخته نمی‌شود. تکنیک جدید از عواملی شکل یافته است، از جمله آن عوامل محور و روغنی است که در آن قرار دارد لذا کالائی مانند گریس در صنعت و تکنیک تاثیر داشته و باید منزلت و جایگاه آن را در طبقه‌بندی کالاها و محصولات مشخص نمود؛ پس نوع تخصیص منزلت و بالطبع هزینه و خدمات در دیدگاه مقبول با نظریه کارشناسی موجود متفاوت است.

۲. در این مدل نظری فعلاً کاری به وضعیت آرمانی جامعه ایران نداریم، بلکه سخن از این است که اگر جامعه‌ای در هر جای از دنیا بخواهد انقلاب نماید، مناسبات انقلاب او در ارائه سوبسید نسبت به کالاهای اجتماعی چگونه است؟

۳/۲. کالاهای در سطح عدالت اجتماعی:

روغن نباتی، پودر شوینده، صابون، آمپول، قطره و شربت، کپسول، قرص و درآژه، کبریت، مداد و خودکار، پتو، باطری خشک، لامپ روشنایی، لاستیک، دوچرخه، و موتور سیکلت، شیر و پنیر

۳/۳. کالاهای در سطح بهره‌وری اجتماعی:

فریزر خانگی، آبمیوه گیری، چرخ گوشت، پلوپز برقی، ظروف سرامیک، ماشین لباسشویی، رادیو کاست، ظرف‌چینی

۳/۴. کالاهای در سطح صیانت اقتصادی:

سیمان، تلفن رومیزی

۳/۵. کالاهای در سطح عدالت اقتصادی:

کنتور برق و آب، انواع وانت، ماشین سواری، رادیاتور فولادی و آلومینیومی

۳/۶. کالاهای در سطح بهره‌وری اقتصادی:

دیفرانسیل خودرو، سیگار، نوشابه، گونی کنفی، تیغ اصلاح

۳/۷. کالاهای در سطح صیانت صنعتی:

کامپیوتر، ماشین ابزار، ماشین‌سازی و ساخت تجهیزات و قطعات ریخته‌گری و آهن‌گری

۳/۸. کالاهای در سطح عدالت صنعتی:

موتورهای دیزلی، گیربکس، ورق و مقاطع مسی، لوله و پروفیلی آهنی، الکتروود جوش کاری، کلید و پریز، سیم و کابل، قوطی غذائی، طناب فولادی، تیوپ آلومینیومی، پیچ و مهره، سیم لاکه شیرآلات بهداشتی، ترانس توزیع برق، لاستیک خودرو، روغن موتور، گریس کلینگر، الیاف آکرولیک، نخ پولیستر، تاپ آکرولیک، الیاف مصنوعی، گونی و چتایی، پلی پروپیلین، نخ هایالیلیک، ماشین آلات راه سازی، انواع واگن، پودر ملامین، کاشی، چینی بهداشتی، کاغذ و مقوا، انواع تراکتور و کمباین، بطری و بلور، شیشه جام، الکتروماتور، انواع مینی بوس، کامیون و کامیونت، تخته چند لایه، کارتن و پشم شیشه

۳/۹. کالاهای در سطح بهره‌وری صنعتی:

پاکت سیمان و گچ، لوله آزیست، پاکت سیمان و گچ

در طبقه‌بندی کالاهای صنعتی همین ۹ دسته مورد احتیاج می‌باشند و دیگر سخن از موضوعاً، موضوعات و آثار صنعت در میان نیست. باید برای ۹ دسته آمار و اطلاعات لازم ارائه شود و سپس آمار این ۹ دسته مورد تحلیل قرار گیرد. این اطلاعات و آمار در واقع رابطه بین عینیت با الگوی تخمینی بوده و باید این مفروضات به اطلاعات و آمار کمی شده، تطبیق داده شوند. در این تطبیق آماری باید بتوانیم نوع خدمات دولت نسبت به این ۹ دسته در ده سال گذشته و حال را مشخص نماییم.

به طور کلی یک دسته از این اطلاعات و آمار مربوط به هزینه‌هایی است که دولت به صورت اجتماعی به صنایع پرداخت نموده است؛ مثلاً قیمت کارخانه از نظر لیسانس، پروانه تاسیس، هزینه داخلی و خارجی قیمت سخت افزار، جمع کل هزینه‌های و کل هزینه زمانی که برای تداوم این صنعت پرداخته شده است، و دسته دیگر از اطلاعات درباره خدمات در سطوح خرد و کلان است. پس آماری که در این قسمت به دست می‌آید لازم نیست که خودش صنعتی باشد، بلکه باید مربوط به اموری باشد که روی صنعت اثر داشته باشد همچنانکه این امر در مورد آمارهای اقتصادی و اجتماعی نیز وجود دارد.

بنابراین الگوی تخمینی را می‌توان با آمارهای موجود بکار گرفت، لذا می‌توان تغییرات ده سال گذشته صنعت را بررسی نمود. الگوی تخمینی این توانائی را دارد که با نسبت‌های مشخص ارتباط بین متغیرهای اصلی توسعه صنعت و متغیرهای رشد و زکود آن را مورد شناسائی خود قرار دهد. لذا در این مرحله می‌توانیم بگوئیم چه دسته‌ای از صنایع باید به رکود برده شده و چه دسته دیگری رشد داده شوند (زیرا اگر خدمات نسبت به کل صنایع را مساوی در نظر بگیریم کل صنعت را به رکود کشیده می‌شود) بازنگری نسبت به نحوه خدماتی را که دولت نسبت به بخش صنعت ارائه می‌دهد و همچنین تاکید بر نقش وزارت صنایع در توسعه و تکامل صنعت، موضوع اصلی پژوهش مرحله دوم (به کارگیری آزمایشی الگوی تخمینی) است.

در بررسی نوعی از صنعت موضوعاً در الگوی تخمینی ابتدا صنعت موضوعاً و عوامل رشد آن و تاثیر متقابل آن در جامعه مورد نظر قرار می‌دهیم. دوران تکاملی صنعت به ما می‌گوید، انسان زمانی توانست ارتباط خود را با جهان تغییر دهد، که از ابزار آلات مکانیکی

ساده مانند، قرقره و چرخ به موضوعات پیشرفته‌ای مثل امواج نوری دست یافت. شناسائی این نقاط عطف، موضوع اساسی در شناخت «صنعت موضوعاً» است.

با اختراع ماشین بشر توانست قدرت تسخیر خود را توسعه دهد، همین «اشین زمانی» که به صنعت الکترونیک مجهز شد، قدرت هماهنگی آن نیز دچار تغییرات اساسی شد، به گونه‌ای که ارتباط بین ماشین‌ها به صورت دیگری درآمد و پیامد آن تا تغییر در خطوط تولید، ادامه یافت. پیدایش محصولات جدید مرهون دستیابی بشر به تبدیل انرژی‌های مختلف است، انرژی مکانیکی به انرژی مغناطیسی یا صوتی و یا نوری و... تبدیل شد. به طور کلی دو شیوه بسیار متفاوت در توسعه «صنعت موضوعاً» وجود دارد:

شیوه اول: توسعه صنعت این است که، تکنیک و صنعت جدیدی را تولید نمایم.

شیوه دوم: توسعه صنعت به این است که در واردات تکنولوژی یک نظام و معیاری برای گزینشی وجود داشته باشد. تا از بازار منفعل نبوده و این خود مرحله‌ای از توسعه صنعت است.

شیوه دوم با ساختار فعلی صنعت کشور و الگوی تخمینی متناسب است، این شیوه در واقع جزء وظایف مدیریت صنعت است. در این صورت موضوع صنعت به عنوان بخشی از الگوی تولید یک کشور در اقتصاد مطرح می‌شود و در خدماتی که دولت ارائه می‌کند، باید الگوی مصرف دستگاه ارزشی آن جامعه، شناسائی شود.

بر اساس شیوه دوم، وزارت صنایع باید خدماتی را نسبت به صنعت موضوعاً اختصاص دهد. در این امر باید سه مسئله مهم مورد توجه قرار گیرد: طراحی نظام گزینش در واردات تکنولوژی - ارائه خدمات صنعتی بعنوان بخشی از الگوی تولید اقتصادی کشور - وابستگی راندمان صنعت به راندمان اجتماعی و اقتصادی و بالعکس.

پس توسعه صنعت موضوعاً - متناسب با شرایط و ساختار صنعت کشور - به معنای تولید تکنیک جدید نبوده و بلکه منظور به‌کارگیری یک نظام ارزیابی و گزینشی در واردات تکنولوژی است. الگوی گزینش صنعت، خود از یک دست سفارشات، تبعیت می‌نماید و این سفارشات هم نسبت به هزینه و راندمان در بخش اقتصادی و هم نسبت به الگوی مصرف جامعه و هم نسبت به هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی و صنعتی در طبقه‌بندی صنایع، متأثر می‌باشد.

مثلاً وقتی دولت بودجه‌ای را به یک کارخانه اختصاص می‌دهد در واقع ۵۰٪ این بودجه را نباید در آمارهای صنعت موضوعاً محاسبه نمود، زیرا تنها ۲۰٪ برای صنعت هزینه شده است؛ چرا که خدمات این کارخانه براساس سفارش بخش سیاسی بوده است. البته نوع دیگری از سفارشات از شیوهی مصرف در جامعه به وجود می‌آید. مثلاً صنایع بسته‌بندی پفک، ماکارونی و انواع مواد غذایی آماده و صنایعی ماشین آلات تولید موکت ماشینی و... نوعی سفارشات جدید در اثر محیطی است که برای جامعه تنظیم یافته و در سفارشات تولید موثر واقع شده‌اند. این سفارشات مصرفی در بخش سفارشات پژوهش و تحقیقاتی نیز موثر بوده و خود یک مزیت بحساب می‌آید. وقتی سفارشات مصرفی وارد سطح پژوهش می‌شود، نوع نیاز موضوعاً، مورد تعمیم قرار می‌گیرد به عبارت دیگر سفارشات از الگوی مصرف (فرم بهره‌وری) تا پژوهش (ساختارهای درونی ملکول یا فرم تسخیر) حرکت کرده و آنگاه مصرف و کاربری آن از انحصار خارج و می‌توان کاربردهای مختلفی از آن محصول استحصالی کرد.

براساس یک الگوی تعیین اولویت و نیازمندی بر محور طبقه‌بندی صنعت، معین می‌شود که تمامی هزینه‌هایی که دولت تا کنون نسبت به صنایع نموده، همگی برای موضوع صنعت انجام نشده است، بلکه تنوع سفارشات نیز دارای هزینه‌های مختلفی بوده و بر موضوع صنعت موثر می‌باشند.

اما آیا صنعت تابع این سفارشات است یا اینکه صنعت باید در ایجاد سفارشات حضور داشته باشد؟ در پاسخ اینکه اساس ایجاد نیاز باید به سازمان برنامه باز گردد یعنی توسعه نیازمندی‌ها و سفارشات اجتماعی وظیفه مجموعه دستگاه‌های دولت است به عبارت دیگر از سیاست‌های اصولی انقلاب گرفته تا سیاست‌های مدل اقتصادی سرمایه‌داری، همگی مجموعه عواملی هستند که بر سفارشات جامعه حاکم می‌باشند، البته به نسبتی مدیریت صنایع در آن حضور داشته و آن نسبت باید بهینه شود، پس صنعت باید به نسبت در ایجاد این سفارشات حضور داشته باشد.

برای آنکه نحوه ارائه خدمات وزارت صنایع بهینه شود؛ پیشنهاد می‌شود، ابتدا سه معاونت: معاونت صنایع اجتماعی، معاونت صنایع اقتصادی و معاونت صنایع صنعتی در وزارت صنایع تاسیس شود. این معاونت‌ها باید بتوانند از خدمات گرفته تا کارخانه و محصولات آن، همگی را در بر گرفته و در نهایت یک مدیریت بر این سه معاونت حاکم باشد.

چکیده

- بررسی چگونگی طبقه‌بندی صنایع در سه دسته صیانتی، عدالتی، بهره‌وری از ابعاد اجتماعی - اقتصادی - صنعتی
- (براساس به‌کارگیری الگوی تخمینی در: ۱۲۰ صنعت منتخب و متغیرهای اداره صنعت)
- ۱- ملاحظه صیانت - عدالت - بهره‌وری در وضعیت سرمایه‌داری، کمونیستی، انقلاب
- ۱/۱- ارتباط صیانت اجتماعی با تعریف فقر و غنا در الگوی مصرف جامعه
- ۱/۱/۱- مصونیت اجتماعی با تغییر تعاریف متغیر می‌شود
- ۱/۱/۲- وقتی تعریف فقر در الگوی مصرف عوض می‌شود برای صیانت اجتماعی گستاخی انقلابی ایجاد می‌شود (لذا دولت می‌باید کلیه صناعی که منشاء تفاخر می‌شوند را باحذف سوبسید، آنها را در محدودیت نگه دارد مانند لوستر سازی)
- ۱/۲- تفاوت صیانت در بهره‌وری در دو دستگاه سرمایه‌دار و جامعه‌گرا
- ۱/۲/۱- اگر سرمایه اصل باشد مصونیت سیاسی به این است که سرمایه مولد بوده و اختلاف طبقاتی در جامعه وجود داشته باشد.
- ۱/۲/۲- اگر جامعه اصل باشد مصونیت سیاسی به این است که عموم مردم بهره شوند
- ۲- مراحل تعریف صیانت اجتماعی در جامعه انقلابی، سرمایه‌داری و سوسیالیستی
- ۲/۱- مرحله اول: باید ابتدا جامعه تعریف شود.
- ۲/۲- مرحله دوم: سپس صیانت این جامعه چگونه تامین می‌شود؟ تا بتوان بر اساس آن صیانت اجتماعی را معنا نمود؟
- ۲/۳- موضوعات صیانت: شامل صیانت سیاسی - صیانت فرهنگی صیانت اقتصادی -
- ۲/۳/۱- صیانت اقتصادی (موضوع پژوهش)
- ۲/۳/۱/۱- موضوعات صیانت اقتصادی تولید - توزیع - مصرف می‌باشند (که موضوع الگوی تولید است)
- ۲/۴- آثار صیانت شامل: تشعشع - تموج - تجسد (سه نحوه از تسخیر رابطه بین انسان و جهان)

۲/۴/۱- کسی که در این سه نحوه کیفیت تصرف نماید بالاترین قدرت را در نیروی انسانی (انگیزه، اندیشه، عمل) ابزار (سرعت، دقت، تاثیر) امکان (تشعشع، تموج، تجسد) را خواهد داشت.

۳- ضرورت تشخیص معنای امور اجتماعی، اقتصادی و صنعتی در دسته بندی کالاهای صیانتی، عدالتی و بهره‌وری

۳/۱- معنای امور اجتماعی در صنعت (امور اجتماعی در محصول اصل می‌باشند).

- کلیه هزینه‌هایی است که برای حفظ اقتدار و قدرت اختیار تصمیم‌گیری، تصمیم‌سازی، احساس هویت صورت می‌گیرد و دارای آثار سیاسی - فرهنگی - اقتصادی می‌باشد (مانند: پرداخت یارانه که ماهیت سیاسی دارد)

۳/۲- معنای امور اقتصادی در صنعت (که کارخانه تولید و توزیع در آن اصل می‌باشد)

- هزینه و راندمان سود (ابزار تولید و توزیع)

۳/۳- معنای امور صنعتی در صنعت (که ابزارها در آن اصل می‌باشد)

- توسعه فن آوری در رشد تکنیک و صنعت

مثال: قند از نظر تکنیک (اثر صنعتی) از نظر کارخانه (اثر اقتصادی) از نظر اثر تحقیر و تجلیل در بهره‌وری (اثر اجتماعی) مورد مطالعه قرار می‌گیرد. - ضرورت تفکیک میان فن آوری، سودآوری و جایگاه مصرفی هر محصول صنعتی

- در تولید هر جا متکی به سوبسید نباشد و سودآور باشد به بخش اقتصادی مربوط است برخلاف امور اجتماعی که نیاز به سوبسید دارد.

۴- دسته‌بندی صنایع منتخب براساس ابعاد اجتماعی، اقتصادی و صنعتی در صنعت

۵- راهکار عملی این قسمت: باید براساس صیانت، عدالت و بهره‌وری صنایع را به شکل تمثیلی مورد دسته‌بندی قرار دهیم این تناظرسازی تمثیلی فارغ از الگوی تخمینی نبوده و باید در تطبیق مرتباً بتوانیم جایگاه صنایع را مشخص نماییم.

۶. طبقه‌بندی کالاهای منتخب صنعتی براساس صیانت، عدالت و بهره‌وری اجتماعی،

اقتصادی و صنعتی

۷. جایگاه صنعت موضوعاً در الگوی تخمینی صنعت

فصل دوم

احتمالات مختلف پیرامون
ابزارهای اجتماعی، اقتصادی و صنعتی
براساس سیاست‌های کمی و کیفی دولت در
ساخت مدل تجزیه و مدل تخمینی صنعت

مقدمه

در مبحث الگوی تخمینی صنعت، تعاریفی از صنعت، مدیریت و محیط حاکم بر آن ارائه گردید و برحسب هر یک از آن تعاریف یک دسته‌بندی کلی از موضوعات صنعت مطرح شد. متغیرهای صنعت، جامعه و مدیریت (ارتباط این دو) در واقع همان محیط‌های سه گانه‌ای هستند که به بررسی مفصل آنها پرداختیم؛ در شکل ترسیمی جامعه یا امور اجتماعی در دایره‌ای شامل تحت عنوان «اجتماع» صنعت نیز به معنای فن‌آوری در دایره وسط و اقتصاد در دایره‌ی میانی و بین صنعت و جامعه قرار می‌گیرد. در فصل گذشته تا حدودی به ضرورت آمارگیری از این محیط‌های سه گانه پرداختیم.

در ادامه اینکه در حداقل امکان نیاز به چه متغیرها و محورهایی برای کنترل و تنظیم برنامه آمارگیری داریم، تا در نهایت بتوان الگوی تخمینی را مورد ارزیابی و بهینه قرار داد. لذا در مطالب آینده به بررسی محورها و ابزارهای کنترلی صنعت در سه سطح اجتماع، اقتصاد و صنعت می‌پردازیم.

به طور کلی روندی را که تا کنون داشتیم این گونه بود که در بخش اول تعریف کلیات صنعت را ارائه نمودیم در بخش دوم در مرحله اول: به بررسی تقسیم و طبقه‌بندی صنایع براساس سه عنوان صیانت، عدالت و بهره‌وری پرداختیم^۱ و در مرحله دوم از همین بخش: به طبقه‌بندی صنایع براساس ضرب اجتماعی، اقتصادی و صنعتی در صیانت و عدالت و

۱. هر چند که تقسیم بندی نیروی انسانی و منابع در جای خود محفوظ بوده و در سیر بحث دارای کارآمدی می‌باشد.

بهره‌وری پرداختیم. اما اکنون در فصل دوم این بخش به بررسی شاخصه‌های مدل‌مند هر یک از محیط‌های اجتماعی، اقتصادی و صنعتی می‌پردازیم زیرا به دنبال ابزارها و متغیرهایی هستیم که بتوانیم بوسیله آنها عینیت صنعت را کنترل نموده و در آن تصرف نماییم. این برنامه نیازمند به شاخصه‌هایی است که هر سه بعد فوق را پوشش دهد و لذا موضوع و تقسیمات جدیدی در این فصل مطرح می‌شود. در این فصل به ضرب دیگری تحت عنوان مدیریت، تکنیک و سود در اجتماع، اقتصاد و صنعت وارد می‌شویم. پس از تعریف نمودن ۹ عنوان از حاصلضرب مدیریت، تکنیک و سود در اقتصاد، اجتماع و صنعت^۱ باید این ۹ تعریف در رأس دسته‌بندی ۹ گانه صنایع به صیانت، عدالت و بهره‌وری قرار گیرد تا مشخص شود در چه قسمت‌هایی آمار آن وجود داشته و موضعگیری دولت از نظر کمی و کیفی چگونه است؟ این شاخصه‌ها (که براساس این ضرب بدست می‌آید) باید به قانون‌های کمی و کیفی تبدیل شده تا چگونگی عملکرد آینده‌ی دولت نسبت به صنعت، معین شود.

بنابراین وقتی که در فصل دوم بتوانیم رابطه بین مالکیت و صیانت، سود و صیانت و تکنیک و صیانت را بدست آورده و مدل مبدل را تنظیم نماییم، آنگاه باید برای این مدل مبدل سبدهای مناسبی تنظیم شود. اما تا آن زمان باید جدولی را ترسیم نمود که براساس آن با حفظ اولویت شاخصه‌ها آماری را به یکدیگر تبدیل نموده و در نهایت از آن شاخصه‌های آماری تبدیل شده، یک عدد و سبد مشترک استحصال نمود؛ زیرا ممکن است ۵۰ نوع عدد از این آمارها بدست آید، اما این تنها عدد مشترک است که اجازه‌ی توزین دارد و می‌توان وزن ستون شماره ۱ را با وزن ستون شماره ۲ مورد نسبت‌سنجی قرار دهد.

در این فصل بدنبال سبدهای یا نظام مبدلی هستیم که براساس آن از آمارها طبقه‌بندی جدیدی ارائه شود زیرا تا سبد نباشد، نمی‌توان نسبت بین سبدها را بدست آورد، لذا بار دیگر باید براساس شاخصه و متغیرهای جدید که مطرح می‌گردد یک طبقه‌بندی جدید انجام شود. در سبد موضوعی باید واحدی برای تبدیل شدن نمونه‌ها داشته باشیم، تا علاوه بر اینکه در سبد اشکالی به وجود نیآورد، واحد تبدیلی سبدهای مختلف نیز با یکدیگر وحدت پیدا نماید تا بین آنها نسبت‌سنجی انجام شود. علاوه بر این مدل مبدل وضعیت درونی سبدها را نیز تغییر می‌دهد، آمارهای موجود نوع دیگری از ترکیب را به وجود می‌آوردند، اما با مدل مبدل

۱. همان ترجمه اثر بر خود صنعت، اثر بر محیط صنعت و اثر محیط بر صنعت است.

می‌توان برای واحدهای آماری، براساس واحدبندی تشخیصی ارزشی، نسبت بین آمارها را به دست آورد. مثلاً می‌توان گفت متغیر اصلی از سبد شماره ۴ «ج» باشد، متغیر فرعی «د» باشد و متغیر تبعی «ب» باشد در این صورت هر گونه تغییری در سبد شماره «ج» پیدا شود اثر آن در دو تای دیگر حاکم و وارد می‌شود؛ حال اگر این تبدیل انجام شود، آنگاه باید همین آمارهای موجود را بدون اینکه آمار جدیدی در آن اخذ شود در روند دیگری (غیر از نظام کارشناسی موجود) طبقه‌بندی نمود و در این صورت هرگز با کمبود آمار مواجه نخواهیم بود. لذا براساس شیوه آمارگیری جدید از سبدها، می‌توان به نتایجی غیر از نتایج گذشته دست یافت.

۱- دسته‌بندی ابزارهای کمی و کیفی براساس سیاست‌های تشویقی و تنبیهی دولت در توسعه صنعت

عوامل صنعت یا منشاء تحرک و انگیزش و تشویق و یا موجب بازدارندگی و پیشگیری و حتی تحدید می‌شوند. حال اگر این دسته عوامل شناسائی و ترجمه شده و به صورت بسیار کلی در ابزارهای کمی و کیفی قرار داده شوند، آنگاه باید مشخص شود که این عوامل در فعالیت‌های دولت چگونه بکار گرفته می‌شود؟ این فعالیت‌ها حداقل در دهه اول و دوم انقلاب به شکل تحلیلی قابل ارزیابی بوده و در نتیجه می‌توان اثر این عوامل را در هنجار یا نابهنجار بودن فعالیت‌ها، مشاهده نمود.

باید این عوامل مورد طبقه‌بندی قرار گرفته و سپس به یک تحلیل مستدل از عملکرد دولت براساس عوامل تعریف شده، دست یابیم و در نهایت میزان تاثیرگذاری دولت را در متغیرهای اصلی، فرعی و تبعی مشخص نموده و علت مشکلات را تبیین کرد.

۱/۱- احتمال اول: «ارز» یکی از ابزارهای تشویقی در صنعت

اصلی‌ترین پارامتر و ابزاری که دولت نسبت به آن تاثیرگذار بوده است، موضوع ارز می‌باشد. یعنی آمار و یا کیفیت تولید به این مسئله وابسته بوده که دولت به آن بخش چه میزان ارز اختصاص داده و چه میزان ارز نداده است؟ پس حمایت دولت از ارز یکی از ابزارهای تشویقی محسوب می‌شود. چرا دولت نسبت به ارز سوبسید پرداخت می‌کند در حالیکه در زمان شاه ارز نیز مانند سایر کالاها در بانک قرار داشته و مثل سایر کالاها خریداری می‌شده است؟

۱/۲- احتمال دوم: «مدیریت و مالکیت» یکی از ابزارهای تشویقی و تحدیدی صنعت نوع مدیریتی که از اول انقلاب اعمال شده است، مدیریت دولتی بوده و این امر با آنچه که در قبل از انقلاب انجام شده، متفاوت می‌باشد؛ در آن زمان نوع مدیریت، خصوصی بوده و هیچ گونه ارزی از سوی دولت به آن تزریق نشده است، زیرا توانائی فعالیت (مالکیت) بدون استفاده از ارز دولتی امکان‌پذیر بوده است؛ اما امروزه مالکیت و مدیریت بر روند صنعت، تاثیرگذار بوده و از اهمیت فراوانی برخوردار می‌باشد. اکنون مروری بر تاریخچه وضعیت مدیریت کارگاه‌ها بزرگ صنعتی کشور پس از انقلاب می‌اندازیم:

در سال‌های پس از انقلاب سهم عمده‌ای از تولیدات کارگاه‌های بزرگ صنعتی کشور (بیش از ۷۰٪) به بخش دولتی اختصاص دارد؛ در سال ۶۱، ۶۰ از کل کارگاه‌های بزرگ صنعتی کشور ۷۲/۳٪ مزد بگیران. ۱،۷۴٪ ارزش تولیدات. ۷۶/۸٪ ارزش سرمایه‌گذاری جدید آنها سهم بخش عمومی بوده است. صنایع سنگین کشور متعلق به دولت است و بخش بزرگی از صنایع کارخانه‌ها مواد واسطه‌ای و تولید کالاهای مصرفی نیز در اختیار این بخش قرار دارد. فعالیت بخش دولتی در کشاورزی کشور محدود به چند واحد بزرگ کشت و صنعت و شرکت سهامی زراعی می‌شود. در بخش خدمات سهم فعالیت‌های بخش دولتی بسیار مهم می‌باشد. بیمه، بانکداری در انحصار دولت است به علاوه بخش قسمت بزرگی از کالاها از طریق شرکت گسترش خدمات بازرگانی زنجیره‌ای قدس و شهر و روستا ۵۰ فروشگاه قدس و ۴۳۷ فروشگاه شهر و روستا در سال ۱۳۶۶ در دست بخش دولتی است. فعالیت بخش تعاون در حوزه صنایع چندان گسترده نیست تعداد زیادی از واحدهای تعاونی صنعتی موجود نیز اساساً در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی و به انگیزه حمایت و تشویق وزارت کشور در راستای ایجاد اشتغال برای فارغ التحصیلان بدون سرمایه ایجاد گشته‌اند. در حوزه کشاورزی دامنه فعالیت بخش تعاون گسترده است و گرچه اساس بهره‌برداری کشاورزی دهقانی در مناسبات بهره‌برداری خصوصی قرار دارد و لکن نهاد تعاون روستایی که در اقصی نقاط کشور ریشه دوانده است قادر است تا حدود زیادی از منافع اقتصادی این بهره‌برداران کوچک در مقابل سرمایه‌داران و کمبود امکانات و بلاای طبیعی حمایت کند. فعالیت تعاونی در حوزه توزیع و مصرف بسیار مهم می‌باشد. مصرف کنندگان کارگر، کارمند

و اقشار ضعیف جامعه می‌توانند با ایجاد همکاری در قالب تعاون واسطه‌های فاصل میان تولید و مصرف را به حداقل کاهش داده قدرت خرید درآمد خود را افزایش بخشند. گرچه سهم بخش تعاون در اقتصاد کشور به لحاظ «کمی» زیاد نیست و این بخش در توسعه فعالیت خود با مشکلات مالی و فنی و قانونی سختی روبه رو می‌باشد و لذا به لحاظ کیفی و در شرایط خاص کشور اهمیتی بسیار داشته و در آینده بیش از پیش توسعه می‌یابد. تعدا شرکت‌های روستایی و مصرف شهری کارگری و کارمندی در سال ۱۳۶۶ به ترتیب به ارقام ۱۱۲۷۱ و ۵۳۵۰ شرکت بالغ گشته است به طوری که انواع تعاونی‌های مصرف شهری و روستایی حدود ۸۰٪ جمعیت کشور را زیر پوشش می‌گیرند اما فعالیت بخش خصوصی در حوزه صنایع پس از پیروزی انقلاب و مصادره و سرپرستی اغلب واحدهای بزرگ صنعتی توسط دولت اغلب محدود به صنایع کوچک و سبک گردید در اوایل پیروزی انقلاب تنها سرمایه‌های کوچک بخش خصوصی به مخاطره فعالیت تولیدی تن در می‌دادند به علاوه با شروع جنگ نیز به لحاظ اهمیت هر چه بیشتر فعالیت توزیع و تجارت نسبت به تولید و ضریب امنیت بسیار بالای سرمایه‌تجاری نسبت به سرمایه تولیدی و صنعتی و مهمتر از همه افزایش بسیار زیاد نرخ سود عمده فروشی و خرده فروشی کالا بسیار توسعه یافت. به طوری که سهم این بخش در فعالیت توزیع و تجارت بسیار زیاد است و با بخش‌های دولتی و تعاونی قابل مقایسه نیست. بخش خصوصی کشور به رغم سهم خود از خدمات توزیع کالا و رستوران، مهمان‌داری، معاملات ملکی و مستغلات سهم مهمی از صنایع بزرگ کشور را به خود اختصاص نمی‌دهد.^۱ به علاوه قانون اساسی به اجمال حدود فعالیت‌های بخش‌های دولتی و خصوصی و تعاونی را تا حدودی روشن کرده محدودیت‌هایی برای هر یک از بخش‌ها به وجود آورده است.^۲

۱. احمد خزاعی، اشتغال، ساخت صنعتی و کارائی بخش‌های عمومی و خصوصی ص ۳۱، ۳۶.

۲. اصل چهل و چهارم: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه ریزی منظم و صحیح استوار است. بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانک‌داری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه آهن و مانند اینهاست که به صورت مالکیت عمومی در اختیار دولت است. بخش تعاونی شامل شرکت‌ها و موسسات تعاونی تولید و توزیع است که در شهر و روستا بر طبق ضوابط اسلامی تشکیل می‌شود. بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می‌شود که مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی است. مالکیت در این سه بخش تا جایی که با اصول دیگر این فصل مطابق باشد

۱/۳- احتمال سوم: سیاست‌های کیفی انقلاب از موثرترین ابزارهای تشویقی در

توسعه صنعت

با ظهور انقلاب اسلامی مجموعه‌ای از ارزش‌ها در جامعه تغییر کرد و انحصار گرایی از بین رفت و به تبع آن مثلاً مصرف عمومی شد در حالی که در قبل از انقلاب مکانیزم کیفی کشور بگونه‌ای بود که قیمت دلار ارزان باشد (نه اینکه قیمت دلار را ارزان نگه داشته باشند) لذا در آن زمان نسبت به قیمت دلار سوبسید پرداخت نشده است.

ممکن است سوال کنید علت تفاوت قیمت دلار در دوران دولت‌های آقایان مهندس موسوی، هاشمی و خاتمی با زمان شاه سابق در چه چیزی است؟ در پاسخ اینکه در زمان شاه طبیعی بود که حجم واردات بسیار کم و قیمت دلار ۷ تومان باشد زیرا اکثر روستاها فاقد آب و برق و در برخی از شهرها مردم فاقد وسائل رفاهی، همچون یخچال و تلویزیون بودند؛ زیرا الگوی مصرف در آن زمان نسبت به تعریف فقر و غنا امروزی تفاوت بسیار داشت، مثلاً اگر کسی یخچال نمی‌داشت احساس حقارت نمی‌کرد، زیرا استفاده از این وسایل در تعریف از ثروت قرار داشت و جز عده‌ای خاص قدرت خرید این دسته از وسائل را نداشتند. اما پس از انقلاب الگوی مصرف تغییر و جامعه دچار نوعی گستاخی و جسارت نسبت به مصرف می‌شد، لذا موازنه به سمت واردات و گران شدن ارز منتهی گردید؛ در اثر این تقاضای موثر (که از ناحیه جامعه انقلابی صورت گرفت) دولت دچار مشکلاتی عدیده‌ای شد.^۱

پس نمی‌توان مدعی شد که مشکل در عواملی همچون ارز و یا تحلیل‌هایی مانند: «همه تقاضای موثر اجتماعی و طبیعی دارند، اما تقاضای موثر بازار در ارتباط با میزان درآمد است» دانست. بلکه سیاست‌های کیفی دولت در این روند موثر است، مثلاً دولت در کارخانجات مصادره شده مربوط به افراد وابسته به دربار و دیگر مراکز تحت پوشش خود اجازه تأسیس انجمن اسلامی تأسیس داده است، و این نحوه تصمیم‌گیری‌ها در روند فعالیت‌ها و چرخش

و از محدوده قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه اقتصادی کشور گردد و مایه زیان جامعه نشود مورد حمایت قانون جمهوری اسلامی است. تفصیل ضوابط و مقررات و شرایط هر سه بخش را قانون معین می‌کند. به نقل از متن اصلاح شده قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸

۱. زیرا بوسیله انقلاب جرات مردم آن چنان بالا رفت که برای تامین نیازهای خود حاضر می‌شوند زیر بار قرض و حتی زندان نیز بروند اینکه اعلام می‌شود تعداد جرائم و زندانیان بالا رفته است (مثلاً سه میلیون پرونده) علت آن همسان نبودن میزان حقوقی را که دولت پرداخت می‌کند با جرائتی که توسط انقلاب ایجاد شده است، می‌باشد.

کارها تا حدودی موثر افتاده است، هر چند که دولت برای رفع مشکلات خود مجبور به تزریق ارز شده اما ارز نیز بیماری دیگری را ایجاد نموده است.

علاوه بر آنکه می توان از زاویه مصرف به بررسی سیاست های کیفی دولت (مصوبات قانون اساسی و شورای انقلاب) توجه نمود می توان از نقطه مختصات تولید نیز به تاثیرات سیاست های دولت توجه داشت. دولت هر چند ممکن است در این دوره ها خود مولد نبوده باشد، اما تا حدود بسیاری در این امر نقش داشته است؛ سیاست های دولت در بخشی از آمار تولید نیز تاثیر گذار و بعضاً محدود کننده بوده است از آن جمله می توان حمایت های دولت را از صنایع زنجیره ای نام برد مثلاً تولید شیر پاستوریزه در سال ۷۷ نسبت به سال ۶۵؛ ۸۸ / ۲ رشد پیدا کرده است اما این نکته را باید قابل توجه دانست که این مواد اولیه کارخانه شیر پاستوریزه منحصر به شیری که گاوداری ها به او می دهند نیست؛ بلکه یک مواد دیگری از جمله علوفه دام را نیز در بر می گیرد (که مجموعه خدمات آن از دولت تا بخش کشاورزی تا صنعت را که به کارخانه وام داده است را شامل می شود) به عبارت دیگر از ملاحظه جریان تاثیر دولت در بخش تولیدی مثلاً هزینه ها و خدماتی را که جهاد نسبت به بذر و علوفه نموده است؛ به این نکته منتقل می شویم که دولت یک عامل موثر در این زمینه ها است. البته از زاویه دیگری نیز می توان عاملیت دولت را مشاهده کرد، اگر نسبت بین نرخ خرید و فروش (ارزش افزوده) شیر کارخانه، را در نظر بگیریم، می یابیم که میزان تاثیر دولت و سایر بخش ها در این زمینه از «فراوانی» بسیار بالائی برخوردار است. پس قانون اساسی و مصوبات شورای انقلاب جزء سیاست های کیفی انقلاب، قرار دارند.

۱/۴ - احتمال چهارم: انتظارات، توازن عمومی و ارتقاء درآمد از متغیرهای موثر در

صنعت

از جمله متغیرهایی که بر تعیین ابزارهای کمی و کیفی اثرگذار می باشد، تغییر و حاکم شدن شرایط محیطی اجتماعی بر امور اقتصادی و صنعتی است؛ به عبارت دیگر شرایط و محیطی که در دهه ی قبل و بعد از انقلاب وجود داشت بر روند صنعت موثر می باشد.

مثال ۱: تقاضای موثر نسبت به خرید پیکان در قبل و بعد از انقلاب بسیار متفاوت است در زمانی پیکان ۱۷ هزار تومان در زمان دیگر ۳۰ هزار تومان در اوایل انقلاب ۵۰ تا ۶۰ هزار تومان و در دوره دولت موقت حدود ۱۰۰ هزار تومان (حتی اگر کارخانه در آن زمان ۲۵۰

هزار تومان هم می‌فروخت باز مشتری داشت) آمار تولید خودروی سواری در سال ۱۳۵۸ از این قرار است: ۱۱۸۰۶۲ و در سال ۷۲، ۳۳۱۵۱ بوده است. کارخانه‌جات خودروسازی در شروع به کار، خودرو را به صورت قسطی می‌فروختند، معنای قسطی فروختن این است که تقاضا زیر نقدی خریدن است، لذا امروزه با انفجار ناگهانی تقاضا مواجه شده‌ایم با اینکه نفت فروخته شده و تولید دو برابر می‌شود، اما همچنان و با توجه به فروش سه برابر قیمت نقدی، تقاضا در بازار وجود دارد و بمراتب قیمت خودرو نیز بالا رفته است و سیاست‌های جدید وارداتی در قیمت آن تاثیری نداشته است، اما در قیل از انقلاب اگر نقدی می‌فروختند، تقاضا بشدت کاهش پیدا می‌کرد؛ لذا این سوال همچنان مطرح است که چرا با اینکه قیمت دو برابر گردیده است، اما همچنان تقاضا زیاد می‌شود.

مثال ۲: امروزه قیمت اجناس کوپنی دولت از قیمت آزاد زمان شاه چندین برابر شده است در زمان شاه گوشت کیلویی ۴۰ تومان بوده اما گوشت یخ زده دوران مهندس موسوی ۷۵ تومان (یعنی تقریباً دو برابر) است. نتیجه طبیعی این مطلب این است که در زمان شاه عدم تقاضا عمومی بوده در حالی که بعد از انقلاب تقاضا آنچنان بالا رفته بود که جامعه قیمت ۷۵ تومانی را نیز تقاضا می‌نمود در حالیکه قبل از انقلاب حتی ۴۰ تومانی نیز تقاضا نداشت! اساساً بعد از انقلاب تقاضای موثر سیاسی و اجتماعی مطرح شده است، یعنی پیدایش انتظارات انقلاب این درخواست را دارد که تصمیم‌های کیفی کشور در یک نظام تعادل دیگری معنا شود، لذا نافرمانی عمومی مردم در قبل از انقلاب منجر به آن شد که کلیه ابزارهای کنترلی شکسته شود. امروزه می‌بینیم در کالاهای خوراکی بین آنچه دولت از کشاورز خریداری می‌کند و بین آنچه عرضه می‌شود با قیمت تمام شده همخوانی ندارد.

۲- چگونه دستیابی به روند صنعت براساس سیاست‌های تشویقی و تنبیهی

برای دستیابی به مطلب فوق سه مطلب را باید مورد دقت قرار داد:

- * استخراج سیاست‌های توسعه انقلاب از قانون اساسی و مصوبات شورای انقلاب
- * استخراج سیاست‌های توسعه اقتصادی از قوانین اقتصادی در شورای اقتصاد
- * استخراج سیاست‌های توسعه صنعتی از قوانین صنعتی

۳- چگونگی استخراج سیاست‌های کمی و کیفی صنعتی

مرحله اول: دسته‌بندی آماری در سطح کلان نسبت به ۱۲۰ صنعت موجود (در ۹ گروه) و ترسیم منحنی خُرد براساس محصولات صنعتی در ۶۴ گروه

مرحله دوم: دسته‌بندی آماری براساس مدل تخمینی در ۹ طبقه کالاهای صنعتی براساس ملاحظه کلیه سیاست‌های کمی و کیفی در ابعاد اقتصادی - اجتماعی - صنعتی

پرداختن به سیاست‌های فوق باید در یک برنامه مدون تطبیقی مورد توجه و دقت قرار گیرد، اکنون بطور فی‌الجمله به بعضی سیاست‌ها و نظراتی که در مورد آنها وجود دارد، می‌پردازیم:

نکته اول: از مهمترین ابزارهای تشویقی و تنبیهی در موضوع صنعت می‌توان سیاست‌های کیفی انقلاب را دانست. به عنوان نمونه می‌توان به تشویق‌های مالی یا گمرکی اشاره نمود:

۳/۱: مشوق‌های مالیاتی

مشوق‌های مالیاتی بخشی از مجموعه قوانین مالیات‌های مستقیم است که به جهت ایجاد انگیزه در امر توسعه سرمایه‌گذاری در مناطق مختلف به ویژه در نواحی توسعه نیافته شامل توسعه و بازسازی واحدهای موجود، توسعه صادرات محصولات صنعتی، حمایت از واحدهای طراحی مهندسی و طراحی مونتاژ و تمرکز زدایی صنعتی تدوین و به مورد اجرا گذارده شده است. عمده حمایت‌های بعمل آمده در چارچوب مواد قانونی یاد شده عبارتند از:

* تخفیف در ضرایب مالیاتی برای فعالیتهای صنعتی در مقایسه با فعالیتهای اقتصادی.
* معافیت از پرداخت مالیات بابت درآمد حاصل از فعالیتهای تولیدی حسب اولویت‌های ۱، ۲، ۳، ۶، ۸ سال.

* معافیت از پرداخت مالیات بابت آن قسمت از سود ابزاری حاصل از فعالیتهای صنعتی و معدنی که به مصرف بازسازی، توسعه یال تکمیل واحدهای صنعتی رسید.
* معافیت از پرداخت مالیات به مدت ۱۰ سال برای آن دسته از واحدهای صنعتی با بیش از ۵۰ پرسنل که به خارج از شعاع یکصد بیست کیلومتری تهران انتقال یابند.

* معافیت از پرداخت مالیات بابت درآمد حاصل از صادرات محصولات تمام شده صنعتی به میزان ۱۰٪ مواد قانونی مرتبط با موارد یاده شده که عیناً از مجموعه قوانین و مقررات مالیات‌های مستقیم و غیر مستقیم با آخرین اصلاحات و الحاقات آن برداشته شده است از قرار ذیل است: ماده ۱۳۲ تبصره ۳. ماده ۱۳۲ تبصره ۴. ماده ۱۳۸ تبصره ۴ و بند الف. تبصره ۵ ماده ۱۳۸. بند الف ماده ۱۴۱ و بند ب ماده ۱۴۱.

۳/۲ - مشوق‌های زیربنایی

مشوق‌های زیر بنایی در واقع در قالب شهرک‌های صنعتی پیش‌بینی شده است. از این رو صناعی که در این شهرک‌ها هستند یا از این پس ساخته می‌شوند شامل این تشویق‌ها و تسهیلات می‌شوند:

* متقاضیات سرمایه گذاری در شهرک‌های صنعتی نیاز به کسب مجوز جداگانه از ادارات و سازمان‌ها متعدد مانند: سازمان محیط زیست، منابع طبیعی، میراث فرهنگی، راه و ترابری، امور اراضی و... ندارند اینگونه مجوزها در زمان تاسیس شهرک صنعتی از دستگاه‌های زیربط اخذ می‌گردد.

* شهرک‌های صنعتی از قانون شهرداری‌ها مستثنی بوده و تابع مقررات و ضوابط خاص خود هستند. بنابراین صدور مجوز ساخت و ساز بنا و گواهی پایان کار به عهده شرکت‌های صنعتی است که در کوتاهترین زمان ممکن به صورت رایگان انجام می‌شود.

* واحدهای صنعتی و تولیدی مستر در شهرک‌های صنعتی که در خارج از محدودهای استحفاظی شهرها واقعند از پرداخت نیم درصد عوارض بر تولید به شهرداری معاف هستند. خدمات جانبی مورد نیاز برای تولید در شهرک‌های صنعتی به سهولت در اختیار قرار می‌گیرد. هزینه انتفاع از تاسیسات زیر بنایی احداث شده توسط شرکت‌های شهرک‌های صنعتی به صورت نقد و اقساط از متقاضیان دریافت می‌شود.

۳/۳ - مشوق‌های مالی

مشوق‌های مالی از جمله موارد اساسی در سیاست تشویقی به جای سیاست‌های انحصاری به شمار می‌روند که در سال‌های اخیر مورد توجه ویژه قرار گرفته است. هدف اساسی از مشوق‌های مالی کمک به تامین منابع مالی کم هزینه جهت سرمایه‌گذاری به منظور کاهش تولید، نتیجه افزایش قدرت مالی و ثبات واحدهای تولیدی است که در قالب تبصره‌های بودجه‌ای در قانون بودجه کل کشور پیش‌بینی شده است مانند: پایین نگهداشتن نرخ تسهیلات مالی

برای بخش صنعت در مقایسه با بخش خدمات، پیش‌بینی تخفیف خاص در نرخ تسهیلات اعتباری برای حمایت از سرمایه‌گذاری در رشته‌های اولویت‌دار صنعتی.

کارشناسان در مورد سیاست‌های تشویقی دولت می‌گویند: در حال حاضر دولت از ۱۲۸ رشته صنعتی تنها حدود ۷۰ درصد این صنایع را مورد توجه قرار داده است و این علاوه بر آنکه باعث آن می‌گردد که ما قدرت رقابت را از دست بدهیم حضور ما در بازارهای جهانی و بین‌المللی دچار مشکل می‌نماید. در حالیکه براساس ماده ۳۵ قانون برنامه سوم توسعه کشور دولت مکلف است ظرف یکسال پس از تصویب برنامه سوم اقدامات قانونی را برای لغو انحصار و جلوگیری از فعالیت‌های اقتصادی انحصارگرایانه بعمل آورد. که هم اکنون که به پایان برنامه سوم نزدیک شده و در شرف برنامه چهارم هستیم، اقدام موثری از سوی دولت مشاهده نمی‌شود.

فصل چهارم برنامه سوم تحت عنوان تنظیم انحصارات و رقابتی کردن فعالیت‌های اقتصادی» تماماً به این مسئله اختصاص یافته و در مواد ۲۸ تا ۳۴ دولت و وزارتخانه‌های مختلف را مجاز کرده است، انحصارات اقتصادی در زمینه ارائه خدمات پُست، دخانیات و قند و شکر، حمل و نقل مواد نفتی و فرآورده‌های آن، برخی فعالیت‌های بیمه‌ای را از بین ببرد. با این وجود یکی از فصل‌های مهم برنامه سوم که در صد تحقق اجرای آن نزدیک به صفر است، همین فصل چهارم است. کارشناسان همچنین می‌گویند: اعمال سیاست‌های تشویقی از اول انقلاب تاکنون بیشتر برای آن بوده است تا سیاست جایگزینی واردات را تا حدودی اعمال نمایند اما ادامه این سیاست‌ها با وجود تعدد مراکز و واحدهای متعدد مستهلک و کم‌بازده، نمی‌تواند در فضای رقابتی امروز کافی باشد. عده‌ای دیگر از کارشناسان در مورد سیاست‌های تشویقی می‌گویند: اعمال این نوع سیاست‌ها تاکنون به صورت بُرهه‌ای و سلیقه‌ای انجام یافته است، دلیل آن نداشتن یک استراتژی مشخص صنعتی است، زیرا نداشتن یک سیاست استراتژیک باعث آن می‌شود که تمامی حرکت‌ها به صورت مقطعی و بدون اثرگذاری لازم انجام یابند.

نکته دوم: سیاست‌های مالی و پولی از مهمترین اشکال دخالت دولت در سیر توسعه اقتصادی و صنعتی به شمار می‌روند. زمانی که دولت وضعیت موجود اقتصاد را مطلوب نداند و برای رسیدن به وضعیت مطلوب، بهبود وضعیت موجود و یا هدف تعیین شده، راه معینی

را در پیش می‌گذارد آن راه را سیاست اقتصادی گویند. به عنوان مثال زمانی که بیکاری رو به افزایش می‌گذارد ناراحتی‌هایی را به بار می‌آورد، دولت عوارض اقتصادی و اجتماعی بیکاری را می‌داند و آن را برای سلامت جامعه مضر مهلک می‌شمارد و لذا درصدد رفع بیکاری و افزایش اشتغال بر می‌آید. و به این منظور اقداماتی را برای اجرا در نظر می‌گیرد که اگر لازم باشد به تصویب مراجع قانونی لازم نیز می‌رساند. دولت از طریق اقداماتی نظیر کنترل قیمت‌ها، افزایش واردات، تخفیف مالیاتی، کمک‌های بلاعوض به جبران بخشی از ضایعات عملکرد اقتصادی بر می‌خیزد تا مشکلات اقتصادی به مشکل اجتماعی یا سیاسی تبدیل نگردد.

سیاست‌های اقتصادی دولت دارای دو بخش می‌باشند: سیاست مالی و سیاست پولی. سیاست مالی، سیاستی است که می‌کوشد، از طریق تغییر در هزینه دولتی و مالیات به هدف‌های معین اقتصادی برسد. ب: اما سیاست پولی سیاستی است که می‌کوشد از طریق تغییر و تنظیم عرضه پول و سطح و ساختار نرخ بهره و یا سایر شرایط اعطای اعتبار و تسهیلات مالی به هدف‌های معین اقتصادی برسد. سیاست مالی شامل اقداماتی نظیر تغییر در هزینه‌های جاری و عمرانی دولت، تغییر در مالیات مستقیم، تغییر در مالیات غیر مستقیم، تغییر در پرداخت‌های انتقالی و کمک‌های بلاعوض می‌باشد در حالیکه سیاست پولی به طور عمده شامل اقداماتی نظیر تغییر در نرخ ذخیره قانونی، تغییر در پایه پولی و حجم پول، تغییر در شرایط اعطای تسهیلات بانک‌ها به بخش خصوصی و تغییر در شرایط اعطای تسهیلات مالی بانک مرکزی به بانک‌ها می‌باشد که برای تغییر حجم پول می‌توان به آنها خواهیم پرداخت، استفاده کرد. سیاست مالی یکی از نقاط تلاقی سیاست و اقتصاد می‌باشد. زیرا سیاست نقش بسیار مهمی در تعیین هدف یا هدف‌های سیاست مالی دارد. زمانی که دولت‌گریبانگیر مسایل اجتماعی و پیامدهای سیاسی ناشی از آن مسایل باشد، راهی را انتخاب می‌کند که به حل یا تخفیف آنها منتهی گردد. به عنوان مثال اغلب دولت‌ها در هنگام انتخابات سیاست کاهش تورم و افزایش کمک‌های بلاعوض و رفاه عمومی را در پیش می‌گیرند، در صورتی که مهمترین هدف دولت کاهش وابستگی اقتصادی و حفظ استقلال باشد، تلاش می‌کند در مخارج ارزی خود بنحوی صرفه‌جویی کند که حتی المقدور گرفتار کسری تراز پرداخت‌ها و بدهی به دولت‌ها خارج نگردد و در صورتی که بیکاری مشکل عمده باشد هدف اصلی را ایجاد اشتغال و افزایش تولید قرار داده سیاست مالی مناسب اهداف مذکور انتخاب می‌کند و در صورتی که مشکل عمده تورم باشد سیاست مالی شکل ضد تورمی به خود می‌گیرد. مهمترین تقسیمات سیاست مالی طبقه‌بندی آن به

سیاست مالی انبساطی و سیاست مالی انقباضی می باشد. سیاست مالی انبساطی در شرایط عدم اشتغال کامل و بویژه در شرایط کساد بازار و اقتصاد انتخاب می شود و عبارت از افزایش مخارج دولت و کاهش مالیات‌ها به منظور بسط فعالیت‌های اقتصادی و رفع شکاف انقباضی می باشد. سیاست مالی انقباضی در شرایط پر اشتغالی و تورم ناشی از بهره‌برداری اضافی از منابع تولید انتخاب می شود و سیاست مناسبی جهت کاهش فشار تقاضا و تورم و یا رفع شکاف تورمی از طریق افزایش مالیات‌ها و کاهش مخارج دولتی بشمار می رود.^۱

سیاست مالی به عنوان عنصر فعال اقتصاد کلان محصول انقلابی است که کینز در علم اقتصاد به وجود آورد. قبل از وی کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها اساساً به عدم لزوم دخالت دولت در اقتصاد و تعادل بودجه در سطح حداقل مخارج دولتی معتقد بودند کینز که از طرفداران سیاست مالی بشمار می رود معتقد است در شرایط کساد بزرگ ثابت کرده است که کاهش نرخ بهره و افزایش حجم پول تاثیر چندانی بر توسعه سرمایه گذاری و فعالیت‌های اقتصادی ندارد و تعادل اقتصادی در سطح بسیار پائین تقاضای کل و در شرایط بیکاری زیاد همچنان ادامه می یابد. بنابراین سیاست پولی از کارایی لازم برخوردار نیست. به عکس هزینه‌های دولت و مالیات می تواند با تاثیر شدید در سطح تقاضای کل و بویژه افزایش تقاضا در رشته‌هایی اشتغال‌زا نظیر ساختمان، راه‌ها، اسکله‌ها پل‌ها و سدها و... درآمد و تولید ملی را بسیار افزایش داده و بیکاری را بسرعت کاهش دهد در شرایط تورم و استفاده زیاد از ظرفیت اقتصادی به عکس کاهش هزینه دولتی موجب کاهش تقاضای کل و بویژه تقاضا در بخش‌های مولد که بازتاب شدیدی بر کاهش تولید و درآمد ملی داشته از فشار تقاضا برای محصولات و فشار بهره‌برداری اضافی از ظرفیت تولید می‌کاهد و در نتیجه باعث کاهش تورم می شود.

کلاسیک‌های جدید و طرفداران مکتب پولی که دخالت دولت را در اقتصاد را جز در حدود حفظ نظم و امنیت جامعه و حداقل گزیرناپذیر فعالیت اقتصادی، مفید نمی دانند؛ بهترین راه مقابله با نوساناتی چون تورم و کساد را «سیاست پولی» می دانند، که آنهم بطور عمده به تغییر در عرضه پول که با تغییر در سطح فعالیت‌های اقتصادی باید متناسب باشد،

1. اقتصاد خرد و کلان - محمود منتظر ظهور از دانشگاه تهران

2. در بخش آینده به تبیین اختلاف نئوکلاسیک‌ها و کینز در مسئله پول خواهیم پرداخت.

خلاصه می‌شود. نوع دیگری از سیاست‌های اقتصادی دولت که برای کاهش تورم و بیکاری از سوی دولت‌ها و بویژه دولت‌های جهان روبه توسعه اعمال می‌شود سیاست‌های کنترل مستقیم برخی متغیرهای اقتصادی نظیر مرزها و قیمت‌ها می‌باشد. این گونه سیاست‌ها که سیاست‌های فیزیکی نامیده می‌شوند به سیاست‌های تثبیت قیمت‌ها و سیاست‌های درآمدی تقسیم می‌شوند.

ادامه این مباحث نیاز به استخراج و تحلیل گسترده در سیاست‌های اقتصادی، کیفی و صنعتی دارد، این موضوع زمانی انجام می‌شود که ما توانسته باشیم متغیرها و کلیه ابزارهای موثر بر موضوع صنعت را شناسایی نموده باشیم در این صورت می‌توان در یک فعالیت تطبیقی به بررسی این سیاست‌ها پرداخت.

۴- دسته‌بندی اجمالی ابزارهای کمی و کیفی، اجتماعی - اقتصادی - صنعتی در صنعت

نقش سیاست‌های کیفی انقلاب در روند تغییرات صنعت در کشور ما از اهمیت وافر برخوردار است باید این عوامل مورد بررسی و در نهایت دسته‌بندی و طبقه‌بندی قرار گیرند، زیرا در غیر این صورت نمی‌توان تاثیر دولت را در هر یک از این عوامل بخوبی نشان داد. در این مرحله کلیه احتمالات و محصولات را مورد بررسی قرار داده و تغییرات هر کدام را به دقت موشکافی می‌نمائیم تا بتوانیم مهمترین محورها و اهرم‌های کنترلی را مورد شناسایی قرار دهیم؛ البته این نکته نیز باید در ذهن باشد که معنای خوبی یا بدی هر یک از این محورها و اهرم‌ها وابسته به ملاحظه ابعاد سه گانه اجتماعی، اقتصادی و صنعتی است، لذا آن محوری مورد تائید و مقبولیت است که در آن هر سه بعد اقتصادی، اجتماعی و صنعتی ملاحظه گردیده باشد. در یک کلام ضرورت بررسی متغیرهای کنترلی اجتماعی، اقتصادی و صنعتی از این روست که ما می‌خواهیم از آمار و اطلاعات موجود در حداقل امکان ترکیب‌سازی نمائیم؛ زیرا در بررسی تطبیقی از آمارهای موجود به این مطلب رسیدیم که آمارهای موجود دچار نقصان می‌باشند. چرا که نحوه ارزش‌گذاری و دسته‌بندی کالاها و محصولات صنعتی در دوره‌های مختلفی متفاوت می‌باشد در یک دوران به سمت آزادسازی نرخ ارز و در دوران دیگر بر خلاف آن عمل شده است در یک دوران یک کالا معنای اجتماعی و صیانتی می‌دهد

در حالیکه همان کالا در دوران دیگر تنها معنای اقتصادی می‌دهد. اما این کمبودها و نقصان‌ها را می‌توان با مدل مبدلی آماری بر طرف نمود.

پس اینکه اطلاعات آماری ما مربوط به یک کارخانه آیا باید اطلاعات ریالی یا ارز تخصیصی باشد یا اطلاعات مربوط به تناژ کارخانه؟ همگی وابسته به این است که محور و متغیر کنترلی آماری در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و صنعت چه چیزی باشد و در نهایت آمار مناسب را حول این محور سامان داده و از آن به بعد شروع به نسبت‌سنجی و تحلیل نظام نسبت‌های آن، نماییم.

همانگونه که قبلاً نیز گفته شد آمارهای متعددی وجود دارد که بخشی از آنها در وزارت صنایع و بخشی در سازمان برنامه و بانک مرکزی تنظیم شده است. آنچه فعلاً از اطلاعات وزارت صنایع قابل دست‌یابی است از قرار ذیل است: مقدار واردات و صادرات، مقدار ارز تخصیصی نسبت به هر دسته از کالاهای، میزان کارگاه‌ها فعال، تعداد جواز تاسیس برای موضوعات مختلف، تناژ در سال‌های مختلف (تقریباً ۲۰ سال اخیر) و آمار مربوط به مشاغل و بازار کار و سرمایه و کالا

۴/۱ - احتمال اول: اشتغال بعنوان متغیر اجتماعی صنعت

احتمالات مختلفی پیرامون متغیرها و ابزارهای اجتماعی صنعت وجود دارد؛ یکی از این احتمالات بحث اشتغال در جامعه است، «صنعت نساجی» دومین صنعت از نظر ارز تخصیصی می‌باشد، لذا از لحاظ اشتغال از اهمیت شایانی برخوردار است. یعنی هم از لحاظ کاربر بودن و هم تکنولوژی بر بودن مورد توجه دولت است. دولت بدنبال صنایعی است که اشتغال‌زا باشند، چرا که بیکاری را یک مُعضل می‌داند، لذا برای دولت فرصت شغلی بعنوان یک معیار اجتماعی نه یک امر سودآور مورد توجه است! دولت حجم اعتبارات و ارز را به صنایعی اختصاص می‌دهد که کاربر باشند نه اینکه احتیاج به تکنولوژی را در اولویت خود داشته باشند.

متغیر اصلی در امر اشتغال چیست؟ نسبت میان اشتغال بعنوان یک متغیر با سایر متغیرها چگونه است؟ به طور کلی اشتغال نیز مانند سایر مفاهیم دارای ابعاد اجتماعی و اقتصادی و صنعتی است. در بُعد اجتماعی اشتغال مواردی همچون: تحقیر و تجلیل از کارگر و حق بهره‌وری و حق حضور در تصمیم‌گیری‌ها و توزیع اطلاعات وجود دارد. و در بُعد صنعتی آن

مواردی همچون: هم سطح شدن اطلاعات کارگر و تکنیک یا هم سطح شدن بهره‌وری از کارگر با تکنیک وجود دارد و اگر اشتغال را هم افق با تکنولوژی قرار دهیم، آنگاه بُعد اقتصادی است. در هر صورت اشتغال به نفسه یک امر اقتصادی نیست، بلکه جزء موضوعات اجتماعی می‌باشد؛ اما عدم اشتغال در اکثر موارد یک کار اقتصادی است زیرا زمانی که انسان‌ها همگام با تکنولوژی رشد نکرده باشند، در نتیجه تعداد کمتری شاغل شده و این امری اقتصادی است!

۴/۲ - احتمال دوم: قیمت بعنوان متغیر اقتصادی صنعت

موضوع قیمت و آمار و ارزش ریالی کالاها یا نفس سود آوری از جمله احتمالاتی است که به عنوان متغیر اقتصادی صنعت، محسوب می‌شود؛ یک روش برای دستیابی به قیمت کالاها این است که نفس سود آوری کالاها مورد بررسی قرار گیرد؛ چرا که نفس سود آوری (یا نسبت سود به سرمایه) با قیمت تمام شده‌ی کالا، مورد محاسبه قرار گرفته است. وقتی قیمت واقعی یک کارخانه مشخص نباشد، نمی‌توان نسبت بین سود و سرمایه را ملاحظه نمود؛ ممکن است قیمت روز کارخانه را از طریق سرمایه ثابتی که در ترازنامه نوشته شده است، بدست آورد؛ اما در ترازنامه وزارت دارائی نیز قیمت مطلوب و موجود مشخص نیست؛ در ترازنامه معلوم نیست، قیمت استهلاک و عمر کارخانه در بازارهای جهانی چه تاثیری داشته است و آیا همچنان از قیمت و ارزش سابق برخوردار است یا خیر؟ روش دیگر در محاسبه‌ی قیمت تمام شده کالاها این است که ارزش ارزی تولید کالاها یا ارزش افزوده را براساس صادرات و رقابت‌های بازار جهانی مورد محاسبه قرار دهیم به تعبیر دیگر قیمت ارزشی کالاها (که ارتباط تنگاتنگی با مرغوبیت و کیفیت آنها دارد) در نسبت بین ارزش کمی ریالی و دلاری مورد دقت قرار گرفته تا مشخص شود که کالاها در مازاد بر هزینه تولید، ارزش آوری داشته‌اند یا خیر؟ لذا بر خلاف شیوه قبل، نفس سود آوری آنها در شکل ۱۰۰٪ اقتصادی، متغیر اقتصادی صنعت می‌باشد. قیمت در یک تعریف ساده عبارت است از معیاری است برای سنجش ارزش مبادله‌ای یک کالا یا یک خدمت که بر حسب پول یا کالای دیگری که مورد پذیرش همگانی است تعیین می‌شود؛ بنابراین قیمت در اصل نسبتی است که شرایطی را نشان می‌دهد که بر حسب آنها کالاها و خدمات با یکدیگر مبادله می‌شوند.^۱

۴/۳ - ارزانی و گرانی قیمت در سه سطح اجتماعی - اقتصادی - صنعتی

اگر قیمت کالاها ارزان و سودآوری کمتر و به نسبت درآمد، امکان خرید برای عمومی فراهم شود، این مسئله از زوایای مختلف اقتصادی، اجتماعی و صنعتی قابل تأمل است.

۴/۳/۱ - سطح اجتماعی

آیا در محاسبه ارزانی و گرانی تنها باید از متغیر پول استفاده شود یا اینکه عوامل دیگری نیز موثر می‌باشند؟ آیا در این محاسبه باید تنها به مقدار داده و ستاده یا پارانه تریقی دولت توجه شود؟ یا اینکه باید در این محاسبات نقش سیاست‌های تشویقی دولت را از نظر آثار (نه علت پیدایش) آنها در دو مقوله گرانی و ارزانی مورد بررسی قرار داد.

این بررسی گاه از زاویه نفس ارزانی و گرانی و گاه از زاویه تاثیر سیاست‌های دولت در ارزانی و گرانی می‌باشد؛ ارزانی و گران چیست؟ و معیار شناخت آن چیست؟ به طور کلی ارزانی و گرانی متناسب با سطح قدرت خرید طبقات مختلف اجتماعی معنا می‌شود؛ یعنی زمانی کالا ارزان است که بتوان قدرت خرید آن را در سبد کالاها مشاهده نمود. از آنجائی که «قدرت خرید» از میانگین سبد درآمد به سبد بهره‌وری مورد محاسبه قرار می‌گیرد، پس معنای ارزانی و گرانی متناسب با کالاهای مختلف، متفاوت می‌باشد؛ در این صورت وقتی حجم مخصوص کالا به عده‌ی خاصی، تخصیص پیدا کند، آنگاه «فراوانی» نیز مطرح می‌شود. پس در معنا نمودن ارزانی و گرانی باید نسبت بین درآمد، مصرف و تولید با یکدیگر ملاحظه شوند.

به طور کلی نسبت بین ارضاء و نیاز یا نسبت سرمایه و نیاز، معنای اجتماعی ارزانی و گرانی را افاده می‌نماید، پس وزن مخصوص کالا نسبت به نیازهای جامعه سوسیالیستی یا سرمایه‌داری یا انقلابی، در تبیین تعریف اجتماعی ارزانی و گرانی موثر است.

۴/۳/۲ - سطح اقتصادی

همانگونه که می‌توان معنای ارزانی و گرانی را از زاویه ارضاء و نیاز مورد دقت قرار داد، از زاویه سرمایه نیز این امکان وجود دارد؛ علاوه بر این میزان سود یا نرخ سود سرمایه در ارتباط با بازار کار نیز قابل بررسی است. از این بُعد، پارامتر نرخ سود سرمایه در تحلیل اقتصادی ارزانی و گرانی اصل قرار می‌گیرد؛ نرخ سود سرمایه به معنای نسبت بین بازار کار و نرخ سود سرمایه می‌باشد و نرخ سود سرمایه چیزی جز نسبت بین کار و مصرف نیست.

بنابراین بر حسب این معنا ارزشی آن است که قدرت بهره‌وری نسبت به آن کالا باشد و گرانی برخلاف آن است. سرمایه‌دار وقتی نرخ سود سرمایه را بالا می‌برد حق مصرف جدید پیدا کرده و می‌تواند ایجاد تحریک نماید، لذا «مصرف» ایجاد نیاز کرده و فاصله بین ارضاء و نیاز، مفهوم فقر و گرانی را نشان می‌دهد؛ پس اگر نسبت بین قیمت کار و قیمت کالا معکوس شود (کار بالا و کالا پائین قرار گیرد) امکان مصرف بیشتر به وجود می‌آید. بنابراین سطح اقتصادی قیمت به معنای ملاحظه نسبت بین کار و مصرف یا درآمد سرانه مصرف است.

نکته قابل توجه اینکه: «ارزش افزوده» هر چند معنای اقتصادی قیمت است اما قابلیت معنا نمودن قیمت در سطوح اجتماعی و صنعتی را ندارد. نسبت سرمایه به کار (*labour ratio-capital*) به طور اصولی در علم اقتصاد در نظریه «توزیع درآمد» مطرح شده است، این نسبت را می‌توان به صورت مقدار سرمایه به مقدار نیروی کار تعریف کرده که به صورت نهادهایی در پدیده اقتصادی معینی در زمانی معین یا در طول دوره زمانی معینی قابل دسترسی است.

ارزش افزوده یا مازاد (*surplus*) که کررا در طول بحث مورد استفاده قرار می‌گیرد دارای چهار کاربرد اصلی در متون اقتصادی دارد:

- * مفهومی است که در تحلیل سود، اجاره بها، ارزش و دارائی‌های ملموس به کار می‌رود. در این معنا بیشتر صورت مازاد تولید کننده توصیف می‌شود.
- * مازاد به مثابه مازاد مصرف کننده نیز مفهومی در اقتصاد رفاه است.
- * مازاد اقتصادی، مفهومی است که می‌توان گفت این مازاد هنگامی به وجود می‌آید که فروشنده فروشی را به مبلغی انجام دهد، بیش از کم‌ترین مبلغی که مایل به فروش بوده است یا آنکه خریداری خریدی را انجام دهد به مبلغی کم تر از بیشترین مبلغی که مایل به خرید بوده است.

* مازاد در نظر حسابدار مبین تفاوتی است بین دارائی‌های شرکت و بدهی‌ها، به اضافه موجودی سرمایه‌ئی آن مازاد کسب شده، عبارت است از تراز منافع و سودهای خالص شرکت پس از کسر خسارت‌ها و پس از پرداخت حق سهام‌داران و نقل و انتقال به حساب‌های موجودی سرمایه.^۱

۱. ارزش افزوده *surplus* دایره المعارف علوم اجتماعی عنوان ارزش

۴/۳/۳ - سطح صنعتی

ارزانی و گرانی را می‌توان از زوایه صرفاً صنعتی مورد دقت قرار داد، وقتی مصرف سرانه بالا می‌رود، عوامل متعددی می‌تواند در این بالاتر رفتن مصرف سرانه نقش داشته باشد، یکی از این عوامل کارآمد شدن ابزارها و ساختارهای اجتماعی است یعنی قدرت تسخیر بر منابع باعث برتری در تکنولوژی و مالاً توزیع درآمد بیشتر است. پس ارزانی و گرانی در سطح صنعتی به معنای «نسبت تکنیک و تولید» می‌باشد و به طور کلی در نسبت میان تکنیک و تناژ تبدیل خلاصه می‌شود. بنابراین اگر بهره‌وری از ابزار تولید و نیروی برای تولید، بیشتر شود قطعاً در قیمت تاثیر دارد. البته تناژ تبدیل (قیمت ریالی کالای تولید شده) و تنوع تبدیل (به حداکثر رساندن بهره‌وری اجتماعی) از دیگر متغیرهای کنترلی در صنعت است که در خطوط بهره‌وری و ارزش افزوده و مصرف اجتماعی از اهمیت وافری برخوردار می‌باشند.

۴/۴. بررسی عملکرد عامل قیمت و دلیل نوسانات آن در جامعه

قیمت در سطح‌های اجتماعی، اقتصادی و صنعتی عاملی معنادار است؛ قیمت در سطح اجتماعی به رابطه بین ارضاء و نیاز و در سطح اقتصادی بمعنای قدرت خرید یا رابطه بین درآمد و هزینه و در سطح صنعتی بمعنای رابطه بین تولید فن آوری معنا گردید؛ این سه تعریف از قیمت با یکدیگر حضور داشته و بریده از هم معنا نمی‌شوند؛ در ادامه عامل قیمت و دلایل نوسانات آن جامعه، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۴/۴/۱ - تحلیل مفهوم قیمت براساس تنازع سرمایه با نیروی کار

در تحلیل مفهوم قیمت دو مسئله را باید ابتداً به تفکیک و سپس در ارتباط با هم مورد دقت قرار داد. یکی مسئله نیروی کار و دیگری مسئله سرمایه و نقدینگی می‌باشد. اما در مورد مسئله اول: یک قاعده عمومی در مورد کشورهایی که وارد کنند تکنولوژی هستند وجود دارد و آن اینکه باید مواد خام و از جمله نیروی انسانی را به کشورهای صادر کننده تکنولوژی صادر نمایند. کشورهایی مانند ایران، پاکستان و هند و افغانستان و... که بازار مشاغل آزاد قطب توسعه آنها محسوب می‌شود، توان تولید تکنولوژی را در شکل سازمانی را ندارند، زیرا تولید تکنولوژی معلول تمرکز سرمایه بوده و در ساختار فرهنگی کشورهای مذکور توان تمرکز سرمایه را ندارد. توزیع و تولید در این کشورها فردی و نهایتاً کارگاهی است. در ایران دسته‌ای از مشاغل سنتی وجود دارد که تولیدات و مصارف آنها ساده است،

این مشاغل آزاد از نظر جمعیت کمی (تعداد مغازها) نیز بسیار می‌باشند، که به نظر می‌رسد که این نوع ساختارهای عینی از نظر کارشناسی مغفول عنه قرار گرفته‌اند. وجود بازار و واحدهای کارگاهی خصوصی (که به صورت شرکت نیز اداره نمی‌شوند) واقعیتی انکار ناپذیر است. لذا فرهنگ انسان‌هایی که دارای مشاغل آزاد هستند، فرهنگ شرکت و نظام خاص سرمایه‌داری نیست!

مسئله دوم: موضوع نقدینگی در جامعه است. معنای نقدینگی به صورت ساده این است که، تقاضای موثر نسبت به کالائی خاص وجود نداشته و پس‌اندازی نیز برای سرمایه‌گذاری انجام نشود. پس اگر کالا وارد بازار شده و تقاضای خرید نسبت به آن وجود نداشته باشد در این صورت قیمت آن کالا ارزان می‌شود.

برای تقاضای موثر با اسکناس، مثالی را مطرح می‌نمائیم: یک کارخانه‌دار ابتدا: سود سهام و سپس سود پول (وام بانکی) را محاسبه می‌نماید و سپس سود را به نفع سرمایه حذف کرده و در پایان قیمت تمام شده را بین خود و کارگران تقسیم می‌نماید.^۱ اما مهم مطلب این است که بلحاظ سقفی که در مورد تعریف فقر در جامعه وجود دارد، نمی‌تواند به کارگر مزد کمتری دهد؛ لذا مدیرعامل، اضافه قیمت را معین و آنگاه کالا را وارد بازار می‌نماید.

حال این عدم توازن بین بازار کالا و بازار کار که موجب گرانی و بیکاری شده است از کجا به وجود آمده است؟! در این رابطه باید گفت، کلیه صاحبان مشاغل آزاد که به صورت سازمانی تحت کنترل دولت نیستند در زمان تورم، این جرأت را دارند که نرخ مزد را افزایش دهند.^۲ حال اگر حجم کل کالاها را در نظر بگیریم می‌بینیم نرخ بازار کار با توجه به قیمت تمام شده‌ی کالا، با حجم حدود ۸ میلیون نفر (بدون توطئه و با گستاخی انقلابی) باعث افزایش نرخ کار می‌شود. حتی این کار از طریق مناصب قانونی مانند سندیکاها یا حزب و خانه کارگر نیز انجام نمی‌پذیرید. در این صورت است که کارگران دولت و شرکت‌ها دچار

1. لذا درصدی را برای استهلاک کارخانه درصدی دیگری را برای توسعه کارخانه و مواد اولیه و الباقی را بین کارفرما و کارگران تقسیم می‌نماید.

2. البته این روند در مورد یک کارگر افغانی، وجود ندارد. او جرأت ندارد با گران شدن کالا نرخ مزد خود را افزایش دهد، بلکه سطح زندگی خود را پائین می‌آورد. در حالی که کارگر ایرانی، مانند یک لوله‌کش یا برق‌کش و کلیه مشاغل آزاد در چنین شرایطی فوراً نرخ مزد خود را افزایش می‌دهند. یعنی نیروی کار به سرمایه «چانه» می‌زند و می‌خواهد مرتباً توازن خود را نسبت به سرمایه حفظ نماید.

بحران کار می‌شوند. یعنی کم‌کاری و یا رشوه در بین آنها رواج پیدا می‌نماید. پس بازار کالا در کشاکش بین بازار کار و بازار سرمایه که یکی برخاسته از گستاخی انقلابی و نظام ارزشی و دیگری برخاسته از مدل کارشناسی است. این کشاکش براساس اصل قرار دادن سود سرمایه قابل توصیف نیست، مگر اینکه دست از نظام سرمایه‌داری برداشته شود.

بنابراین خود انقلاب تقاضای موثر ایجاد نموده و باعث آن می‌شود که بازار کار گستاخ شود؛ حال چه این کار در خدمات توزیعی یا کارگاه‌های تولیدی خُرد و یا حتی کار کاسبی باشد. در هر صورت این کشاکش باعث آن می‌شود که پول دو پایه شود، منظور از پول در اینجا، پولی است که دو پایه ارزشی در بالا رفتن نرخ اسکناس دارد. به تعبیر دیگر مدل تری گپس (مدل سه شکافه) سازمان برنامه و بودجه دارای سه ورودی و شکاف است ۱- توازن بین سرمایه‌گذاری و پس انداز ۲- توازن ارزی (واردات و صادرات) ۳- بودجه (هزینه) و راندمان هزینه دولت. در تحلیل این مدل اولین ورودی (پس انداز و سرمایه‌گذاری در نشر اسکناس) دچار بحران شده است یعنی هم در محور کار و هم در محور تمرکز سرمایه و افزایش پس‌انداز این تنازع جریان دارد. مثل همین تنازع بین قیمت دلار و قیمت ریال نیز مطرح است؛ این فاصله بین ریال و دلار موجب بهم خوردگی توازن ارزی شده است؛ حال که توازن ارزی بهم خورده و دیگر معنا ندارد خدمات دولتی به گونه‌ای تنظیم شود که کسری بودجه پیش نیاید، هرچند که دولت این کسری را از طریق واگذاری اختیارات (خودگردانی) و مدیریت پنهان می‌نماید. آنگاه دولت مدیر مجبور است برای تأمین برق و آب و... به نوعی تساهل و تسامح نماید و این خلاف قانون است. در اصل ۵۲ و ۵۳ قانون اساسی آمده است.^۱ در قانون اساسی قوه مقننه از قوه مجریه تفکیک شده است؛ اما در این شرایط بحرانی همه چیز دچار خلط شده است کلیه خدمات دولتی به صورت مستقل در آمده است^۲ پس

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸ با آخرین اصلاحات ۱۳۶۸ اصل ۵۲: بودجه کل کشور به تریبی که در قانون مقرر می‌شود از طرف دولت تهیه و برای رسیدگی و تصویب به مجلس شورای اسلامی تسلیم می‌شود. هر گونه تغییر در ارقام بودجه نیز تابع مقررات مقرر در قانون خواهد بود. اصل ۵۳: کلیه دریافت‌های دولت در حساب‌های خزانه‌داری کل متمرکز می‌شود و همه پرداخت‌ها در حدود اعتبارات مصوب به موجب قانون انجام می‌گیرد.

۲. به اصطلاح یک خان موضوعی درست شده است، خان برق، خان آب و خان گاز و... امروزه تنازع این روند مخلوط شده است. قطعاً در چنین شرایطی بودجه دولت از شکل عملیاتی به شکل هزینه‌ای تغییر یافته است، چرا که

بحران مدیریت (ناکارآمدی و رشوه) بستر بحران نرخ کار و نرخ کالا است. (نرخ کالا در موازنه ارزی و نرخ کار در نزاع سرمایه و کار)

در تعریف جدید از قیمت باید رابطه گستاخی انقلابی در نیاز و ارضاء با سود سرمایه (که در چالش است) و با فن‌آوری توامان مورد دقت فرا گیرند در این تعریف قیمت دارای سه بُعد اساسی بوده و اگر این ابعاد در نظر گرفته نشوند، نمی‌توان بلحاظ آماری نظام قیمت کالاهای منتخب را بدست آورد. البته هر چند در ابتدا سه دسته آمار از سه بُعد قیمت ارائه می‌شود، اما از نسبت بین اینها عددی بدست می‌آید که حاکم بر همه آن آمارها است. از آنجائیکه در جامعه مناسبات اقتصادی یعنی قوانین تولید، توزیع و مصرف وجود دارد، بزرگترین انحراف آن است که قیمت فقط در بازار عرضه و تقاضا و اقتصاد تعریف شود.^۱ در نظام سرمایه‌داری محاسبه قیمت را در رقابت آزاد، بین نرخ کار با محصول، مضحکی بیش نیست؛ زیرا این رقابت فقط در مصداق است نه رقابت در نسبت‌های کلان و توسعه‌ا چرا که اگر رقابت در نسبت‌های کلان باشد، نظام سرمایه‌داری امنیت نخواهد داشت به همین دلیل است که تقاضای امنیت برای سرمایه‌دار در جامعه مطرح شده و می‌گویند عوامل تولید باید به نفع سرمایه با قدرت مسئولیت‌پذیری آنها کنترل شود و در نهایت بازار کالا در قیمت گذاری به گونه‌ای باشد که از نرخ افزایش سرمایه تبعیت نماید. به طور کلی تورم و بیکاری اثبات ناهنجاری در مدل کارشناسی کرده و این مطلب را اثبات می‌کنند که مدل تری‌گپس نتوانسته خوب عمل نماید، هر چند کارشناسان علت تورم را نقدینگی می‌دانند اما واقعیت امر در تنازع دو بازار سرمایه و کار می‌باشد؛ زیرا همان گونه که گفته شد در قیمت تمام شده یک کالا دو عامل بسیار مهم بازار کار و سرمایه موضوعیت دارند. در بازار سرمایه برای دستیابی به سود بیشتر قیمت را و در بازار کار نرخ دستمزدها را، افزایش می‌دهند. در هر صورت این دو عامل بر یکدیگر موثر بوده و نه تنها در یک دوره سالی بلکه تورم هفتگی را به وجود آورده است؛ در هر صورت سخن از نقدینگی موضوعاً امری باطل است.

قدرت کنترل عملاً در دست دو قطب می‌باشد به گونه‌ای که قطب بودجه از بالا (پولی که از سازمان برنامه می‌آید) و یک قطب نیز از پائین فشار می‌آورد در این حال بین مراجع و مصوبات مجلس اشکال پیش می‌آید.

۱. در بخش آینده به بررسی نقش عرضه و تقاضا در دو بازار پول و کار می‌پردازیم.

اما دو اصطلاح اساسی در این تحلیل وجود دارد یکی نظام قیمت‌ها در بازار پول و دیگری مسئله تورم و علل و عوامل آن که از زاویه نگرش موجود به تبیین و توضیح آنها می‌پردازیم:

اما نظام قیمت (*price system*) برای نشان دادن صورتی از سازمان اقتصادی به کار می‌رود که در آن تخصیص منابع اقتصادی در میان کاربردهای ممکن گوناگون بر اساس قیمت تعیین می‌شود نحوه کار نظام قیمت‌ها را می‌توان با توجه کردن به موردی که در آن، ترجیح مصرف کننده برای کالا افزایش یابد، شناخت.

بنابراین همین تقاضا فرصت سودمندی برای توسعه تولید و افزایش محصول بنگاه‌های تولیدی و مالا افزایش تعداد بنگاه‌ها دانست. در هر صورت تقاضا برای عوامل تولید از تقاضا برای کالاهای مصرفی ناشی می‌شود. از این رو نظام قیمت‌ها در اصل نهادی است که کارکرد آن منابع اقتصادی را به سمت مصارفی راهنمایی می‌کند که خواست‌های آشکار شده‌ی مصرف‌کنندگان را به نحوی که از طریق تمایل و توان خریدشان ابراز می‌شود (یعنی از طریق تقاضاهایشان) برآورده می‌سازد.

نظام قیمت‌ها در هر دو نظام سوسیالیستی و سرمایه‌داری مطرح بوده است؛ مسلماً یکی از انتقادهایی که بر آن وارد می‌شود این است که کیفیت را تابع سلیقه عامه قرار داده است اما مدافعان این نظریه می‌گویند، این نظام نه خوب است و نه بد و مسئله سلیقه عامه صرفاً جنبه‌ی از کل مساله پیشرفت غیر اجباری تحت ارزش‌های دمکراتیک به شمار می‌رود.

اصطلاح تورم (*inflation*) به رغم فقدان تعریفی توافق شده در میان اقتصاددانان، تورم معمولاً با افزایش واقعی یا بالقوه سطح عمومی قیمت‌ها، یا به سخن دیگر با کاهش قوه خرید واحد پولی همراه است. در بعضی مواقع تورم زمانی به وجود می‌آید که سطح عمومی قیمت‌ها به میزانی که افزایش بازدهی عوامل و فرایندهای اقتصادی ایجاد می‌کنند، تنزل نیابد. در کتب فنی اقتصاد در مورد تورم می‌گویند: وقتی در یک زمان معین مقدار پول در گردش نسبت به ارزش واقعی تولیدات فزونی یابد یا تقاضا در یک یا چند بخش نسبت به عرضه فزونی یافته و یا هزینه‌های تولید بدون افزایش متناسب تولید افزایش یابد و بالاخره بنیان‌های بازار و مکانیسم تعیین قیمت‌ها در آن ناقص باشد در هر یک از این موارد قیمت‌ها بطور نامتناسب ترقی می‌کنند و تورم بوجود می‌آید. بدین ترتیب همان گونه که در توضیح اصطلاح

تورم نیز ذکر شده است تورم دارای چهار گروه علت و نوع مختلف دارد به ترتیب: تورم پولی، تورم ناشی از افزایش تقاضا، تورم ناشی از افزایش هزینه‌ها و تورم ناشی از نقص بنیان‌ها است.

۴/۴/۲ - واردات تکنولوژی عامل موثر در نوسانات قیمت و موازنه ارزی

در جامعه می‌بینیم با اینکه سرمایه جذب شده و سرمایه‌گذاری نیز محقق شده است اما به جای اینکه در موازنه ارزی منشاء صادرات بیشتر و در نتیجه کاهش واردات (جایگزینی واردات) گردیده و قیمت ریال کاهش نیابد، برعکس قیمت ریال کاهش یافته و حتی دلار به ۸۰۰ تومان رسیده است.

در این مطلب دو اصطلاح وجود دارد یکی صادرات و دیگر تراز پرداخت‌ها اما منظور از صادرات (exports) این است که هر یک از اقلام اجتماعی و فرهنگی که از یک واحد اجتماعی به واحد اجتماعی دیگر منتقل می‌شود و ت‌اکید بر واحد اجتماعی مبدأ قرار می‌گیرد؛ اقلام اعتباری برای هر معامله‌ای که به ادعائی برای پرداخت از جانب ساکن یک کشور در مقابل ساکن، واحد اقتصادی، نهاد یا حکومت یک کشور خارجی بی‌انجامد در تراز پرداخت‌های بین‌المللی ثبت می‌شود به موجب حساب جاری که نخستین دسته وسیع در تراز پرداخت‌ها است اقلام اعتباری ثبت شده و نه تنها صادرات بلکه کالاها و خدمات صادر شده را نیز شامل می‌شود. اما تراز پرداخت‌ها به مثابه خلاصه ارزش پولی همه مبادلات و نقل و انتقال کالاها، خدمات و گواهی‌های بدهی یا مالکیت بین یک کشور و بقیه جهان، در دوره زمانی معینی تعریف می‌شود این امر در مورد واردات (imports) نیز صادق است.

۴/۴/۳ - چگونگی غلبه بر نوسانات قیمت در جامعه در کوتاه مدت

باید سرمایه‌گذاری برای تجزیه تکنولوژی در جهت بومی کردن و هضم نمودن، براساس انجام ۳ برش از سه محور در تکنولوژی انجام شود:

- * برش اول: در پروسه تولید یا مراحل تبدیل شی
 - * برش دوم: در ظرفیت تولید یا تولید در مقیاس کوچک و غیر انبوه
 - * برش سوم: در سطح اتوماسیون (سطح الکتریکی به سطح مکانیکی - دستی - تبدیل شود)
- تیین بیشتر این مسئله باید در پژوهشی جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

فصل سوم

تعیین و توصیف

عناوین

در «مدل تجزیه» محورهای ارزیابی

صنعت

مقدمه

پس از معرفی احتمالاتی پیرامون متغیرهای اصلی اجتماعی، اقتصادی و صنعتی به ترجمه و توصیف بعضی از عناوین ترکیبی پرداخته تا آن چه صلاحیت قرارگیری در جدول تجزیه تخمینی محورها و متغیرهای ارزیابی صنعت را دارد، انتخاب نمائیم؛ لذا ابتدا آفق و مراحل کار را مطرح می‌نمائیم هر چند که همگی این مراحل در این پژوهش مطرح نخواهد شد و پس از آن عناوین مورد نظر را بررسی کرده و در نهایت عناوین منتخب را در داخل جدول قرار می‌دهیم. همان‌گونه که در ابتدای فصل دوم مطرح شد مراحل فعالیت پژوهشی در این قسمت باید از قرار ذیل باشد.

مرحله اول: تعیین ۹ تعریف از ضرب عناوین مالکیت، سود، تکنیک در عناوین اجتماعی، اقتصادی و صنعتی بعنوان اصلی ترین متغیرها در سه سطح برای ارزیابی آمارها. در این مرحله تعاریف تعمیم یافته و تأثیر آنها در یکدیگر ملاحظه می‌شود.

مرحله دوم: قرارگیری ۹ تعریف در رأس دسته‌بندی صنایع به صیانتی، عدالتی، بهره‌وری (تخصیص)

مرحله سوم: معرفی شاخصه‌های کنترلی - آماری در سه سطح اجتماع، اقتصاد و صنعت به‌همراه زیر مجموعه‌های آنها

بنابراین در مرحله اول ۹ تعریف از ضرب عناوین مدیریت، سود و تکنیک در عناوین اجتماعی، اقتصادی و صنعتی بدست می‌آید. (براساس ملاحظه آثار نه عوامل) سپس براساس دسته‌بندی صنایع به عدالتی، صیانتی و بهره‌وری آمار و اطلاعات موجود را در این سه دسته قرار می‌دهیم و پس از آن در مرحله دوم ۹ تعریف از ضروب را در رأس هر کدام از

دسته‌های صیانتی، عدالتی و بهره‌وری قرار می‌دهیم. لذا در این مرحله دوم می‌توان عملکرد دولت را از نظر کمی و کیفی در صنعت شناسائی نمود؛ اما در مرحله سوم باید شاخصه‌های کنترل این سه ستون را براساس عوامل بدست آورد؛ و در نهایت با تبدیل آن شاخصه‌ها به ارقام و کیفیت‌ها، قوانین عملکرد و وظایف دولت را در آینده مشخص نمود. اما در این فصل تنها به بررسی مرحله اول یعنی ساخت جدول از ضرب فوق‌الذکر می‌پردازیم.

۱- بررسی مالکیت «مدیریت» بعنوان اصلی‌ترین متغیر اجتماعی صنعت

در مطالب گذشته به بررسی احتمالاتی پیرامون متغیرهای اجتماعی، اقتصادی و صنعتی موثر در صنعت را مورد بررسی قرار دادیم، حال می‌خواهیم به تعیین اصلی‌ترین این متغیرها در هر سه سطح پردازیم و از زوایه آن سایر ابزارها، آمارها و متغیرها را مورد ارزیابی قرار دهیم. آیا می‌توان مالکیت و مدیریت را بعنوان یک عامل اصلی قرار داد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، شاخصه‌ی آن چه چیزی است؟ ابتدا و پیش از هر گونه مطلبی باید گفت، همیشه تعریف مالکیت پس از تعریف «تکامل» معین می‌شود نه مقدم بر تکامل! از این جهت مالکیت جزء ابزارهای ایجاد موازنه و زیر بخش تکامل محسوب می‌شود.

آیا ارزش‌افزایی مال یا مالکیت از ابزار و منابع سربان می‌یابد یا اینکه این جریان ارضاء و نیاز است که مالکیت را متعین می‌سازد؟ به طور کلی مبداء پیدایش مالکیت «اصل ارزش» می‌باشد لذا مالکیت به کارگران و صاحبان اعیان باز می‌گردد. یعنی چگونگی افزایش و توسعه مال (مالکیت) براساس اصل ارزش تعیین می‌شود. براساس فلسفه اصالت فاعلیت شدت اهتمام و انگیزه مبداء پیدایش دانائی و به وجود آمدن گمانه بوده و در نهایت ابزار به وجود می‌آید؛ لذا متغیر اصلی، اصل ارزش‌گذاری انسان بوده و انسان چیزی جز شدت روحی نیست و در نهایت شدت ذهنی و عینی از او به وجود می‌آید. اما نکته دیگری را در مورد تعریف مالکیت باید در نظر گرفت و آن اینکه تعریف مالکیت اعتباری نیست، زیرا وقتی سخن از بهینه تعریف و محاسبه عینیت با مختصات مالکیت مطرح می‌شود دیگر اعتباری بودن موضوعیت ندارد! لذا مالکیت بنا بر مباحث آینده ابزار تحقق قواعد هماهنگی بوده و امری حقیقی است.

۱/۱ - مالکیت اقتصادی در سه سطح توسعه - کلان - خرد

مالکیت در سطح خرد: قبل از آنکه مالکیت در سطح خرد تعریف شود باید معین شود امکان سلطه به چه میزان است؟ مالکیت در معنای فقهی آن، دارا بودن و تسلط شخص بر

عین، معنا می‌شود. لذا فقهاء می‌گویند: «لایحل مال امرء الا بطیب نفسه» مانند، منافع مال یا اجاره یا جعاله و... این تسلیط بواسطه یک ابزارهای اجتماعی صورت می‌گیرد. پس تسلیط شخص بر عین به واسطه ابزارهای اجتماعی معنای خرد مالکیت را افاده می‌کند. بنابراین مالکیت در سطح خرد به معنای ابزارهای انتقال مالکیت است.

اما مالکیت در سطح کلان بمعنای، نظام موازنه‌ای است که مالکیت خرد را ممکن یا غیرممکن می‌کند و این چیزی جز ابزارهای انتقال ثروت نیست.

همچنین مالکیت در سطح توسعه بمعنای قدرت تاثیر ملت از نظر اقتصادی است به اینکه آیا ایشان در ارتباط با انتقال ثروت به توسعه قدرت بیشتری دست یافته‌اند یعنی کفر ستیزتر شده است یا خیر؟ بنابراین ارتباط میان ابزارهای انتقال ثروت و مالکیت با توسعه قدرت ملت، معنای مالکیت در سطح توسعه را افاده می‌کند.

۱/۲- بررسی تقدم مالکیت بر مدیریت

پیدایش تئوری‌های اقتصادی براساس توصیف رابطه مالکیت و مدیریت شکل یافته است؛ لذا این امر در مکاتب اقتصادی امری مشهود است. به طور کلی ارتباط کیفیت مالکیت با مدیریت جایگاه این دو مقوله را معین می‌سازد.

در مباحث گذشته گفته شد که سه نوع مالکیت دولتی - تعاونی - خصوصی وجود دارد. مالکیت تابعی از تعاریف مدیریت بوده و ابزارهای انتقال مالکیت در هر کدام از سه نوع با یکدیگر، متفاوت می‌باشند؛ یعنی مدیریت در بخش دولتی با بخش تعاونی فرق می‌نماید زیرا بخش دولتی با مشارکت عموم مردم در تصمیم‌گیری فعالیت می‌نماید و نفع آن از برای عموم است؛ مردم با مشارکت خود یک افرادی را انتخاب کرده و آن افراد نیز با الگوهای تصمیم‌گیری، تصمیماتی می‌گیرند که مربوط به خودشان نیست؛ اما در بخش تعاونی هر مجموعه‌ای برای خود فعالیت کرده و منحصر در عموم نیست.

از آنجائی که مالکیت صنعتی در سطوح مختلف نیروی انسانی - ابزار و منابع بعنوان شاخص اندازه‌گیری محسوب می‌شود، اهمیت آن این است که می‌توان مدل مبدلی را برای دسته‌بندی قاعده‌مند از آمارهای موجود ارائه نمود؛ مثلاً اینکه دولت چگونه منابع طبیعی را به وزارت صنایع یا بخش تعاونی و خصوصی واگذار نموده است؟ در چه سالی؟ چه روندی تا کنون داشته و اجازه استحصال و تبدیل آن چگونه بوده است؟ نحوه تخصیص ارز یا ابزار

تثویقی و تامین آن و وضعیت مالیات یا ابزار کنترلی بر آن، به شکلی است؟ پس بحث مالکیت و مدیریت یک بحث پایه محسوب می‌شود.

در مباحث اولیه این قسمت گفتیم که مالکیت در ساده‌ترین و اجمال‌ترین نوع آن، بمعنای این است که انسان دارای یک مالی باشد که نسبت به آن عین، حق تصمیم‌گیری داشته باشد و بتواند آن را به چیزهای قابل مصرف تبدیل کند؛ لذا این سلطه مالکانه است که به مالک اختیار می‌دهد که ملک را حفظ کند یا تبدیل به پول و آن را به مصرف برساند و یا اینکه آن را تبدیل به ابزار تولید ثروت دائم‌تر نماید. پس بر حسب این معنای ساده می‌توان مالکیت را مدیریت بر اعیان دانست؛ لذا اصل مالکیت، به معنای اداره، نسبت به یک توانائی اقتصادی در اعیان است،^۱ بنابراین مالکیت نوعی مدیریت به معنای عام است.

۱/۳- تقسیمات عام مفهوم مدیریت

* مدیریت سیاسی: امور نظامی را سامان داده و عالی‌ترین مرتبه آن در مسئله دماء و خطرکردن بر جان خلاصه می‌شود؛ پس توسعه مدیریت سیاسی می‌تواند در پایان نسبت به جامعه خود خطر نماید. این نوع مدیریت در اقتصاد وجود ندارد. در این مرحله مدیریت جهت بر انگیزه و تمایلات عمومی جامعه صورت می‌گیرد که به منزله تعیین جهت‌گیری اختیارات است.

* مدیریت فرهنگی: به معنای پذیرش یا هماهنگ‌سازی افکار است. در مدیریت فرهنگی، موضوع تصرف نظام نسبت‌ها و اطلاعات جامعه است در این مرحله جامعه مقنن و قانونمند می‌شود و مدیریت بر تناسبات اختیارات انجام می‌گیرد.

* مدیریت اقتصادی: در مدیریت اقتصادی سلطه بر اعیان اصل بوده و در سطوح مختلف معنا می‌شود. به عبارت دیگر مقدورات عینی در این زمینه مطرح است؛ نه مقدورات ارتباطی و نه مقدوری که بخواهد جان را فدا نماید لذا در این نوع مدیریت، انسان منهای اختیار اصل می‌باشد. مانند سایر کالاها و به عبارتی مدیریت بر مقدورات صورت می‌گیرد.

۱/۴- تفکیک مدیریت از مالکیت و تبعیت مالکیت از مدیریت در وضعیت موجود

مالکیت و مدیریت ارتباط تاننگی با هم دارند اما آیا مالکیت از شئون مدیریت است؟ یعنی در مالکیت مدیریت اصل می‌باشد یا اینکه این دو از یکدیگر منفک هستند؟ ابتدا گذاری

۱. به عبارت دیگر اداره نسبت به یک اعتبار اقتصادی در اعیان است.

بر مالکیت و مدیریت در وضعیت امروزین پرداخته و در نهایت به بررسی شاخصه مدیریت اقتصادی خواهیم پرداخت.

* واگذاری مدیریت اموال در شرکت‌های سهامی: در این نحوه از واگذاری مدیریت از مالکیت منفک بوده و به این شکل است که افراد سهمی را خریده و عده از سهامداران ۵۱٪ که حداقل سهام را دارند حق تصمیم‌گیری نسبت به سایر سهام‌داران را دارند؛ یعنی در حقیقت سایرین حق اختیار نداشته و متکی به یک دستگاه می‌شوند هر چند که در عرف کسی نمی‌گوید این عده خاص قیم‌سایرین هستند؛ لذا افرادی که مثلاً ۱٪ سهام را دارند عملاً هیچ‌گونه حضوری را ندارند و گاه حتی اطلاع نسبت به یا سایر کارها ندارند؛ همچنانکه بعضاً با سیاستگذاری سایرین ممکن است، متضرر نیز بشوند. پس در این نوع مدیریت اختیار واگذار می‌شود.

* واگذاری مدیریت اموال در بانک: اما بر خلاف شرکت که حدوداً افراد می‌دانند در چه زمینه‌ای شرکت فعالیت و سرمایه‌گذاری می‌کند، موضوع بانک مطرح می‌باشد؛ در این شیوه حق هر نوع انتخابی در امر سرمایه‌گذاری از افراد سلب می‌شود (البته افراد در قرار دادن پول در هر کدام از بانک‌ها آزاد هستند) یعنی افراد در نحوه سود دادن و وام دادن بانک دخالتی ندارند. هر چند که بانک‌ها ممکن است در تبلیغات نوعاً سرمایه‌گذاری را معرفی نمایند؛ اما این امر هیچ ضمانت قانونی ندارد تا اگر در آن زمین سرمایه‌گذاری نشد سپرده‌گذار حق اعتراض و مشروط بودن سپرده‌گذاری خود را اعلام نماید. بنابراین در اینجا حق انتخاب سلب می‌شود. (واگذاری حق انتخاب)

* واگذاری مدیریت و مشروط شدن مالکیت به تصمیمات اجتماعی و مدل برنامه: اما مرحله دیگری از مدیریت امروزه وجود دارد و آن اینکه بانک مرکزی نسبت به قیمت پول و قدرت خرید هیچ‌گونه اختیاری به افراد نمی‌دهد زیرا بانک مرکزی با معادله کار می‌کند و تشخیص متخصصین براساس معادله است و لذا مجلس ناظر می‌باشد؛ پس در اینجا جبر علمی حاکم بر قدرت خرید و موازنه ارزی است.

۱/۵ - آیا شاخصه مدیریت اقتصادی، اشتغال است یا مالکیت؟

حال آیا در جامعه اشتغال بحث اول است یا نیست؟ یعنی در تولید و توزیع و مصرف، مسئله اول جامعه اشتغال است که به مردم چگونه حق مصرف یا چگونه حق مدیریت و

مالکیت می‌دهند یا امری دیگر در اولویت قرار دارد؟ آنچه در جامعه اصالت دارد عدالت یا تعادل^۱ است؛ البته تناسب و تعادل اقتصادی موجود بنا به ارتکازات ما ضد عدالت اقتصادی است در مطلب گذشته این احتمال مطرح شد که اشتغال بعنوان متغیر اجتماعی صنعت محسوب می‌شود، اکنون می‌خواهیم این احتمال را مورد دقت قرار دهیم.

اگر در جامعه عدالت اصل باشد، توسعه معنای اشتغال را افاده نمی‌کند. کارشناسی موجود اشتغال را بعنوان متغیر اصلی معرفی کرده و دلیل آن را این می‌داند که اگر جامعه ۲ میلیون بیکار داشته باشد (بخصوص اگر مرتباً به این جمعیت بیکار نیز اضافه شود) مشکل سیاسی ایجاد می‌گردد، لذا این مواجهه را دلیلی بر اصل بودن اشتغال می‌داند. بنابراین استدلال کارشناسی موجود بر مسئله بیکاری متوقف است نه موضوع عدالت!

بیکاری زائیده چیست؟. بیکازی زائیده الگوی تولید، توزیع و مصرف است. به طور خلاصه اشتغال بعنوان تابعی از متغیر توازن اجتماعی عمل نموده و الگوی تولید و توزیع نیز تابعی از استراتژی توسعه می‌باشد.^۲

در اینجا نمی‌توان یک تعریف ثابت و مفهوم خاصی از اشتغال را در نظر گرفت، زیرا که مفاهیم باید نسبی باشند؛ در هر صورت اشتغال از دیدگاه اسلام یعنی حضور در توسعه تکامل اجتماعی، یعنی گاهی حضور آنها نسبت به عالم آخرت است که الان موضوع بحث نیست، اما گاهی حضور آنها در توسعه تکامل اجتماعی می‌باشد که در این صورت هر چقدر سهم او در یک سطح بیشتر باشد، شاغلتر است ولی این سطح، لزوماً سطح تکامل اجتماعی است نه اینکه تکامل اقتصادی به معنای خاص، البته به معنای عام می‌تواند اقتصادی باشد (یعنی در نتیجه اثر اقتصادی دارد) در هر صورت باید وضعیت اشتغال در سطح کلان (حضور در توسعه اجتماعی) و در سطح خرد و بهره‌وری مشخص شود.

۱. تعادل یعنی هر کس متناسب بهره‌مند شود.

۲. مثلاً در سوئیس بنا بر نقلی هزار دکتر و مهندس بیکارند، آنها با حقوق دریافتی از سوی دولت زندگی خوبی داشته و هرگاه برای آنها کاری باشد مشغول به آن می‌شوند؛ البته زمانی هم که کار می‌کنند، اختلاف چندانی با وقتی که کار نمی‌کنند ندارند؛ ولی ملزم هستند وقتی کار پیدا شد، کار کنند و اگر کار نکنند حقوق آنها قطع می‌شود. بنابراین در آنجا ۸۰۰ هزار نفر بیکار علت هرج و مرج نمی‌شود اما در ایران این مطلب برعکس است! بنابراین اگر قرار باشد در ایران به کسانی که بیکار هستند، پول دهند؛ آیا باز بیکاری بعنوان اولین مشکل محسوب می‌شود؟!

صیانتی که برای مسئله اشتغال در جامعه، وجود دارد، بلحاظ مدل در منزلت تبعی قرار دارد حتی در مدل سرمایه‌داری نیز اشتغال متغیر اصلی نیست، بلکه این سرمایه است که بعنوان متغیر اصلی محسوب شده و اشتغال بعد از مدیریت در رتبه فرعی یا تبعی قرار می‌گیرد.

اگر ابزار تولید را خرد (کارگربر) فرض نمائیم، همیشه در اشتغال با کمبود مواجه هستیم و اگر گسترش تنوع در ابزار تولید فرض شود، آنگاه سیاست‌های هدایتی دولت، توان کنترل واردات و صادرات را نخواهد داشت؛ معنای گسترش تنوع آن است که آنچه همه مصرف می‌کنند، عام شود نه آنکه توسعه تنوع باشد که در این صورت توسعه تنوع حول تمرکز، بیکاری را نتیجه می‌دهد به عنوان مثال: در دولت آقای هاشمی ۳۰ تا ۴۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری شده است و این مسئله موجب بروز دو معضل اساسی گردیده است:

* در موازنه ارزی ارزش به نفع دلار نه ریال بوده است!

* بیکاری^۱ و مصرف سرانه افزایش یافته است؛ یعنی با وجود آنکه پول و اعتبار مردم در بانک‌ها متمرکز شده و حجم انبوهی از تکنولوژی وارد شده است اما با این حال راندمان تولید به نفع صادرات و افزایش قیمت ریال نبوده است؛ ممکن است کارشناسان بگویند نصف گرانی دلار ناشی از واردات تکنولوژی و فن‌آوری است^۲ در پاسخ اینکه حتی اگر ۴۰ میلیارد دلار صرف واردات تکنولوژی شده باشد، در این صورت اگر این شیوه‌گزینش تکنولوژی و نحوه سرمایه‌گذاری صحیح می‌بود، باید نیمی از گرانی دلار شکسته می‌شد و یا آنکه حداقل ارزش آن در ۱۷۰ تومان ثابت می‌ماند چرا که تکنولوژی وارد شده است نه خارج! لذا نباید قیمت سه برابر تا ۸۰۰ تومان برسد؛ معنای این مطلب این است که علاوه بر سرمایه‌گذاری، مصرف لوکس نیز در جامعه گسترش یافته است به تعبیر فنی، «صنعت» فرهنگ لوکس را به نفع واردات طبقه‌بندی کرده و در نتیجه موازنه ارزی پول کشور ارزان شده است و لذا وضعیت اشتغال نابسامان گردیده است. بنابراین اشتغال را نمیتوان بعنوان متغیر اصلی بُعد اجتماعی صنعت دانست، بلکه باید به مالکیت و مدیریت اکتفا نمود اما مطلب

1. منظور از بیکاری (unemployment) خصیصه‌ای است از تخصص و تولید رقابت‌آمیز که برخی آن را مختص

تولید سرمایه‌داری می‌دانند.

2. برحسب آمار ۱۳ میلیارد

دیگر در مورد مقدورات اقتصادی می‌باشد، مقدورات اقتصادی بمعنای «سرمایه» است. مقدورات اقتصادی که شامل «انسان، ابزار و امکان» است، یک ماهیت مشترک بنام «سرمایه» دارند؛ و «مالکیت» بعنوان شاخصه‌ی مدیریت اقتصادی در بخش توزیع مدیریت اقتصادی قرار می‌گیرد نه اینکه کل مدیریت اقتصادی را پوشش دهد به تعبیر دیگر توزیع ثروت (فقط) مالکیت را نتیجه می‌دهد لذا عوامل تولید (انسان، ابزار و امکان) یک نحوه ماهیت مشترک بنام «سرمایه» دارند که در نهایت سودآوری و سرمایه‌گذاری، حاصل برنامه‌ریزی، سازماندهی و گردش عملیات سرمایه است. برای آنکه به شناخت دقیق‌تری در مورد سرمایه دست یافت، باید معنای سود و ثروت را مورد دقت قراز داد. پس مدیریت اقتصادی به معنای ساختار سود و سرمایه یا نظام توزیع ثروت است.

۱/۶ - تبیین مفهوم: مدیریت اجتماعی

مدیریت چه تک حزبی یا استبدادی و یا جمهوری، بمعنای نفوذ در اراده‌ها است؛ به عبارت دیگر مدیریت در پیدایش تصمیم و جریان آن در اراده‌ها نقش بسزائی دارد (در اداره‌ی اراده‌ها و اداره تصمیم‌ها تاثیر دارد). البته اشکال آن با هم متفاوت می‌باشد. اگر تعریف مدیریت اجتماعی این گونه باشد، آنگاه این مفهوم در توسعه هماهنگ‌سازی تصمیم‌ها موثر بوده و ملاً برای صنعت و اقتصاد نیز محیط، ایجاد می‌نماید؛ منظور از ایجاد محیط آن است که ساختارهای خاصی را بعنوان ابزار و مجرای هماهنگ‌سازی کلیه ابزارهای تئوری و عینی ایجاد می‌شود. لذا حضور مدیریت در ایجاد ساختارهای هماهنگ‌سازی، موجب پیدایش اشکال مختلفی از توزیع اختیارات و تعیین وظایف می‌گردد. مثلاً در بخش اقتصادی مالکیت را بوجود آورده که خود نوعی واگذاری مدیریت است و یا حتی مالکیت تعاونی که تحت اشراف مدیریت اقتصادی عمل می‌کند و یا مالکیت خصوصی. البته این نکته را باید متذکر شد که مدیریت جامعه لزوماً مدیریت اقتصادی نیست، که تنها با مالکیت تعریف شود (قطعاً محیط را همان مالکیت اقتصادی ایجاد می‌کند) بنابراین در اجتماع متغیر «اداره» اصل بوده و مفهوم «اراده» نیز برابر با مدیریت اراده‌ها است از این رو مدیریت اراده‌ها به عنوان یک نظام حاکم بر محیط اقتصاد بوده و در اشکال متمرکز، نیمه متمرکز و غیر متمرکز بروز می‌نماید. در هر صورت مدیریت اجتماعی به معنای ساختار اراده‌ها است.

مطلب دیگر اینکه اگر کیفیت و نوع مالکیت بعنوان مبرز و مجرای مدیریت اجتماعی است در این صورت تخصیص اجتماعی ثروت بوسیله مالکیت انجام می شود به عنوان مثال ثروت در جامعه وجود دارد مثلاً هزاران تن پارچه یا آهن و... اما چگونگی تخصیص و توزیع آنها مربوط به نظام تخصیص است اما این نظام تخصیص زمانی مشخص می شود که در آن جامعه نوع مالکیت نیز معین شده باشد؛ لذا مالکیت ابزار هماهنگ سازی در سطح مدیریت اجتماعی است. در هر صورت در شاخصه‌ی اجتماعی باید مدیریت را در ارتباط با تعیین کیفیت و حدود مالکیت، ملاحظه نمود، زیرا که اقتصاد لزوماً در مورد مالکیت بحث نمی کند، بلکه در آن سخن از تنظیم نسبت های کلان، عوامل توسعه و رابطه بین خرد و کلان است و در صنعت نیز چگونگی رابطه انسان با جهان مورد مطالعه قرار می گیرد در این صورت اگر بتوان از مالکیت تعریفی صحیح ارائه نمود، باید براساس آن قیمت، سود (و کلاً چه کالاهای اقتصادی است) را معنا نمود. اما چگونگی کاربرد شاخصه مدیریت اقتصادی در مدل تخمینی آماری از این قرار است که باید مشخص شود که مالکیت اقتصادی در کدام قسمت ها صحیح و در کدام قسمت ها غلط انجام شده است. مثلاً بحث مالکیت در قانون اساسی گاه در شکل دولتی و گاه در شکل خصوصی و تعاونی معنا شده است در هر صورت باید شاخصه تعیین مالکیت را براساس شاخصه های آماری به دست آورد.

بنابراین :

۱/۶/۱. معنای مدیریت اجتماعی

مدیریت به این معنا است که اراده های نسبت به اراده های دیگر محور قرار گیرد.^۱ و بعنوان هماهنگ کننده ی نظام اراده ها، جامعه را در جهت تکامل اجتماعی هدایت می کند.

۱/۶/۲. موضوع مدیریت اجتماعی

1. مدیریت: دلالت دارد بر فرایند تنظیم و اجرای خط مشی شغلی یا صنعتی از طریق فعالیت های وظیفه‌ی (فونکسیونل) برنامه ریزی، سازماندهی، هدایت، هماهنگی و کنترل همچنین اشاره دارد بر سلسله مراتب اشخاصی که چنین وظایفی را به عهده می گیرند یا به آنان واگذار می شود در تعریفی که بر ای مدیریت شده است بیشتر توجه به آدیان می شود تا اشیاء مادی و شیوه های آن در دسته های استبدادی - پدران - مبتنی بر قانون - مشاوره ای - مشارکتی می باشد.

«اداره» موضوع مدیریت اجتماعی است و در اصطلاح بمعنای حق تصرف و اولویت در تصرف در اشکال سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است. پس اداره یعنی دایره مدار شدن تصمیمات به یک تصمیم.

۱/۶۳. ثمرات مدیریت اجتماعی

هماهنگ‌سازی اراده‌ها ارادی، غیر ارادی سازمانی و غیر سازمانی در جهت ایجاد کارآمدی اجتماعی.

۱/۶۴. عناوین کلیدی مدیریت اجتماعی

موضوعاً: «اراده»، موضوعات: «اداره» و آثار: «هماهنگ‌سازی رفتار»

اما مطلب دیگری که باقی می‌ماند در مورد تفاوت بین مدیریت سنتی و مدیریت جدید صنعتی است به طور کلی مدیریت صنعتی با مدیریت سنتی در صنایع موجود متفاوت می‌باشند؛ در مدیریت صنعتی سخن از کیفیت‌ها و کمیت‌هایی به نام سازمان و بهینه و توسعه سازمان مطرح است. لذا در این مدیریت جدید ابزارهای فکر و ابزارهای گردش ارتباط سازمان و توسعه وجود دارد. برای دستیابی به توسعه مدیریت صنعتی باید تبدیل اضافه‌ها به وصف‌ها و در نتیجه معادله ریاضی به صورت قاعده‌مند انجام شود و در نتیجه نتیجه وصف‌ها، موضوع مدیریت را در سطوح مختلف، موضوعاً از کثرت به وحدت تبدیل می‌نماید؛ یعنی «موضوع مدیریت» موضوعاً تبدیل شده و هماهنگی در تبدیل موضوع حفظ شده است؛ بگونه‌ای که بتوانیم علل ضعف نتیجه را مشاهده نمائیم؛ اگر این نوع مسائل را در تعریف مدیریت صنعتی مطرح نمائیم، آنگاه مسئله تبدیل کیفیت و تبدیل موضوع، در اولویت این مسائل قرار می‌گیرد، در این صورت از مفهوم برابری به مفهوم نسبت و تناسب حرکت نموده و دیگر جمع کمی هماهنگ‌سازی کمیات کافی نیست. برخلاف مدیریت سنتی که شاخصه اصلی آن هماهنگ‌سازی کمی، می‌باشد. پس از آنکه دانستیم که مدیریت صنعتی چیست؟ اکنون به بررسی و تعیین زیر مجموعه‌های مدیریت صنعتی خواهیم پرداخت. یک احتمال این است که زیر مجموعه‌های مدیریت صنعتی عناوین، سرعت، دقت (ریاضی) و تاثیر (معادله و آزمایشگاه) باشند؛ در این رابطه باید گفت موضوعاً این سه عنوان تحت مدیریت قرار می‌گیرند به تعبیر دیگر صنعت بمعنای تسخیر سرعت، دقت و تاثیر است؛ لذا این تسخیر مانند مدیریت مجرای برای این سه عنوان است و از زاویه این تسخیر است که

این سه عنوان کنترل می شود؛ اما این سرعت، دقت و تاثیر قابلیت ضرب شدن در عناوین انسانی، ابزاری و امکائی را نیز دارند (که در احتمال دیگر به بررسی آن می پردازیم)

آیا عنوان «صنعتی» می تواند عنوان جامعی برای مدیریت صنعتی محسوب شود؟ برای دستیابی به چنین منظوری باید مدیریت صنعتی را از زاویه مسئله تسخیر منابع، مورد دقت قرار داد. در این رابطه باید گفت تشعشع، تموج و تجسد از اوصاف منابع بوده و طرف تسخیر صنعت قرار می گیرند؛ حال سطوح موضوع تسخیر نه متصرف فیه آن چیست؟ نوع تسخیری که توسط تشعشع انجام می گیرد با نوع تسخیری که در تموج و تجسد انجام می شود متفاوت است زیرا در تشعشع با یک نوع تسخیر الکترونیکی و در تموج الکتریکی و در تجسد، مکانیکی است لذا سه سطح تسخیر متناسب با سه سطح موضوع تسخیر وجود دارد. حال اگر قرار باشد تسخیر موضوعاً مورد دقت قرار گیرد در این صورت نیاز به ابزارهایی است که تولید قواعد تسخیر از آنها بدست آید؛ یعنی عملیات الکترونیک در تشعشع تاثیرگذار بوده و اساس مدیریت تولید تکنیک ارتباط تنگاتنگی با دستیابی به قواعد تسخیر دارد؛ البته این امر در موضوع بهره وری و مصرفی نیز جاری است.

علاوه بر آنکه می توان مدیریت صنعتی را از زاویه تسخیر، مورد دقت قرار داده و تقسیمات و عنوان آن را معین نمود، شیوه دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه می توان از زاویه دسته بندی صنایع به بررسی مدیریت صنعتی پرداخت و آن اینکه صنایع آزمایشگاهی صنایع تولیدی و صنایع بهره وری (که بعداً آنها را در زیر مجموعه تکنیک صنعتی قرار خواهیم داد) ارتباط تنگاتنگی با مدیریت تئوری سازی، مدیریت ابزاری (تبدیل تئوری کیفی به کمی و در نهایت معادله) دارند یعنی صنایع آزمایشگاهی وابسته به نرم افزارهای صنعتی، مدل برنامه، مدل بانک، مدل تولید و توزیع هستند؛ اما عنوانی که می تواند بعنوان جامع زیر مجموعه های بخش مدیریت صنعتی در جدول محسوب شود «بهینه هماهنگی» است.

مخلص کلام اینکه: مالکیت در سطوح مختلف معنا می شود؛ از این رو وقتی شخص مالک مالی است، قیومیت مطلق آن را نداشته و سلطه ی مالکانه او مطلق نیست، بلکه مشروط به نظام تصمیم های اجتماعی (که محیط بر او است) است؛ در هر صورت اصل مالکیت در یک نظام سیاسی با حفظ یک تبعیت به وجود می آید.

مشروط بودن مالکیت و مدیریت در نظام‌های مختلف متفاوت می‌باشد، هر نظامی که معادله‌ی توسعه و توازن ارزی و حفظ ارزش در نشر اسکناس را بیان نماید، آن نظام به نوعی شیوه حرکت در درون و برون یک نظام را معین می‌نماید. با چنین فرضی مالکیت تابعی از مدیریت است؛ لذا باید توجه نمود که نظام تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری اجتماعی بر چه بنیانی قرار دارد تا معلوم شود مالکیت در این نظام چگونه است؟^۱ در هر صورت متغیر اجتماعی صنعت، «مدیریت اقتصادی» است که مجرای آن دسته‌بندی‌های مالکیت است و این مدیریت اقتصادی به وسیله «مالکیت» تعین پیدا می‌نماید.

۱/۷- تعیین عناوین از ضرب عناوین مدیریت در عناوین اجتماعی، اقتصادی و صنعتی

۷/۱. عمومی، گروهی و فردی تقسیمات درونی مدیریت اجتماعی

* مالکیت عنوان جامع حاصل ضرب مدیریت در اجتماعی

۷/۲. توسعه، کلان و خرد تقسیمات درونی مدیریت اقتصادی

* ثروت عنوان جامع حاصل ضرب مدیریت در اقتصادی

۷/۳. انسانی، ابزاری و امکانی تقسیمات درونی مدیریت صنعتی

* بهینه هماهنگی عنوان جامع، حاصل ضرب مدیریت در صنعتی

۲- بررسی مفهوم سود بعنوان متغیر اقتصادی صنعت

۲/۱- تعریف عام سود

باید تعریف سود مانند مالکیت و سایر مفاهیم تعمیم داده شود تا بتوان از زوایای مختلف آن را تعریف نمود؛ پس باید تعریف سود مانند تعریف مالکیت در سطوح مختلف نظام تصمیم‌گیری جامعه ملاحظه شود؛ قبلاً گفته شد که ارزانی و گرانی و سود اقتصادی متناسب با سطوح جامعه تعریف می‌شود (کارگاهی، متمرکز، نیمه متمرکز) علاوه بر این امر برای آنکه بتوان بهینه تخصیص را بدرستی شناسائی نمود، باید این تعمیم در کلیه مفاهیم صورت بگیرد.

۱. اختیار و مدیریت چگونه توزیع می‌شود.

بنابراین سود اضافه واحد کمی صرف نیست، یعنی «سود» زمانی مطرح می‌شود که به دست عموم مردم برسد (توزیع کالا) لذا باید مشخص شود بهره با چه نسبت گسترش یافته است، تا معلوم شود برای توزیع عمومی سود آور بوده است یا خیر؟ چند نفر از جمعیت ۶۰ میلیونی توانسته‌اند مصرف کنند؟ فرضاً بیش از ۸۰٪ می‌توانند مصرف کنند در حالیکه قبلاً بیش از ۵۰٪ نمی‌توانستند مصرف نمایند.

تقسیمات سود عبارت است از سود انحصاری، سود بازرگانی، سود تقسیم نشده، سود خالص، سود سهمی، سود صوری، سود عادی، سود عملیاتی، سود فروش سرمایه، سود فوق العاده، سود خالص، سود ناویژه، سود ویژه.

سود در معنای ساده خود نمودی است که اولاً کمی باشد و قابلیت قدر و اندازه را داشته و ثانیاً مربوط به یک موضوع باشد؛ پس سود از مفهوم اقتصادی صرف خارج و به مفهومی تبدیل می‌شود که می‌توان در فرهنگ، سیاست و در جریان تبدیل ارزش‌های برتر، به کار رود از این رو سود را در موضوعی می‌توان بکار برد که در جریان تبدیل بتوان اضافه آن را به صورت کمی، اندازه گرفت.

اما معنای دیگری نیز برای سود وجود دارد و آن اینکه: سود در مرحله اول به معنای آن است که کرامت انسانی بیشتر تولید شود و بعد از آن در مورد تکنیک و چگونگی دائم افزائی و سوددهی آن و در نهایت به تسخیر امکان و طبیعت بکار گرفته شود. حال اگر سود به قوی‌تر شدن روحیه انسان و ارتقاء فهم معنا شود؛ آنگاه می‌توان آن را بعنوان یک متغیر اصلی در راندمان نهایی، انتخاب نمود. به تعبیر دیگر در این راندمان ارزش پول را باید به پیدایش شدت روحی نیروی انسانی باز گرداند. و این پشتوانه، یک متغیر اصلی است. در هر صورت برای آنکه بتوان معنای سود را در موضوعات اجتماعی و اقتصادی و صنعتی مورد بررسی و آسیب‌شناسی قرار داد، باید معنای سود مورد تعمیم قرار گیرد، این تعمیم‌پذیری هم در درون موضوع و هم در محیط و هم در نسبت بین درون و بیرون قابل به‌کارگیری و اندازه‌گیری است. خاصیت این تعمیم‌پذیری این است وقتی قرار بر این باشد که بهینه تخصیص صورت گیرد، می‌توان وضعیت را شناسائی و ربط و تغییر در مجموعه راه، بخوبی مشاهده کرد؛ لذا برای آنکه آسیب‌شناسی در نسبت‌های کلان انجام شود، باید بتوان تعمیم‌پذیری نسبت به موضوع و اثر آن را ملاحظه نمود.

سود در صنعت، اقتصاد و جامعه به چه معنا است؟ در پاسخ اینکه باید بتوان تاثیر متغیرهای محیطی را صنعت، اقتصاد و اجتماع شناسائی نموده تا تعریف سود صنعتی، اجتماعی و اقتصادی مشخص شود و این ملاحظه تنها از طریق تعمیم‌پذیری موضوع و اثر آن امکان‌پذیر است. در هر صورت سود در معنای عام آن عبارت است از ملاحظه رشد کمی در جریان تبدیل موضوع.

۲/۲- معنای سود اجتماعی

۲/۲/۱. تفاوت معنای جامعه و اجتماع

برای آنکه معنی سود اجتماعی را مورد بررسی قرار دهیم، باید ابتدا به تفاوت معنای اجتماع و جامعه اشاره نمائیم؛ جامعه به این معنا است که وحدت جمع، نظام و کل ملاحظه شود و اگر بر عکس در این ملاحظه جمع کمی و وحدت کل معین نشود و در نتیجه به وحدت کیفی منتهی باز نگردد، به این معنا «اجتماع» نامیده می‌شود.

بنابراین باید در وحدت کیفی متغیرهای کل (سیاست، فرهنگ و اقتصاد) را مطرح نمود؛ در این صورت هر یک از این متغیرها، به منزله موضوعات و ابعاد جامعه محسوب می‌شوند؛ چرا که متغیرهای اجتماعی به منزله نسبت‌هایی بین اوصافی برای وحدت کل یا توسعه می‌باشند، این متغیرها هیچ‌گاه تغییر نکرده، بلکه نسبت بین آنها تغییر می‌نماید. در هر صورت این متغیرها به عنوان متغیرهای اصلی تکاملی، قلمداد می‌گردند. اما عنوان «اجتماعی» (یا جمع کمی خرد) به معنای موضوعات یا روابطی است که در جمع به صورت کمی نه وحدت کیفی ملاحظه می‌شوند! لذا این قابلیت در آنها وجود دارد که در یک زمان، تغییر کرده و موضوعات دیگری در جای آنها قرار گیرد.

پس: «اجتماع» به معنای متغیرها و «جامعه» به معنای وحدت کل است.

۲/۲/۲. معنای سود اجتماعی:

سود اجتماعی به معنای ارتقاء کارآمدی و توانمندی در بخش‌های سیاسی و فرهنگی می‌باشد؛ این توانمندی هرچند به صورت کمی ملاحظه می‌شود، اما لزوماً به شکل ریالی و ارزی نخواهد بود به تعبیر دیگر فقط در موازنه ارزی ملاحظه نمی‌شود؛ پس باید در جامعه اعتبار سیاسی، تاثیر ولایت و تولی، تاثیر پذیرش، تاثیر توسعه اختیار در بالاترین سطح آن، مشارکت اختیارات با هم و بالا رفتن ظرفیت اختیار نسبت به اختیار محیطی را ملاحظه نمود

تا تعریف مشخصی از سود اجتماعی ارائه شود؛ لذا باید جامعه و لایه‌های مختلف آن تعریف شوند، تا سود اجتماعی برای جامعه مورد نظر معنا شود.

همانطوری که وضعیت نرخ ارز مورد محاسبه قرار می‌گیرد، برای تعریف سود اجتماعی نیز لازم است وضعیت انضباط، اندیشه و انگیزه جامعه، نسبت به سرعت، دقت و تاثیر مورد محاسبه قرار گیرد. البته این مطلب به این معنا نیست که سود اجتماعی به عنوان یک صرفه اقتصادی و ریالی ارزیابی شود، بلکه بعنوان افزایش کمی یک موضوع که دارای متغیرهای متفاوتی نسبت به سود فعلی (که در آن ارز پایه است) است. این متغیرها چه چیزی هستند؟ در این رابطه باید گفت اگر بخواهیم کمیت را در تحلیل سود اجتماعی وارد نماییم این بدین معنا است که کمیت بعنوان یک متغیر موثر در تاثیر انگیزه اجتماعی باشد یعنی لازم نیست که کمیت بعنوان علت تاثیر و افزایش علل محسوب گردد، بلکه کمیت اثری است که قابلیت تبدیل به اقتصاد یا صنعت را دارد؛ پس کمیت با هدف آرمانی (نه هدف اقتصادی) ملاحظه شده است! مثلاً کارمند ساعات بیشتری و با دقت بیشتری کار می‌کند، اثر این فعالیت هر چند اقتصادی است اما نفس اقتصادی بودن آن اهمیت ندارد بلکه این شخص برای تکامل اجتماعی و برای جریان آرمان خود کار می‌کند. لذا عدالت اجتماعی و تکامل در تحلیل سود یک نقش اساسی دارند.

۲/۳- معنای سود اقتصادی

«سود اقتصادی» به معنای اضافه شدن کمی و توازن ارزی می‌باشد که منجر به افزایش قدرت خرید می‌گردد؛ اما «سود اجتماعی» به معنای بالاتر رفتن کارآمدی و هماهنگی در کلیه بخش‌های سیاسی، فرهنگی و رفتار عینی اقتصادی است. لذا توانمندی و توسعه اختیار و اقتدار در تعریف سود اجتماعی اصل بوده و متوجه آن قدرت‌گزینش در سطوح منطقه‌ای و جهانی و ملی است. بنابراین آنچه در اقتصاد بیان می‌شود همان کمی شده‌ی عینی در اجتماع است یعنی اثر آنچه در جامعه تاثیر دارد، لذا باید در اقتصاد موثر باشد.

۲/۴- معنای سود صنعتی

در «تکنیک» سود به معنای اضافه شدن کمی تاثیر، می‌باشد که با افزایش تاثیر تکنولوژی با اندازه‌گیرهای مخصوص به دست می‌آید. پس سود صنعتی به معنای افزایش تأثیر عینی نسبت به قدرت تاثیر سابق است، که در نتیجه تکنولوژی رشد پیدا می‌کند. البته معنای سود صنعتی با

تکنیک صنعتی فرق دارد زیرا در تکنیک صنعتی سخن از ابزارها و فن‌آوری در میان است، برخلاف سود صنعتی که از نفس توسعه فن بحث می‌شود. اما تعریف دقیق سود صنعتی عبارت است از: «افزایش کمی تکنیک که، در مقیاس سرعت، مقیاس دقت و مقیاس تاثیر، قابلیت شناسائی را دارد.»

بنابراین سود اجتماعی: به معنای افزایش توانمندی اجتماعی

سود اقتصادی: به معنای افزایش تاثیر عینی اقتصادی

سود صنعتی: به معنای افزایش تاثیر در تسخیر و کارآمدی

در نگرش موجود سود (profit) به لحاظ اصطلاح دارای کاربردهای مختلف می‌باشد.

۲/۴/۱. سود عبارت است از درآمندی (مثبت یا منفی) که به دلیل پویا بودن اقتصاد - یعنی

به دلیل وجود تغییر، ناکافی بودن چشم انداز برای پیش‌بینی و وجود تاخیر و اصطکاک در انطباق با تغییر - به وجود می‌آید.

۲/۴/۲. سود را تفاوت بین درآمدهای ناخالص یک فعالیت اقتصادی و کلیه هزینه‌های آن

از جمله هزینه‌های مربوط به بهره و مزد مدیریت تعریف می‌کنند. این تعریف علاوه بر آنکه قابلیت محاسبه آماری را ندارد، ماهیت سود را به عنوان یک عامل انحصاری معرفی می‌نماید.

۲/۴/۳. سود را درآمد خالص یک فعالیت اقتصادی تعریف می‌کنند (مانند مورد ب) اما

اجاره (رانت) انحصاری و شبه اجاره را شامل نمی‌شود؛ بنابراین بسته به نوع برخورد با شبه اجاره و هزینه در آینده (که براساس آن درآمدهای گذشته مورد مقایسه قرار می‌گیرد) شکل‌های مختلف سود وجود دارد؛ بنابراین این تعریف تمامی عناصر قراردادی را از خود مستثنی می‌نماید.

اما اصلاح ثروت که تا حدودی شباهت به سود دارد، به معنای غنا و تملیک مادیات می‌باشد از این معنا دو مطلب به دست می‌آید اول آنکه نفس تملیک مادیات خواه بسیار باشد یا کم و دوم آنکه فراوانی هر چیز خواه مادیات باشد یا نباشد و خواه در ملکیت کسی باشد یا نباشد در هر صورت ثروت در کاربرد محدود آن به معنای ذخیره یا صورت موجودی در یک مقطع زمانی است. به این ترتیب ثروت از درآمد که عبارت از جریان (درآمدها) در طول زمان است متمایز می‌باشد؛ با این حال ثروت در کاربرد وسیع خود هم ممکن است به جای ذخیره سرمایه بکار رود و هم به جای جریان درآمد گویا آنکه ثروت قابلیت ارضای نیاز

می‌کند و سرمایه بر ظرفیت بازدهی موجودی اقلامی که از لحاظ اقتصادی با اهمیت‌اند، تأکید دارد.

در مورد اقتصاد این تعریف وجود دارد. اما در مورد اصطلاح اقتصاد که کراراً در طول بحث مورد استفاده قرار می‌گیرد، امروزه آن را این گونه تعریف می‌نمایند:

ارائه تعریفی از اقتصاد (economics) که مقبول همگان باشد حقیقتاً مشکل است تعاریف خیلی زیادی از گسترده تا محدود برای آن ارائه شده است:

* اقتصاد مطالعه انسان است در مشغله معمولی زندگی، آن قسمت از کنش اجتماعی فردی را بررسی می‌نماید که با دستیابی به لوازم مادی و بهره‌وری و به کار بردن آنها بستگی تنگاتنگی دارد.

* اقتصاد علمی است که رفتار انسان را از دیدگاه ارتباط بین اهداف و امکانات محدود، که کاربردهای متناوبی دارند، که مورد مطالعه قرار می‌دهد و نیز اقتصاد علمی است که پدیده‌ها را از نظر قیمت بررسی می‌نماید. از سازش تعاریف قوق می‌توان اقتصاد را اینگونه تعریف نمود:

علم اقتصاد رفتار انسان را در ارتباط با وسائل کمیاب که موارد استعمال گوناگون دارند به اهداف معین، همچون حداکثر کردن درآمد مطالعه می‌کند و این مطالعه معمولاً با به کارگیری داده‌های قیمت در مقایسه انجام می‌شود، اما انتخاب میان اهداف معین معمولاً مستلزم انتخاب میان ارزش‌ها و سیاست‌های اجتماعی است به اضافه حدس زدن در مورد چگونگی رشد در آینده، است.

نتیجه: سود و سرمایه بعنوان شاخص مدیریت اقتصادی

مقدمات اقتصادی به معنای سرمایه می‌باشد یعنی انسان، ابزار، امکان به یک ماهیت مشترک تحت عنوان سرمایه تبدیل می‌شود و در انتها مالکیت به عنوان بخش توزیع سرمایه قرار می‌گیرد؛ پس از این مرحله صحبت از چرخش سرمایه و برنامه گردش عملیات آن مطرح می‌شود (عواملی که سرمایه را سامان می‌دهند) بنابراین باید ابتدا ماهیت سود را بشناسیم تا بتوانیم بر اساس آن سرمایه را معنا نمائیم؛ گاهی سود را به بیشتر تولید کردن و گاه به قوی تر شدن روحیه انسان و ارتقاء فهم او معنا می‌کنیم در هر صورت متغیر اصلی را هر چه بدانیم در نهایت به عنوان «راندمان» محسوب می‌شود.

۲/۵- تعیین عناوین از ضرب عنوان سود در عناوین اجتماعی، اقتصادی و صنعتی

۲/۵/۱. جهانی، منطقه‌ای و ملی تقسیمات درونی سود اجتماعی

* مقیاس تاثیر: عنوان جامع از حاصل ضرب سود در اجتماعی

۲/۵/۲. ارز،^۱ سرمایه، بهره‌وری (مزد)^۲ تقسیمات درونی سود اقتصادی

* نرخ افزایش عنوان جامع از حاصل ضرب سود در اقتصادی

۲/۵/۳. سرعت، دقت و تاثیر تقسیمات درونی سود صنعتی

* تغییر در مقیاس^۳ عینی از حاصل ضرب سود در صنعتی

* معنای مفهوم سرعت^۴ به عنوان اولین زیر بخش سود صنعتی

معنای اول سرعت: نسبت بین فاصله مکانی و فاصله زمانی (طی مسافت)

معنای دوم سرعت: تغییر و تبدیل، سرعت انتقال، تبدیل و تغییر در مقیاس سرعت

اختصاص مفهوم تغییر در مقیاس عینی^۵ به مفهوم سود صنعتی

۳- مفهوم تکنیک بعنوان متغیر صنعتی صنعت

۳/۱- تشریح و توسعه مفهوم تکنیک

معنای عام تکنیک، نوع ارتباط انسان با جهان است؛ البته این ارتباط با جهان گاه مربوط به یک قشر خاص و گاه مربوط به عموم مردم است؛ در مباحث بخش گذشته گفته شد که انسان می‌تواند بر تشعشع، توج و تجسد تسلط پیدا نماید و لذا هرکدام از این سطوح را که بتواند مسخر خود بنماید به نسبت از کارآمدی خاصی برخوردار خواهد بود، البته این کارآمدی به دنبال یک ارضاء می‌باشد؛ اما مهم این است این ارضاء مربوط به چه کسی باشد. اگر بگوئید ارضای نیازمندی‌های عمومی در مفهوم تکنیک اخذ شده است. سوالی پیش می‌آید و آن اینکه، بهره به چه معناست؟ بهره می‌تواند به معنای سود عمومی یا ارضای

1. یک ارز داخلی وجود دارد که در حقیقت قیمت بهره‌وری است نرخ بهره‌وری در یک جامعه نرخ مشخصی است که بیان کننده‌ی چگونگی احساس نیاز و ارضاء مردم است؛ در اینجا مسئله نرخ مزد کارگر در اقسام مختلف آن مطرح می‌شود پس یک قیمت بین کار و راندمان می‌باشد در کنار این قیمت ارزی یا قیمت جهانی یک قیمت سرمایه (که در آن باید مقادیر افزایش یابد) و یک قیمت بهره‌وری نیز وجود دارد.

2. مزد به معنای قیمت کار است.

3. مقیاس (الف) هر قاعده معینی باشد برای تخصیص اعداد به جنبه هائی از چیزها و رویدادها (ب) مجموعه خاصی باشد از اعداد که با استفاده از قاعده معین، به این موضوعات یا چیزها تخصیص داده شده است.

4. سرعت به معنای افزایش تاثیر عینی تغییر مقیاس است.

5. منظور از تغییر در مقیاس عینی تغییر کمی که در نسبت بین اوصاف بکار می‌رود است، نه به معنای کمی که در ساختار و تنظیم (تجسد) بکار گرفته می‌شود.

عمومی از تکنیک تلقی شود؛ بنابراین می‌توان بهره‌وری عمومی (نیاز و ارضاء) را بعنوان شاخص صنعتی صنعت مورد دقت قرار داد. تکنیک در سطوح مختلف قابلیت «تعمیم»، «تخصیص» و «توزیع» است. از تکنیک ارتباط جهان در درست کردن یک ظرف استکان گرفته تا تکنیک کنترل ارتباطات انسانی و نرم افزارهای مبادله اطلاعات (تکنیک اداره جامعه) همگی را شامل می‌شود. بنابراین تکنیک به معنای عام همه رشته‌ها را شامل بوده و بر همه آن رشته‌ها معادله محسوب می‌شود از این رو وقتی بر همه رشته‌ها معادله باشد، قطعاً مدیریت را بدست گرفته و رابطه انسان و جهان را تنظیم می‌نماید پس تکنیک در بالارفتن سازماندهی، مدیریت در فراگیری و ضریب هوش، حضور دارد.

۳/۱/۱ - عدالت صنعتی اصل در مفهوم تکنیک و صنعت

عدالت صنعتی هر چند در نگاه اولیه موضوع مبهمی به نظر می‌رسد اما باید آن را در تعریف صنعت دخالت داد لذا باید براساس عدالت صنعتی نسبت بین دسته‌بندی‌های بهره‌وری روحی، ذهنی و عینی برای فرد و نسبت بین دسته‌بندی‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را در عینیت تعریف نمود؛ عدالت صنعتی برابر عدالت سنتی بوده و در امور فرهنگی نیز جریان دارد. به عبارت دیگر عدالت در توزیع قدرت، عدالت در توزیع ثروت، و عدالت در توزیع ثروت، معنای عدالت صنعتی را شامل می‌شود. از این رو موضوع صنعت تنها به ارتباط انسان با جهان محدود نمی‌شود بلکه ارتباط با انگیزه‌ها، اندیشه‌ها و رفتارها نیز در آن مطرح است. عدالت صنعتی غیر این است که صنعت خرد شده و در اختیار تعاونی‌ها قرار گیرد بلکه براساس عدالت صنعتی باید معنای صنعت را به مفاهیم ارزشی - اجتماعی تعمیم داد. در هر صورت تعریف عدالت با تناسب تکاملی رشد، ارتباط دارد.

۳/۲ - ضرورت توسعه تعریف تکنیک در سطوح مختلف جامعه

اگر در تعیین شاخصه صنعتی صنعت، تعمیم دادن یک اصل مسلم باشد، در نتیجه تعمیم مفهوم تکنیک در موضوعات مختلف، امری محرز است. اگر این تعمیم در مفهوم تکنیک انجام شود، آنگاه مفهوم توسعه صنعت از مدل منفک نخواهد بود؛ زیرا در توسعه صنعت باید کنترل و هدایت و پیش‌بینی نسبت تغییرات براساس مدل انجام شود و تحقق این امر بدون داشتن تکنیک و توسعه مفهومی آن ممکن نیست!

۳/۳ - ضرورت ملاحظه «تعریف»، «حکم» و «تطبیق» در مفهوم تکنیک

قبلاً گفته شد که اگر کثرت تنوع بیشتر شود وحدت یا انسجام ارتباطات نیز بیشتر شده و در نتیجه کارایی نیز افزایش می‌یابد، اما شاخصه دقیق‌تر این است که اگر کثرت «اطلاق» در تعریف بیشتر شود، کثرت تقیید نیز در «حکم» افزایش می‌یابد؛ از این رو کثرت تقیید، معادله را نتیجه داده و ضریب دقت معادله تا حد امکان افزایش می‌یابد. بالاتر رفتن ضریب دقت معادله، به معنای آن است که بجای یک معادله، چهار معادله به دست آید. پس باید در پایگاه تئوریک، قدرت تعمیم یا کثرت در اطلاق وجود داشته و در نتیجه قدرت کثرت تقیید از آن منتج شود، آنگاه صنعت کارآمدتر شده و دامنه آن تا امور اجتماعی، ابزارها و انسان‌سازی و حتی تکنیک، گسترده می‌شود. پس کثرت اطلاق در تعریف و کثرت تقیید در حکم باید هم در مفهوم تکنیک و هم در کلیه روش‌ها اخذ شود.

تبیین بیشتر اینکه، انگیزه، اندیشه و عمل مربوط به جامعه بوده و در صنعت نیز باید کثرت اطلاق در تعریف، کثرت تقیید در حکم و توسعه تاثیر (تطبیق) بکار گرفته شود، تسلط بر این سه مقوله به معنای داشتن تعریف، حکم و تشکیل سازمان تطبیقی است. لذا با آن سه وصف است که می‌توان در جامعه حضور داشته و در ساختار ارتباطات فعالیت نمود. در هر صورت اگر سه مرحله فوق در صنعت بکار گرفته شود آنگاه تغییر و تبدیل مقیاس در صنعت تابعی از کثرت اطلاق در تعریف (تعمیم) و کثرت تقیید (تخصص) در مفهوم تکنیک خواهد بود، لذا صنعت تابعی از تکنیک است.

اینکه می‌گوئیم تغییر مقیاس در سرعت، دقت، تاثیر، تابعی از متغیر قبلی است، به این علت که هرگاه ربط بین تئوری و عمل بهینه شود، این مقیاس نیز تغییر می‌نماید، و هرگاه معیار تغییر کند، مباحث تجسد، تموج، تشعشع (تسخیر جدید) مطرح می‌شود. هر سه این مباحث در تکنیک حضور داشته و در نهایت از تکنیک، کالا و محصول به دست می‌آید و در نتیجه از این سه، سرعت، دقت، تاثیر در مقیاس به وجود می‌آید.

بنابراین اینکه تغییر در مقیاس تابعی از متغیر قبلی است، این «متغیر قبلی» همان کثرت در اطلاق و کثرت تقیید در حکم می‌باشد؛ این متغیر، مقیاس را تغییر داده و در نتیجه کلیه تعاریف درباره انسان، امکان، منابع متحول می‌شود.^۱ البته از همین جا می‌توان نقص تکنیک اسلامی را جویا شد و آن اینکه در تکنیک اسلامی مصطلح از ناحیه تقیید حکم نقص وجود

1. بررسی بیشتر روش مدل‌سازی در پیوست بیان شده است.

دارد. پس تکنیک در تعریف و تخصیص و توسعه تشعشع، موج و تجسد حضور دارد. بنابراین براساس توسعه در مفهوم تکنیک، می توان تقسیمات زیر مجموعه تکنیک را بر شمرد:

۳/۴ - تقسیمات تکنیک

۳/۴/۱. صنعت موضوعاً: که باید در آن (اطلاق تعریف یا تعمیم) ملاحظه می شود.
زیر مجموعه های آن شامل: تعمیم تعریف، تخصص حکم، توسعه کارآمدی یا تاثیر است.
۳/۴/۲. موضوعات صنعت: که باید در آن (تقیید حکم یا تخصص در مفهوم معادله ای) ملاحظه شود.

زیر مجموعه های آن شامل: تشعشع، موج، تجسد است.

۳/۴/۳. آثار صنعت که باید در آن (توسعه یا تاثیر و تطبیق) ملاحظه شود.

زیر مجموعه های آن شامل: سرعت، دقت و تاثیر است.

۳/۵ - تعیین عناوین از ضرب عنوان تکنیک در عناوین اجتماعی، اقتصادی و صنعتی

۳/۵/۱. سازماندهی، برنامه ریزی، اجراء تقسیمات درونی تکنیک اجتماعی

* ساختار، عنوان جامع از حاصل ضرب تکنیک در اجتماعی

۳/۵/۲. تولید، توزیع، مصرف تقسیمات درونی تکنیک اقتصادی

* نرم افزار، عنوان جامع از حاصل ضرب تکنیک در اقتصادی

۳/۵/۳. صنایع آزمایشگاهی^۱ - ابزاری (واسطه ای)^۲ - مصرفی^۳ تقسیمات درونی تکنیک

صنعتی

* سخت افزار عنوان جامع از حاصل ضرب تکنیک در صنعتی

۴ - بررسی عنوان اصلی جدول تجزیه

عناوین اجتماعی، اقتصادی و صنعتی در زمره کدامیک از عوامل یا سطوح یا ابعاد جدول

قرار می گیرند؟ عنوان اصلی و نام جدول چیست؟

1. مجموعه صنایعی هستند که تئوری نظری را به کارآمدی عینی تبدیل می نمایند.

2. صنایعی هستند که پس از اتمام فعالیت آزمایشگاهی، مهندسی طرح تولید، توان و ظرفیت آن را محاسبه می نماید.

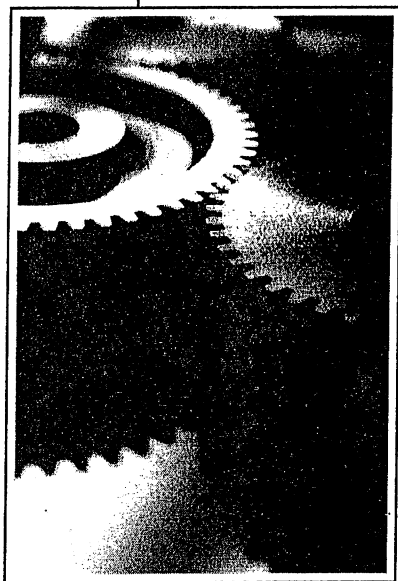
3. صنایعی هستند که در جریان ارضاء و نیاز جامعه، قرار می گیرند.

۴/۱. بنا بر مباحث پیشین گفته شد که عناوین اجتماعی، اقتصادی و صنعتی، سطوح حاکم بر روابط صنعتی (یعنی شرایط محیطی صنعت اقتصاد و محیط محیط صنعت، که اجتماع باشد) می‌باشند؛ لذا این سه عنوان باید بعنوان سطوحی برای ملاحظه عوامل صنعت مورد دقت قرار گیرند. برای تحقق چنین منظوری باید در هر سطحی، عوامل و سطوح آن را ملاحظه نمود تا بتوان نسبت آن سطح را پیدا کرد چرا که در نهایت این سطوح، سطوح ارزیابی صنعت هستند نه اینکه سطوح خود صنعت باشند. از این تعیین وضعیت برای صنعت هم نسبت صنعت به خود صنعت و هم نسبت به محیط حاکم بر آن تعریف می‌شود، در این صورت است که می‌توان گفت کلمه «ارزیابی» شامل است: مطلب دیگر اینکه هر تغییری که در یک مجموعه وجود دارد، می‌تواند عامل آن مجموعه نیز قرار گیرد؛ لذا می‌توان بجای بکار بردن شاخصه یا متغیر، عنوان «عوامل» را استفاده نمود. از این مباحث در بخش آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۴/۲. اما عنوان کل جدول را نیز باید براساس ملاحظه نسبت بین عوامل و سطوح بدست آورد. به تعبیر دیگر عوامل مؤثر بر صنعت و سطوح ارزیابی آن، باید در عنوان جدول دخالت داده شوند، لذا یک احتمال این است که عنوان را «نظام ارزیابی صنعت» قرار دهیم. ممکن است بگوئید عنوان نظام نیز مناسب می‌باشد، اما عنوان «نظام» اساساً در زمانی مطرح می‌شود که سخن از موضوع ترکیب و تحلیل در میان باشد، اما در اینجا بحث پیرامون جدول تجزیه است؛ لذا مدعی این است که عنوان «محورها» بجای نظام قرار گیرد، چرا که خاستگاه پیدایش محورها یا اصول، براساس یک قواعدی است که این نحوه تنظیمات و محورها را بدنبال داشته است و این قواعد نیز همان متغیرها و عواملی هستند که در مباحث قبل به بررسی آنها پرداختیم.

مطلب دیگر در مورد عنوان «ارزیابی» این است که این عنوان مربوط به زمانی است که ما به دنبال شناسائی و ارائه نسخه پیشنهادی باشیم، پس مفهوم ارزیابی در منزلت شناخت قرار گرفته و با آن برابری پیدا می‌نماید.

عوامل سطوح		مدیریت (انسان)	تکنیک (ابزار)	سود (راندمان)
اجتماعی				
مدیریت اجتماعی		تکنیک اجتماعی		سود اجتماعی
فایده مندی	عمومی (دولتی)	تکنیک ابزار	سازماندهی	جهانی
	گروهی (اوقاف)		برنامه ریزی	بین المللی
	فردی (خصوصی)		اجزاء	تأثیر
اقتصادی				
مدیریت اقتصادی		تکنیک اقتصادی		سود اقتصادی
فزون بودن	توسعه	نرم افزار	تولید	ارز
	کلان		توزیع	سرمایه
	خرد		مصرف	بهره‌وری یا مزد
صنعتی				
مدیریت صنعتی		تکنیک صنعتی		سود صنعتی
بهبود مسئله مکانی	انسانی	سخت افزار	صنایع آزمایشگاهی	سرعت
	ابزاری		صنایع ابزاری	دقت
	امکانی		صنایع مصرفی	تأثیر



بخش سوم

چگونگی ساخت

مدل

مطلوب تخمینی

صنعت

فصل اول:

ویژگی جداول مدل اوصاف «مضاف و مضاف الیه» و برنامه در تحلیل کارایی ارزیابی
صنعت

فصل دوم:

چگونگی تعیین و توصیف عناوین در «مدل تحلیل» کارایی اوصاف صنعت

فصل سوم:

معنا و موارد عینی عناوین در جدول تحلیل کارایی اوصاف صنعت

۱

فصل اول

ویژگی جداول

مدل اوصاف، مدل مضاف مضاف الیه، مدل برنامه

در تحلیل

کارایی ارزیابی صنعت

۱- بیان دو شیوه در ترجمه و تحلیل عناوین جدول محورهای ارزیابی توسعه صنعت

مقدماتی را پیرامون ساخت جدول تحلیل کارایی اوصاف صنعت مورد توجه قرار می‌دهیم؛ پس از آنکه کلیه مفاهیم را مورد تعمیم و ترجمه قرار دادیم، اکنون وقت آن رسیده است که به تبیین وضعیت ترجمه و توصیف این عناوین از زوایه عوامل و سطوح جدول پردازیم.

شیوه‌های مختلفی در مورد ترجمه و تحلیل این عناوین وجود دارد:

* اینکه عناوین اصلی (عوامل) به شکل عامل‌ها و متغیرهایی در نظر گرفته شوند، که به یک وحدت ختم گردند (یعنی اوصاف توسعه) یعنی کلیه عوامل داخلی را به صورت موضوعاً (به عنوان یک عامل از وحدت) موضوعات عوامل (به عنوان یک عامل از وحدت) آثار (به عنوان یک عامل از وحدت) در نظر بگیریم.

* اینکه عناوین اصلی (عوامل) بمنزله بخش‌ها و ساختارهای درونی یک وحدت ملاحظه شوند. (اوصاف ساختار)

بنابراین در شیوه اول عناوین بمنزله اوصاف وحدت یک کل و در شیوه دوم بخش‌ها و ساختارهای وحدت کل را شکل می‌دهند. لذا عناوین در سطح اوصاف توسعه (یعنی در شیوه اول) منتهی به وحدت کل و در سطح اوصاف ساختار (یعنی در شیوه دوم) منتهی به درون مجموعه می‌شوند.

برای ترجمه و تحلیل عناوین جدول هر دو شیوه مناسب می‌باشند، اما به‌کارگیری هر یک از این دو شیوه بازگشت به این امر می‌نماید که چه هدفی از پژوهش در خصوص ارزیابی صنعت داشته باشیم، آیا در این پژوهش بحث روش فی‌نفسه را مطرح نمائیم یا اینکه تنها در حد یک بحث تعمیری به آن نگاه کنیم یا اینکه اساساً موضوع طرح، توسعه ارزیابی صنعت است؟

مختصر آنکه اگر هدف پژوهش فعلی «محورهای توسعه ارزیابی صنعت» باشد، باید از شیوه اول استفاده نمود، لذا صورت مسئله توسعه، براساس شیوه اول این است که، «عامل» باید چه چیزهایی را تحویل دهد تا مدیریت تخصیص یا تعمیم پیدا نماید؟ و اگر موضوع طرح فعلی تعمیر ساختارها و بخش‌های صنعت باشد، در این صورت باید شیوه دوم را برگزید و دیگر از عوامل موضوعاً سخنی مطرح ننمود. البته این بدین معنا نیست که در هدف تعمیری نیازی به مدل وصفی (بر اساس شیوه اول) نمی‌باشد، بلکه تنها محدوده‌ی منطقی بحث مشخص می‌شود، لذا در «تعمیر» فقط ساختارها و نسبت‌ها مورد ارزیابی قرار می‌گیرند اما سخن از بهینه در آن منتفی است. (چرا که بهینه اساساً بر شیوه مدل وصفی انجام می‌شود) اما همان‌گونه که از ابتدای کتاب تا کنون تکرار نمودیم، هدف پژوهش فعلی ارزیابی دید و قدرت شناخت نسبت به تغییرات صنعت است در این صورت باید عوامل موضوع و موضوعات عوامل را مشاهده نمود، این نکته مهم را باید در نظر داشت که «عوامل موضوع» غیر از «عوامل موضوعاً» می‌باشد؛ در عوامل موضوعاً ما به دنبال شناخت عواملی هستیم که در درون یک مجموعه و ناظر و حاکم بر موضوعات آن می‌باشد، اما در عوامل موضوع خود عوامل فی‌نفسه و بریده از هم، می‌باشند، یعنی عوامل بعنوان متغیرهایی که با یکدیگر و تنها بعنوان متغیر و صرف نظر از خصوصیات مجموعه در نظر گرفته می‌شوند، مثلاً جامعه دارای سه عامل فرهنگ، سیاست و اقتصاد است اما در ملاحظه عوامل موضوع بحث تنها در محدوده عوامل بدون در نظر گرفتن تغییر جامعه توسط این عوامل می‌باشد. لذا عوامل موضوع به دلیل کارآمد بودن مورد بررسی ما قرار می‌گیرد.

در هر صورت عامل، علت تغییر و تکامل وحدت است، لذا در تکامل وحدت عوامل و متغیرها تأثیرگذار می‌باشند. و در هر متغیر شناسایی عوامل درون‌زا و برون‌زا و نسبت بین آنها ضروری است.

نکته دیگر این که، ملاحظه عوامل بمعنای دقت در سطوح صنعت فی نفسه نیست بلکه ملاحظه عوامل بمعنای بررسی ارزیابی صنعت و مجموعه عوامل آن در عامترین شکل می باشد، یعنی صنعت را بدون ملاحظه محیط نمی توان مورد ارزیابی قرار داد، لذا این سطوح، «سطوح ارزیابی صنعت» هستند نه سطوح صنعت فی نفسه^۱ چرا که موضوع بحث ارزیابی یک شی متغیر بنام صنعت (که با محیط خود در ارتباط است) می باشد؛ البته این شناسائی عوامل موضوع تنها یک مرحله از فعالیت در این بخش را در بر می گیرد و باید در مراحل دیگر شیوه و روش این شناسائی را مورد دقت قرار داد.

مطلب دیگر اینکه خاصیت شیوه اول (مدل وصفی) این است که ما می توانیم با تعمیم سازی مفاهیم منزلت ها، جایگاه ها (تخصیص ها) و تعویض مهره ها در جایگاه ها را انجام دهیم، لذا با به کارگیری مفاهیم در منزلت های مختلف، می توان ساختارهای گوناگونی برای آنها مطرح کرد، این مسئله موجب آن می گردد که یک کارشناس دچار سرگشتگی و ابهام در مدل سازی نگردد. لذا هم در تامین (منزلت) و هم در تخصیص (موضوعی که در یک منزلت قرار می گیرد) امکان تحرک و تغییر وجود داشته و بالواقع مفهوم «سازه» (که اساس در مدل است) زمانی محقق می شود که یک پژوهشگر توانائی ملاحظه تغییرات را از نقطه مختصات مختلف داشته و شی را به «ربط» یا نسبت تبدیل نماید. مثلاً اگر از او سوال شود که آیا این شی سخت است یا نیست؟ در پاسخ بگوید: بستگی به این دارد که در چه جایگاهی قرار گرفته باشد. لذا او باید از انتزاعی شدن و بسیط نمودن شی متغیر، پرهیز می نماید، هر چند که شی در واقعیت متغیر است، اما ملاحظه تغییر همراه با آن شی متغیر (توامان) از اهمیت فراوانی در کنترل و هدایت یک شی متغیر دارد.

حال مختصری به بررسی عوامل براساس شیوه اول می پردازیم، سپس روند منطقی بحث را براساس مرحله اول و دوم مورد دقت قرار می دهیم. در شیوه اول باید عناوین کلی جدول، به شکل وصفی و عناوین داخلی و جزئی آن به شکل مضاف الیهی خوانده شوند. این نحوه مطالعه باعث آن می گردد که هر عنوان در منزلت های متفاوت دارای معانی مختلف گردیده و با خاص تر شدن عنوان، آن را به شاخصه و اندازه گیری نزدیکتر نمود؛ این امر شبیه فعالیتی

۱. امری که در بخش گذشته مکرراً بدان پرداختیم.

است که منطق صوری انجام می‌دهد، آن منطق با جنس و فصل‌گیری از مفاهیم آنها را هر چه خاصتر نموده و با این امر است که می‌تواند با تقسیمات درونی مضاف‌الیه‌ی، آن عناوین را برای آدرس‌بندی مورد استفاده قرار دهد، اما همین امر در منطق مجموعه‌سازی بسیار متفاوت است، زیرا در این منطق باید ارتباط جنس و فصل و نحوه‌ی ترکیب و تحلیل (وزن و تغییرات) آن عناوین مورد دقت قرار گیرد، لذا آدرس‌بندی در منطق مجموعه‌سازی به شکل دیگری است.

در هر صورت باید بتوان این اوصاف را به مدل مضاف و سپس مدل تطبیقی عینی تبدیل کرده تا بتوان، برای دولت در مورد صنایع تعیین تکلیف نمود؛ البته این امر ارتباط تنگاتنگی با مدل ارزیابی و تعریف نظام فلسفی دارد در آن مدل نیز باید توانائی این امر وجود داشته باشد که عناوین اوصاف تبدیل به موضوعات مضاف گردند. پس از این مرحله باید آمار و ارقام و نمودار آن را (در مقام تطبیق) به کارشناسان نظام ارائه نمود.

ممکن است بگوئید برنامه ما در مورد بهینه‌صنعت است و این امر چه نیازی به طرح این گونه مباحث پیچیده دارد؟ همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد برای ارزیابی وضعیت صنعت و مالاً ارائه طرحی برای بهینه‌آن، باید اثر جامعه و اقتصاد بر صنعت و برعکس مورد دقت قرار گیرد تا بتوان برای بهینه‌آن گامی اساسی برداشت و این چیزی جز ملاحظه عوامل درون‌زا و برون‌زا (از طریق مشاهده اوصاف) موثر بر صنعت نیست مثلاً اینکه برنامه، برای یک جامعه اسلامی طراحی شود یا برای یک جامعه سرمایه‌داری هر دو در تشخیص عوامل و خصلت‌های موثر بر صنعت از یکدیگر کاملاً متفاوت خواهند بود. مثلاً در جامعه اسلامی عدالت اجتماعی، یک عامل بیرونی مهم قلمداد می‌شود در حالیکه سود یک عامل بیرونی در نظام سرمایه‌داری است. و این امری ضد عدالت اجتماعی است! از سوی دیگر شناخت این عوامل دارای وزن و حجم مخصوصی بوده و باید هر متغیر متناسب با وضعیت و جایگاهی که دارد، مورد تحلیل قرار گیرد. لذا ملاحظه عامل اقتصاد (زمانی که بعنوان وصف وحدت محسوب می‌شود) متفاوت با زمانی است که بعنوان یک عملیات خاص اجتماعی در مقابل سیاست، معنا می‌شود. لذا اگر اقتصاد بعنوان یک وصف وحدت ملاحظه شود، دارای تاثیر عینی است؛ اما اگر بعنوان یک عامل درونی موضوع قرار گیرد، باید وضعیت آن نسبت به سایر منزلت‌ها و متوجه‌ها مورد بررسی قرار گیرد.

در هر صورت مدعی این است که در جدول عوامل به شکل وصفی و سطوح به شکل موضوعی ملاحظه می‌شوند؛ زیرا در «سطوح» سخن از مفهوم در میان است و مفهوم چیزی غیر از وصف می‌باشد. پس در عوامل «تعمیم» و در سطوح «تخصیص» صورت می‌گیرد؛ نتیجه تعمیم، استعمال نمودن و عام کردن عناوین و نتیجه تخصیص نیز تاثیر عنوان مضاف و حضور آن در کل مجموعه، است.

به طور کلی، مدلی که منطق صوری ارائه می‌نماید مبتنی بر جنس و فصل‌گیری از اثر شی است (مابه‌الاشتراک همان جنس و مابه‌الاختلاف فصل می‌باشد) لذا براساس آن حد تام برای آدرس‌بندی ایجاد می‌گردد، این فعالیت بمعنای پیدایش عنوان و نام است. این شیوه در مدل مضاف مورد استفاده قرار گرفته و باید در آن نام‌های متناسب انتخاب شود، اما در مدل وصفی تغییر اثر (نه خود اثر به تنهایی) و عوامل متغیر ملاحظه می‌شود لذا در این شیوه هرگز سراغ وجه اشتراک و وجه اختلاف گیری نمی‌رویم. در این مدل همیشه مفاهیم در نسبت و منزلتی که با سایر مفاهیم دارند، معنا می‌شوند؛ لذا عناوین ما دائماً در حال تغییر هستند؛ اما در مدل «برنامه» باید اسم عینی پذیرفته شده‌ی اجتماعی انتخاب گردد (و دیگر انتخاب نام و عنوان انتزاعی معنا ندارد)

۲- بررسی رابطه منطقی سرفصل‌های اصلی جدول محورهای توسعه ارزیابی صنعت

گفته شد که، موضوع بحث در بخش سوم در مورد جدول توسعه ارزیابی صنعت و سطوح و عوامل سه گانه آن است. حال در این قسمت می‌خواهیم ببینیم آیا این سه عامل (متغیر) همیشه وصفی هستند یا اینکه به شکل مضاف و مضاف‌الیه نیز می‌باشند؟ به عبارت دقیق‌تر آیا متغیرها همیشه وصفی هستند یا اینکه غیر وصفی نیز وجود دارند؟ در پاسخ اینکه منظور از «متغیر» شی در حال تغییر است (که تعریف دقیق آن، تعریف شی در مجموعه به اثر می‌باشد) که اگر آن متغیر بعنوان یک موضوع مورد توجه قرار گیرد، دیگر به آن شی در حال تغییر (متغیر) گفته نمی‌شود. در این صورت باید نسبت این موضوع به متغیر (در حال تغییر) سنجیده شود؛ مثلاً تناژ خودکار یک موضوع است که باید آن را نسبت به تغییر مورد ملاحظه قرار داد. در این صورت است که خودکار در یک مجموعه به «اثر» خود تعریف گردیده و آن را یک «متغیر» می‌دانیم.

لذا دو گونه می‌توان به یک موضوع نگاه کرد: گاه آن موضوع را بدون لحاظ تغییر مورد توجه قرار می‌دهیم و گاه آن را نسبت به اثر و مجموعه‌ای که این موضوع در آن قرار دارد، تعریف می‌نمائیم؛ در صورت اول آن موضوع تنها یک مضاف و مضاف‌الیه یا یک نام موضوعی خواهد بود و در صورت دوم اگر همین موضوع در جریان تغییر و تبدیل باشد، نام «عامل» را بخود گرفته و بعنوان یک وصف از او یاد می‌شود.

ملاحظه وصفی (صورت دوم) قدرت بررسی تاثیرات بیشتر را برای کارشناس فراهم کرده و اگر این تاثیرات بهینه شوند، می‌توان اثر آن را در پیدایش وصف جدید مشاهده نمود. در هر صورت ملاحظه اشیاء در قالب مضاف و مضاف‌الیه یا نام موضوعی، زمانی روی می‌دهد که آن شی یا اشیاء را قبل از تبدیل شدن به نسبت، در نظر بگیریم و هرگاه شی را در مرحله عامل ببینیم دیگر لقب موضوعی را بخود نخواهد گرفت.

اما در مورد سطوح نیز همین مطالب اما از زاویه‌ای دیگر قابل تأمل است و آن اینکه متغیرها یا عوامل در چه سطوحی بکار می‌روند؟ آیا این سه سطح در جدول، سه سطح از یک نظام هستند یا سه سطح از یک وحدت؟ آنچه فی الجمله روشن است این است که نمی‌توان عنوان سطوح موضوع را بکار گرفت، مگر قبل از آن دو مطلب مورد لحاظ قرار گیرد:

* اینکه باید این سطوح در یک وحدت و ارتباط معنا گردند، تا بتوان بدانها سه سطح از یک موضوع گفت.

* باید دسته‌بندی موضوع گسترده باشد، تا بتوان براساس آن دسته‌بندی‌ها سطوح و اوصاف کلی را تفکیک و سطح‌بندی نمود. یعنی آنکه عنوان «سطوح» زمانی مطرح می‌شود که بخواهیم موضوعات خرد را از طریق دسته‌بندی به اوصاف تبدیل نمائیم.

با خصوصیات کلی عناوین عوامل و سطوح آشنا شدیم، اکنون سوال دیگری مطرح است و آن اینکه آیا می‌توان عوامل را از زاویه موضوعاً، موضوعات و آثار مورد ارزیابی قرار داد؟ در توضیح این سوال اینکه مجموعه کلی «محورهای توسعه ارزیابی» بوده و وحدت آن دارای سطوح و عوامل است؛ حال باید دید که این توسعه ارزیابی موضوعاً و موضوعات و آثار این مجموعه کلی چیست؟ همچنین عوامل و سطوح در نظام ارزیابی موضوعاً، موضوعات و آثار آنها چه چیزی هستند؟ به طور کلی یک عامل اصلی، فرعی و تبعی در صنعت و همچنین در اقتصاد و جامعه وجود دارد و این بدین علت است که در مرحله بعد عملیات «توزین» به درستی انجام شود.

جدای از این سوال آیا عوامل را می‌توان بلحاظ منطقی به درونی و بیرونی تقسیم کرد؟ در این رابطه باید گفت ما عوامل را گاه در سطح عام (نسبیت عام) در نظر می‌گیریم و گاه در سطح نسبیت خاص، اگر عوامل را در سطح عام در نظر بگیریم آنگاه باید قوانین عام تغییر بیرون، تحت قواعدی حرکت کند که درون است، اما در نسبیت خاص هر کدام از درون، بیرون با خصوصیت موضوع خودش مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

بنابراین عواملی که موثر بر صنعت هستند، همان عوامل درون و بیرون سطوح ارزیابی صنعت هستند. از این رو عوامل با اوصاف توسعه هماهنگ بوده و این زمانی فراهم می‌گردد که عواملی مانند انسان، ابزار و امکان تعمیم داده شوند، بگونه‌ای که هم سطح اول، هم سطح دوم و هم سطح سوم، بعنوان عوامل و متغیرها قابل طرح باشند. لذا در نسبیت عام باید اوصاف توسعه، ساختار و کارایی برای عوامل درون، بیرون در موضوع توسعه ارزیابی را، مشخص نمائیم. حال که موضوع بحث ما «ارزیابی» است، باید عوامل و اوصاف اجتماعی، اقتصادی و صنعتی آن را مورد بررسی قرار دهیم.

به طور کلی خصوصیات منطقی جدول ارزیابی صنعت از قرار ذیل است:

* در این جدول خصوصیات به شکل وصفی ملاحظه شده، و برای کلیه عوامل و سطوح آن ملاحظه وحدت می‌گردد.

* «عوامل» متناظر با سیاست (اصلی) فرهنگ (فرعی) و اقتصاد (تبعی) است.

* «سطوح» باید به یک وحدت منتهی شوند.

* عوامل صرف نظر از سطوح اول و دوم، موضوعاً مورد مطالعه قرار می‌گیرند. یعنی وقتی عوامل موضوعاً در منزلت‌های اصلی، تبعی و فرعی مورد دقت قرار می‌گیرند در این صورت اوصاف سطح اول به منزله توسعه (اوصاف مجموعه کل)، اوصاف سطح دوم به منزله ساختار (موضوعات و طبقات وحدت کل) و اوصاف سطح سوم به منزله کارایی (نسبت بین کثرت و وحدت) می‌باشند. یعنی پیش از ظرفیت، جهت و عاملیت، محوری، تصرفی، تبعی، هماهنگی، زمینه و وسیله؛ باید عوامل را برابر توسعه و سطوح را برابر ساختار قرار دهیم.

۳- هدف از به‌کارگیری جدول محورهای توسعه ارزیابی صنعت

هدف جدول ارزیابی، دستیابی به آمارهای کترلی و ملاحظه آثار آن در صنعت می‌باشد، برای این منظور به عنوان نمونه باید آمارهایی که دولت نسبت به کالاهای غیر صنعتی، خریداری، تخفیف و تخصیص، انجام داده است را جمع‌آوری و سپس تأثیر این نوع عملکردها را در خصوص صنعت مورد دقت قرار داد؛ تا مشخص شود که دولت چه تشویق‌ها و تویخ‌هایی را نسبت به صنایع انجام داده است. در این مرحله باید معین شود که رابطه بین موضعگیری‌های دولت در هزینه‌های اقتصادی و کیفیت‌گذاری چگونه انجام یافته و چه محدودیت‌ها و مقدراتی را در صنعت به دنبال داشته است. به عنوان مثال صنعت موجود زیر شتف ۴۰٪ (در بعضی صنایع) فعالیت می‌کند و پیشنهاد کارشناسان برای معالجه این امر این است که دولت باید مالکیت این صنایع را خصوصی و اعتبارات بانکی به آنها تعلق دهد و در نهایت تمام تبعات اجتماعی این عملکرد را بعهده گیرد. اما می‌بینیم با توجه به این تشویق‌ها همچنان صنایع با تمام ظرفیت خود کار نمی‌کنند، زیرا کارشناسان به این امر توجه ندارند که با این سوبسیدها و تخفیفات نمی‌توان معالجه اساسی را انجام داد زیرا نفس مطالعه و نگرش نسبت به صنعت از یک سامانمندی منطقی و ریشه دار برخوردار نیست برای دستیابی به چنین هدفی باید مجموعه موضعگیری‌ها و محدودیت‌های که دولت در بخش صنعت ایجاد نموده است، از طریق این جدول، دسته‌بندی آماری نموده و سپس مورد ارزیابی قرار داد.

سؤال: دسته‌بندی‌های آماری را چگونه باید بدست آورد تا نحوه موضع‌گیری دولت در بخش صنعت مشخص شود؟ تأمین سوالات را باید از مراکز تأمین اطلاعات تهیه نمود؛ مراکزی مانند وزارت بازرگانی، یا وزارت صنایع و سازمان مدیریت صنعتی و... البته مرحله تهیه نظام سوالات باید براساس محوربندی‌های متوالی و متوازی و آنهم در «مدل برنامه» انجام داد. مثلاً اینکه اطلاعات دارای چه سنخی و مربوط به کدام ساختار هستند و آیا دستیابی به آن اطلاعات ممکن است یا خیر؟ آیا آن سوال و آمار وجود دارد یا خیر؟ همگی این موارد باید در مدل برنامه مشخص شوند نه مدل مضاف یا وصفی. در صورت عدم وجود آمار و اطلاعات مورد نیاز می‌توان با حذف پارامترها، تخمین مدل به عینیت را با حداقل آمار و اطلاعات مورد بررسی قرار داد. لذا مقدرات آماری ما در این پژوهش باید با حداقل امکان و

به صورت عام (از جهت تعداد نفر و هزینه و اطلاعات) در نظر گرفته شود تا بتوان با برنامه‌ریزی صحیح، حداقل این اطلاعات با عینیت هماهنگ گردد.

۴- بیان خصوصیات جداول اوصاف، مضاف مضاف الیه و برنامه

جدول مضاف و مضاف‌الیه، جدول اوصاف و جدول برنامه برای مطالعه تغییرات هر پدیده‌ای لازم می‌باشد به تعبیر دیگر برای بهینه‌سازی در هر جا و برای هر چیزی، جدول اوصاف و برای درست کردن خود اوصاف، جدول مضاف و مضاف‌الیه لازم می‌باشد، زیرا تا موضوعات خُرد و دسته‌بندی نگردد هیچ گونه وصفی بدست نمی‌آید به تعبیر بهتر مدل مضاف و مضاف‌الیه همیشه پل و واسطه بین وصف و تطبیق به موضوعات خارجی عینی است، لذا باید سرفصل‌ها در مدل مضاف و مضاف‌الیه بدست آید. اما اینکه گفتیم موضوعات باید در مدل مضاف خُرد و دسته‌بندی گردند برای آن است که مشخص شود که چه مضافی باید برای تبدیل شدن به وصف، خُرد و جزئی گردد هر چند که ممکن است این ماده جزئی و خُرد شده مجدداً در قسمت‌های کلان و بالای جدول قرار گیرد، مثلاً محصولاتی که برای نیاز خُرد، نیاز سازمانی، نیاز اجتماعی، تجزیه می‌شوند، مجدداً خود گزاره نیاز به صورت خُرد، کلان و تکاملی ذکر می‌گردد. نتیجه این عملکرد در مدل مضاف، آدرس‌بندی و حرکت به سمت یک موضوع خاص و مشخص می‌باشد، تا اینکه بتوان شاخصه جدول احتمالات را تنظیم کرد، زیرا قرار بر این است که در پایان نظام سئوالاتی، برای نمونه‌برداری و تنظیم سبدها و جمع‌بندی آماری (در مقام اجرا) ارائه شود.

بنابراین جدول مضاف و مضاف‌الیه باید تا حدی بکار گرفته شود که تطبیق به عینیت انجام پذیرد و مشخص شود، مثلاً چند کارخانه در ایران هست؟ چقدر ارز تخصیص داده شد؟ و در آخر باید سبدهای آن تحویل داده شود، مثلاً سبد تراکم جمعیت تهران چگونه نمونه‌برداری می‌شود؟ و یا مثلاً در صنعت وقتی کالاها تقسیم می‌شوند؛ آیا سبد هر کدام یکسان است؟ و یا اینکه هر کدام دارای اثر متفاوتی از دیگری می‌باشند؟ اینکه کشور، کلاهی هسته‌ای خریداری کند (که بیشتر از هزار عدد تانک اثر دارد) بهتر است یا اینکه تکنولوژی آن را وارد کند تا اثر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن تکنولوژی بیشتر از خرید صدها هزار محصول باشد؟ نتیجه‌گیری در مورد هر کدام از این سبدها، بدون داشتن جدول ممکن نیست و این نیز باید با مدل مضاف و مضاف‌الیه انجام گیرد؛ زیرا در این ضرب و اضافه نمودن‌ها

است که مشخص می‌شود از ۲۴۰ هزار کالای وارداتی، کدام کالاها در قفل کردن صنعت یا توسعه آن نقش اساسی دارند!

اما خُرد نمودن بهینه‌سازی‌ها در مدل مضاف فی نفسه، «وصفی» زمانی است. البته بهینه‌سازی موضوعاً غیر از مدل مضاف و مضاف‌الیه است چرا که در مدل مضاف و مضاف‌الیه ابتدأً کاری به بهینه‌سازی نداریم، بلکه به دنبال جزئی‌تر شدن موضوع هستیم تا اینکه بتوان در مرحله بعد در مدل وصفی نسبت آن موضوع را به سایر موضوعات بدست آورد، تا نسبت‌ها در مدل وصفی بهینه شوند.

مکانیزم عناوین در جدول وصفی این است که هر آنچه در اول قرار می‌گیرد، اصالت دارد؛ بر خلاف مدل مضاف‌الیه که هر چه در آخر قرار می‌گیرد اصلی می‌باشد؛ مثلاً گزاره سیب قرمز یا کتاب من، در مدل وصفی «سیب» و «کتاب» و در مدل مضاف‌الیه قرمزی و «من» اصل می‌باشد. اما در مدل برنامه موضوع کاملاً متفاوت است در آنجا ما با محورها و مراحل متوالی و متوازی اول و دوم مواجه هستیم یعنی تغییراتی که در هر مرحله انجام می‌گیرد، دارای موضوعات مخصوص به خود است، بنوعی که با تمام شدن یک مرحله سراغ مرحله دوم و سوم می‌رویم.

۴/۱- بررسی تقدم، تاخر و کارایی مدل‌های سه گانه فوق

سوال: با کدامیک از این مدل‌ها باید فعالیت‌های برشمرده را آغاز کرد؟ پاسخ: مراحل فعالیت‌ها از قرار ذیل است:

مرحله اول: با استفاده از مدل وصفی، صرفاً تحلیل فلسفی برای بدست آوردن تعاریفات انجام گیرد.

مرحله دوم: با استفاده از مدل مضاف سرفصل‌های مدل اوصاف مشخص شود.

مرحله سوم: سرفصل‌های بدست آمده باید مورد برنامه‌ریزی تطبیقی - اجرایی قرار گیرند.

پس از انجام این مراحل آنچه از عینیت بدست آمد، تحت سرفصل‌های مضاف و مضاف‌الیه قرار گرفته؛ و آنگاه باید نسبت بین سرفصل‌های مضاف و مضاف‌الیه به جریان اوصاف در نظام اوصاف، معنا گردد؛ از این رو وقتی مرحله «تحلیل نسبت» آغاز می‌گردد، نظام اوصاف اصل می‌باشد.

بنابراین برای سرفصل‌بندی و دسته‌بندی‌های کلی، مدل مضاف و مضاف‌الیه و برای «اجراء» مدل برنامه، مورد استفاده قرار می‌گیرد، پس هر سه جدول لازم و ملزوم یکدیگر

هستند؛ زیرا اگر گزارش گیری از عینیت بدون این مدل اوصاف و تحلیل فلسفی ممکن باشد، در این صورت قطعاً «بهینه» تحقق نمی یابد؛ بلکه صرفاً یک گزارشگری معمولی خواهد بود، به عنوان مثال در حسابداری مالی فقط می توان از ضرر و زیان و یا برآیند مثبت و منفی کار سخن گفت نه آنکه از بهتر شدن وضعیت «راندمان» بحثی نمود! نمونه این فعالیت را می توان در دفتر حسابداری «مُعین» ملاحظه نمود، اینکه در آن از هزینه های جاری و ثابت و مجموعه هزینه ها، قیمت تمام شده و حجم تولید بحث می شود، نشان دهنده این است که مدل وصفی ملاحظه شده است. فرق حسابداری مالی با حسابداری صنعتی در امر بهینه چگونگی می باشد؟ حسابداری مالی به نوعی یک جدول مضاف و مضاف الیه است؛ یعنی سرفصل های دفتر مُعین چیزی جز نام انتزاعی یک مجموعه مشترک در یک موضوع نیست. سرفصل های دفتر معین، نام انتزاعی یک مجموعه ای است که بر اساس مابه الاشتراک - در یک موضوع مشترک هستند - قرار می گیرد؛ اما این موضوع هرگز با حسابداری صنعتی که می خواهد بهینه را بدست بیاورد یکسان نیست؛ زیرا در اینجا سرفصل موضوعات مستقل از هم نبوده و نسبت بین دسته ها ملاحظه می شود، حسابداری صنعتی مجبور است، نسبت بین دسته ها را به وصف نه به مابه الاشتراک، ترجمه نماید؛ زیرا مابه الاشتراک حقیقت نوعیه را جواب می دهد و حقیقت نوعیه، بهتر شدن نوع را ارائه نمی دهد، چرا که در منطق صوری مفهوم حد تام است، نه اینکه مفهوم به عنوان عامل متغیر قلمداد شود. برای دستیابی به مفهوم حد تام، جنس و فصل را کنار یکدیگر قرار می دهند یعنی مابه الاشتراک، بین لیوان، استکان و نعلبکی را انتزاع کرده و نام آن را جنس می نهند و بعد یک «فصل» نیز به آن اضافه نموده و آنگاه بر جنس و فصل نام «نوع» را می گذارند، بنابراین تعریف انتزاعی نوع، به جنس و فصل می باشد، در هر صورت از نوع هرگز معنای بهینه بدست نمی آید، حتی از آن، نسبت بین دو «نام» نیز استنباط نمی شود. ولی اگر نوع به چیزی تبدیل شود که بتوان با آن نسبت بین دسته ها را ملاحظه نمود، در این صورت می توان از آن تا حد بهینه سازی استفاده نمود.

اما شیوه مضاف و مضاف الیه که در حسابداری مالی مورد استفاده قرار می گیرد، مفهوم آن این است که شخص دخل و خرج خود را می داند و چیزی از نظر او غایب نیست؛ اما اینکه چگونه بهتر است خرج کند را نمی تواند بفهمد! اما در حسابداری صنعتی، از آنجائی که مضاف و مضاف الیه به وصف تبدیل می شود، نقطه بهینه سازی را می توان مشخص نمود. یعنی

وقتی کلمه هزینه به هزینه متغیر، ثابت، جمع کل هزینه و بعد قیمت تمام شده تبدیل می‌شود، معنای آن این است که شخص از زوایای مختلف، هزینه خرج شده را به وصف‌های گوناگون تبدیل می‌کند.

پس برای چنین تحلیلی، حتماً باید مضاف و مضاف‌الیه تبدیل به وصف شود. لذا اگر مدل وصفی (حتی به شکل تعمیر) بدست نیاید، هیچ گونه بهینه‌ای (حتی در سطح خرد) امکان‌پذیر نیست.

آیا در تعمیر نمودن نیز بهینه وجود دارد؟ در پاسخ مفهوم بهینه اگر به صورت بخشی بکار برده شود، امری ممکن است، اما اگر مفهوم بهینه از بخشی بودن خارج شود و در نسبت‌های بزرگ، مانند کارخانه قرار گیرد، لقب «کلان» بخود می‌گیرد و اگر از کلان خارج و با بیرون ملاحظه شود، لقب «توسعه» را به خود خواهد گرفت. اساساً تشخیص بهتر شدن، چگونه ممکن است؟ ممکن است بگوئید بهتر شدن بعد از تشخیص وضعیت صورت می‌گیرد اما از وضعیت نیز چگونه باید گزارش اخذ نمود آیا بدون راهنمایی این امر ممکن است؟ گاهی گزارش می‌شود که حجم تناژ تولید نسبت به سال گذشته این مقدار بیشتر شده است، اما در این گزارش‌گیری، چگونگی حجم تناژ مشخص نیست؟! حتی نسبت حجم تناژ این محصول با کم و یا زیاد شدن حجم تناژ محصول هم عرض آن، مشخص نیست. می‌گویند حجم تولید سیب‌زمینی امسال بیشتر از سال پیش بود، لذا کشاورزان ضرر کردند. بنابراین لازم است کارخانه چپس‌سازی احداث شود تا کشاورزان ضرر نکنند. اساساً گزارش‌های موجود براساس توازن تولید و صادرات و واردات شکل نیافته است در همان مثال بالا کارشناسان می‌گویند برای اینکه سیب‌زمینی‌ها فاسد نشود، می‌توان آنها را به کارخانه سپرده و مدت زمان نگهداری آنها را بیشتر کرد و یا اینکه از میوه‌هایی که خراب می‌شوند، آب میوه (افشره) درست شود اما اینکه آب میوه چه تغییری در الگوی مصرف کل جامعه ایجاد می‌کند و این کار اساساً خوب یا بد است؟ آیا بهتر بود کمپوت درست شود یا افشره؟ آیا وقتی افشره درست شد، زندگی را از شکلی به شکل دیگر در بخش مصرفی تغییر نمی‌دهد؟ هیچ گونه بحثی مطرح نمی‌شود! در کنار این مسئله چه چیزهای قابلیت بررسی را دارد؟ می‌توان گفت سیب‌های که در حال تلف شدن بود جمع‌آوری و به افشره تبدیل می‌شود و به کشورهای عربی خلیج فارس صادر و پول زیادی نیز نصیب کشور می‌شود، اما اگر با این نوع فعالیت الگوی مصرف تغییر کرده باشد، چه باید کرد؟! پس تنها نباید بهینه کمی در موضوع سیب

ملاحظه شود، بلکه در پله بالاتر باید به مسئله توجه شود. پس اگر قرار شد میوه‌ای بدست بیاید که طعم خاصی را نداشته باشد در این صورت باید شاخصه‌های تنظیم شده و کارآمدی آن بهینه گردد، در مثالهایی از این دست همیشه صحبت از وصف است و هیچ کدام از اینها مبلغ بدون وصف نیست؛ وقتی قرار است تغییرات کنترل شود حتما با وصف مواجه هستیم، به تعبیر دیگر پیش‌بینی، هدایت و تبدیل وضعیت بد به خوب، نمی‌تواند بدون وصف صورت گیرد. در غیر این صورت می‌توان مجموعه‌ای بر اساس نظام فلسفی ساخت که هیچ گونه ارتباطی بین آن موضوع فلسفی و جامعه برقرار نگردد اما اگر این تعریف فلسفی وصفی، تبدیل به دسته‌بندی‌های مضاف و مضاف‌الیه شود، بدین معناست که آن وصف قابلیت تبدیل شدن به «کمیت» را نیز دارد که در این صورت نسبت آن واحد کمی معین خاص با کار و هزینه خاص برقرار است. بنابراین بهینه شدن مخارج و هزینه‌ها باید در وصف‌ها ملاحظه شود نه در جزئیت که مربوط به مدل مضاف است؛ یعنی راندمان باید در اوصاف ملاحظه گردد.

اما در «مدل برنامه» فعالیت‌ها تبدیل شده و موضوعات جزئی در دسته‌بندی‌های کلی مدل برنامه قرار می‌گیرند در مدل برنامه گفته می‌شود این پنج تومان باید خرج خرید بیسکویت شود و این ۱۰ تومان خرج خرید ظرف شود، لذا در آن مدل به صورت خُرد خُرد موضوعات بررسی می‌شوند، اما وقتی برنامه بهینه می‌شود که، موضوعات در دسته‌بندی‌های کلی ملاحظه شوند، سپس با ملاحظه نسبت بین محورهای موازی و متوالی این مدل تا تا جایی پیش می‌رود که شخص مجری برنامه باید محاسبه نماید که آیا این برنامه در صورت اجرا شدن، وصف مورد نظر را در جامعه محقق می‌کند یا خیر؟ مثلاً سازمانی نسبت به خارج از خود برنامه دارد، اما اینکه راندمان آن سازمان در خارج چیست و چه وصفی برای آن به وجود می‌آید؟ آیا این سازمان تنها فعالیتی را در خارج انجام داده است یا اینکه در جامعه تغییر «مطلوبی» را نیز ایجاد می‌کند؟ این سازمان مطلوبیت تغییر را چگونه بدست آورد؟ اینها و مواردی از این قبیل مسائلی است که مدل برنامه باید آنها را در نظر بگیرد.

فصل دوم

چگونگی

تعیین و توصیف عناوین

در «مدل تحلیل»

کارایی اوصاف صنعت

مقدمه

در این فصل می‌خواهیم ببینیم که عناوین و اصطلاحات جدول اوصاف محورهای ارزیابی صنعت چگونه تنظیم می‌شوند آیا باید با مدل وصفی آنها را تنظیم نمود یا آنکه باید از طریق مدل مضاف به بررسی و تعیین آنها پرداخت. به تعبیر دیگر عناوین جدول باید با کدامین مدل، خوانده شوند؛ مثلاً عناوینی مانند مالکیت عمومی، گروهی و فردی آیا از عناوین عینی هستند که سرفصل‌های مضاف و مضاف‌الیه را درست می‌نمایند؟ یا آنکه در یک سطح بالاتر اینها، عناوین وصفی می‌باشند؟

آنچه ابتداً به نظر می‌رسد این است که با توجه به اینکه این عناوین از زیر مجموعه‌هایی نیز برخوردار هستند باید از جمله عناوین مضاف باشند. اما تا زمانی که مدل وصفی این عناوین معلوم نشود، نمی‌توان سخنی از مضاف بودن این عناوین و اصطلاحات مطرح نمود.^۱ لذا اگر این مرحله به خوبی ترسیم نشود، نمی‌توان سرفصل‌های مدیریت صنعت را مشخص نمود. اینکه هر عنوان از موضوع صنعت کجا و در چه جایی قرار می‌گیرد، وابسته به ارتباط صنعت با محیط و جریان تکامل تاریخی آن می‌باشد؛ بنابراین آیا می‌توان گفت ربط بین عناوین مدل وصفی و مدل مضاف - و بالتبع مفاهیم - از یکدیگر قطع می‌باشد؟ یا باید جدولی وجود داشته باشد که عناوین به صورت ساده با تقسیم جنس و فصل از آن جدول اخذ شده باشد؟ در هر صورت باید عنوان دارای وصفی باشد که همگام با موصوف خود نزدیک (هماهنگ) به سرفصل‌های جدول مضاف باشد. یعنی وصف و موصوف باید مانند

۱. این مانند آن است که قبلاً می‌گفتم تا صنعت به شکل وصفی تعریف نشود نمی‌توان درون و برون آن را تحلیل کرد.

جنس و فصل تجزیه شده و مابه‌الاختلاف (فصل) و مابه‌الاشتراک (جنس) آن‌ها مشخص شود.

آیا باید تنها از سه جدول استفاده نمود و یا بیشتر از سه جدول لازم است؟ یک راه این است که جدول اوصاف ادغام شود، مثلاً به جای آوردن ۲۷ وصف، عناوین اجتماعی، اقتصادی و صنعتی را نوشت. یعنی می‌توان ضریب تقریب و دقت مضاف و مضاف الیه را کم نمود. لذا لازم نیست سه جدول ۸۱ پارامتری ترسیم شود، بلکه به جای جدولی با ۲۴۳ پارامتر، جدول ۲۷ پارامتر کفایت می‌کند. راه دیگر این است که مفاهیم را عام‌تر کرده و در سه جدول ۲۷ پارامتری قرار دهیم. البته انتخاب هر کدام از این شیوه‌ها بستگی به نوع کاری دارد که قرار است، انجام شود. یعنی اگر بحث در مورد روش علوم است، باید عمق کار بیشتر شود که این همان بحث سازمان، برنامه و محتواس و تنظیم آن به روش خاصی است که از حوصله این پژوهش خارج است. اما اگر بحث در مورد طرح ساماندهی و ارزیابی صنعت «با نسبت تقریبی» است، آنگاه بحث تا هر اندازه که ممکن است باید ساده‌تر مطرح شود. یعنی مثلاً ۲۴۳ پارامتر را می‌توان به ۸۱ پارامتر و ۸۱ پارامتر و ۲۷ و ۲۷ را به ۹ عضو تبدیل کرد. البته جدول کمتر از ۹ پارامتر، پژوهش را تضعیف می‌کند. پس در نهایت پرسش ما این است که: اولاً آیا از نظر روشی به هر سه جدول نیاز است یا خیر؟ ثانیاً در صورت نیاز به هر سه جدول، آیا لازم نیست حداقل، عناوین ۹ گانه‌ی آن به دست آید؟ آیا نباید لااقل ۲۷ عنوان - با تغییر در معانی و مفاهیم یعنی تعمیم دادن - به دست آید؟

۱- تبدیل محیط‌های سه گانه اقتصادی، اجتماعی و صنعتی به ابعاد و اوصاف

حاکم بر صنعت

از آنجا که موضوع بحث در ارتباط با صنعت و محیط آن است (مدیریت صنعت) لازم است کلیه عوامل موثر بر صنعت - اجتماع و اقتصاد - تعریف شوند. برای انجام این کار باید از مدل وصفی استفاده شود. مدل وصفی از مفاهیم وصفی، و سرفصل‌های مضاف و مضاف الیه، تشکیل یافته است. لذا بررسی و ارزیابی کلیه محورها، عوامل، سطوح و محیط‌های این جدول، در دستور کار ما قرار می‌گیرد، این ارزیابی باید در کلیه ستون‌ها و محورهای عمودی و افقی جدول انجام شود و در نهایت باید از طریق حداقل و حداکثر عناوین جدول محورهای ارزیابی صنعت، اوصاف بیرونی و دورنی آن محیط‌ها، تشخیص داده شوند.

برای پوشش دادن کلیه عناوین از طریق جدول اوصاف، باید محیط‌های اجتماع و اقتصاد مورد شناسائی قرار گیرند، در این امر نیازی به ملاحظه وصفی این محیط‌ها نیست، اما پس از این مرحله، اگر این محیط‌ها در جداول مضاف و اوصاف قرار داده نشوند، بدین معناست که جدول برنامه بدون جدول مضاف و وصف تنظیم یافته است.

ساختار محیط اجتماعی عام‌ترین محیط حاکم بر تکامل صنعت است. تکامل اجتماعی از جمله زیربنایی‌ترین بخش‌های صنعت بوده و چگونگی هماهنگی و عدم هماهنگی ساختارهای اجتماعی - ارزشی، بینشی و دانشی - را نشان می‌دهد. در این صورت باید صنعت را بعنوان یکی از اوصاف و مهره‌های «جدول جامعه» مورد بررسی قرار داد است. در این جدول، جامعه در بالاترین سطح آن و صنعت در پائین‌ترین سطح و اقتصاد در بین این دو سطح قرار دارد، پس منزلت صنعت در «جدول جامعه» چیزی جز همان عینیت و کارآمدی جامعه است. در جدول جامعه، بالاترین نقطه عنوان «سیاسی سیاسی سیاسی» و پائین‌ترین نقطه «اقتصادی اقتصادی اقتصادی» است. این سیاست و اقتصاد، باید در جدول صنعت ملاحظه شوند، هر چند که این «سیاست» درباره خود سیاست یا سیاست درباره فرهنگ بوده و ربطی به اقتصاد نداشته باشد، مجدداً باید چنین سیاست و اقتصادی نیز در جدول صنعت منعکس شود؛ البته نباید این نکته را فراموش نمود که عنوان سیاست در جدول جامعه با عنوان مالکیت در جدول صنعت فرق دارد، زیرا مالکیت مربوط به سیاست اقتصاد است. باید جامعه را از نقطه مختصات سیاست، فرهنگ و اقتصاد آنگونه بزرگ نمود تا در جدول صنعت قرار گیرد؛ زیرا که شرط برقراری ارتباط صنعت با محیط درون و بیرون خود، ارتباط تنگاتنگ با گستره و افق جدول اوصاف صنعت دارد. گاه دامنه و گستره - در جدول اوصاف صنعت - سیاست، فرهنگ و اقتصاد (بیرون صنعت) را نیز شامل می‌شود و گاه در این جدول گستره محدودی از صنعت مورد دقت قرار می‌گیرد تا بتوان به حداقل بهینه‌سازی دست یابیم، مثلاً آثار صنعت را به صورت انتزاعی مورد ارزیابی قرار دهیم؛ در این صورت در حداقل امکان، نقاط بیرونی و اثرگذار بر صنعت، مورد دقت قرار می‌گیرد.

در فرض ملاحظه صنعت از زاویه اوصاف و مهره‌های جدول جامعه، آنچه اثبات می‌شود، لزوم تکامل صنعت در حیات اجتماعی - بعنوان یک اصل مسلم - است؛ البته در تعریفی که از

صنعت ارائه گردید^۱ همین اصل مسلم را متذکر می‌شود، در آنجا صنعت به رابطه بین انسان و جهان تعریف گردید و نفس این تعریف بیان‌کننده‌ی ضرورت ملاحظه تکامل اجتماعی صنعت بوده و باید این رابطه مورد بهینه و تسخیر قرار گیرد. این بهینه‌سازی تسخیر، و تکامل اجتماعی صنعت امری مقبول همگان بوده و کسی نیست که خواهان نفی و عدم بقاء آن باشد. زیرا این تکامل است که به ما می‌گوید که چه نوع صنعتی را انتخاب نمائیم نه اینکه ما توان قضاوت نسبت به بودن یا نبودن اصل تکامل آن داشته باشیم، زیرا اصل تکامل، جزو مسائل ولایت تکوینی و تاریخی است و تعطیل بردار نیست! به عنوان مثال رئیس جمهور بعد از رهبری نظام اسلامی که در مرتبه دوم ولایت اجتماعی قرار دارد، نمی‌تواند تکامل تسخیر را نفی نماید. بلکه تنها می‌تواند جهت تسخیر را مشروط و خاص نماید یعنی بگوید، در این جهت به تکامل نیاز است؛ (یعنی به جهت خاص آن را مشروط می‌کند). لذا تصمیمات او نسبت به تکامل صنعت در واقع معطوف به جهت و راندمان محصول صنعت خواهد بود. از اینجاست که می‌گوئیم «صنعت به معنای قدرت مسخر نمودن منابع در جهتی که می‌خواهیم» لذا باید دو مسئله را از یکدیگر تفکیک نمود: الف: اصل تسخیر ب: کیف تسخیر و جهت آن که معطوف به تسخیر راندمان محصول «تشعشع، تموج و تجسد در مقیاس و سرعت، دقت و تاثر» است. (تمثیل فلسفی، سفارش در کیف جهت مربوط به رئیس جمهور است نه سفارش در اصل تسخیر). در هر صورت در کلیه مراحل باید این اصل مسلم مورد توجه باشد.

اگر مراد از تکامل صنعت، تکامل آن در جامعه باشد، قطعاً اوصاف آن تغییر یافته و باید اوصاف بیرون و درون صنعت با یکدیگر مورد ملاحظه قرار گیرند، اما اگر زاویه محدودتری را برای جدول اوصاف صنعت در نظر بگیریم، در این صورت محورها و متغیرهای اجتماعی، اقتصادی و صنعتی - محیط‌های دورنی و بیرونی صنعت - مورد شناسائی قرار می‌گیرد.

براساس نگرش حداقلی، محیط «اجتماع» اینگونه تحلیل می‌شود: در جامعه قوانینی وجود دارد که دولت درباره آنها تصمیم می‌گیرد، آن قوانین دارای بودجه و تخصیص‌های مشخصی است و این تخصیص‌ها براساس تصمیم‌گیری‌های سازمانی انجام یافته است. در جامعه دولت تنها جزو عوامل مؤثر در صنعت نیست؛ بلکه یکسری قوانین حقوقی، برای رفتار غیرسازمانی

وجود دارد که رفتار گروهی یا عمومی و رفتار خصوصی را نظام می‌دهد؛ لذا اقتصاد یا صنعت در جامعه نیز (بصورت حقوقی نه به شکل تخصیص مدیریتی که در وزارت اقتصاد و دارائی یا وزارت صنایع است) در رفتار عمومی حضور دارند، پس این نوع تحلیل در نگرش حداقلی نسبت به «اجتماع» وجود دارد. آنگاه براساس همین نگرش حداقلی، تسخیر نیز به ارائه محصولات به بازار برای حل نیازمندی‌های جامعه تعریف می‌شود.

پس در نگرش حداقلی، قبل از آنکه اثر صنعت بر جامعه ملاحظه شود، اثر جامعه بر صنعت مورد دقت قرار می‌گیرد که این اثر در شکل ارائه محصولات و الگوهای مصرف و الگوی درآمد و الگوی توزیع قابل مشاهده است، در توضیح این الگوها باید گفت، اساس الگوی توزیع درآمد به ساختار جامعه - و نه پول دولت - باز می‌گردد؛ اگر نظام جامعه، مالکیت خصوصی یا مالکیت دولتی یا نیمه‌دولتی و نیمه‌متمرکز (وقف) یا تعاونی‌ها باشد، الگوی مصرف در این جوامع با یکدیگر تفاوت دارد، زیرا عرضه و تقاضا تابعی از قدرت تأثر اجتماعی است؛ لذا هر عرضه و تقاضائی با هم سازگار نیستند. پس اینها جزو قوانین حقوقی است که رفتار عمومی جامعه را درست می‌نماید، در این صورت رفتار عمومی جامعه به وصف اجتماعی - نه به وصف اقتصادی در مفهوم سازمانی وزارت اقتصاد و دارائی - مطرح می‌شود.

در الگوی مصرفی نیز حل نیازهای فردی مطرح است؛ این نوع الگو در بخش سازمانی مطرح نمی‌شود، اما الگوی سازمانی نیز باید با بخش ساختارهای رفتار عمومی و فردی، هماهنگی داشته باشد.

بنابراین توجیهی که برای نگرش حداقلی نسبت به به‌کارگیری حداقل اوصاف صنعت می‌توان بیان نمود، این است که، باید تأثیر رفتار «سازمانی، گروهی یا عمومی و فردی» را بتوان در صنعت ملاحظه کرد که در این صورت لقب اجتماعی برای صنعت به وجود می‌آید، به همان دلیلی که اثر صنعت در جامعه، باید بررسی شود به همان دلیل نیز باید اثر جامعه بر صنعت به شکل «تقومی» مورد ملاحظه قرار گیرد؛ زیرا در نهایت راندمان تسخیر در یک جامعه، به مصرف می‌رسد، پس حل نیازمندی‌های فردی، جمعی و تکاملی بعنوان هدف و غایت صنعت شمرده می‌شود.

اما وضعیت و محیط اقتصادی حاکم بر صنعت به چه معناست؟ در بررسی‌های گذشته به این نکته منتقل شدیم که ملاحظه صنعت به شکل فردی، امری غیر ممکن است؛ زیرا تولید ابزار در هر سطحی که باشد با یک منبع طبیعی و نیروی انسانی (در یک محیط شامل و مشمول) انجام می‌گیرد و این امر در مورد اقتصاد نیز صدق می‌کند. اقتصاد یکی از بزرگترین وصف‌های این محیط چرخشی را به خود اختصاص داده است؛ مسئولیت اقتصاد این است که در موازنه ارزی، پول کشور - در داخل - پوک و سبک نشده و توزیع ثروت، بخوبی انجام گیرد. لذا مسائل اقتدار مادی که شامل کشاورزی و خدمات و احیاناً صنعت می‌باشد، در مجموعه اقتصاد قرار گرفته و ظرفیت تولید، توزیع و مصرف را مشخص می‌نماید. در مطالب آینده به بررسی زوایای مختلف این محیط خواهیم پرداخت.

اما صنعت در واقع خردترین محیط در میان سایر محیط‌ها را تشکیل می‌دهد، آن محیط باید مانند محیط اقتصادی، بتواند شاخصه ظرفیت تولید، توزیع و مصرف را آنگونه رشد دهد که نیازهای داخل کشور تامین گردد، تا بتواند مانند پول از قدرت و وزن سنگینی برخوردار شود. با این تفاوت که در اقتصاد وقتی یک تومان را خرج می‌کنیم باید راندمانی دوتومانی را از آن بدست آوریم. در حالیکه در صنعت وقتی یک تومان خرج می‌شود باید اختراع و تکنولوژی جدیدی نیز از آن استحصال شود!

۲- توصیف چگونگی تقووم و تأثیر سه محیط حاکم بر صنعت

اکنون می‌خواهیم نسبت این سه محیط حاکم بر صنعت را به یکدیگر مورد تأمل قرار دهیم؛ ابتدا اینکه آیا می‌توان صنعت را بعنوان موضوع مضاف و مضاف‌الیه (موضوع عینی) مورد ارزیابی قرار داد یا خیر؟ آنچه فی الجمله به ذهن می‌رسد این است که در هیچ جای از دنیا اینگونه نیست که در صنایع تنها سبد قیمت‌ها و سبد کالاها را در نظر بگیرند و سپس کالائی تولید نمایند که استفاده در خوردن، پوشیدن و کلاً بهره‌وری خاص نداشته باشد و تنها در تنظیم نسبتها کلان مورد استفاده مدیران قرار گیرند؛ اما برخلاف صنعت در اقتصاد نسبت‌های کلان و (سبد کالاها و قیمت‌ها) در نظر گفته می‌شود - یعنی موضوع اقتصاد محدود به استفاده در بهره‌وری خاص نیست - زیرا که مفاهیم اقتصادی، مفاهیمی ابزاری بوده و محصول آنها چیزی جز تنظیم نسبت‌های کلان نیست؛ در توضیح ابزاری بودن مفاهیم اقتصادی اینکه، اطلاعات یا راندمانی که وارد وزارت اقتصاد و دارایی یا بانک مرکزی می‌شود،

باید حتماً از «هویت شیء» بودن خارج گردیده و در نهایت به بازار کالا تبدیل و سپس در بازار کار سنجیده شود یعنی در این مفاهیم، سخنی از کار، کالا، پول و ابزار، خاص مطرح نیست. زیرا که در اقتصاد اعتبار و پول خاص جایگاهی نداشته بلکه سوال منحصر در خوب یا بد بودن بازار پول در جامعه است.

بنابراین در اقتصاد با حذف نسبت‌های خاص، وابستگی این نسبت‌ها را به سایر تغییرات، در بالاترین افق، مورد سنجش قرار می‌دهند؛ به تعبیر دیگر این نسبت خاص در نتیجه به سایر موضوعات وابسته بوده و مستقل از آنها نمی‌باشد. حال که اقتصاد با صنعت این تفاوت‌های عمیق را دارند، آیا می‌توان گفت نسبت بین اقتصاد و صنعت، نسبت کلان، به خرد است یا خیر؟ هر چند صنعت فی‌نفسه از سطوح توسعه، کلان و خرد برخوردار است، اما از آنجا که صنعت در جامعه است، منزلتی خرد را، نسبت به اقتصاد دارد.

پس از مشخص شدن وجوه اشتراک و اختلاف صنعت و اقتصاد و منزلت آنها نسبت به یکدیگر حال می‌خواهیم وضعیت اجتماع را نسبت به سایر محیط‌ها (اقتصاد و صنعت) مورد دقت قرار دهیم، مانند مطالب گذشته سخن نخست پیرامون اولین سوال و گزینه مطرح در این محیط است.

سوال این است که آیا انگیزش و حقوق در محیط اجتماعی بر ساختارها تاثیر گذار هستند یا خیر؟ مثلاً، آیا تغییرات مفهوم مالکیت تابع حجم کمی کارخانه است؟ یا اینکه سیاست‌گذاری‌های پولی - اقتصادی در این تغییرات نقش دارند؟ در اجتماع مفاهیمی وجود دارد که تغییرات اساسی و گسترده‌ای را در اقتصاد و صنعت ایجاد می‌نمایند؛ البته این نکته را باید در نظر داشت که این تغییرات اجتماعی با تغییرات عمده‌ای که در صنعت ایجاد می‌شود، متفاوت است؛ مثلاً صنعت الکترونیک به صنعت الکترونیک تبدیل شده است و این تغییر یک تغییر ساده خرد نبوده و کل صنایع را در بر گرفته است، زیرا این تغییر، صنعت را به اتوماسیون تبدیل کرده و موجب تغییر در نرم‌افزارهای مدیریتی و در نهایت محصولات و نیازها گردیده است، لذا اگر این تغییرات به سقفی برسند که جهت حرکت آن باعث تجلیل یا تحقیر شود، پیدایش ساختارهای جدید امری حتمی است؛ آنگاه صنعت که جهت حرکت آن باعث تجلیل یا تحقیر می‌شود، نظام انگیزشی جامعه را متأثر نموده و زمینه جایگزینی صنعت دیگری را فراهم می‌نماید؛ لذا نتیجه آزمایش‌ها، تغییر یافته و در نهایت تئوری‌ها و ریاضیات جدیدی

وارد عرصه اجتماعی می‌گردد. در هر صورت محیط اجتماعی نیز مانند دو محیط دیگر نسبت به صنعت و اقتصاد تاثیرگذار و تاثیرپذیر می‌باشد، اما این تاثیرگذاری در مرتبه و منزلتی فراتر از آن دو محیط قرار دارد.

حاصل بحث در ارتباط با تقوم این سه محیط این است که، اگر محیط‌های اجتماعی، اقتصادی و صنعتی به صورت ساده و تمثیلی مورد گزینش قرار گیرند، نوع تحلیل نسبت به مطالب گذشته متفاوت می‌گردد از این جهت «ساختار عمومی حقوق، محیط اجتماعی برای انگیزش صنعتی بوده و ساختار مدیریت کلان جامعه و تخصیص نسبت‌ها، محیط سازمانی برای صنعت، است.»

بنابراین ما دارای سه محیط هستیم یک «محیط عمومی» و یک «محیط سازمانی صنعت» و یک «محیط مدیریتی صنعت» است. محیط عمومی دارای سازمان ارزشی یا انگیزشی یا حقوق می‌باشد، لذا آخرین مرتبه در توسعه اجتماعی این است که تغییر ساختار ارزشی موجب تبدیل و تصرف در ابزارهای انتقال ثروت (نه کمیت‌های تخصیصی که مربوط به وزارت اقتصاد و دارائی یا بانک مرکزی است.) و کیفیت‌های حقوقی در بین مردم می‌شود، این کیفیت‌های حقوقی مربوط به عموم بوده و هر گونه فعالیت و میل اقتصادی باید در داخل این ساختارها حرکت نماید و این ساختاری کیفی و عمومی می‌باشد؛ اما همین ساختار کیفی در محیطی کمی از ویژگی و قابلیت دیگری برخوردار است. پس محیط عمومی که همه افراد جامعه در آن حضور دارند، محیط ساختارهای کیفی است. سپس همین محیط عمومی در یک درجه خاصتر، از حالت کیفی به کمی تبدیل شده و آنگاه تخصیص کمیت‌ها در ملاحظه نسبت کیفی در محیط اقتصاد انجام می‌گیرد. و در پایان بعد از انجام تخصیص و داشتن محیط، مدیریت و سامان‌دهی خود صنعت مطرح می‌شود.

این سه محیط سه وصف اصلی جدول اوصاف را تشکیل می‌دهند و از آنجائی که اوصاف دارای منزلت‌های اصلی، فرعی و تبعی هستند، این سه محیط نیز از این قاعده تبعیت می‌نمایند لذا متغیر اصلی اجتماع^۱ و متغیر فرعی اقتصاد^۲ و متغیر تبعی، صنعت^۳ است. هر

۱. برابر با محیط ساختارهای ارزشی یا انگیزشی و عمومی است.

۲. برابر با ابزارهای ثروت است

۳. برابر با ابزارهای چرخش ثروت است.

گونه تغییر در یکی از این سه محیط در سایر محیط‌ها تاثیرگذار بوده و باید ارتباط و نسبت وابستگی آن را به سایرین در نظر گرفت، به عنوان مثال می‌بینیم هرچه دولت تخصیص کمی انجام می‌دهد با یک چرخش، ورودی خروجی آن به بخش خصوصی منتهی می‌شود. در دوره مهندس موسوی بعضی از ابزارها و امکان‌ها و مقدرات به بخش دولتی واگذار شد، مثلاً موضوعات صنایع و بازرگانی به صورت مدیریت دولتی اراده گردید. اما ساختار مالکیت (با گردش عمومی) به شکل دولتی نبوده است؛ یعنی قانون تجارت هم به صورت شرکت تعاونی و هم شرکت مالکیت خصوصی امکان‌پذیر بوده است؛ تاجر هم می‌توانست با چک یا اعتبار از بانک استفاده نماید و لذا پول‌هایی که به تعاونی‌ها سرازیر می‌شد با یک چرخش داخل بخش خصوصی می‌شد، زیرا ساختار اقتصادی با مالکیت دولتی هماهنگ نبوده است. در هر صورت بخش اقتصاد، داخل محیط تخصیص کمیت‌های اقتصادی است. پس از مشخص شدن منزلت‌های این عناوین در ستونهای جدول اوصاف باید با اعمال شیوه‌ی وجه اشتراک و وجه اختلاف‌گیری، برای هر کدام از این سه وصف اصلی، «سه متغیر» ارائه شود، یعنی برای هر کدام از سه متغیر جدول اوصاف «توسعه، ساختار و کارایی» سه وصف اصلی، فرعی و تبعی و سه وصف «انسان، ابزار و امکان» را مشخص نمود. تا بتوان با ضرب نمودن آنها در یکدیگر موضوعات مضاف و عینی آنها را تعیین کرد.

حال که این سه محیط اوصاف اصلی کل جدول را تشکیل داده و باید به اوصاف خردتری نیز تقسیم شوند، این سوال پیش می‌آید در اعمال این تعمیم و تخصیص‌ها باید به چه مواردی توجه داشت آیا به صرف اضافه نمودن این اوصاف، می‌توان بهینه و تخصیص مناسبی از صنعت را در انتهای ارائه نمود یا اینکه زاویه دید را باید چگونه تنظیم نمود تا هماهنگی بین مرحله تنظیم اصل جدول اوصاف و مرحله تطبیق آن به موضوعات عینی از دقت و هماهنگی لازم برخوردار گردد؟

همانگونه که در مطالب گذشته از نظر گذشت شیوه مضاف و مضاف الیه برای تنظیم دسته‌بندیهای بزرگ و تطبیقات عینی - مشخص نمودن سرفصل‌های عینی و امور زیر بخش هر سر فصل - مناسب است؛ اما شیوه وصفی برای بهینه‌سازی و ملاحظه وحدت کل، تجزیه و دسته‌بندی‌ها، از اهمیت فراوانی برخوردار می‌باشد؛ در تنظیم جدول اوصاف باید به هر دو شیوه توجه داشت؛ به عبارت دیگر در تنظیم جدول در حین ملاحظه وصف و موصوف‌ها

دیگر در شیوه وصفی عنوانی قابل تحلیل و بهینه ارائه گردد. تا بتوان هم به صورت «موضوعاً» و هم به صورت «موضوعات» ارتباط این ابعاد و اوصاف را مشاهده نمود.

۲/۱ - سه احتمال در مورد ارتباط این سه عنوان وجود دارد:

* عنوان اجتماع از عنوان اقتصاد و عنوان صنعت، بطور مشخص تفکیک شوند.
این احتمال زمانی فایده دارد که ما را به «تعیین» برساند نه به یک تبدیل عینی! باید بتوان از این شیوه واحدبندی‌های مشخصی را ارائه نمود تا بتوان در پایان آثار هر دسته از اوصاف را بطور مشخص ارائه کرد لذا براساس این احتمال باید تفکیکی صورت گیرد تا بتوان براساس آن ارتباط بین طبقه‌بندی‌های مرتبه اول و دوم و سوم را برقرار نمود. در هر صورت بر طبق این احتمال، باید ابتدا از یک واحدبندی «کمی» به یک «تعیین خاص» دست یابیم و سپس با قدر مشترک گیری از دسته‌بندی‌ها و طبقه‌بندی‌ها آن تعیین خاص را به یک وصف تبدیل نمود. از این روست که ما از سه نقطه جدا گانه یک نقطه را به صورت یک وحدت ملاحظه می‌نمائیم. البته در این احتمال نیز می‌توان عنوان اجتماع را به دو عنوان دیگر تعمیم داده و سپس آن دو عنوان را مورد تخصیص قرار داد.

* این سه عنوان در سه دسته، تفکیک گردیده و بدون ملاحظه هر گونه ارتباطی و تنها با حفظ «تعیین» آنها، دسته‌بندی‌های بیشماری را از آنها استخراج نمود؛ هر چند تعداد این دسته‌ها ۱۰ تا باشد.

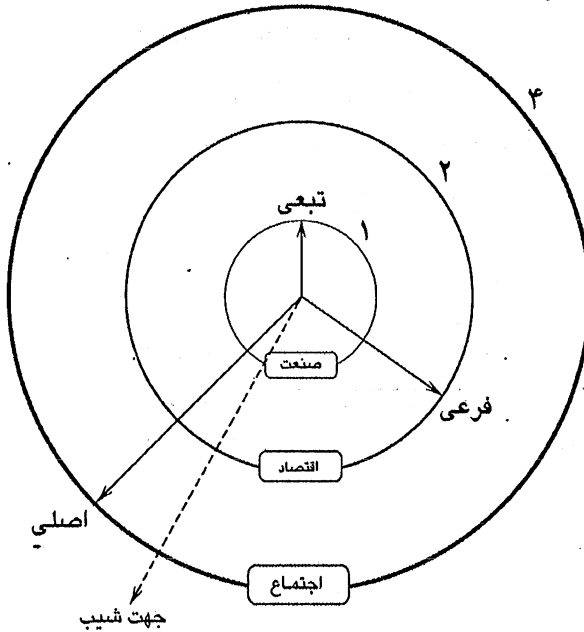
* این عناوین به صورت بُعدی ملاحظه شوند که در یکدیگر حضور پیدا نمایند، یعنی عنوان اجتماع، اقتصاد و صنعت قبل از رسیدن به انسان، ابزار و امکان بعنوان سه وصفی که بعد یکدیگر بوده و در هم حضور دارند مشاهده شوند.

۲/۲ - ترکیب هندسی این سه احتمالات:

* سه دایره متحدالمرکز و متداخل (یک دایره صنعت، یک دایره اقتصاد یک دایره اجتماع) حال هر کدام که موضوع بررسی باشند در دایره وسط قرار می‌گیرند و سایر عناوین بعنوان محیط حاکم بر آن تلقی می‌شوند.

* برای این سه دایره متداخل، سه محور رسم می‌شود که دارای یک مرکز می‌باشد. در این صورت آنچه که متغیر اصلی است، همیشه طول آن نسبت به آنکه فرعی است به نسبت بیشتر

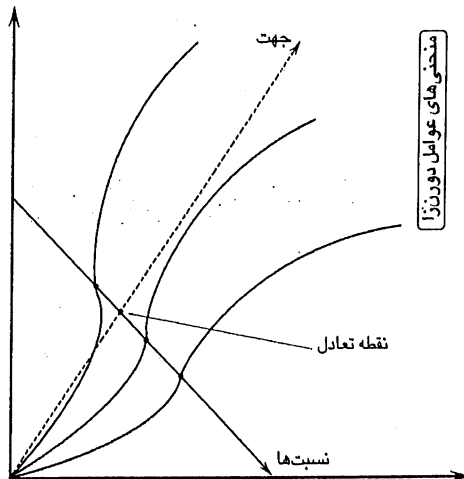
باشد و تبعی نیز از هر دو آنها کمتر باشد. پس در این فرض آنکه طولانی‌ترین است همیشه اصلی و آنکه حد وسط است فرعی و آنکه کوتاه‌ترین است تبعی قرار می‌گیرد. در این صورت محوری که سایر محورهای را با یک شیب حرکت می‌دهد، بعنوان «جهت توسعه» تلقی می‌شود.



* در فرض دیگر می‌توان از ترکیب این محورها و منحنی‌ها یک جدول مختصات ترسیم نمود. جدول مختصات از دو محور عمودی و افقی تشکیل شده است؛ سطح این دو محور را سه منحنی جداگانه (بعنوان عوامل درون‌زا و برون‌زا) پوشانیده است که توسط یک نسبت قطع شده است. اولین برخورد این خط نسبت با یک از منحنی‌ها یک «نقطه تعادل» را بوجود آورده است، این نقطه تعادل علاوه بر حاکمیت بر سه منحنی، جهت حرکت کل جدول را نیز مشخص می‌نماید؛ این فرض برای این بود که معلوم شود علاوه بر مشخص شدن معنای داخل بودن دایره صنعت در دایره اقتصاد، چگونگی حرکت و بهینه از محور اصلی (نقطه بهینه) به طرف کل نشان داده شود. این فرض هندسی گویای نفی گزاره «الکل اعظم من الجزء» نیز می‌باشد؛ زیرا همیشه یک عضو متغیر، تغییرات کل را ارائه می‌نماید و

بعنوان متغیر اصلی در وضعیت هدایت و کنترل کل متغیر می‌باشد؛ مثلاً در اتومبیل سواری، حساس‌ترین قسمت آن فرمان یا گاز است؟ لذا اگر ماشین گاز نخورد، خطر آن کمتر است و یا اگر ترمز نگیرد اما فرمان درست باشد، می‌توان ماشین را با دنده کنترل نموده و حرکت آن را ضعیف نمود. اما اگر فرمان (متغیر اصلی) بریده باشد باید ماشین را خاموش کرد تا بایستد برای اینکه ماشین دیگر نسبت به محیط خود کنترل ندارد. لذا با اینکه فرمان یک جزء از ماشین است سلامت آن تضمین کننده سلامت کل ماشین است در این صورت این جزء مهم، متغیر اصلی در حرکت و بهینه می‌باشد. نتیجه دیگری که می‌توان از این فرض هندسی استفاده نمود این است که اگر موضوع صنعت برای وزارت صنایع یک اصل باشد باید تغییرات و بهینه‌سازی و کلاً سیاست‌های حرکت آن را خود وزارت صنایع تنظیم نماید نه اینکه از جای دیگری بر آن تحمیل شود زیرا محور متغیر (صنعت) ابتدأ محیط برای خودش فی نفسه است؛ لذا جهت حرکت آن را باید، محیط صنعتی مشخص نماید.

نتیجه کلام اینکه: در بررسی وضعیت ارزیابی محورهای صنعت با سه محیط مواجه هستیم - محیط اجتماعی (منزلت توسعه) - محیط اقتصادی (منزلت کلان) - محیط صنعت فی نفسه (منزلت خرد) سپس به بررسی این مطلب پرداختیم که این سه محیط دارای چه ویژگی‌ها و منزلت‌هایی نسبت به یکدیگر بوده و نقش و جایگاه هر یک در جدول-اوصاف چگونه است و در آخر نیز براساس یک بحث مفهومی و هم براساس یک بحث هندسی وضعیت شمولیت و مشمولیت هر کدام از این سه محیط را مورد ارزیابی قرار دادیم.



۳ - بررسی «معنا و مفهوم، منزلت و نحوه تحلیل و مطالعه» عناوین جدول اوصاف صنعت

در ادامه درصداً آن هستیم که جدول اوصاف صنعت را تکمیل نمائیم در مقدمه گفته شد که عناوین اجتماع، اقتصاد و صنعت سه محیط متداخل هستند که باید اثر آنها را در انسان، ابزار و امکان مورد ملاحظه قرار داد، حال می‌خواهیم عناوین این جدول را تنظیم و مورد ترجمه و تحلیل قرار دهیم.

به طور خلاصه، «جدول اوصاف مدل صنعت» را باید در سه سطح توسعه، ساختار و کارایی ملاحظه نمود:

۱- سطح توسعه: از قیود اجتماعی، اقتصادی و صنعتی تنظیم یافته است این قیود که در واقع عوامل بیرونی صنعت را تشکیل می‌دهند در زمره نیازمندی‌هایی است که صنعت نسبت به آنها دارد لذا گاه بر موضوع صنعت گاه نیاز اجتماعی و گاه نیاز اقتصادی و گاه نیاز خود صنعت واقع می‌شود. لذا این قیود ستون‌های توسعه را پوشش داده‌اند.

۲- سطح ساختار: از قیود «انسان، ابزار، امکان» تشکیل شده است این قیود عوامل درونی صنعت را تشکیل می‌دهند. عوامل درونی صنعت در اینجا به عنوان اوصاف ساختاری می‌شوند، زیرا آنها اوصافی مربوط به درون صنعت می‌باشند.

۳- سطح کارایی: از عناوین تکاملی (صیانتی)، صنفی (عدالتی) و فردی (بهره‌وری) تشکیل یافته است. این سطح وضعیت کارایی و راندمان صنعت را در متجه مشخص می‌نماید.

آنچه در تنظیم جدول مهم است، هماهنگی عناوین بر اساس یک محور واحد است و این آن چیزی است که در این قسمت به دنبال آن هستیم. آنچه فی الجمله «محور واحد جدول» را تشکیل می‌دهد، «کارایی صنعت را در ارضای نیاز» یا «ارضای نیاز صنعت در مجموعه نیازها» می‌باشد.

اکنون به بررسی معنا و مفهوم محور واحد در جدول اوصاف توسعه صنعت (کارایی صنعت در ارضای نیاز) می‌پردازیم:

سوال: آیا ارضای نیاز مربوط به صنعت است یا ارضای نیاز مربوط به توسعه نیازها؟ کلاً متغیر توسعه نیاز و ارضای نیاز چیست؟ آن چه مسلم است این است که، متغیر توسعه نیاز و متغیر ارضای نیاز از یکدیگر متفاوت می‌باشند؛ به این‌که:

در متغیر ارضاء نیاز: ابتدا نیازمندی‌های تکاملی، صنفی و فردی توسعه می‌یابند و سپس توسط صنعت ارضاء می‌گردند؛ لذا نمی‌توان صنعت را از متغیر ارضاء نیاز حذف نمود. چرا که در هر صورت هر شی‌ای تولید می‌شود که، ارضا گردد. پس صنعت حتماً فی نفسه، «متغیر ارضاء» می‌باشد.

و در متغیر توسعه نیاز: آهرم‌های دیگری در توسعه ارضاء نقش دارند و آن اینکه آیا می‌توان نحوه توزیع ثروت یا حساسیت‌های اجتماعی را بعنوان متغیر اصلی توسعه ارضاء نیاز در نظر گرفت، با اینکه کلاً سیکل چرخشی آن متفاوت از سایر متغیرهاست؟

با استفاده از مطالب گذشته این نکته منتقل می‌شویم که ابزارهای کیفی (مانند مالکیت) در جامعه و ابزارهای کمی (تنظیم نسبت‌ها) در اقتصاد بدست می‌آیند از این رو می‌توان گفت که مجموعه قوانین یک نظام (چه سرمایه‌داری یا سوسیالیستی یا اسلامی) ابزار توسعه نیاز، می‌باشند؛ یعنی قوانین ساختارهای اجتماعی را تعیین نموده و در نهایت کارخانه تولید نیاز شکل می‌گیرد، لذا اثر این کارخانه یک نحوه تولید و توزیع و مصرف را موجب می‌شود.

در مطالب آینده خواهیم گفت که اثر ساختار مانند یک نظام منطقی است که، در توسعه یا ضیق نمودن نیاز نقش دارد. در هر صورت ساختارها چه یک منطقی یا کارخانه و یا هر چیز دیگری که باشند در تجلیل و تحقیرها نقش داشته و موجب پیدایش و توسعه انگیزها می‌شوند؛ مثلاً وقتی که قدرت خرید توزیع می‌شود، آنگاه سفارشات تولید نیز دگرگون می‌گردد.

بنابراین براساس تفاوت بین «متغیر ارضاء نیاز» و «متغیر توسعه نیاز»، می‌توان این نتیجه را گرفت که ارتباط «اجتماع» به عوامل صنعت، نیاز را «توسعه» می‌دهد و ارتباط صنعت به اجتماع نیاز را «ارضاء» می‌نماید. لذا اگر منظور ارضای نیاز باشد، هنر صنعت، ارضاء بوده ولی اگر خود توسعه، نیاز باشد، لزوماً توسعه نیاز کار صنعت نیست. در هر صورت باید «جدول ارزیابی کارایی صنعت در ارضاء نیاز» و «جدول اوصاف ارزیابی» بطور کامل شرح داده شده و آنگاه در بخش توسعه، ساختار و کارایی نیز تبیین گردد یعنی کلیه زیربخش‌های آن (تا۹) را توضیح داده و آنگاه هم ترکیبات و هم مفردات، تبیین شوند.

۳/۱- بیان دو شیوه پیرامون نحوه تحلیل و مطالعه عناوین جدول اوصاف

حال که دانستیم که محور اصلی جدول در حال ساخت، «متغیر توسعه نیاز صنعت» است به بررسی نحوه ترجمه و تحلیل سایر عناوین جدول می پردازیم:

* گاه نیاز را در ابتدا قرار می دهیم: نیاز تکاملی انسان اجتماعی یا اقتصادی یا صنعتی.

* گاه نیاز را در رتبه آخر قرار می دهیم: اجتماع انسان نیاز تکاملی، اقتصاد انسان نیاز تکاملی، صنعت انسان نیاز تکاملی

گزینه اول، براساس شیوهی وصفی می باشد، در این شیوه موصوف اصل بوده و وصف قائم به آن است؛ لذا موصوف مقدم و محور می شود. پس ترجمه آن، نیاز تکاملی در مقیاس انسان یا ابزار و یا امکان است. اما گزینه دوم براساس شیوه مضاف می باشد زیرا در شیوه مضاف، قید مضاف الیه اصل می باشد هر چند که در عبارت مؤخر از مضاف قرار می گیرد.

مطالعه به شکل وصفی موجب آن می گردد که در تحلیل جدول، توسعه نیاز محور قرار گیرد، مثلاً در گزاره نیاز تکامل انسان اجتماعی، توسعه نیاز محور قرار گرفته و بعد از آن ساختار این نیاز، انسان، ابزار و امکان و کارآیی آن، مقیاس اجتماعی، اقتصادی و صنعتی قرار می گیرد. لذا اگر «کارایی نیاز» بر جدول حاکم شود در این صورت نیاز تکاملی، توسعه پیدا کرده و به تبع پیدایش نیاز تکاملی، انسان و به تبع آن، جامعه و صنعت توسعه می کنند.

اما اگر بخواهیم متغیر توسعه نیاز را از منظر تاریخ مورد دقت قرار دهیم، آنگاه آنچه محیط بر صنعت قرار می گیرد، توسعه مراحل نیاز است؛ در این صورت است که می توان بهینه صنعت را شاهد بود. سوال محوری از منظر تاریخ این است که در این مرحله از تکامل انسان اجتماعی چه نیازهای روحی، ذهنی و عینی وجود دارد؛ تا آنگاه ارضای آنها را صنعت متکفل بشود؟ پس اگر توسعه نیازی در هزار یا پانصد سال قبل نیز وجود داشته باشد، ذیل آن عوامل صنعتی و عوامل اجتماعی قرار دارند.

اما اگر متغیر توسعه نیاز صنعت را در جامعه مورد لحاظ قرار دهیم؛ آنگاه آنچه محیط این نیاز می باشد اجتماع، اقتصاد و صنعت است نه اینکه مجدداً نیاز بعنوان محیط قرار گیرد در این صورت کارایی آن صنعت در جهت ارضاء بوده و رابطه بین ارضای نیاز جامعه محسوب می شود.

در یک کلام اگر نیاز در زمره اوصاف توسعه باشد، آنگاه می‌باید در جدول اوصاف قرار داده شود و اگر نیاز در جامعه مطرح شود آنگاه باید آن را در جدول مضاف و مضاف‌الیه قرار داد. پس در یک کلام «هنر صنعت ارضاء نیاز» است.

۳/۲- بررسی چگونگی وصفی شدن عناوین «اجتماعی، اقتصادی و صنعتی»

خاصیت جدول اوصاف تعمیم دادن و حضور داشتن در ابعاد دیگر است، حال اگر بخواهیم تلقی وصفی بودن از این عناوین سه گانه داشته باشیم؛ باید قیدی دیگر را به آنها اضافه نماییم و آن چیزی جز قید «کارایی» نیست؛ آیا کارایی یک سطح و ساختار است یا اینکه نوعی وصف می‌باشد؟ در این رابطه باید گفت کارایی لقب و اثر وصف است و می‌تواند در همه جا حضور داشته باشد، مثلاً «کارایی اجتماعی» به عنوان یک بُعد در همه جا حضور و اثر دارد، چرا که وقتی اثر یک شی نسبت به شی دیگر را ملاحظه می‌کنیم، در واقع وصف آن را مورد ملاحظه قرار داده‌ایم؛ این نشان دهنده این مطلب است که ما می‌توانیم اضافه‌ها را مرتباً تغییر دهیم یعنی یکبار از جدول مضاف به سمت جدول وصفی و بار دیگر از جدول وصفی به جدول مضاف حرکت نماییم در جدول مضاف می‌گوئیم: «ساختارهای اجتماعی»، «ساختارهای اقتصادی» و «ساختارهای صنعتی» و در جدول وصفی با اضافه نمودن عنوان کارایی می‌گوئیم: «کارایی اجتماعی انسان در ارضای نیاز تکاملی»، «کارایی اجتماعی ابزار در ارضاء نیاز تکاملی»، «کارایی اجتماعی امکان در ارضای نیاز تکاملی»

در هر صورت اثر اجتماعی، اثر اقتصادی و اثر صنعتی، سه اثر به عنوان سه بُعد (اوصاف توسعه) تلقی می‌شوند، علت این است که، ما می‌خواهیم صنعت را در جامعه ملاحظه کنیم لذا اثر، یک نوع «بُعد» می‌باشد و این سه اثر می‌توانند با هم ترکیب و سه بُعد از یک نتیجه محسوب شوند، که آن نتیجه کارآمدی یا میزان تاثیر صنعت در جامعه یا جریان تکامل است.

بنابراین می‌توان این سه عنوان را به سه وصف تبدیل نمود، لذا با اضافه نمودن کلمه «اثر» به این عناوین سه گانه، ترجمه به سهولت انجام می‌گیرد، با اضافه نمودن قید اثر به عناوین فوق معنای وصفی را از آنها استخراج می‌نمائیم، معنای توسعه نیز از این عناوین استنباط می‌شود زیرا این عناوین بیشتر متناظر با سیاست، فرهنگ و اقتصاد هستند؛ در مباحث فلسفی این سه عنوان (سیاست، فرهنگ و اقتصاد) سه بُعد از وحدت کل یک کل را منتج می‌باشند.

۳/۲/۱ - امکان یا عدم امکان مطالعه عناوین اجتماعی، اقتصادی و صنعتی به دو

صورت وصفی و ساختاری

گفتیم که، برای آنکه عناوین معنای وصفی را ارائه دهند، کلمه «اثر» را به محصولات (از آن جهت که اثر فعالیت یک جامعه، می‌باشند) اضافه می‌نمائیم. ممکن است سوال شود اضافه

اثر به عناوین، معنای کارایی را ارائه می‌دهد پس چرا این عناوین در ستون توسعه قرار گرفته‌اند در حالیکه جای آنها در ستون کارایی است؟ در پاسخ اینکه اگر «اثر» - به نفسه - به متغیرها و ابعاد کل اضافه شود، بعنوان سهم تأثیر متغیر اصلی قلمداد می‌گردد، آنگاه این اثر، دیگر معنای محصول را نداشته و به عنوان رابطه‌ی بین دسته‌های کلان، مطرح می‌شود؛ لذا این عناوین دیگر در ستون کارایی قرار نخواهد گرفت.

مطلب دیگری را که باید در ترجمه وصفی این عناوین سه گانه مورد توجه داشت این است که، تنها اضافه نمودن قید اثر در وصفی شدن این عناوین کفایت نمی‌کند، بلکه باید مشخص شود که اثر در مورد چه موضوعی بکار می‌رود تا با اضافه شدن قید اثر، وصفی شود.

بنابراین اگر بتوان «اثر اجتماعی، اثر اقتصادی و اثر صنعتی» را وصفی معنا نمود در این صورت این سه دسته، اثر یک کل را - که وحدت دارد - نشان می‌دهند. لذا این امکان که آنها را بتوان به شکل ساختاری مطالعه نمود منتفی می‌گردد. هر چند که می‌توان آنها را در سه سطح یا سه محیط ساختاری نیز مورد تحلیل قرار داد، اما زمانی که اثر به آنها اضافه می‌شود، این سه عنوان سه متغیری هستند که متناسب با منزلت‌های مختلف تغییر می‌نمایند و دیگر سخنی از سه سطح و سه محیط و سه اثر ساختاری جداگانه در میان نیست. حال که این عناوین معنای وصفی و در منزلت توسعه قرار می‌گیرند، در نتیجه سه بُعد از توسعه را تشکیل می‌دهند پس بُعد اول متناظر با «ظرفیت» و بُعد دوم متناظر با «جهت» و بُعد سوم متناظر با «عاملیت» خواهد بود. اولین تناظری که براساس وصفی معنا نمودن این سه عنوان «اجتماعی و اقتصادی و صنعتی» صورت می‌گیرد، براساس اصطلاحات فلسفی (یا نظام اصطلاحات) است؛ لذا نقش «اثر اجتماعی» نشان دادن ظرفیت و جهت تخصیص‌های کیفی و مانند مالکیت در انگیزش‌ها و نقش اثر «اقتصادی» نشان دادن جهت تخصیص‌های کمی و نقش «اثر صنعتی» نیز هم معنای عاملیت است.

۳/۲/۲ - اضافه نمودن کلمه «اثر» در اوصاف توسعه برای سهولت فهم معنای وصفی

از عناوین

ممکن است سوال شود که آیا با اضافه نمودن قید اثر به عناوین فوق آیا تناظرسازی‌های وصفی، منطقی می‌گردند؟ یا اینکه باید از شیوه پیچیده نظام اصطلاحات فلسفی تبعیت نمود؟

برای آنکه بتوانیم محیط‌های سه گانه را به شکل وصفی مطالعه نماییم، باید این محیط‌ها به ابعاد و اوصاف، تبدیل شوند. زیرا هر آنچه در منزلت توسعه قرار گیرد معنای بُعدی و وصفی می‌دهد؛ همان‌گونه که گذشت شیوه این کار با اضافه نمودن قید اثر به عناوین سه گانه می‌باشد. از اینرو است که عناوین سه گانه دارای منزلت و جایگاهی در جدول اوصاف می‌شوند در عین حالیکه می‌توان آنها را به شکل مضاف و مضاف الیه در عینیت نیز مشاهده نمود؛ لذا این که، هر موضوع یا مفهومی در منزلت‌های مختلف دارای معانی مختلفی باشد، بر نظام اصطلاحات فلسفی امری حاکم است؛ البته زمانی که به شیوه تعمیم‌پذیری و تخصیص دادن مفاهیم مسلط شویم، دیگر لازم نیست در همه جاها کلمه «اثر» را اضافه کنیم، در این صورت می‌گوئیم: «اجتماعی، اقتصادی و صنعتی در مقیاس توسعه» اما در شیوه نظام اصطلاحات هرگاه بخواهیم معنای هر کدام از این اوصاف را بدانیم، باید آن کلمه را با ۹ عنوان اصطلاحی، معنا نماییم؛ لذا اگر بخواهیم کلمه اجتماعی را در منزلت اوصاف توسعه معنا نماییم باید اجتماعی را در منزلت ظرفیت، جهت و عاملیت به ۸۱ معنای مختلف در جدول اصطلاحات معنا نماییم اما از آنجائی که این شیوه بسیار پیچیده و نیاز به تسلط به نظام اصطلاحات فلسفی می‌باشد، از آن صرف‌نظر می‌نماییم پس برای سهولت کلمه «اثر» را در همه جا بکار می‌بریم.

آیا کلیه مفاهیم باید در منزلت وصفی معنا شوند یا اینکه بعضی از این مفاهیم فاقد این قابلیت هستند؟ آنچه مهم است، مسأله تبدیل می‌باشد و این امر ابتدا با قید اثر صورت نمی‌گیرد، بلکه این تبدیل و تعمیم از طریق جایگاه و منزلت مفاهیم ایجاد می‌شود. قید «اثر» آثار اوصاف را به وحدتی که منشاء تبدیل شود، تغییر می‌دهد. شناخت معنای وصفی و آثاری این عناوین متوقف بر اضافه قید اثر بدانها بوده و دیگر نیازی به استفاده از قواعد پیچیده نظام اصطلاحات نیست! بنیان این قواعد بر تعمیم‌پذیری هر نوع تعینی استوار است. ممکن است این پرسش مطرح شود که، موضوعی همچون خودکار چگونه قابل تعمیم است؟

در پاسخ، گاه مضاف‌الیه خودکار موضوعی است که ارتباط خودکار با آن موضوع قابل فهم است مثل «خودکار من» یعنی خودکار مالکیت و مدیریت صنعتی و گاه مضاف یا مضاف‌الیه «خودکار» عنوان دیگری است مثلاً «خودکار پارچ» یا «پارچ خودکار» در این صورت نمی‌توان از ادبیات ارتکازی برای فهمیدن این اصطلاحات استفاده نمود، لذا باید یک قواعد و ادبیات اصطلاحی دیگر تنظیم شود تا بتوانیم تاثیر خودکار در توسعه پارچ و یا تأثیر پارچ در توسعه خودکار را مورد دقت قرار داد. اساساً خودکار برای چه امری ساخته شده

است؟ یعنی چه نیازی علت پیدایش خودکار شده است؟ هرگاه خودکار را به عنوان موضوعی که یک نیازی را ارضا می کند (در جریان تکامل نیازها) ملاحظه کنیم، دیگر درباره این شیء (خودکار) که دارای طولی به اندازه ۱۵ - ۱۰ سانتیمتر است سخن نمی گوئیم؛ بلکه درباره هویت آن (که از آن تعیین خاص خارج میشود) بحث می گردد، پس برای ملاحظه این تأثیرات باید هویت این خودکار و امثال آن شناخته شود. هویت خودکار این است که هم وسیله علامت نگاری و هم وسیله تفاهم است؛ خودکار نسبت به مسئله تفاهم، مانند پارچ، نیست که فوراً به ذهن نیاید! به عنوان مثال امروزه در محاسبات میانگین گرفته و می گویند: از زمانی که خودکار به وجود آمده است تا به امروز، ظرفیت مکاتبات این مقدار افزایش یافته است. قبل از خودکار، اقلامی مانند خودنویس و مداد مطرح بودند؛ نوع ارزان از خودنویس در جوهر و رنگ آن دچار مشکلاتی بود و لذا مردم کمتر از آن استفاده می کردند. اما مداد نیز به صورت رسمی مورد استفاده قرار نمی گرفت. طبیعی است که این دست از مشکلات امر نوشتن علائم نگارشی را کند می کرد و لذا خودکار امر نوشتن و کتابت را بسیار تسهیل نمود به گونه ای که سهم تأثیر آن را در توسعه تفاهم، مسئله ای کاملاً مشهود است. پس هر شی و موضوعی به علت نیازی که منشأ ایجاد آن شده و باعث بروز موج و ارضاء و سهم تأثیری در مرحله تاریخی خود می شود، از وزن و جایگاهی در جریان تکامل نیز برخوردار است. و لذا بخاطر وزنی که در تکامل دارد، می توانیم آن را در اوصاف توسعه قرار دهیم؛ خودکار علاوه بر اینکه کالایی دارای قیمت و وزن خاص، است؛ از وزنی در مجموعه خودکارها در جریان تکامل برخوردار بوده و به همین علت می توانیم این خودکار را در منزلت اوصاف توسعه قرار دهیم. پس در صورت قطع بودن رابطه اشیاء با اوصاف، نمی توان تغییرات و تأثیرات آنها را مورد بهینه سازی قرار داد.

بنابراین آنچه در قاعدهی تعمیم مهم می باشد، این است که آیا می توان هر مفهومی را - همانطور که می توان از جزئی به کلی تبدیل کرد - از تعیین به مضاف و مضاف الیه کلی و از کلی به وصف تبدیل کرد؟ و اگر نتوان چنین تبدیلی را انجام داد چه اشکالی پیش می آید؟ اگر رابطه آن مفاهیم با اوصاف قطع باشد، چه نقصی وارد است؟ اگر رابطه اوصاف و مفاهیم از یکدیگر قطع باشد، دیگر قدرت هماهنگ سازی وصف ها را در ارتباط با عینیت نخواهیم داشت. زیرا در آن صورت ما از سوئی با یک دسته وصف ها مستقل و بریده از دستجات کلی

و از سوئی با دستجات کلی مستقل از مصادیق، مواجه هستیم در حالیکه این وصف‌ها به همین اشیاء و مصادیق متقوم بوده و تغییر این اشیاء نیز به همان اوصاف «متقوم» است در این صورت است که بهینه‌سازی دارای اثر می‌باشد. در هر صورت همانطوری که از بهینه‌سازی اوصاف می‌توان به سمت عینیت حرکت نمود، همچنین می‌توان از راندمان به فرآیند و از آن به اثر و وصف شی حرکت کرد. لذا هرگاه بتوانیم اوصاف را به مصادیق و از آنجا راندمان خود مصادیق را عیناً تا اوصاف ادامه دهیم، می‌توان مدعی بهینه واقعی بود؛ معنای رساندن اوصاف به مصادیق این است که این شیء عینی که دارای نام خاص است باید فرآیند و اثر، در آنچه که می‌خواهد بهینه شود، داشته باشد؛ یعنی تعین به وصف و وصف به تعین وابسته باشد. اگر این وابستگی یقینی باشد، می‌توان از زاویه آن وصف، این تعین را ترجمه و تحلیل نمود و گفت: فرآیند «خودکار» در توسعه اجتماعی این گونه است و اکنون می‌توان شکل آن را از خودکار به روان‌نویس تغییر داد. در این صورت فرآیند آن به شکل دیگری نخواهد بود و اگر شکل آن را به مداد فشاری تبدیل نمائیم، مجدداً فرآیند آن تغییر خواهد کرد!

اما بررسی «خودکار» در مدل‌هایی غیر از مدل اوصاف، متفاوت خواهد بود (هر چند که عملکرد عمومی مدل‌های سه گانه در این فرآیند - حرکت از مصداق به وصف و بالعکس - می‌باشد) به عنوان مثال در همین مورد در جدول برنامه این گونه صحبت می‌شود که چه تعداد خودکار خریداری و به دست چه کسانی داده شود. مثلاً گفته می‌شود ۱۲۰۰۰ عدد خودکار باید در این برنامه خریداری شود و در هر ماه هم باید هر نفر یک خودکار استفاده کند.

بنابراین در برنامه‌ای که فاز اول آن مثلاً ۵ سال است باید محاسبه گردد که در هر سال چند خودکار لازم است. پس در جدول برنامه از تعداد و سپس توزیع خودکار بین افراد صحبت می‌شود. و در نهایت از ثبت امور مالی، امور انبارداری، امور صنعتی و غیره بحث می‌گردد.

اما در جدول مضاف و مضاف‌الیه، اجناسی که خریداری شده دسته‌بندی می‌گردند مثلاً اجناس فرهنگی یک دسته می‌شوند که از جمله آن خودکار است. در اینجا دیگر نمی‌گوئیم که به هر نفر چند خودکار برسد، بلکه می‌گوئیم مجموعه خودکارها به «نسبت» مجموعه اشیاء دیگر، چگونه است. اما در مدل وصفی در یک سطح بالاتر کل برنامه را با خودکار نمی‌سنجیم، بلکه وضعیت خودکار را در سطح توسعه ملاحظه می‌نمائیم مثلاً اگر صاحب

کارخانه «بیک» بگوید خودکار در جامعه یا باید افزایش و یا کاهش پیدا کند از این رو باید روند آینده را معین کرد در این صورت موضوع مطالعه او «خودکار در توسعه» می‌باشد. مثلاً صاحب کارخانه بیک می‌خواهد بررسی کند که آیا خودکار در توسعه می‌ماند یا خیر؟ بدین منظور حتماً باید خودکار در سطح دیگری ملاحظه شود. یا وقتی می‌خواهد خط تولید خودکار را بهینه کند، می‌گویند باید روان‌نویس به جای خودکار تولید شود؛ باید خودکار در سطح توسعه ملاحظه گردد. بنابراین می‌توان کالائی مانند خودکار را در سه سطح ملاحظه کرد.

پس کلیه مفاهیم این قابلیت را دارند که در خانه‌های جدول قرار گیرند منتهی با این تفاوت که چگونه این فعالیت را انجام دهیم، برای این امر اولین کاری که انجام می‌شود انتخاب اسماء مختلف و متناسب برای دسته‌بندی‌ها است، یعنی باید بر اساس مدل اصطلاحات بتوان ۸۱ بار صنعت را به ۸۱ معنا به کار برد و برای هر معنا یک معنای معادل قرار داده شود تا ادبیات اصطلاحی محض، به ارتکازات موجود نزدیک شوند.

لذا باید بزرگترین اوصافی که به آن معنا منسوب می‌شوند، در ستون توسعه قرار داده شوند. البته این امکان وجود دارد که بجای اوصافی چون «ظرفیت، جهت، عاملیت»، «محموری، تصرفی، تبعی»، «هماهنگی، وسیله، زمینه» در یک جدول ۸۱ بار «ظرفیت» نوشته و تکرار شود. در این جدول اوصاف نیز ۹ عنوان «اجتماعی، اقتصادی، صنعتی»، «انسان ابزار، امکان»، «نیاز عمومی، گروهی، فردی» را قرار داده تا به سهولت بتوانیم منزلت‌ها را تعریف نماییم.

در هر صورت وقتی می‌گوئیم «اثر اجتماعی بر انسان در ارضاء نیاز عمومی یا گروهی و یا فردی» باید یک تعریف کامل از این گزاره داده شود تعریفی که در نهایت یک کل و یک واحد را ارائه دهد. اما دستیابی به تعریف یک کل، بدون داشتن یک روش منطقی و در ادامه تطبیق به مصداق آن (با ضریب خطاء) امکان پذیر نیست.

حال اثر اجتماعی یک وصف کلی و عام است و می‌تواند مضادیق زیادی داشته باشد. اما وقتی که «اثر اجتماعی بر انسان در ارضاء نیاز عمومی» گفته می‌شود روشن است که از یک منشأ (یعنی اجتماع) یک تأثیری بر انسان واقع شده که آن تأثیرگذاری باعث رفع یک دسته از نیازهای عمومی می‌گردد. همین این اثر اجتماعی بر انسان در ارضاء نیاز عمومی در صنعت و

اقتصاد نیز تاثیر دارد به عبارت دیگر اثر اجتماعی انسان در چگونگی تسخیر طبیعت بوسیله صنعت، واسطه می‌گردد.

۳/۳- بیان نوع نسبت عناوین «توسعه، ساختار و کارایی» و نحوه معرفی «نسبت» در

جدول اوصاف

مطلب دیگری که در مورد نحوه مطالعه عناوین در جدول اوصاف وجود دارد این است که، با چه حروف و کلمه‌های واسطه‌ای باید این عناوین را به یکدیگر نسبت داد؛ مثلاً در جمله «اثر اجتماعی بر انسان در ارضاء نیاز عمومی» آیا باید این حروف ربط (در، بر) را حذف کرد؟ در پاسخ اینکه گاه در صدد طراحی یک ماتریس هستیم که در این صورت نیازی به به‌کارگیری حروف ربط نداریم و گاه برای آنکه ربط متزلزل نشود باید حروف ربط را بکار گرفت؛ مثلاً بدنبال اثر اجتماعی، «بر» را می‌نویسید که بدنبال آن، انسان، ابزار و یا امکان اضافه می‌شود. یعنی «اثر اقتصادی یا اجتماعی یا صنعتی بر» ابتدأ نوشته شده سپس «انسان، ابزار و امکان در» قرار می‌گیرد. پس اگر حرف ربط جزء آن جمله باشد، باید یک وحدت را با ربط آن ترجمه نموده تا دیگر ربط، متزلزل نگردد یعنی مشخص شود که باید اینجا «بر» و یا «در» باشد. ممکن است بگوئید اصلاً نیازی به آوردن حرف ربط نیست بلکه فقط وجود «موضوع» کفایت می‌کند. در پاسخ اینکه همیشه «نسبت» وجود دارد؛ مانند نسبت اثر اجتماعی به انسان و نسبت انسان به ارضاء نیاز عمومی زیرا جدول ماتریس معنای نسبتی دارد و اگر اصل نسبت آن حذف شود، آنگاه نسبت با «کسره» نشان داده می‌شود. مثلاً شاید بتوان «اثر اجتماعی انسان نیاز عمومی» گفت یا اینکه نسبت را نسبت منطقی «و نه اضافی» فرض نمود. در نسبت منطقی سخن از عام و خاص بودن موضوع است نه اضافه! اما در نسبت ادبی، سخن از نسبتی است که با اضافه همراه است. اما آنچه برای ما اهمیت دارد، وجود نسبت منطقی و داشتن کارایی در بهینه‌سازی (نه نسبت ادبی) است. ابتدأ «اثر اجتماعی بر» را نوشته سپس «انسان در»، «ابزار در» و «امکان در» را می‌نویسیم. اما مهم در مدل اوصاف این است که، بتوانیم این عناوین را به شاخصه‌های عینی، قدرت بهینه‌سازی و کارآمدی مورد نظر، تبدیل نماییم.

نکته آخر اینکه اساساً تفاوت جدول اوصاف با جدول ماتریس در مسئله نسبت است و آن اینکه آیا نسبت‌های که در ماتریس ساخته می‌شود، با تقسیمات ارتکازی سازگاری دارند یا خیر؟ یا اینکه این سازگاری تنها در زمانی است که از آن انتظار کارایی یا بهینه داشته باشیم؟

مثلاً «درخت سیب» که «درخت» یک مفهوم و «سیب» نیز مفهومی دیگر است، حال آیا باید نسبت بین آنها مانند نسبت بین عام و خاص و یا نسبت بین مضاف و مضاف‌الیه و یا نسبت بین صفت و موصوف (در شکل ارتكازی) باشد؟ وقتی «درخت سیب» گفته می‌شود با حرف اضافه خوانده می‌شود و معنای آن هم اضافه به نوع میوه آن (خاص) است و نه اینکه معنای آن اضافه شدن شی به شخص خاصی باشد.

در ماتریس‌های معمولی (که دو قیدی هستند) لازم نیست که حرف ربط، آورده شود؛ زیرا در آنجا یک ستون کمی (مکانی) و یک ستون کیفی (زمانی) جدا از هم وجود داشته و لذا تنها نسبت و مختصات بین آن دو به صورت بُرداری (که نشان‌دهنده‌ی نسبت‌ها است) ترسیم می‌شود. اما از آنجائیکه در صدد تجزیه جدول اوصاف هستیم، لذا باید از حروف ربط استفاده شود.

۴-چگونگی ساخت و توصیف معنا و مفهوم در جدول مضاف و مضاف الیه

هر چند که فعلاً بحث پیرامون مدل مضاف نیست اما برای آنکه افق آینده بحث روشن شود تا حدودی به آن خواهیم پرداخت. در جدول مضاف یک ترکیب به عنوان مابه‌الاشتراک مجموعه، محسوب می‌شود، تا بتوان به آن را به پسوند مضاف و مضاف‌الیهی متصف نمود. حال چگونه جدول مضاف و مضاف‌الیه ساخته می‌شود؟ آنچه در مورد جدول وصف مطرح شد در جدول مضاف و مضاف‌الیه نیز تکرار می‌شود، با این تفاوت که باید عناوین اجتماعی، اقتصادی و صنعتی را در ستون و عناوین ارضاء نیاز عمومی، گروهی و فردی در سطر قرار داد؛ و ساختارها (انسان، ابزار و امکان) نیز در جای قبلی خود باقی می‌مانند، در این صورت می‌گوئیم ارضاء نیاز عمومی انسان، ابزار و امکان در جامعه، اقتصاد و صنعت پس تفاوت هندسی جدول مضاف با جدول اوصاف این است که جایگاه ستون کارایی با ستون توسعه، تغییر یافته است.

۴/۱- تفاوت مفهوم «ارضاء نیاز» در جدول اوصاف و جدول مضاف و مضاف‌الیه باید تفاوت مفهوم ارضاء نیاز در جدول وصف و جدول مضاف‌الیه مشخص شود، تا مفهوم گروهی، فردی، عمومی آن معین گردد. این مطلب براساس رعایت دو اصل منطقی صورت می‌گیرد:

اول: اینکه باید ابتدا یک مفهوم یا اصطلاح مورد «تعمیم» و سپس «تخصیص» قرار گیرد. دوم: وقتی که منزلت یک شی تغییر می‌یابد، بسیاری چیزهای دیگر از جمله معنا و مفهوم آن، «متغیر» می‌شوند. مثلاً وقتی جای اصطلاح «اجتماعی» را تغییر می‌دهیم دیگر به آن «اثر اجتماعی» نمی‌گوئیم، بلکه فقط «اجتماعی» گفته می‌شود. اگر عنوان «اثر» در ابتدای عنوان «ارضاء نیاز عمومی» قرار گیرد یعنی «اثر ارضاء نیاز عمومی بر انسان، ابزار و امکان در اجتماع، اقتصاد و صنعت» در این صورت معنای عبارت تغییر خواهد کرد. پس در جدول مضاف، اوصاف توسعه در ستون و اوصاف کارآیی در سطر قرار خواهند گرفت. در این صورت همان گونه که در جدول وصف «اثر اجتماع بر ابزار، انسان و امکان در ارضاء نیاز عمومی، گروهی و فردی» گفته می‌شود در جدول مضاف «کارایی نیاز عمومی در ابزار، انسان و امکان» گفته می‌شود. پس وقتی «نیاز عمومی» اضافه می‌شود، معنای آن این است که بوسیله مضاف‌الیه تعریف شده است. در عبارت «کتاب من»، «کتاب» به «من» - که مضاف‌الیه است - تعریف شده است. اکنون وقتی در جدول مضاف «نیاز عمومی» به ابزار تعریف می‌شود در اینجا ارضاء نیاز عمومی دارای چه معنایی است که به ابزار تعریف شده است؟

به طور کلی ابزار در سطوح مختلفی معنا می‌شود: وقتی می‌گوئیم: همه ابزارها» یا «بعض از ابزارها» و یا «ابزارها به صورت خاص»، کلمه فرد و گروه را از شخص انسان خارج نموده‌ایم. در این صورت نیازهای ویژه ابزار برابر با «فرد» و نیازهای دسته‌ای ابزار برابر با «گروه» و نیازهای عموم ابزار برابر با «کل» (عمومی) خواهد بود.

در اینجا به وسیله اضافه کردن «نیاز» به اشیائی چون انسان، ابزار و یا امکان، انسان، ابزار و امکان را اصل قرار داده‌ایم. معنای نیاز در ابزار و امکان تا حدودی متفاوت با معنای نیاز انسان است، به اینکه عنوان عمومی به معنای عموم ابزار و نه عموم انسان‌ها و عنوان «نیاز» به معنای ضرورت‌هاست و نه به معنای خوشی در مقابل درد و آلم! پس معنای ارضاء نیاز عمومی در مورد انسان با ارضاء نیاز ابزار موضوعاً دو گونه است چرا که در دومی (ابزار)، مفهوم نیاز به

معنای «ضرورت» می‌باشد. به بیان دیگر در جدول وصف، انسان در تعریف مفهوم نیاز عمومی و نیاز گروهی و فردی اصل بود. نیاز عمومی، گروهی و فردی انسانها هر چند به انسان، ابزار و امکان اضافه می‌شود اما این نیاز عمومی، گروهی و فردی به نیاز انسانها تعریف می‌گردد و نه ضرورتها! نیاز در جریان ارضاء و نیاز تکامل تاریخ به انسان (بعنوان متغیر اصلی) تعریف می‌شود اما در جدول مضاف و مضاف‌الیه، نیاز به متغیر دوم تعریف می‌شود. در جدول مضاف و مضاف‌الیه، مفهوم نیاز تابع است و لذا مفهوم نیاز تغییر پیدا کرده است. از این رو دیگر در جدول مضاف به مفهوم اجتماعی، اثر اجتماعی گفته نمی‌شود، بلکه خود عنوان اجتماعی اجتماعی، اقتصادی و صنعتی بکار گرفته می‌شود. پس اجتماعی و صنعتی بگونه‌ای معنا می‌شوند که مفهوم اثر آن به معنای ضرورت‌های عمومی در انسان خواهد بود و نه به معنای نیاز شخص انسان. در جدول مضاف وقتی اثر نیاز عمومی به ابزار، اضافه می‌شود، معنای خود ابزار را نمی‌دهد بلکه ضرورت‌هایی که برای ابزار گفته می‌شود همان ضرورتها برای کارآمدی انسان اجتماعی، انسان اقتصادی و انسان صنعتی نیز مطرح می‌شود.

بنابراین تفاوت معنای ارضاء نیاز در جدول مضاف و مدل وصفی در این است که: نیازی که در مدل وصف مطرح می‌شود یک نیاز خاص نیست. اگر چه این نیاز به جامعه نیز اضافه شده است، اما در نهایت به موصوف خود باز می‌گردد؛ یعنی مفهوم این نیازی که به جامعه اضافه شده است مفهوم انسانی است. اما نیازی که در جدول مضاف مطرح است، دارای مفهوم انسانی نیست، بلکه به معنای «ضرورت» است. در جدول مضاف ارضاء نیاز عمومی مانند سایر کمیت‌ها مورد طبقه‌بندی قرار می‌گیرد، یعنی می‌توان نیازهای عمومی انسان را به نیازهای جسمی، ذهنی و روحی طبقه‌بندی کرده و این نیازهای دارای ویژگی‌های خاص و متمایز از ارضاء نیاز کل جامعه هستند.

در انتها ذکر این نکته لازم است که علاوه بر دو جدول اوصاف و مضاف نیاز به جدول برنامه نیز داریم در این جدول سه عنوان انسان، ابزار و امکان در محور توسعه و اثر اجتماعی، اقتصادی و صنعتی در محور ساختار قرار می‌گیرند (نه ۹ عنوان دیگر)

هـ ترجمه وصفی عناوین ترکیبی جدول اوصاف

گفته شد که وضعیت وصفی برای تبدیل‌سازی و ملاحظه نسبت‌ها موثر است، اما در مدل مضاف باید سرفصل‌ها جداگانه ترجمه و مطالعه شوند؛ مثلاً اگر بخواهیم گزاره «لیوان قلم» را به شکل وصفی مطالعه نماییم باید لیوان را بمنزله وصفی در نظر بگیریم که بر قلم اثر می‌گذارد و بعد قلم را نیز به لیوان (قلم لیوان) اضافه نماییم، یعنی اثری که بر لیوان اثر می‌گذارد، سپس برای هر اثر یک عنوان قرار داده و آنگاه آن عنوان تکرار شود، تا بتوان نسبتی از اثر قلم و اثر لیوان را مورد ارزیابی قرار داد. اما در مدل مضاف هر یک از عناوین به شکل متقل از دیگر عناوین و برعکس ترجمه می‌شوند. حال که باید عناوین جدول به صورت وصفی معنا شوند، باید این ترجمه به یک اصطلاح ختم شود تا بتوان آن را بجای یک عنوان ترکیبی قرار داد؛ لذا از طریق اصطلاح باید مسمای آن مطلب قابل شناسایی باشد از این رو برای تفهیم مطلب به موضوعات عینی لازم است این اصطلاح و دسته‌بندی وصفی مورد تطبیق قرار گیرد. در جدول ترکیبی باید تعیین راندمان، عوامل برون‌زا و عوامل درون‌زا با هم ملاحظه شوند. زیرا هدف، ارزیابی و کارایی (تعیین و حد کیفیت) صنعت در ارضاء نیاز است؛ برای شناختن یک شیء باید ابتدا محیط و عوامل درون‌زا و برون‌زای آن شناسایی شود که تعیین شی را نتیجه می‌دهد. اما این ملاحظه ممکن است یکبار به صورت انتزاعی و بار دیگر در ارتباط با عوامل درون‌زا و برون‌زا با یکدیگر انجام شود. در هر صورت اگر ارزیابی کارآیی صنعت، در ارضاء نیاز موضوع پژوهش ما در این قسمت است، باید مفهوم اجتماعی در آن ملاحظه گردد؛ زیرا اساساً نسبت بین صنعت و نیاز یعنی برطرف نمودن نیاز اجتماعی است. در هر صورت شناخت اثر اجتماعی (اثر کیفی) اقتصادی (اثر کمی) و صنعتی (اثر عینی) بر انسان، ابزار و امکان در اولویت این بررسی قرار دارد؛ بطور خلاصه، متناظر هر کدام از این عناوین را ذکر می‌نماییم اما در ادامه به تفصیل در مورد آنها سخن خواهیم گفت: اثر اجتماعی بر انسان متناظر با «نظام انگیزشی و اصول اعتقادات» و اثر اقتصادی بر انسان متناظر با «عملکرد و نظام محاسبه اقتصادی» (یا سود و زیان کمی و ارزش افزوده) و اثر صنعتی بر انسان متناظر با «رفتاری عینی در تولید شی» و اثر اجتماعی بر ابزار متناظر با «صرفه جوئی در مقیاس تولید یا نرم افزار یا معادلات افزایش بهره‌وری برای آزمایش کردن سود» اثر اقتصادی بر ابزار متناظر با «مقیاس تمرکزی کمی و ساختاری و سنجشی» اثر صنعتی بر ابزار متناظر با «نظام حقوقی

سخت افزار» و اثر اجتماعی بر امکان متناظر با «محصولات مصرفی» و اثر اقتصادی بر امکان متناظر با «مقیاس صرفه جوئی تولید» و... پس از تعریف و توضیح اجمالی هر یک از عناوین باید موارد عینی هر یک از عناوین را در ذیل آن قرار داد تا حدود و اختیارات هر یک مشخص شود. در هر صورت در این مرحله یک تجربه عینی نه صرفاً یک بحث تئوری را در مورد بهینه سازی دنبال می‌نمائیم. لذا تبیین عناوین ترکیبی با نظر به عینیت و مثال‌های خارجی است. بنابراین الف: جملات طولانی ترکیبی را معنا می‌نمائیم. ب: برای این جمله اصطلاحاتی که همان معنا را افاده میکند قرار می‌دهیم. ج: در فصل سوم از همین بخش این اصطلاحات را با توجه به موارد عینی آنها معنا کرده و برای هر کدام یک نمونه عینی موجود قرار می‌دهیم.

۵/۱- تبیین اجمالی: اثر اجتماع بر انسان در ارضاء نیاز عمومی، گروهی و فردی

اثری که از اجتماع بر انسان وارد می‌شود در ارضاء نیاز عمومی (با نیاز مشترک کمی) او نقش و تاثیر دارد،^۱ زیرا جامعه انسان را ساخته و انسان نیز، ارضاء نیاز عمومی و گروهی خود را بر عهده دارد؛ معنا نمودن این گزاره به همین شکل در قالب وصفی است، اما دو تغییر در گزاره فوق الذکر روی داده است: یکی اضافه شدن عنوان «اثر» بر اجتماع است که اجتماع را از حالت مضاف و مضاف الیه خارج می‌سازد و دیگری عنوان (در) است که معنای «برای» و جهت را به او بخشیده و آن را از قالب ساختاری به قالب توصیفی تبدیل نموده است. اگر این گزاره را به «نیاز عمومی بر انسان در اجتماع» تغییر دهیم، در این صورت باید به شکل مضاف و مضاف الیه آن را معنا نمائیم. (یعنی نیاز بر انسان در اجتماع، به شکل جداگانه و بدون ملاحظه نسبت تاثیرات آن می‌باشد).

آیا جامعه و اجتماع در اینجا با یکدیگر فرق دارند؟ جامعه بمعنای یک وحدت کل و دارای ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است، اما اجتماع دایره‌ی محدودتری نسبت به جامعه داشته و به یک گروه یا جامعه خاص اطلاق می‌شود. جامعه (وحدت کل) نمی‌تواند نسبتی برابر با بیرون خود داشته باشد مثلاً گفته شود: جامعه ایران برابر جامعه اروپا و امریکا (به لحاظ اجتماعی) یا جامعه ایران باستان و ایران متمدن (بلحاظ تاریخی و تمدنی) اما «اجتماع»

۱. اثر اجتماعی، تاثیر صنعت بر اجتماع است نه تاثیر جامعه بر صنعت البته تاثیر صنعت بر جامعه نیز قابل ملاحظه است اما در این صورت محیط صنعت ذکر نشده است.

نسبت به بخش‌های درونی یا یک قشر خاص از جامعه اطلاق می‌شود، اما همین قشر درونی و خاص زمانی که بعنوان یک کل و در یک جمع کمی ملاحظه می‌شود به آن «اجتماعی» گفته می‌شود، و اگر همین قشر به صورت جمع کیفی و راندمان یک متوجه و وحدت در نظر گرفته شود به آن «جامعه» گفته می‌شود. لذا وقتی می‌گوئیم جامعه ایران برابر جامعه اروپا، منظور وحدت کل است نه درون آن وحدت کل! در هر صورت وقتی اثر اجتماع بر انسان را مورد دقت قرار می‌دهیم، باید به نظام جهت‌گیری‌های مختلف از سوی جوامع گوناگون توجه داشت. زیرا جهت‌گیری‌های مختلف، اثرات اجتماعی متفاوتی در بر دارند. و این اثرات را باید به شکل مصداقی مورد توجه قرار داد؛ فرضاً اثراتی که جامعه با جهت‌گیری سوسیالیستی دارد. با اثرات جامعه انقلابی و سرمایه‌داری متفاوت است؛ مثلاً هویت ملی و وطن پرستی در این جوامع به گونه‌های مختلفی معنا می‌شوند.

«اثر اجتماعی انسان در ارضاء نیاز گروهی» نیز دارای محدوده‌ی ضیق‌تری از «عمومی» است. اما نیاز فردی نسبت به نیاز گروهی مانند نسبت میان صنف و گروه است، چرا که پوشش گروه نسبت به صنف عام‌تر است.

نکته آخر اینکه «توازن» در ستون توسعه (صیانت) با توازن در ستون عدالت متفاوت می‌باشد، زیرا توازن در سطر دوم جدول (عدالت) به معنای عدالت در بخش‌های مختلف و توازن در سطح توسعه به معنای همسنگ شدن یا برتر شدن یا پائین‌تر شدن نسبت به بیرون است. همان‌گونه که در آینده خواهیم گفت، توازن در سطح توسعه شبیه: وحدت کل نظام اقتصادی در برابر ارزش‌های خارجی است.

۵/۱/۱- «توسعه مشارکت» بجای «اثر اجتماع بر انسان در ارضاء نیاز عمومی

در اثر اجتماعی، بدنبال نوع «اثر» نیستیم زیرا در نیاز عمومی «اثر» کیفیتی اجتماعی دارد. در تشخیص موضوع، به این مسئله توجه داریم که «اجتماع» چه تأثیری بر ارضاء نیاز عمومی دارد. اصولاً در جامعه یک ارزش‌ها و یک نیاز عمومی (مانند حکومت) وجود دارند؛ انسان نوعاً به حکومت نیاز دارد. از این رهگذر، اجتماع بر این نیاز یک اثری می‌گذارد که این اثر متوجه ارزش‌های جامعه است، آنگاه نیاز جامعه یا بوسیله حکومت (جهت) الهی و یا حکومت غیر الهی برطرف می‌شود در نتیجه زمانی که نیاز عمومی پدید می‌آید بوسیله حکومت ارضاء می‌شود.

تأثیر اجتماع بر انسان یا موجب توسعه کرامت و اراده انسان‌های جامعه می‌شود یا نمی‌شود در این ترکیب هم جهت‌گیری و هم نظام ارزشی حضور دارند و این حضور بمعنای مشارکت اراده انسان‌ها در نظام اختیارات است. از این رو می‌توان عنوان «توسعه مشارکت» را برای این ترکیب انتخاب کرده زیرا توسعه مشارکت (حضور در ارضاء نیاز عمومی) عنوان مناسبی برای این ترکیب است، چرا که هم آزادی و هم امنیت را شامل می‌شود (مثل اراده) اکنون به بررسی مفهوم مشارکت و مقومات آن خواهیم پرداخت، تا شمولیت آن را بر هر سه ستون واضح نمائیم:

معنا و مفهوم توسعه مشارکت

زمانی که سخن از توسعه مشارکت اجتماعی به میان می‌آید، ابتدا مجاری تحقق آن به ذهن می‌رسد؛ مانند: شرکت مردم و اقشار مختلف در انتخابات یا حقانیت اعتراض نمودن یا اعلان وفاداری کردن نسبت به موضوعات جامعه که اینها عمدتاً در رفتارهای گروهی بروز پیدا می‌کنند؛ لذا این نوع رفتارهای گروهی به معنای حساس بودن در امر مشارکت است، اما آیا باید به همین مقدار برداشت از مفهوم مشارکت بسنده نمود یا خیر؟ یعنی آیا همین دغدغه فعلی مردم نسبت به کلیت وضعیت موجود کفایت می‌کند یا اینکه باید حضور مردم را نیز در تصمیم‌سازی‌ها سهیم و مهم دانست! آیا اساساً همه مردم می‌توانند مشارکت داشته باشند؟ مثلاً آنهایی که در بخش صنعت مشغول به کار هستند، در بخش سیاست نیز می‌توانند حضور داشته باشند؟ این مطلب را ابتدا از زاویه صنعت ملاحظه نموده و سپس به تحلیل اجتماعی و سیاسی آن وارد می‌شویم. به عنوان مثال: اینکه یک کارگر می‌تواند در پیشرفت تکنولوژی سهیم باشد به چه معناست؟ کارگری که در یک بخش خاص مسئول تولید یک شی است به عنوان مثال در قسمت پرس یا فرضاً قطعه‌ای جلوی او می‌آید و او باید روی آن فعالیتی و تبدیلی انجام دهد تا بخشی از تولید کارخانه انجام گیرد. مشارکت او در این بخش کوچک به چه معناست؟ آیا باید کار او خوب و منضبط باشد تا کار پرس یا تبدیل ... ناقص انجام نشود آیا این نیز نوعی مشارکت است؟! آیا سرمایه‌گذاری در تولید از سوی خریداران داخل و خارج نیز نوعی مشارکت محسوب می‌شود؟ تئوریسین‌ها در پیدایش گمانه‌ها فعالیت کرده و نتایج کار خود را مورد آزمون و خطاء قرار می‌دهند تا بتوانند معادله بدست آمده را به تولید انبوه و اجتماعی تبدیل نمایند؛ این تئوریسین‌ها چگونه در مشارکت اجتماعی سهیم می‌باشند؟

اگر مجموعه این فعالیت‌ها را در نظر بگیریم، بهترین نحوه از حضور و مشارکت این کارگران این است که بتوان سهم تأثیر عمل عینی این کارگران را به شکل کمی در آسیب‌شناسی بخش تحقیقات کارخانه مشاهده کرد. این مشارکت در دو مرحله انجام می‌گیرد:

سطح اول: مشارکت در بهینه ابزار

مثلاً کارگر باید آنچنان غیرتی (اراده صنعتی) داشته باشد تا اگر ضعیفی را در یک قطعه (ایراد چرخ یا مواد و ابزار) مشاهده کرد، فوراً گزارش نقص آن قطعه را به مسئول مربوطه بدهد، حتی اگر علت خرابی و نقص اصل قطعه و چگونگی بهینه‌سازی آن را نیز می‌فهمد شخصاً این مشکل را مستقیماً گزارش دهد. باید در کارگر این اراده صنعتی بوجود آید که بهتر شدن فعالیت خود را در بهتر شدن کُل دستگاهی که در آن فعالیت می‌کند، ببیند. در این صورت است که می‌توان حضور این کارگر را در «تکامل صنعت» مشاهده کرد. بنابراین، وابسته دیدن فعالیت‌ها به یکدیگر و حساسیت در آسیب‌شناسی و بهینه‌سازی، نوعی مشارکت در کارخانه محسوب می‌شود.

سطح دوم: مشارکت در بهینه سیستم مدیریتی

این نحوه مشارکت قابل توسعه است، مثلاً اگر دغدغه کارگر آنچنان رشد کند که کار را از آن خود دیده و در نتیجه خود را شخصاً مورد تویخ و تشویق قرار داده و فعالیت خود را بهینه نماید و منتظر دستور مدیر خود نباشد. در این صورت می‌تواند در مدیریت بهینه‌سازی نیروی انسانی، مشارکت داشته باشد.

لذا باید در مرحله اول مشارکت در بهینه ابزار و در مرحله دوم مشارکت در بهینه‌سازی سیستم مدیریت، این مشارکت قابل توسعه باشد. اگر این دو مرحله در مشارکت نیروی انسانی در بخش صنعت رعایت شود، آنوقت نیروی انسانی کارگر می‌تواند نسبت به وضع صنایع در بخش‌های مشابه اطلاعات کلی پیدا نماید، بدون آنکه اطلاعی از کیفیت خرد آن صنعت داشته باشد، در هر صورت اگر این تلقی از مشارکت کارگر مطرح شود، آنگاه می‌توان صنعتی داشت که نوعی تجلیل یا تحقیر برای نیروی انسانی آن محسوب شود؛ یعنی این غیرت در او بروز نماید که هر گونه رشد یا نکسی در صنعت را رشد یا ضعف خود بداند.

این نحوه مشارکت تنها محدود به نیروی انسانی کارگر نبوده بلکه همه نیروهای انسانی را چه در بخش تئوری چه در بخش ساخت و آزمایشگاه، شامل می‌شود.

تأثیر آسیب‌شناسی و نظارت عمومی، در تولید و توسعه گمانه

در مرحله اول «آسیب‌شناسی» و در مرحله دوم «نظارت و کنترل» دو مرحله‌ی مهم در موضوع مشارکت می‌باشند. اما آیا این دو مرحله در پیدایش اصل گمانه‌ها نیز تأثیرگذار هستند یا خیر؟ مشارکت در پیدایش گمانه و توسعه آن بالاترین مرتبه مشارکت‌پذیری است. این امر زمانی محقق می‌شود که گزارش طبقه‌بندی و بهینه‌سازی عملکردها را در هر سطح نسبت به سطح بالاتر مورد طبقه‌بندی قرار دهیم. در این صورت کلیه روش‌ها، مورد ارزیابی و بهینه قرار گرفته و در این صورت گمانه جدید مطرح می‌شود. پس نظام ارزیابی، به اضافه نظام نظارت، بستر گمانه جدید را فراهم می‌نماید.

بنابراین «سفارش‌دهندگی» عموم در امر بهینه، تنها در مفهوم مدیریتی آن خلاصه نمی‌شود، بلکه این سفارش عمومی در اصل اراده تولید تکنیک نیز حضور دارد.

آیا این نوع تحلیل از مفهوم مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی نیز تطبیق می‌نماید یا خیر؟

در جامعه ما مسئولیت‌های سیاسی مانند مسئولیت‌های صنعتی و اقتصادی دارای تعریف و طبقه‌بندی مشخصی نمی‌باشند و در نتیجه انضباطها و مشارکتها در این زمینه دچار ابهام است. لذا فعالیت سیاسی مانند کالاهای اقتصادی در سطوح مختلف طبقه‌بندی نشده است. اینکه باید از طریق احزاب یا وزارتخانه‌ها و یا تک حزبی و شورائی و... امورات سیاسی جامعه طبقه‌بندی نمود، هنوز امری نامشخص و مبهم است.

باید ببینیم معنای بهینه‌سازی وضعیت سیاسی چیست؟ تا بتوان نوع سفارش‌دهندگی و مشارکت را در مورد آن معنا نمود. به نظر می‌رسد براساس فرهنگ توسعه سیاسی، مشارکت مردم را در امور سیاسی بمعنای توسعه حضور اراده‌ها است لذا ارتقاء کمی یا کیفی حضور مردم بعنوان موتور محرک در توسعه سیاسی قلمداد می‌شود، مشارکت سیاسی مردم منشاء حیانت و توسعه شرافت در همه سطوح شده و ارتقاء جهت و امنیت سیاسی را برای جامعه و حکومت به ارمغان می‌آورد.

در فرهنگ توسعه سیاسی برای حضور سیاسی مردم در جامعه مصادیقی ذکر شده است:

۱- میزان آراء ۲- راهپیمائی‌ها و میتینگ‌ها^۱ ۳- فرمان‌پذیری ۴- بیعت^۲

خلاصه:

مشارکت در سه سطح ترجمه می‌شود:

- * در سطح بهینه‌سازی ابزار که همان انضباط روابط تولید است.
- * مشارکت در بهینه‌سازی سیستم مدیریتی که بهینه افراد در رفتار تولیدی است.
- * مشارکت در بهینه‌سازی گمانه در پیدایش تکنیک که مربوط به تئورسین‌ها و کارشناسان است.

۵/۱/۲- «تأمین عدالت» بجای «اثر اجتماع بر انسان در ارضاء نیاز گروهی»

آیا مشارکت همچنانکه در توسعه نیاز عمومی یا صیانت جامعه وجود دارد در عدالت (نیاز گروهی) نیز حضور دارد؟ در این زمینه چند فرض مطرح است: گاه اثر اجتماع به گونه‌ای است که نیاز یک گروه ارضاء نمی‌شود و گاه توانایی و قدرت یک گروه توسعه یافته و می‌تواند به گروه دیگر ظلم نماید. گاه اثر اجتماع بگونه‌ای است که به همه گروه‌ها، امکانات به شکل عادلانه تخصیص یافته و توازنی در جامعه ظهور می‌یابد. حال اگر این عدالت و تخصیص، به نحوی باشد که راندمان جامعه را افزایش دهد در این صورت به آن «تأمین عدالت» گفته می‌شود. پس فی الجمله می‌توان «تأمین عدالت» را برای این ترکیب انتخاب نمود.

۵/۱/۳- «تضمین قسط» بجای «اثر اجتماع بر انسان در ارضای نیاز فردی»

آیا «تضمین قسط» برای این ترکیب مناسب است؟ فی الجمله قسط بمعنای «سهم» بوده و غیر از عدالت است. اما متوجه و ثمره قسط، «اعتماد» است. آیا تضمین قسط یک مفهوم کلان یا خرد است؟ قسط سهمی است که به فرد می‌رسد، لذا مفهومی خرد می‌باشد و لذا غیر از عدالت است!

۱. راهپیمائی‌ها، نشان دهنده سطح حضور مردم در جامعه است و یعنی برای اعتراض یا قبول یا تحقیر و یا تجلیل یا ابراز خشنودی یا ناراحتی از موضوعی است.

۲. مفهوم عمیق‌تر بیعت توسعه حضور مردم در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی بوده و نتیجه آن در توسعه مدیریت نمایان می‌شود، لذا می‌توان به جای توسعه مشارکت توسعه مدیریت نیز قرار داد.

قسط، آنچه چیزی است که بر اساس عدالت به شخص منتقل می‌شود؛ به عبارت دیگر محصول عدالت، تعیین وظایف و اختیارات افراد و میزان بهره‌وری است پس عدالت باید تعریف قسط را در عینیت معین نماید. لذا همان گونه که تعریف عدالت به تکامل یا مشارکت بازگشت و تعریف قسط نیز باید به عدالت منتهی شود.

۵/۲- تبیین اجمالی اثر اجتماع بر ابزار در ارضاء نیاز عمومی، گروهی و فردی

حال آیا می‌توان عنوان مشارکت ابزار را نیز بکار برد یا خیر؟ در مورد ضرورت قرارگیری این عنوان باید گفت چون ما سه نوع ابزار داریم: لذا یک نوع از آن باید در اجتماع و یکی در اقتصاد و دیگری در صنعت معنا شود. فی الجمله ابزار در صنعت، به معنای تکنولوژی، و ابزار در اقتصاد به معنای معادلات پولی است. و در اجتماع به معنای تناسبات سازمان و الگو است. قبلاً سوالی مطرح شد و آن اینکه آیا می‌توان برای ابزار همچون انسان نیازی تعریف کرد؟ گفتیم نیاز ابزار به معنای «ضرورت» است، اما از زاویه دیگر نیاز عمومی ابزار، زمانی مطرح می‌شود که ابزارها با یکدیگر جمع شوند، لذا دیگر برای ابزار به تنهایی نیاز عمومی تعریف نمی‌شود. پس نیاز عمومی ابزارها این است که: عموم ابزارها نیاز به نگهداری دارند، زیرا که مجموعه همه ساختارها با یکدیگر مرتبط بوده و این ارتباط و جمع شدن یک نیاز عمومی را شکل می‌دهد. زمانی که مجموعه فرستنده‌ها رادیویی را با یکدیگر ملاحظه می‌نمایم، می‌بینیم که باید در مورد آنها یک قوانین حفاظتی رعایت شود تا از تداخل در یکدیگر جلوگیری شود، این اجتماع و عدم تداخل یک نیاز عمومی را در بین آنها به وجود می‌آورد؛ و آن اینکه این مجموعه، نیازمند به قوانینی است که از آنها حفاظت کرده و موجب هماهنگ شدن آنها شود. پس «هماهنگی» نیاز مجموعه ساختارها و ابزارهای سخت افزاری است.

عنوان مناسب این ترکیب «الگوی سازمان» بوده و در سه ستون جدول با قیود اجتماعی، اقتصادی و صنعتی استفاده می‌شود. الگوی سازمان اجتماعی به توسعه یا ارتقاء ظرفیت روش حاکم بر روابط قدرت در جامعه معنا می‌شود، پس در واقع این الگو تحت عنوان «توسعه مفاهیم منطقی» قرار دارد؛ البته توسعه مفاهیم منطقی دارای سطوح و لایه‌های مختلفی است؛ در هر صورت «روش زیرساخت الگوی سازمان» همان توسعه مفاهیم منطقی است، پس در هر جامعه‌ای که توسعه مفاهیم منطقی ایجاد شود، آنگاه توسعه الگوی سازمان اجتماعی نیز

واقع می‌گردد. الگوی سازمان اجتماعی را می‌توان تحت عناوین بهینه الگوهای اداره یا بهینه روش‌های مدیریت یا توسعه روش‌های مدیریت نیز قرار داد. از نمونه‌های عینی این قسمت می‌توان به «الگوی توزیع قدرت» و مناصب در بخش سیاسی مانند الگوی ولایت فقیه و یا نظام سیاسی بر پایه دموکراسی اشاره کرد.

۵/۳ - تبیین اجمالی اثر اجتماع بر امکان در ارضاء نیاز عمومی، گروهی و فردی در مباحث گذشته امکان به «منابع» تعریف گردید. لذا ۳ احتمال در این ترکیب مطرح است:

۵/۳/۱. اثر اجتماع به اثر جهت‌گیری‌ها بر امکان در ارضاء نیاز عمومی خود منابع، معنا شود، از این جهت تحت عنوان بهینه منابع قرار می‌گیرد، هر چند که می‌توان از آن به توسعه منابع نیز یاد کرد؛ زیرا نیاز عمومی همه منابع «بهینه شدن» است.

۵/۳/۲. اثر اجتماع بر امکان در ارضاء نیاز گروهی نیز تحت عنوان «توازن منابع» قرار می‌گیرد، توازن منابع نیز چیزی جز برقراری نسبت بین منابع نیست.

۵/۳/۳. اثر اجتماع بر امکان در ارضاء نیاز فردی، نیز تحت عنوان بهره‌وری منابع قرار گرفته و از آن به کارگیری صحیح منابع است.

در مورد صیانت و توسعه منابع یک نکته وجود دارد و آن اینکه:

اگر منابع بدرستی مورد توسعه یا صیانت یا بهینه قرار نگیرند، نمی‌توان توسعه مشارکت و در نتیجه توسعه سازمان را محقق نمود. زیرا توسعه مشارکت در پرتو توسعه سازمان و توسعه سازمان در پرتو توسعه (بهینه) منابع، محقق می‌شود.

در مورد توازن و بهره‌وری از منابع نیز این مهم مطرح است که:

«تأمین عدالت» منوط به تأمین برنامه و تأمین برنامه هم منوط به توازن منابع (برقراری نسبت بین منابع) است. و اما بهره‌وری منابع یا تضمین قسط، بدون گردش عملیات و گردش عملیات هم بدون به کارگیری صحیح منابع، معنا ندارد. که در جای خود به توضیح بیشتر این عناوین خواهیم پرداخت.

۵/۴ - تبیین اجمالی اثر اقتصاد بر انسان در ارضاء نیاز

در گذشته برای اثر اقتصاد بر انسان، عنوان «مالکیت» را به عنوان احتمال مقبول مورد توجه قرار دادیم. آیا می‌توان توازن ارزی را به جای مالکیت در اثر اقتصاد بر انسان قرار داد؟ احتمال

دیگر این است که این ترکیب در نتیجه چیزی جز همان «توسعه ارزی» نیست اما در واقع توسعه ارزی کشور که موجب حفظ صیانت ملتی در برابر ملت‌های دیگر می‌شود با مالکیت آن سهام، امکانپذیر است. پس توسعه ارزی نیز خود نوعی مالکیت محسوب می‌شود، اما نوع مالکیت آن با مالکیت عمومی و خصوصی و دولتی فرق دارد. هرچند که مالکیت امری ایستا و توازن ارزی امری متغیر است اما مالکیت در واقع ساختار رابطه ارزی و اعتباری انسان‌ها محسوب می‌شود. مالکیت چیزی جز امکان بهره‌وری نبوده و راندمان آن اجازه تصرف برای متمتع شدن است. لذا می‌توان مالکیت را خلاصه شده قدرت خرید یا بهره‌وری (که خرید ابزار و کالا و نیرو و امکانات است) دانست. لذا مالکیت در هر صورت جزو عناوینی است که باید در ساختار بیاید! از آنجایی که مالکیت خود نوعی اعتبار محسوب می‌شود، اگر آن را بدون قید وزن مخصوص (اعتبار داخلی) در نظر بگیریم تقسیمات آن محدود به دولتی، خصوصی و تعاونی می‌شود، اما اگر همراه با قید «وزن مخصوص» باشد، به منزله اعتباری است که در مقابل سایر اعتبارات جهانی قرار دارد. در این صورت اگر وزن مخصوص اعتبار سبک گردد به معنای این است که توقعات مردم در مصرف بیش از توقعات آنها در تولید است.

۵/۵ - تبیین اجمالی اثر اقتصاد بر ابزار و امکان در ارضاء نیاز

بررسی ابزارهای اقتصادی در تنظیم: مدل برنامه، مدل اقتصادی، مدل بانک، معادلات بانک مسأله مهمی است. «بانک» عالی‌ترین سطحی است که تنظیم اعتبارات اقتصادی را انجام می‌دهد، چرا که توازن ارزی بر عهده بانک است، لذا ضعف یا قوت یک کشور به محاسبه وزن پول آن کشور نسبت به سایر ارزها است.

اساساً مدل برنامه کشور باید از مدل سنگین شدن پول تبعیت نماید؛ زیرا تخصیص قسمتی از درآمد کشور براساس مسأله گردش عملیات بانکی یا گردش اعتبارات شکل می‌گیرد. مالکیتی که بانک و سازمان‌های اقتصادی ارائه می‌نمایند، نوعی مشارکت عمومی در توزیع ثروت و اختیار در اعیان و اشیاء است. اما نوع این مشارکت لزوماً از سنخ دولتی نیست، بلکه می‌تواند به معنای مالکیت بر ابزار تولید مردم باشد؛ یعنی امور مشترکی که همه به آن نیازمند بوده و در یک سازمان این اراده‌ها در اختیار قرار می‌گیرند. مانند: صنایعی که اراده‌ها را

در اختیار می‌گیرد، مثل صنعت ارتباطات و صنایع بانک که صنعتی حاکم بر اختیار است یا صدا و سیما و راه‌آهن و هواپیمایی و صنایع مادر تغذیه‌کننده و ...^۱

عنوانی را که فعلاً برای این گزاره ترکیبی قرار می‌دهیم، واژه «الگوی اعتبارات» است البته باید بین الگوی اعتبارات به معنای تخصیص منابع مالی و پولی (تخصیص مقدرات به حل منابع) با الگوی چاپ اسکناس تفاوت قائل شد، زیرا مفهوم الگوی برنامه، «تخصیص» است اما منظور از الگوی اعتبارات در اینجا تخصیص نیست. در هر صورت باید بین سیاست پولی و الگوی اعتبارات تفاوت قائل شد. معنای الگوی اعتبارات در بانک این است که معادلات آن نسبت بین متغیرهای را ملاحظه می‌نمایند، البته این به معنای سیاست پولی نیست، زیرا براساس الگوی اعتبارات، ارزیابی، شناسایی و برنامه‌ریزی انجام شده و در نتیجه نام این فعالیت «سازماندهی اعتبارات» است. بانک‌ها دارای دو اهرم مهم هستند، یکی مالکیت و دیگری توازن ارزی؛ در توضیح این مطلب اینکه: بانک مسیری است که پس‌اندازهای کوچک در آن جمع شده و به انسان‌ها - مبنای اعتبار دادن: میزان قدرت مالی و مالکیت در آنها هست - اعتبار بالاتری ارائه داده و باعث افزایش مالکیت و اعتبار بیشتر می‌شود، لذا مسیر بانک نوعی افزایش کمی ثروت می‌باشد و اگر این افزایش، به صورت کیفی باشد، مسئله «توسعه ارزی» مطرح می‌شود.

در مفهوم سرمایه‌گذاری نیز پول هیچگاه از الگوی مصرف سرمایه‌گذاری خارج نیست. لذا مصرف در توازن ارزی نیز قابل ملاحظه است.^۲

1. نظم موجود نشان می‌دهد که توفیق نظام سرمایه‌داری در این است که بدون اینکه بر جهت مالکیت تصدئ داشته باشد، مدیریت می‌کند بزرگترین شبکه‌های تلویزیونی یا بانک و صنایع حساس نظامی آمریکا (که جهانی نیز هستند) خصوصی‌اند اما مدیریت همگی براساس مبنای قدرت سرمایه است و بخش دولتی در زیر مجموعه GNP (خدمات) قرار می‌گیرد. لذا در شرکت‌های اقتصادی انگیزه افزایش سود و اقتدار مالکیت به جدی تامین می‌شود تا رقیبی به نام دولت برای آنها مطرح باشد. مثلاً اگر ۲۰۰ شرکت بزرگ در آمریکا وجود داشته باشد، اینها تصمیم‌گیری سیاسی (از طریق دستگاه‌های تبلیغاتی) آمریکا را به عهده دارند، اما هرگز به ملت اجازه هیچگونه حضوری را نمی‌دهند.
2. فرضاً کارگری ۱۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرد و ۵۰ هزار تومان آن را در بانک می‌گذارد بانک بلافاصله پنجاه هزار تومان را به ۵ کارگر داده و آن ۵ کارگر قلم ساختند و هر کدام ۵۰۰ تومان خرج کردند و مجدداً جمع آن صد هزار تومان شد. حتی وقتی که کشور پول می‌دهد و کارخانه وارد می‌کند معنای آن این است که مجدداً مصرف ملی کرده است. مثلاً میزان مصرف ملت زاپن به میزان تولید آنها بسیار درصد کمی دارد. به همین دلیل هم پول آنها قوت پیدا می‌کند یعنی حجم تولید به نسبت کمتر از حجم مصرف است. لذا این مسئله منشأ قوت ارزی می‌شود در قوت

اتفاقاً نظریه کینز درباره مصرف، بر همین موضوع استوار است دو قسمت از گفتار کینز باید مورد دقت قرار بگیرد: ۱ - پول با زمان و بهره که به معنای توسعه پول است (به معنای افزایش کمی ربا نیست) ۲ - اصالت مصرف. کینز زمان را برابر با روز نمی‌گیرد، بلکه زمان را برابر توسعه پول در نظر گرفته و پایگاه آن را مصرف می‌داند. از این روست که پول در زمان گردش خود، ضرب شده و مفهوم پیدا می‌نماید. اساساً حرکت پول و سرمایه در نظام سرمایه‌داری دائماً در حال گردش است زیرا توقف یا کُندی گردش موجب کاهش یا زوال ارزش اضافی می‌گردد. سرمایه در مسیر گردش خود از چندین مرحله عبور می‌کند و به صور گوناگونی در می‌آید، سرمایه در مرحله نخست به صورت پول در حوزه گردش، ظاهر می‌شود، سرمایه‌دار با این پول وسایل تولید و نیروی کار را به منظور تولید سرمایه‌داری می‌خرد.

بنابراین هرگاه افزایش کیفی پول به نفع کشور کنترل شود، باید گسترش کمی آن اضافه و حضور آن در بازار جهانی گسترده‌تر گردد؛ یعنی دولت باید نرخ پول را مواج کرده و نگذارد ارزش آن بالا برود و لکن حجم پول را باید برای حضور در بازارهای جهانی افزایش دهد. معنای آن این است که دولت می‌تواند، کیفیت موازنه ارزی را باساز شیبه‌های دیگری تغییر دهد.

زمانی که این کار از سوی دولت انجام شود، آنگاه کشورهای دیگر با پول کشور ما معامله می‌کنند. و آنانکه معامله می‌کنند، تحت اداره کشور قرار می‌گیرند؛ یعنی پول می‌تواند «فرامرزی» شود و وقتی که پول، فرامرزی شده و بتواند قدرت خود را حفظ نماید، مدیریت پول، «مدیریت عالی» می‌شود. از نمونه‌های پول فرا ملی، می‌توان حدود شش هزار میلیارد دلار آمریکا را برشمرد!

مطلب دیگر اینکه در تاثیر اقتصاد بر ابزار، موضوع «مدیریت اراده‌ها» است. در حالی که در تاثیر اقتصاد بر امکان موضوع «اداره‌ی اعتبارات» (یا افزایش اعتبار اقتصادی) است. که به طور خلاصه به آن می‌توان سازماندهی اعتبارات گفت. در این سازماندهی اعتبارات سنگین شدن و توسعه قدرت ارزی در برابر ارزهای دیگر مسئله مهمی است. وقتی سخن از اهرم

ارزی اگر مردم بیشتر از تولید مصرف کنند بدهکار می‌شوند. پس مهم در نحوه سرمایه‌گذاری است (یعنی پس از یک فاصله کوچک تولیدی، مجدداً سرمایه‌گذاری در مصرف)

سرمایه‌گذاری در مسئله سازماندهی اعتبارات به میان می‌آید به معنای آن است که به بازار مصرف وارد شده‌ایم.

به نظر می‌آید مطلبی که در ذهن براحتی متبادر نمی‌شود، این است که پس‌انداز اگر به مفهوم ورود مجدد به بازار نباشد (آنهم نه ورود با تأخیر)، زمان بهینه پس‌انداز و سرمایه‌گذاری باید به ضفر تبدیل شود؛ چرخش پول به این معناست که حق مصرف‌داری مدیریت شده است یعنی سازماندهی اعتبارات، طبقات مصرفی برای تحریک ایجاد کرده است؛ (تنها فرقی که اقتصاد خرد با برگشت پول به طرف پس‌انداز دارد، این است که طبقات مصرفی ایجاد شده است) زیرا وقتی سرمایه‌گذاری بزرگ انجام می‌شود، پول بلافاصله به بازار می‌آید اما این پول بدون طبقه نیست! و وقتی طبقه داشته باشد، موجب تحرک و انگیزش بالاتر می‌شود.

۵/۶ - اثر صنعت بر انسان، ابزار وامکان در ارضاء نیاز

در اینکه وزارت صنایع یا هر وزارتخانه دیگر در اجتماع جزء ساختارها و ابزارها هستند، تردیدی وجود ندارد؛ اما این بحث مطرح است که در ارضاء نیاز عمومی ابزار، آیا ما دنبال نیاز عمومی کل مجموعه ابزارها هستیم؟ قبلاً گفته شد، خود ساختارها، نیازمندی‌هایی دارند که باید تأمین شوند. منظور از ساختارها، کلیه ساختارهای مدیریتی می‌باشند. خود اداره به معنای سازماندهی است. البته خود ساختارها نیز در حال تغییر می‌باشند، به نظر می‌رسد که ابزار محدود به تعیین حدود وظایف و اختیارات نمی‌باشد، بلکه در خانه اول سازمان، در خانه دوم برنامه‌ریزی و در خانه سوم فعالیت رشد می‌نماید. به عبارت دیگر از بالا به پائین جدول در سطر اول ۱ - توسعه سازمان یا ابزار. در سطر دوم ۲ - الگوی برنامه حرکت سازمان و در سطر سوم ۳ - گردش عملیات قرار می‌گیرد.

گردش عملیات به این معنا است که چه کاری را چه کسی و چگونه انجام دهد. الگوی برنامه نیز به معنای این است که بر چه موضوعی چه کارهایی و با چه تخصیصی انجام شود. منظور از جامعه همه ساختارها و همه سازمان‌ها است. حال اگر ساختار خود صنعت باشد، در این صورت ساختارها سازمان‌هایی خواهند بود که، مربوط به صنعت است. البته صنعت

سازماندهی مربوط به همه جامعه است.^۱ ابزار در صنعت از کارخانه و ابزار آزمایشگاهی کارخانه گرفته تا نیروهای متخصصی و نرم افزارها همگی را شامل می شود.

اما عنوانی را که می توان برای این ترکیب فعلاً انتخاب نمود، این است که می توان در بخش صنعت عنوان «توسعه مشارکت» را قرار داد زیرا تاثیر صنعت با موضوع انسان رابطه دارد با این تفاوت که قید صنعتی را بخود اختصاص می دهد.

اگر در صدد معنا نمودن تاثیر صنعت بر انسان، ابزار و امکان باشیم، باید این سه مهره را متناسب با صنعت معنا. نمائیم انسان خارج از محیط صنعت با انسان داخل صنعت بسیار متفاوت است؛ لذا اگر جامعه بخواهد از نظر صنعتی مقتدر باشد، باید نقش خود را در حفظ اقتدار صنعتی ایفا کند. به طور کلی انسان صنعتی با انسان غیر صنعتی متفاوت می باشند؛ انسان صنعتی زمانی که در کنار ابزار صنعتی قرار می گیرد، باید بتواند در گمانه زنی و در بهینه سازی از سرعت بیشتری برخوردار باشد. مثلاً وقتی در مقابل کامپیوتر برای طراحی سولاتی برای بهینه می نشیند، باید ضریب حساسیت او نسبت به زمانی که کامپیوتر وجود نداشته است، بسیار بیشتر باشد، لذا در بانک اطلاعات باید بهترین امکان برای تربیت محقق فراهم باشد. تعریف انسان صنعتی این است: انسانی که، سرعت، دقت، تأثیر او هماهنگ با ابزار، رشد و گسترش نماید. پس حضوری گسترده هماهنگ با تکامل موضوع صنعت دارد.

اکنون احتمالاتی را که می توان فعلاً بجای اوصاف ترکیبی این قسمت قرار گیرد از نظر می گذرانید.:

- ۱- اثر صنعت بر انسان در ارضاء نیاز گروهی «تخصص رشته ای یا تکنوکراسی» ۲- اثر صنعت بر انسان در ارضاء نیاز فردی «قابلیت فنی» ۳- اثر صنعت بر ابزار در ارضاء نیاز عمومی «صنایع آزمایشگاهی» ۴- اثر صنعت بر ابزار در ارضاء نیاز گروهی «صنایع تولیدی» ۵- اثر صنعت بر ابزار در ارضاء نیاز فردی «صنایع مصرفی» ۶- اثر صنعت بر امکان در ارضاء نیاز عمومی «منابع طبیعی» ۷- اثر صنعت بر امکان در ارضاء نیاز گروهی «مواد واسطه ای» ۸- اثر صنعت بر امکان در ارضاء نیاز فردی «مواد مصرفی»

۱. در این میان اثر اجتماع بر صنعت سازماندهی یک مقوله قابل توجه است و صورت مسئله الان جامعه ما هم همین مطلب است که می گویند شما نتوانستید با ابزار خودتان صنعت را سازماندهی کنید بلکه دارید با ابزارهای دیگران این کار را انجام می دهید و وقتی از ابزارهای دیگران استفاده می شود، تبعاً فرهنگ آنها هم باید وارد شود.

خلاصه:

به نظر می‌رسد با توجه به آنچه که تا بحال بیان شده است، وصف‌ها دو خصلت اساسی پیدا کرده‌اند.

۱ - در این وصف‌ها تعمیم جامعه در امورات مختلف به راحتی صورت می‌گیرد، بدون آنکه مفاهیم اجتماعی بسیاری ذکر شود. این ساده‌سازی موجب پیدایش مدلی می‌شود، که در جای خود بسیار مهم است.

۲ - هماهنگی بین عوامل برون‌زا و درون‌زا در این تعمیم‌سازی‌ها رعایت شده است، یعنی با همان وصفی که بیرون قابل مشاهده است، درون نیز قابل مشاهده است. این مهم از نظر وضعیت کلی اوصاف بسیار مطلوب است؛ اما از نظر خاص شدن و تبدیل آن به عینیت اگر توانایی بدست آوردن شاخصه‌های عینی منظمی را نداشته باشد، کار مدل دچار بن بست می‌گردد. به عبارت دیگر نتیجه دو امر قبل این است که وحدت و کثرت در جریان اوصاف پیدا شده است. یعنی اوصاف خاصی انتخاب شده‌اند که همه جا به کار گرفته می‌شوند، لذا قابل تبدیل به وحدت هستند. مثل مشارکت‌ها، الگوها و سازمان‌ها و... لذا در اینجا عوامل درون‌زا و برون‌زا پس از تبدیل شدن به وحدت، عناوین متناسب با خود را پیدا نموده‌اند. پس دو نقطه قوت در جدول وصفی صنعت مشاهده می‌شود:

* ساده‌سازی مفاهیم اجتماعی

* هماهنگی بین عوامل درون‌زا و برون‌زا در ساده‌سازی یا تعمیم

جدول اوصاف: ارزیابی کارایی صنعت در ارضاء نیاز
 مرحله ۱۲

اثر صنعت بر		اثر اقتصاد بر		اثر اجتماع بر			توسعه مختار کارایی
امکان	ابزار	انسان	امکان	ابزار	انسان	امکان	
توسعه صنعت بر امکان	اثر صنعت بر ابزار	اثر صنعت بر انسان	اثر اقتصاد بر امکان	اثر اقتصاد بر ابزار	اثر اقتصاد بر انسان	اثر اجتماع بر امکان	در توسعه ارضاء نیاز عمومی (صیانت)
در توسعه ارضاء نیاز عمومی (صیانت)	در توسعه ارضاء نیاز عمومی (صیانت)	در توسعه ارضاء نیاز عمومی (صیانت)	در توسعه ارضاء نیاز عمومی (صیانت)	در توسعه ارضاء نیاز عمومی (صیانت)	در توسعه ارضاء نیاز عمومی (صیانت)	در توسعه ارضاء نیاز عمومی (صیانت)	
برنامه صنعتی	الگوی برنامه صنعتی	مدیریت صنعتی	برنامه اقتصادی	الگوی برنامه اقتصادی	مدیریت اقتصادی	برنامه اجتماعی	
اثر صنعت بر امکان	اثر صنعت بر ابزار	اثر صنعت بر انسان	اثر اقتصاد بر امکان	اثر اقتصاد بر ابزار	اثر اقتصاد بر انسان	اثر اجتماع بر امکان	در توسعه ارضاء نیاز عمومی (صیانت)
در ترازون ارضاء نیاز گروهی (عدالت)	در ترازون ارضاء نیاز گروهی (عدالت)	در ترازون ارضاء نیاز گروهی (عدالت)	در ترازون ارضاء نیاز گروهی (عدالت)	در ترازون ارضاء نیاز گروهی (عدالت)	در ترازون ارضاء نیاز گروهی (عدالت)	در ترازون ارضاء نیاز گروهی (عدالت)	
گرفتن عدالت صنعتی	الگوی گرفتن عدالت صنعتی	بهبودت صنعتی	گرفتن عدالت اقتصادی	الگوی گرفتن عدالت اقتصادی	مدیریت اقتصادی	گرفتن عدالت اجتماعی	
اثر صنعت بر امکان	اثر صنعت بر ابزار	اثر صنعت بر انسان	اثر اقتصاد بر امکان	اثر اقتصاد بر ابزار	اثر اقتصاد بر انسان	اثر اجتماع بر امکان	در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)
در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)	در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)	در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)	در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)	در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)	در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)	در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)	
گرفتن عدالت صنعتی	الگوی گرفتن عدالت صنعتی	بهبودت صنعتی	گرفتن عدالت اقتصادی	الگوی گرفتن عدالت اقتصادی	مدیریت اقتصادی	گرفتن عدالت اجتماعی	
اثر صنعت بر امکان	اثر صنعت بر ابزار	اثر صنعت بر انسان	اثر اقتصاد بر امکان	اثر اقتصاد بر ابزار	اثر اقتصاد بر انسان	اثر اجتماع بر امکان	در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)
در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)	در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)	در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)	در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)	در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)	در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)	در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)	
گرفتن عدالت صنعتی	الگوی گرفتن عدالت صنعتی	بهبودت صنعتی	گرفتن عدالت اقتصادی	الگوی گرفتن عدالت اقتصادی	مدیریت اقتصادی	گرفتن عدالت اجتماعی	

فصل سوم

معنا و موارد عینی

در جدول

تحلیل کارایی اوصاف

صنعت

در توضیح عناوین ترکیبی تا حدودی با موارد و مصادیق عینی هر کدام از ترکیبات ستون‌ها آشنا شدیم، اکنون به بررسی تفصیلی و انتخاب عناوین مناسب هر سطر و ستون خواهیم پرداخت؛ در این مرحله عناوین به شکل سطری مورد مطالعه و دقت قرار می‌گیرند؛ مثلاً عنوان خانه اول از ستون اول، و دوم و سوم و الی آخر در این قسمت سعی بر آن داریم که کلیه احتمالات را در جدول قرار دهیم و در نهایت جدول کاملی را ارائه نمائیم؛ اصولاً معنا کردن جدول به صورت ستونی یا سطری هر کدام محسناتی مخصوص به خود را دارند. مزیت معنا شدن سطری عناوین این است که همه آن عناوین در موضوع واحد (در موضوع توسعه) قرار گرفته و در نهایت ابعاد مختلف مربوط به توسعه با قید اجتماع و اقتصاد و صنعت نیز مطرح می‌شود؛ به هر حال اگر عناوین سطری معنا شوند، باید مجدداً ستونی کنترل گردند «کنترل ستونی» موجب می‌شود مسئله اختلاف موضوع و مقایسه در اختلاف مطرح شود؛ این امر وابستگی به آن دارد که ارتباط اصلاحات را با یکدیگر در نظر گرفته و تلائم عنوان انتخاب شده با سایر عناوین مورد دقت قرار گیرد، بی آنکه نیازی به ملاحظات فلسفی و تئوری در این قسمت داشته باشیم. پس شیوه ما این است که به ترتیب ابتدا ۹ عنوان سطر اول و سپس ۹ عنوان سطر دوم و در نهایت ۹ عنوان سطر سوم را (مجموعاً ۲۷ عنوان) مورد بررسی قرار می‌دهیم.

پیش از آنکه به بررسی موارد عینی ستون‌های جدول اوصاف بپردازیم، ذکر این نکته مهم است که در تعیین شاخصه‌های عینی، باید ارتباط عناوین عینی نسبت به یکدیگر در نظر گرفته شود، چرا که در بحث صنعت به عنوان متغیر اصلی و سایر عوامل درون‌زا و برون‌زای

به تبع آن مورد نظر می‌باشند، گاهی تأثیر جهت‌گیری‌های اقتصادی یا نظام ارزشی اقتصادی را بر نظام پولی و سپس تأثیر نظام پولی را در بخش تکنیک و ابزار ملاحظه می‌کنیم و گاهی نیز می‌خواهیم این دو بخش را تا رسیدن به شاخصه مورد ارزیابی قرار می‌دهیم؛ چرا که آثار اجتماعی غیر از آثار اقتصادی است.

پس باید برای هر کدام شاخصه‌ای جداگانه ارائه شود؛ تا آثار پیدایش نظام ارزشی اقتصادی را در نظام پولی و آثار نظام پولی را در تکنیک ملاحظه نماییم؛ پس لازم نیست دو امر مستقل داشته و شاخصه‌ها را مستقل ارائه نماییم.

وضعیت صنعت در پنج سال اول انقلاب چگونه بوده است؟ وضعیت کیفی حقوقی جامعه چگونه بود؟ وضعیت تخصیص‌ها دولت چگونه است؟ چگونه حمایت ارزی یا ریالی شده‌اند؟ آیا در مشارکت در تکنیک واقع شده است؟ برای همه این سوالات باید شاخصه ارائه نمود. البته ممکن است شاخصه‌ها در دسته‌بندی صنایع یافت نشود، اما این مطلب قابل دقت است که دولت یک تصمیم‌گیری‌های کلانی اتخاذ کرده و صنایع را ملی کرده است که حتماً اثر اجتماعی، اقتصادی و صنعتی آن قابل مشاهده است.^۱

بنابراین ارتباط بین ساختارهای اقتصادی و صنعتی با نظام ارزشی جامعه باید به وسیله شاخصه‌ها و موارد عینی مستند شوند.

الف - عنوان سطر اول ماتریس

۱- معنا و موارد عینی «مشارکت اجتماعی»

مشارکت اجتماعی بدون ساختار و نظام ارزشی هیچ‌گونه تحقق عینی ندارد. نظام ارزشی آن چیزی است که حقانیت حول آن تعریف می‌شود؛ مثلاً در جامعه سوسیالیستی مالکیت خصوصی اعتباری نداشته و لذا گرفتن مال از شخص و انباشت سرمایه هیچ‌گونه قباحتی ندارد، زیرا در نظام ارزشی این جامعه، مردم توجه‌ای به اسباب مالکیت (ابزارهای حقوقی) نداشته و می‌گویند مال مربوط به جمع است نه فرد!

نظام ارزشی (یا حقانیت) غیر از ابزارهای حقوقی است. چرا که ابزار حقوق به معنای چگونگی ایجاد مالکیت، اجاره، انتقال و بهره‌وری و... است. از این جاست که هر چه بر پایه

1. تخصیص‌های دولت (مثلاً لایحه در بودجه باشد اما در حقوق قرار نگرفته باشد) در بخش اقتصاد تنها در مدل برنامه انجام می‌شود، در برنامه نیز کیفیتهای تویخی و تشویقی وجود دارد.

و مبنای حقوق تعریف شود، برخوردار از وحدت و کثرت می‌گردد. مثلاً مفهوم مشارکت در توسعه ارزش (یعنی شرکت در ایجاد ارزش نه ایجاد اصل مشارکت) از همین وحدت و کثرت متأثر می‌باشد. نظام ارزشی نیز به معنای مجموعه معرفت‌هایی است که در یک جامعه، پذیرفته شده‌اند؛ مانند: خوبی و بدی، بایسته و ناپایسته، تکلیف و ضد تکلیف و در کل پایه هر حق و ناحقی به نظام ارزشی باز می‌گردد.

نمونه دیگر: جامعه‌ای که براساس مبنای سرمایه‌داری شکل یافته و دارای رشد کمی و کیفی در سرمایه و تکنولوژی است، در این جامعه هر چه رشد، هماهنگ‌تر شود به آن حق گفته می‌شود.

در هر صورت قوانین حقوقی یا ابزارهای مالکیت براساس نوع و مرحله توسعه آن جامعه، به وجود آمده و در نتیجه وحدت و کثرت و پیدایش کارایی جدید، به همین توسعه باز می‌گردد.

بنابراین مشارکت اجتماعی همراه و همگام با اعتقاد و پذیرش عمومی بوده و در تغییر قوانین حضور دارد.

خلاصه اینکه: نظام ارزشی دارای پایگاهی است که حقانیت و عدم حقانیت را تمام می‌نماید. در این صورت نتیجه مشارکت، تنها در حفظ و یا تبدیل اقتصاد نیست، زیرا سیاست، فرهنگ و اقتصاد بر یکدیگر تاثیر گذار بوده و این تاثیرگذاری در تغییر نظام ارزشی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی موثر است. لذا اثر اجتماع بر انسان را به پذیرش عمومی و حضور در تغییر قوانین معنا می‌کنیم. پس مشارکت نیز به معنی پذیرش عمومی است و لذا حضور در تغییر و توسعه قوانین و نهایتاً نظام ارزشی، پایگاهی دارد که حقانیت را تمام می‌کند؛ پس نظام ارزشی هم سیاسی و هم فرهنگی و هم اقتصادی است.

مشارکت اجتماعی در سطح اجتماع در واقع یک نحوه مشارکت حزبی نیز است البته حزب عقاید و گرایش‌ها و ارزش‌ها^۱ به بیان دیگر مشارکت اجتماعی یک تدین ملی است و ملیت نیز با همین تدین شناخته می‌شود. اما توسعه نظام ارزشی بوسیله عموم جامعه صورت می‌گیرد. «عموم» تنها در قالب رأی دادن مطرح نمی‌شود، بلکه مراد حضور سیاسی، فرهنگی و

۱. عقاید به معنای عقیده‌های مختلف نیست. بلکه عقیده به معنای تعلق به موضوعات مختلف است که در یک نظام عقاید و یک نظام فکری و یک نظام تعلق رفتاری وجود دارند.

اقتصادی است. لذا اینگونه نیست که آرمان مردم در بخش اقتصاد، سوسیالیستی اما دارای فرهنگ سرمایه‌داری باشند!

حال که مفهوم ارزش در سه هر سه عنوان اقتصاد، اجتماع و صنعت از مفاهیم مهم و اساسی است پس می‌توان برای آن متغیرهای مختلفی ترسیم نمود: در سطح اجتماع، متغیر انسان است و در سطح اقتصاد متغیر گردش نرم افزاری ابزار است. و در سطح صنعت متغیر امکان یا منابع طبیعی است.

اکنون که عنوان مشارکت اجتماعی در ستون اجتماع به معنای «نظام ارزشی اقتصادی» است همین عنوان با قیودی دیگر در ستون صنعت و اقتصاد نیز تکرار می‌گردد:

در فرض توسعه اقتصاد مشارکت اقتصادی به معنای نظام ارزش پولی - مشارکت در سنگین شدن واحد پولی و تولید ناخالص ملی - است در این صورت نظام ارزش پولی به معنای قدرت اقتصادی است. و در صنعت نظام ارزشی ارتباطی با امکانات که از نسبت بین نظام ارزشی بیرونی و نظام اقتصادی درونی حاصل می‌شود. پس بیرون اقتصاد نظام ارزشی است و درون اقتصاد نیز خودش است و صنعت از نسبت بین این دو عوامل برونزا و درونزا بدست می‌آید.

در هر حال عنوان توسعه از مفاهیم ذات اضافه است که باید در تعیین موارد عینی این سه عنوان بکار گرفته شود:

در خانه اول: «مشارکت اجتماعی» مبنای پیدایش نظام ارزشی یا معادله حاکم در تعیین حق و باطل است.

در خانه دوم: «مشارکت اقتصادی» همان ارزش اقتصادی به معنی خالص که توان و قدرت اقتصادی یا نظام ارزشی پولی است.

در خانه سوم: «مشارکت صنعتی» به معنای ارزش کارآمدی نظام تکنیک و ابزار است.

مشارکت صنعتی نیز مانند مشارکت اقتصادی دارای سطوح مختلفی است:

سطح اول: مشارکت در بهینه‌سازی.

سطح دوم: مشارکت در بهینه‌سازی نظام مدیریت

سطح سوم: مشارکت در بهینه‌سازی گمانه‌ی تولید تکنیک است.

۲- معنا و موارد عینی الگوی سازمان اجتماعی

۲/۱- معنا و مفهوم «الگو»

↓
کسر ادبی

واژه‌ی الگو که بین هر سه قید اجتماعی، اقتصادی و صنعتی مشترک است، آیا به صورت خرد همان چارت سازمانی است یا اینکه قوانین حاکم بر تنظیم چارت یعنی توزیع اختیار و حق تصمیم‌گیری می‌باشد؟ به عبارت دیگر اگر خانه اول از سطر اول جدول به معنای نظام ارزشی است، اکنون وضعیت مدیریت و حق تصمیم‌گیری چگونه است؟

«الگو» به معنای قوانین حاکم بر «گردش تصمیم» است. در شرکت‌های خصوصی، تصمیم‌گیری بگونه‌ای است که کارگران مشارکت داده نمی‌شوند و مالکین هم بر اساس رأی اکثر عمل می‌کنند و اختیارات مطلق را به مدیر عامل واگذار می‌کنند و مدیر عامل مشروط نیست، ابزار مدیر عامل هیئت مدیره است. لذا مدیر عامل در برابر مجمع عمومی، نسبت به سود و زیان کارخانه مسؤول است.^۱

اما وضعیت مدیر عامل شرکت تعاونی اینگونه نیست. در شرکت تعاونی تک تک اعضا در تصمیمات خرد مشارکت دارند، یعنی اگر یک کارخانه دارای صد نفر کارگر است، آنها نمایندگی‌هایی دارند که می‌توانند، مدیر عامل را زیر سؤال ببرند.

اگر غرض از الگو، چگونگی جریان تصمیم نسبت به امور مختلف و هماهنگ شدن آنها باشد، قطعاً بر این چگونگی جریان تصمیم، اصولی حاکم خواهد بوده و این اصول به گونه‌های مختلف، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و صنعتی می‌باشند. در اصول حزبی الگوی جریان تصمیم، سیاسی و در اصول اقتصادی، الگوی جریان تصمیم براساس به حداکثر رساندن سود و در اصول تعاونی الگوی تصمیم براساس عدالت اجتماعی می‌باشد که اعمال آن بر صنعت در سطوح متمرکز، نیمه‌متمرکز و کارگاهی خواهد بود.

بنابراین الگو به معنای «قوانین حاکم بر گردش تصمیم» است.

۱. در رابطه با این نوع شرکت‌ها ممکن است سؤال شود که آیا حسابدار ناظر بر مدیر عامل است و یا حسابدار ابزاری است که اختیارات مدیر عامل را مشروط می‌نماید؟ معمولاً در شرکت‌ها، حسابدار موظف است آنچه را که مدیر عامل می‌نویسد، امضاء نماید و بازرس نیز حسابداری را کنترل می‌کند اما در هر صورت اختیار تصمیم‌گیری با مدیر عامل است. کاربرد از نیز به یک معنا کارپذیر مدیر عامل است. لذا اختیارات اداری مدیر عامل در تصمیم‌گیری به نسبت در سطوح پائینی مطلق است.

۲/۱/۱- دو احتمال در تفسیر «الگو» در «الگوی سازمان»

دو تفسیر الگوی سازمان وجود دارد:

تفسیر اول: این که با توجه به تطبیقات و تعاریف اجمالی که در مورد الگو وجود دارد،

معنای الگوی سازمان را معین نمائیم.

تفسیر دوم: پس از آنکه الگوی سازمان در مرحله اول تعریف شد، به بررسی معنای

سازمان می پردازیم تا از تناسب بین سازمان و الگوی سازمان یک معنای عینی تر برای الگوی

سازمان استخراج شود.

اما مفهوم الگو در الگوی سازمان به چه معناست؟ در این زمینه احتمالات مختلفی به ذهن

می رسد و البته از آنجا که در ۹ سطح جدول عنوان الگو بکار رفته است، طبیعتاً احتمالات

گوناگون پیرامون آن مطرح بوده و همگی آنها باید به نوعی ضامن توسعه صنعت باشند.

احتمال اول:

«الگوی سازمان» به معنای ساختار و چارت سازمان^۱ یا اصول حاکم بر سازمان است. در

اینجا یک نکته روشی وجود دارد و آن اینکه آیا مفهوم وحدت رویه را می توان با حفظ یک

خصوصیت مشترک (که در ۹ عنوان وجود دارد) همراه با مضافهای مختلف تغییر داد یا

اینکه معنا را نیز می توان جدای از وحدت رویه، تغییر و تبدیل نمود؟ معنای وحدت رویه این

است که اگر اصطلاح الگو، به عنوان اصول حاکم باشد، در این صورت در همه جا الگو

اصول حاکم خواهد بود، در حالی که مطلق سازی به این معنا است که مفهوم مطلق شده و

بعد به وسیله خصوصیت نوعیه جنس، مقید و آنگاه به وسیله فصل، نوع تخصیص گردد.^۱ لذا

اگر ترجمه الگو بر اساس مطلق سازی منطقی صورتی انجام شود، در این صورت وحدت رویه

ایجاب نمی کند که این معنای از الگو، با ۹ معنای دیگر مساوی باشد.

نسبت به این احتمال دو اشکال مطرح است.

۱. چارت سازمانی باید دارای نظام نسبتها و تناسبات باشد. به طور کلی این تناسبات، اساس چارت است. البته باید

آن تناسبات قبلاً با اساس معادلاتی خاص در مدل به اثبات رسیده باشند.

۲- به عبارت دیگر باید منزلت، مفهوم سازه را مقید نماید نه اینکه مفهوم سازه منزلت را مقید نماید.

اشکال اول: اختیار تصمیم‌گیری در بعضی از سطوح متمرکز و در بعضی از سطوح نیمه متمرکز و در بعضی از سطوح ^{کار} ~~مشارکتی~~ است در این صورت نمی‌توان اصول حاکم را به معنای الگو دانست. زیرا اصول حاکم در هر سطحی متفاوت با اصول حاکم سطح دیگر است. اشکال دوم: اگر اصول حاکم به معنای الگو باشد، در این صورت بین معنای الگو و مدل تفاوتی در میان نخواهد بود، زیرا بر اساس ~~بر اساس~~ ارتکازات موجود الگو یا مدل در واقع بیان‌کننده یک مطلب هستند! و تفاوت آنها تنها در مقام توصیف است.

مدل گاه به شکل ترسیمی و گاه به شکل غیر ترسیمی است در هر صورت الگو یا مدل بیان‌کننده یک واقعیت هستند.

* «الگو (model) نمودی انتزاعی از واقعیت است و آن تصویر ساده‌ای از یکی از پدیده‌های دنیای واقعی است.

* «الگو و مدل: طرح، توصیف یا تشبیه کردن به منظور تجسم یا درک چیزی که پیچیده‌تر است.

* الگوی سیستم‌ها (systems model) «الگویی که واقعیت اجتماعی را از دیدگاه یک نظام مورد نظر قرار می‌دهند بطوری که می‌توانند بر حسب درونداد، فراگرد، برونداد و زمینه توصیف شود

آنچه که امروزه در مورد معنای الگو متداول است، مسئله «نمونه‌سازی» می‌باشد البته معنا نمودن الگو به اصول حاکم در واقع همان نمونه‌سازی به معنای عام است که در سطوح خرد و کلان قابل مشاهده است.

«مدیریت شبکه الگو به معنای: درست کردن یک سیستم نظری متناسب با شیء متغیر است. «مدل به معنای: نمایش چیز که به منظور خاصی طراحی شده است.

در مورد الگو در بحث (modeling) ریاضی چنین آمده: مدل، تئوریهای رفتاری است و سعی بر این است که بتوانیم در مدل تمام شرایط محیطی را اتخاذ نموده تا مدل بتواند به نوعی تمام شرایط محیطی را از خود بروز بدهد؛ لذا باید مدل‌های ریاضی در اقتصاد را در «اقتصادسنجی» و «معادلات همگرائی» را در «معادلات اقتصادسنجی» بکار گرفته شوند. ما می‌خواهیم مدل‌های ریاضی رفتار فردی را بوسیله مقایسه کردن‌ها در نظر بگیریم و هدف هم

داشتن یک توضیح دقیق از مفروضات بدست آمده از طبقه‌بندی‌های محدود شده همراه با کشف، تشخیص و تبعیض محرک فیزیکی ساده است.^۱

پاسخ بر هر دو اشکال این است که در مدل با توجه به عواملی که بر «نمونه» مؤثر می‌باشند، نمونه ساده‌ای ساخته می‌شود تا تغییرات آن نمونه کنترل شود؛ در این صورت کلیه تغییرات باید در مدل ساده و الگوی اولیه مورد دقت قرار گیرند و در نتیجه، حاصل کنترلی که انجام می‌شود دستیابی به اصول حاکم برای بهینه‌سازی تغییرات است؛ ولی این اصول حاکم از قبیل معادله هستند. با این تفاوت که مدل (نمونه ساده) مربوط به پژوهشگاه و آزمایشگاه است. اما اصول حاکم (الگو) مربوط به مرحله کاربرد می‌باشد؛ لذا به نظر می‌رسد الگو و مدل مشترک معنوی و دارای یک معنا نیستند، بلکه دارای چند معنای گوناگون می‌باشند. در هر صورت بوسیله مدل، اصول حاکم بدست آمده و البته زمانی که آن اصول کاربردی، وضعیت دستوری پیدا نمایند، بدانها اصول حاکم گفته می‌شوند مانند: قانون اساسی که اصول حاکم بر پیدایش تصمیم در یک ملت است.

احتمال دوم:

الگو به معنای ساختار جریان تصمیم است. این معنای از الگو مناسب با قید سازمان اجتماعی نیز است.

«ساختار جریان تصمیم» بدین معناست که امور مختلف چگونه هماهنگ شده و لذا موضوع آن سازمان است.

به نظر می‌رسد از بین این دو احتمال، احتمال اول (متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی) بیشتر با کل جدول تناسب دارد. لذا بنا بر احتمال اول: «الگوی پیدایش تصمیم نسبت به هر موضوعی سه سطح دارد یک سطح متمرکز، یک سطح نیمه متمرکز و یک سطح غیرمتمرکز کارگاهی است»

البته این معنا باید در مورد الگوی برنامه و الگوی گردش عملیات نیز جریان داشته باشد؛ یعنی شامل بر الگوی فعالیت‌ها، الگوی نحوه توزیع تصمیم، الگو در سطح توزیع فعل و اجرا

و آنگاه الگوی گردش عملیات باشد. پس «الگو» (به معنای عام) همان اصول حاکم بر یک نظام است.

بنابراین باید مشخص شود که اول: الگو در چند قسمت جدول استعمال شده است؟ دوم: هر کدام از معانی دارای چه کاربردی هستند؟ سوم: الگو باید در منزلت‌های مختلف و بی‌شمار قابل تعمیم و تخصیص باشد؟

سوال: آیا الگو از جمله مفاهیم سازه است؟

پاسخ: مفاهیم سازه مدل، مربوط به مدل بوده و ارتباطی با الگو ندارد. آنچه در الگو ترسیم می‌شود، نموداری برای گردش امور است؛ اما در مدل سخن از درست یا غلط بودن قانون در میان است. الگو برای زمانی است که در صدد بهره‌برداری از یک چیز باشیم، که در این صورت مورد عینی الگو در جدول، مربوط به مناصب و زیر مجموعه آن است. اما مدل به معنای نمونه‌سازی علمی است که بتوان براساس آن شی را کنترل نمود. الگو نیز برآمده از مدل است و می‌تواند دارای انواعی باشد. لذا الگو اخص و تابع مدل است. خلاصه اینکه الگو عبارت از ابزار تحلیل عینیت اصولاً عینیت بدون این ابزار قابل تحلیل نیست. و این موضوع اعم از بحث پیش‌بینی، کنترل و هدایت تغییرات است.

۲/۲- «الگوی سازمان اجتماعی» به معنای تناسبات زیرساختی سازمان در تقسیم کار

حال که با معنا و مفهوم اولیه (عام) الگوی سازمان آشنا شدیم، اکنون معنای خاص الگوی سازمان را، بیان می‌نمائیم.

به طور کلی «الگو» به معنای اخص همان نظام و تناسباتی است که فعالیت‌ها و کارکرد سازمان را، بهینه می‌نماید. پس «الگو» به معنای «تناسبات زیرساختی سازمان در تقسیم کار است». فهم بیشتر این گزاره خاص، متوقف بر شناخت معنای عام و خاص سازمان اجتماعی است.

۳- معنا و موارد عینی سازمان اجتماعی

۳/۱- معنا و مفهوم سازمان

پس از آنکه معنا و مفهوم (عام و خاص) الگو سازمان اجتماعی مشخص شد؛ اکنون این الگو بواسطه عنوانی دیگر، به یک گزاره عینی، تبدیل می‌شود و آن عنوان چیزی جز سازمان اجتماعی یا اقتصادی و صنعتی نیست!

سازمان به معنای یک کل متحرک و فعالی است که فعالیت‌های آن به صورت متوالی و متوازی انجام گرفته و این فعالیت‌ها با حفظ هماهنگی به یک متجه واحد منتهی (تبدیل) می‌شوند.

دو نوع تلقی پیرامون سازمان اجتماعی وجود دارد: گاه آن را بعنوان یک زیر ساخت، در نظر می‌گیریم و گاه آن را شامل سازمان‌هایی می‌دانیم که خدمات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را متکفل هستند؛ پس سازمان اجتماعی اعم از سازمان‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بوده و به طور خلاصه کلیه خدمات محیط‌سازی بر عهده سازمان اجتماعی است.

حال این مجموعه و سازمانی که محیط‌سازی می‌نماید، باید چه نوع فعالیت و برنامه‌ای را انجام دهد؟ گردش عملیات درونی آن چگونه است؟ مصداق عینی سازمان اجتماعی در جامعه چه چیزی است؟ آیا مصداق سازمان اجتماعی، دولت است؟ یا کل اصناف و یا چیزی دیگر!

اساساً خصلت اصلی سازمان اجتماعی این است که تصمیم‌گیری‌های آن مربوط به پیدایش تصمیم عمومی یا نهاد «ملت» است. وقتی کیفیت تصمیم ملی و سیستم خدمات، تغییر نماید؛ در این صورت کلیه ساختارهای اجتماعی و سطح حاکمیت، تغییر می‌یابد؛ در این تصمیم ملی، تصمیم‌گیری اقتصادی نیز مشاهده می‌شود؛ مثلاً بانک‌ها، سهام و بازار بورس، از طریق واسطه به ملت باز می‌گردند اما رسمیت آنها به سازمان سیاسی کشور منتهی می‌شود. بنابراین اگر به اعتماد عمومی آسیب جدی وارد شود، عصیان عمومی آغاز شده و در نهایت کل نظام ارزشی آن جامعه متلاشی می‌شود.

الگوی سازمان اجتماعی را گاه براساس سوسیالیسم و گاه براساس سرمایه‌داری و گاه براساس تکامل‌گرایی اسلامی مورد دقت قرار می‌دهیم. اگر الگوی سازمان بر اساس تکامل‌گرایی اسلام معنا شود، در این صورت ملت خود را مواجه با توازن ارزی دیده و با غیرت ملی خود، واحد پولی را سنگین نگاه می‌دارند (یعنی با انگیزه‌ای غیر از سود و سرمایه، تحرک دارند) لذا راندمان - فعالیت - این ملت در عینیت از کارآمدی و برتری برخوردار خواهد بود.

پس سازمان اجتماعی همان سازمان ملت به معنای عام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است، البته مشارکت مردم در سازمان اجتماعی به شکل مستقیم نیست؛ بلکه ابتدا کارشناسان، الگوی مناسب و دولتمردان نیز سازمان آن را، طراحی کرده تا زمینه حضور مردم فراهم شود.

ایجاد سازمان خدمات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بدون داشتن «الگو» امری نادرست است؛ همچنین تصمیم‌گیری درباره سازماندهی آن نیز بدون مدل، جز بروز ناهنجاری و فرسایش ثمرهای دیگری در بر نخواهد داشت. بهینه‌سازی سیستم امری لازم است، اما بدون داشتن مدل (یعنی بدون تبدیل کردن واحد کمی انتزاعی به وصفی) بهینه‌سازی سیستم امکان‌پذیر نیست و پس از طراحی وصفی مدل به نحو عام، باید الگوهای بخشی و خاص را طراحی کرد.

خلاصه اینکه: دولت خدمات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را متکفل بوده و محیط‌سازی نیز بر عهده سازمان اجتماعی است که این سازمان اجتماعی، همان دولت به معنای عام است و کلیه سازمان‌ها به آن متکی هستند. قانون اساسی اقتصاد را، به سه دسته «دولتی، خصوصی و تعاونی» تقسیم نموده است. آنگاه اقامه هر سه بر عهده دولت است. اقامه یعنی اینکه این سه نوع اقتصاد در جامعه جریان پیدا کند و نه اینکه مشروعیت آن بر عهده دولت باشد؛ به عبارت دیگر دولت تنها نسبت به بخش دولتی مسئول نیست، بلکه مسئول بخش خصوصی و تعاونی نیز می‌باشد. پس دولت یک سازمان و یک برنامه دارد، «برنامه» آن سازمان، خدمت‌رسانی به کلیه سطوح سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است. و «سازمان اجتماعی» آن دارای یک ساختار بزرگی بوده و در درون آن «سازمان اقتصادی و دستگاه‌های محیط ساز برای صنعت قرار دارد که صنعت تحت آن مجموعه فعالیت می‌نماید.

۳/۲ - «سازمان اجتماعی» به معنای سازمان اقامه‌کننده کلیه تکالیف

حال که معنا و مفهوم عام سازمان اجتماعی مشخص شد، اکنون به بررسی معنای خاص سازمان اجتماعی می‌پردازیم؛ «سازمان اجتماعی» به معنای سازمان اقامه‌کننده کلیه تکالیف، بر یک ملت است. به عبارت دیگر اقامه کلیه مشروعیت‌ها در جامعه، بواسطه‌ی سازمان اقامه‌کننده صورت می‌گیرد؛ البته این «اقامه» محدود به بخش دولت نیست، زیرا دولت تنها موظف به ارائه خدمات نسبت به جامعه است. به طور کلی «اقامه» به معنای برپائی کلیه تکالیف بوده و زیر ساخت آن نظام ارزش‌ها قرار دارد و لذا دولت تنها حافظ توسعه‌ی این ارزش‌ها در جامعه محسوب می‌شود.

آیا تقسیم «متمركز، نیمه متمركز و کارگاهی» در تناسبات زیرساختی سازمان (الگوی سازمان) قرار می‌گیرد یا اینکه در سازمان اجتماعی نیز این تقسیم حضور دارد؟ به طور کلی

در الگوی تناسبات، «نسبت‌ها» معرفی شده، و در نتیجه به واسطه‌ی تقسیم «متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی» تناسبات هر یک از نسبت‌ها (در الگوی سازمان اجتماعی) معین می‌شود. جایگاه این تقسیم در جدول اوصاف (خانه‌های اول تا سوم از سطر اول) از این قرار است که:

در خانه اول: «مشارکت اجتماعی»، نظام ارزشی جامعه مورد تأیید مردم قرار می‌گیرد. در خانه دوم: «الگوی سازمان اجتماعی» تناسبات زیر ساختی سازمان قرار دارند. در خانه سوم: «سازمان اجتماعی» ساختارهای عینی آن تناسبات معین شده و آنها چیزی جز تقسیم متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی نیستند. در این صورت سازمان اقامه کننده، کلیه ساختارهای متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی را اقامه می‌نماید. اهمیت تقسیم متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی این است که اگر ارزش‌های عمومی یا مالکیت‌های عمومی، بر این اساس تقسیم نشده و محدود در بخش دولتی شوند، آنگاه تناسبات^۱ و سازمان اقامه کننده‌ی آن ارزش‌ها معین نخواهد شد.

به طور کلی بواسطه ارزش اقتصادی سه دسته:

دولتی - خصوصی - تعاونی (یا متمرکز، نیمه متمرکز و غیر متمرکز) به وجود آمده و در نتیجه هر آن چه که براساس این نظام ارزشی، مطرح می‌شود؛ «قانونی» است که واگذاری آن تنها در اختیار دولت است.

مدیریت خرد و کلان سازمان اقامه کننده، دارای تناسبات و زیر ساخت‌های خاص خود می‌باشد، لذا پیدایش تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در مدیریت خرد و کلان سازمان اقامه کننده، دارای نسبت‌هایی است که آن نسبت‌ها در الگوی تناسبات معین می‌شوند. به عبارت دیگر تناسبات، نسبت‌هایی هستند که، نسبت بین دسته‌بندی‌های کلی در پیدایش ساختار مدیریت دولت را مشخص می‌نمایند.

شکل‌بندی سازمان‌ها دارای انواع مختلفی است، در ایران سازمان بزرگ دولت دارای سه بخش مقننه، قضائیه و اجرائیه است که در رأس آنها «رهبری» قرار دارد؛ البته چنین ساختاری در قانون اساسی، پیش‌بینی شده است، اما الگوی تناسباتی که در صدد اجرای این نوع ساختار

۱. معنای تناسبات «تعیین چگونگی نسبت بین موضوعات و افعال به یکدیگر» است. این تناسبات همیشه نسبت بین افعال را در سازمان هماهنگ نموده و اعم از طولی یا عرضی یا موضوعی آن افعال می‌باشند.

باشد، وجود ندارد! بلکه همان وزارتخانه‌های قبلی با مختصر تغییرات مشغول فعالیت هستند! به طور کلی هر نوع عملکرد، ارتباط مستقیم با سیستمی دارد که تناسب (یا نسبت‌های بین فعل و اثر) را تنظیم می‌نماید. اما چگونگی تشکیلات و سازمان کسب و کار از دیدگاه موجود مطلبی قابل تأمل است.

«عاملان فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی به سه گروه عمده تقسیم می‌شوند که عبارت از بخش دولتی بخش تعاونی و بخش خصوصی است. اختلاف این بخش‌ها در اهداف و روش تصمیم‌گیری آنهاست. هدف بخش «دولتی» از فعالیت‌های اقتصادی معمولاً متعدد بوده و منحصر به کسب سود نمی‌باشد. این اهداف به وسیله قانون و یا در اساسنامه برای هر عامل و یا واحد فعالیت تعیین و تصریح می‌گردد؛ ضمن اینکه هدف برخی از فعالیت‌ها و خدمات دولتی نظیر خدمات آموزشی و بهداشتی، کسب سود نبوده، رفاه و رضامندی جامعه می‌باشد و دولت اغلب بنابر قانون اساسی و یا قوانین خاص دیگر، موظف به انجام این فعالیت‌ها می‌گردد. هدف بخش «تعاونی» به طور کلی عبارت از تحقق اهداف اعضاء و رفع نیاز مشترک آنها می‌باشد. در این بخش افراد برای نیل به هدف معینی با یکدیگر همکاری می‌کنند؛ تعاون راهی است که برای سپردن و واگذار کردن کار مردم به خود آنها بدون آنکه در معرض آسیب‌پذیری انگیزه سود قرار گیرند. هدف بخش «خصوصی» نیز از تولید و تجارت کسب سود است. این بخش متناسب با فرهنگ حاکم بر شرایط اقتصادی کشور و قابلیت کارگزارانش تلاش می‌کند، سود خود را در کوتاه مدت یا بلند مدت در یک واحد کسب و کار منفرد و یا در مجموعه واحدهای خود، به حداکثر برساند. به علاوه تخصیص سود و تقسیم آن از مجرای مالکیت خصوصی و اشکال مختلف این مالکیت انجام می‌گیرد. و انتخاب مدیران و شیوه تصمیم‌گیری آنها به اقتضای هدف کسب سود انجام می‌شود.»^۱

۳/۲/۱ - مجموعه‌سازی و تقسیم کار بر اساس سازمان هزینه‌ای

تقسیم کار، گاه به شکل ساده و عرفی و گاه به شکل پیچیده و دقیق انجام می‌شود. در شیوه اول تقسیم کار و تعیین هزینه‌ها و مخارج هر بخش به طور مشخص تعیین نمی‌شود؛ هر چند که نتیجه این نوع عملکرد، چیزی جز یک مجموعه و سازمان بدون کنترل

و نظارت نیست! اما در هر صورت ویژگی این شیوه، سازماندهی و تعیین هزینه‌ی یک دوره مالی، بدون «طبقه‌بندی موضوعات» و بهینه آن، است.^۱

۳/۲/۲ - مجموعه‌سازی و تقسیم کار بر اساس سازمان راندمانی

گاه تقسیم کار به شکل پیچیده انجام می‌شود. این شیوه‌ی تقسیم کار، براساس الگوی هزینه‌ای انجام نمی‌شود؛ در الگوی راندمانی ابتدا معین می‌شود که برای اعمال نوع خاصی از تغییرات در محیط، چه اهدافی لازم است؟ و سپس این اهداف چگونه رشد و گسترش پیدا می‌نمایند؟

طبقه‌بندی و تقسیم کار در این شیوه از بالا به پائین انجام می‌شود، لذا براساس این ویژگی می‌توان ساختاری با مبنا و هدف واحد ترسیم و کلیه طبقه‌بندی‌ها و اولویت‌ها را بواسطه‌ی این ویژگی تنظیم نمود و در نتیجه تقسیم کار و دسته‌بندی بخش‌های گوناگون سازمان قانونمند و مستدل می‌شود. سازماندهی براساس الگوی راندمانی باید بواسطه‌ی مدل سازماندهی و تنظیم جایگاه کمی و کیفی موضوعات آن، انجام یافته و این باید در مدل، مرتباً مورد بهینه قرار گیرد.^۲

در شیوه‌ی تقسیم کار، براساس الگوی هزینه‌ای عناصر و افراد سازمان موضوعیت داشته و کلیه‌ی، آسیب‌ها و مشکلاتی که سازمان در حال و آینده با آن مواجه است، متوجه‌ی عناصر و افراد سازمان می‌شود؛ در حالی که موضوع اصلی در الگوی راندمانی «اصل تئوری» و «بهینه وحدت و کثرت و تغییر متغیرهای سازمان است، لذا کلیه آسیب‌ها، ابتداً به اصل استدلال‌ها و تئوری‌ها و سپس به عناصر منتهی می‌شود.^۳

۱. در سازمان هم موضوع فعل (یا نفس سازمان) و هم خود فعل (یا مدیریت سازمان) وجود دارد. و این دو هرگز به صورت تخمینی و ساده معین نمی‌شوند. موضوع بحث ما در این قسمت همان موضوع فعل یا نفس سازمان است؛ در آینده به تبیین فعل سازمان یا مدیریت سازمان در خانه اول از سطر دوم جدول اوصاف ارزیابی کارایی صنعت می‌پردازیم.

۲. برای انجام محاسبات دقیق باید ابتداً هدف (یا چگونگی پیدایش موضوع برای از بین بردن خلأ) مشخص باشد و سپس توصیف فلسفی آن هدف ارائه شده و آنگاه پس از ساختن پیش فرض‌ها و اکسیوم‌ها سایر امور و فعالیت‌ها آغاز شود.

۳. سازماندهی براساس الگوی هزینه‌ای مانند: شیوه‌ی تجارب ساده‌ی مفرد خواجه نصیر در تدابیر مدن بوده و قطعاً امری ناموفق خواهد بود.

بنابراین معنای الگوی سازمان «تناسبات زیرساختی سازمان» بوده. و تقسیم کار در دوران سازمان براساس همین تناسبات گاه به شکل هزینه‌ای و گاه به شکل راندمانی انجام می‌شود.

۳/۳ - جایگاه الگو در نظام معرفتی برای استخراج مدل برنامه از مدل مطلوب

نظام معارف دارای سه سطح است.

۱. معارف محتمل

معارفی که انسان نمی‌تواند آنها را به عنوان مناسب مستقیماً به خدا نسبت دهد. (و مطالب آن شامل مواردی است که از تفاسیر و کتب اخلاقی به دست می‌آید.)

۲. معارف مستند

هر آنچه قابل استناد به شارع مقدس باشد و مطالب آن شامل حجیت اصل صدور در علم رجال و درایه و دلالت صدور در علم اصول می‌باشد. (رساله عملیه)

۳. معارف محقق

باید معارف محتمل به معارف مستند تبدیل شوند. یعنی آنها را به الگوی آرمانی معارف تبدیل نمائیم.

در الگوی آرمانی، معارف محتمل کافی است، (در حالی که عین قول و عین فعل ائمه (ع) حجیت است.)

یک فقیه زمانی می‌تواند اقدام بر استنباط نماید که حتماً با علم اصول جمع‌بندی فقیهانه انجام دهد.

اما این گونه نیست که عین نقل را به تنهایی اساس فتوی قرار دهد، بلکه کلیه آیات و روایاتی که در آن موضوع است را جمع‌بندی کرده و پس از جمع‌آوری صدر و ذیل آن (عام و خاص، مطلق و مقید) می‌تواند عملیات استنباط را انجام دهد.

بنابراین معارف محتمل صرفاً برای جهت دادن گمانه‌ها و احتمالات کاربرد دارد اما در معارف مستند می‌توان اطلاعات را به شرع نسبت داد. اما محال است معارف مستند را بدون گذر از علم اصول به شرع نسبت دارد. پس از تبدیل معارف مستند به معارف محقق می‌توان مدل عینی ارائه نمود. در توضیح این مطلب اینکه، وقتی می‌خواهیم برای کلیه سطوح جامعه بر اساس دین، مدل ارائه دهیم معارف محتمل و مستند به تنهایی کافی نیستند بلکه نیاز به معارف محقق نیز داریم که آنها باید به مقیاس و نسبت‌های کمی تخصیصی تبدیل شوند تا

تنظیم عینی صورت گیرد. در معارف محقق باید تعیین بودجه، زمان و... هر گونه مقدور به صورت نسبت کمی مشخص باشد. لذا با تعیین متغیرها در معارف محقق دیگر الگو به تناسب موضوع و متغیر دارای معنای مختلف خواهد بود.

اما غرض از بحث معارف محتمل، معارف مستند، معارف محقق، این است، که نوع الگوی مورد بحث در اینجا معین شود؛ پس منظور از الگو، نوع محتمل آن نیست؛ زیرا نوع «محتمل» آن، کارایی در تخصیص مقدرات سازمانی و متغیرهای برنامه‌ای ندارد. از جهت دیگر نوع «مستند» آن نیز تنها استفاده در نسبت دادن به شرع کفایت می‌کند، لذا تنها نوع «محقق» آن است که می‌تواند برای تنظیم امور مورد استفاده قرار گیرد.

چکیده معنای اصطلاحات:

* مشارکت اجتماعی: (نظام ارزش مدیریت)

پیدایش نظام ارزشی اقتصادی یا معادله حاکم بر حق و باطل

* الگوی سازمان اجتماعی: (تناسبات مدیریت)

تناسبات زیرساختی سازماندهی و مدیریت دولت برای تقسیم کار براساس الگوی راندمانی

* سازمان اجتماعی: (نظام اقامه کننده مدیریت)

سازمان اقامه کننده کلیه تکالیف دولتی، خصوصی و تعاونی

۴- معنا و موارد عینی مشارکت اقتصادی

اکنون پس از تشریح عناوین سه خانه اول از سطر اول جدول اوصاف صنعت، به بررسی سه عنوان متوالی در سطر اول (در بلوک اقتصاد) می‌پردازیم؛ گفته شد که مردم در جریان آن حقوقی که از سوی دولت اقامه شده است، قرار می‌گیرند؛ این اقامه و اجرای حقوق و تکالیف از سوی دولت، یک قدرت مالی تولید می‌کند، به عبارت دیگر این اقامه دارای یک اثر عینی بوده و در نهایت این اثر عینی، تبدیل به متوجه‌ای عینی تحت عنوان «پول» می‌شود. فی الجمله منظور از مشارکت عموم مردم در بخش اقتصادی، «مشارکت در پیدایش ارزش پولی» است.

پول چگونه در جامعه پیدا می‌شود؟ تعریف پول چیست؟ اساساً انگیزه سازماندهی دولت جهت گردش اراده‌ها با چه ابزاری انجام می‌گیرد؟ آیا مثل حزب کمونیست شوروی سابق باید از هویت سازمانی مارکسیستی استفاده کرد؟ یا اینکه مانند آلمان‌ها انگیزه قومی و احساس برتری نژادی را باید مطرح نمود؟ یا اینکه هویت اسلامی برپایه تقوی و کرامت انسانی باید مبنای قرار گیرد؟ آنچه ابتداً از توصیف عناوین ترکیبی جدول استنباط می‌شود این است که:

«اثر اقتصاد» بر انسان در توسعه ارضاء نیاز عمومی به «مشارکت اقتصادی» و «مشارکت اقتصادی» به «پیدایش ارزش پولی» معنا می‌شود که همان برابری توان و نرخ ارزش پولی یک جامعه نسبت به جامعه دیگر است. هر گاه یک جامعه، در موازنه پولی از ارزش پولی کمتری برخوردار باشد، تحت سلطه اقتصادی دیگران قرار می‌گیرد و همواره به صورت انفعالی عمل می‌کند.

مشارکت در بخش اقتصاد دارای سه سطح می‌باشد: - تأثیر مشارکت اقتصادی دولت - تأثیر مشارکت اقتصادی اصناف - تأثیر مشارکت اقتصادی مردم در پیدایش نظام ارزش پولی توازن پولی

۴/۱ - ضرورت بررسی تأثیر دولت در پیدایش ارزش پولی

اکنون می‌خواهیم تأثیر دولت در پیدایش ارزش پولی را مورد بررسی قرار دهیم. به عنوان مثال دولت بر اساس مدل تری‌گپس. (مدل سه شکافه)، صادرات را محور قرار می‌دهد و یا اینکه سیاست‌گذاری‌های پولی را در جهت افزایش ارزش پول، تقویت می‌کند اینها و نمونه‌های دیگر، حکایت از مشارکت و تاثیرگذاری دولت در پیدایش ارزش پولی است. اما سوال اساسی این است که، آیا موضوع مشارکت در پیدایش ارزش پولی (مانند مشارکت مردم در نظام ارزشی اقتصادی) عموم مردم و بیانگر کیفیت و چگونگی مشارکت مردم است؟ اگر موضوع مشارکت دولت در پیدایش ارزش پولی، مردم باشد این نحوه مشارکت در جدول چگونه معنا می‌شود؟ همچنین اگر موضوع مشارکت عمومی در ارزش پولی، دولت باشد؛ چگونه معنا می‌شود؟ در پاسخ اینکه اگر موضوع مشارکت اقتصادی دولت باشد، مفهوم آن این است که مردم باید چه نوع دولتی را بپذیرند تا به چه نوع ارزش‌هایی احترام بگذارند. چرا که پذیرش مردم در مرحله تأسیس نظام ارزشی اقتصادی نسبت به مسئولیت دولت در توسعه و تکامل نظام اقتصادی تقدم دارد. این مطلب صحیح است که دولت نقش اقامه‌کننده

را بعهده دارد، اما این نقش نمی‌تواند با خواست عمومی متفاوت و متضاد و در مقابل عموم قرار گیرد. مثلاً در یک جامعه کمونیستی که اعتقادات مردم براساس نظام اشتراکی مبتنی بر سوسیالیسم شکل یافته است، نمی‌توان به راحتی نظام سرمایه‌داری را بر چنین جامعه‌ای اقامه و حاکم نمود. پس اگر حرف اول مردم نظام سوسیالیستی باشد، آنگاه دولت باید این خواست عمومی و نظام مورد انتظار آنها را ایجاد نماید. از این جاست که می‌گوئیم نظام ارزشی اقتصادی موجب مشارکت در پذیرش نظام اقامه، می‌شود؛ پس ایجاد نظام ارزش اقتصادی، محصول مشارکت مردم است.

بنابراین نظام اقامه در مرحله تاسیس، محصول مشارکت مردم است؛ دولت نحوه‌ی جریان قوای حاصله از پشتیبانی مردم را در وجوه مختلف، سیاست‌گذاری کرده و می‌تواند توسعه مشارکت را سامان دهد.

پس توسعه و تکامل مشارکت اقتصادی، وظیفه دولت بوده و در تأسیس آن مشارکت، ملت نقش مهمی دارد. در مطالب آینده به تبیین موضوع توسعه و تکامل مشارکت اقتصادی می‌پردازیم.

۴/۲ - ضرورت بررسی تعریف پول بعنوان شاخص اقتصادی

اکنون که دولت در توسعه و تکامل ارزش پولی، مشارکت داشته و در این امر سیاست‌گذاری می‌نماید، چند سؤال مطرح است:

الف: آیا واقعاً پول در بخش اقتصاد به عنوان یک شاخصه عینی شناخته می‌شود؟

ب: آیا در نظام الهی نیز می‌توان گفت پول یک شاخصه‌ی عینی است؟

قبل از پاسخ به سوال الف ابتدا یک سیر تاریخی را در مورد تحولات تاریخی نسبت به پول و تعاریف آن مرور نموده و سپس به بررسی نقش پول در اقتصاد و در نهایت به بررسی پول بعنوان یک شاخص عینی (در سوال ب) از دیدگاه مقبول می‌پردازیم:

«تاریخ نویسان اقتصادی چنین توجیه می‌کنند که بر مبنای نحوه و وسیله مبادلات، اقتصاد

جهان، دو مرحله را پشت سر گذاشته و در حال حاضر مرحله سوم را طی می‌کند:

مرحله اول: اقتصاد مبتنی بر مبادلات پایاپای، که طی آن انسان‌ها به وسیله کالا و ابزار تولید محدود، محصولات مورد احتیاج خود را بطور انفرادی، تولید و آنها را در مقابل محصولات دیگر بطور پایاپای، مبادله می‌کردند.

مرحله دوم: اقتصادی مبتنی بر پول که طی آن یک کالای واسطه‌ای به نام پول بوجود آمده و معاملات پایاپای را به دو نوع معامله مجزا از هم، به ترتیب: خرید و فروش، به وسیله پول تبدیل کرده است.

مرحله سوم: و بالاخره اقتصاد مبتنی بر اعتبار که طی آن یک فاصله زمانی بین معامله و پرداخت وجه ایجاد شده، و فروشنده و یا قرض دهنده، کالا یا پول مورد معامله را به خریدار تحویل می‌دهد و پرداخت وجه یا قرض بعد از مدتی صورت می‌گیرد^۱

ابتدا می‌خواهیم ببینیم پول چیست؟ و دارای چه نقش و انواعی در اقتصاد جدید دارد؟ پول به کمک وظایفی که برعهده دارد و نقش‌هایی که ایفا می‌کند تعریف می‌شود، می‌توان گفت پول وسیله مبادله در بازار، قدرت خرید برای افراد و بالاخره ابزار سیاست اقتصادی برای دولت است.

«مرسوم است که نویسندگان امریکائی پول را با شرح به اصطلاح عملکردهای آن تعریف می‌کنند بدین شکل که یکی از نشریات بانک فدرال می‌گوید: پول را بنا بر یک یا چند تا از سه عملکرد اصلی آن تعریف می‌کنند: وسیله مبادله - ذخیره قدرت خرید - معیار ارزش این برخورد معمول کتابهای درسی است ر.پ. کنت می‌نویسد: هر چیزی را که معمولاً از آن به صورت وسیله مبادله و یا معیار ارزش استفاده شده و عموماً مورد قبول است می‌توان پول انگاشت یعنی واحد ارزش، وسیله مبادله، معیار پرداخت‌های تعویقی و ذخیره‌ی ارزش و به قول چندلر دو کارکرد اول اصلی و دو دیگر کارکردهای اشتقاقی‌اند. اما اقتصاددانان انگلیسی بر کارکردهای پول کمتر تکیه می‌کنند»^۲

لذا حتماً باید ابتداً پول در سطوح مختلف تعریف شود، آنگاه پس از شماره‌گذاری می‌توان برای هر یک از تعاریف، منطقه جغرافیائی معین نمود و گفت پول برحسب تعریف شماره یک در فلان کشورها رواج دارد. مثلاً در برخی از کشورها تعریف توسعه یافته از پول اصلاً مطرح نیست. به عنوان نمونه معنا ندارد که بگوئیم پول الکترونیکی در افغانستان رایج است یا خیر؟ یا اینکه در مورد توسعه کمی و کیفی پول گفته شود که آیا می‌توان در افغانستان پول را در «الحظه» کنترل کرد؟ چراکه آنجا پول اصلاً توسعه کیفی و کمی ندارد تا سخن از کنترل آن

۱. اقتصاد خرد و کلان - محمود منتظر ظهور ص ۴۴۱ مبحث پول و سیستم‌های پولی

۲. دایره المعارف علوم اجتماعی صفحه ۱۹۱

مطرح شود. اما در بازار ارز و بورس در هر ثانیه، رابطه بین ارزشها و سهام قابل ملاحظه است. حال به تبیین هر کدام از این تعاریف می‌پردازیم.

۴/۲/۱ - سطح اول: تعریف پول به «ابزار مبادله»

اولین تعریف از پول این است که پول وسیله‌ای برای مبادله است. قبل از پیدایش و رواج پول، مبادله به شکل پایاپای بوده که به لحاظ شکلی مانند معاملات تهاتری فعلی است. اما اگر معاملات تهاتری امروز و سالیان دور گذشته را با اصطلاح یکسانی عنوان کنیم، محتوای این معاملات با یکدیگر متفاوت است. زیرا در معاملات تهاتری امروز، پول مشترکی به عنوان ارزش و وسیله تسویه حساب‌نهایی انتخاب می‌شود، در حالی که ذات معامله پایاپای در گذشته‌های دور کاملاً عاری از معیار اندازه‌گیری ارزش و تسویه‌نهایی حساب‌ها بود. در اقتصاد گذشته مبادله تنها در زمانی صورت می‌گرفت که در جایی تولید کالا زیادتر و در جای دیگر کمتر از مصرف آن بود. در حالی که در معاملات تهاتری امروز یک طرف معامله ممکن است از کالای تولیدی خود هیچ مصرف نکند و آن را صرفاً برای مبادله با کالاهای مورد نیاز تولید کرده باشد؛ اما به هر حال قاعده کلی همچنان معتبر باقی می‌ماند؛ علت اساسی مبادله همانا عدم هماهنگی و موازنه میان تولید و مصرف در مکان‌های مختلف تولید است.

امروزه می‌توان اختلاف قیمت در نقاط مختلف و امکان نقل و انتقال کالا از نقطه‌ای که ارزان است به نقطه‌ای که گران می‌باشد را از علل دیگر مبادله محسوب داشت. پول در ابتدا دارای ارزشی کاملاً ذاتی بود. اما در طول تاریخ و در سیر تحول و تکامل از اهمیت ارزش ذاتی آن به نفع ارزش اعتباری آن کاسته گردید؛ بطوری که امروز یک ارزش صرف اعتباری و حقوقی است. هر چند قریب به اتفاق پول‌ها قدرت تبدیل خود به طلا و سایر انواع پشتوانه‌ها را از دست داده‌اند. اما همچنان و با قدرت کامل روابط اقتصادی و تجاری اشخاص و کشورها را تنظیم می‌کنند.

عرضه پول تابع چیست؟

«عرضه پول تابع تصمیم بانک مرکزی است به طور مثال بنابر سیاست اقتصادی و پولی کشور تصمیم گرفته می‌شود حجم پول چند درصدی افزایش یابد و تغییری نکند و یا آنکه در صد کاهش یابد. ولی این تنها یک هدف گیری است. واسطه‌های نیل به یک هدف پولی،

مردم و بانک‌های تجاری هستند که در این زمینه از نقش حساس و فعال نیز برخوردار می‌باشند^۱

در مبادله کالاها و خدمات در بازار، پول وسیله ای است که دارای دو نقش اساسی، به ترتیب: اول: معیار سنجش ارزش‌ها و دوم: وسیله پرداخت می‌باشد یعنی در معامله و مبادله، ارزش کالاها و خدمات نه با یکدیگر (سیستم مبادله پایاپای یا جنس به جنس غیر مقنن) بلکه به پول مقایسه می‌شود.

بنابراین به جای معاوضه، کالاها و خدمات در بازار به پول، ارزیابی و قیمت‌گذاری شده و به فروش می‌رسند و فروشنده با مبلغی که بدست می‌آورد به نوبه خود کالاها و خدمات مورد نیاز خویش را خریداری می‌کند. بدین ترتیب پول وسیله مبادله در بازار است.

«در اقتصاد اصطلاح مبادله عموماً منحصر است به معاملاتی که به واسطه پول صورت می‌گیرند و انگهی این اصطلاح را اغلب بیشتر به صورت صفت برای توصیف ماهیت یک نظام یا سازمان اقتصادی بکار می‌برند تا به صورت فعل یا اسم در ارتباط با معامله خاص... اصطلاح اقتصاد مبادله‌ای را اغلب بیشتر به منظور مستثنی کردن اقتصاد پایاپای یا تهاتری به معنی محدودتر به کار می‌برند؛ پس این اصطلاح فقط اشاره دارد به اقتصادهایی که در آنها غالباً به صورت پول صورت می‌گیرد و علاوه بر این به اقتصادهایی اشاره می‌کند که در آنها سهم نسبی زیادی از تولید به مبادله اختصاص یافته باشد^۲.

۴/۲/۲ - سطح دوم: تعریف پول به «حفظ قدرت خرید»

سطح دیگر از تعریف پول مربوط به این است که بگوئیم پول در عین حالیکه وسیله مبادله است، به معنای حفظ قدرت خرید نیز می‌باشد. براساس این تعریف پول حافظ دارایی است بگونه‌ای که دارندگان آن می‌توانند در هر زمان و مکانی آن را بکار گیرند و در مقابل آن مقدار معینی از کالاها و خدمات در بازار را به دلخواه خود بدست آورند.

«بدین ترتیب پول به منزله طلبی از اقتصاد ملی و یا صحیح‌تر از تولید ملی است. که صاحب آن می‌تواند به دلخواه خود هر موقع از جامعه مطالبه کند. پس در واقع پول یک قدرت خرید یا طلب است که در داخل فضای اقتصادی جامعه معین قابل استفاده و مطالبه

۱. اقتصاد کلان کاربردی، فصل ۱۸ صفحه ۵۰۵ - احمد اخوی موسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی -

۲. دایره المعارف مصاحب صفحه ۷۴۵

است. البته در صورتی که این جامعه یک جامعه غنی و دارای قدرت تولیدی نیرومندی باشد، پول آن جامعه به مراتب اهمیت و اعتبار بیشتری خواهد داشت. و در نتیجه عاملین اقتصادی خارجی به دارا بودن چنین پولی تمایل زیادی نشان خواهند داد. مثلاً دلار امریکا در مقابل روپیه هندوستان^۱...

بنابراین پول برحسب تعریف دوم یک اعتبار و پشتوانه‌ای خواهد بود برای حفاظت از قدرت خرید.

«اعتبار ممکن است اشاره باشد بر:

* شرط برخورداری از ارزش اعتباری یعنی داشتن قدرت تأمین اعتبار با شرایط مطلوب.

* معاملات اعتباری که در آنها بستانکار در مقابل وعده بدهکار به باز پرداخت که معمولاً در زمان آینده است پول یا کالا یا وعده پرداخت نقدی به بدهکار بدهد.

* موسسه اعتباری که به واسطه آن از طریق معاملات اعتباری، تسلط بر منابع اقتصادی از برخی دست‌ها و برخی کاربردها به برخی دیگر منتقل می‌شود.

خصائص اساسی اقتصادی اعتبار بدین قرارند:

* اعتبار مستلزم معاملاتی است که در دوره گسترده‌ئی از زمان انجام پذیرد.

* اعتبار و بدهی به طور گریزنانپذیری به یکدیگر وابسته هستند، معاملات اعتباری معمولاً

اما نه لزوماً متضمن مطالبه هزینه و پرداخت بهره است^۲...

تعریف اول از پول بیشتر تعریفی «مکانی» از پول ارائه می‌دهد و بالعکس تعریف دوم بیشتر معطوف به امور زمانی است یعنی حفظ قدرت خرید در دو زمان معنا می‌یابد؛ البته منظور از زمان در اینجا معنای ساده آن (روز، ماه و هفته...) نیست بلکه برابری زمان با تغییرات نرخ خود پول در تعریف پول موثر است.

«همچنین لازم است اشاره کنیم که قدرت خرید و مقدار معین کالا یا خدمتی را که پول برای دارندگان خود تضمین می‌کند همیشه در زمان ثابت نیست و به ویژه به موازات پدیده تورم تغییر می‌یابد... ضمناً این پول می‌تواند به جای استفاده در زمان جاری، ذخیره شود و

1. اقتصاد کلان کاربردی صفحه ۴۲۲

2. دایره المعارف علوم اجتماعی صفحه ۷۳

در زمان‌های آینده مورد استفاده قرار گیرد ۰۰۰ بطور کلی پول یک قدرت خرید، یک طلب از تولید یا اقتصاد جامعه، یک وسیله پس انداز و ذخیره ثروت‌ها و حفظ ارزش‌ها و استفاده آنها در هر زمان و مکان و در حقیقت وسیله آزادی است^۱

جمع‌بندی دیدگاه موجود علمای حوزه از تعریف اول و دوم این است که پول به قراردادهای و پذیرش‌های عمومی باز می‌گردد، لذا جعلی شدن و قرار دادی بودن موضوع (کلی) فتوای مراجع است؛ اما آنچه امروزه رایج است بر خلاف این مطلب است. زیرا این مصداق از پول که علماء می‌گویند «پول بوسیله جعل دولت و پذیرش مردم شکل می‌گیرد» تنها می‌تواند برای مبادله‌ی کالا استفاده گردد؛ زیرا دولت و نظام کارشناسی که سبد کالاها، نیروی کار، کالاهای سرمایه‌ای و سبد نرخ ربا را اخذ کرده و آنگاه نسبت بین آنها را ملاحظه می‌کنند، برحسب تعریف اول و دوم از پول نیست؛ بلکه تعریف دیگری از پول در اینجا مطرح است.

اکنون پیش از آنکه به بررسی نقش پول در سطح سوم (از بُعد الهی) پردازیم. به تبیین نقش پول در اقتصاد می‌پردازیم. همان‌گونه که در مطالب آینده از نظر خواهید گذراند، در می‌یابید که پول چگونه به وسیله سیستم بانکی و الگوی اقتصادی ایجاد می‌گردد و به عنوان وسیله مبادلات و پرداخت‌ها و حفظ و نقل و انتقال طلب‌ها و ارزش‌ها در زمان و مکان و همچنین به منزله ابزار سیاست‌های اقتصادی وارد بازار می‌شود. البته این نوع نگرش نسبت به پول بحسب دیدگاه متعارف می‌باشد.

اما از دیدگاه مقبول اساساً پول (و همچنین بانک مرکزی) از جایگاه و نقش متفاوتی در هدایت و هماهنگی رفتار اقتصادی جامعه برخوردار است؛ حتی منزلت بانک مرکزی نیز فی الجمله مورد تعدیل و بازنگری قرار خواهد گرفت.

در هر صورت اقتصاددانان برای پول دو نقش مهم و کلی قائل هستند: نقش فنی در مبادلات و پرداخت‌ها و در حفظ و نقل و انتقال طلب‌ها در زمان و مکان و نقش اقتصادی در حفظ و نقل و انتقال ارزش‌ها و در سیاست‌ها؛ در نهایت در توجیه تعادل‌ها و عدم تعادل‌های اقتصادی. از دیدگاه مکاتب اقتصادی نقش فنی پول غیر قابل انکار است اما این نقش اقتصادی

آن است که موضوع بحث و نظریات گوناگون بوده است^۱ کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها عموماً معتقدند که پول یک عامل اقتصادی بی‌طرف و به منزله یک حجاب و پرده بر پدیده‌های حقیقی از نوع اشتغال، تولید و توزیع و مصرف است. لذا هیچ گونه نقش اقتصادی قابل توجیه ندارد، برعکس در نظریه کینز و هاوتری، آفتالیون، نوگارو، ویکسل نقش پول را در عدم تعادل‌ها و ایجاد تعادل‌های مطلوب قابل توجیه می‌دانند.

کلاسیک‌ها اولیه دنیای اقتصادی و پدیده‌های آن را به دو بخش تقسیم می‌نمایند: بخش پدیده‌های حقیقی و بخش پدیده‌های پولی و معتقدند در این دو بخش همیشه تعادل وجود دارد، تعادلی که در زمان پایدار است. منظور از بخش حقیقی، بازار یا بخش کار و تولیدات است که در آن محصولات تولید می‌شوند و بهای کار یعنی دستمزدها، درآمد عامل‌های تولیدی دیگر، و قیمت کالاها به صورت حقیقی تعیین می‌شود در کنار این بخش یک بخش مستقل دیگری وجود دارد که مبتنی بر روابط و متغیرهای پولی است در سطح تعادل این بخش روابط و متغیرهای حقیقی همچون تولید و اشتغال و درآمدهای حقیقی نقش ندارند.

اساس عقاید کلاسیک‌ها را می‌توان در نظریه معروف آنها به «نظریه مقداری پول» خلاصه و مطرح نمود. این نظریه یکی از ارکان مکتب کلاسیک است و به وسیله دیوید ریکاردو ارائه شده است و بعدها بوسیله ایروینگ فیشر و مکتب کمبریج و اخیراً توسط مکتب شیکاگو تکمیل شده است. البته باید این نکته را متذکر شد که منظور از پول در نظریه مقداری در زمانی است که، هنوز سیستم اعتبارات وجود ندارد در چنین وضعی «ریکاردو» پدیده‌های اقتصادی را در یک اقتصاد بدون پول مورد بررسی قرار می‌دهد؛ لذا نتایجی را که در یک اقتصاد بدون پول بدست می‌آورد به اقتصاد پولی نیز تعمیم می‌دهد. او عقیده دارد که تنها نتیجه دخالت پول در اقتصاد، تغییر ارزش مبادلاتی به صورت متوسط قیمت‌ها است.

الگوی اولی «ریکاردو» مبتنی بر یک عده توابع محدود و مربوط به بازار کار و تولیدات است که در آن سطح اشتغال نیروی انسانی، دستمزدها، سطح تولید و درآمدهای حقیقی تعیین می‌گردد. تابع مجزا و مستقلی که وی جهت پول در الگوی خود مربوط به اقتصاد بدون پول می‌افزاید به صورت ذیل است.

$$M = P \cdot T$$

۱. از این قسمت تا کد ۴/۲/۳ از کتاب اقتصاد کلان کاربردی استفاده شده است.

که در آن عرضه کل یا مقدار پول در گردش در یک زمان معین « M » الزاماً مساوی تقاضای کل است؛ و تقاضای کل از حاصلضرب سطح عمومی یا متوسط قیمت‌ها « P » در حجم معاملات « T » بدست می‌آید. در یک زمان معین، همیشه حجم معاملات « T » در اقتصاد ثابت است. از طرف دیگر مقدار عرضه پول « M » معلوم است زیرا که مقدار آن از روی طلای موجود مشخص می‌گردد. در چنین شرایطی سطح قیمت‌ها « P » به قرار زیر است.

$$P = M/T$$

بنابراین تنها تغییرات مقدار پول در گردش است که می‌تواند تغییرات سطح عمومی یا متوسط قیمت‌ها را توجیه کند. در واقع هر قدر مقدار پول در گردش تغییر یابد، به همان نسبت سطح عمومی یا متوسط قیمت‌ها تغییر می‌کند، لذا وقتی در یک زمان معین مقداری پول جدید ایجاد و در اقتصاد تزریق شود در همان زمان سطح عمومی قیمت‌ها نیز به همان نسبت بالا خواهد رفت و در نسبت موجود بین مقدار پول در گردش و سطح قیمت‌ها تغییری بوجود نخواهد آمد و از این ثبات و حفظ تعادل موجود سیستم، نتیجه می‌شود که این پدیده پولی یعنی افزایش مقدار پول در گردش؛ و در نتیجه افزایش سطح عمومی قیمت‌ها به همان نسبت، یک پدیده محدود به بازار پولی می‌شود و در بازار پدیده‌های حقیقی یعنی بازار کار و تولید هیچگونه اثر و عکس‌العملی بوجود نمی‌آید. بدین معنا که در مقابل افزایش مقدار پول موجود نه فعالیت‌های تولیدی جدید ایجاد می‌شود و بنابراین نه سطح اشتغال بالا می‌رود نه قدرت خرید عمومی تغییر می‌یابد و نه تغییراتی در سطح تولید به وجود می‌آید و بالاخره نه سطح تقاضای محصولات و نه سطح عرضه آنها تغییر نمی‌یابد. این نظریه هر چند بدلیل محدودیت خود بعدها توسط «منگر جونس» و «والراس» مورد قبول گردید. اما بتدریج مورد نقد و انتقاد قرار گرفت «استوارت میل» سرعت گردش پول « V » و «ایروینگ فیشر» نقش پولی سپرده‌های بانکی « M' » و سرعت گردش آنها « V' » را کشف و در رابطه اولیه و معرف این نظریه دخالت دادند؛ بالاخره آن را به صورت:

$$MV + M'V' = P \cdot T$$

تبدیل کردند. لیکن در این رابطه نیز M و M' همچنین V و V' و T ثابت فرض شده و در نتیجه سطح قیمت‌ها به قرار:

$$P = \frac{VM + M'V'}{T}$$

تعیین و در واقع اساس و نتیجه‌گیری‌های نظریه مقداری که ناشی از رابطه اولیه می‌گردد، کماکان محفوظ است. بعدها به وسیله پایه گذاران مکتب اولیه نئوکلاسیک معروف به مکتب کمبریج به ویژه «آلفرد مارشال» تغییرات ظاهری از طریق تغییراتی در تعاریف متغیرها در این رابطه و نظریه داده شد؛ اما اساس و نتیجه‌گیری کلی بسان سابق باقی ماند.

نئوکلاسیک‌های معاصر بخصوص «پاتینکین» «فردیدمن» «هیکس» «گورلی» «آله» و غالباً در چارچوب مکتب شیکاگو همواره تلاش می‌کنند که با تجدیدنظرها و تغییرات ظاهری و مربوط به تعاریف متغیرها و حتی با قبول بطلان دو گانگی در تحلیل اولیه کلاسیک‌ها، اساس این نظریه یعنی اصل تغییر کاملاً متناسب سطح عمومی قیمت‌ها با مقدار پول در گردش و از آنجا نتیجه‌گیری نهایی آن یعنی عدم لزوم دخالت دولت را در امور اقتصادی، به ویژه از طریق اعمال سیاست‌های پولی نجات دهند. «تکنیک تکاثری» کینز به ویژه شکل تعمیم یافته آن، بطلان کامل نظریه مقداری پول و بنابراین اهمیت دخالت پول را در اقتصاد ثابت کرده، و از آنجا لزوم دخالت دولت را در امور اقتصادی به ویژه از طریق سیاست‌های پولی به منظور ایجاد و حفظ تعادل مطلوب سیستم اقتصادی اجتناب‌ناپذیر گردانیده است.

اکنون که نظریه کلاسیک‌ها را در مورد عدم نقش پول از نظر گذرانید، حال به تبیین نظریه «هاوتری» و «کینز» در مورد دخالت پول در اقتصاد می‌پردازیم. «هاوتری» عقیده دارد که نقش پول در رونق و رکود و بطور کلی نوسانات اقتصادی یا دروه‌های تجاری مهم می‌باشد؛ او می‌گوید در صورتی که تقاضا نسبت به کالاها یا سطح مصارف افزایش یابد، موجب رونق کسب و کار و تولید و در نتیجه ترقی قیمت‌ها می‌شود و در صورت عکس با کاهش تقاضا کسب و کار کساد گشته و سطح تولید تنزل و قیمت‌ها اُفول می‌نماید. توجیه تقاضا نسبتاً به کالا و خدمات بر حسب درآمدها امکانپذیر است؛ لذا تقاضا از روی خرج‌ها و یا کردار مصرف‌کننده توجیه می‌شود، لیکن درآمد مصرف‌کننده دارای دو قسمت است یک قسمت مربوط به خرج به منظور تهیه کالاها و خدمات و قسم دیگر مربوط به صرفه جوئی یا پس انداز بمنظور تهیه مخارج مصرفی در زمان‌های آینده است. به عقیده «هاوتری» تغییرات سطح هزینه‌های مصرفی، ناشی از تغییرات پدیده‌های پولی به ویژه تغییرات سرعت گردش پول است. بدین ترتیب وقتی سرعت گردش پول کاسته شود رکود اقتصادی و بطبع سطح تولید و

فعالیت‌ها و در نتیجه مصرف تنزل می‌یابد. برعکس وقتی بز سرعت گردش پول شود، حجم معاملات بیشتر شده و سطح تولید و فعالیت‌ها و از آنجا درآمدها و در نتیجه مصرف ترقی می‌نماید. در هر دو صورت تعادل جای خود را به عدم تعادل یعنی رکود در حالت اول و رونق و تورم پولی در حالت دوم می‌دهد. تنها در صورتی می‌توان تعادل را ایجاد یا حفظ نمود که آهنگ تغییر و نوسانات پول تثبیت شود. البته این امر با توجه به تعدد واسطه‌های مالی و وسعت عمل سیستم بانکی به سختی انجام می‌شود. در هر صورت کوچکترین تغییری در متغیرها و پارامترهای پولی، ایجاد واکنش‌ها و اثرات تکاثری و نه نسبی پیمانند نظریه مقداری پول می‌کند. و این اثرات تمامی سیستم اقتصادی یا تمامی بخش‌ها و نه فقط بخش پولی را در بر می‌گیرند. در این شرایط تثبیت و تعادل اقتصاد جز از طریق اعمال سیاست‌های اقتصادی به ویژه سیاست‌های پولی امکانپذیر نیست.

اما کینز با تجزیه و تحلیل استدلالات هاوتری نتایج او را تکمیل و ارائه کرد. او مقدار پول در گردش یا تقاضای پول را در اقتصاد به دو صورت در نظر می‌گیرد: یک قسمت که صرف کسب و کار می‌شود، در بازار به گردش پرداخته و در جریان اقتصادی باقی می‌ماند؛ و قسمت دیگر به علل مختلف به طور موقت از اقتصاد خارج شده نزد افراد به صورت نقدینگی باقی می‌ماند.

میزان نقدینگی در کل تقاضای پولی تابع رجحان نقدینگی افراد است و رجحان نقدینگی خود تابع انگیزه‌های روانی و اقتصادی مختلف از جمله انگیزه درآمدی، انگیزه معاملاتی و انگیزه احتیاطی و سفته‌سازی است. کینز فرض می‌کند $M1$ میزان نقدینگی به منظور ارضاء انگیزه‌های معاملاتی و احتیاطی و $M2$ میزان پول نقد جهت ارضاء انگیزه سفته بازی است. در این شرایط برای دو قسمت پول نقد دو تابع نقدینگی $L1$ ، $L2$ حاصل می‌کند به عقده‌ی کینز $L1$ بیشتر تابع سطح درآمدها Y و $L2$ تابع نرخ بهره پول، به قرار:

$$(1) M1 = L1(Y)$$

$$(2) M2 = L2(R)$$

$$(3) Md = M1 + M2 = L1(Y) + L2(R)$$

$$M1 + M2 - (L1(Y) + L2(R)) = 0 \quad \text{نتیجه:}$$

در الگوی حاصل $L1$ تابع نقدینگی مربوط به درآمد است، که ارزش $M1$ را تعیین می‌کند و $L2$ تابع نقدینگی مربوط به نرخ بهره است، که ارزش $M2$ را توجیه می‌کند؛ و Md کل تقاضای پول است. برای تعیین شکل $L1$ و بنابراین توجیه رابطه میان Y و $m1$ کینز متغیری به

نام سرعت درآمدی پول یا سرعت تبدیل پول به درآمد (V) را وارد تجزیه و تحلیل خود می‌نماید و آن را عامل تعیین کننده نقدینگی‌ها به منظور معاملات و از آنجا شکل $L1$ را به قرار زیر می‌داند:

$$L1(Y) = \frac{Y}{V} = M1$$

که در آن V سرعت درآمدی پول یک متغیر و نه یک ثابت است؛ بالاخره عدم اطمینان در مورد موضع آینده بهره و یا بطور کلی بهره‌وری آینده پول و سرمایه‌گذاری نوع رجحان نقدینگی را توجیه می‌کند و از آنجا شکل $L2$ به وسیله نرخ بهره و پیش‌بینی آن در آینده تعیین می‌شود. بدین ترتیب مقدار پول در گردش یا تقاضای پولی در بازار، تابع درآمدها و نرخ بهره موجود و پیش‌بینی شده است و اما بازار یا بخش پول یک بازار یا بخش مستقلی در اقتصاد نیست و با بازارها یا بخش‌های دیگر اقتصادی مثل بازار کالاها، بازار تولید یا سرمایه‌گذاری و بازار کار، روابط همبستگی دارد. بطوری که کوچکترین تغییری در یکی از بازارها از جمله در بازار پول عکس العمل بازارهای دیگر را برمی‌انگیزد و در تمامی اقتصاد از طریق تغییر درآمدها تغییرات تکاثری حاصل می‌دهد، مثلاً وقتی یک از متغیرها یا پارامترهای مربوط به بازار به فرض مقدار پول در گردش افزایش یابد، قسمتی از آن که نگاهداری نشده و به صورت سرمایه‌گذاری اضافی در اقتصاد تزریق می‌شود، بطور تکاثری ایجاد امواج در آمد اضافی می‌کند بطوری که در آخر چند دور تکاثری افزایش درآمدها چند برابر مقدار پول تزریق شده در اقتصاد می‌گردد. این نظریه نه تنها از طریق تزریق پول اضافی به صورت سرمایه‌گذاری مستقل و اضافی بلکه به صورت هزینه مصرفی مستقل و یا هر گونه خرج مستقل، می‌توان امواج تکاثری و در نتیجه هر نوع تعادل و یا عدم تعادل مطلوب در اقتصاد را به وجود آورد و تحولات و تغییرات آینده را تحت کنترل قرار داد. بدین ترتیب در نظریه مشهور نه تنها پول یک عامل بی‌طرف محسوب نمی‌شود، بلکه در مرکز ثقل اقتصاد با پدیده‌های اقتصادی نیز قرار گرفته و در توجیه یا عدم توجیه تعادل یا عدم تعادل اقتصادی نقش اساسی را ایفا می‌کند

۴/۲/۳ - تعریف پول به ابزار تکامل ارزش اقتصادی در سطح توسعه

پول در سطح سوم، واحدی است که اعتبار آن بوسیله جامعه - و نه دولت - تولید می‌شود، چرا که دولت اثبات کننده‌ی آن است و نه جاعل آن!

«در اقتصاد معاصر با وجود مخالفت بازماندگان مکتب کلاسیک و نئوکلاسیک پول یا بطور کلی تمام متغیرها و پارامترهای پولی از بهترین ابزار سیاست‌های اقتصادی تلقی می‌شوند. به عنوان مثال تحت شرایطی خاص به ویژه در کشورهای پیشرفته و دارای قدرت صنعتی و تولیدی کافی، اگر در یک زمان معین، کلیه عوامل تولید اعم از: نیروی انسانی، ماشین آلات، زمین و ساختمان و منابع مالی بطور کامل بکار گرفته نشده باشند (تأثیر نیروی برون دولتی) دولت‌ها می‌توانند سطح یا نرخ یک یا چند متغیر پولی مثل مقدار پول در گردش، سطح اعتبارات، و یا پارامترهای پولی مثل سرعت گردش پول، نرخ بهره پول، نرخ ذخیره‌های اجباری بانک‌ها و از این قبیل را تغییر داده و در نتیجه سطح فعالیت‌ها را تا حد مطلوب افزایش دهند»^۱

البته دولت مسئول سیاستگذاری پولی نیز هست. اما اینگونه نیست که مستقیماً مجوزی برای چاپ اسکناس داشته باشد، زیرا مسئول پیامد چنین کاری است!

پس در تعریف سوم از پول سخن درباره ایجاد اعتبار از سوی دولت نسبت به پول نیست، بلکه موضوع تعریف سوم پول، اعتباری است که ملت آن را ایجاد می‌کند. (یعنی اعتبار عمومی است و نه اعتباری جعل شده از سوی دولت) این اعتبار عمومی یک امر واقعی است؛ بگونه‌ای که به اراده و انتخاب حاکمیت باز نمی‌گردد، بلکه به میزان جنس مصرفی و خدمات تولیدی از سوی مردم باز می‌گردد. به عبارت دیگر مردم به هر میزان که کارآمدی واقعی داشته باشند به همان نسبت پول آن جامعه دارای اعتبار خواهد بود نه اینکه مراد از اعتبار یک اعتبار انشائی بدون واقعیت خارجی باشد! اصولاً کارایی ملت، به تناسبی بین مصرف و تولید (که کالاهایی واقعی هستند) و خدماتی که لازمه واقعی آن مصرف و تولید است، باز می‌گردد.^۲

لذا بر حسب این تعریف دولت تنها مسئول «جریان گردش عملیات» است. در تعریف سوم دو مفهوم مهم «کارآمدی» و «جریان» ذکر شده است. به گونه‌ای که از نسبت بین کارآمدی‌ها در ارتباط با یکدیگر یک نظام کارآمدی ایجاد می‌شود که دیگر کارآمدی به معنای

۱. اقتصاد خرد و کلان محمود منتظر ظهور صفحه ۴۴۳

۲. رأی مردم بوسیله کاری که می‌کنند محقق می‌شود.

جمع کمی افراد نیست، بلکه به معنای کارآمدی نظام رفتار است! و جریان این نظام کارآمد نیز تنها بعهده دولت می‌باشد. به تعبیر دیگر بهینه‌سازی بافت رفتار عمومی یا گروهی و یا فردی می‌تواند در کارآمدی متوجه وحدت کل نظام اعتبارات و پول موثر باشد. پس در تعریف سوم، پول در یک طیف، از مقیاسی برای تنظیم جریان اعتبارات تا ارزشی برای تکامل، ملاحظه می‌شود. خلاصه اینکه پول همان ابزار جریان اعتبارات اقتصادی و کنترل و هدایت و توسعه آن می‌باشد. حال مسئولیت پول را باید به بانک مرکزی و یا مرکز دیگری واگذار کرد، تا یک ساختار مشخص، مسئول جریان اعتبارات اقتصادی باشد. وقتی که پول به عنوان وسیله مبادله (در تعریف اول) شناخته شود، مفهوم آن از مفهوم سایر اشیاء منفک می‌شود و وقتی تعریف آن در زمان آورده شود (در تعریف دوم) از این زمان و آن زمان نیز منفک خواهد شد در این دو صورت پول اصلاً دارای هیچ گونه کثرت نخواهد بود.

اما وقتی پول به صورت واحد تبلور یابد (در تعریف سوم) در این صورت جریان نسبت (وحدت کل) را کنترل و هدایت کرده و وسیله اداره تکامل می‌گردد، لذا دیگر هویت اول آن، هویت مبادله فردی و حافظ ارزش (قدرت خرید) نیست. در این صورت مسئول چاپ و نشر پول باید نسبت به پائین آمدن و با بالا رفتن ارزش پول پاسخگو باشد زیرا از او نسبت به رعایت تناسبات اجتماعی سوال خواهد شد.

پس در تعریف سوم، پول وسیله تکامل اعتبارات اقتصادی می‌شود. زیرا از طریق اعتبارات اقتصادی، جریان کنترل و هدایت نظام پولی اداره می‌شود. البته این اداره اعتبارات اقتصادی براساس نظام پولی با اداره نظام مالی از طریق افزایش یا کاهش مالیات بر کالاها، متفاوت خواهد بود. مطلب دیگر اینکه این ابزار کنترل و هدایت نظام پولی که خود وسیله‌ای برای تکامل اعتبارات اقتصادی است بر چگونگی چرخش و گردش اعتبارات شرکت‌ها و بانک‌ها نیز حاکمیت دارد؛ البته چگونگی این حاکمیت وابسته به تعریف مشارکت عام و رابطه شرکت و بانک دارد به عنوان نمونه شرکت در مبنای اسلامی عبارتست از «مالکیت بالاشاعه نسبت به عین» بگونه‌ای که مالکیت و مدیریت در آن توأمان و غیر تفکیک از یکدیگر هستند. اما شرکت‌ها موجود در نظامی قرار دارند، که در آن سرمایه از افراد مستقل می‌باشد؛ این نحوه استقلال در یک سطح بالاتر موضوع بانک قرار می‌گیرد یعنی بانک یک شرکت پولی است که حاکم بر نظام پولی و چرخش اعتبارات کلیه دستگاه‌ها (حتی مدل برنامه) می‌باشد؛ لذا اگر در مدل برنامه، «نظام» بر پایه سود طراحی شود، آنگاه باید نسبت بین سرمایه و سود، نسبت بین

بودجه دولت و راندمان و نسبت بین صادرات و واردات ملاحظه شود و در نهایت هر سه بر پایه سرمایه و سود محاسبه می‌شوند.

حال اگر سود و سبدهای آن مقنن شود و بگونه‌ای هدایت و کنترل گردد که قدرت تأثیر کل در جریان توسعه اعتبارات، افزایش یابد، خود «محور اقامه» خواهد بود. اما می‌توان به نحوی از پول اسلامی، تعریفی ارائه کرد که در آن بجای شدت سود، شدت کارآمدی انسان اصل باشد. با این کیفیت که یک دسته از عواطف انسانی، در نقطه «A» و در ۱۸۰ درجه ضد آن (در نقطه B) یک دسته از شهوات ذکر گردند (البته با ملاحظه یک طیف بین این دو نقطه) آنگاه باید جریان به نحوی فعال شود که تدریجاً شیب توسعه اعتبارات از نقطه B به طرف نقطه A ایجاد شود در این صورت نظام پولی تمامی جهت‌گیری‌های اسلامی و غیر اسلامی را شامل شده و در جریان اعتبارات تدریجاً نقطه «B» در محدودیت قرار می‌گیرد، برخلاف نقطه A که تدریجاً در توسعه قرار گرفته و در وحدت کل، سهم تأثیر اصلی را دارد.

پس تعریف اسلامی، پول وسیله تکامل ارزش اقتصادی می‌باشد. البته در سطح توازن، قطعاً بین تکامل دو طرف متقابل (A, B) برخورد پیدا می‌شود. اما تنها در مسئله صادرات و واردات است که می‌توان اقدام مثبت هر طرف را مشخص نمود، که کارآمدی هر یک از دو طرف را (در جریان نیاز و ارضاء ملت و تحریک و انگیزش و عملکرد آنها) با سه شاخصه «سرعت، دقت، و انضباط» مشخص کرد. اصطلاحات «سرعت، دقت و انضباط» که در تعریف انسان، ابزار و منابع بکار می‌رود، شاخصه کارآمدی است؛ یعنی نرخ تعریف سرعت، می‌تواند عوض بشود. گاهی نرخ سرعت کاملاً ساده است مانند حرکت در مسافت و لکن گاهی تغییرات شتاب یک دستگاه برابر با خودش است و در موازنه هم بر دیگر تغییرات حاکم است.

اما عنوان ارزش که مکرراً در تعریف پول استفاده می‌شود، دارای تعاریف مختلف است: «الف: ارزش مبادله یا قیمت مفهومی از اقتصاد، که معانی ضمنی سودگرایانه یا دستوری ندارد.

ب: ارزش استفاده یا مطلوبیت که بسته به تناسب مفهومی آن برای انواع مختلف اصول اخلاقی سودگرایانه، به صورت‌های مختلف فشرده یا گسترده تعریف شده است.

پ: قیمت منصفانه یا قیمتی که می‌باید پرداخت شود مبلغی که ممکن است هم از اخلاق سودگرایانه و هم اخلاق ناسودگرایانه ناشی شود. «آدام اسمیت» یاد آور شد که واژه ارزش دو معنای متفاوت دارد و بعضی اوقات مطلوبیت برخی اشیای مشخص را بیان می‌کند و بعضی اوقات قدرت خرید سایر کالاها را و این قدرت خرید خود حاصل در اختیار داشتن آن شی است. معنای اول «ارزش استفاده» و معنای دوم «ارزش مبادله» نامیده می‌شود.

اقتصاددانان در کتب درسی معمولاً این واژه را به صورت ارزش مبادله بکار می‌برند. «مارشال» می‌گوید: تجربه نشان داده است که خوب نیست واژه ارزش را به معنی اول از دو معنای مورد نظر اسمیت به کار ببریم؛ او تعریفی را ترجیح می‌داد که اصطلاح را بازگویی رابطه بین اشیاء (دو چیز) در زمان و مکان می‌داند؛ در اقتصاد پولی این رابطه را به طور کلی به صورت قیمت پول بیان می‌کنند و آنچه در مورد نظریه قیمت مطرح خواهد شد، همان نظریه ارزش است که به نظریه قیمت تغییر یافته است.

با این حال اقتصاددانانی مانند مارشال و پیروان او بحثشان را در رابطه ارزش مبادله به رابطه بین دو چیز در زمان و مکان محدود نمی‌کنند، بلکه آنها بر ارزش عادی تاکید دارند و انگهی ماهیت دقیق ارزش مبادله نیز مورد جدال می‌باشد به نظر اکثر اقتصاددانان ارزش بیشتر برای اشاره به حاصل جمع به کار می‌رود، ارزش مبادله را می‌توان به صورت یک کل با یکدیگر جمع کرد.^۱

۴/۲/۴ - پول، ابزار اداره تکامل اعتبارات اقتصادی در تعریف اسلامی

در صورتی که بتوانیم که از پول اسلامی تعریفی ارائه نمایم، این تعریف شاخصه تمام قدرت‌های اقتصادی خواهد بود؛ یعنی نمی‌توان مسئله‌ای از اقتصاد را مطرح کرد اما در زیر بخش این تعریف از پول قرار نگیرد. به عنوان نمونه اگر بخواهید از مدل برنامه و یا مدل نظام مالی سخن بگوئید باید به عنوان زیربخش پول از آنها بحث شود. این تعریف با تعاریف موجود کاملاً تفاوت دارد چرا که در تعریف موجود پول را به عنوان یک زیرسیستم اقتصادی - هر چند سیستم کلان - ذکر می‌کنند. پول در نظام مالی اسلامی همان «کمی شده انگیزه

اجتماعی» است به عبارت دیگر وقتی تعلق کمی شود، شکل پول را به خود می‌گیرد و تکامل آن نیز تکامل و توسعه انگیزه اجتماعی است؛

به همین جهت گفته شد که در سیر تکامل یک طرف (A) را الهی و طرف دیگر (B) را الحادی فرض می‌شود. لذا تعریف اسلامی پول هم A و هم B را شامل می‌شود. اما در نظام موجود تعریفی که از پول ارائه می‌شود غیر از تعریف کلاسیکی است که در زیرسیستم بحث می‌شود. و در سقف سیستم، بخشی است که اسم آن را بانک (و اقتصادی که مخصوص پول است) می‌گذارند.

البته فیلسوفان اقتصادی انعکاس پول و سود را در همه بخش‌ها ملاحظه می‌نمایند، اما بعضی از مسایل ویژه پول را در بحث اقتصاد پولی مطرح می‌نمایند.

در تحلیل فلسفی، پول به معنای ابزار تکامل وحدت جریان اجتماعی و توسعه اعتبار است. اما در نظام مادی پول به این معنا تعریف نمی‌شود. البته آن را به عنوان ابزار اداره در سطح کلان (نه توسعه) تعریف مینمایند؛ در هر صورت پول در سطح توسعه به معنای پیدایش وحدت و کثرت جدید است. لذا تأثیر آن در خصوص پرورش انسان قابل ملاحظه می‌باشد.

بنابراین تأثیر پول را می‌توان در هر سه سطح خرد، کلان و توسعه ملاحظه نمود، با این تفاوت که، پولی که در نظام مادی و در اقتصاد موجود تعریف می‌شود، بیش از سطح کلان، جریان نمی‌یابد؛ اما بر اساس دستگاه الهی، می‌توان پول را تا سطح توسعه نیز ملاحظه کرد. اگر پول را در سطح توسعه ملاحظه شود، در این صورت رئیس بانک مرکزی، بعنوان مسئول انگیزش اجتماعی محسوب می‌گردد؛ در حالیکه چنین نگرشی نسبت به بانک مرکزی در تعاریف بانک و پول در نظام‌های موجود، وجود ندارد؛ در این نظام‌ها حتی بانک مرکزی بعنوان بخشی از تکامل انگیزه ملاحظه نمی‌شود. علت این اختلاف نگرش، به بیان فلسفی ما از وحدت و کثرت و سایرین باز می‌گردد؛ از دیدگاه ما می‌توان تمام زیرسیستم‌ها را در یک سیستم قرار داده و آنها را به صورت بُعد تعریف نمود، بگونه‌ای که اقتصاد، فرهنگ و سیاست هر کدام بعنوان یک بُعد، محسوب شوند و در نتیجه یک وحدت کلی که بر آن نظام ولایت و سرپرستی الهی نیز حاکم است، ارائه می‌شود. هر چند پول یکی از اهرم‌های تنظیم جامعه است، اما این محور به ضمیمه محور صادرات و واردات و برنامه دولت، مورد استفاده قرار

می‌گیرد؛ در نظام مادی مفهوم سود به پول تطبیق داده شده و براساس این تطبیق، سود به توسعه قدرت و توسعه انگیزه اقتصادی تعریف می‌شود و در نهایت ابزار کمی شده آن انگیزه، طراحی می‌شود؛ همچنین در نظام مادی نسبت به مسئولیت بانک مرکزی قائل به این مطلب هستند که، بانک مرکزی می‌تواند به سیاستمداران اخطار کند و بگوید فلان موضعگیری نرخ دلار را پائین می‌آورد و چنین تأثیری نیز نسبت به بازار بورس دز پی خواهد داشت و اعتماد عمومی را سلب می‌کند! و لکن هرگز این ادعا که بانک مرکزی باید دارای سه معاونت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی باشد را، مطرح نمی‌نمایند؛ بگونه‌ای که هر سه معاونت مسئول سه وصف و سه بُعد جامعه بوده و اگر چنانچه جامعه دچار مشکل شود، بانک مرکزی باید پاسخگو باشد. آنها حضور اقتصاد پول در فرهنگ و سیاست و بالعکس را مطرح نمی‌کنند. لذا تعریف از جامعه و وحدت تقوم آن در دو دیدگاه متفاوت است.

نظام سئوالات بانک مرکزی متناسب و سازگار با انگیزش جامعه نیست. در سرفصل‌های بانک مرکزی این‌گونه سئوالات مطرح است؛ میزان تحصیلات فرد چه اندازه است؟ شغل او چیست؟ و آیا با کارآمدی او متناسب است؟ مصرف او چگونه است؟ اما اینکه از اعتقادات فرد سؤال شود و یا بگونه‌ای سئوالات طبقه‌بندی شود که به صورت غیر مستقیم اعتقادات و آرزوهای فرد و یا هزینه‌های که برای آن آرزوها می‌نماید، مشخص شود، وجود ندارد؛ در صورتی که می‌توان دقیقاً همه سئوالات را از الحادی الحادی گرفته تا اسلامی اسلامی اسلامی را معین نمود؛ آنگاه تسهیلات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بگونه‌ای فراهم شود که، با یک شیب مناسب، نسبت بین تعلقات و اعتقادات به سمت الهی حرکت نماید.

در هر صورت با توجه به معنای پول اسلامی، مفهوم «پول دینی» و «دین پول» مطرح می‌شود. پول دینی، پولی است که از نظام سئوالات تنظیم شده پیرامون آن، عاطفه و اعتقاد حذف نمی‌شود؛ بگونه‌ای که فقط - مانند دستگاه موجود - «تحصیل، اشتغال و ارضاء» در آن اخذ شود. در نظام موجود توسعه مشارکت در نظام پولی به معنای توسعه پس‌انداز بر مبنای «ربا» است؛ از پایگاه پول اسلامی این دست سئوالات مطرح می‌شود:

براساس تعریف اسلامی از پول چه شاخصه‌های آماری بدست می‌آید؟ توسعه مشارکت در نظام اعتبارات پولی چگونه محقق می‌شود؟ به طور کلی «توسعه مشارکت در پیدایش ارزش پولی» از تعریف اسلامی پول استنباط می‌شود اما آیا برای اعمال آن باید براساس مکانیزم توسعه پس‌انداز عمل نمود؟ زیرا همان‌گونه که گفته شد، توسعه پس‌انداز در دستگاه

مادی همان توسعه «ربا» و عمومی شدن «ربا» است و دارای شاخصه، نیز می‌باشد، چرا که هم انگیزه پس انداز و هم نحوه‌ی طبقاتی شدن مصرف در آن دستگام مشخص شده است.

۴/۳ - پول در مقیاس توسعه و تکامل اعتبارات بعنوان شاخص اندازه‌گیری صنعت

اگر نظام پولی در مقیاس توسعه و تکامل اعتبارات فرض شود، این مسئله را می‌توان بعنوان شاخصه اندازه‌گیری نابسامانی‌ها بعنوان محور قرار داد. به عنوان نمونه وقتی که وضعیت پولی و ارزی کشور و کیفیت معاملات خارجی و داخلی کشور به شکل نامطلوب است، قطعاً نظام صنعت نیز دچار سردرگمی و بن بست می‌شود که این امر نیز در نرخ کارگر صنعتی و در قطعات صنعتی و در فروش محصولات صنعتی تأثیر دارد لذا صنعت را دچار معضل جدی می‌کند.

در مباحث گذشته نیز به این مطلب اشاره شد که وضعیت ارزی نسبت به ارزیابی صنعت محیط محسوب می‌شود؛ زیرا پول در سطح توسعه، موضوعات خردی همچون نابهنجاری واحدهای خرد صنعتی (واحدهای موضوعی) را نیز متأثر می‌نماید. در سطح سیستم سرمایه‌داری آنچه بعنوان شاخصه اندازه‌گیری محسوب می‌شود، مواردی همچون: اختلاف طبقاتی، نرخ بهره به عنوان نمونه اختلاف طبقات و اساس قرار گرفتن آن، است. لذا در بررسی نابسامانی در سیستم سرمایه داری مسئله سود و انگیزه آن بعنوان محور و شاخصه قلمداد می‌گردد.

برای بهینه‌سازی سیستم موجود در حداقل امکان، باید مسئله انگیزه عمومی نسبت به سود را به نحوه دیگری تبدیل نمود و سپس ساختار مناسبی همچون «وقف» را برای جریان گردش آن طراحی کرد. البته تهیه نظام سوالات مناسب برای دست یابی به این امر در اولویت پژوهش آینده قرار دارد.^۱

۴/۴ - جمع‌بندی از تعاریف پول در سه سطح: ابزار مبادله، ابزار تنظیم، ابزار تکامل

در مطالب گذشته به تشریح اولین خانه از بلوک اقتصاد در جدول اوصاف صنعت پرداختیم. لذا «مشارکت اقتصادی» به «مشارکت دولت در پیدایش ارزش پولی» معنا گردید. در آنجا بیان شد که جایگاه و نقش مردم در «تأسیس» و دولت در «توسعه» قرار دارد. آنگاه این سؤال مطرح شد که چرا پول به عنوان شاخص اقتصادی اخذ می‌شود؟ در پاسخ این سؤال، پول در سه سطح تعریف شد:

* پول به عنوان ابزار مبادله

۱. تبیین مبحث شاخصه‌گیری و ارزیابی در پیوست مطرح شده است.

* ابزار تنظیم قدرت اقتصادی

* ابزار اداره ارزش اقتصادی که بر اساس نظام ولایت الهی، پول به ابزار اداره تکامل معنا می‌شود.

حال در این جمع‌بندی مطالبی دیگر را در مورد سه سطح تعریف پول مطرح می‌نمائیم. و آن اینکه همان‌گونه که سایر عناوین جدول اوصاف در مقیاس جریان ارضاء نیاز مورد ترجمه و تحلیل قرار می‌گیرند، مسئله پول نیز از این امر مستثنی نیست؛ برای انجام این تحلیل و ترجمه عینی باید وضعیت عرضه و تقاضا را نسبت به بازار پول و بازار کار به تفکیک مورد دقت قرار داد، در یک بحث اقتصادی باید بین عرضه و تقاضا در وضعیت‌های مختلف تفاوت روشنی ترسیم شود، بی آنکه در تعریف پول و به خصوص در انگیزه‌هایی از نوع عرضه و تقاضا تداخلی صورت گیرد. لذا موظفیم که منحنی عرضه و تقاضا در هر بازاری را به تفکیک بررسی نمائیم و از تقاطع آنها و از تبیین نسبت‌های بین این دو، قیمت و مقدار هر محصول خاص را بدست آوریم. البته این مسئله بیشتر مربوط به مباحث تطبیقی می‌باشد، اما در اینجا به اختصار مروری خواهیم داشت بر در مورد عرضه و تقاضا و چگونگی محاسبه آن در دستگاه موجود، ابتدا تعاریف موجود را از بازار کار و سرمایه مورد توجه قرار داده و سپس به مبحث عرضه و تقاضا خواهیم پرداخت.

«بازار نوعا نهادی است که در آن همه خریداران و فروشندگان به منظور مبادله کالاهای اقتصادی و پول با تعهد تحویل فوری یا بطور سلف در ارتباطند. برهمکنش فروشندگان و خریداران است که قیمت واحد کالاهای مورد معامله و مقدار آن را معین می‌کند. بنابراین بازارها جزء اصلی نظام قیمت است و عملکرد موثر آنها تا حد زیادی تعیین کننده کارکرد نظام قیمت‌گذاری است. به عبارت دیگر بازار نهادی است که هر یک از خریداران و فروشندگان بالقوه یک دسته از کالاها را قادر می‌سازد که با خریداران و فروشندگان دیگر در تماس باشند و بدین ترتیب معاملات خود را با نافع‌ترین شرایطی که در هر زمان میسر است با دیگری انجام دهند. از طریق مبادله پیشنهادهای فروش و پیشنهادهای خرید یک قیمت جاری به دست می‌آید که در آن سفارش‌های موجود برای فروش با سفارش‌های موجود برای خرید متعادل می‌شوند؛ اگر مقدار این سفارش‌ها به نحوی تغییر کند که تعادل را بر هم بزند، قیمت تغییر خواهد کرد؛ اما در هر مرحله معینی همه معامله‌های مربوط به یک نوع خاص تقریباً در قیمت مشابهی انجام خواهد شد... اقتصاددانان معمولاً بازارها را برحسب نوع

کالا و خدماتی که ارائه می‌دهند، طبقه‌بندی می‌نمایند؛ شاید رایج‌ترین این طبقه‌بندی‌ها که در تحلیل اقتصادی مورد استفاده واقع می‌شود، عبارت باشد از تمایز میان بازار عوامل تولید که در آن زمین، کار یا کالاهای سرمایه‌ی بین سازمان‌های تولید کننده مبادله می‌شوند از یک طرف و بازار محصولات که شاید نام‌گذاری چندان دقیقی نباشد از سوی دیگر... اقتصادی که در آن قسمت عمده محصولات به طور معمول به منظور مبادله تولید می‌شود و نه به منظور جذب تولید کنندگان بی‌واسطه اقتصاد مبادله‌ی و یا «اقتصاد بازار» خوانند می‌شود. اقتصاد بازار، معمولاً با سرمایه‌داری خصوصی و به بیان دیگر با سرمایه‌داری بی‌بند و بار یکسان انگاشته شده است.^۱

حال اگر موضوع بحث در مورد بازار کار باشد، در این رابطه باید گفت؛ عرضه کنندگان بازار کار، نیروی کار و تقاضا کنندگان بازار کار نیز تولید کنندگان هستند؛ (که می‌خواهند نیروی کار را جذب کنند). لذا نمی‌توان بدون در نظر گرفتن تفکیک بین ایندو قشر (تولید کنندگان و عرضه کنندگان) انگیزه یا تعریف ثابتی از محصول خاص داشته باشیم. از این رو با تفکیک این دو قشر به بررسی تأثیر انگیزه هر کدام می‌پردازیم، تا در نهایت اگر با معضلی در مرحله کنترل برخورد نمودیم، جهت آن را نسبت به عرضه یا تقاضا مشخص نماییم. به عنوان مثال در شرایط رکود اقتصادی - البته اقتصاد غربی که اساس آن انگیزه حفظ سود است - سفارش به کاهش نیروی کار یا هزینه‌های آن می‌دهند؛ مثلاً به کارمندان گفته شود که چون در شرایط رکود بسر می‌بریم و کارخانه در حال ورشکستگی است لذا حقوق شما به نصف تقلیل پیدا می‌نماید. در اینجا یک امری بنام «چسبندگی دستمزد» وجود دارد. یعنی هیچ کس این کاهش حقوق را نمی‌پذیرند. حال برای به سامان رساندن این امر نباید گفته شود که بازار کار با مشکل مواجه است، بلکه باید بگوئیم جانب عرضه تقاضا با چسبندگی مواجه است؛ زیرا انگیزه‌ها دچار خدشته و معضل گردیده و البته این امر نیز در بازار عرضه و تقاضای پول و هم بازار سرمایه و یا محصول جاری است. حتی در سطح بهره‌وری، کارشناسان سعی می‌کنند برنامه را به صورت عرضه و تقاضا تدوین کنند و انگیزه‌های عرضه و تقاضا را از هم تفکیک نمایند. در فصل گذشته گفته شد: باید وضعیت عرضه و تقاضا را در دو بازار کار و

بازار سرمایه مورد دقت قرار داد اینکه تنها به بررسی وضعیت عرضه و تقاضا در بازار سرمایه پرداخته شود، محل اشکال است.

اکنون به بررسی تبیین مختصری پرامون عرضه و تقاضا از نقطه مختصات نگرش موجود می‌پردازیم:

در اقتصاد خرد و کلان نیز تقاضا و عرضه را در دو بخش مورد بررسی قرار می‌دهند:

تقاضا و تعادل مصرف کننده

عرضه و تعادل تولید کننده

* تقاضا و تعادل مصرف کننده: منظور از تعادل یک وضع حقیقی یا خیالی و تشبیه شده معین اقتصاد در سطح‌های مختلف است که، طبق آن عواید و مخارج یا عرضه و تقاضا برابر می‌شود؛ در این شرایط می‌توان بطور علی السویه تعادل بنگاه و خانوار، تعادل بازار و بخش و یا تعادل اقتصاد ملی و منطقه‌ای را مطرح و مطالعه کرد. منظور از تقاضای مصرف کننده نه خواست مصرف و نه خواست و مطلوبیت آن بلکه رابطه بین مقدار محصولی است که این فرد حاضر است آن را بخرد (میل به خرید) و قادر است بهای آن را که قیمت ممکن آن محصول می‌باشد پرداخت نماید (قدرت خرید) پس در تقاضای فردی نه تنها به خواست مصرف کننده بلکه الزاماً باید هم بمقدار محصولی که این فرد حاضر است آن را بخرد و قادر است بهای آن را بپردازد و هم به قیمت آن توجه شود. یک کالای مورد مصرف و تقاضای یک فرد را که به فرض آن فرد دارای درآمد یا قدرت خرید لازم است، در نظر بگیریم به ازای هر سطح قیمت کالاهای مورد مصرف و تقاضا مقدار معینی تقاضا در بازار به وجود می‌آید بطوری که هر قدر سطح قیمت پائین باشد، مقدار تقاضای مصرف کننده بهمان مقدار بالا خواهد بود.

* عرضه و تعادل تولید کننده: در تولید و عرضه نیز هزینه‌ها و قیمت تمام شده است که مبنای عرضه و تعیین کننده تعادل تولید کننده می‌باشد، منظور از «عرضه» در اینجا عبارت از مقدار محصولی است که به وسیله بنگاه یا بخش تولید می‌شود؛ عرضه بنگاه و بخش تابع عوامل توجیهی متعدد به ویژه کمیت تقاضا، قیمت بازار و هزینه‌های تولید است. معمولاً در شرایط رقابت کامل، قیمت محصولات در بازار معین و در واقع یک قیمت واحد است. با توجه به این قیمت است که بنگاه و بخش به تولید محصول می‌پردازند و مقدار محصول یا عرضه خود را تعیین می‌کنند. از این نظر عرضه تابع قیمت بازار است بطوری که هر قدر

در هر صورت سه شاخصه برای تعریف پول مطرح شد: ۱- ابزار مبادله ۲- ابزار تنظیم ۳- ابزار توسعه. هر سه سطح هم در جامعه به صورت ترکیبی وجود دارند. اگر بخواهیم بر اساس ضریب اهمیت ۱، ۲، ۴ محاسبه کنیم باید ارزش ۴ را در سهم تأثیر به «توسعه» ۲ را به «تنظیم» و ۱ را به «مبادله» بدهیم. آنگاه طبعاً هر کدام قواعد مخصوص به خود را خواهد داشت. البته اشکالی ندارد که یک موضوع را از سه زاویه مطالعه نموده و برآیند بردارهای نیرو را در نتیجه ملاحظه کرد. با وجود این فرض آیا می‌توان همعرض پول، اهرم‌های دیگری را نیز گذاشت؟ یا پول را باید به عنوان برآیند و نتیجه بردارهای نیروهای مختلف ملاحظه کرده و دیگر مسایل تولید یا توزیع یا مسایل مصرف را در عرض آن مطرح نمود؟

به نظر می‌رسد اگر بخواهیم پول را در سه سطح ملاحظه نماییم، باید به معنای «ظرفیت انرژی اجتماعی در اقتصاد» توجه داشت. اصولاً انرژی همان «ظرفیت تعلق» است و «ظرفیت تعلق» در سطوح مختلف قابل ملاحظه است. طبعاً اولین تقسیم آن نیز «ظرفیت، جهت و عاملیت» است که همان اوصاف توسعه است، یعنی در چه جهتی این ظرفیت، تعلق را شدت می‌دهد، یعنی دایم‌افزایی آن به کدام طرف است و قدرت اعمال یا عاملیت آن در تبدیل شدن به کثرت چگونه است؟ این امر قاعدتاً باید سایر مسایل اقتصادی را شامل شده و محور واقعی مسائل آن قرار گیرد. اگر «ظرفیت انرژی اجتماعی» در تعریف پول دخالت داد شود، آنگاه پول را یک امر واقعی و دارای انرژی و جریان خواهد بود. یعنی مانند جاذبه زمین و جاذبه ملکولی - که جریان الکتریسته را هدایت می‌کند - توسعه و کامل‌پذیر است و در نهایت بعنوان یک امر واقعی و عینی قابل تحقیق میدانی است! پس پول به معنای «کمی شدن انرژی اقتصادی و کمی شدن تعلق و ظرفیت تعلقی جامعه در سطحی که لقب توسعه به خود گرفته و ضمناً ابزار تکامل اجتماعی است»، در این صورت تعریف پول به مبنای ابزار تکامل بر مسائل اقتصادی، همعرض اقتصاد مالی و در کنار سایر موضوعات اقتصاد کلان قرار نخواهد گرفت.

۵- معنا و موارد عینی الگوی سازمان اقتصادی

۵/۱- ضرورت پرداختن به بحث الگوی سازمان‌های اقتصادی در سطح کلان و توسعه

در این قسمت به بررسی خانه دوم از بلوک دوم در سطر اول جدول تحت عنوان الگوی سازمان اقتصادی می‌پردازیم. ابتدا شواهدی پیرامون الگوی سازمانی اقتصادی (مدل پولی) و سازمان اقتصادی (مدل بانک) وجود دارد که ابتدا به آنها می‌پردازیم:

«مدل و الگو با صبغه اقتصادی به معنای ارائه یک سیستم اقتصاد در قالب روابط که می‌تواند اشکال گوناگونی به خود گیرد. مدل می‌تواند شکل نموداری داشته باشد مانند مدل‌های «کاب» و یا می‌تواند مرکب از مجموعه‌ای از معادلات جبری باشد که هر یک از این معادلات نشان‌دهنده رابطه بین متغیرهای مختلف هستند، برای مثال، مصرف تابعی از درآمد ثروت است. معمولاً مدل و الگوسازی شامل دو مرحله مجزاست. در مرحله اول از طریق توجیه اقتصادی و با استفاده از تئوری‌های اقتصادی باید ساختار مدل را طرح‌ریزی و مشخص کرد که عوامل مورد نظر، تحت تأثیر چه متغیرهایی قرار دارند؟ در مرحله دوم باید معادلات طرح‌ریزی شده را با استفاده از اصول اقتصادسنجی آزمون کرد تا درستی ارتباطات در نظر گرفته شده بین متغیرها و عوامل مورد نظر، تحقیق شود. به کمک الگو می‌توان با استفاده از مشاهدات قبلی رفتار آتی متغیرهای اقتصادی را پیش‌بینی کرد. با استفاده از «مدل‌ها» می‌توان صحت بسیاری از تئوریهای اقتصادی را در عمل آزمون کرد.»^۱

«الگوهای سازمانهای اقتصادی» ... اصطلاحی است که مترادف اقتصاد بازار در نظر گرفته شده است یعنی دخالت دولت در امور اقتصادی به حداقل رسیده و در حقیقت دنباله‌رو محض از سیاست‌گذاری‌های حکومت است. الزاماً سیاست‌گذاری حکومت یا برنامه‌ریزی متمرکز و غیرمتمرکز در اقتصاد بازار مغایرت ندارد. اقتصاد آزاد مبتنی بر مالکیت خصوصی است و به کارایی افراد، بخش‌ها و حوزه‌های اقتصادی در فعالیت‌ها توجه دارند.»^۲

آنچه در مبحث «الگوی سازمانهای اقتصادی» بحث کلان آن اهمیت دارد نه مباحث خرد و حتی معادلات اقتصادی آن! موضوع اصلی، بحث از روابط حاکم بر خود سازمان اقتصادی است. مثلاً ممکن است سیاست حاکم بر اقتصاد، متمرکز یا نیمه متمرکز و یا خصوصی باشد. در این قسمت باید دقیقاً مشخص شود که سازمان‌های دولتی مانند سازمان برنامه و بودجه و یا وزارت اقتصاد و دارایی با چه مدلی فعالیت می‌کنند؟ در هر صورت تلقی ما از «الگوی

۱. دایره المعارف تطبیقی بازرگانی و اقتصاد عنوان الگوهای سازمان‌های اقتصادی

۲. دایره‌المعارف تطبیقی علوم اجتماعی «صفحه ۷۴ تحت عنوان «اقتصاد آزاد»

۵/۲ - بررسی مدل تری کپس بعنوان مدل سازمان برنامه «یا مدل سه شکافه بانک»

شناخت الگوی سازمان اقتصادی نیازمند به بررسی چه مدل‌ها و ورودی‌هایی است؟ الگوی مطرح در سازمان برنامه کشور از سه ورودی اصلی به ترتیب: - پس‌انداز و سرمایه‌گذاری - صادرات و واردات - هزینه و راندمان معین شده است که این ورودی‌ها در عوامل دیگری ضرب شده و پس از دسته‌بندی آنها به عوامل درون‌زا و برون‌زا، به شکل موضوعی تنظیم می‌شوند. متغیر اصلی این سه عامل در مدل سازمان برنامه، «پس‌انداز و سرمایه‌گذاری» است. به لحاظ ساختاری عنوانی که مناسب سازمان اقتصادی است چیزی جز «مدل بانک» و یا الگوی انتشار اسکناس نیست.

چرا الگوی نشر اسکناس از میان همه الگوها انتخاب شد؟ زیرا الگوی نشر اسکناس و مدل بانک عامل هماهنگ‌سازی رفتار اقتصادی جامعه در مدل تری کپس می‌باشند. توضیح مطلب اینکه، برنامه انبساطی برای هماهنگ‌سازی رفتار اقتصادی مردم است. البته بوسیله برنامه‌ریزی کارهای عمرانی و یا خدماتی نیز ارائه می‌شود (در غرض خرد) در حالیکه غرض کلان از برنامه ریزی عمرانی یا خدماتی، هدایت رفتار جامعه از نظر اقتصادی است. در این کار چه نقش دولت نظارت باشد و چه دخالت، هیچ تفاوتی ندارد، چرا که برنامه، یک برنامه متغیر است که موضوع تغییر آن، رفتار اقتصادی جامعه است. حال اگر نسبت موانع با مقدمات بگونه‌ای تنظیم گردد که بتوان از طریق تخصیص مقدمات اجتماعی، موانع را حل نمود، آنگاه توسعه یافتگی اقتصادی حاصل می‌گردد.^۱ پس متغیر اصلی مدل برنامه دولت «مدل بانک» می‌باشد، چرا که این بانک است که نسبت بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را معین می‌کند. در این صورت الگویی هم که در اینجا بکار می‌رود، همان «الگوی بانک» خواهد بود. پس سازمان بانک یا سازمان گردش اعتبارات اقتصادی جامعه مصداق اصلی سازمان اقتصادی است؛ ابتدائاً به نظر می‌رسد مدل بانک عوامل دیگر را شامل نمی‌شود. اما همان گونه که قبلاً «پول» را در مقیاس توسعه تعریف نمودیم و بیان داشتیم که پول در عمل به عنوان متغیر اصلی مدل تنظیم رفتار اقتصادی از سوی دولت است، طبعاً در اینجا نیز بالاترین مدل موثر را بانک می‌دانیم. لذا در توسعه بانک، الگوی بانک مطرح می‌شود. لکن غیر از متغیر اصلی، متغیرهای

۱. نه آن گونه که امروزه یکی از شروط توسعه یافتگی را در کم کردن نقش دولت می‌دانند

فرعی و تبعی نیز وجود دارند که به نوبه خود مؤثراند؛ زیرا در بخشی از مدل که دولت بوسیله آن، اعمال مدیریت اقتصادی می‌کند (یا مدل برنامه) مدل پولی قرار دارد.

در معادله کلی اقتصاد کشور و اقتصاد جهانی، درآمد ملی مساوی با مصرف است که هزینه بخش خصوصی است. همانطور که در مدل برنامه آمده است، سرمایه‌گذاری مساوی با پس‌انداز است، به اضافه خالص صادرات و منهای واردات مدنظر است که این نیز از تراز بازرگانی کشور برمی‌خیزد و این بمعنای این است که بر اقتصاد بین‌المللی تأثیر می‌گذارد، با اضافه G (یعنی دولت) و مخارج دولتی است که شامل هزینه جاری و عمرانی می‌شود.

بنابراین این سه قسمت عبارتند از: - تجارت خارجی که در آن خالص صادرات در نظر گرفته می‌شود. - هزینه‌ها و دولت که بنا به مبنای موجود همان C و G است یعنی هزینه مصرفی خانوارها و حجم دولت (هزینه مصرفی دولت). - سرمایه‌گذاری.

قبلاً گفتیم بدلیل آنکه در الگوی سازمان اقتصادی اهرم پول و بانک مرکزی اصالت دارند، لذا سرمایه‌گذاری بعنوان اهرم مهم و اساسی و حاکم بر موضوعات مصرف، دولت و تجارت خارجی است. به عبارت دیگر متغیر اصلی «سرمایه‌گذاری» متغیر فرعی «دولت» و متغیر تبعی نیز «تجارت خارجی» است.

در کشور ما سعی می‌شود، ارزش پول ملی افزایش یابد و «دلار» ارزان شود، حال آنکه در کشور ژاپن سعی می‌کنند تا دلار گران بشود، به این دلیل که کشور ژاپن یک کشور صادر کننده است و نه وارد کننده! و لذا هرچه ارزش دلار افزایش یابد، «ین» بیشتری به دست ژاپنی‌ها می‌رسد. از اینرو آمریکا چندی قبل به ژاپن هشدار داد که اگر بخواهد کاری کند تا ارزش پول ژاپن کاهش یابد، تعرفه‌هایی بر کالاهای ژاپنی بسته می‌شود. پس در ژاپن تجارت خارجی خیلی بیشتر از سرمایه‌گذاری و مصرف و دولت، اهمیت دارد. اصولاً چگونگی جریان انگیزه مطلب بسیار مهمی است. مثلاً برای یک ژاپنی انتظار مصرف قبل از تولید یک انتظار نامعقول اجتماعی می‌باشد، در حالی که در ایران انتظار مصرف، بعنوان یک امر معقول محسوب شده و دولت باید این انتظار را برطرف نماید؛ در تبیین این مطلب چند نکته اساسی را مورد توجه قرار می‌دهیم:

نکته اول: «گستاخی انقلابی» پس از درهم شکستن ساختارهای سیاسی به جای تبدیل شدن به ساختارهای تولیدی به ساختارهای مصرفی تبدیل شده است؛ اصولاً وقتی «گستاخی»

به ساختارهای مصرفی تبدیل می‌گردد، در آن صورت کالایی همچون یخچال در تعریف فقر، وارد می‌شود. در حدود ۲۵ سال قبل قطعاً نداشتن یخچال نشانه فقر محسوب نمی‌شد؛ در آن زمان مردم در روستاها و حتی در برخی از شهرها، از یخچال بهره‌مند نبودند. اما پس از انقلاب، کالاهای اساسی جزء مصرف عمومی شدند و لذا اکنون باید مردم در سبد مصرف‌شان از یخچال، جاروبرقی، چرخ گوشت برقی و... برخوردار گردند. و الا احساس حقارت و فقر می‌کنند.^۱

نکته دوم: - تحت کنترل نبودن بازار کار و بالا بودن نرخ سود دو عامل در پیدایش تورم در اقتصاد ایران

یکی از مسائل مهم، خویش فرما بودن (کارفرما ندارند و خود کارفرمای خود هستند) تکنیسین‌های فنی است. امروزه در نظام سرمایه‌داری به جهت تأمین امنیت سرمایه، نرخ سود سرمایه را افزایش می‌دهند و معین می‌کنند که قیمت فلان کالا باید فلان مبلغ باشد چرا که مُرد کار به اضافه سود سرمایه، مواد، استهلاک و... را محاسبه می‌کنند و می‌گویند این کالا این مقدار هزینه را در بر داشته است. وقتی کارگر لوله‌کش، آن کالا را برای خانواده خود با قیمت گرانتری می‌خرد، بلافاصله مزد لوله‌کشی خود را افزایش می‌دهد. اینجاست که می‌بینیم انتظار مصرفی را چگونه برای خودش ثابت فرض می‌کند. چون در تعریف فقر آن سطح از مصرف وارد شده است؛ اکنون در کشور حدود ۷ میلیون نفر کارگر خویش فرما وجود دارد، در این ساختار هرچه نرخ سود بانکی افزایش یابد، تأثیری بر نظام دستمزدها ندارد زیرا بین سرمایه و نیروی کار در معادله پولی، رقابت جهت بالا بردن نرخ سود سرمایه از طرف بانک و افزایش دستمزد از طرف کارگران خویش فرما وجود دارد، یعنی وقتی نرخ سود بالا می‌رود، ۷ میلیون کارگر نرخ دستمزد کارشان را افزایش می‌دهند. وقتی نرخ دستمزد افزایش می‌یابد، قیمت محیط کار عوض می‌شود لذا صاحب کارخانه مجبور است نرخ کارگر را افزایش دهد.

۱. در گذشته مردم برای خنک کردن خود حداکثر از پنکه استفاده می‌کردند و سعی می‌نمودند، حتی المقدور برای جهیزیه عروس تهیه کنند؛ اما اکنون اگر یک خانواده‌ای نتواند برای جهیزیه، یخچال تهیه کند، بلافاصله کمیته امداد و اهل محل کمک می‌کنند تا برای ایشان یخچال خریده شود، معنا این برخوردار این است که یک خانوار که تولید غیر صنعتی و احیاناً تولید سنتی و ساده دارند، انتظار مصرف کالاهای صنعتی را دارند. چرا که وقتی تعریف فقر تغییر می‌کند، تناسب معقول انتظارات مصرفی با امر تولید منقطع می‌شود.

یعنی بازار کار دیگر تحت کنترل نظام سرمایه‌داری قرار نمی‌گیرد. نتیجه این سخن این است که محال است مسئولین بتوانند نقدینگی را در بخش سرمایه‌گذاری جذب کنند زیرا وقتی نرخ کار افزایش یافت، یک مقدار از نقدینگی را جذب می‌کند و به آن سمت هدایت می‌کند. اگر مسئولین به خصوصیات اقتصاد کشور دقت نمایند، خواهند دید که بازار صادرات و واردات کشور، معقولانه عمل نمی‌کند چراکه به اندازه‌ای که انتظار دارد می‌خرد و نه باندازه‌های که قدرت پرداخت دارد. لذا کشور مجبور است مرتباً به مواد خام تکیه کند (و جز این راهی ندارد) و وقتی کشور به مواد خام تکیه نماید معنای آن این است که کالاهایی که از طریق صادرات عرضه می‌شود، یک کالای فراوری شده و برخاسته از تولید اجتماعی نیست، بلکه تنها استحصال آن اجتماعی است. لذا واردات برابر ارزش افزوده‌ای که داخل کشور می‌نماید، ارزش افزوده‌ای را نیز خارج نمی‌کند، بلکه تنها ارزش طبیعی خارج می‌شود، حداقل در کشوری مانند ایران، باید ابتدا توجه به نحوه‌ی گردش نظام سرمایه و تولید معطوف باشد؛ مخصوصاً اینکه اگر بخواهند نظام سرمایه‌داری را به آن اضافه نمایند؛ در کشور ژاپن وقتی نرخ دلار بالا برود و نرخ «ین» کاهش یابد، سودآوری آنها افزایش می‌یابد. اما در ایران دقیقاً این جریان بر عکس اتفاق می‌افتد. دلیل آن نیز این است که اصلاً ساختار تولیدی ما در جامعه جهانی بهینه نیست، در نتیجه ما نوعاً وارد کننده‌ایم و نه صادرکننده! پس همان‌گونه که گفته شد، به نفع ژاپن است که ارزش پول ملی آنها کاهش یابد، زیرا منافی را که از صادرات بدست می‌آورند به مراتب بیشتر می‌شود و مردم هم می‌پذیرند تا کمتر مصرف کنند. پول ملی به عنوان دستمزد به کارگر پرداخت می‌شود. مثلاً با هزار ین قبلاً می‌توانستند یک کالایی را خریداری کنند، اما امروز قدرت خرید آن را ندارند و زمانی هم که قدرت ندارند، دیگر اقدام به خرید نمی‌کنند. پولی که در دست افراد است صرف «ین» بودن آن ارزش ندارد. بلکه فرآیند آن مهم است. (یعنی «ین» در فرآیند - و نه واحد - در حال سنگین شدن ارزش است)

نکته سوم: سنگین یا سبک شدن ارزش و وزن پول حاصل توازن تجاری در میزان واردات و صادرات

هرگاه از خارج کشور جنس بیشتر وارد شود و از داخل کمتر جنس صادر گردد (تراز تجاری) در این صورت کشور بدهکار خواهد بود و هرگاه از داخل جنس بیشتر صادر شود و از بیرون کمتر جنس وارد گردد، کشور از خارج طلبکار خواهد بود. این توازن تجاری کشور مربوط به حجم مصرف کشور از بیرون و حجم صادرات کشور نسبت به بیرون است.

بنابراین صادرات و واردات به وضعیت تولید و مصرف بر می‌گردد، لذا باید مصرف معقولانه باشد. «نامعقولیت مصرف» به این معناست که انتظارات مردم فراتر از تولید باشد و «معقولیت مصرف» یعنی به نسبتی که کشور مصرف می‌کند، افزایش تولید داشته باشد. آنگاه افزایش تولید تبدیل به سرمایه‌گذاری شود. البته «انگیزه» نیز همانند تکنیک که سرمایه را افزایش می‌دهد، می‌تواند محور توسعه قرار گیرد. در هر صورت متغیر اصلی در اقتصاد، نفس اعتبار اقتصادی و کیفیت توسعه آن است؛ چگونگی کیفیت توسعه آن نیز اعتباری و قراردادی نیست، بلکه جریان جاذبه عینی اقتصادی است. آنگاه در شکل واحد پولی و قدرت عملکرد آن، کمی می‌گردد و این مسئله اساسی در برنامه‌ریزی و صادرات و واردات الگوی تولید، توزیع و مصرف است. در نظام اعتبارات، اگر تعریف بر اساس انسان محوری و ایجاد جاذبه بر اساس نظام اختیارات باشد در این صورت امری حاکم بر عرضه و تقاضا بوده و مفهوم پول و کارآمدی آن را کلاً تغییر می‌دهد و اگر نیاز و ارضاء تابع محیط اقتصادی باشد و اختیار از آن حذف شود (و به انتخاب تبدیل شود) کل مجموعه به یک دستگاه سرمایه‌داری تبدیل می‌شود.

در دستگاه اسلامی الگوی پول و سازمان پول را به رسمیت می‌شناسیم، هر چند سازمان فعلی پول - که بانک مرکزی است - به توسعه آن نمی‌اندیشد، بلکه فقط به تناسبات کلان پول پرداخته و اجازه انتشار اسکناس را بر اساس همان تناسبات کلان و استانداردهای بین‌المللی و شاخصه‌های نظام پولی ارائه می‌نماید. لذا هرگز توسعه را به معنای تغییر ساختار خود معادله پولی ملاحظه نکرده و یک اصولی را به صورت «استاتیک» می‌پذیرند و در نتیجه مفهوم توسعه را تحت آنها تعریف می‌کند؛ به عبارت دیگر توسعه تکنولوژی، وحدت و کثرت محصولات، علاقه‌ها و... را تحت یک دستگاه دیگر ثابت معنا می‌نمایند.

اما از دیدگاه ما نفس آن دستگاه نیز قابل توسعه می‌باشد. بنابراین هم تعریف پول و هم ساختار و الگوی آن در سه سطح قابل ملاحظه و مطالعه می‌باشد.

ع-معنا و موارد عینی: سازمان اقتصادی

اما خانه سوم از بلوک دوم در سطر اول پیرامون سازمان اقتصادی است. سازمان اقتصادی بالواقع تناسبات عینی الگوی سازمان اقتصادی یا الگوی نشر اسکناس و متغیر اصلی «مدل تری کیس» است این سازمان با هدایت سیستم پولی رفتار اقتصادی جامعه را هدایت

می‌نماید. این بحث را نیز می‌توان همانند تعریف پول و الگوی پولی در سه سطح مورد دقت قرار داد چرا که همین ساختار است که باید بتواند پول را در سطح توسعه مورد بحث و مطالعه خود قرار دهد. اینک مروری به وضعیت سازمان اقتصادی در نگرش موجود می‌نمائیم، سپس عنوان عینی مناسب این خانه از جدول اوصاف را مشخص می‌نمائیم: در دایره المعارف‌های موجود بیشتر سازمان اقتصادی را در ذیل عنوان «بنیان‌های اقتصادی» ذکر می‌نمایند، اما منظور ما از سازمان اقتصادی در اینجا سیستمی است که گردش پول را در جامعه کنترل می‌نماید، سیستم پولی دارای عامل‌ها و جریان عملیاتی خاص است منظور از عامل‌ها مجموعه موسسات و سازمان‌هایی است که فعالیت آنها انجام عملیات مالی از قبیل انتشار پول و ایجاد منابع مالی، تجهیز و تهیه و تخصیص منابع مالی، ذخیره و اداره آنها، حفظ و پس انداز و تحویل آنها در موارد احتیاج و یا در موارد وقوع خطرات احتمالی است بدین ترتیب سیستم مالی شامل، بانک‌ها، اعم از بانک‌های نشر اسکناس (بانک مرکزی) و ایجاد کننده پول تحریری (بانک‌های سپرده و سرمایه‌گذاری) صندوق‌های پس انداز و موسسات بیمه و سایر موسسات و سازمان‌های مالی مانند صراف‌ها و از این قبیل خزانه عمومی است. مجموعه موسسات و سازمان‌های مالی به «واسطه‌های مالی» معروف است و معمولاً در چارچوب سیستم بانکی و خزانه مورد بررسی قرار می‌گیرد. منظور از سیستم بانکی، مجموعه موسسات و سازمان‌های مالی است، که فعالیت و نقش اصلی آنها انتشار و ایجاد پول است. در این صورت سیستم بانکی شامل بانک مرکزی و سایر بانک‌ها می‌گردد. وظایف بانک مرکزی را می‌توان در انتشار و حفظ ارزش پول و تنظیم اعتبارات خلاصه نمود.^۱

۶/۱- وظایف سازمان اقتصادی

۶/۱/۱- حفظ ارزش پول

منظور از حفظ ارزش پول از لحاظ داخلی و خارجی است. از نظر ارزش داخلی، حفظ ارزش پول از طریق تنظیم و حفظ تناسب درصد پشتوانه با میزان پول منتشره صورت می‌گیرد. در این مورد بانک مرکزی با صلاح‌دید شورای پول و اعتبار، حجم پول در گردش را هماهنگ با احتیاجات اقتصاد و قدرت تولیدی کشور و با توجه به حدود انتشار مقرر، تعیین می‌کند. و تا وقتی که این تعادل و هماهنگی بین حجم پول در گردش و قدرت تولید و

۱. کد ۶/۱ و ۶/۲ از کتاب اقتصاد کلان کاربردی استخراج و جمع‌بندی شده است.

احتیاج واقعی اقتصاد کشور حفظ شود، ارزش داخلی پول نیز حفظ خواهد شد؛ در غیر این صورت، پدیده تورم بوجود می‌آید و واحد پولی ارزش واقعی خود را در داخل کشور از دست می‌دهد. از نظر ارزش خارجی پول، حفظ ارزش پولی کشور، از طریق حفظ تناسب ارزش پولی با ارزش واحد پولی کشورهای خارجی دیگر صورت می‌گیرد در این مورد معاملات ارزی کلاً در اختیار بانک مرکزی قرار گرفته، و بدون وسیله بانک مرکزی می‌تواند نظارت لازم را در حفظ موازنه پرداخت‌های کشور بنماید و ضامن حفظ ارزش واحد پولی کشور باشد. در این مورد اگر موازنه پرداخت‌ها مثلاً منفی بوده باشد، بانک مرکزی می‌تواند فروش ارز را محدود کند و یا در صورت امکان بر مقدار خرید خود از ارزهای خارجی بی‌افزاید و این عمل امکان پذیر نخواهد بود، مگر با افزایش صادرات کالاها و خدمات در صورتی که بانک مرکزی در ایجاد این تعادل و موازنه پرداخت‌ها موفق نشود و این وضع در زمان ادامه یابد، منجر به کاهش ارزش منطقه‌ای واحد پولی کشور خواهد گردید. بدین معنای که نرخ برابری پول ملی نسبت به طلا و در نتیجه نسبت به پول کشورهای دیگر تضعیف خواهد شد.

۶/۱/۲. تنظیم اعتبارات

منظور از اعتبار واگذاری یک حق یا قدرت خرید موجود بین عامل‌های اقتصادی و دریافت آن در زمان‌های آینده، به ازای یک ارزش اضافی معروف به بهره است. در واقع با اعطای اعتبار بین عامل‌های اقتصادی در اقتصاد، پول ایجاد می‌گردد و بر حجم و میعان پول افزوده می‌شود و در نتیجه تعادل موجود بین حجم و میعان پول و سطح تولید ملی تغییر می‌یابد و از این تغییر در صورتی که حجم یا میعان پول نسبت به سطح تولید ملی بیشتر باشد پدیده تورم و یا اگر حجم یا میعان پول نسبت به سطح تولید ملی کمتر باشد، پدیده ضد تورم حاصل می‌شود و این پدیده‌ها اقتصاد را در معرض خطر رکود و بحران قرار می‌دهند؛ بنابراین حفظ تعادل اقتصاد مستلزم حفظ رابطه مطلوب و تعادل بین سطح اعتبارات و سطح فعالیت‌ها و تحول آنها به موازات همدیگر و بطور متناسب است. تنظیم اعتبارات نیز که از وظایف بانک مرکزی است نیز با صلاحدید شورای پول و اعتبار و به وسیله بانک مرکزی صورت می‌گیرد، برای این عمل بانک مرکزی از اهرم‌های مختلفی استفاده می‌کند: این اهرمها در چارچوب «عملیات بازار آزاد»، «تنزیل مجدد»، «تغییر نسبت سپرده قانونی» و «نسبت نقدینگی بانکها»

می‌باشد؛ اکنون به تبیین اجمالی هر یک از این اهرم‌ها و نقش بانک مرکزی در عرضه و تقاضای پول می‌پردازیم؛ عرضه پول تابع تصمیم بانک مرکزی است به طور مثال بنابر سیاست اقتصادی و پولی کشور تصمیم گرفته می‌شود حجم پول چند درصدی افزایش یابد و تغییری نکند و یا آنکه در صد کاهش یابد. ولی این تنها یک هدف‌گیری است. واسطه‌های نیل به یک هدف پولی، مردم و بانک‌های تجاری هستند که در این زمینه از نقش حساس و فعال نیز برخوردار می‌باشند. اما اهرم‌هایی که بانک مرکزی برای کنترل و هدایت عرضه پول انجام می‌دهد از قرار ذیل می‌باشد هر چند که موضوع عرضه و تقاضای پول مبحثی مستقل است که در آینده به آن خواهیم پرداخت:

۶/۲ - اهرم‌های سازمان اقتصادی

۶/۲/۱. تعیین و نرخ بهره و تنزیل مجدد

واگذاری یک قدرت خرید موجود و بالفعل و دریافت آن در آینده به ازاء یک ارزش اضافی به بهره؛ بهره قیمت اجاره‌ئی است که به صورت پول در ازای استفاده از مقداری پول پرداخت می‌شود یا اضافه مبلغی که از پول نقد در مقابل پول معوق به دست می‌آید. اعطای وام در مقابل اسناد، معروف به اسناد تجاری و بانکی از قبیل بُرات، سفته و غیر از آن در برابر دریافت بهره عملی می‌شود؛ نرخ بهره به نسبت مدت زمان و اعتبار نوع سند اعتبار و اشتهار و قدرت پرداخت شخص یا موسسه وام یا اعتبار گیرنده و بازارهای مختلف متفاوت است. و نرخ جاری آن، که در سیستم بانکی مراعات می‌شود، به وسیله خود بانک تعیین می‌شود، لیکن دارندگان اسناد تجاری ممکن است قبل از انقضای مدت اسناد، احتیاج به پول نقد داشته باشند. در این صورت دارندگان آنها اسناد مورد نظر را نزد بانک‌ها برده و وجه آنها را بعد از کسر بها یا بهره مربوط به مدت زمان باقیمانده، از بانک‌ها دریافت می‌دارند. این عمل «تنزیل بانکی» نامیده می‌شود. بانک‌ها نیز ممکن است بعد از مدتی و قبل از انقضای تاریخ مندرج در اسناد خریداری شده، احتیاج به پول داشته باشند. در این صورت آنها نیز می‌توانند تحت شرایطی اسنادی را که در اختیار دارند، نزد بانک مرکزی برده، بعد از کسر بهره مربوط به مدت زمان باقیمانده وجه آنها را نقد کنند. این عمل نیز به «تنزیل مجدد» معروف است. تعیین نرخ تنزیل مجدد و تغییر آن در بازار رسمی به عهده بانک مرکزی است و نرخ تنزیل بانک‌ها نیز خود بخود مترتب بر نرخ تنزیل مجدد می‌گردد بدین ترتیب بانک مرکزی با تعیین نرخ

معامله این اسناد و تغییر آن، سطح و حجم پول را به مقتضای اوضاع و احوال اقتصادی در حد مطلوب تعیین می‌کند و تغییر می‌دهد. در موارد تورم پولی، بانک مرکزی از سطح اعتبارات و حجم پول در گردش می‌کاهد و برای این کار نرخ بهره تنزیل مجدد را افزایش می‌دهد؛ و در صورت رونق فعالیت‌ها و کمبود و اعتبار لازم، به کاهش نرخ بهره تنزیل مجدد مبادرت می‌ورزد.

۶/۲/۲. عملیات بازار آزاد

منظور از عملیات بازار آزاد، خرید و فروش اوراق بهادار در بازار مالی، یعنی سهام شرکت‌ها و اوراق قرضه در بورس به وسیله بانک مرکزی است. در صورتی که در بازار بقدر کافی پول وجود نداشته باشد، بانک مرکزی اقدام به خرید اوراق بهادار می‌کند و بدین وسیله حجم به حجم پول موجود در بازار می‌افزاید و بر عکس اگر مقدار پول در گردش از حد نصاب تجاوز کند، بانک مرکزی اقدام به فروش اوراق بهادار می‌کند، و بدین ترتیب از حجم پول در بازار می‌کاهد در صورت اول بانک مرکزی سیاست‌های پول انبساطی یا تورمی اعمال می‌کند و در حالت دوم به اعمال سیاست‌های پول انقباضی یا ضد تورمی می‌پردازد.

۶/۲/۳. تعیین و تغییر نسبت سپرده قانونی بانک‌ها

طبق قانون، بانک‌ها موظفند یک نسبت معین از سپرده‌ها اعم از سپرده‌های دیداری و مدت دار و پس انداز خود را به عنوان سپرده قانونی یا سپرده اجباری نزد بانک مرکزی نگهداری کنند. سپرده قانونی نباید با اندوخته قانونی اشتباه شود اندوخته قانونی عبارت است از نسبتی از سود ویژه سالانه است که بانک‌ها و بطور کلی موسسات مالی بمانند موسسات غیر مالی بمنظور مقابله با خطرات احتمالی و پیش‌بینی نشده ذخیره می‌کنند. اما سپرده قانونی حربه قانونی بسیار موثری است که بانک مرکزی در اختیار دارد و با بکار بردن آن امکانات اعطای وام و اعتبار بانکی را در حد مطلوب تعیین می‌کند و به مقتضای اوضاع و احوال اقتصادی تغییر می‌دهد. در صورتی که سطح اعتبارات بالا و بنابراین تقلیل آن لازم باشد، بانک مرکزی نسبت سپرده قانونی را بالا می‌برد و در حالت عکس نسبت آن را پائین می‌برد.

۶/۲/۴. تعیین و تغییر نسبت نقدینگی

علاوه بر سپرده قانونی بانک‌ها موظفند به منظور پاسخ دادن به تقاضای وصولی سپرده‌ها قسمتی از دارائی‌های خود را به صورت نقد در گاو صندوق‌های خود نگهداری نمایند. نسبت

قانونی بین دارائی‌ها و بدهی‌های دبداری، بانک‌ها، نقدینگی بانک‌ها را تشکیل می‌دهد. تعیین و تغییر نقدینگی نیز بعهده بانک مرکزی است و این نسبت نیز درست بماند حربه‌های دیگر و بویژه نسبت سپرده قانونی حربه بسیار موثری است که بانک مرکزی آن را به مقتضای اوضاع و احوال اقتصادی بکار می‌برد. علاوه بر وظایف و عملیاتی که در بالا گفته شد بانک مرکزی وظایف دیگری نیز دارد: نگهداری حساب‌ها و انجام عملیات بانکی برای دولت و شهرداری‌ها و بنگاه‌ها و موسساتی که تمام یا قسمتی از سرمایه آنها متعلق به دولت باشد. انجام کلیه عملیات مربوط به اوراق قرضه دولت. انعقاد قراردادهای پرداخت در اجرای موافقت‌نامه‌های مالی و بازرگانی بین دولت و سایر کشورها و دریافت معادل زیان احتمالی ناشی از تبدیل ارز و عدم وصول مطالبات به صورت اسناد خزانه دولت. نگهداری و افتتاح حساب جاری نزد بانک‌های خارجی و یا نگهداری حساب داخلی و خارجی در نزد خود و تحصیل اعتبار و انجام کلیه عملیات مجاز بانکی در داخل و خارج به حساب خود و یا به حساب بانک‌های داخلی.

بنابراین سازمان اقتصادی (بانک) به عنوان مرکز هدایت رفتارهای اقتصادی است که از طریق نظام اعتبارات پولی شکل می‌گیرد؛ همچنین الگویی که سازمان اقتصادی بر آن اساس کار می‌کند، الگوی بانک و الگوی پول و اعتبار است. معادل سازمان اقتصادی بطور مشخص در جامعه، سازمان بانک مرکزی قرار دارد. پس به طور خلاصه، الگوی سازمان اقتصادی در بانک مرکزی همان «مدل پول» است یعنی مدلی که بر آن اساس نظام اعتبارات را سامان می‌یابد. در یک کلام معنای الگوی سازمان اقتصادی به ایجاد تناسبات خاص پولی جهت حرکت اعتبارات برای ایجاد توان اجتماعی در تولید اقتصادی است.

۶/۳ - رابطه سازمان اقتصادی و الگوی سازمان اقتصادی

اکنون به بررسی رابطه الگوی سازمان و سازمان اقتصادی می‌پردازیم: در مطالب مستندی که در مطالب گذشته از نظر گذراندید گفته شد که در بانک مرکزی از اهرم‌هایی مانند اندوخته قانونی استفاده می‌شود. لذا موظف است تا بر جریان حجم نقدینگی ذخیره شده در دست مردم یا حجم نقدینگی اختصاص یافته برای تولید، مدیریت و نظارت داشته باشد. در یک کلام الگوی سازمان اقتصادی بانک مرکزی این است که مقدار پول سرمایه‌گذاری شده را از طریق سیاست گذاری و اهرم‌های کنترلی که در اختیار دارد، کنترل نماید.

اما آیا کنترل نقدینگی همان «الگو» است؟ در پاسخ اینکه جهت دادن نقدینگی، می تواند الگو باشد. زیرا الگو بین متغیرها تناسب خاص ایجاد کرده و لذا می تواند نسبت به یک وضعیت پیش بینی، هدایت و کنترل داشته باشد و این پیش بینی، هدایت و کنترل در جهت خاصی است. حال یک سازمان اقتصادی ممکن است بگوید الگوی حاکم بر عملکرد ما صادرات و واردات است. البته واردات و صادرات تابعی از الگوی نظام گردش و اعتبارات است؛ یعنی گردش اعتبارات و تخصیص اعتبارات و نوع نقدینگی که به واحدها تخصیص داده می شود را واردات را تخصیص می دهد.

بنابراین در سازمان اقتصادی چند متغیر وجود دارد که الگو بین آنها تناسبات را برقرار می نماید. یعنی در حول برنامه ابتدای بین متغیرها دو به دو تناسب برقرار می کند، آنگاه محوریت دو متغیر دیگر را در پس انداز و سرمایه گذاری معرفی مینماید. هر چند که امروزه الگو بر پایه «توسعه صادرات» تنظیم شده است؛ اما از دیدگاه ما از بین این سه متغیر، متغیر اصلی همان نظام پولی است. حال در مدل سازمان اقتصادی تناسب بین این سه متغیر برقرار می شود و اساساً مدل به اصلی ترین متغیر معرفی می شود. در هر صورت مشارکت در پیدایش ارزش پولی ذیل مشارکت اقتصادی قرار می گیرد، الگوی سازمان اقتصادی را می توانیم به «مدل نظام اعتبارات پولی» و سازمان اقتصادی را به «نظام بانکی» ترجمه کرد.

چکیده معنای اصطلاحات

* مشارکت اقتصادی:

مشارکت در پیدایش نظام ارزشی پولی و تولید ناخالص ملی

* الگوی سازمان اقتصادی:

مدل بانک و توسعه پول و الگوی نشر اسکناس و زیر ساخت مدل تری کپس

* سازمان اقتصادی:

بانک مرکزی

۷- معنا و موارد عینی مشارکت صنعتی

اگر در صدد معنا نمودن تاثیر صنعت بر انسان، ابزار و امکان باشیم، باید این سه مهره را متناسب با محیط صنعت معنا نماییم مثلاً انسان خارج از محیط صنعت با انسان داخل صنعت بسیار متفاوت است؛ لذا اگر بخواهیم جامعه و اجزاء آن را از منظر صنعت مورد تحلیل قرار دهیم طبعاً جایگاه و منزلت هر یک از اجزاء و عوامل به نوع دیگری تبیین و تحلیل می‌گردد؛ فی‌البداهه می‌دانیم یک جامعه مقتدر که بسمت اقتدار صنعتی حرکت می‌کند، نمی‌تواند نقش و جایگاه خود را مستقل از موضوع صنعت ملاحظه نماید.

«توسعه صنعت نه بعنوان یکی از زیر مجموعه‌های بخش اقتصاد، بلکه محقق‌کننده، توسعه در کلیه ابعاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است. لذا صنعتی شدن به کشورهایایی اطلاق می‌شود که شکل خاصی از سازماندهی مدرن در گردش امور در حوزه‌های مختلف را به وجود آورند نه آن گونه که به ذهن متبادر می‌شود (مجموعه‌ای از کارخانجات و ماشین آلات صنعتی!) و براساس چنین درکی از توسعه صنعتی است که کشورهای مختلف اقدام به برنامه ریزی پیرامون این مهم نموده‌اند»^۱

طبعاً تحلیل هر یک از اجزاء و عوامل جامعه در شکل صنعتی با سایر اشکال سیاسی و اقتصادی متفاوت خواهد بود، مثلاً تحلیل از انسان سیاسی با تحلیل از انسان صنعتی با هم مختلف هستند، انسان صنعتی زمانی که در کنار ابزار صنعتی قرار می‌گیرد، باید بتواند در گمانه‌زنی و در بهینه‌سازی از سرعت بیشتری برخوردار باشد. لذا وقتی در مقابل کامپیوتر برای طرح سوالات و اجرای طرح‌ها می‌نشیند، باید ضریب حساسیت او نسبت به زمانی که کامپیوتر وجود نداشته است، بسیار بیشتر باشد، سوالاتی که برای بهینه طراحی صنعت مطرح می‌شود باید در بانک اطلاعات، بهترین امکان را برای تربیت محقق فراهم نماید؛ زیرا اگر گمانه‌ها قاعده‌مند نباشند، رقیب مقابل زودتر جواب خود را از کامپیوتر گرفته و تکنیک خود را انجام و وارد بازار می‌کند؛ پس تعریف انسان صنعتی این است: انسانی که سرعت، دقت،

۱. خلاصه مطالعات طرح استراتژی توسعه صنعتی کشور - مسعود نیلی و همکاران - مقدمه از انتشارات دانشگاه

خلاصه، اینکه در صنعت انسانی وجود دارد که بحث ارضاء نیاز او مطرح است اما این انسان گاه به عنوان یک عامل صنعتی و گاه بعنوان موجودی که باید احتیاجات او را رفع شود مطرح است. انسان با این دو کیفیت (عامل یا موجود محتاج) مقید به صنعت است چرا که انسان به تنهایی در داخل صنعت وجود ندارد.

مشارکت صنعتی نیز، مانند مشارکت اجتماعی به این معنا است که مردم با انگیزه‌ای متناسب با صنعت خاص در پیشرفت امور صنعت مشارکت و همکاری بنمایند. اکنون احتمالاتی را که می‌توان فعلاً بجای اوصاف ترکیبی این قسمت قرار داد از نظر می‌گذرانید. هر چند در آینده به بهینه آنها خواهیم پرداخت:

* اثر صنعت بر انسان در ارضاء نیاز گروهی (تخصص رشته‌ای)

* اثر صنعت بر انسان در ارضاء نیاز فردی (قابلیت فنی)

* اثر صنعت بر ابزار در ارضاء نیاز عمومی (صنایع آزمایشگاهی)

* اثر صنعت بر ابزار در ارضاء نیاز گروهی (صنایع تولیدی)

* اثر صنعت بر ابزار در ارضاء نیاز فردی (صنایع مصرفی)

* اثر صنعت بر امکان در ارضاء نیاز عمومی (منابع طبیعی)

* اثر صنعت بر امکان در ارضاء نیاز گروهی (مواد واسطه‌ای)

* اثر صنعت بر امکان در ارضاء نیاز فردی (مواد مصرفی)

به طور کلی جایگاه هر کدام از این احتمالات در طول مباحث آینده مشخص خواهد شد.

اما مشارکت صنعتی نیز مانند مشارکت اقتصادی و اجتماعی دارای سطوح مختلفی است:

سطح اول: مشارکت در بهینه‌سازی؛ مثلاً کارگری که وارد یک کارخانه می‌شود باید

این انگیزه در او باشد که اگر عیب و ایرادی نسبت به کارخانه و اجزاء و قطعات آن مشاهده کرد، سریعاً این مسئله را به مافوق خود گزارش دهد که خود مشارکت در بهینه‌سازی ابزار است.

سطح دوم: مشارکت در بهینه‌سازی نظام مدیریت است. در این سطح کارگر رفتار خود را

بهینه کرده و در رفتار عمومی سازمانی مجموعه نیز موثر داشته باشد.

سطح سوم: مشارکت در بهینه‌سازی گمانه‌ی تولید تکنیک است.

خلاصه اینکه مشارکت را کلاً می‌توان در:

در سطح مشارکت در بهینه‌سازی ابزار که همان انضباط روابط تولید است. - مشارکت در بهینه‌سازی سیستم مدیریتی که بهینه افراد در رفتار تولیدی است. - مشارکت در بهینه‌سازی گمانه در پیدایش تکنیک که مربوط به تئورسین‌ها است.

در مباحث گذشته گفته شد که سه نظام ارزشی در مدل ارزیابی کارایی صنعت وجود دارد. یک نظام ارزشی به معنای مشارکت در جهت‌گیری انسان نسبت به خود است و به آن مشارکت اجتماعی می‌گوئیم و یک نظام ارزشی به معنای مشارکت انسان در نظام ارزش پولی و تولید است یعنی انسان با حضور خود در تولید و مصرف در نظام ارزشی پولی مشارکت دارد، زیرا در غیر این صورت اگر همه افراد یک جامعه اهل مصرف باشند و تولید کننده نباشند، نظام ارزشی پولی آن کشور حتماً دچار اختلال می‌گردد و در نتیجه ارزش پول آن کشور کاهش می‌یابد. زیرا تمامی افراد آن کشور بدون اینکه خوب تولید کنند، خوب مصرف کرده‌اند و نظام ارزشی سوم به معنای مشارکت در پیدایش تکنیک و ابزاری است که سرعت، دقت و تاثیر او را افزایش دهد؛ به این معنا همه کسانی که به خوبی کار کرده و فن و ابزاری جدیدی را به وجود آورند «مشارکت صنعتی» گفته می‌شود؛ پس به هر اندازه انسان‌های با تکنیک و محاسبه‌گر در امور صنعتی داشته باشیم، از مشارکت بیشتری برخوردار خواهیم بود.

مشارکت اقتصادی نشانه این امر است که قدرت اقتصادی مردم افزایش یا کاهش یافته است؛ از اینرو اگر بخواهیم قدرت اقتصادی یک نظام را معین کنیم، می‌گوئیم توان ارزی و قدرت پولی آن نظام چه اندازه است؟ مثلاً پول آن نسبت به دلار آمریکا (که پول برتر دنیاست) سبک است یا سنگین! بنابراین باید نظام ارزش پولی را معین کرده تا تاثیر آن را در صنعت مشاهده نمائیم. حال اگر چنانچه اقتصاد بر پایه جهت‌گیری الهی تعریف نشده باشد، تأثیری که بر انسان به عنوان متغیر اصلی در پیدایش ارزش پولی می‌گذارد، بسیار متفاوت می‌باشد.

پس آنچه که در مشارکت صنعتی مورد تأمل قرار می‌گیرد، جایگاه انسان در پیدایش ابزار است اینکه از هر ۳ ژاپنی ۲ نفر تلفن همراه دارد، بیانگر حضور مردم ژاپن در پیدایش تکنیک و ابزار ارتباطات و مخابرات می‌باشد. حال ابزاری که به وجود آمده است به چه میزان منسوب به ملت ژاپن است؟ چه میزان آن وارداتی است؟ آیا شأن و منزلت این جامعه، مشارکت در پیدایش و تکنیک و ابزار صنعتی است؟ و در مورد ایران اساساً به چه چیزی ابزار می‌گوئیم؟ و چه مقدار آن را تولید کرده‌ایم؟

فی البداهه سخت‌افزار و نرم‌افزار را به عنوان مجموعه ابزار می‌شناسیم، هر چند که منزلت هر کدام متفاوت از دیگری است. پس به طور کلی در مشارکت صنعتی سخن از مشارکت در پیدایش سخت‌افزار و نرم‌افزارها است.

از دیدگاه ما بالاترین سطح معنای مشارکت صنعتی برتری و غلبه صنعتی نسبت به قدرت‌های صنعتی (صیانت صنعتی) است، اگر جامعه‌ای توانست مشارکت در نظام تکنیک و ابزار پیدا کند، آن جامعه صیانت دارد. همان‌گونه که مشارکت در نظام ارزش پولی، صیانت اقتصادی و مشارکت در نظام ارزش اقتصادی، «صیانت اجتماعی» دارد مشارکت در پیدایش نظام تکنیک و ابزار، «صیانت صنعتی» را برای ما به ارمغان می‌آورد. بنابراین همانطور که گفته شد در مشارکت صنعتی به دنبال بررسی تاثیر صنعت بر انسان و کیفیت افعال آن هستیم، یعنی صنعت به عنوان یک محیط بسترساز، دارای چه تاثیراتی بر انسان‌هایی که با آن مرتبط می‌باشند، دارد.

۸- معنا و موارد عینی الگوی سازمان صنعتی

اثر صنعت بر انسان در سطح توسعه (ارضای نیاز عمومی) به «مشارکت صنعتی» تعریف گردید و در نهایت محصول و ثمره مشارکت صنعتی به «نظام تکنیک و ابزار» منتهی شد؛ در این قسمت سخن از انسان صنعتی در میان بوده و باید روابط درونی صنعت را مورد توجه قرار داد.

بر حسب مباحث گذشته سه متغیر در درون صنعت مطرح می‌باشد: - انسان - ابزار - امکان.

اکنون اگر بخواهیم صنعت را به عنوان یک محیط و بستر ملاحظه نمایم، باید این سه متغیر درونی به نوعی در این محیط بسترساز مورد توجه قرار گیرند؛ اگر بخواهیم یک جامعه را در بُعد صنعتی ملاحظه کنیم، باید به اصلی‌ترین متغیر آن (یعنی انسان‌های آن جامعه) توجه نموده و میزان کارآمدی آنها را مورد دقت قرار دهیم. طبیعی است که بستر پرورشی انسان‌ها، می‌تواند در صنعت مکانیزه و یا صنعت سنتی رشد کند. لذا محصول آن صنعت (نظام تکنیک و ابزار) نیز در همان سطح معنا می‌شود.

«الگو» نیز سطحی از ابزارها را به خود اختصاص می‌دهد، اما ابزار دارای دامنه و کاربرد گسترده‌ای دارد.

«اثر صنعت به عنوان یک محیط بر ابزار» چیست؟ در مباحث گذشته، «الگو» در بلوک اجتماع به «تناسبات زیرساختی» و در بلوک اقتصاد به «مدل» معنا گردید. حال باید ببینیم که سازمان‌های صنعتی با چه الگوی فعالیت می‌نمایند؟ تا معنای الگوی سازمان صنعتی معین شود. در این مورد فروض و احتمالات مختلفی وجود دارد که به بررسی هر یک از آنها می‌پردازیم.

۸/۱ - احتمال اول: الگوی سازمان صنعتی به معنای اساس تولید در سازمان صنعتی

به مجموعه برنامه‌ها و دستورالعمل‌هایی که باعث می‌شود تا در یک مکانی کالایی تولید شود، سازمان آن کالای تولیدی اطلاق می‌شود. وقتی ساختار صنعتی می‌خواهد سیمان تولید کند، ابتداء محاسبه می‌شود که با چه «اشلی» تولید کند؟ آیا واحد کوچک باشد یا بزرگ؟ حال چه اصول و عواملی بر این کوچک و یا بزرگ یا کجا و چه جایی بودن حاکم است؟ طبیعی است که یک الگویی وجود دارد و به این سؤالات پاسخ می‌دهد. بنابراین آنچه که وضعیت یک سازمان صنعتی را معین می‌کند و نشان می‌دهد که بر این سازمان صنعتی چگونه اداره و از چه نوعی مدیریت شود این موارد در الگوی سازمان صنعتی معین می‌شود؛ به عبارت واضحتر آن روشی که سازمان صنعتی را ترسیم کرده و بر اساس آن گردش عملیات و در نهایت محصول ارائه می‌شود، «الگوی سازمان صنعتی» اطلاق می‌گردد.

اگر تولید اساس در تعریف الگو سازمان و سازمان صنعتی باشد از آن به *Economys of Escale* یا «اقتصاد اندازه» یاد می‌شود؛ یعنی باید به آن میزان کمیت تولید بالا برود تا محصول با قیمت ارزانتر به بازار تحویل داده شود. و در نتیجه مقدار سود مطلوب به دلیل انتخاب مناسب مقدار تولید، تأمین شود.

۸/۲ - احتمال دوم: الگوی متمرکز، نیمه متمرکز و غیر متمرکز به معنای الگوی

سازمان صنعتی

الگوی سازمان صنعتی در سطوح متمرکز و نیمه متمرکز و کارگاهی قابل مطالعه می‌باشد. الگوی سازمان صنعتی در سطح متمرکز همان سازمان اداره کننده صنعت کشور است. همیشه الگوی سازمان صنعتی یک کشور به نظام تکنیک و ابزار آن کشور بر می‌گردد. مثلاً اگر تکنیک و ابزار یک جامعه سنتی باشد، قطعاً الگوی سازمان صنعتی آن جامعه نیز همخوان با همان تکنیک و ابزار خواهد بود.

آیا الگوی سازمان یک الگوی متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی و یا حتی شبکه‌ای نیز می‌تواند باشد؟ در الگوی مطلوب خواهیم گفت که الگوی سازمان باید به صورت «شبکه‌ای» باشد. البته در شبکه نیز در سطح تصمیم‌گیری باید به شکل متمرکز عمل شود و در برخی قسمت‌های شبکه نیز به صورت «تجزیه‌ای» عمل می‌شود.

۸/۳ - احتمال سوم: مدل تولید یا مدل کارخانه به معنای الگوی سازمان صنعتی

متناظر با مدل بانک در الگوی سازمان اقتصادی، «مدل کارخانه» را در الگوی سازمان صنعتی قرار داد. همان‌گونه که در مدل بانک، نظام پولی سامان داده می‌شود. در الگوی سازمان صنعتی نیز مدل سازماندهی و تولید صنعت سامان می‌یابد. وقتی مدل حاکم بر بانک یک کشور، توسعه سود و دایم‌التزاید بودن پول باشد، مدل صنعت یا مدل کارخانه آن کشور نیز از آن تبعیت می‌کند. پس مقابل مدل بانک، مدل کارخانه قرار دارد، از آنجایی که در صنعت نیازهای عمومی جامعه ارضاء می‌شود، قید کارخانه مطرح می‌شود، کارخانه نیز بیانگر تولید انبوه است. به عبارت دیگر کارخانه سازمانی است که در آنجا صنعت به شکل اجتماعی سامان می‌گیرد؛ لذا کارخانه، سازمان تولیدات صنعتی است. اما خود الگوی سازمان صنعتی نیز مربوط به خصوصیت سخت افزاری است. (یعنی چارت سازمانی + نرم افزار در محیط سخت افزار)

۸/۴ - احتمال مقبول: مدل واحد تولیدی به معنای الگوی سازمان صنعتی

الگوی سازمان صنعتی در یک عنوان شامل‌تر در حقیقت «مدل واحدهای تولیدی» است. زیرا «واحد تولیدی» عام‌تر از «کارخانه» است منتهی به واسطه آن معنای کارخانه، واضح‌تر می‌شود. به طور کلی الگوی واحدهای صنعتی را می‌توان «الگوی متمرکز» دانست. این متمرکز به معنای مرکزیت در ساختار کلی کشور است و به همین دلیل در ساختارهای دولتی ظهور و بروز می‌نماید؛ البته این متمرکز بودن به لحاظ ارضاء نیازی است که در سطح توسعه، نسبت به صنعت انجام شود، الگوی متمرکز در واحدهای تولیدی صنعتی به قید صیانتی است زیرا صنعت باید پاسخگوی اصلی‌ترین نیاز جامعه که همان، اقتدار و برتری نسبت به سایر جوامع است باشد. الگوی سازمان صنعتی به نوعی برخاسته از «مدل بانک» است و لذا باید ساختار و اجرایی بانک مدل واحدهای تولیدی و در نتیجه تناسبت زیر بنایی واحدهای صنعتی یا کارخانه (سازمان صنعتی) را هماهنگ کند و به همین جهت خود تناسبت، نظام

ارزشی را تأیید می‌نمایند. پس الگوی واحد تولیدی باید تأیید کننده نظام تکنیک و ابزار نیز باشد.

۹- معنا و موارد عینی سازمان صنعتی

غرض از سازمان صنعتی هم همان واحدهایی است که مسئول ساماندهی صنعت می‌باشند. البته ممکن است سازمانی داشته باشیم که جامع اینها باشد مانند سازمان گسترش که مسئول و سرپرست صنعت خودرو می‌باشد. در دسته‌بندی صنایع گاه به صنایعی برخورد می‌نمائیم که دارای سازمان نبوده و اینها همان بخش «صیانتی صنایع» محسوب می‌شوند.

در سازمان صنعت نظر به نظام قطعات و کارخانه (چرخ‌ها و نیروها) بوده و می‌توان آن را در سطوح خرد و کلان و توسعه مورد ارزیابی قرار داد.

در هر صورت رویکرد ما سازمان صنعتی در مبحث پژوهش ارزیابی و بهینه‌سازی صنعت گاه در به این صورت است که وزارت صنایع را بلحاظ نیازمندی‌هایی که کارخانه داشته و بر نیاز عمومی تأثیرگذار است، مورد بررسی قرار می‌دهیم و گاه الگو و استاندارد کارخانه را (فارغ از وزارت صنایع) مورد ملاحظه و دقت قرار می‌گیرد.

چکیده‌ی معنای اصطلاحات

* مشارکت صنعتی:

مشارکت در پیدایش نظام بهینه‌سازی تکنیک و ابزار

* الگوی سازمان صنعتی:

مدل واحدهای تولیدی الگوی سازمان صنعتی مربوط به خصوصیت سخت افزاری است. (یعنی چارت سازمانی + نرم افزار در محیط سخت افزار)

* سازمان صنعتی:

واحدهای صنعتی (یا آزمایشگاه کارخانه)

ب: عناوین سطر دوم ماتریسی

۱- معنا و موارد عینی مدیریت اجتماعی

سطر اول بلوک اول جدول اوصاف صنعت عموماً مربوط به بررسی سازمان و تناسبات زیر ساختی و نظام اقامه کننده صنعت می‌باشد؛ در این سطح سازمان بدون برنامه و به تنهایی طراحی شده و سازمان اقامه کننده آن نیز براساس همان تناسبات تنظیم می‌گردد، بی‌آنکه ربطی به برنامه داشته باشد.^۱ بنابراین در یک کلام سطح اول از بلوک اول در جستجو ایجاد سازمان است. اما در سطح دوم در مرحله ارائه برنامه آن سازمان است، در اینجا ابتدا موضوع سخن تخصیص‌ها و ضرائب فنی بوده و سپس برنامه برای تحرک سازمان به واسطه امکانات ارائه می‌گردد. در هر صورت سطر دوم از جدول به بررسی کارایی در سطح توازن یا عدالتی می‌پردازد؛

در سطح توازن چه فعالیتی انجام می‌شود؟ به عبارت دیگر «مدیریت اجتماعی» چه تفاوتی با تناسبات زیر ساخت و سازمان اقامه کننده دارد؟ آیا این مدیریت کلان است یا توسعه؟ (یعنی سوال از کیفیت و نوع مدیریت) آیا می‌توان گفت مدیریت اجتماعی بعنوان فعل سازمان اجتماعی محسوب می‌شود یا خیر؟

از آنجائی که توازن به معنای قسط و عدالت می‌باشد،^۲ مدیریتی که در این سطح تعریف می‌شود با انحاء دیگر آن متفاوت است؛ یعنی مدیریت این قسمت ثمره آن توازن و یا مشاهده عدالت است در حالی که در مدیریت برنامه سخن از تخصیص (یعنی خدماتی که دولت به مردم ارائه می‌دهد) یا گردش عملیات و ... است. با طراحی زیر ساخت، نفس سازمان نیز خود نوعی مدیریت است. لذا برای دستیابی به معنای مدیریت در این قسمت شایسته است، ابتدا این عنوان را مانند سایر عناوین دیگر تعمیم و سپس تخصیص دهیم. یک احتمال این است که چون در سطر دوم قید «توازن» داریم، آنچه از مدیریت این سطح به ذهن می‌رسد نوعی تقسیم کار اجتماعی است.^۳ اکنون به بررسی تفصیلی عناوین سطر دوم می‌پردازیم:

۱. در سطر اول تنها از مدل اداره بحث می‌شود نه مدل برنامه‌ریزی و اجرا.
 ۲. توازن در سطح مدیریت اجتماعی به معنای «عدل تحقیقی» نه عدل التزامی است.
 ۳. تقسیم کار اجتماعی زمینه مشارکت و منشاء کار اجتماعی است.

۱/۱ - مدیریت اجتماعی به معنای ساختار اراده‌ها

مدیریت در هر نظامی که باشد حال تک حزبی یا استبدادی یا جمهوری بمعنای «نفوذ در اراده‌ها» است؛ یعنی در پیدایش تصمیم و جریان آن و کلاً در اراده نقش بسزائی دارد لذا در اداره اراده‌ها و اداره تصمیم‌ها مؤثر می‌باشد. البته اشکال آن با هم متفاوت می‌باشد؛ اگر تعریف مدیریت اجتماعی این باشد، آنگاه این مفهوم در توسعه هماهنگ‌سازی تصمیم‌ها مؤثر بوده و ملاً برای صنعت و اقتصاد نیز محیط ایجاد می‌نماید؛ «ایجاد محیط» یعنی «ساختارهای خاصی را بعنوان ابزار و مجرای هماهنگ‌سازی کلیه ابزارهای تئوری و عینی ایجاد می‌نماید. پس حضور مدیریت در ایجاد ساختارهای هماهنگ‌سازی، موجب پیدایش اشکال مختلفی از توزیع اختیارات و تعیین وظایف می‌گردد. مثلاً در بخش اقتصادی مالکیت را بوجود آورده که آن نیز نوعی واگذاری مدیریت است و با مالکیت تعاونی که تحت اشراف مدیریت اقتصادی عمل می‌کند و یا مالکیت خصوصی! البته این نکته را باید متذکر شد که مدیریت جامعه لزوماً مدیریت اقتصادی نیست که تنها با مالکیت تعریف شود (البته قطعاً محیط را همان مالکیت اقتصادی ایجاد می‌کند) بنابراین در اجتماع متغیر «اداره» اصل بوده و مفهوم «^{اداره} اراده» نیز برابر با مدیریت اراده‌ها است. مدیریت اراده‌ها نظامی حاکم بر محیط اقتصاد بوده و در انواع متمرکز، نیمه متمرکز و غیر متمرکز بروز می‌کند.

۱/۱/۱ - مالکیت به عنوان ابزار هماهنگ‌سازی در سطح مدیریت اجتماعی

اگر کیفیت و نوع مالکیت، مجرای مدیریت اجتماعی باشد، در این صورت تخصیص اجتماعی ثروت بوسیله مالکیت انجام می‌شود؛ به عنوان مثال، ثروت در جامعه وجود دارد، اما چگونگی تخصیص و توزیع آنها مربوط به نظام تخصیص است، این نظام تخصیص زمانی در جامعه معین می‌شود که نوع مالکیت نیز معین شده باشد. بنابراین:

* مدیریت اجتماعی به معنای: اراده‌ای نسبت به اراده‌های دیگر بعنوان محور قرار گیرد.

* موضوع مدیریت اجتماعی: «اداره» بوده و در اصطلاح بمعنای حق و اولویت در

تصرف در اشکال سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است. پس «اداره» یعنی دایره مدار بودن، کلیه تصمیمات نسبت به یک تصمیم است.

* ثمرات مدیریت اجتماعی: هماهنگ‌سازی اراده‌های سازمانی و غیر سازمانی

* عناوین کلیدی مدیریت اجتماعی: موضوعاً: اراده، موضوعات: اداره، آثار: هماهنگ‌سازی رفتار

پس مدیریت بر ساختارهای اجتماعی، دارای منزلت قانونگذاری بوده و نقش و جایگاه آن تخصیص‌های عمومی غیربرنامه‌ای (که مربوط به سازمان بودجه و برنامه نیست) می‌باشد.^۱ «تخصیص» به معنای معین نمودن میزان اختصاص است، تخصیص بوسیله وضع قوانین یا ساختارها، میزان حق تصرف را نسبت به مقدرات مشخص می‌نماید. پس نوع تخصیص‌های عمومی غیربرنامه‌ای با آنچه سازمان برنامه و بودجه دولت در ارائه خدمات انجام می‌دهد، تفاوت اساسی دارد. پس وظیفه دولت، مدیریت بر ساختارسازی، قانون‌گذاری و تخصیص منابع است.

در هر صورت مدیریت بر ساختارسازی به معنای مشخص شدن نسبت بین ساختارها است؛ به عبارت دیگر در سطح اول جدول «مدیریت» به این معنا است که به چه میزان، به دولت، و به چه میزان، به بخش تعاونی و به چه میزان به مردم اختصاص داده شود و سطر دوم: «مدیریت» به معنای تنظیم ضرائب فنی و راندمان عملیات است و سطر سوم: «مدیریت» به معنای محصولی است که در رفتار عینی مردم بروز می‌نماید.

۱/۲ - وظیفه دولت در تحقق مدیریت بر ساختارهای اجتماعی

برای تحقق مدیریت بر ساختارهای اجتماعی، وظیفه دولت این است که مقدار تخصیص را مشخص نماید، در مقابل وظیفه ملت حمایت و پشتیبانی دولت است و دولت در این خصوص موظف به تنظیم و ارائه برنامه است. البته امور خیریه‌ای که در داخل کشور وجود دارند، نیز تحت اقتدار و امنیت و صیانت دولت قرار می‌گیرند. مانند: تأسیس بانک قرض‌الحسنه و یا ایجاد اشتغال برای جوانان بیکار و تهیه جهیزه فقیر و... در صورتی که این امور الف: دارای یک سازمان مشخص و تعریف شده نمی‌باشند. ب: بستر پرورش روحی مناسب و اثر گذار از نظر وضعیت اعتقادی، فکری و عملی و انضباطی برای این امور وجود ندارد. ج: وضعیت تخصیص انفال و اعتبارات عمومی مشخص نیست.^۲

۱. تخصیص غیر از برنامه است.

۲. مالکیت در وقف، از نوع مالکیت در جهت است و به شخص باز نمی‌گردد بلکه بر اساس آن جهت خاص - که شامل سه بخش سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، ضربدر تولید، توزیع و مصرف می‌شود - فعالیت می‌کند. راندمان باید بگونه‌ای باشد که الف: انسان‌های کارآمد پرورش پیدا کند ب: خود کفائی را بدنبال داشته باشد...

با رعایت موارد فوق می‌توان بستر و نظارت این امور را در دست دولت و مدیریت آن را در دست مردم قرار داد.^۱ پس به غیر از منابع طبیعی (مانند: طلا، آهن، نفت و گاز...) که ارزش سیاسی مستقیم برای کل نظام دارند، بقیه اموال باید با خودگردانی مردم و تحت نظارت دولت و تخصیص آن صورت گیرد. مالکیت خصوصی نیز از این قاعده مستثنی نیست، به اینکه با توجه به محدودیت‌هایی که اسلام برای مالکیت خصوصی قائل است، دولت می‌تواند از طریق قانون این امور را نیز مدیریت نماید.

چرا تعاونی‌ها نمی‌توانند تجارت موفق داشته باشند؟ در پاسخ اینکه همچنانکه تحریک انگیزه سود شخصی در انجام کار امری موفق است، انگیزه گروهی و تعاونی نیز بیشتر تاثیر را در تحریک امور دارد. اساساً اجرای خدمات دولتی در «برنامه» صورت می‌گیرد و لکن اجرای کلیه بنگاه‌های خصوصی - که خرد هستند - در دستگاه سرمایه‌داری بوسیله سرمایه‌داران انجام می‌شود اما در دستگاه الهی این امر بوسیله تعاونی‌ها صورت می‌گیرد. گاهی مبنای این است که یک شرکت، منابع طبیعی کوچک را فعال کند. در این صورت بهتر است بجای این شرکت، تعاونی اقدام به این فعالیت نماید. لذا به شرکت تعاونی، «بنگاه تعاونی» نیز گفته می‌شود و باید دولت تنها بر این امر نظارت داشته باشد. در این صورت دولت عملاً تعاونی‌ها را به طور غیر مستقیم به سمت حل معضلات موضوعی و خرد هدایت می‌کند.

اما زمانی که از این امور خرد و موضوعی خارج می‌شویم، بحث خدمات عمومی مطرح می‌شود، این امر نیز تنها در حیطه فعالیت دولت قرار می‌گیرد؛ پس تعیین الگوی چگونگی خدمات رسانی به مردم مربوط به دولت است. بازار اشتغال را چه مرکزی و از چه طریقی بر عهده خواهد داشت؟ این مهم بر عهده تعاونی‌ها بوده و دولت تنها منابع را تخصیص می‌دهد. در یک کلام قانون‌گذاری^۲ و تخصیص دادن منبع‌ها، وظیفه دولت است.

مدیریت بر ساختارهای اجتماعی دارای منزلت قانون‌گذاری و نیز تخصیص‌های عمومی غیربرنامه‌ای است. و این امور ارتباطی با بودجه و برنامه نداشته، بلکه صرف تخصیص (که غیر از کار برنامه است). را معین می‌نماید؛ مثلاً دولت به وسیله ساختارسازی و وضع قوانین،

۱. تخصیص مقدرات عام در دست دولت است.

۲. منظور از قوانین، اعم از قوانینی است که هم محدودیت‌ها و آزادی‌ها را بیان کند و هم اجازه می‌دهد طی شرایط خاصی منابع طبیعی را در جهت خاصی استحصال و هزینه شوند.

مقدورات و امکانات را در تصرف تعاونی‌ها قرار می‌دهد و این امر فراتر از برنامه و بودجه دولت برای خدمات است. پس همان گونه که در بند قبل گفته شد، وظیفه دولت، مدیریت بر ساختار سازی، قانونگذاری و تخصیص منابع است.

۲- معنا و موارد عینی الگوی برنامه اجتماعی

گفته شد که یک سازمان اجتماعی داریم که اقامه کننده کلیه تکالیف است و این سازمان همان دولت است. از سوی دیگر فعل سازمان در سه سطح دولت، گروه‌ها و اصناف و بخش خصوصی، منفک از خود سازمان می‌باشد؛ به طور کلی سطر دوم جدول در خانه «مدیریت اجتماعی» فعل سازمان مورد دقت قرار می‌گیرد. گفتیم که فعل دولت مدیریت بر ساختار سازی، قانون گذاری و تخصیص منابع به شکل غیر برنامه‌ای است. اکنون باید بینیم که این فعل سازمانی با چه ابزار و مقدوراتی و دستوراتی انجام می‌پذیرد. در انتهای بحث به تبیین بیشتر این فعل سازمانی خواهیم پرداخت. در هر صورت دولت با چه الگوها و برنامه‌هایی این تخصیص‌ها و افعال را انجام می‌دهد؟

«الگوی برنامه اجتماعی» الگویی است که تخصیص مقدورات دولت را برای انجام تغییرات در موضوعات خاص به عهده دارد که این تخصیص دادن، وظیفه دولت است. «تناسبات» به معنای تخصیص و «تناسب» به معنای نسبت است. تناسب در تخصیص به چه معنا است؟ تناسب در تخصیص به معنای «ضرایب» است. مثلاً چه ضریبی به کشاورزی و چه ضریبی به صنعت، تخصیص داده شود. این تناسب با تناسبی زیرساختی در الگوی سازمان اجتماعی چه تفاوتی دارند؟ در تناسب زیر ساختی موضوع «تناسب مدیریت» مطرح است. پس تناسب مدیریت یعنی توزیع قدرت چگونه صورت می‌پذیرد (یعنی چه کسی از چه کسی اطاعت کند؟) تناسب الگوی برنامه اجتماعی به این معناست که چه مقدار اعتبار نسبت به چه موضوعی اختصاص داده شود؛ به بیان دیگر در الگوی سازمان اجتماعی، اصل سازمان و تناسب آن تنظیم می‌شود. در حالیکه در الگوی برنامه اجتماعی نسبت اراده‌ها به فعل سازمان، مورد توجه است. یعنی مقدورات چگونه به خود موضوعات و تغییر و تبدیل آنها تخصیص داده شود. پس تناسب در الگوی برنامه اجتماعی به معنای تخصیص مقدورات نسبت به موضوعات بوده و به عبارت ساده‌تر، «ضرائب فنی تخصیص» است.

۳- معنا و موارد عینی برنامه اجتماعی

۳/۱- معنا و مفهوم عام برنامه اجتماعی

ابتداً تعریف برنامه و برنامه‌ریزی و سپس انواع برنامه‌ریزی را در تعاریف موجود مورد دقت قرار می‌دهیم «برنامه، نرم‌افزاری بزرگ برای جامعه است که مقدرات جامعه به وسیله آن، موانع تکامل را بر طرف کرده و تکامل را سرعت می‌بخشد. مراد از برنامه به کارگیری مقدرات اجتماعی در حل موانع تکامل اجتماعی است که دارای معانی متعددی است

الف: برنامه به ابزار تنظیم فعالیت‌های اجتماعی سازمان تعریف می‌شود.

ب: برنامه برای تبدیل یک موضوع خاص به سمت هدفی خاص طراحی می‌شود، موضوعی که مرتب بوده و باید از جهات گوناگون مورد تصرف و تغییر قرار گیرد.

تعریف برنامه در سطح بالندگی: تنظیم فعالیت‌های مختلف مجموعه با ملاحظه هماهنگی دائمی و توجه به تکامل روش و موضوع، برنامه‌ریزی یعنی تنظیم افعالی که باید به صورت موازی یا متوالی برای توفیق یافتن سازمان در انجام وظایف آن در قبال جامعه صورت پذیرد. برنامه خرد عبارت است از: ابزار به کارگیری مقدرات در جهت رسیدن به اهداف، منظور از مقدرات، کلیه امکانات و توانایی‌هایی است که جامعه واجد آن بوده است.

برنامه‌ریزی انواعی دارد از جمله خطی، استراتژیک، بلند مدت یا برنامه‌ریزی پویا و همچنین «برنامه‌ریزی عملیاتی» و «برنامه‌نویسی».

حال به بحث اصلی باز می‌گردیم و آن اینکه، علاوه بر اینکه برنامه فعل سازمان است، باید به موضوع برنامه (موضوع فعل) نیز توجه داشت موضوع برنامه یک موضوع متغیر است به عبارت دیگر مفعول فعل سازمان یک موضوع متغیر بوده و باید مراحل را که برای تبدیل یک موضوع معین می‌شود، مورد دقت قرار داد؛ لذا باید در موضوع فعل سازمان، تغییر خود آن موضوع مورد توجه قرار گیرد. ملاحظه تغییر موضوع در فعل سازمان به معنای تعریف زمان به تغییرات خود آن موضوع در «سیستم فلوجارت» است. در «فلوجارت» اگر تغییر مطلوب انجام نشود، باید اصول پیشینی پذیرفته شده قبلی، مورد بهینه قرار گیرند. (بازخور) بنابراین «زمان» در فلوجارت به تغییرات خود موضوع در مرحله بازخور و بهینه معنا می‌شود. اما در برنامه «زمان» امری انتزاعی است. لذا «برنامه»، مجموعه عواملی است که پس از شناخت

مراحل تغییر، مطرح می‌شود. لذا برای تبدیل یک موضوع در فعل سازمان ملاحظه مراحل تغییر ضروری است.

اساساً تفاوت بین ملاحظه موضوع متغیر در فلوجارت و برنامه (cpm) تا حدودی فاصله بین مدل و الگو را مشخص می‌نماید؛ در مباحث گذشته تا حدودی به بررسی خصوصیات بین مدل و الگو پرداختیم در آنجا گفتیم، مدل به معنای خاص نمونه‌سازی از شیء متغیز بوده و باید الگو از آن متابعت نماید. کار مدل بر روی فلوجارت است و باید برای کنترل تغییرات موضوع به صورت عام معادله ارائه دهد.

اکنون که عمده فعالیت مدل بر روی برنامه، صورت می‌گیرد؛ این مطلب نیز قابل دقت است و آن اینکه زمانی برنامه شکل می‌یابد که با کلیه عوامل و مقدرات برون‌زا و درون‌زایی که در یک کشور و یا منطقه وجود دارد، انضمام یافته تا بتوان براساس مدل آن را محاسبه و در نهایت با توجه به همه آن قیودات برنامه را تنظیم نمود، البته گاهی یک تغییراتی پیش‌بینی نشده در برنامه رخ می‌دهد که باید مدل قدرت پذیرش آن تغییرات را داشته تا بتواند خود را بهینه نماید؛ این تغییرات در برنامه هم می‌تواند مثبت و هم می‌تواند منفی باشد؛ زیرا موضوع فعل سازمان ابتدائاً از سازمان بیرون است.

بنابراین «بهینه برنامه» به وسیله مدلی انجام می‌گیرد که کنترل امور عمومی را به دست داشته و آنها را در الگوی تخصیص، دخالت می‌دهد. مراد از «الگو» اساساً همان الگوی تخصیص است یعنی تخصیص مقدرات به موضوعات فعل تبدیل و خرد می‌شود. پس فعالیت «برنامه» این است که موضوعات فعل را ملاحظه کرده و برای هر کدام، تخصیصی ارائه دهد که، در چه زمانی، چه ردیفی از بودجه نسبت به آن موضوع، هزینه شود.

«برنامه» باید کیفیت رفتار و امکان تبدیل شدن آن را مورد ملاحظه قرار دهد، به عبارت دیگر خود کیفیت باید قابل تناسب و نسبت را داشته باشد. زیرا کیف فعل غیر از خود فاعل است. منظور از کیف فعل نیز همان شکل و اثری است که فعل آن را دارد. کیف فعل به نوعی می‌تواند کاشف از خود اختیار نیز باشد و این اعم از آن است که کیف فعل نسبت به دیگران یا نسبت به خود باشد، مثلاً اینکه می‌گوئیم فلان فرد انسان فاسدی است، از اختیار او اخبار نموده‌ایم، اما این اخبار از طریق کیف فعل و با شاخصه کیف فعل صورت می‌گیرد. جدای از این مطلب خود کیف فعل را می‌توان مستقیماً در کنار سایر موضوعات ملاحظه کرد و آن را

در برنامه دخالت داد؛ یعنی می‌توان کیف فعل را (همانند اثری که برای سایر مقدورات وجود دارد) کم و یا زیاد کرد. علاوه بر این مطالب، می‌توان کیف فعل را به لحاظ نفس شدت نیز مورد دقت قرار داد. به عبارت دیگر همان‌گونه که انرژی‌ها مورد محاسبه کمی قرار می‌گیرند، انگیزه‌ها و تعلقات نیز قابلیت این گونه محاسبات را دارند. بنابراین کیف فعل و تناسب آن در برنامه امری قابل محاسبه است.

۳/۲- معنا و مفهوم خاص برنامه اجتماعی

برنامه یا دستور فعل سازمان چیست؟ گاهی برنامه برای فعل فرد به کار برده می‌شود که در این صورت به معنای تنظیم فعل و فعالیت فرد است. اما این معنا با معنای برنامه که در مورد فعل سازمان بکار گرفته می‌شود، کاملاً متفاوت است؛ زیرا فعل فرد، در زمان واحد، نمی‌تواند فعالیت‌های متعددی انجام دهد و امکان انبساط و انقباض نیز در او وجود ندارد؛ یعنی نمی‌توان گفت اگر مقدورات زیاد باشد فرد می‌تواند تعداد محورهای موازی عملیاتی را بیشتر کرده و آن را به حداکثر برساند. چرا که فرد نمی‌تواند امور متوالی را انجام و محورهای موازی عملیاتی را، گسترده نماید. هر چند که با کم بودن مقدورات می‌تواند تعداد محورها را به حداقل برساند. در سازمان می‌توان افعال متعددی را انجام داد، در برنامه سازمان یک حداقل و حداکثر، وجود دارد. یعنی این گونه نیست که اگر مقدورات زیاد باشد، بتوانیم همه آنها را به صورت موازی انجام دهیم و این گونه هم نیست که اگر مقدورات نباشد، بتوانیم همه کارها را در برنامه به صورت متوالی قرار دهیم، زیرا در این صورت دیگر سازمان از سازمان بودن خارج می‌شود و بطبع یک کار جمعی و سازمان یافته‌ای انجام نمی‌شود. پس یک حداقل و حداکثر در برنامه سازمان بعلاوه محدودیت مقدورات وجود داشته و ملاحظه آن تنها در قدرت یک فعل سازمانی است.

در برنامه اجتماعی ضرایب در تنظیم یک فعل خاص با مبلغی اعتبار در زمانی خاص تعیین می‌شوند. در این مرحله تخصیص انجام گرفته و دیگر سخنی از «ضریب» در میان نیست؛ بلکه تنها باید فعل انجام شود. مثلاً می‌گویند در مدت ۶ ماه باید یک سد با این مقدار هزینه ساخته بشود. (سخن از تخصیص در میان نیست!) باید توجه داشت که مدل غیر از برنامه است مثلاً دولت برنامه اجتماعی خود را در کتاب «برنامه و بودجه» تنظیم کرده و سپس

آن را برای تصویب به مجلس ارائه می‌دهد. قطعاً برای تنظیم این برنامه، داشتن الگو و ضرایب، ضروری است. حال آن ضرایب چگونه به دست آمده است؟ در پاسخ: اینکه آن ضرائب توسط مدل به دست می‌آید و بر اساس آن مدل، تناسبات موجود بین مقدرات بررسی شده و در نهایت انجام فعالیت با آن ضرائب مقدور می‌گردد. پس برنامه یک دستورالعمل خاص است که بر اساس آن، یک فعالیت مشخص انجام می‌شود.

فرق برنامه اجتماعی با برنامه عملیاتی چیست؟ برنامه اجتماعی همان برنامه عملیاتی است که اگر انجام نشود و راندمانی به دنبال نداشته باشد به آن «برنامه هزینه‌ای» یا برنامه بدون پشتوانه مدل گفته می‌شود. در این برنامه طرفین به گونه‌ای با یکدیگر به توافق می‌رسند. اما «برنامه عملیاتی» آن است که هزینه تخصیص یافته برای رسیدن به هدف به درستی به مصرف رسیده و راندمان آن نیز مؤثرتر باشد. پس اصل برنامه عملیاتی این است که فعل و راندمان با یکدیگر سازگار بوده و قابلیت بهینه شدن را نیز داشته باشد. پس: «بهینه‌سازی راندمان عملیاتی» بدون برنامه عملیاتی، امکان پذیر نیست.

برنامه اجتماعی چه تفاوتی با سازمان اقامه کننده دارد؟ سازمان اجتماعی، سازمان مربوط به برنامه است و این برنامه نیز برنامه عملیاتی آن سازمان محسوب می‌شود.

۳/۳ - جمع‌بندی از معنا و موارد عینی الگوی برنامه و برنامه اجتماعی

اکنون که مقدمات مختلف فلسفی و غیر فلسفی را در مورد مدل و برنامه و ارتباط کیف فعل سازمان با برنامه را مطرح نمودیم، معنای الگوی برنامه و برنامه اجتماعی را مورد جمع‌بندی قرار می‌دهیم:

تناسبات، نظام نسبت‌ها و ضرائب فنی که در تخصیص مقدرات نسبت به موضوعات انجام گرفته و خطوط موازی و مراحل متوالی کار سازمانی را معین می‌کند «الگوی برنامه‌ی اجتماعی» نامیده می‌شود و این الگو تابعی از مدل است. به عبارت دیگر وقتی مدل تغییرات را در مقدرات مشاهده نماید، تخصیص را به نسبت، کاهش و افزایش می‌دهد. مثلاً ممکن است نسبت به موضوعی مقدور نداشته باشیم، که در این صورت آن را از برنامه حذف می‌نمائیم. اصولاً به وسیله مدل در الگوی تخصیص، تغییراتی اعمال می‌گردد که نتیجه آن این است که متناسب با زمان، الگو را واقع بینانه‌تر تنظیم نمائیم.

پس: الگوی برنامه اجتماعی به معنای تناسبات، نظام نسبت‌ها و ضرائب فنی در تخصیص است. و برنامه اجتماعی به معنای مجموعه افعال سازمان به صورت متوازی و متوالی برای پیدایش تغییرات در جامعه است.

چکیده معنای اصطلاحات

* مدیریت اجتماعی:

مدیریت بر ساختارهای اجتماعی در منزلت قانونگذاری و تخصیص‌های عمومی

* الگوی برنامه اجتماعی:

تناسبات در تخصیص

* برنامه اجتماعی:

تعیین ضرایب در تنظیم افعال، هزینه و زمان خاص

۴- معنا و موارد عینی مدیریت اقتصادی

۴/۱ - تعریف مدیریت اقتصادی در سه سطح

در بخش دوم مدیریت اقتصادی را بعنوان یک متغیر اثرگذار بر صنعت معرفی نمودیم در آنجا مدیریت اقتصادی را فی الجمله اینگونه معنا نمودیم:

در مدیریت اقتصادی به معنای «سلطه بر اعیان» بوده و موضوع آن مقدرات عینی (نه مقدرات ارتباطی) است. در این مدیریت انسان نیز مانند سایر کالاها مورد بررسی قرار می‌گیرد. اما در این جدول غرض از مدیریت، همان مدیریت نسبت بین راندمان و هزینه است. به طو کلی باید متناظر با «مدیریت اجتماعی» این نوع مدیریت تعریف شود. مدیریت اجتماعی به ساختارسازی، قانونگذاری و نظام تخصیص معنا شده و مدیریت اقتصادی نیز به «جریان هم‌افزایی اقتصادی و ارزش افزوده» معنا می‌گردد.

سطح اول: همان سطح خرد مدیریت اقتصادی است، و به آن مدیریت هزینه‌ای گفته می‌شود؛ مدیر در این سطح «راندمان» را ملاحظه می‌کند.

سطح دوم: همان سطح کلان مدیریت اقتصادی است، مدیر در این سطح «رابطه بین هزینه و راندمان» را ملاحظه می‌کند.

سطح سوم: همان سطح توسعه مدیریت اقتصادی است، مدیر در این سطح نقطه آپتممی و بهینه‌سازی کل را ملاحظه می‌کند.

امروزه مباحث مدیریت اقتصادی را ۱۰٪ از زوایه هزینه و سود مورد ملاحظه قرار می‌دهند، تا از تفاوت این دو ارزش افزوده به وجود آید در حالی که سود تنها دارای بُعد اقتصادی نیست، بلکه از ابعاد اجتماعی و صنعتی نیز قابل تعمیم و ملاحظه است. پس مدیریت اقتصادی به معنای مدیریت بر هزینه و راندمان، ساختار و قانون‌گذاری در سه سطح است؛ یعنی یک سطح از تعریف مدیریت به هزینه و راندمان و سطح دیگر مدیریت به ساختارسازی و سطح نهایی نیز به مدیریت بر قانون‌گذاری اقتصادی است.

در سطر «توازن» و در بخش مدیریت اجتماعی مطرح شد که: مدیریت بر ساختارسازی و قانون‌گذاری و نظام تخصیص است، لذا در بحث ساختارسازی اجتماعی است که تکلیف کلیه ساختارهای اقتصادی نسبت به سایر ساختارهای اجتماعی تعریف و معین می‌گردد. اما در بخش اقتصاد غرض از مدیریت، مدیریت بر ساختارسازی‌های درونی اقتصاد است. به عبارت دیگر در بلوک اجتماعی، رابطه بین شورای پول و اعتبار و نظام تشخیص مصلحت معین می‌شود؛ اما در بلوک اقتصاد یک مجموعه‌ای از نظام‌های اقتصادی وجود دارد که ما بایست بر مجموعه ارتباطی این ساختارهای اقتصادی مدیریت کنیم، یعنی نسبت به داده و ستاده داخلی بین بخش اقتصاد از زاویه ساختارها باید توازنی با بخش اجتماعی داشته باشد. از این جهت در بخش اجتماعی قانون‌گذاری‌های کلی و رابطه بین سیاست و اقتصاد معین می‌شود، در بخش اقتصاد قانون‌گذاری‌های بین شاخه‌های مختلف اقتصاد معین می‌گردد.

در هر صورت در تشریح مفهوم مدیریت اقتصادی، توجه به سطوح معنای فوق لازم است. مدیریت اقتصادی در یک سطح به معنای مدیریت بر هزینه می‌باشد که در این سطح مدیریت مسؤل هزینه کردن و کنترل هزینه برای مصارف جاری است. اصولاً مدیریت اقتصادی در سطح دوم که از منزلت بالاتری برخوردار است زیرا مسؤل ملاحظه رابطه بین هزینه و راندمان است و با توجه به کارآمدی کل نظام، تخصیص را معین می‌کند و در این سطح نسبت به سطح اول مدیریت اقتصادی قویتر و بهینه‌سازی تا حدی صورت می‌پذیرد. اما

مدیریت اقتصادی در سطح سوم که در منزلت رفیع‌تری از دو سطح دیگر قرار دارد عبارتست از مدیریت توسعه یا نقطه اُپتیمی که فراتر از ملاحظه رابطه بین هزینه و راندمان بوده و در آن بهینه‌سازی درون کل نسبت به بیرون کل، مورد توجه می‌باشد.

بنابراین مدیریت اقتصادی دارای سه سطح ذیل می‌باشد:

* مدیریت هزینه‌ای

* مدیریت هزینه‌ای و راندمان

* مدیریت بهینه‌سازی کل

نتیجه: مورد عینی مدیریت اقتصادی: مدیریت بر تخصیص پول در بخش اجتماع مدیریت بر تخصیص واقع می‌شود که همان مدیریت بر تخصیص اعتبارات، قدرت و منزلت‌های سیاسی است. اما در مدیریت اقتصادی، مدیریت بر تخصیص پول واقع شده و متکفل آن سازمان برنامه است.

۵ و ۶- معنا و موارد عینی الگوی برنامه اقتصادی و برنامه اقتصادی

۸ و ۹ - معنا و موارد عینی الگوی برنامه صنعتی و برنامه صنعتی

در منابع موجود برنامه را به طور کلی این گونه تعریف می‌کنند: برنامه عبارتست از راه و روش منظمی که برای انجام قدم به قدم فعالیت‌ها در چارچوب مراحل زمانبندی و فهرست شده بر اساس اولویت‌ها در قالب امکانات، بودجه و نیروی انسانی تنظیم و طی آن وضع موجود به مطلوب تغییر نماید. یا اینکه برنامه به ابزار تنظیم فعالیت‌های اجتماعی و سازمان تعریف می‌شود. برنامه برای تبدیل یک موضوع خاص به سمت هدف مشخص طراحی می‌شود موضوعی که مرکب بوده و باید از جهات گوناگون مورد تصرف و تغییر قرار گیرد.

«ایکاف» در کتاب برنامه‌ریزی تعاملی، سه الگوی عمده برنامه‌ریزی را مطرح می‌کند که عمدتاً قابل تعمیم به همه بنگاه‌ها - اعم از بنگاه‌های خدماتی و صنعتی - است. این سه الگو عبارتند از:

* برنامه‌ریزی عملیاتی

این نوع برنامه‌ریزی، مانند برنامه‌ریزی برای انبار، بر این اساس است که هیچ یک از فرد و سازمان دارای حق «انتخاب» نمی‌باشند؛ در این شیوه آینده تابعی از گذشته بوده و در سیستم‌های پیش‌بینی اصطلاحاً به آن *tm* یا «روند» می‌گویند. زیرا بر اساس خط *tm* نسبت به آینده قضاوت می‌شود. در هر صورت ایکاف از این نوع برنامه‌ریزی به «آینه عقب رو به جلو حرکت کردن» تعبیر کرده و آن را نقض می‌نماید.

* برنامه‌ریزی استراتژیک

پیش فرض این برنامه این است که افراد صاحب انتخاب نیستند، اما «سازمان» صاحب انتخاب است. لذا آینده تابعی از گذشته نبوده، بلکه آینده تابعی از چشم اندازی که سازمان معین می‌نماید، است. به همین دلیل انسان‌ها مجبور به حرکت در جهت چشم انداز می‌باشند.

* برنامه‌ریزی تعاملی

در برنامه ریزی تعاملی می‌گوید: هم انسان‌ها و هم سازمان، صاحب انتخابند و این دو در تعامل با یکدیگر، آینده را می‌سازند. در الگوهای سه گانه برنامه‌ای که ایکاف مطرح می‌نماید، عنصر پیش‌بینی و نگاه به آینده به عنوان متغیر اصلی تفاوت بین الگوهای برنامه‌ریزی محسوب می‌شود. این الگوها دائماً در حال تغییر بوده و چشم انداز، مأموریت و اهداف متناسب با تغییرات متغیر و متنوع می‌شود. از دیدگاه «ایکاف» متغیر اصلی برای برنامه‌ریزی

اصل «پیش‌بینی» است؛ از آنجا که در برنامه‌ریزی، هدف‌گذاری مهمترین عامل برنامه‌ریزی و اصلی‌ترین فعالیت در برنامه‌ریزی محسوب می‌شود، شایسته است وجه تمایز الگوهای مختلف در برنامه‌ریزی مورد دقت قرار گیرد. در هر صورت «پیش‌بینی، کنترل، هدایت» سه پارامتر و شاخصه‌ای هستند که هر برنامه‌ای باید واجد آن باشد.

اما «برنامه صنعتی» همان روش‌های رسیدن از یک وضعیت به وضعیت دیگر است یا مجموعه روش‌هایی است که یک مجموعه از مواد و مقدمات را به یک محصول صنعتی مورد نظر تبدیل می‌کند؛ در حقیقت برنامه صنعتی را به معنای «روش» بکار رفته است. در این صورت الگوهای مختلف، روشهای مختلفی را به وجود می‌آورند.

روش «تیلور» در تولید - که در حقیقت عملیات تولید را تفکیک می‌کند - خود یک الگو است زیرا در شیوه او فعالیت‌ها از یکدیگر مجزا شده و هر یک از انسانها و ابزارها دارای مسئولیت مشخصی هستند. طبیعتاً بر اساس این الگو چیش خاصی برای ماشین آلات و افراد معین می‌شود. در الگوهای دیگر انسان‌ها به عنوان یک عامل محسوب نشده و بلکه به صورت مجموعه‌های گروهی و خلاق و متصرف حضور دارند. در هر صورت بر اساس الگوهای مختلف می‌توان انواع گوناگونی از برنامه صنعتی را ارائه کرد.

در تشریح الگوها، متغیرهای زیادی وجود دارد، اما همواره یک الگو به متغیر اصلی تعریف می‌شود. با توجه به ارتکازات موجود، اصولاً سه متغیر اساسی می‌توان در امر برنامه‌ریزی اضافه نمود:

* «پیش‌بینی» برنامه‌ریزی موضوعاً همان پیش‌بینی است.

* «منابع» مصرف منابع در جهت هدف پیش‌بینی شده، مطرح می‌گردد.

* «محدودیت‌ها» با توجه به منابع در دست و محدودیت‌های پیش رو، متناسب با آینده‌ای که پیش‌بینی می‌شود، اهداف مرحله‌ای یا عملیاتی معین می‌گردد و آنگاه مسیری برای رسیدن به این اهداف عملیاتی ترسیم می‌شود. حال متناسب با این اهداف و محدودیت‌ها و عملیات‌ها، مسیر آتی مشخص می‌شود. در کلیه برنامه‌ریزی‌های صنعتی این الگو بکار گرفته می‌شود. مثلاً در مدل *port* یا مدل رقابت‌پذیری موضوع بحث رقابت‌پذیری در یک بنگاه

مطرح است^۱، که البته این بحث به عنوان محور نه بحث چشم انداز مطرح می‌شود! هر چند که از این بحث در مدیریت استراتژیک نیز استفاده می‌شود.

در این میان، مباحثی که اخیراً مطرح‌اند، مباحثی مانند *Organization Learning Systems* *Thinking* است که در این مباحث گفته می‌شود، نمی‌توان در مباحث تعاملی یک چشم‌اندازی را برای سازمانی دیکته کرد. بلکه آتیه باید ابتدا در ذهنیت آدم‌های سازمان شکل یافته و سپس بگونه‌ای انسانها در ساختن آن چشم‌انداز شریک شوند. به طور کلی وجه اشتراک همه الگوهای برنامه‌ریزی در حوزه بنگاه است. در حوزه بنگاه خصوصیت مشترک تمام مدل‌های برنامه‌ریزی این سه متغیر می‌باشند: «منابع، محدودیت‌ها و پیش‌بینی آینده» مدل‌هایی که مطرح شد، مدل‌های برنامه‌ریزی اقتصادی کلان نیست، بلکه مدل‌های بنگاه‌داری صنعتی یا خدماتی است.

اما به طور کلی «الگوی برنامه صنعتی» الگویی است که روش ارتباط بین سه متغیر «سرمایه»، «کار» و «تکنولوژی» را در طول زمان مشخص می‌کند. اگر عنصر زمان در برنامه‌ریزی حذف شود، دیگر سخنی از پیش‌بینی آینده بعنوان متغیر اصلی در میان نیست. زیرا پیش‌بینی آینده و زمان در تعریف الگوی برنامه نیز اصل می‌باشند جدای از این مسئله زمان خاص رابطه سرمایه، کار و تکنولوژی را با توجه به محدودیت‌ها مشخص می‌نماید. «الگوی برنامه صنعتی» به نوعی الگوی تخصیص منابع غیر انسانی نیز می‌باشد. مدل منابع انسانی در الگوی تخصیص منابع زمانی مطرح می‌شود که انسان‌ها را در منزلت ابزاری مورد دقت قرار دهیم.

پس در تخصیص منابع، انسان‌ها به معنای مولد انگیزه نیستند؛ بلکه به انسانها از زاویه ابزاری نگاه می‌شود منتهی در بالاترین مرتبه آن انسان قرار داشته و آنگاه ماشین آلات و منابع قرار دارند. در بعضی از نگرش‌ها برنامه دارای ۳ لایه است: ۱ - برنامه محاسبات ۲ - هندسه برنامه ۳ - فیزیک برنامه پس از محاسبه برنامه، نوبت به ترسیم برنامه می‌رسد. در این صورت هدف از برنامه مشخص شده و راهبردها نیز ترسیم می‌شوند.

۱. رجوع شود به فصل یازدهم از بخش سوم طرح استراتژی صنعتی کشور - مسعود نیلی و همکاران، دانشگاه صنعتی شریف، دانشگاه مدیریت و اقتصاد مؤسسه انتشارات علمی ۱۳۸۲.

در ترسیم و محاسبه برنامه علاوه بر آنکه عنصر پیش‌بینی و زمان دو عامل مهم محسوب میشوند «منابع» و مقدورات نیز در یک روند زمانی و با اهدافی در سه دوره کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت مورد تخصیص قرار می‌گیرند. پس در برنامه یک بحث پیش‌بینی و زمان و یک بحث تخصیص منابع وجود دارد.

سوال: فرق بین «برنامه» و «گردش عملیات» چیست؟ در برنامه، نظام نسبت‌ها و در «گردش عملیات» مراحل فعالیت معین می‌گردد. «نظام تناسبات و گردش عملیات» در الگوی متمرکز متفاوت با الگوی نیمه متمرکز است. «الگوی برنامه صنعتی» به یک معنا با الگوی برنامه اقتصادی تفاوتی ندارد. با این تفاوت که الگوی برنامه اقتصادی، «الگوی تخصیص اعتبارات پولی» است. یعنی به ما نشان می‌دهد که تخصیص اعتبارات پولی کشور بر چه پایه‌ای انجام می‌شود. اما در الگوی برنامه صنعتی سخن از تخصیص منابع غیر اعتباری (الگوی تناسبات) در میان است؛ هر چند که پول بعنوان موتور محرک صنعت محسوب می‌شود، اما صنعت اساساً به ابزار تصرف انسان در طبیعت تعریف شده و الگوی برنامه صنعتی نیز به دنبال تخصیص همین مقدورات و منابع طبیعی برای تصرف انسان در آنها است. پس «منابع» بعنوان اصلی‌ترین متغیر الگوی برنامه صنعتی و «پول» نیز بعنوان متغیر اصلی الگوی برنامه اقتصادی محسوب می‌شوند. در الگوی تخصیص اقتصادی از ماهیت اولیه پول بحث نمی‌شود، بلکه تعریف پول در این حوزه عبارتست از ابزار ارزشگذاری! اما وقتی پول در حوزه بنگاه مطرح می‌شود، تبدیل به ابزار فاینانس (ابزار تأمین مالی) می‌گردد و دیگر ابزار ارزشگذاری نیست. بهمین دلیل تعریف پول در سطح بنگاه بسیار متفاوت با تعریف پول در سطح اقتصاد است. سازمان برنامه یا شورای پول و اعتبار می‌گوید: «مانده» یا «دریافتی» بخش کشاورزی باید این مقدار باشد، به چه کسانی وام کم بهره و به چه کسانی وام با بهره و به کدام بخش اعتبارات بیشتر یا کمتر داده می‌شود، این نوع مباحث مربوط به الگوی تخصیص اعتبارات است. اما منظور از الگوی تخصیص منابع بخش صنعت، همین مواد و منابع می‌باشند؛ این الگو از بستر و محیطی که بخش اقتصاد برای آن فراهم نموده است، تبعیت نموده و چگونگی تخصیص‌های کمی و کیفی خود را براساس الگوی سازمان برنامه

تنظیم می نماید.^۱ تخصیص منابع بیشتر به شکل برنامه‌ای بوده و در گردش عملیات (در سطر سوم) نیز بر محور همین منابع حرکت می نماید.

۱. منابع شامل سه چیز است: انسان، ماشین، مواد. و در اینجا منظور تنها مواد است!

ج: سطر سوم ماتریسی

۱- معنا و موارد عینی مباشرت اجتماعی

«مباشرت اجتماعی» کیفیت نظام اجرایی را در سه سطح دولت، بخش گروهی یا اصناف و بخش خصوصی معین می‌نماید. در سطر آخر جدول که بخش کارگزاری یا بخش اجرایی ساختارهای اجتماعی است هم از خود نظام اجرایی و هم از الگوی حاکم بر نحوه چرخه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری بحث می‌شود و در پایان خود چرخه تصمیم نیز مورد دقت قرار می‌گیرد و دیگر از الگوی چرخه تصمیم سخنی در میان نیست، که الگوی آن ممکن است مشارکتی یا تجزیه‌ای و یا تمرکزی باشد؛ بلکه فقط مکانیزم آن توضیح داده می‌شود. در این قسمت معین می‌شود که چرخه تصمیم از رئیس و معاون او گرفته تا رده پائین کارگزاری براساس چه روشی انجام می‌شود. اکنون به بررسی معنای این سه خانه براساس دو فرض می‌پردازیم: فرض اول: از زاویه حقوق و مباشرت و بافت رفتاری مردم. فرض دوم: از زاویه بافت رفتاری و مباشرت و حقوق دولت نسبت مردم است.

در جامعه، حقوقی وجود دارد که هر فردی حق دارد از آن بهره‌مند شده و نسبت به آن حق از سازمان و جامعه خود طلبکار باشد؛ در واقع این حقوق به نوعی رابطه آن فرد با افراد دیگر را معین می‌نماید. اصولاً «مشارکت مقنن» به این معنا است که اراده فرد در آن چهارچوب مشخص مختار بوده و می‌تواند عهده‌دار وظیفه باشد (بگوید حق من ضایع شده و یا ضایع نشده است) خلاصه اینکه در مشارکت مقنن افراد حق بهره‌وری سیاسی و اقتصادی دارند. بر این اساس همه اقشار جامعه در پیدایش تکنیک حق مشارکت داشته و هر کس به نوعی باید در توسعه تکنیک جامعه حضور داشته باشد. اگر «حقوق» بهره‌وری را معین نماید، آنگاه فرد بالمباشره در سازمان دارای حقوق بوده و از اختیارات خود استفاده می‌کند. مباشرت اجتماعی از زاویه سه سطر جدول این گونه معنا می‌شود:

سطر اول: توزیع قدرت و حقوق

سطر دوم: اقامه ساختارها

سطر سوم: اجرای آن ساختارها
بنابراین مباشرت اجتماعی در فرض اول به معنای استفاده و بهره‌مندی از حقوق اجتماعی توسط مردم است.

۲- معنا و موارد عینی گوی گردش عملیات

اما «الگوی گردش عملیات» همان الگوی بافت رفتاری عمومی مردم است. گردش امور در این الگو را می‌توان در شیوه مدل بازار مشاهده کرد در آن شیوه بین تقاضا کننده و مصرف کننده نسبت به فروشنده و توزیع کننده رفتار خاصی وجود دارد که برخواسته از یک دست گرایش‌ها در رفتار عمومی جامعه است، که این گرایش‌ها در واقع تحقق آن الگوی گردش عملیات و ساختارها هستند.

۳- معنا و موارد عینی گردش عملیات

در سطر سوم، جدول سازمان به یک معنا به بهره‌وری رسیده است. به عبارت فنی‌تر ارزش و توازنی که در سطر دوم جدول قرار دارد، اکنون در سطر سوم به یک محصول منتهی شده است و ما این محصول را در رفتار کل مردم جامعه در سه سطح سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مشاهده می‌نمائیم.

زمانی که الگوی گردش عملیات رفتاری در جامعه معین می‌شود، باید بتوانیم ضوابط کمی و کیفی آن را مطالعه نمائیم.

جمع بندی: معنای مباشرت، الگوی گردش عملیات و گردش عملیات اجتماعی در فرض اول

«مباشرت اجتماعی» فی‌الجمله به حقوق شخصی تعریف شده و سپس براساس آن الگوی گردش عملیات اجتماعی برای کل اجتماع متعین می‌شود. در این الگو سخنی از ساختارها (سازمان‌ها) در میان نیست، بلکه تنها بافت جامعه مورد دقت قرار می‌گیرد. در هر صورت برای مطالعه گردش عملیات در جامعه به الگو گردش عملیات نیاز داریم. برای اجرای گردش عملیات در جامعه، رفتار جامعه برای ما قابل مطالعه است. حال در علت‌یابی آن رفتارها به ضرائب فنی رجوع کرده تا آنها را مورد بهینه قرار دهیم؛ پس ضرائب فنی به منزله علت، برای پیدایش الگوی بافت اجتماعی جامعه می‌باشند. اما خود رفتار چیست و چه جهتی دارد؟ آیا وقتی که آن ضرائب فنی اخذ می‌شوند، رفتار نیز محقق می‌شود یا خیر؟ بافت خرید مردم چگونه است؟ در هر صورت باید بتوانیم واقعیت جامعه را درک کرده و بعد آن را

علت‌یابی نمائیم؛ آیا جهت عمومی مردم و ارزش‌ها و باورهای آنها ضد جهت‌گیری برنامه است. و یا اینکه ناهنجاری‌های بین سه حوزه فرهنگ ارزشی، بینشی و دانشی با یکدیگر دچار چالشی هستند که رفتار عمومی مردم در عینیت، ناشی از آن چالش می‌باشد؟

بنابراین در الگوی گردش عملیات اجتماعی بحث از الگوی بافت رفتاری مردم در سطوح سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مطرح است. که باید این الگوی را گاه به صورت یک کل و متوجه در سه سطح اجتماعی و اقتصادی و صنعتی و گاه به شکل مجزا در هر کدام از این بخش‌ها مورد دقت قرار داد. پس الگوی رفتاری بعنوان ابزار کنترلی بر تعیین بافت رفتار عمومی جامعه، بایستی مورد بررسی قرار گیرد.

اما «گردش عملیات اجتماعی» همان بافت رفتاری مردم است. بافت رفتار اجتماعی مردم را در مبحث گردش عملیات اجتماعی مورد بررسی و دقت قرار دادیم. مردم در درست کردن ساختارها دارای سهم تأثیر هستند. اما مثلاً هرگز نمی‌توانند نرخ مزد خود را هر گونه که بخواهند بالا ببرند، بلکه نظام توزیع ثروت، مزد ایشان را در یک حداقل و حداکثری معین می‌کند؛ پس میزان سلطه‌گری مردم در یک سطح خاصی است و حتی شرارت آنها نیز از این قاعده تبعیت می‌نماید ولی اینکه مردم در درست کردن نظام اقامه مشارکت دارند، مطلب دیگری است! برای مطالعه بافت رفتاری مردم باید چه متغیرهایی را اندازه‌گیری کنیم؟ به طور کلی باید نسبت بین بیرون و درون در سه سطح سیاسی، فرهنگی و اقتصادی از پایگاه الگوی حاکم مورد مطالعه قرار گیرد.

خلاصه اینکه بررسی وضعیت مردم از نظر مباشرت در حقوق، الگوی گردش عملیات و بافت رفتاری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این سطح، این مطلب بررسی می‌شود که چگونه مردم در وضعیت حقوقی‌شان (از نظر شرافت و شرارت) مباشرت دارند؟ الگوی گردش عملیات مردم چیست و چگونه رفتاری دارند؟ به طور کلی در مباشرت‌های شریانه ساختارهای جامعه دچار اشکال است و بالاتر از ساختارها، استراتژی‌ها با انگیزه‌ها سازگار نیستند.

تشریح مباشرت، الگوی گردش عملیات و گردش عملیات اجتماعی در فرض دوم مطالب گذشته بر اساس این فرض بود که مباشرت، الگوی گردش عملیات و خود گردش عملیات، اجتماعی به قید عموم باشند، اما در فرض دوم مباشرت و الگوی گردش و گردش عملیات مقید به بخش اجرایی دولت نسبت به کلیه اقشار است. به عبارت دیگر

مباشرت دستگاه حکومت که دارای نظام ارزشی و سازمان اقامه کننده بوده و ساختارها را مدیریت کرده و خدماتی را نیز به مردم عرضه می‌نماید، مورد بحث این قسمت است.

در این فرض «مباشرت»، الگوی گردش عملیات و گردش عملیاتی، در سطح دولتی معنا می‌شوند. بنابراین در فرض دوم سخن از چگونه خدمت نمودن به جامعه در میان است نه اینکه جامعه چگونه اداره می‌شود!

اما در مورد مباشرت اجتماعی: گاهی از حقوق شخصی افراد، به حقوق مدنی تعبیر می‌شود، در این صورت هر شهروندی در هر جا که حضور داشته باشد از آن بهره‌مند خواهد بود. اما در اینجا منظور از مباشرت اجتماعی ارائه خدمات بالمباشره توسط دولت به مردم است. در فرض دوم هم دولت و هم مردم باید آمادگی دریافت و پرداخت آن حقوق را داشته باشند. اما بر حسب فرض اول دولت می‌تواند هر حق و خدمتی را به هر گونه که خواست به عموم مردم برساند.

اما الگوی گردش عملیات اجتماعی: منظور از این الگوی گردش عملیات در اینجا، گردش عملیات در سازمان نیست، بلکه گردش عملیات جامعه، بافت رفتاری جامعه و مباشرت جامعه می‌باشد. «الگوی گردش عملیات» الگویی است که بر بافت رفتار عمومی جامعه حاکم است. مثلاً در یک جامعه ممکن است الگوی توزیع مناصب یا توزیع اختیارات و توزیع اعتبارات یک الگوی تمرکزی باشد. در اینجا جامعه مستقل از دولت بوده و دولت به عنوان یک سازمان بر جامعه اثر می‌گذارد؛ اما خود دولت نیز هویتی مستقل دارد. در این صورت افراد دولتی نیز در حین ارائه خدمات (حقوقی را که در بهره‌وری دارند) جزء جامعه محسوب می‌شوند و نه جزء سازمان و دولت! افراد در سازمان، بافتی غیر از هدایت‌های که از بیرون اعمال می‌شود، دارند. بافت رفتار مردم چگونه است؟ در اینجا سازمان دیگری مدنظر است که در آن قومیت، جغرافیا و نفوذ دیگران ملاحظه می‌شود. پس بافت اجتماعی از سازمانی که آن را اداره می‌کند، مستقل است. لذا الگوی بافت رفتار عمومی، یک الگوی دولتی نیست بلکه رفتار مردم، مناسبات مخصوص به خود را دارد.

اما گردش عملیات به معنای کیفیت رفتار عمومی و مراودات مردم است. زیرا رفتار عمومی جامعه بگونه‌ای است که یک نحوه خرید و معامله و اصلاً رفتار سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خاص خود را دارد.

به طور کلی مردم دارای یک نظامی رفتاری غیر از نظام حکومتی هستند چراکه در میان مردم سنن و آدابی وجود دارد، زیرا متناسب با هر سطح از رشد و توسعه حتماً یک نظام ارزشی وجود دارد^۱ و لکن این رفتار مردم در شکل خاص مکتب و نظام سازمانی وجود ندارد. در هر صورت رفتار عمومی بر حسب فرض اول قابل مطالعه است و باید یک جدول کامل برای آن تنظیم نمود.

اصولاً خدمات دولت به مردم و سپس جذبی که از سوی جامعه صورت می گیرد، ارتباط مستقیمی با سطح فرهنگ جامعه و نفوذ سازمان های موجود بیرونی دارد. سازمان های بیرونی بر دولت و ملت - که تحت اداره دولت است - چه اثری می گذارد؟ غفلت از این مسئله موجب آن می شود که بین انتظارات عمومی و مدیریت جامعه، اختلاف بوجود آمده و در نهایت بین جهت انتظارات عمومی با جهت مدیریت تفاوت به وجود آید. یعنی تناسب بین نیاز و ارضاء متفی می شود. پس شناخت جامعه مستقل از سازمان و به عنوان موضوعی که تحت تأثیر عوامل رشد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و جغرافیایی و قومی (یا عوامل بیرونی) است، ضروری می باشد.^۲

در فرض دوم برای بهبودی ارضاء نیاز، به جدول دیگری علاوه بر جدول جامع احتیاج می باشد تا بتوان در آن جدول خدمات جذب شده و خدمات جذب نشده را به تفکیک مورد بررسی قرار داد؛ از این رو: مطالعه وضعیت دولت بر اساس فرض دوم، در سه سطح، سازمان، سازماندهی ساختارهای جامعه و بهره دهی به جامعه (مطالعه تأثیر دولت در صنعت) مورد توجه قرار می گیرد.

گاه دولت را بعنوان سازمانی فی نفسه بررسی می نمایم. (در سطر بالای جدول اوصاف) و گاه دولت را مسئول سازماندهی ساختارهای جامعه می دانیم (در سطر وسط جدول اوصاف) و گاهی دولت از جهت بهره دهی به جامعه مورد بررسی قرار می گیرد. (در سطر پائین جدول اوصاف) بنابراین موضوع اصلی، دولت است و در ترجمه این سه عنوان تنها تنها فرض دوم تقویت می شود و باید در آینده برای دو سطح دیگر دو جدول مجزا ترسیم شود. یعنی باید سه جدول تنظیم شود: یکی از آن جداول دولت و دیگری بافت رفتار مردم و

1. الزام و برنامه

2. شناسایی جامعه بر اساس منطقه جغرافیایی برای بهبودی ارضاء نیاز در صنعت ضروری است.

جدول آخری نظام مقابل (نظام بیرونی) را بررسی می‌نماید؛ تا در نهایت تأثیرگذاری دولت، رفتار عمومی و جامعه جهانی در صنعت به درستی ترسیم نمود.

در این بخش تنها جدول اوصاف صنعت مورد دقت قرار می‌دهیم، لکن توجه به یک جدول دیگر ضروری بوده و اگر در آینده این جدول تنظیم نشود و تقسیمات و آمار متناسب آن بدست نیاید، معنای مشارکت مردم در دو سطح دیگر تضعیف می‌شود. اما عوامل منفی یا مثبت در ارائه خدمات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دولت به مردم از قرار ذیل است.

- * زانت‌گیری از عوامل منفی در ارائه خدمات دولتی
- * عوامل سیاسی و تجمع سرمایه از عوامل مؤثر در کیفیت ارائه خدمات
- * عدالت از عوامل مؤثر در کیفیت ارائه خدمات
- * رفتار مجریان نظام از عوامل مؤثر در ارائه خدمات (تخلف‌پذیری در رفتار جریان)
- * فاصله بین الگوی رفتاری دولت در ارائه خدمات با عملیات رفتار خدمات‌رسانی
- * عدم اجرای الگوی رفتاری دولت در مرحله اجراء
- * جمع‌بندی از مباشرت، الگوی گردش عملیات و گردش عملیات اجتماعی در فرض دوم:
- اکنون سطر سوم جدول را براساس فرض دوم مورد جمع‌بندی قرار می‌دهیم:

«مباشرت اجتماعی» یعنی ارائه خدمات جذب شده و نشده دولت نسبت به مردم است خدماتی را که دولت باید در سطح سیاسی، فرهنگی، اقتصادی ارائه کند، کدامند؟ ابتدا باید بررسی کنیم که از لحاظ اجتماعی، دولت چه خدماتی را از نظر سیاسی به مردم بالمباشره ارائه می‌کند و به چه میزان آن خدمات جذب می‌شوند؟ کلیه وزارتخانه‌های دولتی مأمور خدمت‌رسانی به مردم هستند؛ اما مهم این است که برای چه قشری این خدمت‌رسانی صورت گرفته و چه اثری در جامعه داشته و به چه میزان این خدمات جذب شده‌اند؟ خدمات دولتی قید عمومی داشته و شامل همه خدمات می‌شود. ارائه این خدمات از سوی دولت چه اختلالاتی در نظام صنعت ایجاد می‌کند؟ همچنانکه در مورد جامعه و اقتصاد نیز این سوال وجود دارد.

اصولاً «جدول جامعه» به همین جهت طراحی شده است. در جدول جامعه، این مسئله مطرح می‌شود که چه چیزهایی به طور غیر مستقیم برای اقتصاد محیط می‌سازد. و همچنین اقتصاد چگونه برای صنعت محیط می‌شود. چرا که اجتماع برای اقتصاد و سپس برای صنعت

محیط میشود. برای آمارگیری از این مباشرت‌ها و خدمات جذب شده و نشده در سطح محدود، باید ابتدا بستر را شناسائی و سپس ارتباط بین متغیرها و نظام نسبت‌ها را مورد توجه قرار داد. پس دولت در الگویی که برای خدمت‌رسانی است، بخشنامه‌ها و آئین‌نامه‌هایی صادر می‌کند که خود آنها دارای الگویی برای انجام وظایف نسبت به مردم هستند.

اما «گردش عملیات» به معنای کیفیت رفتار مجریان دولت است. اینکه چه کسی، چه کاری را چگونه انجام دهد، در این بخش نهادینه می‌شود.

اما «الگوی گردش عملیات»: «الگو» به معنای تناسبات حاکم بر آئین نامه است. اگر گردش کار در یک گروه، آئین‌نامه اجرایی نداشته باشد به هرج و مرج منتهی خواهد شد. الگو یعنی تناسبات یعنی اینکه چه کسی اجازه بدهد و چه کسی اجازه بگیرد! لفظ الگو یا تناسبات برای هماهنگ‌سازی نیز به کار می‌رود. تفاوت الگو در سطح کلان و خرد در این است که بهینه الگوی تخصیص بودجه در سطح کلان و بهینه آئین‌نامه در سطح خرد انجام می‌گیرد.

آئین‌نامه اولین چیزی است که در هر مجلسی تصویب می‌شود، اگر آئین‌نامه ناقص باشد و بهینه ای در آن صورت نگرفته و در نتیجه، الگوی برنامه دچار بحران خواهد شد. مسئله آئین‌نامه غیر از بهینه کردن الگوی تخصیص بودجه است. دولت افعالی را نسبت به جامعه در بهینه الگوی تخصیص معین می‌کند. در الگوی کلان دولت تخصیص را اعمال نموده و سخنی از گردش عملیات در میان نیست! در هر صورت خود الگو به معنای نسبت‌های تصویب شده، بوده و قابل بهینه است، زیرا نسبتی که قابل بهینه نباشد، به آن تناسبات و الگو گفته نمی‌شود.

در این بخش «آئین‌نامه» با «الگوی گردش عملیات» مترادف شده است؛ حال آنکه آئین‌نامه یک مطلب و الگوی حاکم بر آئین‌نامه مطلب دیگری است! پس الگو یعنی «تناسبات حاکم بر آئین‌نامه» یعنی آنچه بر ابزار انتقال خدمات به جامعه، الگویی وجود دارد که آن الگو، همان تناسبات هماهنگ‌سازی بین تصمیم «متخذ» و انجام آن است. توییح و تشویق‌ها نیز مربوط به الگوی سازمان نیست، بلکه مربوط به الگوی گردش عملیات است ولی اشل حقوقی مربوط به سازمان است. اشل حقوقی به معنای طبقه‌بندی مرتبه اختیارات و بهره‌وری است.

بنابراین الگوی گردش عملیات اجتماعی به معنای: تناسبات حاکم بر آئین‌نامه و بخش نامه (تصمیم متخذ و اجرا) است.

دو معنای دیگر را نیز برای الگوی گردش عملیات وجود دارد:
 الف: الگوی گردش عملیات به معنای ابزارهای اداره نسبت به تخلف یا تشویق
 ب: الگوی گردش عملیات به معنای تنظیم نسبت فعالیت‌ها ما بین گردش عملیات

۴- معنا و موارد عینی مباشرت اقتصادی

۴/۱- مباشرت اقتصادی دولت به معنای ارائه خدمات اقتصادی به بخش اقتصاد
 مباشرت اجتماعی را به نحوه حضور دولت در کیفیت و نوع خدمات سیاسی، فرهنگی و
 اقتصادی که دولت به جامعه ارائه می‌نماید، تعریف نمودیم. اما نحوه حضوری که دولت در
 بخش مباشرت اقتصادی دارد، حضور مدیریتی نیست، بلکه خدماتی است.
 در مباشرت اقتصادی، حضور دولت خدماتی بوده و این خدمات اقتصادی می‌باشند. در
 این صورت دولت در توان‌فزایی و توسعه خود اقتصاد نیز اثر می‌گذارد. مباشرت دولت،
 علاوه بر اقتصاد، در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی جامعه نیز مؤثر است؛ لذا مباشرت دولت
 موجب توسعه بهره‌وری نیز می‌شود.
 خدماتی را که دولت در بخش اقتصادی انجام می‌دهد در واقع خود اقتصاد را تغذیه
 می‌کند، دولت همچنانکه به مردم یارانه می‌دهد به اقتصاد نیز این یارانه تعلق می‌گیرد. برای
 مثال می‌گوید: حاصل یک روز فروش نفت مربوط به توسعه بانک‌ها یا کارخانجات یا بازار
 بورس و... باشد. بنابراین آنچه که تحت عنوان ارائه خدمات اقتصادی مطرح می‌شود، برای
 توسعه خود اقتصاد است. مثلاً بازار بورس یا اوراق بهادار بانکی جزو مباشرت‌های اقتصادی
 دولت است. در بازار بورس تمام سهام شرکت‌ها خرید و فروش می‌شود. سهام صنایع
 موضوعاً امری اقتصادی است نه اینکه موضوعاً صنعتی باشد. حال اگر متغیر اصلی در
 مباشرت اقتصادی، همان نظام پولی و نظام اعتبارات باشد، ارائه خدمات آن مانند، بازار ارز و
 بورس مربوط به بخش اقتصاد است. عنوانی عینی این بخش «خدمات دولت در توزیع
 ثروت» است.

۵ و ۶- معنا و موارد عینی الگوی گردش عملیات اقتصادی و گردش عملیات اقتصادی

الگوی گردش عملیات اقتصادی در اینجا به معنای دستورالعمل‌ها و آئین‌نامه‌های اقتصادی دولت است؛ پس الگوی گردش عملیات اقتصادی به معنای «روش و آئین نامه خدمات در توزیع ثروت» است.

«گردش عملیات» نیز به معنای «مکانیزم‌های اجرایی» است. در بلوک اجتماع، گردش عملیات اجتماعی به کیفیت رفتار کارگزاران و کارکنان دولت معنا شد، یعنی آن را به معنای کیفیت رفتار مجریان تعریف نمودیم، گردش عملیات اقتصادی نیز به معنای مراحل اجرایی فعالیت‌های اقتصادی یا دستورالعمل اجرایی است.

۷- معنا و موارد عینی مباشرت صنعتی

منظور از مباشرت صنعتی، مباشرت دولت در ارائه خدمات است. در بخش اقتصاد جایگاه مباشرتی دولت، همان خدماتی است که دولت در توزیع ثروت انجام می‌دهد. در مورد نقش دولت در مباشرتی صنعتی احتمالات مختلفی وجود دارد: احتمال اول: دولت در بخش صنعت خدماتی را در خصوص منابع صنعتی ارائه می‌دهد. به عنوان مثال ارزی را که دولت به عنوان یک منبع برای بخش خاصی از صنعت اختصاص می‌دهد و یا مانند وام بانکی، تخصیص زمین و ... نوعی مباشرت و خدمات صنعتی قلمداد می‌شوند. این نکته را باید به ذهن داشت که در خدمات اجتماعی، اقتصادی و صنعتی عامل بهره‌وری فردی، یک اصل مسلم در ارائه این خدمات از سوی دولت بوده است. ارائه این خدمات از سوی دولت برای این است که جامعه به یک تعادلی دست یابد. این مجموعه خدمات باعث ارضاء نیاز فردی جامعه می‌شوند؛ پس ارائه آزادی‌های فردی در بخش اجتماعی، توزیع درآمد در بخش اقتصاد و دستیابی به ابزار در بخش صنعت، خدمات مجموعه دولت در بخش مباشرت می‌باشد.

احتمال دوم: منظور از مباشرت دولت خدمات در «توزیع منابع» است. در گذشته مشارکت صنعتی به پیدایش نظام تکنیک و ابزار، مدیریت صنعتی به مدیریت بر نظام تخصیص منابع تعریف شد، حال عنوان مناسب این قسمت «خدمات در توزیع منابع» است؛

چنانچه مباشرت اقتصادی نیز به «خدمات در توزیع ثروت» معنا گردید. منظور از منابع در اینجا اعم از منابع مالی یا انسانی و ... است. ممکن است سوال شود که مباشرت صنعتی مربوط به چه دسته‌ای از صنایع است، آیا غرض صناعی است که منجر به بهره‌وری فردی می‌شوند؟ و یا اینکه صناعی مانند انرژی اتمی و یا صنعت صنعت‌ساز که فراتر از بهره‌وری فردی که در سطوح توازنی و صیانتی جامعه قرار دارند، نیز بکار برده می‌شود؟ در پاسخ اینکه مباشرت صنعتی قابلیت ضرب شدن در هر سه سطح توازنی، صیانتی و بهره‌روی عمومی، گروهی و فردی را نیز دارد. اما آنچه در این خانه مورد نظر است، نیازهای فردی می‌باشد. البته در مدل مُبدل آماری (که بعدها تنظیم می‌شود) باید خدمات دولت را در هر سه سطح عمومی، گروهی و فردی مشخص شود، یعنی چند درصد این خدمات در سطح توازنی و یا ساختاری و یا صیانتی و یا فردی قرار دارند.

در این قسمت اثر صنعت بر انسان در سه سطح صیانت، عدالت و بهره‌وری مورد بررسی قرار می‌گیرد و در حقیقت سه اثری که صنعت در سه سطح بر انسان می‌گذارد در این جهت مطالعه می‌شود؛ سطح صیانت که موجب پیدایش تکنیک و ابزار می‌شود. و سطح دیگر تاثیر محیط صنعتی بر انسان در توزیع خدمات است یعنی اگر محیط شامل را محیط صنعت فرض کنیم. متغیر اصلی آن محیط، هدایتگری دولت است. در هر صورت غرض از مباشرین صنعتی دولت، اصناف و افراد است.

۸- معنا و موارد عینی الگوی گردش عملیات صنعتی

«الگو» (در این بخش) همان ابزاری است که در عملیات صنعتی، فعل و انفعالی را انجام می‌دهد؛ این فعل و انفعال غیر از موضوع تخصیص منابع است؛ چرخه‌ی عملیاتی از زمانی است که، قانون وضع شده و گستره آن تا خرید کارخانه و استخدام کارگر و شروع تولید و توزیع را، شامل می‌شود. قبلاً در معنای الگوی گردش عملیات اقتصادی «بخشنامه و آئین‌نامه» را ذکر نمودیم. این موارد برای ارائه خدمات در توزیع ثروت صادر می‌شوند. در مجموع حتی در جایی که باید موافقت اصولی برای تاسیس کارخانه و راه اندازی آن گرفته شود یک الگوی گردش عملیات وجود دارد که این الگو از الگوهای حاکم بر جهت‌گیری نظام حکومتی تبعیت می‌کند. براساس الگوی کمونیستی در دو دهه‌ی قبل، محصولات صنعتی متفاوتی تولید شده است. احتمالات دیگری در مورد الگوی گردش عملیات صنعتی وجود

دارد: «روش ارائه خدمات صنعتی»، «روش توزیع منابع صنعتی» و یا «مجری جریان خدمات صنعتی» از جمله این احتمالات است.

۹- معنا و موارد عینی گردش عملیات صنعتی

در مباشرت صنعتی، موضوعات خدمات توزیع منابع معین می‌شود، اما در الگوی گردش عملیات صنعتی مکانیزم جریان پیدا کردن آن موضوعات، مشخص می‌شود. مثلاً در الگوی گردش عملیات گفته می‌شود چند هکتار زمین به چه موضوعی و به چه مقدار ریالی یا ارزی به چه موضوعی اختصاص داده شود؛ اما در گردش عملیات صنعتی «موافق اصولی» از بانک صنعت و معدن یا سازمان مسکن (در امر زمین) اخذ می‌شود. پس در گردش عملیات صنعتی نهادهای معین کننده در این چرخه عملیات، و در الگوی گردش عملیات، نظام نسبت‌های آن معرفی می‌شود.

بنابراین گردش عملیات صنعتی همان «دستور العمل‌های اجرایی» با قید «صنعتی» است.

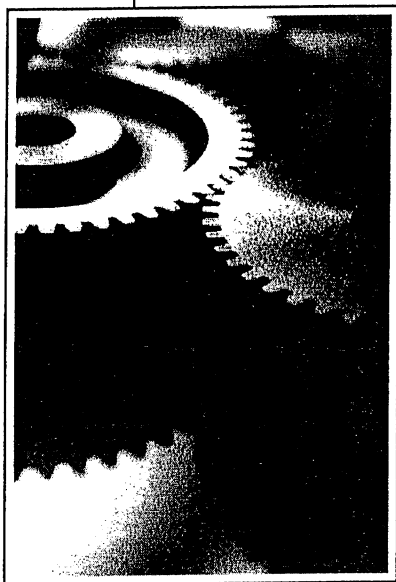
جمع‌بندی از مباشرت، الگوی گردش عملیات و گردش عملیات صنعتی:

نقش دولت در مباشرت صنعتی مورد توجه بوده و خدمت‌رسانی در توزیع و ارضای بهره‌وری نیاز فردی، اثر فاعلیت مباشرتی دولت در بخش صنعت است. نقش دولت در این قسمت هدایت‌گری و مدیریت نیست؛ بلکه دولت تنها می‌گوید: این نوع امکانات به بخش یا فرد مربوطه ارائه شود. پس دولت در مباشرت صنعتی نفس موضوع را معین می‌کند. اما در الگوی گردش عملیات صنعتی دولت طبق یک مکانیزمی، اعتبارات را توزیع و تخصیص می‌دهد. در این بخش همان‌گونه که گفته شد، نظام نسبت‌ها و ترتیب‌های تخصیصی معین می‌شود و در گردش عملیات صنعتی نیز کیفیت فعالیت‌ها و موضوعات خاص مشخص شده و دیگر سخن از مکانیزم و نظام نسبت‌ها در میان نیست.

موارد عینی هر سه خانه به ترتیب عبارتند از، «خدمات دولت در تخصیص منابع»، «بخشنامه‌ها و آئین‌نامه‌ها دولت در بخش خدمات» و «دستور العمل‌های اجرایی».

جدول اوصاف: ارزیابی کارایی صنعت در ارضاء نیاز		مرحله ۱۲	
توسعه		توسعه	
کارایی		کارایی	

اثر صنعت بر		اثر اقتصاد بر			اثر اجتماع بر			توسعه	
امکان	ابزار	انسان	امکان	ابزار	انسان	امکان	ابزار	انسان	کارایی
سازمان صنعتی	سازمان صنعتی	سازمان اقتصادی	سازمان اقتصادی	سازمان اقتصادی	سازمان اقتصادی	سازمان اقتصادی	سازمان اقتصادی	سازمان اقتصادی	مشاورت اجتماعی
واحدهای صنعتی (کارخانه)	مدل واحدهای صنعتی	نظام تکنیک و ابزار	بانک	مدل بانک	نظام ارزش پولی	سازمان اقامه کننده کلیه تکالیف (دولت)	تاسیسات زیرساخت سازمان	نظام ارزشی اقتصادی	در توسعه ارضاء نیاز عمومی (صیانت)
برنامه صنعتی	الگوی برنامه صنعتی	مدیریت صنعتی	برنامه اقتصادی	الگوی برنامه اقتصادی	مدیریت اقتصادی	برنامه اجتماعی	الگوی برنامه اجتماعی	مدیریت اجتماعی	
نظام تخصیص منابع	الگوی تخصیص منابع	تخصیص منابع	نظام تخصیص پول	تخصیص پولی	تخصیص پول	پهنه‌سازی زاندمان عملیات	شرایط فنی تخصیص	مدیریت بر ساختارسازی، قانون گذاری، نظام تخصیص در سه سطح	در توازن ارضاء نیاز گروهی (عدالت)
گرددن عملیات صنعتی	الگوی گرددن عملیات صنعتی	مدیریت صنعتی	گرددن عملیات اقتصادی	الگوی گرددن عملیات اقتصادی	مدیریت اقتصادی	گرددن عملیات اجتماعی	الگوی گرددن عملیات اجتماعی	مدیریت اجتماعی	
دستورالعمل‌های اجرایی	بخشنامه‌ها و آئین‌نامه‌های خدمات در توازن منابع	خدمات در توازن منابع	دستورالعمل‌های اجرایی	بخشنامه‌ها و آئین‌نامه‌های ارائه خدمات در توازن ثروت	خدمات در توازن ثروت	کیفیت رفتار کارگزاران و کارکنان دولت	بخشنامه‌ها و آئین‌نامه‌ها	خدمات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی دولت	در بهره‌وری ارضاء نیاز فردی (قسما)



خاتمه

ضرورت

دسته‌بندی آمارهای عینی

و تعیین روند آنها بر اساس منازل

جدول ارزیابی کارائی صنعت

کاربرد جدول ارزیابی کارایی صنعت این است که ما می‌توانیم شاخصه‌های آماری مناسب را دسته‌بندی نمائیم. برای دستیابی به این هدف، باید بتوانیم عناوین «اثر اجتماعی، اثر اقتصادی و اثر صنعتی» را با یکدیگر کما (بارم‌بندی) و کیفاً ملاحظه نمائیم؛ در این صورت براساس آمارها و بودجه‌بندی‌های موجود می‌توان، شاخصه‌های آماری همه موضوعات را مشخص نموده و هیچ موضوعی از این دایره خارج نشود، لذا در طول برنامه هیچگاه با کمبود آمار مواجه نبوده و با شاخصه‌های آماری همه موارد را طبقه‌بندی می‌نمائیم یعنی اولویت‌های آن شاخصه‌ها را مشخص کرده و منزلت هر یک از این اولویت‌های شاخصه‌ای را معین می‌نمائیم؛ البته همان‌گونه که مشاهده شد، این عناوین و شاخصه‌های وصفی متناظر معنا گردیدند (متناظر به معنای مشخص شدن جایگاه و منزلت آنها است). پس باید هم منزلت با این عناوین و شاخصه‌ها، دسته‌های متنوعی از آمار را گردآوری کرده و اثر آنها را در صنعت مشاهده نمود تا بتوان روند آینده را ترسیم کرد.

در این صورت می‌توان محیط صنعت و عوامل درونی و بیرونی آن را بخوبی تعریف کرد و اساساً صنعت در چنین محیطی در حال رشد و توسعه است. در این جدول می‌بینیم تعداد خانه‌ها از ۲۷ تا، بیشتر نشده است. اما در همین اندازه قدرت دارد که همه آمارها را در خود جای دهد، مثلاً می‌توان عناوین جدول تخصیص بودجه (در کتاب برنامه و بودجه) را در خانه‌های این جدول قرار داد. هر چند ابتدا به نظر می‌رسد این جایگزینی عناوین، استبعاد ذهنی داشته باشد، زیرا تعداد محصولات اجتماعی زیاد بوده و به قولی ۳۷۰۰۰ قلم و یا در

صنایع فلزی ۱۰۰۰۰ عدد است اما می‌توان آنها را در دسته‌بندی‌های «کمی» تنظیم نمود. لذا می‌توان سرفصل‌ها کتاب بودجه را به نحوی دسته‌بندی نمود تا به ۲۷ عنوان تبدیل شود. در این صورت مشخص می‌شود که اولویت شاخصه‌ای مخارج بودجه‌های نظامی، صنایع الکترونیکی و بودجه استخراج منابع طبیعی در کدامین قسمت‌های جدول قرار می‌گیرد. همانطور که گفته شد در این شناسائی آماری (یا شناسائی وصفی موضوع) برای پاسخگو بودن نسبت به حداقل ۳۰٪ از مشکلات صنعت، با کمبود آمار مواجه نیستیم؛ زیرا وقتی روند مناسبی تنظیم شود، با این نقیصه برخوردی نخواهیم داشت.

از جمله فعالیت‌های تطبیقی این مرحله: تنظیم فیش، خلاصه کردن فیش‌ها و تنظیم اصطلاحات می‌باشد. لذا توصیف تمام عناوین جدول اوصاف در فیش‌های مجزا و طبقه‌بندی نمودن الفبایی آنها در دستور کار تطبیقی این مرحله قرار دارد:

۱- تنظیم فیش

برای دستیابی به شاخصه‌های آماری وضعیت موجود صنعت، باید این عناوین برای تبدیل شدن به شاخصه‌های وصفی، به در سطوح معانی اصطلاحی، ارتکازی و وصفی ترجمه شوند تا هیچ گونه ابهامی وجود نداشته باشد و در نهایت این فیش‌ها خلاصه شوند. همان‌گونه که می‌بینید عناوین جدول شامل مفردات و مرکبات (ترکیب ترکیب یا به اضافه جایگاه) می‌باشند. لذا باید به عنوان مثال ترکیب مشارکت اجتماعی و تفاوت آن با مشارکت اقتصادی به درستی تشریح شود. (مفارقات و مشترکات در حداقل و حداقل) در این تشریح نباید «تناسب» فراموش شود؛ در هر صورت این ترجمه و تشریح همیشه هماهنگ با بهینه شدن و آزمون و خطا نمودن است. بنابراین باید اول مفردات معنا و بعد ترکیبات و سپس مجدداً ترکیبات، مورد بررسی و بهینه نمودن قرار گیرند.

۲- تعیین عناوین و تنظیم موضوعی

باید برای هر یک از خانه‌های جدول، عناوین مناسبی انتخاب شود به گونه‌ای که آن عناوین در رأس خانه‌ها و توصیف آنها در سطر و تشریح آن عناوین در ستون قرار داده شود و در نهایت این عناوین در قالب فیش‌هایی با ترتیب الفبائی یا درختی تنظیم شوند و در

نهایت باید براساس این فیش‌ها مشخص شود که چه کسانی متکفل چه فعالیت‌ها با چه الگوها و ساختارها و گردش عملیاتی هستند.

اگر این تطبیق به درستی انجام شود، آنگاه می‌توان جدول مضاف و مضاف‌الیه را تنظیم نمود؛ زیرا جدول مضاف و مضاف‌الیه ساخته نمی‌شود، مگر آنکه عناوین به بدقت تشریح و به عینیت تبدیل شوند و ارائه «مدل برنامه» صنعت متوقف بر گذر از این مراحل است.

در تحلیل ارزیابی محورهای توسعه صنعت داشتن مدل مبدل آماری ضرورت دارد؛ در این مدل علاوه بر تعیین شاخصه‌های کیفی باید شاخصه‌های کمی نیز معین شود. در این پیوست مروری خواهیم داشت بر چند بحث مرتبط با مباحث شاخصه‌سازی کمی در سیستم‌سازی کمی و کیفی از نگاه موجود و همچنین ویژگی‌های یک مدل ریاضی در نگاه مطلوب و در نهایت شاخصه‌های ارزیابی وضعیت در نگرش موجود.

پیوست ۱

سیستم سازی

در

نگرش موجود

۱. سیستم و نگرش سیستمی

اصولاً هر شیء یا پدیده‌ای که به نوعی دارای حیات و چرخه باشد، سیستم نامیده می‌شود. استفاده از روش سیستم به عنوان یک روش بهتر برای درک تمام پدیده‌ها شناخته شده است. این ایده در سال ۱۹۳۷ به وسیله‌ی «لودویک وون برنالنفی» یک زیست‌شناس آلمانی ارائه شد. وی نام «نظریه‌ی عمومی سیستم‌ها» را به یک نظم جدید برای فرموله کردن قواعدی که در سیستم به صورت کلی به کار می‌رود اطلاق نمود.

سه حرکت فکری ساختارنگری، سیرنتیک و نظریه‌ی اطلاعات موجب گسترش و توسعه نگرش سیستمی شدند. ساختارنگری در زبان‌شناسی، مردم‌شناسی و روان‌شناسی بسیار مطرح است. کلمه سیرنتیک به معنای هدایت یک کشتی و معنای مجازی آن عمل رهبری یا حکومت کردن است. روش‌شناختی سیرنتیک به جای تأکید بر علت، هدف را در نظر می‌گیرد. سیرنتیک هر چیزی را با ماشین همانندسازی می‌کند و از یک جنبه به عنوان علم ماشین در نظر گرفته می‌شود.

از دیدگاه سیرنتیک برای شناخت ماشین‌ها باید ساختار و موقعیت درونی ماشین در هر لحظه، کنش‌ها و واکنش‌ها با محیط و بالاخره تکامل ماشین در یک مدت زمان را مشخص کرد. برای این منظور باید اندام اثرپذیر از محیط خارج و اندام اثربخش ماشین به محیط خارج از آن را مشخص کرد. ممکن است خروجی‌ها بر ورودی‌ها مؤثر باشند. در واقع معلول ممکن است بر علت تأثیر بگذارد. در این صورت باید حلقه‌ی بازخورد ماشین را مشخص کرد. در بازخورد مثبت واکنش در جهت کنش عمل می‌کند و در بازخورد منفی مکانیسم بر ضد اثرات دنیای خارج عمل می‌کند.

۲. تعریف سیستم

لفظ سیستم به مجموعه‌ای از عناصر اطلاق می‌شود که ورودی‌های مشخصی را دریافت نموده و سپس روی آن‌ها پردازش انجام داده و در نهایت خروجی‌های معینی را تولید می‌کند. سیستم مجموعه‌ای است از چندین جزء وابسته به هم که در جهت حصول هدف‌های خاص در تعامل با یکدیگر هستند.

در فرهنگ انگلیسی «آکسفورد» یک سیستم به عنوان مجموعه یا گروهی از اشیاء مرتبط یا غیرمرتبط، به نحوی که یک واحد پیچیده را تشکیل دهند و یا ترکیب کلی اجزاء که بر حسب طرح یا برنامه‌ای نظام یافته باشد تعریف شده است. به همین ترتیب فرهنگ زبان انگلیسی «رندوم‌هاس» این تعریف را برای سیستم ارایه داده است: «مجموعه منظم و قابل درکی از حقایق، اصول، نظریه‌ها و امثال آن‌ها در زمینه‌ی خاصی از دانش یا اندیشه».

یک سیستم همواره دارای هدفی مشخص است و به صورت مجزا وجود ندارد. همانطور که هر سیستمی دارای سیستم‌های ساده‌تری می‌باشد، خود نیز زیرسیستمی از یک سیستم پیچیده‌تر می‌باشد. یک سیستم با هدف خاص که در آن تقسیم کار، ارتباطات و کنترل وجود داشته باشد را «سازمان» گویند.

دیدگاه سیستمی، به نقل از کتاب «روابط صنعتی» بررسی پدیده‌ها از طریق در نظر گرفتن کل پدیده است. منظور از کل، مجموعه‌ای است که از به هم پیوستگی یکسری اجزاء که کم و بیش با هم مرتبط هستند و کلیت پدیده را به وجود می‌آورند می‌باشد. به طوری که مشهود است این نحوه دید، سنتز جدیدی است از روش‌های قیاسی و استقرایی، که محاسن هر یک را داراست و فاقد عیوب هر دوی آن‌ها است. توضیح اینکه در منطق سه نوع حجت وجود دارد: قیاس (Deduction)، استقراء (Induction) و تمثیل (Example). استقراء یعنی قریه به قریه گشتن و در منطق از جزء به کل رسیدن است و قیاس عکس آن.

از تعاریف فوق می‌توان نتیجه گرفت که برای شناخت سیستم‌ها در حالت کلی باید عناصر تشکیل‌دهنده و روابط بین آن‌ها را شناخت. در دیدگاه سیستمی رابطه‌ی بین دو جزء یا دو عنصر رابطه‌ی علت و معلولی، تنها نیست بلکه ممکن است عملی دو جانبه باشد. رابطه‌ی تعاملی بین عناصر سیستم علاوه بر علت و معلول ممکن است رابطه‌ی زمانی، رابطه‌ی دو جانبه و رابطه‌ی بازخوردی هم باشد. اصولاً بین عناصر سیستم باید تناسبی برقرار باشد.

کل سیستم چیزی بالاتر از حاصل جمع عناصر آن است ($2+2=5$). کلیت سیستم دارای قابلیت‌های مازادی است که اجزاء آن جزء به جزء دارای آن قابلیت‌ها نیستند. در واقع سیستم‌ها دارای یک سلسله مراتب هستند، به طوری که مراحل بالاتر ویژگی‌های پیچیده‌تری را دارا است. شناخت کل بدون شناخت اجزاء و شناخت اجزاء بدون شناخت کل امکان‌پذیر نیست. سازمان سلسله‌ای از عناصر و اشخاص مرتبط است که یک واحد را به وجود

می‌آورند. این واحد دارای قابلیت‌هایی است که هر یک از عناصر یا اشخاص مربوطه به تنهایی از آن‌ها برخوردار نیست.

درجه پیچیدگی یک سیستم وابسته به تعداد عناصر سیستم و روابط بین آن‌ها است. اصولاً سیستم از لحاظ ساختاری شامل عناصر مرزی، عناصر داخلی، شبکه ارتباطی و بالآخره انبارها جهت حفظ اطلاعات، محصولات، انرژی و هر چیز دیگری هستند. از لحاظ عملکرد سیستم‌ها، معمولاً جریان‌ات داخل سیستم، مراکز تصمیم‌گیری، حلقه‌های بازخورد که تصمیم‌گیرندگان را از خروجی‌های سیستم با خبر می‌کنند و بالآخره فرصت‌های زمانی که امکان بهبود کارایی سیستم را فراهم می‌کنند را باید مد نظر داشت.

۲/۱. اجزاء یک سیستم

از نظر «استنفورد اوپنر» هر سیستم لزوماً دارای سه خصوصیت می‌باشد که عبارتند از الف: یک سری از اجزاء ب: رابطه‌ی بین این اجزاء ج: حرکتی هماهنگ تحت تأثیر نوعی کنترل اجزاء زیر در هر سیستمی وجود دارند:

* هدف: یک سیستم همان‌گونه که گفته شد دارای هدفی می‌باشد و اگر دارای این مشخصه نباشد فلسفه‌ی وجودیش بی‌معنا است.

* ورودی‌ها: هر سیستمی برای ادامه کار خود نیاز به منابع تغذیه‌کننده و داده‌های ورودی دارد.

* خروجی‌ها: اگر ورودی‌هایی در سیستم موجود باشد و سیستم نیز دارای هدفی باشد، رسیدن به هدف مورد نظر مستلزم گرفتن اطلاعات یا خروجی‌هایی از سیستم می‌باشد. هدف سیستم کلاً ایجاد همین خروجی‌ها می‌باشد.

* توالی: یک سیستم از گرفتن داده‌های ورودی و پردازش روی این داده‌ها تا نتیجه‌ی نهایی و تولید داده‌های خروجی، احتیاج به نظم و ترتیب و توالی خاصی دارد که باید رعایت گردد. برای نمونه پرداخت حقوق پس از محاسبه‌ی تعداد ساعات کارکرد را در نظر بگیرید.

* محدوده و محیط: هر سیستمی تحت شرایط و قوانین و محدوده خاص و اولویت‌های مشخص که محیط سیستم نامیده می‌شود کار می‌کند.

* ابزار: عموماً یک سیستم متکی به ابزاری برای انجام امور خود می‌باشد. سیستم‌های پیچیده‌تر ابزار پیچیده‌تری را نیز طلب می‌کند.

* عوامل انسانی: جهت اجرا شدن سیستم‌ها عوامل انسانی نقش مؤثری دارند. سیستم‌ها یا بسیار ساده هستند و توسط انسان و یا مکانیسمی کنترل می‌شوند و یا این که سیستم هدفدار است و در جهت رسیدن به هدفی معین عمل می‌نماید. سیستم ممکن است قابلیت یادگیری و تصمیم‌گیری داشته باشد. سیستم‌های پیچیده دارای چند تصمیم‌گیرنده هستند. سازمان‌ها می‌توانند سیستم‌هایی با چند تصمیم‌گیرنده باشند.

اصولاً سیستم‌ها در ارتباط با محیط جانبی به صورت باز، با ارتباطی پویا و تأثیرات دو جانبه هستند و یا سیستم به صورت بسته و بدون نیاز به ارتباط با محیط خارج به کار خود ادامه می‌دهند. سیستم باز، پویا و وظایف و اجزاء آن متغیر هستند. در سیستم‌های بسته اعمال از قبل معین و سیستم وابسته به عناصر داخلی خود است. البته هرگز سیستم به صورت منفرد یافت نمی‌شود و باز و بسته بودن سیستم‌ها نسبی است. هر سیستم محیط خاص خود را دارد. محیط یک سیستم شامل مجموعه سیستم‌هایی است که با آن در ارتباط هستند.

تعامل بین سیستم و محیط آن به صورت ماده، انرژی و اطلاعات است. سیستم بسته با محیط اطراف خود تنها مبادله انرژی می‌کند. لازمه‌ی رابطه سیستم با محیط اطراف، وجود یک رابط یا در واقع محل مبادلات است. رابط‌ها نیز در شناخت سیستم‌ها حائز اهمیت هستند. در حالت کلی برای ایجاد یک سیستم چه باز و چه بسته، مراحل مشخص وجود دارند. به این مراحل «چرخه‌ی حیات سیستم‌ها» گفته می‌شود.

پوست
۲

تبیین اجمالی
مدل ریاضی

۱- ملاحظه نسبت و کمیت در بهینه‌سازی اوصاف مدل

یکی از اصول مدل‌سازی این است که متغیرها باید «کمی» باشند، در مدل‌سازی اگر کمیت در نسبت بین امور ملاحظه نشود، آنگاه نمی‌توان گزارش‌های آماری را بهینه کرد. از سویی دیگر باید در بهینه‌سازی، آمار کم واحد انتزاعی نسبت بین موضوعات را، به اوصاف کیفی تبدیل نمود. در هر صورت باید براساس اوصاف کیفی، کمیت جدیدی ارائه شود. قبل از کمیت وصفی، کم انتزاعی و قراردادی وجود دارد؛ براساس کم انتزاعی گفته می‌شود: پنج میلیارد تن گندم، کلمه «تن» واحدی قراردادی است؛ در اینجا منظور پنج میلیاردی که واحد آن انتزاعی است؛ اما اگر کلمه «نسبت» به کار برده شود، وصف به شکل کمی، ملاحظه شده و با وصفی شدن «کم» می‌توان بهینه را آغاز نمود. آغاز بهینه به این معنا است که اوصاف یک مجموعه (که ابتدائاً تحلیلی و ابزار تحلیل نسبت به درون، بیرون و ارتباط یک شیء هستند) اگر با شاخصه‌های انتزاعی، همگام شوند؛ کنترل عینیت بخوبی انجام می‌گیرد؛ لذا در بهینه‌سازی بین نسبت‌های وصفی به واحدهای انتزاعی و مجدداً از واحدهای انتزاعی به نسبت‌های وصفی یک رفت و برگشت انجام می‌شود. پس واحد توصیفی (اوصاف) باید دارای کمیت بوده و کمیت آن نیز متناسب با منزلت و مرتبه وصف باشد. در هر صورت باید در جریان بهینه، کم انتزاعی به کم وصفی تبدیل شود.

۱/۱- بیان مفهوم کمیت تناسبات بین متغیرها در مدل ریاضی

تناسب بین متغیرها باید کمی باشد، اما کمیت آن به معنای کم انتزاعی نیست! مفهوم «برابری» تا زمانی که بین واحدهای انتزاعی ملاحظه می‌شود، موجب انتزاعی شدن معیار سنجش می‌گردد؛ اما هرگاه مفهوم برابری بعنوان پسوند یک وصف قرار گیرد، آنگاه واحد انتزاعی موضوعیتی نخواهد داشت. بلکه مفهوم «برابری» مساوی سهم تأثیر، در چگونگی عملکرد متغیرها برای یک متجه، است هر چند که آثار عینیت را به شکل انتزاعی ملاحظه می‌نمائیم اما واحد انتزاعی نمود موجود خارجی است نه خود آن موجود خارجی!

۱/۲. بیان مفهوم مدل ریاضی «تمثیلی»

در این قسمت مدل ریاضی را به شکل ساده توضیح می‌دهیم:

مثلاً یک تخم مرغ داخل آب نمک قرار داده می‌شود. در این صورت درجه غلظت نمک و درجه فاسد شدن تخم مرغ در داخل آب نمک هر دو قابل اندازه‌گیری و محاسبه است. زیرا

وقتی تخم مرغ در داخل آب نمک قرار می‌گیرد تا شش ماه بیشتر سالم نخواهد بود. لذا اطلاعاتی از قبیل: تخم مرغ در کدام قسمت آب نمک شناور است؟ دما و غلظت آن چه مقدار است؟ و... همگی قابل اندازه‌گیری کمی است، باید این اطلاعات کمی به نسبت بین کمیت‌های تبدیل شده تا مدل محیطی تخم مرغ، تعریف شود. مدل محیطی باید در کلیه قسمت‌های موضوع مورد محاسبه (تخم مرغ) رعایت شود، لذا اگر یک مقدار از تخم مرغ بیرون از آب نمک باشد، این محاسبه مخدوش است! علاوه بر آنکه اطلاعات محیط بیرونی مورد محاسبه کمی قرار می‌گیرد، محیط درونی موضوع نیز در این محاسبه مورد توجه می‌باشد. مثلاً در درون تخم عواملی برای فاسد شدن آن وجود دارد، لذا باید این عوامل درونی ساده شوند، زیرا عوامل را در تغییر موضوع، مقوم می‌باشند^۱ لذا این مقومات تغییرات درونی و تغییرات بیرونی، باید در مدل ریاضی مورد توجه قرار گیرند.

معنای مقومات به زبان بسیار ساده این است که اگر یک نقطه‌ای را برای حرکت تعریف می‌نماییم، در این صورت این نقطه برای تعدادی از عوامل که به سمت آن در حال حرکت هستند، «مقوم» می‌باشد، به نحوی که اگر آن نقطه تغییر کند (یعنی عوامل به سمت دیگری حرکت می‌نمایند) و مطلوبیت تخم مرغ چیزی غیر از فساد شدن یا فاسد نشدن باشد، در این صورت مقومات دیگری مطرح شده و عوامل دیگری به سمت آن حرکت می‌نمایند؛ هر چند ممکن است براساس هر دو مقوم به پیش فرضهای واحدی دست یابیم، لکن نگرش ما از دو جهت و دو نقطه مختصات متفاوت است. در هر صورت اگر مطلوبیت‌نهایی یک مدل ریاضی تغییر نماید، کلیه مراحل و معادلات و نسبت‌های آن مدل تغییر خواهند کرد. پس تغییر موضوعات و نسبت‌ها و مراحل معادله تابعی از تغییر در مطلوبیت‌های مدل است.^۲

۱/۳- لزوم مرحله‌بندی جریان تغییر در تبدیل یا ایجاد شیب بوسیله مدل

در مدلی ریاضی علاوه بر اینکه باید، عوامل درون‌زا، برون‌زا و نسبت بین آنها معین شود، باید مدل به سمت مقصد و دارای شیب و حرکت باشد. کاربرد عنوان «شیب» در مدل بدین علت است که بتوان جریان تغییر را ملاحظه کرده و این جریان تغییر در تبدیل شدن،

۱. یعنی قوام تغییر به آن بستگی دارد.

۲. معادله در اینجا به صورت معادله نظری مجذور شعاع ضربدر پی برابر با مساحت دایره به بیان مربع نیست، بلکه معادله «اگر و آنگاه» منظور نظر می‌باشد.

مرحله‌بندی شود؛ آنگاه براساس مقومات مدل، از نسبت به عوامل درونزا و برونزا یک حرکت دیگری به سمت مقومات جدید به وجود خواهد آمد.

به طور کلی اساس مقومات دارای مدل، استراتژی حرکت بوده و هماهنگ‌سازی کل روند را بر عهده دارد و لذا هرگز تغییری در آنها روی نمی‌دهد. (یعنی مانند نسبت عمومی تغییری نکرده اما بخش‌های خاص آن قطعاً متناسب با مرحله‌ی تبدیل، متغیر می‌شوند).

در هر صورت باید برای «شیب» یک تعریف کمی ارائه شود و این امر زمانی محقق می‌شود که شیب نسبت بین عوامل درونزا و برونزا را در سه مرحله طی نماید. اول: باید دارای مقیاس انتزاعی باشد. دوم: براساس ریاضیات احتمالات، مرتباً احتمال دقیق‌تر شود. سوم: نسبت بین اوصاف استخراج شده و از نسبت بین اوصاف، تعریف کمی شیب ارائه شود تا امکان کنترل و در نهایت چگونگی تصرفات و نحوه اعمال آنها در محیط فراهم گردیده و در نتیجه عوامل درونزا نیز تغییر نمایند.

مدل همیشه از طریق تغییراتی که در محیط اعمال می‌کند، شی را تبدیل نموده و در نهایت تبدیل آن را هدایت می‌کند؛ در ساخت این محیط‌ها گاه محیط‌های درون ملکولی و گاه محیط‌های برون ملکولی ملاحظه می‌شود؛ در هر صورت این محیط‌سازی در مدل تنها محدود به امور موضوع فی نفسه نیست، بلکه در امور انسانی نیز محیط‌سازی انجام می‌شود. اکنون که با خصوصیات مدل ریاضی به طور کلی آشنا شدیم، حال به تبیین اجمالی قواعد مدل‌سازی می‌پردازیم.

۲. بررسی قواعد مدل‌سازی

۲/۱ - ساخت مدل خاص بر پایه مدل عام

در مدل، نسبت بین عوامل درون‌زا و برون‌زا از طریق یک شیب مورد تبدیل و تصرف قرار می‌گیرد. این تبدیل (که در مدل ریاضی ساخته می‌شود) به صورت خاص مدل‌های اقتصادسنجی و مانند آن را به وجود می‌آورد، لذا اگر مدل عام ریاضی تعریف نشود، مدل‌های خاص، از آن به وجود نخواهد آمد؛ زیرا صحت مدل خاص این است که قواعدی را براساس مدل عام، مطرح نماید و سپس آن قواعد را با قید خصوصیت در موضوع خاص، بکار گیرد.

۲/۲ - لزوم تعدد مدل‌ها به دلیل تعدد مصادیق

در مدل عام ممکن است که تعداد عوامل برون‌زا یا عوامل درون‌زا بیان نشود و لکن در مدل خاص باید تعداد این عوامل مطرح شود، به عبارت دیگر در مصادیق مدل باید عوامل متعدد و مختلف باشند. لذا به علت اختلاف خاص مصادیقی، مدل‌های مختلف و متعددی خواهیم داشت. مثلاً یک مدل اقتصادسنجی، یک مدل فیزیکی و شیمی برای کنترل حیات مولکولی و یک مدل گردش الکتریسته‌ها و مدل تغییرات نور و... خواهیم داشت.

۲/۳ - لزوم وجود اصول مشترک در تمامی مدل‌ها

در تمامی مدل‌ها باید اصول مشترکی وجود داشته و این اصول باید دارای شیب باشند تا کنترل و هدایت تغییرات به درستی انجام شود.

۲/۴ - اولین گام در مدل‌سازی: ساده‌سازی

ساده‌سازی یا تعمیم طبقه‌بندی‌ها، مجموعه‌ها، الفاظ، موضوعات دورنی و برونی، اولین گام در تنظیم مدل است.

۲/۵ - دومین گام در مدل‌سازی: ضرورت کمی شدن نظام نسبت‌ها

مدل باید کمی و ریاضی شود. «کمی شدن» فقط به معنای معیار داشتن نیست، بلکه باید آماری نیز شده و بدنبال آن نظام نسبت‌ها و شیب تنظیم شود.

۲/۶ - لزوم وجود سازمان تحقیقات در بیان علت یا عوامل تغییر مدل

مدل از شیوه‌ای همچون «تجارب مفرده» خارج بوده و دارای سازمان تحقیقات است. تجارب مفرده، نیازی به علت نداشته و به بیان ماهیت شی متهمی می‌شود، مثلاً چرا روغن

چرب است؟ برای اینکه چرب است. «ذاتی شیء علت بردار نیست!» در تجارب مفرده روش تعریف کردن از طریق بیان جنس و فصل انجام می‌گیرد، جنس بعنوان مشترکات (از نظر آثار) و فصل بعنوان مفترقات و مختصات محسوب می‌شود و نتیجه آن آدرس‌بندی است. اما در تحقیقات سازمان یافته، علت یا عوامل تغییر بیان می‌شود. تنها تفاوت عملی بین علم گذشته و علم امروز این است که در علم امروزی با علت‌یابی و بیان عوامل تغییر، می‌توان پیش‌بینی و برنامه‌ریزی و انواع تغییرات را ایجاد نمود؛ مثلاً می‌توان علت چرخیدن و حرکت الکتریکی را کشف کرد و کیفیت تبدیل آن به حرکت مکانیکی - که باعث حرکت الکتروموتور می‌شود - را مشخص نمود. بعد از کشف علت، آن را در مدل قرار داد. سپس در مورد آن برنامه‌ریزی کرد.

بنابراین:

اولین مرحله مدل‌سازی: تنظیم پیش فرض‌های مدل بر اساس پایگاه ارزشی (تکامل حقیقت)

دومین مرحله دوم مدل‌سازی: تنظیم معادله کاربردی بر اساس نسبت بین پیش‌فرض‌ها (مانند: طب داورسازی)

در مدل‌سازی: به‌کارگیری معادله کاربردی در مرحله عمل (مانند: طب معالج و ارائه نسخه)

۲/۷- «مدل خاص» به معنای نمونه‌سازی از شیء متغیر و تبعیت الگو از آن

در مدل‌سازی باید از یک شیء متغیر، نمونه‌سازی و گزارش‌گیری انجام شود، تا بتوان وضعیت آن را مورد پیش‌بینی، هدایت و کنترل قرار داد؛ پس از آنکه مدل کارکرد خود را انجام و قواعدی را ارائه نمود، آنگاه «الگو» بوجود می‌آید. «الگو» شمای ترسیمی یک مهندسی اجتماعی است چرا که براساس الگو است که می‌توان نشان داد، وضعیت تغییرات و کنترل و فعالیت‌ها در مدل چگونه انجام یافته است! الگو دارای سطوح مختلف سازمانی، برنامه‌ای و عملیاتی بوده و این سطوح مختلف، همگی بازگشت به یک امر مشترک به نام «مدل» می‌نمایند. (البته مدلی که کنترل تغییرات را انجام می‌دهد).

پس از تعیین تناسبات براساس الگو، باید معین شود چه الگویی برای تخصیص پول و اعتبارات و تخصیص امر و نهی و تصمیم‌گیری در سازمان و چه الگوی برای گردش عملیات لازم است. تعیین هر سه الگو منوط به داشتن مدلی است که برای کنترل شیء متغیر انتخاب

شده است. الگو نسبت به مدل تابع بوده و نقش ترسیمی و مهندسی را برعهده دارد. اکنون می‌توان به یک جمع‌بندی نسبتاً مهمی در مورد رابطه‌ی الگو و مدل دست یافت.

۲/۸- مدل به معنای زیرساخت تناسبات و اصول حاکم بر الگو

مدل را نباید هرگز مشتط تعریف نمود، چرا که مدل زیرساختی برای پیدایش و شناختن اصول حاکم بر الگو است. «اصول حاکم» به اصولی گفته می‌شوند که الگو بوسیله آنها تنظیم می‌گردد و «الگو» نیز به معنای ترسیم یک نظام ساختار ترسیمی یا مهندسی است. مهندسی نیز به معنای به کار بردن دانشی است که تناسبات فنی یک چیز را تمام می‌نماید. علم هندسه (به فتح) آن گونه که در قدیم به کار گرفته شده است، به معنای به کار بردن تناسبات ریاضی یک شکل است و مهندس، آن کسی است که می‌تواند این محاسبات را به کار بگیرد؛ زیرا همانطور که مهندسی ساختمان داریم، مهندسی ساختار گردش امور، تقسیم کار، تخصیص کار و گردش عملیات نیز وجود دارد.

بنابراین الگو نیز نباید مانند مدل مشتط معنا شود، زیرا در صورت ناهماهنگ معنا شدن، نمی‌توان در مصداق‌ها تغییر ایجاد نمود؛ در تعریف الگو باید متغیرهای اصلی مورد ملاحظه قرار گیرند. از متغیرهای اصلی الگو می‌توان به تمرکز تصمیم یا مشارکت یا واگذاری تصمیم، در مدل تخصیص یا گردش عملیات تویخ و تشویق و... اشاره کرد.

الگو در واقع نمود و ظهور زیر ساخت است. پس باید قواعد و اصول حاکم بر این الگو را به قواعد بنیادین و زیرساختی آن بازگرداند. در نظامات موجود، الگو به معنای ساختارهای است که به صورت عینی، مدل نظری و برنامه تحقیق را کنترل می‌کند. و به عبارتی، ساختاری است که به صورت عینی، مدل نظری را به عینیت تبدیل می‌نماید.

پیوست ۳

شاخصه‌های
ارزیابی

در مبحث برنامه‌ریزی مراحل مختلف تغییر به گونه‌ای طراحی می‌شود که انتقال از وضعیت موجود به وضعیت مناسب و مطلوب محقق گردد. بنابراین لازمه طراحی شناسائی وضعیت موجود، شناسائی وضعیت مناسب و کیفیت انتقال از وضعیت موجود به وضعیت مناسب، می‌باشد، لذا هر یک از وضعیت‌ها بعنوان مجموعه‌ای مرکب از اجزاء و عوامل مرتبط، نتیجه و اثر خاصی خواهد داشت.

بنابراین در برنامه‌ریزی نتیجه و مقصد مورد نظر است که از برآیند عوامل و اجزاء وضعیت مناسب طراحی شده بدست می‌آید. عبارتی دیگر یکی از اصلی ترین وظایف برنامه ریز طراحی وضعیت مناسب به گونه‌ای است که از برآیند عوامل و اجزاء آن، هدف مورد نظر را محقق گرداند. لازمه ارزیابی و شناسائی هر یک از وضعیت موجود، مناسب و انتقال و برآیند این وضعیت‌ها (آثار و اهداف) انتخاب شاخص و یا شاخص‌هایی برای این منظور است. یکی از شاخص‌هایی که برای ارزیابی میزان رشد و توسعه جوامع به کار گرفته می‌شود، تولید ناخالص ملی است که در سطور آتی پس از توضیحی مختصر پیرامون آن، میزان کارایی آن مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در سال‌های اخیر نیز توسط برنامه عمران ملل متحد undp گزارشی تحت عنوان توسعه انسانی ۱۹۹۰ منشر شده است که در آن به این مسئله توجه شده است.

۱. توضیحی پیرامون روش محاسبه درآمد ملی

مطالب زیر صرفاً جهت آشنائی با چگونگی محاسبه تولید (درآمد) ملی در نظام‌های اقتصادی موجود است پس از بیان تعاریف لازم، روشهای مختلف اندازه گیری درآمد ملی توضیح داده میشود.

۱/۱. تعاریف

GROSS NATIONAL PRODUCT/GNP تولید ناخالص ملی

تولید ناخالص ملی عبارت از ارزش ریالی تمامی کالاها و خدمات نهایی است که طی یکسال در محدوده جغرافیائی یک کشور معین می‌شود.

GROSS DOMESTIC PRODUCT/GDP تولید ناخالص داخلی

به ارزش ریالی تمامی کالاها و خدمات نهایی اطلاق میگردد که طی یکسال در محدوده جغرافیائی یک کشور تولید می‌شود از مقایسه تعاریف تولید ناخالص ملی و تولید ناخالص داخلی چنین برمی‌آید که اولی بر تابعیت (ملیت) منابع اقتصادی تاکید دارد در حالی که دومی محدوده اندازه‌گیری را صرف نظر از تابعیت ملی عوامل و منابع تولیدی مرزهای جغرافیائی کشور قرار می‌دهد. برای محاسبه تولید ناخالص ملی، باید مطالبه خارجی از تولید ناخالص داخلی کسر و مطالبه کشور از واحدهای تولیدی در ماوراء مرزها به آن افزوده گردد.

NET-NATIONAL-PRODUCT/NNP تولید خالص ملی

در صورتی که هزینه استلاک ثابت را از تولید ناخالص ملی کم کنیم تولید خالص ملی به دست می‌آید.

درآمد ملی:

اگر خالص مالیات‌های غیر مستقیم از تولید ناخالص ملی کسر شود، درآمد ملی به دست می‌آید.

۱/۲. اصول و چهارچوب حساب‌های ملی

تولید، توزیع و مصرف کالاها و خدمات فعالیت‌های اقتصادی و پیچیده ای هستند که برای شناخت آنها لازم است، اطلاعات آماری گسترده‌ای جمع‌آوری شود. با افزایش اطلاعات

و ارقام نیاز به مرتب کردن و تنظیم آنها در یک چارچوب منظم و منطقی که تصویر روشن و مرتب‌تری از ساخت اقتصادی جامعه بدست دهد، بیشتر می‌گردد.

۱/۳. طبقه‌بندی فعالیت‌های اقتصادی

به منظور تسهیل مقایسه کمیت‌های اقتصادی در سطح جهانی، از طبقه‌بندی صنعتی استاندارد بین‌المللی فعالیت‌های اقتصادی که توسط دفتر آمار سازمان ملل متحد توصیه شده و در بسیاری از کشورهای جهان رعایت می‌شود، استفاده گردیده است. براساس این طبقه‌بندی کلیه فعالیت‌های در سه دسته کشاورزی، صنعتی و خدمات جای گرفته‌اند. لکن به علت اهمیت بخش نفت در اقتصاد ایران، این بخش که شامل کلیه عملیات مربوط به استخراج تصفیه و توزیع، فروش و خدمات جنبی مربوط به نفت است، در گروه جداگانه‌ای قرار می‌گیرد. جهت روشن شدن محدوده و تعاریف هر یک از چهار دسته فعالیت فوق‌زیر مجموعه آنها ارائه می‌گردد.

کشاورزی: شامل، زراعت، دامپروری، شکار، جنگل‌داری، ماهیگیری

صنعت: شامل، صنایع و معادن برق، گاز و آب

خدمات: شامل، ساختمان، بازرگانی، رستوران و هتلداری، حمل و نقل و موسسات مالی و پولی، خدمات مستغلات و خدمات حرفه‌ای و تخصصی.

خدمات عمومی: وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی، شهر داریها، سازمان تامین اجتماعی

خدمات اجتماعی: خدمات آموزشی، خدمات تحقیقاتی و علمی، خدمات درمانی و

بهداشتی، خدمات خیریه، خدمات تفریحی، سایر خدمات، خدمات شخصی و خانگی

۱/۴. روش‌های محاسبه تولید ناخالص ملی

برای محاسبه تولید ناخالص ملی سه روش «تولید، هزینه و درآمد بکار گرفته می‌شود. که ذیلاً به صورت خلاصه توضیح داده می‌شود. تولید ملی و اجزای تشکیل دهنده آن معمولاً به قیمت‌های جاری (قیمت‌های متداول روز) محاسبه می‌شود. لکن اقتصاددانان و برنامه‌ریزان تغییرات مقدار واقعی متغیرهای کلی اقتصاد را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهند. زیرا به علت نوسان قیمت‌ها، تغییر ارزش متغیرهای کلی اقتصاد با تغییر مقدار واقعی آن برابر نخواهد بود. لذا ارقام مربوط به تولید ملی باید براساس شاخص تغییرات قیمت‌ها تعدیل گردیده و بر قسمت‌های ثابت نیز بیان شود. بعبارتی دیگر برای مقایسه واقعی تولید در سال‌های مختلف

میزان تورم موجود را از ارزش تولید به قیمت جاری حذف کرده و میزان تولید را به قیمت ثابت بیان می‌کنند.

۱/۵. محاسبه تولید ملی از روش تولید

تولید ملی عبارت است از مجموع کالاها و خدمات نهایی تولید شده توسط عوامل تولید کشور طی یک دوره حسابداری که معمولاً یکسال است. در محاسبه تولید ملی از روش تولید، ابتدا فعالیت‌های جامعه از بخش‌های گوناگون طبقه‌بندی گردیده، سپس «ستاده» یا ارزش تولید و «داده» یا هزینه‌های واسطه هر بخش اندازه‌گیری می‌شود. تفاوت داده و ستاده در هر بخش، ارزش افزوده آن بخش را تشکیل می‌دهد. از جمع ارزش افزوده بخش‌ها و خالص درآمد عوامل تولید از خارج، تولید ناخالص ملی به قیمت عوامل به دست می‌آید. برای روشن‌تر شدن مطلب، چگونگی محاسبه ارزش افزوده در مورد بعضی از فعالیت‌ها توضیح داده می‌شود.

۱/۵/۱. زراعت

مقدار تولید: ابتدا کلیه آمارهای مربوط به تولید هر یک از محصولات زراعی گردآوری، تجزیه و تحلیل و جمع‌بندی می‌گردد. سپس برای اطمینان از صحت ارقام مربوط به تولیدات زراعی ارقام گوناگونی که از منابع مختلف آماری جمع آوری شده با نتایج بررسی بودجه خانوارهای شهری و روستائی مقایسه و رقمی که به برآورد تولید از طریق مصرف نزدیک‌تر بود به عنوان رقم قطعی پذیرفته گردید. در مواردی که مقدار تولید محصولی در دسترس نباشد، رقم مربوط از طریق مصرف برآورد شد.

ارزش تولید: ابتدا ارزش تولید به قیمت‌های ثابت، با توجه به مقدار تولید و میانگین قیمت‌های عمده فروشی، تولیدات زراعی سال ۱۳۵۳ در شهرهای کوچک نمونه مورد بررسی بانک مرکزی ایران محاسبه و سپس با استفاده از شاخص قیمت تولیدات زراعی، ارزش تولید به قیمت‌های جاری تبدیل گردید.

۱/۵/۲. خدمات آموزشی:

خدمات آموزشی شامل موسسات فرهنگی و آموزشی اعم از دولتی و خصوصی است. این فعالیت خدمات کودکانستان‌ها، دبستان‌ها، دبیرستان‌ها، دانشگاه‌ها، مدارس عالی،

آموزشگاه‌های زبان و نظایر آن و نیز سایر خدمات آموزشی نظیر خدمات معلمان خصوصی و آموزش کارمندان را در بر می‌گیرد.

ارزش تولید: گزارش تولید خدمات آموزشی در بخش خصوصی تا سال ۱۳۴۷ براساس پرداخت‌های خانوار برای آموزش (بررسی بودجه خانوار) برآورد گردید. محاسبه ارزش تولید از سال ۱۳۴۷ به بعد با استفاده از نتایج بررسی نمونه‌ای خدمات آموزشی که به همین منظور در بانک مرکزی ایران انجام می‌گیرد، صورت گرفت. ارزش تولید خدمات آموزشی که در بخش دولتی مساوی کل پرداخت‌های جاری دولت به کلیه موسسات آموزشی در نظر گرفته شد و ارقام آن از عملکرد بودجه دولت استخراج گردید.

هزینه‌های واسطه یک هزینه‌های واسطه‌ای در بخش خصوصی با استفاده از نتایج بررسی‌های نمونه‌ای خدمات آموزشی بانک مرکزی ایران و در بخش دولتی براساس هزینه‌های پرداختی این موسسات که ارقام آن در عملکرد بودجه منعکس شده است محاسبه شد.

ارزش افزوده: ارزش افزوده خدمات آموزشی از تفاوت ارزش تولید و هزینه‌های واسطه به دست آمد.

۱/۵/۳. سایر خدمات اجتماعی

این خدمات شامل فعالیت سازمان‌های مذهبی و سیاسی، احزاب و انجمن‌های دولتی، انجمن‌های شعرا و نویسندگان و نظائر آن می‌باشد.

ارزش تولید: با استفاده از پرداخت‌های خانوار بابت این خدمات برآورد گردید.

هزینه‌های واسطه: هزینه‌های واسطه با استفاده از هزینه واسطه به ارزش تولید در خدمات مشابه برآورد گردید.

ارزش افزوده: ارزش افزوده سایر خدمات اجتماعی از تفاوت ارزش تولید و هزینه‌های واسطه بدست می‌آید.

۱/۶. محاسبه تولید ملی - روش هزینه

برآورد تولید ملی از طریق هزینه مصرف و پس انداز در کل اقتصاد مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. بدین منظور ابتدا هزینه‌های مصرفی، هزینه‌های سرمایه‌ای، خالص صادرات، کالاها و خدمات، خالص درآمد عوامل تولید از خارج و تغییر موجودی محاسبه می‌شود. و سپس از

حاصل جمع آنها هزینه ملی که معادل تولید ملی می‌باشد، برآورد می‌گردد. محاسبه تولید ملی از طریق هزینه، امکان کنترل محاسبات از طریق تولید و مقایسه نتایج را فراهم آورده و از میزان خطاهای احتمالی خبر می‌دهد.

۱/۷. محاسبه تولید ملی روش درآمد

برای برآورد تولید ملی از طریق درآمد، کلیه درآمدهای حاصل در فعالیتهای اقتصادی در یک دوره حسابداری که بین عوامل تولید توزیع گردیده، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. طبق این روش تولید ملی از حاصل جمع درآمد حاصل از کار (جبران خدمات کارکنان) درآمد مربوط به سرمایه و کارفرمایی (بهره و سود) و درآمد مربوط به زمین و مستغلات (اجاره و بهره مالکانه) بدست می‌آید. استفاده از روش درآمد، از یک طرف تجزیه و تحلیل فعالیتهای اقتصادی را براساس ترکیب درآمد عوامل تولید امکان‌پذیر ساخته و از طرف دیگر امکان مقایسه و کنترل محاسبات تولید ملی را بر طبق سه روش تولید، هزینه و درآمد فراهم می‌آورد.

منابع

- ۱- قرآن.
- ۲- مجموعه جزوات پژوهشی محورهای توسعه ارزیابی صنعت از شماره ۱ تا ۸۷ از تاریخ ۷۷/۱۱/۱۸ تا ۸۰/۵/۲۱ استاد علامه سید منیرالدین حسینی الهاشمی (ره) - انتشارات گروه پژوهشی کاربردی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی.
- ۳- خلاصه مطالعات طرح استراتژی توسعه صنعتی کشور، مسعود نیلی و همکاران، دانشگاه صنعتی شریف، دانشگاه مدیریت و اقتصاد، موسسه انتشارات علمی ۱۳۸۲.
- ۴- صنعتی شدن و توسعه، تام هویت و هیول جانسون و دیوید ویلد، انتشارات صنعتی-شریف.
- ۵- دایره المعارف فارسی به سرپرستی غلامحسین مصاحب، مؤسسه انتشارات فرانگین، ۱۳۴۵.
- ۶- مبانی اقتصاد سیاسی، پ. نیگی تین.
- ۷- فرهنگ اصطلاحات اجتماعی و اقتصادی، توماس سووه.
- ۸- اشتغال، ساخت صنعتی و کارائی بخش عمومی و خصوصی، احمد خزاعی.
- ۹- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، متن اصلاح شده مصوب ۱۳۶۸.
- ۱۰- اقتصاد خرد و کلان، محمود منتظر ظهور، دانشگاه تهران.
- ۱۱- دایره المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، علیرضا شایان مهر، انتشارات مازیار.
- ۱۲- اقتصاد کلان کاربردی، احمد اخوی، موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
- ۱۳- دایره المعارف علوم اجتماعی، انتشارات مازیار.
- ۱۴- دایره المعارف تطبیقی بازرگانی و اقتصادی.